پشت جلد طلوع عشق

طلوع عشق کتابی است که به پاسخ بعضی اکاذیب و اتهامات و افترائات نسبت داده شده به ادیان بابی و بهائی در تاریخ ۱۶۴ سالهٔ آنها می پردازد. نویسنده علاوه بر محور قرار دادن یکی از ردیه های منتشره علیه آئین جدید بهائی در ایران در سال ۱۳۸۱ و پاسخ به جزء جزء اکاذیب آن، به طرح مختصر سیری تاریخی از ردیه های ۱۶۴ سال مزبور و پاسخ به بعضی اتهامات مطروحه در آنها پرداخته، تحلیلی نیز از اقدامات و مخالفت ها ی ۳۰ سالهٔ اخیر علیه بهائیان ایران و نتایج حاصله از آن، ارائه می نماید.

از آنجا که نویسنده باور دارد که ایرانیان عزیز در نتیجهٔ وقایع این سال ها، به وضعیت جامعهٔ بهائی و نیز به کذب شایعات و اتهامات تکراری علیه ایشان و آئینشان آگاهی یافته اند، پاسخ ها را به روش و لحن اثباتی وحلّی - به جای نقضی - تقدیم نموده است تا مطالب به نوعی حاوی معرّفی این دین و آموزه های آن نیز باشد.

نویسنده، علیرغم کاستی های موجود، از صمیم دل و جان امیدوار است که کلّ کتاب، اَعم از متن اصلی و یادداشت ها و شش ضمیمهٔ آن، هم مورد استفادهٔ هموطنان و ایرانیان محبوب و دیگر عزیزان قرارگیرد، و هم مقبول نظر بهائیان عزیزگردد.

طلوع عشق

اِتَّقُوا اللهَ وَ يعَلِّمُكُمُ اللهُ[1]

جوابی به ردیهٔ مسلخ عشق

حامد

انتشارات نقطه نظر

تقدیم به ارواح عزیز
جناب ریاض قدیمی و همسرشان

چاپ و توزیع توسط انتشارات نقطه نظر
این کتاب را می توان در www.noghtenazar17.info ملاحظه و دان لود نمود.

فهرست مندرجات

فهرست مندرجات	1
پیشگفتار	2
مقدّمه	8
فصل اول: «مسلخ عشق» و جاعلین آن	17
فصل دوّم: پاسخ جزء به جزء اتهامات و اکاذیب «مسلخ عشق»	174
ضمیمه شماره ۱: بیانیهٔ جامعهٔ بهائیان ایران به جناب آقای خاتمی	264
ضمیمهٔ شماره ۲: توضیحاتی دربارهٔ بیانیهٔ رسمی دولت جمهوری اسلامی	270
ضمیمهٔ شماره ۳: پیام بیت العدل اعظم الهی خطاب به بهاییان ایران	282
ضمیمهٔ شمارهٔ ۴: پیام بیت العدل اعظم خطاب به حکومت جمهوری اسلامی	294
ضمیمهٔ شماره ۵: تنبیهات مقرّر در جامعهٔ بهائی	297
ضمیمهٔ شمارهٔ ۶: بعضی توضیحات تکمیلی	301
یادداشتها و مآخذ	344

پیشگفتار

حضرت بهاءالله، شارع دیانت بهایی می فرمایند: «این ندا و این ذکر، مخصوص مملکتی و یا مدینه ای نبوده و نیست؛ باید اهل عالم طرأ (همگی) به آنچه نازل شده و ظاهرگشته تمسك نمایند تا به آزادی حقیقی فائز شوند»[2].

در ایران عزیز، **۱۶۲** سال است که آن «ندا» و «ذکر» الهی بلند و آن ظهور موعود ادیان آسمانی واقع شده است و در حال حاضر بیش از **۳۰۰/۰۰۰** نفر در ایران وبیش از ۷ ملیون نفر در دنیا، از همه ممالك و نژادها و فرهنگ ها و زبان ها و مذاهب و ادیان مختلف، به آن ایمان دارند و بیش از **۲۰/۰۰۰** نفر خون های پاکشان را در راه آن نثار نموده اند. اما علیرغم آن، اکثری از هموطنان عزیز از داشتن اطلاعات صحیح از این دین جدیدی که ازکشورشان ظاهر شده باز داشته شده اند، دینی که به قول استاد دکتر ناصرالدین صاحب زمانی «تاکنون هرگز به درستی، بی طرفانه، انگیزه کاوانه و جامعه شناسانه مورد بررسی عمیق قرار نگرفته است»[3]. حال آنکه **۱۳۵** سال از دعوت رسمی حضرت بهاءالله از مقامات رسمی مملکت ایران، یعنی «سلطان و اُمراء و علمای مذهبی» برای تحقیق در باره امرشان می گذرد، چنانکه در قسمتی از لوحِ پرشکوه حضرت بهاءالله، خطاب به ناصرالدین شاه قاجار، می فرمایند:

> این بسی واضح است که صواب یا خطا، علی زَعم القوم، این طایفه امری که به آن معروفند، آن را حق دانسته و اخذ کرده اند، لذا از ماعِندَهُم (آنچه دارند)، اِبْتِغاءً لِما عِنْدَالله (به خاطر آنچه نزد خداست) گذشته اند... ای کاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار می گرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع می شد و در حضور حضرت سلطان، اِتیانِ حجّت و برهان می نمود. این عبد حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحتِ حضرتِ سلطان واضح و لائح گردد و بعد، اَلْاَمرُ بِیدِكَ وَ اَنَا حاضِرٌ تِلْقاءَ سَریرِ سَلْطَنَتِكَ؛ فَاحْكُمْ لی اَوْ عَلَی (امر به دست توست و من در برابر تخت سلطنت تو حاضرم؛ پس حکم کن له یا علیه من).

اما متأسفانه در این مدت طولانی در ایران، به جای تحقیقی عالمانه و منصفانه و متقیانه، که مورد تأکید همه کتب آسمانی و نیز مراجع علمی و دانشگاهی است، اکثر آنچه درباره این ظهور الهی ارائه شده، شایعات و اکاذیب و اتهامات و افترائاتی است که با پیش فرض های غلط و مغرضانه و تعصبات و پیش داوری ها در کتب و رسالات و جزوات و مطبوعات و رادیو و تلویزیون مطرح گردیده است. حال آنکه نهایتاً تحقیقات صحیح باید با استفاده از آثار و کتب متعلق به نفس این آئین الهی انجام گیرد، و نه صرفاً با استفاده از مطالب ردیه ای که بر ضدّ آن ارائه شده است. در این روند، نه تنها حقیقت دیانت بهایی از اذهان و قلوب و انظار، مستور نگه داشته شده است، بلکه آن ردیه های مغرضانه همچون کیفر خواستی شده است که بواسطه آن، بهاییان را بیش از یك قرن و نیم دچار مظالم و تضییقات گوناگون و از جمله قتل و کشتار نموده است.

عکس العمل و وظیفه بهائیان در برابر مظالم مزبور، بر طبق تعالیم و تأکیدات و هدایات صریحه حضرت بهاءالله، صبر و استقامت و محبّت و دعا در عوض مقابله به مثل بوده است، به طوری که صریحاً، حضرت عبدالبهاء جانشینِ منصوص آن حضرت می فرمایند: «زنهار زنهار از اینکه نفسی از دیگری انتقام کشد ولو دشمن خونخوار باشد»[4] و نیز: «اگر زهر دهند شهد دهید؛ اگر شمشیر زنند شکر و شیر بخشید؛ اگر اهانت کنند اعانت نمایید؛ اگر لعنت نمایند رحمت جویید. در نهایتِ مهربانی قیام نمایید و به اخلاق رحمانی معامله کنید و ابداً به کلمه رکیکی در حقشان زبان نیالایید»[5].

اما علاوه بر روش فوق، از آنجا که خداوند عادل است و از «ظلم احدی نمی گذرد»[6] و «خیمه نظم عالم بر دو ستونِ» «مجازات و مکافات» «قائم و برپاست»[7]، بهاییان ضمن دعا برای غیر منصفینِ نامهربان، آنها را به خدا واگذاشته اند. چنانکه مولایشان، حضرت عبدالبهاء به مناسبت یکی از صدها مواردِ بلایای وارده بر بهاییان ایران، فرمودند: «به حضورِ اشرفِ اولیایِ اُمور عرضه دارید: از سرشكِ دیدهٔ یتیمانِ ستمدیدگان حَذر لازم، زیرا سیل خیز است و از دودِ آهِ مظلومان پرهیز باید، زیرا شرر انگیز است. تأیید و توفیق از عدل و دادخواهی حاصل گردد. وَاللهُ وَلی المَظلومین.»[8]

از آنجا که مظالم مذکور مَعلولِ عدم آگاهی از حقیقتِ ظهور بدیع بهایی بوده و هست، و از آنجا که آن عدم آگاهی نیز معلول عدمِ توجه به تأکیداتِ کتاب های آسمانی و از جمله قرآن مجید در خصوص تمسّك به انصاف و عدل و تقوی و حقیقت جویی و دوری از کذب و تهمت و ریا و غرض و کینه و تعصبات می باشد، یکی از اقداماتی که بهاییان در مواردی که لازم بوده انجام داده اند، رفع

سوء تفاهمات و شبهات و پاسخ به آن اکاذیب و اتهاماتی بوده است که در رژیم های قاجاریه، پهلوی و جمهوری اسلامی به مدت ۱۶۲ سال، مستمراً ادامه داشته است.

در سال های اخیر نیز، علاوه بر انواع مظالم وارده در ۲۷ سال گذشته تا حال (ضمائم شماره ۱ تا ۶ همین جوابیه)، حملات سازمان یافته ای بیش تر از قبل به صورت نشر اکاذیب و افترائات در مطبوعات و جزوات و رساله ها و کتب و تلویزیون و اینترنت، شدت یافته است که از جمله عبارتند از دو ردیهٔ «چرا مسلمان شدم» و «مسلخ عشق» و مقالاتی از آقای عبدالله شهبازی، محقق و مورّخ رسمیِ پس از انقلاب اسلامی، مندرج در روزنامه جام جم و مطالب مشابه آن از نفوس دیگر در رسانه های مزبور. ردیه های مزبور، بعضاً با پست سفارشی نیز برای بعضی بهاییان ارسال شده است که از جمله یکی از آنها به شرحی که در متن آورده شده، برای بنده هم فرستاده شده است.

با مطالعه این ردیه ها و از آنجا که رسانه های مزبور حاضر نشدند طبق قانون عدل و عدالت و انصاف — اگر نه بر طبق قانون مطبوعات — جوابیهٔ جامعهٔ بهایی را در پاسخ به اکاذیب و افترائات عجیب و غریب و موهن و وقیح مزبور ارائه نمایند، و از آنجا که مشاهده نمودم ردیهٔ«مسلخ عشق» در قالب داستان و رمان، طیفی از اکاذیب و اتهامات قدیم و جدید ۱۶۲ ساله را با نیاتی جدید — که در متن توضیح آن آمده است — در لابلای داستانی مستهجن به هر ترتیبی که شده گنجانده است، و علی رغم اینکه در این ۱۶۲ سال پاسخ آن اتهامات مفصلاً در آثار طلعات مقدسهٔ این ظهور جدید و دیگر کتب و نشریات بهایی داده شده است، صرفاً به این خاطر که اکثر هموطنان عزیز از مطالعه پاسخ های مزبور باز داشته شده اند، بنده مصمم شدم تا در حدّی که در شرایط سخت فعلی بهاییان و عدم دسترسی به منابع مورد لزوم، امکان داشت، جوابی بر آن بنویسم و ضمن آن با طرح و پاسخ به اکاذیب و اتهامات تکراری قدیمی و موارد بعضاً جدیدِ سه دههٔ اخیر در مقدمه و فصل اول از متن حاضر، و پاسخ ویژه به «مسلخ عشق» در فصل دوم آن، و نیز بسیاری از موارد جواب که در قسمت یادداشت ها و نیز شش ضمیمه بسیار بسیار مهم، آورده شد، گلچینی از پاسخ های ۱۶۲ ساله را به طور مختصر در اختیار هموطنان عزیز بگذارم تا تقریباً سیر و روند اتهامات و ردیه های ۱۶۲ ساله و پاسخ آنها را — چه به شکل مفصل، چه مختصر، و چه صرفاً با اشاره و ارجاع به منابع مربوطه — ملاحظه فرمایند و ضمن آن جاعلین اکاذیب و اتهامات را نیز بشناسند. چه که تا هموطنان عزیز این اشخاص و اوهام و ظنونشان را نشناسند و ابرهای تیره اکاذیب و افترائات و اتهاماتِ مُکذّبین و مُفترین و مُغرِضین از برابر دیدگانشان کنار نرود، بر حقانیت مدعای حضرت بهاءالله، مربی آسمانی در دور

جدید حیات بشری، آگاهی نخواهند یافت و خورشیدِ حقیقتِ طالع از افقِ بدیع را ملاحظه نخواهند فرمود. این حقیقت دقیق و مهم را حضرت بهاءالله چنین بیان می فرمایند: «تا بر کذب قبل آگاهی نیابی، بر صدق این یوم بدیع گواهی ندهی. باید ناسِ غافل را آگاه نمود تا مطالع ظنون و اوهام را از قبل و بعد بشناسند و به صراط مستقیم و حبل محکم متین، تمَسّك و تشبّث جویند. امر، بسیار عظیم است و ناس ضعیف.»[9]

شایان ذکر است که در این میان، گاه لزوماً ضمن بیان مطالب، از بعضی علمای مذهبی و غیر مذهبی و سیاسیون و امراء و وزراء و اولیای امور یاد شده است که این امر صرفاً از جهت اظهار نظرات شفاهی و کتبی و یا اقداماتشان در ارتباط با امر بهایی و جامعه بهایی بوده است، والّا بهائیان در خصوص جنبه ها و جهات دیگر عقاید و اقوال و اعمال آنها مداخله نمی کنند و به حکم مولایشان در امور احزاب سیاسی و سیاسیون و منازعات و اختلافاتشان درگیر نمی شوند و «لَه یا عَلَیه» شخصیت های سیاسی و احزاب آنها اظهار نظر نمی کنند («نظامات بهایی» و«انوار هدایت»). چه که آثار و اقوال و عملکرد نفوس، خود دلیل واضحی بر قدر و اعتبار و نیات خوب یا بد آنهاست، و این عدم مداخله و عدم اظهار نظر، به این علت است که بهاییان از مسیر اصلی خود به سوی تحقق بشارات همه ادیان آسمانی، دالّ بر ایجاد وحدت عالم انسانی و صلح عمومی و استقرار عدالت الهی، و نیز از روشِ الهیِ غیرِ سیاسیِ خود برای رسیدن به آن اهدافِ بدیعِ والا، غافل نشوند و باز نمانند[10] زیرا بعضی روش های سیاسی، مخالف اصول همه ادیان آسمانی است و بدور از تقوی و انصاف می باشد.

همچنین اگرگاهی در مورد مطالب کذب و افترائات بعضی از آنها صریحاً — ولی البته بدون احساس کینه نسبت به ایشان، و یا به کار بردن الفاظ رکیك — پاسخ داده شده، صرفاً بیان حقایقی درباره اتهامات و اکاذیب و جَعلیات آنها نسبت به دین بهایی و بهاییان بوده است، و به عقاید دیگر آنان کاری نداشته ام. چنانکه حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «آنچه گفته می شود ما را مقصد بیان حقیقت است، توهین عقاید ملل دیگر نیست؛ مُجرّد، بیان واقع است و بس؛ والّا به وجدانِ نفسی تعرّض ننماییم و اِعتراض روا نداریم»[11]. والبته صد البته خوانندگان عزیز باید بدانند منظور از عقاید و افکار نفوس و ملل دیگر که در فوق ذکر شده، عقاید آنها از جنبهٔ بشری و برداشت های شخصیِ نفوس و ملل مزبور است که بعضاً به مرور زمان آمیخته به تقالید و تعصّبات و خرافات و اوهام شده است، والّا نصوص صریحه و تعالیم و کلمات و آیات و احادیث معتبره و مستند ادیان آسمانی، مورد

تأکیدِ اکید امر بهایی است، چه که اساس ادیان الهی جز حقیقت نیست و حقیقت یکی است و تعدّد نمی پذیرد («پیام ملکوت»).

اما با همه این احوال، بنده نیز مانند همه نفوس این کرهٔ خاکی که در رتبهٔ بشری و خلق هستیم، بالنّسبه به انبیای الهی که علمشان به وحی الهی و الهام ربانی است، مصون از لغزش و خطا نیستم؛ اما نهایت سعی را نموده که خارج از نصوص و بیانات الهیه ننویسم؛ چه که آنچه ملاك حقیقت است، کلمات و آیات ربانی است و بس و اگر لغزشی مشاهده شود از قصور و غفلت بنده است، چنانکه در قرآن است: «ما اَصابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللهِ وَما اَصابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ اَرْسَلْناكَ لِلّناسِ رَسُولاً وَكَفى بِالله شَهيداً. مَنْ يطِعِ الرَّسُولَ فَقَد اَطاعَ الله»[12] (آنچه به تو از خوبی می رسد از خداست و آنچه از بدی به تو می رسد از خود تو می باشد، و فرستادیم ترا رسولی از برای مردمان و شهادت خداوند بر آن کافی است. آنکه از رسول خدا اطاعت کند، اطاعت از خدا کرده است). «وَ ما اُبَرِّئُ نَفْسی؛ اِنَّ النَّفْسَ لَاَمّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلّا ما رَحِمَ رَبّی. اِنَّ‌رَبّی غَفُورٌ رَحيمٌ»[13] (و بری نمی دارم نفس خود را، چه که نفس امرکننده به بدی است؛ مگر آنکه خداوند رحم کند و همانا پروردگارم آمرزنده مهربان است).

نیز در اینجا باید از همهٔ ردیه نویسان علیه امر بهایی، و نیز تهیه کنندگان «مسلخ عشق» تشکر نمایم، چه که نفس آگاهی هموطنان عزیز بر اکاذیب و افترائات ایشان، موجب آگاهی آنان بر مُدّعای بهاییان می گردد.

در آخر، هموطنان عزیزِ منصف و فضلای وسیع النظر و آزاده این مرز و بوم مقدس را قسم می دهد به همه آزادگان حقیقی تاریخ و از جمله حضرت سید الشهداء، و قسم می دهد ایشان را به جمیع مقدساتشان و به آنچه برای ایشان محترم است، که خود به چشم و فکر و قلب و روح خود، به کلّ آثار بهایی مراجعه فرمایند، و به عنوان مثال و برای شروع، تمنّا می کند لوح مبارك حضرت بهاءالله خطاب به سلطان ایران ناصرالدین شاه قاجار را که دقیقاً **۱۳۵** سال قبل توسط جوانی بهایی ملقب به «بدیع» به وی تحویل داده شد، و حامل مزبور نیز پس از چند روز داغ و شکنجه به شهادت رسید، مطالعه و مورد مُداقه و تفکر قرار دهند تا به بسیاری از آنچه که در این متن ملاحظه خواهند فرمود اذعان نمایند، و باشد که با آگاهی از افترائات و دروغ های قبل و مطالعه آثار بهایی، حضرت بهاءالله، «دوست و محبوب معنوی حقیقی» را بشناسند و خود قضاوت نمایند؛ چه که حضرتش «جویای احباب گشته»[14] و برای محبّت و اتحاد جهانیان «بلایای لا تُحْصی»[15] قبول فرموده است.

ای هموطنان عزیز، و ای تهیه کنندگان ردیه هائی همچون «مسلخ عشق»، و ای اهل عالم، و ای بهائیان! بیایید این مناجات و دعای حضرت عبدالبهاء را تلاوت کنیم و از خدا بخواهیم که بر آنچه ارادهٔ او برای این جهان بحران زده است، موفق و عامل گردیم :

ای یزدان مهربان جمیع بشر را از یك سلاله خلق فرمودی تا اعضاء یك خاندان گردند و بندگان حضرت تو شوند؛ در ظلِّ سُرادِقِ فضلت مَأوی بخشیدی و بر خوانِ نعمتت مجتمع کردی و از اشراقات انوار عنایتت منوّر ساختی. ای خدا، تویی مهربان، تویی ملجأ و پناه و بخشنده فیض حیات. تاج انسانی را زینتِ هر سری فرمودی و خلعتِ موهبت را زیور کل بشر، تا غریق دریای رحمتت شوند. ای مولای مهربان، کلّ را متحد فرما و مظاهر مختلفه را به یکدیگر الفت بخش؛ جمیع ملل را ملت واحده کن تا اجزاء یك خانمان گردند و روی زمین را یك وطن دانند و به نهایت اتحاد، الفت جویند. ای خدا، رایتِ وحدتِ عالمِ انسانی را بلند فرما، صلحِ اعظم را مستقر کن، قلوب را به یکدیگر التیام ده. ای خدا، ای پدر مهربان، قلوبمان را از نفحات محبتت شادمان کن و دیده ها را به نور هدایتت روشن نما وگوش ها را از نغمات جانپرور متلذذ فرما و در صون عنایت ملجاء و پناه بخش. اِنَكَ اَنْتَ القَوِی القَدیرُ یا سَتّارَ الْعُیوبِ وَ یا غَفّارَ الذُّنُوبْ

حامد-۱۳۸۴/۸/۳۰

مقدّمه

در ۱۳۷۸/۱۰/۱۹ ه.ش از مرکز یکی از استان های کشور، کتاب ردیه ای علیه دیانت بهائی، با پست سفارشی به بنده رسید. شناسنامهٔ کتاب به شرح زیر است: *چرا مسلمان شدم، سخنی با بهائیان*، نویسنده: مهناز رئوفی، ناشر: انتشارات نور علم، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۸، همدان.[16] فهرست مطالب کتاب فوق به این شرح بود: مقدمه، چرا مسلمان شدم، بهائیت از زبان تاریخ، صحبتی با بهائیان، اصول دین در بینش اسلامی و بینش بهائی، بحث توحید، بحث نبوت و معاد.[17]

با ملاحظهٔ کتاب مزبور متوجه شدم مطالب آن مانند سایر کتب مشابه، چیزی جز افترائات و اکاذیب و اتهاماتی نیست که بهائیان بیش از یك قرن و نیم است در ایران شنیده و خوانده و دیده اند، چنانکه مآخذ اصلی استفاده شده در تألیف کتاب مزبور یکی کتبی بود که نویسندگان آن از مخالفین دیانت بهائی بوده اند، و دیگری کتبی که نویسندگان آنها از معدود بهائیانی بوده اند که از دین بهائی خارج شده و به عللی که از مطالب و لحن آثار خود ایشان بر منصفین و متقین و اهل تحقیق پیداست، علیه آ ئین بهائی مطلب نوشته اند. شایان ذکر است در مواردی نیز که حدوداً به ده کتاب و مآخذ بابی و بهائی اشاراتی شده، همه برای خالی نبودن عریضه و به نقل از همان کتب ردیهٔ فوق الذکر بوده که حسب المعمول در چنین ردیه هایی، نقل قول های مزبور از آثار بابی و بهائی، گزینشی و ناقص است و منعکس کنندهٔ اصل و تمامیت و روح آن آثار نمی باشد.[18]

بعدها متوجه شدم که ردیهٔ مزبور برای بعضی بهائیان دیگر نیز با پست سفارشی ارسال شده است و چیزی که در این میان جالب بود آنکه در زمان رژیم پهلوی و سال های اولیه انقلاب اسلامی، ارسال و یا دادن ردیه به بهائیان توسط بعضی گروههای ضد بهائی — از جمله انجمن حجتیه — معمول بود، اما از آن تاریخ به بعد مدتها بود که شاید به علت اِعمالِ روش های به مراتب ظالمانه تر و شدیدتر فیزیکی و اقتصادی و فرهنگی و فکری و معنوی — و ازجمله حبس و نفی و شکنجه و شهادت — دیگر نفوس ضد بهائی مزبور، لزومی به ادامهٔ چنان روشی را احساس نمی کردند. و حال در سال ۱۳۷۸، معلوم نیست[19] چه شده بود که کتابی به مراتب کوچك تر از بعضی ردیه های قطور، مثل کتاب *بهائیان* سید محمد باقر نجفی منتشره در اواخر

رژیم پهلوی و اوایل رژیم جمهوری اسلامی(سال ۱۳۵۷)، چاپ شده و تهیه کنندگان آن این زحمت را به خود داده بودند که به فاصلهٔ ۶ ماه از انتشار چاپ اول آن، آن را به وسیله عُمّالِ خود در بعضی نقاط ایران، که بعضاً صدها کیلومتر از همدان (محل چاپ کتاب) فاصله دارد، برای بعضی بهائیان با پست سفارشی ارسال کنند!

به هرحال، چون بهائیان به عللی که در ادامه اشاره خواهد شد، از اختلاف و نزاع و جدال و فساد و دشمنی به هر شکل آن گریزان بوده و بیزارند و هدفشان ایجاد وحدت عالم انسانی است، اکثراً به کتبی اینچنین پاسخ نمی دهند، مگر آنکه حس کنند پاسخ موجب تحبیب و رفع کینهٔ ردیه نویسان و کشف حقایق و رفع سوء تفاهمات و اتهامات و جلوگیری از فساد و نیز تضییقات و مظالم می شود. چنانکه به عنوان مثال یادم می آید که در معرفی و پاسخ به همان ردیهٔ قطور ۷۷۸ صفحه ایِ «بهائیان» نجفی، یکی از «احبای عزیز الهی»، مطلبی در پنج صفحه تهیه کرده بودند که محفل روحانی ملی بهائیان ایران، که اعضای آن در همان اوایل انقلاب به جرم عشق به آئینشان شهید گردیدند، نسخه ای از آن را به خاطر روشن شدن احتمالی اذهان و رفع اتهامات در جوّ موجودِ اوایل انقلاب اسلامی، در ۱۳۵۸/۲/۲۷ برای هر یك از «محافل مقدسهٔ روحانیهٔ» محلی بهائی در سراسر ایران فرستادند تا مورد استفاده طالبین قرارگیرد، و در نامهٔ ارسالی مربوطه مرقوم فرمودند: «یکی از احبای عزیز الهی مطلبی در معرفی یکی از کتب ردیهٔ اخیره و بیان اسلوب تألیف کتاب و کیفیت اشتمال آن بر اغراض متعدده، نگاشته اند که یك نسخه از آن به ضمیمهٔ این مکتوب تقدیم آن محفل مقدس می گردد. تعمیم نشر آن نظر به وجوب ترك اعتنا نسبت به این قبیل کتب، لزومی ندارد.»[20]

لذا به علل فوق، ردیهٔ خانم رئوفی و تهیه کنندگان آن را به خدا سپردم تا بعدها از پس پردهٔ غیب چه ظاهر گردد! این ماجرا گذشت تا اینکه در اوایل سال ۱۳۸۴ یعنی حدود پنج سال پس از نشر *چرا مسلمان شدم*، شنیدم که در زمستان سال ۱۳۸۳ کتاب ردیهٔ دیگری از خانم مهناز رئوفی تحت عنوان *مسلخ عشق* به همراه بعضی مطالب دیگر برای تخطئه و بی اثر نمودن تظلم نامه ای که جامعهٔ بهائی خطاب به ریاست محترم جمهوری وقت جناب آقای خاتمی در خصوص عدم اجازهٔ ورود بهائیان به دانشگاه ها تهیه و به اولیای محترم امور تسلیم شده بود[21]، به تعداد بیشتری نسبت به ردیهٔ سال ۱۳۷۸ خانم رئوفی، برای بهائیان (ازجمله در طهران) با پست سفارشی، ارسال شده است.

نسخه ای از آن را از یکی از دوستان به دست آوردم و جالب این بود که وقتی نظر دوستان بهائی را راجع به آن جویا شدم، صرف نظر از میزان سواد و مراتب ایمان قلبیشان، کل متعجّب بودند که چرا ردیه ای چنین سطحی و بی محتوا و بسیار عامیانه را برای بهائیان ارسال کرده اند! و بعضی نیز برای خانم مهناز رئوفی تأسف می خوردند که چرا تسلیم جاعلین شده و به این کار حقیر تن در داده اند و روح و روان خود را آشفته نموده اند! و آرزو می کردند خداوند دست ایشان را بگیرد و صبر و سرور حقیقی عنایت فرماید.

بنده نیز کتاب مزبور را از اول تا آخر خواندم[22] و ضمن آن اکثر موارد اشتباهات کتاب را علامت گذاشتم و ملاحظه کردم اشتباهات به قدری فاحش و مطالب به قدری دروغ و وهم آلود و توهین آمیز و بی شرمانه است که حتی بهائیان با اطلاعات دینی کمتر نیز، بی مایگی آن را درست تشخیص داده بودند.

این نیز گذشت تا اینکه اخیراً متوجه شدم علاوه بر استفاده از روش پستی قدیمی و ارسال ردیه به منازل بهائیان، برای خانم مهناز رئوفی سایت اینترنتی نیز به وجود آورده اند و گویا در این آشفته بازار ارتباطات الکترونیکی که هر رطب و یابسی را در آن می توان یافت و از مقدس ترین و انسانی ترین حقایق تا سخیف ترین و حیوانی ترین مطالب را شامل می شود، گروه مزبور از دوستان ضد بهائی تصمیم گرفته اند بدون بررسی دقیقِ بازخورد ارسال حداقل دو ردیه، تحت نام خانم رئوفی و سایر اقداماتِ حداقل پنج سالهٔ خود، از این طریق نیز باب رحمتی جدید به روی بهاییان بگشایند تا بلکه به زعمشان، «مهناز رئوفی» های دیگری نیز از جمع بهاییان، به ظاهر یا به واقع، خارج شوند و به صف متوهّمین درآیند و بر ضد امر بهاء و مؤمنین به آن قیام نمایند! حال آنکه برای بی نتیجه بودن همان ردیهٔ اول *چرا مسلمان شدم*، همین بس که مجبور شدند مسلخ عشق را، آن هم در قالب داستانی پیش پا افتاده و مبتذل، بنویسند تا بلکه این بار عوام پسند گردد و حداقل بر بعضی بهائیان تأثیر گذارد. ولی حتی در این صورت نیز احدی از بهائیان در اثر اقدامات مزبور، راه خانم رئوفی وجاعلین را نه تنها پیش نگرفت، بلکه اشتعالشان در عشق به آئینشان نیز بیشتر شد. اگر این دوستان بی انصافِ نامهربان کمی در تاریخ گذشتهٔ این آئین بدیع دقت می کردند، متوجه می شدند که حتی با حبس و نفی و شهادت نیز نمی توان جلوی پیشرفت امر الهی بهائی را گرفت تا چه رسد به نوشتن ردیه. و ای کاش ایشان در احوال گروه ها و احزاب و انجمن ها و افراد ضد بهائی و حتی دُوَلِ مقتدرهٔ قاهره ای که بلایای زیادی در ایران و عثمانی و

غیره بر امر بهائی وارد ساختند، تفرّس می کردند تا بدانند که به شهادت خود این گروه ها علیه یکدیگر، تا حال نه تنها نتوانسته اند جلوی رشد این آئین را بگیرند، بلکه ضدیت هایشان نتیجهٔ معکوس داده و سبب رشد امر بهائی و استقامت مؤمنین و عاشقانش گردیده است؛ چه که در قرآن مجید سورهٔ توبه، آیات ۳۳-۳۲، خداوند، چنین قاطع ارادهٔ خود را بیان فرموده است: «یریدوُنَ اَنْ یطْفِؤا نُورَاللهِ بِاَفْواهِهِمْ وَ یأبَی اللهُ اِلّا اَنْ یتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُوُنَ هُوَ الذّی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّه وَ لَوْ کَرِهَ المُشْرِکُونَ.»[23]

به عنوان نمونه، خوب بود تهیه کنندگان مطالب عرضه شده به نام خانم مهناز رئوفی، نظری به همتای خود، انجمن حجتیه، که مدعی مبارزه با دیانت بهائی و ارشاد مسیحیان و مارکسیست ها و اوباش[24] بود، می نمودند که به قول یکی از برادران دینی از حزب مخالفشان «در طول بیش از ۲۵ سال(بر طبق تاریخ مأخذ مزبور، منظور از سال ۱۳۳۲ ه.ش تا سال ۱۳۶۲ است که حدود ۳۰ سال می باشد) نه تنها قادر به شکست بهائیت نشد، بلکه خود عاملی برای رشد این فرقهٔ استعماری گشت!»[25] و ظاهراً به خاطر همین عدم موفقیت بود که «سازمان عباد صالح»، شاخهٔ جدا شده از انجمن مزبور، بعد از انقلاب اسلامی[26]، با تغییر روش گذشتهٔ خود در انجمن، ابراز کرد که: «با بهائیان نباید مبارزهٔ عقیدتی کرد، بلکه باید مبارزهٔ سیاسی نمود.»[27] حال آنکه این کشف بزرگ! توسط سازمان مزبور کشفی جدید نبود، زیرا همان گروهی که قبل و بعد از انقلاب مخالف انجمن حجتیه بود و بعد از پیروزی انقلاب قدرت را به دست گرفت و عباد صالح از انجمن مزبور جدا شده به ایشان پیوستند، مدتها بود که از قبل از انقلاب کشف کرده بود که باید با بهائیان مبارزهٔ سیاسی کرد و حتی قبل از پیروزی نهایی انقلاب و پس از آن، برنامهٔ منظمی برای قلع و قمع بهائیان طراحی نموده بود و تا حال نیز تا آنجا که توانسته آن برنامه را اجرا نموده و می نماید.[28]

و از معجزات امر الهی آنکه «مبارزهٔ سیاسی» مزبور و ایراد اتهامات و افترائات به بهاییان و حبس و نفی و اعدام و انواع محرومیت ها از حقوق اجتماعی در این ۲۷ سال نیز به سرنوشتی بدتر از «مبارزهٔ عقیدتی» مذکور منجر شد، به طوری که به فرمودهٔ مرکز جامعهٔ جهانی بهائی، یعنی بیت العدل اعظم، در همان سال های اولیهٔ انقلاب، «مبارزهٔ سیاسی» مزبور باعث رشد کیفی امر و جامعهٔ بهائی به اندازهٔ ۲۰۰ سال گردید؛ به طوری که امثال همان گروه های فوق الذکر نیز به این رشد اعتراف کردند و تقصیر آن را نیز به گردن آنهایی گذاشتند که با بهائیان «مبارزهٔ

سیاسی» نمودند؛ و حتی بنده شفاهی شنیدم که بعضی، خودِ انقلاب اسلامی را عامل رشد آئین بهائی گفتند، همانطور که در مورد رژیم پهلوی گفته بودند! سُبْحانَ وَ تَبارَكَ وَتَعالَی الَذّی بِیدِهِ الْمُلْكُ! ولی به نظر من همهٔ این گروه ها حق داشتند به هم اعتراض کنند و از نحوهٔ مبارزه شان با امر بهائی ایراد بگیرند، زیرا چه مبارزهٔ عقیدتی باشد و چه مبارزهٔ سیاسی و حبس و نفی و اعدام و امثال آن، محال است تأثیر منفی در امر الهی و حقیقت دین بهائی بگذارد، زیرا خداوند در این ظهور مخصوصاً چنین مقدر فرموده است که رنج و بلا موجب رشد آن باشد؛ چنانکه حضرت بهاءالله شارع این امر اعظم چنین شهادت داده اند،:

> چنانچه در این کور ملاحظه شد که این هَمَجِ رَعاع گمان نموده اند که به قتل و غارت و نفی احبای الهی از بلاد، توانند سراج قدرت ربانی را بیفسرند و شمس صمدانی را از نور بازدارند. غافل از اینکه جمیع این بلایا به منزلهٔ دُهن است برای اشتعال این مصباح. كَذلِكَ يبَدِّلُ اللهُ ما يشاءُ وَاِنَّهُ عَلی كُلِّ شَیءٍ قَديرٌ.[29]

و از عجایب دیگر در زمینهٔ مبارزات رنگارنگ با دیانت بهائی و مؤمنین آن، اینکه بعضی به مصداق اینکه «اَلْباطِلُ يمُوتُ بِتَرْكِ ذِكْرِه» (باطل به ترك ذکر و مسکوت گذاشتنش از بین می رود) برعکس گروه های فوق الذکر، راه مبارزه با امر بهائی را انکار وجود آن و سکوت در برابر آن دانستند[30] که این هم بی نتیجه بوده زیرا، آنچه باطل است به ترك ذکرش از بین می رود؛ ولی آنچه حق است و حقیقت، در هر صورت از بین نمی رود؛ زیرا حقیقت زنده است و مرده نیست و همین زنده بودن و پویایی و قائم بالذات بودنِ آن است که عکس العمل ها ایجاد می کند و سکوت موقت را تبدیل به فریادِ واویلا و وادینا و واشریعتا می نماید. به قول شاعر:

وَ اِذا اَرادَاللهُ نَشْرَ فَضيلَةٍ طُوِيتْ أتاحَ لَها لِسانَ حَسُودِ
لَوْ لا اشْتِعالُ النّارِ فيما جاوَرَتْ ما كانَ يعْرَفُ طيبُ عُرْفِ الْعُودِ[31]

لذا افراد و گروه های ضد بهائی هر روشی را که پیش گرفته و بگیرند، نتیجه ای جز اعتلا و رشد و فرا گیر شدن بیشتر دیانت مقدس بهائی نخواهد داشت، و به همین جهت است که قبلاً عرض شد لازم نیست جامعهٔ بهائی به هر ردیه و یا اعتراضی پاسخ دهد، مگر بعضی موارد که احساس شود کمکی به کشف حقایق و ارائهٔ اطلاعات صحیح و رفع شبهات و سوء تفاهمات در جهت ایجاد وحدت و حفظ ضعفاء از فریب و ریا می نماید، و حتی در این موارد نیز اگر جوابیه ای تهیه

نشود باز به اصل حقیقت لطمه ای وارد نخواهد شد، چه که حقیقت چه از آن طرفداری و دفاع شود و چه علیه آن اقدامی صورت گیرد، پیوسته در اوج اعتلا و صحّتِ خود باقی بوده و خواهد بود، و به این جهت، از نکاتِ مهمّه ای که افراد و گروه های ضد بهائی باید بدانند این است که در ایران در اکثر ایام، جامعهٔ بهائی حتی از ارائهٔ پاسخ به همین ردیه ها و اتهامات نیز ممنوع و محروم بوده و حتی اگر جوابیه ای نیز تهیه شده، هموطنان عزیز از خواندن آن ممنوع و محروم بوده اند و لذا اطلاعاتشان دربارهٔ حقیقت دینی که در وطنشان بیش از ۱۵۰ سال سابقه دارد، یا هیچ یا بس ناچیز بوده است؛ اما علیرغم همین بی اطلاعی، دیانت بهائی و بهائیان کمر زیر بار انواع فشارها و تضییقات و اتهامات و بلایا راست کرده اند، تا آنجا که احترام هموطنان نازنینشان را بر انگیخته اند.

از شواهد حقیقت فوق آنکه به عنوان مثال، وقتی پس از ۲۶ سال از شروع انقلاب اسلامی، جامعهٔ بهائی تظلم نامه و بیانیه ای را، همچون موارد مشابه در اوایل انقلاب، در خصوص تقاضای رفع ممنوعیت بهائیان از ورود به دانشگاه و دیگر تضییقات، خطاب به ریاست محترم جمهوری وقت[32] در سال ۱۳۸۳، حضوراً و آشکارا و بدون پرده پوشی و مخفی کاری که روش سیاسیون است، تقدیم اولیای امور در ادارات مختلفه سراسر مملکت — علاوه بر مراجع عالی رتبه نظام— نمود، با نهایت تعجب ملاحظه شد که بسیاری از اولیای محترم امور حتی مطلع نبودند که جوانان بهائی، ۲۶ سال بوده است از ورود به دانشگاه و تحصیلات عالیه محروم بوده اند و اکثر ایشان از این بابت اظهار تأسف و تعجّب می کردند، و نیز بعضی از ایشان هم مانند بعضی از هموطنان عزیز نمی دانستند دیانت بهائی چیست و یا معدودی نیز آن را با فرقهٔ وهّابی، شاید نظر به تلفظ مشابه دو کلمه، و یا حتی با هموطنان عزیز یهودی و مسیحی، اشتباه می گرفتند!

مثال دیگر در مورد سه مقالهٔ آقای عبدالله شهبازی در روزنامهٔ جام جم شماره های ۹۳۱ تا ۹۳۳، مورخ ۱۶ تا ۱۹ مرداد ماه ۱۳۸۲، علیه دیانت بابی و بهائی می باشد که روزنامهٔ مزبور بر خلاف قانون مطبوعات، مانند اکثر روزنامه های زمان رژیم پهلوی و ۲۷ سال اخیر، حاضر به چاپ جوابیهٔ جامعهٔ بهائی به مقالات مزبور نشد. اصولاً در ۱۶۳ سال تاریخ دیانت بهائی، اولیای امور قاجاریه و پهلوی و جمهوری اسلامی، و افراد و گروه های دیگر ضد بهائی، همیشه سعی نموده اند تا آنجا که ممکن است هموطنان عزیز، از دانستن حقایقی دربارهٔ آن محروم و ممنوع

باشند و اصل آثار و کتب بابی و بهائی که صدها مُجَلَّد می باشد از دسترس اکثریت نفوس دور بماند و تنها منابع اطلاعات دربارهٔ آن، صدها ردیهٔ گوناگون نوشته شده توسط افراد و گروه های ضد بهائی باشد؛ جالب آنکه خود این گروه ها بعضاً شدیداً مخالف یکدیگرند و گاه بر سر نحوهٔ قلع و قمع بهائیان با هم اختلاف نظر و نزاع و جدال دارند و بهاییان نیز در این میانه، چون طیور مظلوم نمی دانند در این مسلخ عشق، با چاقوی کدام یك از آنان سرشان بریده خواهد شد؛ ولی ما با آغوش باز از همهٔ ایشان استقبال می کنیم و اگر در دین بهائی دستبوسی حرام نبود دست همهٔ ایشان را می بوسیدیم تا مثل همیشه به فرمودهٔ مولایمان عبدالبهاء «به خون خویش آیات محبت بنگاریم» و «از شدتِ محبّت» بگرییم و بخندیم و «در نهایت سرور و بشاشت، آتش ظلم و ستم را گلزار و گلشن» یابیم، تا «در این جهان بی بنیان سبب ظهورات کمالات عالم انسان گردیم.»[33]

و لازم است هموطنان عزیز تر از جان بدانند که یکی از روش های دور نگه داشتن ایشان از آثار و کتب بهائی در این **۱۶۳** سال این بوده است که صدها بار به منازل بهائیان و اماکن دیگر بهائی مراجعه و یا هجوم شده و چه با تمسّك به حیله و چه با زور و اِرعاب و زندانی کردن و ضرب و جرح و حتی آتش زدن و کشتن، کتب و آثار بابی و بهائی را با خود برده یا معدوم نمودند و یا در مکان های خاص در اختیار اشخاصی محدود و خاص، به جهت مقاصدی خاص علیه جامعهٔ بهائیان، قرار دادند. از جمله در همین **۲۷** سال اخیر بارها و بارها و حتی در سال جاری به همان روش های مذکور، هزاران جلد از کتب و آثار و جزوات بهائی را به همراه چیزهای دیگر از صدها خانهٔ بهائیان و اماکن مصادره شدهٔ این جامعه بردند[34] تا اکثریت ملت ایران همچنان از بدست آوردن اطلاعات حقیقی دربارهٔ آیینی که دیر یا زود به آن افتخار خواهند کرد، محروم و ممنوع بمانند، و در میان این آثار، از جمله چندین بیانیه و جوابیه نیز وجود داشت که در اوایل انقلاب اسلامی توسط محفل روحانی ملی بهائیان ایران، در پاسخ به اتهامات قدیم و جدید به جامعهٔ بهائی تهیه شده بود که اگر حداقل همین بیانیه ها نیز در اختیار نفوس قرار می گرفت، بسیاری از شبهات از بین می رفت. اما دریغا که چنین نشد و حتی اخیراً نیز ازجمله به واسطهٔ تسلیم همان تظلم نامهٔ سابق الذکر به اولیای محترم امور دربارهٔ رفع ممنوعیت بهائیان از ورود به دانشگاه، جامعهٔ بهائی مجدداً مواجه با موج جدیدی از تضییقات و دستگیری ها شد تا بار دیگر با کمال تعجب و حیرت روشن شود که وارد کردن افترا و تهمت و دروغ علیه یك جامعه و اِعمال

محرومیت های شدید اجتماعی — اقتصادی علیه آن مجاز است؛ اما پاسخ دادن به اتهامات بی اساس و حتی دادخواهی و تظلم به اولیای محترم دولتِ متبوع برای رفع تبعیضاتِ غیر قانونی وغیر اخلاقی، غیر مجازاست و مستوجب تعقیب و زندان و مجازات.

باری با این تفاصیل به فکر فرو رفتم که دربارهٔ ردیهٔ جدید خانم مهناز رئوفی و دیگر ردیه هایی که دوباره در سال های اخیر به شکل کتاب یا جزوه یا مقاله در مطبوعات یا به شکل برنامه های تلویزیونی انتشار می یابد، چه باید کرد و آیا لزومی به اعتنا و پاسخگویی هست یا نه. نهایتاً به نظرم رسید که اگر چه از طرفی با توجه به حقایقی که در فوق اشاره شد، و نیز با توجه به اینکه چون خودِ جامعهٔ بهائی و اعضا آن با اتهامات و اکاذیب قدیم و جدید مزبور و پاسخ های آنها کاملاً آشنا هستند، نیازی به پاسخ دادن نیست[35]؛ اما از طرفی دیگر ملاحظه شد هموطنان عزیز و به خصوص جمعیت کثیر نوجوانان و جوانان عزیز و بی گناه و محروم این خاك مقدس که نسلی جدیدند و هنوز یا از حقایق آئین بابی و بهائی و آنچه بر بهاییان در این ۱۶۳ سال گذشته است بی اطلاعند، و یا اگر اطلاعی هم دارند اکثراً از منابع و ردیه های فوق الذکر و شنیده های بعضاً اشتباه این و آن و یا شاید سایت های اینترنتی ضد بهائی می باشد، و از طرفی نیز چون ملاحظه شد قالب انتخاب شده برای محتوای ردیهٔ مسلخ عشق عمداً به اصطلاح، داستان و رمان عشقی است که خواسته یا ناخواسته ولو به طور موقت ممکن است در قوهٔ واهمه و اذهانِ عوام و نوجوانان و جوانان تأثیر سوء بگذارد و ایجاد شبهه نماید[36]، لذا تصمیم گرفتم پاسخی بر آن بنویسم.

از آنجا که مطالب ردیهٔ مزبور، ایرادات تکراری و اشتباهات فاحش و آشکار زیادی داشت، به صِرفِ تأیید الهی، تهیهٔ دستنویس اولیه کار مشکلی نبود و فقط با استفاده از محفوظات به سهولت و سرعت آماده شد، و چون تصمیم گرفتم آن را به جامعه تقدیم کنم، پاکنویس آن لازم شد و در این زمینه آنچه ضروری بود، تنظیم محفوظاتِ نوشته شدهٔ مزبور از طریق تهیه و ارائه منابع و مآخذ و ارجاعات دقیق بود، که آن نیز، علیرغم عدم دسترسی به همهٔ منابع دلخواه به علت غارت مکرّر کتب و آثار بهائی و غیر آن از منازل بهائیان، به حول و قوهٔ الهی در حدّ مقدور و لازم صورت گرفت. با این حال طبق آنچه قبلاً گفته شد معلوم نیست که این پاسخ نیز مانند سایر پاسخ های جامعه یا افراد بهائی در دسترس هموطنان عزیز قرار گیرد؛ اما باز با توجه به حقایقی که در صفحات قبل ذکر شد، حتی در این صورت نیز حقیقت امر بهائی

در مقام بلند و عظیم خود باقی خواهد ماند و خداوند عاقبت از راه هایی که خود بهتر می داند، حقایق را بر هموطنان نازنینمان آشکار خواهد فرمود و هموطنان عزیز که از نزدیك با اعمال و اخلاق و اقوال و روش بهائیان— که همسایگان و دوستان و همکاران و خویشاوندان ایشانند و در این خاك مقدس با هم نفس می کشند و در غم و غصه و شادی و سرور هم شریکند— آشنایند، با منشأ اعتقادی آن اعمال و اقوال نیز که جز عشق و اعتقاد به شارع مقدس امر بهائی یعنی حضرت بهاءالله و ایمان به تعالیم ایشان نمی باشد آشنا خواهند گردید و به اکاذیب و افترائات معدود هموطنان نامهربانِ بی انصافمان پی خواهند برد.[37]

اما در آخرِ این مقدمه باید اضافه نمایم که پس از نوشتن این متن که در ۳۰ / ۸ / ۱۳۸۴ پایان یافت، به علل مشکلات معمولِ موجود که توضیح و تفصیل آن در این جا ضروری نیست، اتمام تایپ کل مطالب یک سال طول کشید و چون در این مدت نیز وقایعی جدید در ارتباط با موضوع این متن رخ داد تصمیم گرفتم ضمیمهٔ ششمی نیز به پنج ضمیمهٔ سابق بیافزایم و شرح بسیار مختصری از آن وقایع را در آن بگنجانم تا خوانندگان و هموطنان عزیز در جریان مختصر ادامهٔ اقدامات ردیه نویسان و جاعلینِ مسلخِ عشق قرار گیرند. شایان ذکر است که به جز چند موردِ بسیار معدود نیز که در خود متن مشخص شده، چیزی به متن اصلیِ اولیه اضافه نشده و آنچه افزوده شده کلاً در همان ضمیمهٔ ۶ آورده شده است و تمنا می شود خوانندگان عزیز حتماً آن را ملاحظه فرمایند.

فصل اول:
«مسلخ عشق» و جاعلین آن

کتاب مسلخ عشق از محتویاتش پیداست که توسط شخص یا اشخاصی که در پشت نام خانم مهناز رئوفی مخفی شده اند، نوشته شده[38] و به نظر، متولیان نگارش و تهیه و تدارك و ارسال آن به منازل بهائیان با پست سفارشی، که حاکی از داشتن آمار و آدرس منازل اهل بهاست، باید مستقیم یا غیر مستقیم، به نحوی از ناحیهٔ مراجع مسئول مشخصی، مورد حمایت و هدایت بوده باشند، چه که توانسته اند بدون ممانعت و آشکارا دست به چنین اقدامی بزنند.

در مورد خود سرکار خانم مهناز رئوفی نیز تا آنجا که این عبد تحقیق نمود، بهائی بوده اند ولی به علت بروز مشکلات در زندگی مشترك با همسرشان که معمولاً ناشی از غفلت از تعالیم ربانی و عمل نکردن به احکام سبحانی است، ظاهراً هنوز از چالهٔ آن مشکلات نجات نیافته، به چاه مشکلات بیشتری نیز فرو افتاده اند و اسیر و مجری سناریوی تکراری جاعلینی شده اند که به کلی از انصاف و تقوی به دورند. نظر به این حقیقت، این عبد لازم می داند از خواهر عزیزی که دچار چنین مشکلاتی شده، صمیمانه و خالصانه و برادرانه بخواهم که مجدداً چندین بار خود به تنهایی دو کتاب *چرا مسلمان شدم* و مسلخ عشق را بخوانند و به فطرت و وجدان خود متمسك شوند و در لحن و مطالب آن تفکر کنند تا در نتیجهٔ تأثیر اکاذیب و اتهامات و توهمات آن در قیاس با حقیقت امر محبوب ابهی و حلاوت آثار و الواح آن دلبر یکتا، به خود آیند و غم و اندوه و تیرگی و یأس و پشیمانی و سرخوردگی و نیاز حقیقی دل و جانشان را حس کنند و اگر حالتی معنوی در وجود خود دیدند، به دعا و مناجات بنشینند و از آستان الهی طلب صبر و استقامت و شجاعت نمایند تا به جبران مافات و صدماتی که بر قلب و روح و فکر خود وارد نموده اند پردازند، ولو اینکه در اثر آن، جان تقدیم جانان نمایند که این خود منتها آرزوی عاشقان و خالصان است و ازجمله این چند مناجات و لوح مذکور در زیر را که از قلم حضرت بهاءالله جَلَ جَلالُهُ وَ عُطوفَتُهُ نازل شده و برادران و خواهران دینیشان نیز همیشه از سر عشق و اشتیاق می خوانند و وصف حال متذکرین و بندگان خداوند است، با تضرع و نیاز تلاوت نمایند و بدانند که

خواهران و برادران ایشان در جامعهٔ بهائی همچون موارد مشابه ایشان، از ایشان کینه به دل ندارند و آرزومند حسن عاقبت ایشان و خودشان و همهٔ اهل عالم هستند، و نظر به جوّ موجود هنوز ایشان را خارج شدهٔ ارادی از جمع خود نمی دانند. و اما اگر خواهر ما چنین حالتی در خود مشاهده نکردند، به یاد آورند که محبوب ما در لوحی اشاره به آن شعر معروف می فرمایند که: «گر جملهٔ کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد»[39] و در کتاب مستطاب اقدس می فرمایند: «لَنْ تَضُرَّنا سَیئاتُکُم کَما لا تَنْفَعُنا حَسَناتُکُم اِنَّما نَدْعُوکُم لِوَجْهِ اللهِ یشْهَدُ بِذلِكَ کُلُّ عالَمٍ بَصیرْ.» (مضمون: گناهانتان هرگز به ما ضرر نمی رساند همانطور که حسنات شما به ما نفعی نمی رساند. همانا ما به خاطر خدا شما را می خوانیم. هر عالم بصیری بر این شهادت می دهد.)

و آن چند مناجات و لوح این است:

عاصی باید ما بین خود و خدا از بحر رحمت، رحمت طلبد و از سماء کرم مغفرت مسئلت کند و عرض نماید: اِلهی اِلهی اَسْئَلُكَ بِدِماء عاشِقیكَ الَّذینَ اجتَذَبَهُمْ بَیانُكَ الاَحْلی بِحَیثُ قَصَدُوا الذِّرْوَةَ العُلیا مَقَرَّ الْشَّهادَة الْکُبْری وَ بالْاَسرارِ الْمَکْنونَة فی عِلْمِكَ وَ بِاللّئالِی المخزونة فی بَحْرِ عَطائِكَ اَنْ تَغْفِرَ لی وَ لِاَبی وَ اُمّی اِنَّكَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ لا اِلهَ الّا اَنْتَ الغَفورُ الکَریمُ. اَی رَبِّ تَری جَوهَرَ الْخَطاء اَقْبَلَ اِلی بَحْرِ عَطائِكَ وَ الضَّعیفَ مَلَکُوتِ اقْتِدارِكَ وَ الفَقیرَ شَمْسِ غَنائِكَ اَی رَبِّ لا تُخَیبْهُ بِجوُدِكَ وَکَرَمِكَ وَ لا تَمْنَعْهُ عَنْ فُیوضاتِ اَیامِكَ و لا تَطْرُدْهُ عَنْ بابِکَ الَّذی فَتَحتَهُ علی مَن فی اَرضِکَ و سَمائِک. آهٍ، آهٍ، خَطیّاتی مَنَعَتنی عَنِ التَّقَرُّبِ اِلی بِساطِ قُدْسِكَ وَ جَریراتی اَبْعَدَتْنی عَنِ التَّوَجُّهِ اِلی خِباء مَجْدِكَ. قَدْ عَمِلْتُ ما نَهَیتَنی عَنْهُ وْ تَرَکْتُ ما اَمَرْتَنی بِه اَسْاَلُكَ بِسُلْطانِ الاَسماء اَنْ تَکْتُبَ لی مِنْ قَلَمِ الْفَضْلِ وَ الْعَطاء ما یقَرِّبُنی اِلَیكَ وَ یطَهِّرُنی عَنْ جَریراتیَ الَّتی حالَتْ بَینی وَ بَینَ عَفْوِكَ وَ غُفرانِكَ اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْفَیاضُ لا ا ِله الّا اَنْتَ الْعَزیزُ الْفَضّالْ.[40]

به لسان جان محبوب امکان را ندا کن و بگو: ای خدای من و مالك من و دوست من و محبوب جان و روان من چگونه از عهدهٔ شکر تو برآیم. در بحر غفلت و نادانی مستغرق بودم، لسان فضلت مرا ندا نمود و ید عنایتت مرا اخذ کرد. ای پروردگار من، غفلت من به مقامی رسید که مرا از فرات عذب یقین محروم ساخت و به ماء صدید ظنون راه نمود. از ذکرت غافل شدم و تو از من غافل نشدی، از حبّت مخمود بودم و نار عنایت تو مشتعل.

به کدام وجه به تو توجه نمایم و به چه لسان تو را بخوانم. خجلت و انفعال مرا فروگرفته و از جمیع جهات مأیوس ساخته، ولکن ای پروردگار من و مقصود من و مولای من، شنیده ام که فرموده ای امروز روزی است که اگر یك بار نفسی از روی صدق، «رَبِّ اَرِنی» گوید، از ملکوت بیان، «اُنْظُرْ تَرانی» استماع نماید و از این کلمهٔ مبارکهٔ عالیه، مقام امروز معلوم و واضح است. وهمچنین فرموده ای اگر نفسی از اول لا اول از جمیع اعمال حسنه محروم مانده باشد، الیوم تدارك آن ممکن است؛ چه که دریای غفران در امکان ظاهر، و آسمان بخشش مرتفع. سؤال می کنم از تو به حرمت این روز مبارك که مصدر و مطلع ایام است، مرا به رضای خود موفق بداری و به طراز قبول مزین نمایی. اَی رَبِّ اَنَا الْمِسْکینُ وَ عِنْدَكَ بَحْرُ الْغَناء وَ اَنَا الجّاهِلُ وَ عِنْدَكَ کُنُوزُ الْعِلْمِ وَالْعِرفانِ وَ اَنَا الْبَعیدُ وَاِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعالُ الْقَریبُ.[41]

هُوالله، ای بَـگُـم، اصحابِ نار باش و اهل ریا مباش، کافر باش و ماکر مباش، در میخانه ساکن شو و در کوچهٔ تزویر مرو، از خدا بترس و از مُلّا مترس، سر بده و دل مده، زیر سنگ قرار گیر و در سایهٔ تحتُ الحَنَك مأوی مگیر. این است آوازهای نیِ قدسی و نغماتِ بلبل فردوسی که جسدهای فانی را جانی بخشد و جسم ترابی را روان، روحِ مسیحی دهد و نور الهی بخشد؛ به حرفی عالم فانی را به ملك باقی کشد.[42]

و اما مطالب کتاب مسلخ عشق— و نیز کتاب «چرا مسلمان شدم» — و لُبِّ آن، همان مطالب ردیه های قبلی و بعضی اتهامات ابداعی پس از انقلاب اسلامی است که تا حال بارها تکرارِ نشر یافته، با این تفاوت که این بار قالب ارائهٔ مفتریات و اکاذیب در مسلخ عشق، بر عکس چرا مسلمان شدم، شکل داستان و رمان به خود گرفته و گاه از فرط بی مایگی، انسان را به یاد داستان ها یا فیلم نامه های مبتذل عشقی و سطحی و داستان های جاسوسی— جنائی می اندازد (مثل بعضی فیلم های هندی و ایرانی و غیره که بعضاً خیلی گیشه ای و کلیشه ای و پیش پا افتاده و سطحی و خیالی اند و صرفاً برای سرگرمی قشری خاص تهیه می شوند).

صرف نظر از بحث ادبی دربارهٔ اینکه چقدر قالب مزبور درست یا غلط طراحی شده— که بررسی آن را به اهل ادب از هموطنان عزیز و منصف وامی گذاریم— باید اشاره کرد که چون قرار بوده مطالب ردیه های قبلی به هر شکلی، در لابلای داستان بیاید، نفس همین نیت و حیله، هم

از نظر قالب ادبی و هم از نظر محتوا و مطلب به مسلخ عشق صدمه زده، به نحوی که خوانندگانش نه می توانند از آن بهره ای ادبی ببرند و نه می توانند به مطالب و حقایقی که در ارتقاء ذهن و روحشان مؤثر باشد، دست یابند. این ناشی گری در اتخاذ چنین روشی، ناشی از عقیم ماندن وبی ثمرگشتن روش های قبلی است؛ و انتخاب قالب نادرست و نامناسبِ رمان و داستان عشقی و جنایی(!)، برای بیان حقایقی که طبق معمول باید در قالب تحقیقات علمی و دینی و دانشگاهی طرح و مورد بحث قرارگیرد، شاید با این حیله و نیّتِ سوء بوده که به خصوص بتوانند قلوب و افکار نوجوانان و جوانان و افراد عادی از هموطنان عزیز را که بخش بزرگی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند، نسبت به امر بهائی و جامعهٔ آن مشوب و آلوده سازند و با مشغول ساختن و غرق نمودن آنان در قالب رمان، افکار و احساساتشان را از توجه به حقایق آئین بهائی و آشنایی با تعالیم بدیع و فرا گیر این آیین جهانی، منحرف سازند و آنها را از دوست حقیقی و محبوب رحمانیشان که برای نجاتشان از سردرگمی های ناسوتی قرن حاضر آمده و «مخصوص هدایت ایشان بلایای لا تُحصی قبول فرموده»[43] دور سازند.

به علت همین بی مایگی محتوا و قالب مبتذل و بازاری آن، در حقیقت باید گفت جاعلین مسلخ عشق نه تنها به بهاییان توهین و ستم کرده اند، بلکه سلیقه و افکار و احساسات و عواطف و مراتب انسانی و معنوی و شرف هموطنان عزیز، و به خصوص همان طبقهٔ نوجوان و جوان و عادی این مرز و بوم را نیز تحقیر نموده اند وکلاً مخاطبینشان را دست کم گرفته اند.

گویا تهاجم فرهنگی مورد ادعای سالهای اخیر، و یا کتب رمان مانندی از قبیل *آیات شیطانی* و بعضی کتب مشابه که ذکرش را در اینجا ضروری نمی بیند، تأثیر خود را در اذهان جاعلین نموده که ایشان نیز روش آنان را پیش گرفته اند تا مصداقی از مصادیق آیهٔ مبارکهٔ قرآن بار دیگر آشکار شود که می فرماید: «تَشابَهَتْ قُلُوبُهُمْ»[44]؛ و براستی که علی رغم تفاوت های شخصی و اسمی و زمانی و مکانی و فرهنگی، قلوب و افکار معرضین از ادیان الهی و آنان که انبیاء الهی را استهزاء کرده اند و می کنند[45]، شبیه به هم است؛ زیرا که کل، مظاهر و مصادیق نفی و نار و انکار و اصحاب شِمال اند.[46]

و همچو گمان نشود که بهاییان از نشر ردیه ها ناراحتند، نه قسم به خدا! بلکه بالعکس، انشاءالله در آینده دوستان غیر بهائی مزبور که خود را دشمن این امر دانسته اند، حتی فیلم هایی نیز دربارهٔ مسلخ عشق و رمان های مشابه جدید تر بسازند و جعل نمایند تا کل بر مقدارِ شأن ایشان

بیشتر آگاه گردند، و فی الحقیقه بهائیان از این عزیزان ممنون نیز هستند که چنین مطالبی را می نویسند؛ زیرا اگر منصفین جهان مطالب مزبور را بخوانند محتویات خودِ متن و لحن آن، به خوانندهٔ متفکر و منصف و متقی نشان خواهد داد که مضمون، جز افترا و کذب چیز دیگری نیست. مسلخ عشق یك بار دیگر مُثبِت این بیان حکیمانه و مهیمن مرکز میثاق امر بهائی، یعنی حضرت عبدالبهاء شد که می فرمایند: «منکران منادیان امرند» و در لوحی دیگر نیز چنین می فرمایند:

> شما می دانید این عبد اینگونه کلمات ردیه را سبب اعلاء می دانم... منکرین و رادّین اول منادی حق هستند... عنقریب ملاحظه خواهید نمود که نفوس بسیار مهمی از شرق و غرب صحائف عظیمه بر ردّ، نوشته و نعره زنان فریاد کنند؛ چه که عظمت امر آنچه بیشتر ظاهر شود مغرضین و منکرین و رادّین عظیم تر و کثیر تر گردد و کل سبب اعلاء کلمةالله است. شما دعا نمایید که خدا از این قبیل رادّین بسیار خلق فرماید چه که خیلی مفید است.[47]

اما برای پاسخ به مسلخ عشق راه های مختلفی وجود دارد که نهایتاً انتخاب یکی از آنها که مطابق با روح امر بهائی و تعالیم آن باشد، بسته به تصمیم مسئولین عزیز نظمِ اداری و جامعهٔ بهائی می باشد. لذا بنده نیز یکی از طرق مرضیهٔ مزبور را انتخاب کرده و مطالبی را در پاسخ به مسلخ عشق، که کاملاً شخصی است می نگارد و آن را در طَبَقِ اِخلاص تقدیم به آن مسئولین عزیز می نماید تا هر طور مصلحت می دانند از آن استفاده شود، تا مثل همیشه روشن شود که برعکس تصویر غلطی که جاعلینِ مسلخ عشق خواسته اند از نظم اداری بهائی و سیستم تشکیلاتی و اعضاء آن و روابطشان با افراد جامعهٔ بهائی ارائه کنند، این صرفاً عشق و اعتماد مؤمنانه و خالصانه و معنوی فرد بهائی به «حضرت بهاءالله و امر بهائی و تشکیلات نظم اداری بهائی و سایر بهائیان»[48] است که چنین روابطی را ایجاد کرده، و نه انگیزه های محدود و فانی و ریائیِ دنیوی که در دنیای سیاسی جهان ما، بشریت را به یأس و فلج و بی اعتمادی در همهٔ سطوح و روابط اجتماعی مبتلا کرده است؛ و اهل عالم به زودی خواهند دید که بالاخره همین عشق و اعتماد در روابط میان فرد بهائی و تشکیلات نظم اداری بهائی و جامعهٔ بهائی است که نظام عالم را اصلاح خواهد کرد[49] و آنگاه کل با منشأ و هدف و روش بدیع نظم اداری بهائی،

این ساختهٔ مشروع دست پروردگار که به قلم مُلهَم حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس نازل و خلق شده، آشنا خواهند شد، و تفاوت های بنیادی آن را با انظمهٔ فانیهٔ موجود، در خواهند یافت و بی اعتمادیشان به این انظمهٔ موجود، به عشق و اعتماد به نظم بدیع جهان آرای حضرت بهاءالله تبدیل خواهد شد.

اما از جمله شیوه هایی که می توان در جواب به مسلخ عشق اتخاذ کرد، یکی آنکه به مصداق «اَلْباطِلُ یمُوُتُ بِتَرْكَ ذِكْرِه»، اصلاً پاسخی به آن داده نشود؛ زیرا همانطور که ذکر شد مطالب و قالب ارائه شدهٔ آن، به قدری پوچ و واضح البطلان است که نفس کلمات و لحن آن، خود آن را تکذیب می کند. چنانکه حضرت بهاءالله بارها در مورد ردیه هایی اینچنینی و از جمله در مورد آثار معرضین و پیمان شکنان در امر بابی و بهائی و نیز در ادیان و ادوار مختلفهٔ دیگر، فرموده اند که کلمات چنین نفوسی، خود، خود را تکذیب می کند و نویسندهٔ خود را به لسان حال، ملامت و لعن می نماید؛ و این حقیقت را جز وارستگان مخلصی که خداوند قلب هایشان را پاک و چشم بصیرتشان را تیز قرار داده، بخوبی نمی فهمند.[50] و حضرت مسیح نیز به همین جهت می فرمایند: «درخت را از ثمره اش بشناسید»، و لذا مقام نویسندگان ردیه ها را می توان از کلمات و لحنشان شناخت، چنانکه اگر نفوس با تقوی و منصف، صدها ردیهٔ ضد بابی و ضد بهائی نوشته شده در تاریخ ۱۶۳ سالهٔ این امر را تا حال بخوانند، خود بر حقیقت امر الهی و مظلومیت آن و بطلان ردیه ها و ردیه نویس ها پی خواهند برد.

روش دیگرِ ارائهٔ پاسخ به ردیه ها که کاملاً روشی بهائی است آنکه به لسان شفقت و مهربانی و استقامت و با صداقت پوئی و حقیقت گوئی و با ارائهٔ دلایل محکم و مستند— ولی البته نه به قصد دندان شکستن— آنچه را که مطابق کتب و آثار مبارکهٔ بهائی و حقیقت امر الهی و نظم اداری و جامعهٔ بهائی و افراد آن است، در پاسخ به اکاذیب و افترائات، ارائه داد و قضاوت را به خوانندگان و انصاف و تقوای آنان سپرد. این روش به تعبیری همان روش اثباتی است.[51]

روش دیگر پاسخ به ردیه ها که آن هم باید با رعایت اصول و موازین بهائی صورت گیرد، ترکیبی از روش اثباتی و نقضی است. به این صورت که علاوه بر بیان حقایق به شکل اثباتی، می توان به شکل تطبیقی ومقایسه ای، و یا به تعبیری دیگر به شکل نقضی، مطالبی را نیز با توجه به عقاید و ادعا و موضع خود ردیه نویس، نوشت و نشان داد که «اِنْ تَكْفُروا بِهذِهِ الآیاتِ

فَبِاَی حُجَّةٍ آمَنْتُمْ بِاللهِ مِنْ قَبْلُ، هاتُوا بِها یا مَلَاءَ الْکاذِبینَ!»[52] و عجیب است که تمام ایراداتی را که ردیه نویسان در این ۱۶۳ سال، بر امر مبارك گرفته اند، همان به اصطلاح ایرادات، به شکلی شدیدتر و بیشتر و صریح تر، بر عقاید و شخصیت خود ردیه نویسان وارد بوده است؛ ولکن به مصداق شعر مولانا که می گوید:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد　　صد حجاب از دل به سوی دیده شد

ردیه نویسان به هنگام نوشتن ردیه به قدری قلب و روح و فکر و هوششان اسیر أغراض نفسانی می گردد که در جعل افترا و تهمت و دروغ، هواسشان پرت می شود و دچار خطایای آشکار و نهان می گردند و عِرض خود می برند و موجب زحمت اهل عالم می شوند. بر اساس این روش، برای بهاییان نیز بسی سهل و آسان است که مقابله به مثل نمایند و با دلایل نقضی، ولی البته صد البته بدون جعل اکاذیب و افترائات و بی احترامی، که در شأن پیروان حقیقی ادیان الهی و علمای منصف نیست، ایراداتی واقعی و حقایقی آشکار را دربارهٔ جاعلین و عقایدشان مطرح نمایند، اما به استثنای بعضی موارد در تاریخ جامعهٔ بهائی— که لازم بوده برای اولین بار حقایقی روشن گردد و به ایرادات و اتهامات جدیدی پاسخ داده شود تا مفترین و مکذبین در اثر آن به شخصیت نفسانی خود پی برند و خودِ حقیقی خویش را بشناسند و از مَرکب غرور و حسد و بغض به زیر آیند و متنبه گردند— از این روش کمتر استفاده می کنند. به عنوان مثال، همچون شارعین مقدس ادیان قبل، نفسِ طلعاتِ مقدسهٔ دیانت بابی و بهائی در الواح و آثار و کتبشان، هر جا لازم بوده، برای طرح و روشن شدن بعضی حقایق برای اولین بار، و برای اینکه درسِ عبرت و تنبّهی باشد برای غافلین روزگار، برای آشکار شدن شدت ظلم مفترین و مکذبین و معرضین، نظر به حکمت های بالغهٔ الهیه و در جهت حفظ ضعفای مؤمنین از حیل و مکرهای مبغضین، علاوه بر دلایل اثباتی، از دلایل نقضی نیز استفاده فرموده اند و به تَبَعِ آن، بهاییان نیز در بعضی موارد لازم، از چنین روشی به ناچار سود جسته اند، اما با توجه به هدایات همان طلعات مقدسهٔ آیین بهائی و مرکزیت جهانی جامعهٔ بهائی، یعنی بیت العدل اعظم، دیگر چندان تمایلی به استفاده از آن ندارند و احتیاج زیادی را نیز به آن احساس نمی کنند، و آن روش را روشی مخصوص به قبل از ظهور بهائی وغالب در آن ادوار، می دانند که بعضی علمای دینی و اصحاب کلام و نیز فلاسفه و سیاسیون و غیره در ایران و عالم، بیشتر از آن سود می جستند و یکدیگر را به عنوان «خصم» و «دشمن» یاد می کردند و حتی بعضی گاهی تا مرز تکفیر و توهین

و فتوا به قتل یکدیگر پیش می رفتند که حاصل آن جز ایجاد و تشدید اختلاف و نزاع و جدال های بیهودهٔ لفظی و عملی و مستور ماندن حقایق نبوده است؛ و فی الحقیقه روشی را که امروزه علما و فلاسفه و بزرگان وسیع النظر و مُنصف و حقیقت جو نیز می پسندند، روش نقضی سابق نیست؛ بلکه روش اثباتی و پرداختن به نفس حقیقت و تحقیق منصفانه و علمی و بی غرض دربارهٔ آن است و اگر لزومی نیز به دلایل نقضی باشد صرفاً برای آشکارکردن خطاها و اشتباهات و اکاذیب و مفتریات است، تا با از بین بردن چنین علف های هرزی از اراضی اذهان و قلوب، زمینه برای رشد و نموّ حقایق و اثبات و تحقیق دربارهٔ آن ها آماده گردد تا نتایج این تحقیقات، به اتحاد دُوَل و ملل و وحدت عالم انسانی و رفاه همه جانبهٔ بشریت و سلطنت عشق و حقیقت و انسانیت منجر شود و نه به جنگ و جدال و قتال و تنجیس و فرمانروایی کینه و جهل و وبال.

و اما نوع و روش دیگر پاسخ به ردیه ها، آنکه به روشی غیر الهی و غیر علمی، به همان شیوه ای که ردیه نویس اتخاذ کرده متمسك شد و با همان غرض ورزی و کینه توزی، بل اشدّ از آن، علاوه بر بیان ایرادات واقعی و حقیقی ردیه نویس و عقاید او، به ذکر اکاذیب و افترائات علیه عقاید او و خود او نیز پرداخت. و البته، البته، نزد بهاییان و نیز منصفین و متقین از ادیان مقدسهٔ الهیه و روشنفکران حقیقی و انسان دوست، واضح است که چنین روشی پسندیده و مَرضی درگاه الهی و ساحت بشریت نیست. زیرا حضرت بهاءالله در بیاناتی بی شمار، بهاییان را به تقوی، انصاف، عدل، ادب، محبت، فدا و عفو توصیه فرموده اند و جز لحن ادب را نپسندیده و اختیار نفرموده اند.[53] و جالب آنکه حضرت بهاءالله حتی کاربرد روش قهریه و خشونت آمیز در برابر کتبِ شدیدترین و کینه توزترین معرضینِ این امر نازنین را نیز نهی فرموده اند؛ به طوری که وقتی یکی از بهائیان، اقدام به سوزاندن کتاب ردیهٔ یحیی ازل نمود، به محض اینکه حضرتشان اطلاع یافتند، فرمودند احبایشان نباید کلمات احدی را بسوزانند و از بین ببرند[54] و چون فرد مزبور از روی عشق و محبت به حقیقت و بروز استقامت ایمانی چنین کار خلافی را مرتکب شده بود، او را عفو فرمودند و برای جلوگیری از تکرار اینچنین عکس العمل های قهر آمیزی، در کتاب مستطاب اقدس و لوح دنیا و لوح بشارات و سایر الواح و آثارشان، چنانکه لعن و طعن و قتل و تکفیر و تنجیس و اجتناب از دیگر ملل و فساد و نزاع و جدال و جهاد و حتی ایجاد کدورت و برودت مابین انسان ها را نهی نمودند، «محو و حرق کتب» و از بین بردن آثار نفوس و کتاب سوزی را نیز صریحاً ممنوع فرمودند و ممنوعیت آن را نه به شکل توصیه و نصایح اخلاقی، بلکه

به صورت یکی از احکام و اوامر و واجبات دیانت بهائی تشریع فرمودند تا مِن بعد احدی مثل ادوار و قرون سابقه، از این قبیل اقدامات نکند و به اخلاق دور جدید بهائی که بُعدی فراگیر و جهانی در آن ملحوظ شده و نیاز آن نیز در آغاز هزارهٔ سوم میلادی حس می شود و ویژگی اش «وحدت در کثرت» است، مزین گردد. چنانکه به عنوان نمونه در لوح *بشارات* می فرمایند:

> بشارت دهم: حکم محو کتب را از زُبُر و الواح برداشتیم... چون در مذاهب قبل نظر به مقتضیات وقت، حکم جهاد و محو کتب و نهی از قرائت بعضی از کتب محقق و ثابت، لذا در این ظهور اعظم و نَبَاءِ عظیم، مواهب و الطاف الهی احاطه نمود و امر مبرم از افق ارادهٔ مالك قدم بر آنچه ذکر شد نازل.[55]

اما روش بنده در پاسخ به مسلخ عشق—که ضمن آن اشاراتی نیز به ردیهٔ چرا مسلمان شدم از خانم رئوفی و بعضی ردیه های قدیم و جدید دیگر نیز خواهد شد— همان طور که تا حال نیز مشخص شده است، بیشتر معطوف به پاسخ های اثباتی خواهد بود و کمتر قصد دارد پاسخ های نقضی ارائه کند؛ مگر درموارد معدودی که مطالب به قدری عجیب بود که بنده باور نمی کردم چنین اشتباهاتی از جاعلین سر زده باشد و احساس کردم جاعلین از نفس تعالیم و احکام دیانت مقدس اسلام و فرقهٔ شیعه نیز بی اطلاعند، تا چه رسد به تعالیم بهائی، و لذا تعجباً و مجبوراً و جهت ایجاد دقت و بیدار کردن انصاف در جاعلین، اشاراتی نقضی را نیز برای توضیح موارد مزبور لازم دیدم؛ و در همین مقدار پاسخ نیز سعی شد فقط مختصراً به نکات لازمه اشاره کنم و از توضیح و پاسخ بعضی موارد نیز بگذرم؛ زیرا این موارد قبلاً مکرّراً در کتب بهائی مفصلاً توضیح و پاسخ داده شده و ارجاع به آنها کافی بود و فی الحقیقه اگر جاعلینِ مسلخ عشق فقط در همین روش و عکس العمل بهاییان نسبت به اتهامات و توهین های مسلخ عشق تفکر منصفانه کنند، بر بطلان ردیهٔ خود و حقانیت و رحمت و مناعت و صبر و تحمل و گذشت و بردباری و شفقت و مظلومیت بهاییان متذکر خواهند شد، زیرا تهمت های مزبور به قدری مستهجن است که لایق روشی دیگر است، اما بهائیان به خاطر عشق و اطاعت محبوبشان جز روش بهائیِ مذکور را ممنوع و ناپسند در درگاه الهی می دانند و باقی امور را به ید قدرت و حکمت خدا وا می گذارند، و جاعلین و امثال ایشان نیز چون این روش بهائیان را می دانند و مطمئنند که ایشان

مقابله به مثل نمی کنند و افترا و تهمت و به کار بردن قوهٔ قهریه و فحاشی و زور را معمول نمی دارند، عنان قلم را در بیان اکاذیب و توهین و افترا رها می کنند.

حال با توضیحات فوق، ذیلاً قبل از ورود به پاسخ های جزئی که در ادامه، یك یك با قید صفحهٔ مربوطه از مسلخ عشق خواهد آمد، در هشت بند به نکات و اشارات مهمّی که مبنای پاسخ به موارد جزئی مزبور است، می پردازد.

نکتهٔ اول: معلوم نیست چرا اسم کتاب را مسلخ عشق گذاشته اند. آیا به جهت موارد عشقی است که مثلاً بین علی و رعنا یا محمود و فرشته،... در سراسر داستان وجود داشته و تشکیلات بهائی مانع رسیدن آن عشاق به هم بوده؟[56] یا اینکه به جهت سر بریدن حقایق و کشتن صداقت و تقوی و انصاف و عشق حقیقی معنوی الهی است که نویسنده یا نویسندگان مسلخ عشق به آن مبادرت ورزیده اند؟ خوشبختانه عملکرد تشکیلات بهائی در این خصوص و عملکرد ردیه نویسان در تاریخ و نزد مطلعین منصف، مشهود است و در ادامهٔ مطالب، حقایقی بیشتر نیز در این باره روشن خواهد شد.

نکتهٔ دوّم: ایراداتی که در سراسر کتاب بر امر بهائی و تاریخ و احکام آن گرفته شده، تماماً مخالف اصل مطالب مندرجه در آثار بهائی است، و عجب آنکه اطلاعاتی را نیز که دربارهٔ دیانت مقدس اسلام بعضاً در کتاب آورده شده، دارای اشتباهات فاحشی است که مطمئناً موجب اعتراض علمای واقعی و روشنفکران مسلمان نیز خواهد بود. در ادامه به طور پراکنده به مواردی متعدد در هر دو زمینه اشاره خواهد شد.

نکتهٔ سوّم: ردیه نویسان مزبور و حامیان سیاسی و غیر سیاسیشان احتمالاً می دانند که در طول تاریخ اسلام و از قضا در همین دهه های اخیر نیز چه ردّیه ها و افترائاتِ موهنی علیه اسلام و رسول اکرم(ص) و تعالیم و احکام و تاریخ اسلام و جوامع مسلمان نوشته شده و می شود، ولی حقیقتی را که به نظر، یا نمی دانند و یا آنکه آن را جدی نگرفته اند و یا کاری در برابر آن نمی توانند بکنند، اظهار نظر برخی از خود مسلمانان در این ایام است که دچار شبهات و افترائات مزبور شده اند و حتی از ابراز آن نیز در ملاء عام ابائی ندارند. این دوستان نامهربان که شمشیر افترا و اکاذیب را بر روی بهاییان کشیده اند، ای کاش از یك طرف، تفکری در عکس العمل محبت آمیز و بردبارانه جامعهٔ بهائی در برابر این شمشیر می نمودند، و از طرفی نیز تفکری در کتب ردیه و

اینترنت و ماهواره می کردند که به چه روش و لحنی علیه اسلام مطالب می نویسند وسخن می گویند.[57]

ولی البته صد البته، جاعلین باید بدانند که بهائیان عالم، آن ایرادات و افترائات وارده بر اسلام عزیز و اصولاً ایرادات بر کل ادیان آسمانی و انبیای الهی را وارد نمی دانند و با استفاده از هدایات وحیانی طلعاتِ مقدسهٔ دیانت بابی و بهائی، کاملاً قادر به پاسخ به ایرادات مزبور هستند. اما متأسفانه چیزی را که قادر به جواب آن نیستند، ایراداتی است که به عملکرد و اعمال و رفتار و اقوال بعضی منتسبین به اسلام از طبقات مختلفه وارد می شود، زیرا این نفوس گاه از صراط مستقیم و منهج قویم اسلام عدول نموده، موجب تحکیم شبهات و اثبات ایرادات جاهلان و غافلان و غرض ورزان علیه اسلام شده اند. خود این عبد از دوستان مسلمان زیادی چنین شبهات را بارها شنیده و با استفاده از آثار بهائی پاسخ آن عزیزان را داده ام، ولی متأسفانه به واسطهٔ عملکرد بعضی مسلمانان ظاهری، امثال جاعلین مسلخ عشق، شبهاتشان کاملا رفع نشده و اعمال نفوس «به ظاهر آراسته و به باطن کاستهٔ» مزبور را به پای دیانت مقدس اسلام می گذارند و حتی به بهائیان بعضاً می گویند که تعالیم شما خوب و مترقی و مطابق نیاز زمان است اما تنها اشکالی که دارید این است که دست از دفاع از اسلام نمی کشید! آیا بعد از گذشت ۱۶۳سال از ظهور جدید، وقت آن نرسیده که جاعلین مسلخ عشق و امثال ایشان دست از اعمال و اخلاق و گفتار زشت مخالف اسلام خود بردارند و با خشیة الله و تقوی و انصاف در مورد این حقایق تفکر نمایند و از خدا بترسند؟ چه مناسب حال فرموده خداوند در قرآن مجید: «اَلَمْ یأنِ لِلَّذینَ آمَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلوبُهُمْ لِذِکْرِ اللهِ وَ ما نَزَلَ مِنْ الْحَقِّ وَ لا یکونُوا کالَّذینَ اوُتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَیهِمُ الاَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.»[58]

نکتهٔ چهارم: یکی از چند محور اصلی اتهامات مسلخ عشق این است که می نویسد بیش از ۹۰ درصد جامعهٔ بهائی (صص۱۳۸و ۲۷۷) غیر متقی و زناکار و فاسدند و تشکیلات بهائی، غیر دینی و سیاسی و تروریستی است. سبحان الله! سبحان الله! آیا جاعلین مسلخ عشق فکر نکرده اند که هموطنان عزیز ایرانی که اکثراً از همسایگان و دوستان و بعضاً فامیل و خویشاوندان دور و نزدیك بیش از سیصد هزار نفر بهائی اند، در مورد این اکاذیب چه قضاوت خواهند کرد و در حق جاعلین چه خواهند گفت؟ این عبد این مطلب را به هر دوست و آشنای مسلمان خود که گفتم حیرت نمود و گفت آنچه را که در اینجا نتوان گفت. بلی علاوه بر حقیقت آئین بهائی و تعالیم

آشکار آن دربارهٔ تقوی و عفت و عصمت و حرام بودن فساد و زنا، و نیز علاوه بر کارنامهٔ جامعهٔ بهائی که خلاف ادعای مسلخ عشق را اثبات می کند، بسیاری از غیر بهائیان نیز در عالم و در ایران هستند که بر خلاف نظر جاعلین مزبور اعتقاد دارند. به عنوان نمونه بزرگترین سازمان جهانی یعنی سازمان ملل متحد[59] و بسیاری از دیگر سازمان ها و کشورهای دنیا و فُضلا و دانشمندان و بزرگان و شخصیت های سیاسی و غیر سیاسی که با آثار و جامعهٔ بهائی آشنایند، عملاً و قولاً به تقدیس امر بهائی و جوامع بهائی پرداخته اند[60]، و آمار چنین ستایش ها در حق جامعهٔ بهائی و آیین بهائی از ناحیهٔ افراد و گروه ها و کشورها و مقامات مختلفهٔ علمی و فرهنگی و سیاسی و دینی و سازمان های NGO چنان زیاد است که نوشتن اظهار نظرهایشان در این ۱۶۳ سال محتاج چندین جلد کتاب است، و این ستایش ها در زمانی بوده و هست که امر بهائی هنوز در آغاز راهِ حداقل هزار سالهٔ خود است و دچار صدمات و بلایای شدیده در ایران—و در بعضی مقاطع تاریخی، تا حد کمتری، در دیگر نقاط دنیا— بوده و هست.[61]

به عنوان نمونه نظر بعضی بزرگان فوق را دربارهٔ دیانت بهائی می آورم تا هموطنان عزیز که اکثراً محروم و ممنوع از دستیابی به مطالب حقیقی دربارهٔ دیانت بهائی هستند، با قطره ای از دریای تحسین بزرگان عالم نسبت به دیانتی که در مرز و بوم ایشان ظاهر شده، آشنا گردند و خود دربارهٔ آن و دربارهٔ کسانی که سبب محرومیت و ممنوعیت مزبور شده اند، قضاوت فرمایند.

پروفسور وارن واگار دانشمند و عالم اجتماعی امریکایی با مطالعهٔ عمیق و ارزیابی دقیق دربارهٔ امکان حصول وحدت و تمدن جهانی چنین می گوید: «از بین همهٔ مذاهب و ادیان معاصر، این تنها آیین بهائی است که بلاشبهه و بدون هیچ گونه ابهامی با قطعیّت تمام همهٔ همّ خود را وقف مسئلهٔ وحدت عالم انسانی نموده است.»[62]

مثال دیگر آنکه در روز ۲۸ می ۱۹۹۲، عالی ترین مجمع قانون گذاری کشور برزیل، یعنی مجلس نمایندگان برزیل به مناسبت انقضاء يك قرن از صعود حضرت بهاءالله، جلسه ای مخصوص تشکیل دادند و ضمن آن از مقام بنیانگذار آیین بهائی و تعالیم مبارکه اش و خدماتی که جامعهٔ پیروانش به نوع بشر ارزانی داشته اند، تجلیل کردند و سخنگوی مجلس و نمایندگان جمیع احزاب بپا خاستند و یکی بعد از دیگری آن مظهر ظهور الهی را در بیانات خویش ستودند و حضرتش را آفرینندهٔ «عظیم ترین مجموعهٔ آثار دینی که تا کنون از قلم شخصی واحد صادر

شده» خواندند و پیام مبارکش را پیامی «برای جمیع نوع بشر، ورای تفاوت های بی اهمیت نژادی، مذهبی و ملی» توصیف نمودند.[63]

نمونهٔ دیگر، توماس ك، چین، دکتر در الهیات و استاد دانشگاه آکسفورد، عضو آکادمی بریتانیا، مؤلف کتب متعدده از جمله دائرة المعارف کتب مقدسه، در کتاب «اتحاد ادیان و نژادها» که به سال ۱۹۱۴ انتشار یافت، دربارهٔ حضرت بهاءالله می نویسد:

> در این اواخر موجودی انسانی در کرهٔ خاك می زیست که دارای چنان کمالاتِ عالیه بود که بسیاری بر این عقیده اند که اگر وی را با یك بینش عرفانی حتی تا حدّ خدای نامرئی بالا بریم، حق داریم و جز این نتوانیم... اگر در زمان اخیر پیامبری در دنیا ظهور کرده باشد همان بهاءالله است که باید به سویش روی آوریم. شخصیت روحانی می تواند میزان قضاوت نهایی باشد و از این لحاظ، بهاءالله در عالی ترین سطح قرار داشت، یعنی در سطح پیامبران ولی با وجود علو مقام روحانی، خویشتن را از دیگران جدا نمی دانست و گفتهٔ خود او در این باره بسیار مناسب است: «من نمی خواهم برتر از دیگران باشم؛ بلکه می خواهم همهٔ مردمان به مثل من شوند.[64]

مثال دیگر آنکه در آلمان، اولیای امور دولتی در محلی رأیی صادر کردند که ماهیت هیأت های انتخابی بهائی از لحاظ قانونی با قوانین مدنی آلمان مغایرت دارد. دادگاه عالی آلمان در جواب استیناف محفل روحانی بهائیان توبینگن چنین رأی داد که نظم اداری بهائی جزء لایتجزی از دین بهائی است و از عقاید بهائی انفکاك ندارد. دادگاه عالی رسیدگی به این قضیه را در حوزهٔ اختیارات خود شمرده و در توجیه این مطلب شواهدی آورد مبنی بر اینکه آیین بهائی، خود یك دیانت است. چنین رأیی در جامعه ای مثل آلمان حائز اهمیت زیاد بود؛ زیرا اصحاب کلیسا که مخالفین امر بهائی در آن کشورند مدتها بود می کوشیدند امر بهائی را یك فرقه و یا مذهب جلوه دهند. متن قسمتی از رأی دادگاه عالی چنین بود: «ماهیت امر بهائی به عنوان یك دین و جامعهٔ بهائی به عنوان یك جامعهٔ دینی، چه در حیات روزانه و چه در سنت فرهنگی و رأی عامّه و چه بنا بر علم تطبیق ادیان واضح است و شکّی در آن نیست.»[65]

نمونهٔ دیگر آنکه پس از انتشار بیانیهٔ *وعدهٔ صلح جهانی* توسط بیت العدل اعظم در اکتبر ۱۹۸۵[66]، و ارائهٔ آن به همهٔ رهبران دُوَل و ملل عالم و بزرگان و شخصیت های سیاسی و غیر

سیاسی و فرهنگی و علمی و حقوقی و دانشگاهی و نمایندگان مجالس کشورهای جهان، جامعهٔ بهائی با بارخورد بسیار مثبت و اظهار نظرهای شفاهی یا کتبی تحسین آمیز مقامات مزبور دربارهٔ دیانت بهائی و جوامع بهائی در سراسر عالم مواجه شد. یکی از این موارد بیانیهٔ اروین لازلو فرانسوی، یکی از شخصیت های برجسته و صاحب نظر در علوم تجربی و اجتماعی عصر حاضر که عضو کلوپ مشهور رم و مشهور در سازمان ملل و سازمان های وابسته به آن است، می باشد. وی در بیانیهٔ خود، ضمن بیان وضعیت بحرانی دنیا در عصر حاضر، تأکید می کند که رهبران و مردم دنیا باید برای درك لزوم صلح، به رشد و بلوغی که دیانت بهائی آن را بیان می کند و ضروری می داند، نائل آیند و در ادامه می نویسد:

برای نیل به صلح، ما به شیوه های جدید اندیشه و تفکر و نیز معرفتی بدیع در باب قوای مؤثر در فرایند تغییر و تحول تاریخ جوامع انسانی نیاز داریم و چنین تصور می کنیم که دیانت بهائی قادر است به این هر دو نیاز، پاسخی را که به طور اساسی در بطن تعالیم خود از آن بهره مند است، به ما ارائه کند... در این لحظات حساس، ما تنها در صورتی می توانیم به بقای نوع انسان و شکوفایی و غنای تمدن و فرهنگ او امیدوار باشیم، که شیوهٔ تفکر و تلقی متعارف خود را تغیر داده و از بینش بدیعی که منبعث از تعالیم و دیدگاه های دیانت بهائی است، و تازه ترین اکتشافات علوم تجربی نیز بر آن مهر تأیید زده اند، برخوردار گردیم. بهائیان اعلام می دارند که مهم ترین شرط حصول صلح، تحقق وحدت عالم انسانی است، همچنین وحدت تبارها و نژادها، وحدت اقوام و ملل و نیز وحدت جریان های عظیم تفکر و تتبع که ما آنها را علم و دین می نامیم. اما از نظر بهائیان بلوغ عالم انسانی به نوبهٔ خود شرط مقدم و اساس نیل به چنین هدفی است...چنانچه گروهی از مردمی که به اندیشه و ایمان بهائی نائل شده اند، با برخورداری از معرفتی عمیق در باب پویایی این برههٔ حساس از تاریخ بشری، به نحو هماهنگ و همنوا با یکدیگر، حرکتی را آغاز کنند؛ بی هیچ شبهه و تردیدی خواهند توانست در روند کنونی تاریخ تأثیر گذارند و آن را تغیر دهند... مردمی اینچنین که هدفشان تأسیس صلح عمومی و مقصدشان تحقق وحدت عالم انسانی است، چنانچه با بهره مندی از معرفتی درست و ایمانی عمیق و اراده ای خلل ناپذیر گام در راه گذارند؛ می توانند در روند تغیرات و تحولات اجتماعی عصر حاضر آشکارا تأثیر گذارند؛ آمار تغییرات و تحولات را

به دلخواه خود شکل دهند و به اهداف عالیهٔ خود که مآلاً عبارت از توافق و هماهنگی با الگوها و طرح های عظیم تکامل و توسعه و پیشرفت در پهنهٔ زمین و عرصه های دست یافتی جهان است، جامهٔ عمل پوشند...آنانکه آرزومند وصول به نظم بدیع جهانی هستند وظیفه دارند که پیام صلح جامعهٔ بهائی را لبیك گویند و دربارهٔ معنا و مفهوم عمیق آن بر اساس ادراکات و اعتقادات و آیین های خود و نیز نظریه های حاصله از علوم تجربی، بیشتر اندیشه کنند...[67]

و تولستوی روسی می نویسد:

آیین بهائی دارای فلسفهٔ بسیار عمیقی است که نسل های حاضر از درك آن عاجز است... تعلیمات بهائی روح این عصر است و به مقتضای نیاز بشر پدید آمده است... باید تعالیم و قوانین بهائی را در جهان تنفیذ نمود و وحدت حقیقی را که اساس این دین است، نشر داد. امروز این آیین نوزاد است... صد سال دیگر به بلوغ خواهد رسید و خود را به اهل عالم معرفی خواهد کرد و سعادت بشر را که در ترك تعصبات و صلح عمومی است تأمین خواهد نمود.[68]

از این نمونه های متنوع، از ملیت ها و کشورها و فرهنگ های مختلف، دربارهٔ امر بابی و بهائی در **۱۶۳**سال تاریخ آن تا به حال زیاد است و موارد فوق چون در دسترس بود مذکور شد، و برای دیدن سایر نمونه ها به بعضی مراجعی که قبلاً ذکر شد مراجعه شود. در آن مراجع نظریات بزرگانی چون افراد ذیل را در مورد امر بهائی ملاحظه خواهید فرمود:

ملکه ماری از رومانی، نوفل افندی طرابلسی در کتاب *سوسنهٔ سلیمان*، شیخ محمد عبده از علمای الازهر مصر، عبدالرزاق الحسنی نویسندهٔ عرب و مؤلف کتاب «اَلبابیونَ وَ البَهائیونَ فی حاضِرِ هِم وَ ماضیهِم»، اقبال لاهوری، گاندی، چیکائوفو جیساوا، عضو دبیرخانهٔ جامعهٔ ملل متفق و رئیس بخش علوم سیاسی بین المللی دانشگاه سلطنتی کی یو شو (مورخ **۱۹۳۲**م)، ادوارد بنش و مازاریك، دو رؤسای اسبق جمهوری چکسلواکی، مادام ایزابل گرنژواسکی، هلن کلر، مارکوس باخ نویسنده امریکایی و دکتر در الهیات و استاد دانشگاه آیوا، ادوارد مونته شرقشناس و تاریخ نویس فرانسوی در دانشگاه سوربون و استاد تاریخ مقایسه ادیان، گوبینو فرانسوی، ادوارد براون انگلیسی[69]، بعضی رؤسای جمهور امریکا مثل ویدرو ویلسون[70] که استاد

دانشگاه پرینستن نیز بوده است(۱۹۱۰-۱۹۰۲ م)، دیونی سیوس اس دیواریس، سردبیر آتنی، پروفسور هربرت میلر، پروفسور توماس کلی چاین دارای دکترای الهیات در دانشگاه آکسفورد و عضو فرهنگستان انگلستان، چارلز بودوین در کتاب *مطالعات معاصر*، پروفسور آرمینیوس وامبری استاد ماهر در اکثر زباهای شرقی (فارسی، عربی، ترکی) و عقاید و ادیان، پروفسور بنیامین جوت استاد دانشگاه آکسفورد و مترجم آثار افلاطون که آشکارا اظهار داشته، «نهضت بهائی شاید تنها امید آینده باشد»[71]، آندره کارنگی، آدمیرال پیری مکتشف آمریکایی قطب شمال[72]، الکساندر گراهام بل، دیوید استار جردن رئیس وقت داشگاه استانفورد کالیفورنیا، هنری برگسون فرانسوی که به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد،...و بسیاری از شخصیت های قدیم و جدید دیگر که متأسفانه به علل سابق الذکر چون در وضع حاضر مراجع و کتب برای ذکر دقیق و بیشتر نام و نشانشان نزد بنده نیست، از فهرست کردن بیشتر معذورم.

امّا و امّا! همچو گمان نرود که دیانت مقدس بهائی و جامعهٔ آن، برای اثبات خود و ردّ تهمت جاعلین مسلخ عشق که بیش از ۹۰ درصد بهائیان را منحرف و زانی ذکر نموده و یا فاسد وسیاسی و تروریست و ضد صلح وا تحاد خوانده، محتاج به تأیید و تکریم و شهادت و اظهار نظر بزرگان مذکور است، نه قسم به حق! بلکه اثبات امر بهائی نفس امر بهائی و تعالیم مقدسه اش می باشد و دلیل بطلان تهمت مزبور عملکرد عاشقان و پیروان این آیین اَعَزّ ابهی است؛ زیرا نفس ظهور دیانت بهائی و نفس اعمال و اخلاق و اقوال بهائیان بوده است که موجب آن شهادت ها و اظهار نظر ها شده، نه بالعکس.[73]

همچنین برای جلوگیری از سوء تفاهمی دیگر باید اشاره نماید که مطالبی را که بعضاً در فوق و در قبل و در ادامهٔ متن در وصف بهاییان و حُسن رفتار و اقوالشان مذکور شده، صرفاً به جهت رد اتهام بی شرمانهٔ جاعلین مسلخ عشق بوده و نباید آن را حمل بر خود پسندی و غرور بهائیان و اشتباه ناپذیری کل آنها به طور مطلق دانست، چه که طبق همان تعالیمی که مربی و معلم معنوی بهاییان بوده، معتقدیم که اگر چه دیانت بهائی و سایر ادیان آسمانی کل در عُلُوِّ شأن و مقام الهی خود بوده و هستند، ولی بدیهی است که پیروان آنها هیچ گاه صد در صد در حد عُلُوِّ شأن و مقام آن ظهورات الهیه نبوده و نیستند، و بهائیان نیز مانند مؤمنین عزیز سایر ادیان الهی همواره در تلاش و مجاهدهٔ معنوی بوده اند تا بلکه بتوانند به عمل به تعالیمش موفق شوند و به خضوع و خشوع و تسلیم و رضا و خشیة الله و تقوی و سایر فضائل و خصائل معنوی فائز گردند، و

شهادت های فوق الذکر از بعضی بزرگان عالم خود گواهی است بر اینکه اکثریت ایشان مؤید بر آن شده اند.[74] و شهادت عظیم تر در این خصوص نفس بیانات طلعات مقدسهٔ این آیین است متضمن امر به بهاییان و عالمیان که به آن فضائل و کمالات مزین شوند. چنانکه مولایشان حضرت بهاءالله می فرمایند: «اِنَّ اَقْرَبَکُم اِلَی اللهِ اَخْشاکُمْ وَاَخشَعَکُم لَوْ اَنْتُمْ مِنَ الْعارِفینَ»[75] و نیز: «جامهٔ غرور را از تن برآرید و ثوب تکبر از بدن بیندازید»[76] و نیز:

یا اَبْناءَ الْاِنسانِ! هَلْ عَرَفْتُمْ لِمَ خَلَقْناکُمْ مِنْ تُرابٍ واحِدٍ لِئَلا یفْتَخِرَ اَحَدٌ علی اَحَدٍ وَ تَفَکَرُوا فی کُلِّ حینٍ فی خَلْقِ اَنْفُسِکُم. اِذاً ینْبَغی کَما خَلَقْناکُمْ مِنْ شَیءٍ واحِدٍ اَنْ تَکونُوا کَنَفْسٍ واحِدَةٍ [77]

و نیز:

هر امری که به قدر رأس شَعری (سر مویی) رائحهٔ فساد و نزاع و جدال و یا حزن نفسی از او ادراك شود، حزب الله باید از او احتراز نمایند، بمثابه احتراز از رقشا (مار گزنده)... باری در هیچ امری از امور، این ظهور اعظم شریك فساد نبوده و نیست. یشْهَدُ بِذلكَ لِسانی وَ قَلْبی وزُبُری و صُحُفی و کُتُبی واَلواحی. [78]

و حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «ذره ای از عصمت، اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است.»[79] و به قدری بیانات مبارکه از قلم وحی در این آیین در مقام خضوع و خشوع و عدم غرور و منع فساد و سایر خصائل وفضائل و اخلاق معنوی نازل شده است که جمع آوری آن خود محتاج به چندین جلد کتاب است.[80] و اَلحَمدُلله که بر خلاف ادعای مسلخ عشق بهائیان اهل فساد و زنا نبوده و نیستند.

و در ارتباط با همین اتهام فوق الذکر، شایان تذکر است که ردیه نویسان مسلخ عشق باید سر از زیر برف غرض بیرون آورند و دست دل را کمی بر آتش حقیقت گرم کنند و به عنایت الهی توبه و استغفار نمایند تا شاید به لطف الهی قلب و قلمشان پاك گردد و به جبران مافات پردازند و حقایق را بنگارند؛ زیرا به نظر می رسد اینان خود به آنچه توضیح آن رفت واقفند ولی از فرط تعصب و غرض و حسد و به خاطر حفظ مقام و قدرت ناسوتی و البته صد البته به علت سرکوب شدن آرزوهای حداقل ۲۷ ساله شان و عدم تحقق خواسته ها و امیال نفسانیشان که می خواستند— و می خواهند— جامعهٔ بهائی را زناکار و فاسد و اسیر اختلاف و متلاشی و ذلیل

ببینند، این همه اکاذیب و افترائات و تهمت های ناشیانه تر از قبل، وارد نموده اند و خود را مصداق این آیات مبارکهٔ قرآن کریم نموده اند که می فرماید: «لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ وَ تَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ انْتُمْ تَعْلَمُونَ»[81] و «فَبِاَی حَدیثٍ بَعْدَ اللهِ وَ آیاتِهِ یؤمِنُونَ وَیلٌ لِکُلِّ اَفّاکٍ اَثیم یسْمَعَ آیاتِ اللهِ تُتْلی عَلَیهِ ثُمَّ یصِرُّ مُسْتَکْبِراً کَاَنْ لَمْ یسْمَعْها فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ اَلیمٍ وَ اِذا عَلِمَ مِنْ آیاتِنا شَیئاً اتَّخَذَها هُزُواً اولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ»[82]

و یا آیا جاعلین بر خلاف آنچه در فصل اول داستان مسلخ عشق (صص۱۹-۱) و در کل کتاب در خصوص جدایی بین تشکیلات بهائی و افراد بهائی و عدم رسیدگی تشکیلات به افراد القا و ذکر کرده اند که تشکیلات افراد فقیر و بدبخت را به دهات می فرستد و خود در طهران به عیش و نوش مشغولند، نشنیده اند که مرحوم آیت الله خمینی رهبر انقلاب اسلامی گفته اند که، «خوب است دینداری را دست کم از بهائیان یاد بگیرید که اگر یك نفر آنها در یك ده زندگی کند از مراکز حساس آنها با او رابطه دارند و اگر جزئی تعدی به او شود برای او قیام کنند.»[83] و عجیب است که هموطنان عزیز ما نیز همچون رهبر سابق انقلاب اسلامی مرحوم خمینی، همیشه و تا حال به ما بهائیان گفته و می گویند شما بهائیان به هم خوب رسیدگی می کنید و فقیر و گدا در جامعهٔ شما به وجود نمی آید و پیدا نمی شود، اما به یکباره جاعلین مسلخ عشق بر خلاف نظر ایشان معتقد می شوند که بهائیان به هم رسیدگی نمی کنند و ضعفایشان دچار مشکلات اقتصادی اند. به نظر این ادعا نیز ناشی از حسد و همان آرزوهای سرکوب شده است، چه که می بینند حتی پس از انقلاب با اینکه طبق برنامه ای مشخص و سیستماتیك، تضییقات شدید اقتصادی نیز، علاوه بر سایر تضییقات و بلایا، بر جمع بهاییان وارد شده[84]، ولی بهاییان کماکان با استقامت و صبر و قناعت و توکل و تسلیم و رضا سرِ پا ایستاده اند؛ و فی الحقیقه اگر جاعلین مزبور وضعیت اقتصادی نامطلوبی هم در جامعهٔ بهائی در این ۲۷ سال ملاحظه کرده اند، ناشی از همان تضییقات است، و آنها که با بهاییان و تعالیم بهائی آشنایی دارند می دانند که اصل تعدیل معیشت و رفع مشکلات اقتصادی و جلوگیری از ثروت مفرط یا فقر مفرط جزء تعالیم اساسیهٔ این امر نازنین است و تعدیل وضع اقتصادی جامعهٔ بهائی در حد توان فعلی جامعه نیز معلول بیانات مبارکه ای چون این است که حضرت بهاءالله می فرمایند:

> باید جمیع احباب با کمال محبت و وداد باشند و در اعانت یکدیگر کوتاهی ننمایند و معنی مواسات که در کتاب الهی نازل شده، این است که هر یك از مؤمنین، سایرین را

مثل خود مشاهده نمایند یعنی خود را اعلی نشمرند و اغنیاء، فقرا را از مال خود محروم ننمایند و آنچه از برای خود از امورات خیریه اختیار کنند از برای سایر مؤمنین هم همان را اختیار کنند. [85]

و آیا جاعلین مسلخ عشق نوار نطق یکی از علما را نشنیده اند که در آن گرگ های مختلفی را که قصد ضربه زدن بر فرقهٔ شیعه و شیعیان را دارند معرفی می نمایند و متأسفانه بهائیان و بعضی برادران مسلمان خود را جزء آن گرگ ها بر می شمارد، اما علی رغم چنین تعبیری، بر عکس جاعلین مسلخ عشق، تهمت زنا و فساد اخلاق به بهاییان که نمی زند هیچ، بلکه مفصلاً توضیح می دهد که در مقایسه با شیعه، چگونه اطفال و جوانان بهائی در مراتب اخلاق و تقوی و عفت و عصمت و توفیقات علمی و تحصیلی در مدارس و دبیرستان ها سرآمد اقران و امثالند.[86]

و آیا اینان نخوانده اند کتب و اظهار نظرهای بدون حب و بغض منصفین از علمای بنام این مرز و بوم را که در کتب خود به مناسبت و اقتضای موضوع، ذکر حقایق امر بهائی و جامعهٔ آن را نموده اند و از صراط حق و انصاف منحرف نشده اند. به عنوان نمونه تا آنجا که این عبد به یاد می آورد، یکی از این بزرگان، مرحوم دکتر محمد معین است که در فرهنگ مشهور خود، برعکس روش ردیه نویسان، در ذیل لغت «بهائی» چنین می نویسد: «... مؤسس آیین، بهاءالله و جانشینان اویند. نظم بهائی بر دو پایه استوار است: مبادی و احکام. مبادی نیز به تعالیم روحانی و اجتماعی و اصول یا نظم اداری تقسیم می شود. تعالیم روحانی و اجتماعی عبارتست از: ترك تقالید و تحری حقیقت، اعتقاد به الوهیت، احتیاج به فیض الهی، ضرورت دین، وحدت ادیان، صلح عمومی، تساوی حقوق زن و مرد. مبادی اداری عبارت است از اصول تشکیلات محافل روحانی، شورای بین المللی و بیت العدل اعظم». حال، جاعلین مسلخ عشق که یکی از محورهای تهمت هایشان فاسد و تروریستی و زانی جلوه دادن نظم بدیع و نظم اداری و تشکیلات بهائی و خادمین آن است، خوب است به نقل قول دکتر محمد معین و نیز شهادت دادگاه عالی آلمان که در اوایل همین قسمت درج شده توجه کنند و دریابند که «نظم بدیع» و «نظم اداری بهائی» «جزء لایتجزی از دین بهائی است و از عقاید بهائی انفکاك ندارد» و تار و پود آن، تعالیم روحانی و اصول ربانی و احکام یزدانی است که من جملهٔ این احکام نهی از فساد و نزاع و جدال و کدورت و لعن و طعن و زنا و مکر و دروغ و ریاست.

نمونهٔ دیگر مرحوم سید محمد علی جمال زاده است، که بر عکس بعضی بی انصافان مبغض که سعی در پنهان کردن و یا تجاهل نسبت به اخبار رشد جامعهٔ بهائی و عظمت آن دارند، در کتاب هزار پیشه (هزار مطلب خواندنی)، در مطلب **۳۳**، تحت عنوان «یك نفر عالِم سویسی بهائی»، دربارهٔ دکتر آگوست فورل از علمای بنام سوییس و از محققین حشره شناس که نامش در دائرة المعارفِ هامتبوت ثبت است و بهائی شده، می نویسد و قسمتی از وصیت نامهٔ او را بدون تعصب شاهد می آورد از جمله:

در سال **۱۹۲۰** نگارنده (دکتر فورل) در کارلسروه از دیانت جهانگیر بهائی که مقید به ظواهر نه و اسیر عادات و رسوم نیست، آگاهی یافت. این امر در هفتاد سال قبل، از افق شرق طلوع کرد و حضرت بهاءالله مؤسس آن بوده اند. دیانتی است حقیقی، کافل سعادت عالم انسانی، بدون هیچگونه اوهام و اصول تعبّدی و بدون آنکه در این آیین طبقه ای به نام روحانیین وجود داشته باشد. جمیع نفوس در ظل این دیانت در کرهٔ خاك با هم به کمال محبت و اتحاد سلوك کنند و به یکدیگر اعتماد و اطمینان نمایند. من بهائی شده ام و از اعماق قلب آرزو می نمایم که این آیین در راه خیر و سعادت عالم انسانیت زنده و جاوید بماند و بر فلاح و نجاح بیفزاید.[87] این شهادت نیز رسوا کنندهٔ جاعلین مسلخ عشق است و کاشف اکاذیب ایشان.

مورد دیگر از علمای این مرز و بوم، دکتر عباس اقبال آشتیانی است که در مجلهٔ یادگار سال **۵** شمارهٔ **۹۰۸**، سال **۱۳۲۸**، جعلی بودن ردیهٔ «اعترافات یا یاداشت های سفیر روس کینیاز دالگوروکی» را که در آن ادعا شده بود دیانت بابی و بهائی ساختهٔ روس هاست، بیان نموده است.

مورد دیگر استاد مجتبی مینوی است که همچون استاد اقبال آشتیانی در مجلهٔ راهنمای کتاب، سال ششم، شمارهٔ **۱** و **۲**، ص **۲۲**، بی اساس بودن اتهام روسی بودن دیانت بابی و بهائی را اثبات نموده و نوشته است: «یقین کردم که این یادداشت های منسوب به دالگوروکی مجعول است و این جعل هم باید در ایران شده باشد.» همین حقیقت را آقای فریدون آدمیت نیز در کتاب *امیرکبیر و ایران* چاپ چهارم، ص **۴۵۶**، ذکر کرده و نام جاعل ایرانی آن را نیز نوشته است. یادداشت های مزبور که از زبان سفیر روس به صورت روایتی تاریخی نقل شده، به خاطر شکل روایتی اش، شباهت هایی به شکل داستانی و رمانی مسلخ عشق دارد، و از نظر جعلی و دروغ بودن کاملاً شبیه به مسلخ عشق است، اما سَلَف این اخلاف امروزی، یعنی جاعل

یادداشت های مزبور، آنقدرها زیرك نبوده و از اسامی و القاب شخصیت های حقیقی ظهور بابی و بهائی استفاده نموده و به این علّت خیلی زود مشتش نزد علمای فوق الذکر باز شد و لو رفت، اما اخلاف او، یعنی جاعلین مسلخ عشق، ظاهراً زیرکانه تر عمل کرده و از اسامی حقیقی استفاده نکرده اند چون به وضوح آگاه بوده اند که اکاذیب و تهمت ها و افترائات مستهجن مسلخ عشق با شخصیت های حقیقی و خادمین و احبای واقعی این آیین مقدس مناسبت و سنخیتی ندارد، و اگر قرار بود داستان جعلی خود را با استفاده از اسامی حقیقی بهائیان طراحی کنند، حداقل آنان که با آن بهائیان آشنا بودند فوراً به کذب و جعل مزبور پی می بردند. اما از آنجا که حق فرموده است «و مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللهُ وَ اللهُ خَیرُ الماکِرینَ»[88] حتی این شگرد هم کارساز نیست؛ زیرا اشتباهات فاحش دیگرشان در جعل، مشتشان را نزد بهاییان و هموطنان عزیز باز نموده، زیرا به برکت انقلاب اسلامی، هموطنان عزیز، خیلی بیشتر، از نزدیك و در اثر معاشرت با بهائیان و ملاحظهٔ تضییقات وارده و نحوهٔ عکس العمل بهائیان، ایشان و منشأ اعمال ایشان را که تعالیم بهائی است، شناخته اند و از اثر پی به مؤثر برده اند؛ چنانکه از مسلخ عشق نیز پی به شأن جاعلین آن برده اند.

و برای جاعلین مسلخ عشق که از اخلاف جاعلین سَلفند جالب و مهم است که بدانند، همچون آقایان اقبال آشتیانی و مینوی، حتی آقای احمد کسروی نیز که خود از مخالفین آئین بابی و بهائی بوده است، در صفحه ۷۸ کتاب *بهائی گری* خود، یادداشت های منتسب به سفیر روس را جعلی و ناوارد دانسته و همچنین همین آقای کسروی، بر عکس جاعلین، لااقل آنقدر انصاف و شجاعت و صداقت علمی در بعضی موارد داشته است که از بعضی جنبه های حقایق که برایش آشکار شده، چشم نپوشد؛ چنانکه به عنوان نمونه طرفداران او در کتاب *حقایق گفتنی*(نشرآذر۱۳۲۴) با حفظ وجدان لازمه برای تحقیقات بی طرف تاریخی، در واقعهٔ شهادت چند بهائی در عصر پهلوی در شاهرود، به انصاف سخن گفته اند و بر مظلومیت بهائیان و «ننگ آور» بودن عمل قاتلین شهادت داده اند.[89]

اما عجیب تر از همه اینکه علیرغم اثبات جعلی بودن یادداشت های مزبور و بطلان ساختگی بودن دین بابی و بهائی توسط روس ها، هنوز هم ملاحظه می شود در بعضی نشریات همان تهمت همیشگی، تکرار می شود. به طور مثال اخیراً ملاحظه شد در نشریهٔ *خورشید مکه*[90] سلسله مقالاتی تحت عنوان *خاطرات جاسوس روسیه در پیدایش فرقهٔ ضالهٔ بهائیت* (در فهرست

مطالب مجله، ضاله را ظاله نوشته بود) منتشر شده است که آخرین قسمت آن در شمارهٔ ۲۷، سال چهارم، صفر ۱۴۲۶(فروردین ۱۳۸۴) مندرج بود و مطالب آن همان یادداشت های کذایی مزبور بود. نفسِ انتشار بی حساب و کتاب چنین اتهامات رد شدهٔ تکراری، در ردیه هایی چون مسلخ عشق و *خورشید مکه* و بعضی دیگر که ذکرشان در ادامه خواهد آمد، در نظر بهاییان نشانهٔ این حقیقت است که الحمد الله رشد و نفوذ آیینشان خوب بوده که موجب دست به قلم شدن ردیه نویسان جدیدگشته است.

مورد دیگر، استاد ناصرالدین صاحب الزمانی است که در کتاب *خط سوم* (دربارهٔ شخصیت، سخنان و اندیشهٔ شمس تبریزی)»،[91] ضمن بحثی دربارهٔ «*نحوی گری -سوفسطایی گری، در عصرِ شمس*» تبریزی و مولوی، و نقد و خرده گیری به چنان جَوّی، در تشبیهی که از جوِّ موجود در زمان حضرت باب در عصر قاجار با جوّ و فضای فرهنگی زمان مولانا و شمس می کند، چنین می نویسد:

> داوران، به ویژه در ایران، همواره از سران «قیام های مذهبی- سیاسی اسلامی» می خواسته اند که آیا آنان، بر زبان عربی— بر زبان وحی قرآن— تسلط کافی دارند، یا نه؟ آیا آنها می توانند مستقیماً از منبع وحی، برخوردار گردند یا نه؟ تا جائیکه، حتی در مورد سید علی محمد باب، مهمترین رکن، و نکته در «محاکمهٔ» او، «تست زبان عربی» بوده است! و «باب» را بیشتر از این جهت تحقیر نموده و محکوم شمرده اند که قبل از همه چیز، بنابر گفتهٔ داوران «محکمهٔ شرع» (منظور نویسنده مجلس علما در تبریز در حضور ولیعهد محمد شاه قاجار یعنی ناصرالدین میرزا می باشد)، وی «نحو» نمی دانسته است! و در عربی گوئی هایش، لغزش های نا بخشودنی فراوان به چشم می خورده است! در فرهنگی صورتگرا، و محتوی گریز— در فرهنگ الفاظ نه فرهنگ مفاهیم— درونمایهٔ اندیشهٔ «باب»، قصدش از قیام، انگیزه اش از دعوی ابلاغ پیام، علل رویکرد مردمان، به ویژه روستاییان به وی، رسائی ها و نارسائی های قیام وی، در نظام روابط استبدادی «عصر قاجار» (۱۳۴۲-۱۱۹۳ه/۱۹۲۴-۱۷۷۹م) تا کنون هرگز به درستی، بی طرفانه، انگیزه کاوانه، و جامعه شناسانه مورد بررسی عمیق قرار نگرفته است. هنوز ارزیابی از «باب» از مرز الفاظ در نگذشته است؛ بلکه همچنان شکل ظاهری سخن او، به ویژه تازه گویی های نا پختهٔ وی به عنوان یك ایرانی و تطبیق آنها با موازین دستور زبان عرب— با

«نحو»— مورد گفتگوهاست! «مخالفت با نحوی گری» از ویژگی های «عصر شمس» است. این مخالفت، اختصاصی به مکتب او و «مولوی» ندارد. بلکه اینجا و آنجا، رگه ها و آب راهه های این طغیان را، در ادب فارسی می توان مشاهده کرد...همزمان با شمس و مولوی، «سعدی» با همهٔ «بغداد زدگی» هایش، با همهٔ تازی گوئی ها و عربی سرائی هایش، «ضد نحوی گری» است...«مولوی» وارث بزرگ پیکار ضد فورمالیسم، ضد سوفسطائی گری، فرهنگ زدایی، پالایش فرهنگی و بازگشت به واقعیت و مفهوم گرایی در مکتب شمس است. «مولوی» در اوج خلاقیت شاعرانه ی خود «نیاز به زایش هنری» «نیاز به قالب شکنی» یك آفریننده را که به محدوده ها بی اعتناست، نشان می دهد و به خاطر پرواز، برای سهولت برقراری تفاهم با مردمان، می خواهد هرگونه قید و بند مزاحم را از دست و پای اندیشه ی خود بگشاید،...

رستم از این بیت و غزل، ای شه و سلطانِ

ازل مُفْتَعِلُنْ،مُفْتَعِلُنْ،مُفْتَعِلُن،کشـــت مـــــرا!

قافیه و مغلطه را گو همـــه سیـلاب ببر!

پوست بود، پـــوست بـــود درخور مغز شعـرا!...

آینـــه ام، آینـــه ام، مرد مقالات نه ام!

دیده شود حال من ار، چشم شود، گوش شما!...[92]

جاعلین ملاحظه می فرمایند که غیر از قالب های ذهنیِ وَهم آلودی که **۱۶۳** سال بر امثال ایشان حاکم بوده و فکرشان را همچون قلبشان، به فرمودهٔ قرآن مجید، مختوم به ختمِ[93] تعصبات و اتهامات و اوهام و ظنون و کذب و ریا نموده، به تدریج نفوسی هم پیداشده و روز به روز پیدا می شوند که قالب های خشکیده را می شکنند و از زوایای جدید تر و بدیع تر به دو ظهور عظیم عصر ما می نگرند و چنانکه در ادامه نیز عرض خواهد شد و جناب صاحب الزمانی نیز اشاره کرده اند، هنوز بررسی عمیق دربارهٔ دو ظهور مزبور صورت نگرفته و هنوز اول کار است— اگر چه اسباب تأسف است که چرا در ایران عزیز ما یعنی زادگاه آن دو ظهور نازنین، این بررسی دیر هم شده است— و فضلای عزیز بیشتری باید به جبران مافات اسلاف پردازند و با انصاف و تقوی و روح

تحقیق و روش علمی— علاوه بر تمسك به خلوص و صفای دل و نیت که جاذب تأییدات الهی درکشف حقایق است— به بررسی عمیق همه جانبهٔ دو ظهوری که فقط متعلق به بهائیان نیست و از آنِ همهٔ اهل عالم است، پردازند و به این سبب خدمتی عظیم به ایران و ایرانیان محبوب نمایند.

مورد دیگر نویسندهٔ *رگ تاك* است که قسمت های زیادی از کتاب خود را اختصاص به امر بابی و بهائی— و نیز سایر اقلیت های مذهبی در ایران— و جوامع آنها داده است و ره انصاف پیموده و سعی کرده، برخلاف اکثر محققین قبلی، از منابع اصلی بابی و بهائی نیز بیشتر استفاده نماید و به این واسطه به حقایق نزدیك تر شود و اگر چه به علت رویکرد تاریخی- اجتماعی در نوشتن آن، به اساس و پایه های معنوی و الهی دو ظهور بابی و بهائی و تعالیم آن کاملاً نپرداخته، اما در محدودهٔ رویکرد اختیار شده، به تحلیل ها و نقدهای شایان توجه و جدیدی دست زده و همین مقدار سعی و کوشش در خور تأمل و شکرانه است و رگ تاك را از تحقیقات تکراری و کلیشه ای ۱۶۳ ساله متمایز می سازد.[94]

مورد دیگر، نویسندهٔ مقالهٔ *توهّم توطئه*(آقای احمد اشرف) است که استعماری و سیاسی خواندن جامعهٔ بهائی را، توهّمی می داند که بعضی در ایران دچار آن شده اند. و نمونه های دیگر امثال صاحب نظران فوق نیز وجود دارند که به علت عدم دسترسی به منابع ضروری به همان نمونه های بالا بسنده می شود.[95]

نکتهٔ پنجم: در ارتباط با نکتهٔ سوم سابق الذکر باید اشاره کرد بر خلاف اکاذیب مسلخ عشق و سایر ردیه های تکراری قبل از آن (مثل ردیهٔ مذکور در یادداشت شمارهٔ 118) که دیانت بهائی را سیاستی استعماری برای ضربه زدن به اسلام و ایجاد تفرقه بین مسلمین ذکر کرده[96]، باید گفت فی الحقیقه قضیه بر عکس است، ولی متأسفانه معرضین ۱۶۳ سال است که قوهٔ واهمه شان دائماً این اتهام را تکرار می کند و گوش ظاهر و باطنشان نیز ابداً توجهی به پاسخ های بهاییان ندارد. جاعلین مسلخ عشق و اسلاف— و نیز اخلاف بعد از ایشان را— قسم می دهیم به روح پاك حضرت محمد(ص) که وجداناً و انصافاً بگویند کدام یك از ادیان موجود عالم جز امر بهائی است که رسماً، شرعاً، منصوصاً و حقیقتاً و عملاً و نه صرفاً به جهت مصالح فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و غیره، دیانت مقدس اسلام را قبول دارد؟ این دیانت جدید، تنها دیانتی است که

توانایی اثبات اسلام حقیقی را در دنیای مادی حاضر دارد و در این راه حتی طعنه و تحقیر مخالفین اسلام را نیز به جان می خرد؟

خوشبختانه به تدریج بعضی هموطنان عزیز اکنون بیش از پیش در اثر استفاده از اینترنت و رادیو *پیام دوست* و معاشرت و تماس و گفتگو با هموطنان بهائی خود، بر این حقیقت واقف شده اند. برای آنکه روند این آگاهی سرعت گیرد و فراگیر شود، کافی است هموطنان عزیز و نازنین ما خود به چشم خود، و نه به چشم جاعلین ردیه هایی چون مسلخ عشق و امثال آن، نظریات طلعات مقدسهٔ این امر نازنین دربارهٔ اسلام را در آثار مبارکهٔ بهائی ملاحظه فرمایند تا ببینند و شهادت دهند که حقیقت، درست عکس آن چیزی است که بی انصافان گفته و القاء کرده و می کنند، چنانکه این شهادت بارها به زبان هموطنان عزیزی که با بهائیان معاشرت داشته اند و با حقایق این امر مستقیماً آشنا شده اند، جاری شده است.[97]

وقتی این عبد شهادت طلعات مقدسهٔ بابی و بهائی را دربارهٔ دیانت مقدس اسلام با تهمت های ردیه نویسان و جاعلین مسلخ عشق مقایسه می کند، بی اختیار به یاد مهاجرت مسلمانان صدر اسلام به سرپرستی جعفر بن ابی طالب به حبشه، به دستور حضرت محمد(ص)، می افتد. همانطور که در تاریخ اسلام آمده، کفار قریش دست از ایذاء و آزار مسلمانان بر نمی داشتند به طوری که آن آزارها باعث آن مهاجرت— و مهاجرت به مدینه— شد. قریش که مشاهده نمودند آزارها سبب رسیدن ندای اسلام به حبشه شد و نتیجهٔ معکوس داد، نمایندگان خود را نزد نجاشی سلطان مسیحی حبشه فرستادند تا با ایراد اتهامات و اکاذیب، نظر نجاشی را نسبت به مسلمین پناهنده شده به او، تغییر دهند و از توسعهٔ اسلام جلوگیری کنند. اما به تأیید الهی و به مصداق «مَکَرُوْا وَ مَکَرَ اللّٰهُ واللّٰهُ خَیرُ الْماکِرِینْ» در مناظره ای که بین مسلمین و مشرکین قریش در حضور نجاشی مسیحی واقع شد و در آن، مشرکین می خواستند مسلمین را مخالف حضرت مسیح (ع) و دیانت مسیحی وانمود کنند، حیله و افترائات مشرکین مجدداً نتیجهٔ معکوس داد و با قرائت آیاتی از قرآن مجید در وصف حضرت مسیح و مریم، دروغ مشرکین هویدا شد و نجاشی بیشتر به حقیقت و حقانیت اسلام پی برد.

حال نیز ۱۶۳ سال است که مفترین علیه امر بهائی قیام نموده اند و به آزار مؤمنین پرداخته اند، و چون آزارها خود موجب اشتعال بیشتر امر الهی گردید، برای جلوگیری از توجه مسلمین به امر بهائی، تهمت زدند که بهائیان مخالف و ضد اسلام و موجب تفرقه در آنند تا به این واسطه

هموطنان عزیز را از بهاییان دور و جدا سازند و بهائیان را در چشم آنان دشمن اسلام و اُمّت اسلامی جلوه دهند. حال آنکه همین اقدام موجب آن شد که به تدریج در این ۱۶۳ سال، آنها که با امر بهائی آشنایی یافته اند، به اکاذیب ردیه نویسان پی برند و بدانند آنان که موجب تفرقه اند بهاییان نیستند، بلکه جاعلین و مفترینی هستند که در طول تاریخ با اوهامات و تعصّبات و تقالید خود بین خود امت اسلامی تفرقه ایجاد کرده اند، و اینك نیز آرزومندند که بین بهاییان و هموطنان عزیز جدائی افکنند و مانع ارتباط و معاشرت آنها با هم شوند، حال آنکه روز به روز این حیله نیز بر ملا و بی اثر شده و می شود و ان شاءالله هموطنان عزیز بیشتری هر چه زودتر به حقیقت امر واقف خواهند شد، و جاعلین خوب است توجه کنند که اینك در این کشور مقدس بسیاری از دوستان و همسایگانِ مسلمانِ هموطنِ بهاییان هستند که ایشان را در آغوش محبت و دوستی می گیرند و نام بهاء را با احترام و به نیکی یاد می کنند و روی و موی همدیگر را می بویند و چون برادران و خواهران معنوی یکدیگر را دوست می دارند.

و چون جاعلین «مسلخ عشق» ظاهراً مرکز عملیات آنچنانی خود را در همدان قرار داده اند و ظاهراً در پهنهٔ وسیع ایران فقط یك خانم رئوفی را در همدان دارند که عملیاتشان را بر ایشان متمرکز ساخته، از زبانش جعلیات می پراکنند، می خواهم شاهدی از آن عشق و محبت را از همان هموطنان عزیز همدانی بیاورم[98] و حافظه ها را به سال های اولیهٔ انقلاب اسلامی (۲۳ خرداد۱۳۶۰) در همدان هدایت نمایم؛ یعنی آن زمانی که هفت نفر بهائی شریف و نیکوکار و عزیز را، که به شهادت خودِ همدانیان عزیزی که با آنها سر و کار و معاشرت داشتند، محبوب القلوب آنها بودند؛ به زندان بغض و تعصب انداختند و پس از شکنجه های وحشیانه به شهادت رساندند و می خواستند بی سر و صدا اجساد مطهره شان را نیز مستور نمایند. ولی! ولی به ارادهٔ الهی، آن ستر بر ملا شد و مستوری و مخفی کاری تبدیل به تشییعی شد که قلب همدان را گداخت و آن را تبدیل به محشری از عشق و خون و استقامت و تسلیم و رضا و بروز بیشتر وحدت اهالی همدان و بهاییان کرد.

شرح آن محشر را نفسِ نفیسی که خود بعد از شهادت آن هفت عاشق دلداده، در طهران شهید شد و به آنها پیوست (یعنی سرکار ژینوس خانم محمودی، همسر جناب هوشنگ محمودی که ایشان نیز به خیل شهدای ایران پیوستند)، نوشته و از خود به یادگار گذاشته اند. در آن محشر کبری به گروه بهاییان به هنگام تشییع آن هفت شمع محبت و وفا[99] گروهی کثیر از همدانیان

مسلمان— جانم فدای محبّت و انصاف و شجاعتشان باد— که از واقعه مطلع شده بودند، ملحق شدند، و در حالی که حین حرکت جمعیت و تشییع ، یك صدا با بهاییان به خواندن بعضی اذکار بهائی مشغول بودند، درکفن و دفن شهدا نیز شریك شدند و تا آخر مراسم و دفن هفتمین شهید نیز تا ساعت ۷ غروب با زبان تشنه و گرسنه در کنار هموطنان بهائی خود بودند، تا به اتفاق، با نفوسی وداع کنند که در حیات ظاهره مصدر خدمات صمیمانه و مهربانانه به اهالی عزیز همدان بودند.

این عبد نمی داند جاعلین مسلخ عشق و خانم مهناز رئوفی در آن وقت چند ساله و درکجا بوده اند و آیا آن محشر را به یاد دارند و شنیده اند یا نه! ولی قدری تأمل نمایند و تفکر کنند که آیا اکاذیب و اتهامات منتشره شان مناسبتی با آن واقعهٔ عظمی دارد؟ به هر حال ایشان چه تأمل نمایند و چه ننمایند، اکاذیبشان به خودشان راجع است، و عزت و شرف و عشق وکل خیر به آن شهدا و آنها که با ایشان مأنوس و مألوف بودند و دوستشان داشتند، راجع ؛ چنانکه گویی ، «قافله سالار بندگی و عشق بهاء» یعنی حضرت عبدالبهاء، ازجمله در حق ایشان است که چنین دعا و مناجات فرموده اند:

> هوالله، ای خداوند مهربان، دوستان همدان، یاران تواند و خادمان درگاه تو، ثابت بر پیمانند و نابت در این گلستان. مشتعلند و منجذب، متضرعند و مبتهل، مستقیمند و مستدیم بر عبودیت تو ای رب کریم. خدایا این جمع مبارك را تاج عزت ابدیه بر سر نه و این انجمن انسانی را آیات رحمانی فرما و این نفوس نفیسه را انیس موهبت کبری کن و این اشخاص محترمه را شهیر آفاق فرما. توئی بخشنده و دهنده و مهربان. عبدالبهاء عباس[100]

و سرکار خانم رئوفی و حتی جاعلین نیز هنوز می توانند در ظل این مناجات قرارگیرند، زیرا حتماً می دانند که «قلب عبدالبهاء چقدر مهربان است» و می دانند که در الواح وصایای مبارکشان چگونه به محبت بی رحم ترین و ظالم ترین دشمنانشان، برایشان طلب استغفار کرده اند:

> رَبِّ اِنّی اَدْعُوكَ بِلِسانی و جَنانی اَنْ لا تُؤاخِذَهُمْ بِظُلْمِهِمْ وَاعْتِسافِهِمْ وَ نِفاقِهِمْ... اِنّی اکِبُّ بِوَجهی عَلی تُرابِ الذُّلِّ وَالْاِنْکِسارِ وَ اَدْعُوكَ بِکُلِّ تَضَرُّعٍ وَابْتِهالٍ اَنْ تَغْفِرَ لِکُلِّ مَنْ آذانی وَ

تَعْفُوَ عَنْ کُلِّ مَنْ اَرادَنی بِسُوءٍ وَ اَهانَتی وَ تُبَدِّلَ سَیئاتِ کُلِّ مَنْ ظَلَمَنی بِالْحَسَناتِ وَ تَرْزُقَهُمْ مِنَ الْخَیراتِ وَ تُقَدِّرَ لَهُمْ کُلَّ الْمَبَرّاتِ...[101]

و مژده باد، مژده باد هموطنان عزیز ایرانی در سراسر این خاك مقدس را که مرکز جامعهٔ جهانی بهائی، بیت العدل اعظم الهی، در پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳، که خطاب به بهائیان ایران است، ازجمله، چنین ذکر خیر هموطنان عزیز را می فرمایند: «این آشنایان و همسایگان که به راستی مصداق آیهٔ «اُمَّةٌ یدْعوُنَ اِلَی الْخَیرْ» اند[102] با خشم و تأسف شاهدند که دوستانی که بی گناهیشان در نظر ایشان محرز است، بدون هیچگونه حفاظت و حمایت قانونی مورد بهتان و هجوم قرارگرفته اند. ایشان شاید حتی بیش از خود شما به شهامت و نجابتی که در خلال این تضییقات از خود نشان داده اید واقف و به تدریج به صفات واقعی کسانی که با اذیت و آزار شما حرمت اسلام را آلوده می سازند، پی برده و می برند. اگر چه شما حبیبان معنوی هنوز از آزادی محرومید اما در آستانهٔ آنید که مقام و موقعیت خود را به عنوان عضو شریف جامعهٔ ایران کسب نمایید و بالمآل اهل آن دیار خدماتی را که یَدِ قدرت پروردگار برای آن پاك اندیشان جهت عزت و منقبت کشور مقدس ایران مقدّر فرموده، غنیمت خواهند شمرد.»[103]

و مطمئن است برای هموطنان عزیزم جالب و حیرت انگیز خواهد بود که بدانند چند اثر کم نظیر دربارهٔ دیانت مقدس اسلام و تاریخچهٔ آن که در دنیا نوشته شده، اثر اقلام فضلایی است که قلوبشان به عشق حضرت بهاءالله می تپد و بهائی هستند. اینان با الهام از آثار بهائی، با نیتِ ارائهٔ چهرهٔ حقیقی اسلام— که بعضاً توسط بعضی غیر منصفین غربی، عمداً یا سهواً مخدوش ارائه شده— کتب مزبور را نوشته اند. از جمله این کتب عبارتند از: *محمد و دور اسلام* به قلم محقق بزرگ جناب حسن موقر بالیوزی؛ ازجمله کتابی به انگلیسی تحت عنوان *شهادت حضرت امام حسین* از جناب ابوالقاسم فیضی که در سال ۱۹۷۷ توسط جرج رونالد طبع شده و شایان ذکر است که هموطنان عزیز بدانند از قلم حضرت بهاءالله زیارتنامهٔ بی نظیری در حق حضرت سید الشهدا نازل شده است که می توانند آن را نزد بهاییان بیابند و زیارت نمایند و کذب ادعای جاعلین مسلخ عشق را در خصوص ضدیت بهائیان با اسلام و ائمهٔ اطهار (ع) در یابند؛ ازجمله کتاب *رهبران ورهروان* اثر دانشمند جلیل فاضل مازندرانی، که قسمتی از آن در بارهٔ تاریخ وعقاید اسلام است. از جمله کتابی از جناب محمد علی فیضی دربارهٔ «تاریخ دیانت اسلام»؛ ازجمله کتاب *اسلام و دیانت بهائی* از جناب علی اکبر فروتن؛ ازجمله کتاب *سید رسل حضرت محمد*،

اسلام و مذاهب آن از جناب دکتر ریاض قدیمی؛ و ازجمله کتابی است دربارهٔ اسلام از جناب استان وودکاپ، یکی از بهائیان امریکا که در آن بر حقانیت و نقش اسلام در هدایت کاروان تمدنِ بشری صحّه گذاشته شده است؛ و ایشان تنها بهائیِ غربی نیست[104] که در اثر ایمان به امر بهائی به حقّانیّتِ اسلام اذعان نموده، بلکه امثال ایشان فراوانند، حال آنکه قبل از ایمان بعضاً خلاف این اعتقاد را داشته اند.

از جاعلین مسلخ عشق و ردیه نویسان و مفترین دیگر تقاضا آنکه به شهادتی که دکتر ناصرالدین صاحب زمانی در کتاب *خداوند دوکعبه*، صص:**۲۲۹-۲۲۶** دربارهٔ کتاب جناب استان وودکاب مزبور داده اند خوب توجه فرمایند، و ضمناً بدانند که آقای دکتر صاحب الزمانی از عقیدهٔ دینی جناب وودکاب اطلاع نداشته تا خدای ناکرده به خاطر این شهادتشان مورد ملامت و بی مهری مکذبین و مفترین قرار نگیرند: «**۵** ماه پیش از سفرم به بُستُن، در فروردین **۱۳۴۶** در کتابخانهٔ مسجد زیبای واشنگتن، به کتاب کوچکی از یك نویسندهٔ امریکایی برخوردم که از جهاتی چند دارای گیرایی خاص بود. کتاب نوشتهٔ استن وودکاب *سهم اسلام در تمدن جهان* نام دارد (Islamic contribution to civilization)، و یکی از کم نظیرترین کتاب هایی به شمار می رود که در کمال اختصار، لیکن با رسایی و دیدی وسیع و جامع، دربارهٔ اهمیت تمدن اسلامی برای تاریخ و فرهنگ انسانی، به یك زبان زندهٔ غربی، تا آنجا که نویسنده آگاهی دارد، تا کنون تدوین یافته است.» و لازم به ذکر است که جناب وودکاب در اثری دیگر تحت عنوان *آرامش برای جهان پرآشوب* صفحات **۵۹- ۵۰**، نیز از نقش اسلام در تمدن جهان به تفصیل یاد نموده اند و همچنین در آن به نقش دیگر ادیان و نتیجتاً و طبیعتاً به نقش دیانت بهائی به عنوان دین جدید جهانی که ادامهٔ راه ادیان قبل است، پرداخته اند. و اگر چه دوستان نامهربان ردیه نویس ما عمداً از این حقیقت چشم پوشیده اند، ولی همهٔ این حقایق حاکی از آن است که ادیان الهی قبل و اسلام عزیز در دیانت بهائی حیات و جلوهٔ جدید یافته اند و فضلای بهائی با دیدی که از آثار بابی و بهائی راجع به ادیان مزبور اخذ کرده اند، توانسته اند دربارهٔ اسلام عزیز آثاری پدید آورند که خود فضلا و علمای اسلام بر «کم نظیری» آن اذعان نموده اند و یکی از وجوهِ آن «دیدِ» اخذ شده از آثار بهائی، اتحاد و وحدت ذاتی و عمیقی است که بین ادیان وجود دارد و به علّت همین اتحاد و وحدت است که فی المثل به قول مرحوم محمّد اقبال

لاهوری «همهٔ خطوط و سیرهای متنوع فکری ایرانی را بار دیگر به صورت یك ترکیب جامع در نهضت دینی بزرگ ایران جدید می توان یافت، یعنی در آئین بابی و بهائی.»

حال با توجه به آنچه در نکتهٔ پنجم و سایر قسمتهای این متن گفته شد، برای روشن شدن بطلان اکاذیب ۱۶۳ سالهٔ ردیه نویسان دربارهٔ امر بابی و بهائی و اثبات اینکه نه تنها آنها ضد اسلام و موجب تفرقه درآن نیستند، بلکه تنها راه ایجاد وحدت در آن نیز می باشند، آرزوی جامعهٔ بهائی آنکه روزی برسد که از میان امت مسلمان مذکور که مصداقِ «یَدعُونَ اِلَی الخَیر» اند، نفوس محقق و عالم بیشتری مبعوث شوند و کتب ردیهٔ منتشره در این ۱۶۳ سال را بررسی علمی و منصفانه و همه جانبه نمایند و افترائات آنها را استخراج کنند و آثاری محققانه و منصفانه و متّقیانه و روشنگرانه ارائه دهند تا جاذب تأییدات الهی شود و آثارشان در کشف حقیقت و بروز انصاف، چون ستاره هایی در آسمان تحقیق و فرهنگ و ادبِ ایران عزیزبدرخشد— مانند آثاری که ضمن بند چهارم بعضاً نام برده شد که هر یك به فرا خورِ نیت و انصاف نویسندگان آن همیشه خواهد درخشید.

و جامعهٔ بهائی هم اینك نیز می داند که اگر مسلمین منصف نام برده، مسلخ عشق را بخوانند با مقایسهٔ آن با حقایق آشکاری که از جامعه و برادران و خواهرانِ بهائی خود دیده اند کاملاً بر کذب ردیه نویسان مسلخ عشق شهادت خواهند داد. و بهاییان نیز تا آنجا که توان دارند کمك خواهند نمود تا حقایق روز به روز، بیشتر روشن گردد و اطمینان داریم که چنین نیز خواهد شد؛ زیرا حضرت بهاءالله چنین دعا فرموده اند: «یا اِلهی فَابتَعِث قُلُوباً صافیةً و اَبصاراً حَدیدَةً لِیتَفَرَّسُوا فی اَمْرِكَ وَ ما وَرَدَ عَلَیكَ»[105] و در بیانی دیگر حَتمیّت آن را چنین تأکید فرموده اند: «اگر شما و امثال شما عارف نشوید، عبادی خلق خواهند شد که کوثر معانی را از کأس کلمات الهی بیاشامند و به مقصود مطلع گردند.»[106] و در سورة الملوك می فرمایند: «فَسُوفَ یظْهِرُاللهُ قَوْماً یذْکُرُونَ ایامَنا وَکُلَّ ما وَرَدَ عَلَینا وَ یطْلُبُونَ حَقَّنا عَنِ الَّذینَ هُمْ ظَلَمُونا بِغَیرِ جُرْم وَ لا ذَنْبٍ مبینٍ وَ مِنْ وَرائِهِم کانَ اللهُ قائماً عَلَیهِم وَ یشْهَدُ ما فَعَلُوا وَ یأْخُذُهُم وَ اِنَّه اَشَدُّ المُنْتَقِمین.»[107]

نکتهٔ ششم: ردیه های اخیری که جامعهٔ بهائی به خصوص بعد از انقلاب اسلامی— و البته تا حدی قبل از آن— مشاهده نموده، اکثراً تکرار مکرّرات ردیه های قبلی است، جز آنکه سیر ایرادات و اتهامات به سمت نظم اداری و تشکیلات بدیع آن بیشتر شده و نوك پیکان حملات، به قلب آن تشکیلات، یعنی مرکز جهانی بهائی، بیت العدلِ اعظم، نشانه رفته است و

خواسته اند تشکیلات بهائی را از عوامل استعمار غرب و جاسوسی بیگانه قلمداد کنند و منشاء و روش و اهداف آن را وارونه و بد جلوه دهند. و این سیر را حضرت شوقی ربانی، ولی عزیز امر بهائی، از جمله در توقیع «*ظهور عدل الهی*»، صفحات ۸۸-۸۷، صریحاً از قبل پیش بینی فرموده اند:

در اقامهٔ این جهاد مضاعف (اشاره به جهاد روحانی تبلیغی و اقدامات بهائیان جهت حفظ و رشد امر و جامعهٔ بهائی[108] و رسیدن به وحدت عالم انسانی و صلح عمومی)، مبارزین سلحشوری که در سبیل نام و امر مقدس حضرت بهاءالله قدم در میدان خدمت نهند، قهراً با موانع شدیده مواجه و با مشکلات و مخطورات کثیره که سدِّ راه و حاجزِ طریق است، مقابل خواهند گشت... بلی چون اقدامات یاران برای دفاع و مبارزه ای که در پیش است متشکل گردد و دامنهٔ آن بسط و اتساع حاصل نماید، طوفان های شدیده طعن و لعن در حرکت آید و اعلام تکفیر و تدمیر علیه آنان مرتفع شود، و روزی درخواهند یافت که حریم مقدس دین الله مورد هجوم و رجوم اعدا واقع ، مقاصدشان تعبیر و اهداف و مآربشان تکذیب و افکار و آرائشان تحقیر و مشروعات و مؤسّساتشان تحریم و قدرت و نفوذشان تضعیف و حقوق و اختیاراتشان تزییف خواهد گردید.

سبحان الله! سبحان الله که حق چگونه آنچه را که از بعد ظاهر خواهد شد، از قبل پیش بینی فرموده و بهاییان را آماده می فرماید تا قدر آئین نازنینشان را بیشتر بدانند و همواره در این فکر باشند که آن امر عزیزالهی را «چون بصر و جان عزیز» دارند و مصداق این بیان مولایشان باشند که در کتاب مستطاب اقدس می فرمایند: «لَوْ یجِدُ اَحَدٌ حَلاوَة البَیانِ الَّذی ظَهَرَ مِنْ فَمِ مَشِیةِ الرَّحمن، لَیَنْفِقَ ما عِنْدَهُ وَ لَوْ یکُونُ خَزائنَ الاَرْضِ کُلِّها لِیثْبِتَ اَمْراً مِنْ اَوامِرِه الْمُشْرِقَةِ مِنْ اُفُقِ الْعِنایةِ وَ الْاَلطافِ»[109]

این عبد در اینجا لازم می بیند برای آشنایی هموطنان عزیز و خوانندگان محترم توضیحی مختصر دربارهٔ سیری که اتهامات و ایرادات به جامعهٔ بهائی از ۱۶۳ پیش تا حال داشته تقدیم کنم و قبل از آن عرض نمایم که بررسی این سیر خود محتاج به تحقیقی وسیع تر و دقیق تر دارد که بنده قبلاً ضمن بیانِ نکتهٔ پنجم، آرزو نمود تحقیق مزبور به وسیلهٔ فضلای منصف و حقیقت جوی این مرز و بوم نیز، علاوه بر جامعهٔ بهائی انجام شود تا به فرمودهٔ حضرت عبدالبهاء،

«حقیقت»، که «یکی است و تعدّد نپذیرد»، بر همگان بیش از پیش آشکار گردد، چنانکه تا حال نیز تحقیقات بعضی فضلای عزیز هموطن غیر بهائی، بعضی حقایق را در مورد امر بهائی و تاریخ آن روشن نموده است.

از وقتی دیانت بابی و بعد از آن دیانت بهائی، که نزد بهاییان از بسیاری جنبه های اصلی و فرعی، یکی محسوب می شوند[110]، در ۱۶۳ سال پیش در سنهٔ ۱۸۴۴م (۱۲۶۰ه ق) در عهد محمد شاه قاجار در کشور ایران، که به علّت همین ظهور نزد بهاییان تقدّس یافته، ظاهر شد، انقلاب دینی و روحانی و فکری و فرهنگی و اجتماعی عظیمی ایجاد نمود، و به بشارتِ حضرت ربّ اعلی، «باب»، شارع دیانت بابی، و به بیانِ حضرت بهاءالله، شارع دیانت بهائی، انقلاب مذکور انظمهٔ موجود ایران و عالم را دچار چالش و اضطرابات شدیده نمود: «قَدِ اضْطَرَبَ النَّظْمُ مِنْ هذَا النَّظْمِ الأَعْظَمِ وَ اخْتَلَفَ التَّرتیبُ بِهذا الْبَدیعِ الَّذی ما شَهِدَتْ عَینُ الإبداعِ شِبْهَهُ.»[111]

اولین نمود و ظهور و بروز این اضطراب و انقلاب، در حوزهٔ دینی و نظم موجود آن در جهان و ایران ظاهر شد و نمودهای بعدی آن در حوزه های اجتماعی و سیاسی و دیگر حوزه ها بود. اقبال و ایمان بسیاری از علمای دینی و بعضی بزرگان مملکت ایران و نیز مردم عادی آن به دین جدید، اول موجب عکس العمل منفی علمای دین، و پس از آن، و به تحریك علمای مزبور، موجب عکس العمل شدید بعضی مراجع سیاسی، ازجمله شاه و وزیر و بعضی اُمَرا و اولیای مملکت و نهایتاً نیز مردم عادی، که مقلّد و مطیع دوگروه مزبور بودند، گردید.[112] همین دو گروه بودند که از ۱۶۳ سال پیش تا حال، یعنی سنهٔ ۱۳۸۵ ه.ش، چه به تنهایی و چه با همدستی و همکاری با یکدیگر، رهبری مخالفت و ضدیت با دیانت جدید را به عهده داشته و پیوسته ادامه داده اند. ازهمان آغاز، تحریکات و اقدامات همین دوگروه ایرانی به عراق هم سرایت کرد و علمای شیعه و شیخیهٔ آنجا را به مخالفت برانگیخت به طوری که نزد حکومت عثمانی شکایت کردند و بالاخره باعث شهادت جناب ملا علی بسطامی، اول شهیدِ امر بابی و گرفتاری جناب طاهره در عراق، شدند. تحریکات همین دوگروه مزبور بود که بعدها وقتی قسمتی از جامعهٔ بهائی به عراق و ترکیه و سرزمین شام و فلسطینِ عثمانی آن وقت تبعید شدند، خلفا و وزاری عثمانی را، خیلی بیشتر از علمای دینیشان واداشت که بلایای زیادتری بر جامعهٔ بهائی در آنجا وارد نمایند، تا علاوه بر ایران در امپراطوری عثمانی نیز این جامعه همچنان تحت تضییقات و آزار و حبس و نفی و شهادت باقی بماند. به این جهات بود که قلم وحیانی حضرت بهاءالله در

مورد دو گروه فوق یعنی سلاطین و امرا از یك سو و علمای دینی از سوی دیگر، چنین انذار فرمودند: «دست قدرت، عزّتِ دو طایفه را برداشت»[113] و نیز : «از دو طایفه عزّت برداشته شد.»[114]

از جمله اَشکال مخالفت و ضدیت با دین جدید و جامعهٔ مؤمنین به آن، از همان آغاز ظهور، علاوه بر شکنجه ها و آزارهای جسمانی و عاطفی و روحی و حبس و محرومیت های اجتماعی و تبعید و کشتار، مخالفت عقیدتی بود که اول به شکل شفاهی و پس از آن به شکل نوشتاری شروع شد و ادامه یافت. و در نیم قرن اخیر امکانات رسانه ای، مثل رادیو و تلویزیون و اینترنت نیز به آن روش ها اضافه گردید و به این ترتیب بود که از بیش از یك قرن و نیم قبل، نوشتن ردیه ها علیه امر بابی و بهائی شروع شد و البته درکنار این ردیه ها، بعضی نفوس غیر بابی و غیر بهائی نیز بودند که به قصد تحقیق و بدون نیت مخاصمت و مخالفت، مطالبی دربارهٔ تاریخ بابی و بهائی و تعالیم آن و جامعهٔ مؤمنین به آن نوشتند که مجموعاً، اگر آثار و کتب خود ادیان مزبور را نیز در نظر بگیریم، به تدریج سه دسته منابع کتبی دربارهٔ ظهور جدید، پدیدارشد، شامل: خود آثار و کتب بابی و بهائی، آثار و کتب مستشرقین خارجی و علمای نسبتاً بی طرف داخل و خارج، انواع کتب و آثار ردیهٔ علمای دینی و مذهبی و نفوس سیاسی-دولتی و یا وابسته به احزاب و گروههای سیاسی.

در اینجا چون قصد پرداختن به موارد اول و ثانی نیست، فقط باید اشاره نمود که طبق آمارهای قبلی که در دسترس این عبد بود، تعداد **۲۶۰۰** مکتوب یا رساله یا کتاب (و به تعبیری دیگر بیش از صد جلد آثار مکتوب نزولی. چنانکه خود حضرت بهاء الله در لوح شیخ نجفی، آخرین اثرشان، اشاره می فرمایند «قریب صد جلد» آیات و آثار مبارکه از قلمشان نازل شده است. صص: **۱۳۵-۱۳۴**) از حضرت بهاءالله، **۶۰۰۰** لوح از حضرت عبدالبهاء، **۲۳۰۰** اثر از حضرت ولی امرالله، و ده ها اثر از حضرت باب در آرشیو جامعهٔ بهائی وجود دارد که حدود **۴۰۰** موضوع اصلی را شامل می شود.[115] آثار مزبور تحت هدایت طلعات مقدسهٔ بهائی توسط بهاییان جمع آوری و حفظ شده و بسته به توان جامعهٔ بهائی در اختیار طالبین هم قرار گرفته و می گیرد. اما متأسفانه در ایران، زادگاه دیانت بهائی تا حال، در این **۱۶۳** سال، بهاییان مأذون نبوده اند که کتب خود را در معاهد علمیه و کتابخانه ها و کتابفروشی ها در دسترس طالبین قرار دهند و فقط در بعضی مقاطع محدود تاریخی توانسته اند به شکلی مشروط و محدود، بعضی آثار مزبور را که

جمع آوری و تنظیم و طبع شده[116] برای جامعهٔ بهائی تکثیر و در اختیار بهاییان بگذارند و هموطنان عزیز نیز به تبع آن، فقط در صورت تمایل و داشتن آشنایان بهائی می توانسته اند به کتب مزبور از طریق آن آشنایان دست یابند؛ و شاید همین امر موجب شده در بعضی ردیه ها، به بهانه ها و تهمت هایی مثل اینکه بهائیان چون کتب دینیشان از نظر قالب و محتوا دارای اشتباهات فاحشی است و از نظر دستور زبان عربی دارای اغلاط و از نظر احکام و تعالیم، پوچ و فاسد و بی معنی است، آنها را در اختیار دیگران نمی گذارند[117] و یا چون آنها جامعه ای سرّی هستند و اطلاعاتی دربارهٔ خود بروز نمی دهند، کتبشان را از انظار مخفی می کنند؛ چنانکه یکی از ایشان بر خلاف اینکه درکتاب خود مدعی است اثرش «فقط تحقیق و بررسی از نظر علم دین شناسی تطبیقی است که شعبه ای از تاریخ ادیان شمرده می شود و در آن علم، بی طرفی و بی تعصبی، شرط اصلی مطالعه است»[118]، چنین می نویسد:

غرض ما ردیه نویسی نیست... به هر منوال، منابع کار و مبنای تحقیق ما در این کتاب بیشتر نوشته ها وگفته های خود پیشوایان شیخی گری، بابی گری و بهائی گری است؛ و تا توانسته ایم، از گفته ها و نوشته های دشمنان آنها صرف نظر کرده و به طور مستقیم، نوشته های پیشوایان آن مذاهب را منبع قرار داده ایم؛ ولی دست یافتن به منابع اصلی و کتاب های سید علی محمد باب و بهاءالله، پیشوایان و شارعان آئین های باب و بهاء، کاری بود بس دشوار. چه آنکه بابیان و بهائیان این نوع کتاب ها را به علل مذهبی در دسترس همگان قرار نمی دهند؛ از این رو، باید در به دست آوردن آن کتاب ها به «لطایف الحیل» متوسّل شد و ما هم به چنین وسایلی متوسّل شده ایم... بهائیان تا می توانند نام دینی خود را پنهان می دارند وکیش خود را مخفی می کنند، مگر در مواقعی که مصلحت ایجاب کند تا خود را معرفی کنند... فرقهٔ بهائی، گروهی هستند مرموز و درون گرا، تا می توانند خود و مذهبشان را از دیگران پنهان می دارند... در پایان این بخش، سخن خود را با گفته مرحوم صبحی... خاتمه می دهیم...الخ.[119]

و معلوم نیست مؤلف عزیز مزبور چرا مطالب فوق را نوشته اند و چرا ذکر کرده اند برای به دست آوردن کتب بهائی، مجبور به توسّل به «لطایف الحیل» می شدند؛ حال آنکه خود ایشان در ص۲۴۰ همان کتاب، عکس ادعای فوق را چنین می نویسند: «در سال ۱۳۳۹که من در

بعضی جلسات عمومی بهائیان گهگاهی برای تحقیق از مذهب آنها شرکت می کردم، از نزدیك وضع و روش مبلغان بهائی را مشاهده می کردم.»[120] بلی اگر بعضی نیز متوسّل به «لطایف الحیل» شده اند— که چنین نفوس و گروه هایی نیز بوده و هستند— مکر و حیلتشان صرفاً برای به دست آوردن کتب بهائی نبوده، بلکه مقصود اصلیشان نفوذ و جاسوسی و اخلال و افساد در جامعه و بر هم زدن تشکیلات بهائی و یا به زعمشان نجات بهائیان از ضلالت! بوده است (مثل افراد انجمن حجتیه و دیگران که پس از انقلاب، گوشه هایی از روش های نفوذشان در جامعهٔ بهائی و تشکیلات آن، توسط خود مسلمین از گروه های دیگر افشا و آشکارتر گردید)[121] و چنین نفوس و گروه هایی بوده اند که نیاز به حیله داشته اند چه که نیتشان همیشه بر بهاییان آشکار بوده است، حال آنکه نفوس منصفی که به صِرفِ نیت تحقیق به بهائیان مراجعه کرده اند، بدون حیله به مقصود خود نائل شده اند.

اما اگر منظور عدم وفور کتب بهائی برای ارائه به نفوس بیشتری بوده است، چنانکه قبلاً در متن و در یادداشت 120 اشاره شد، باید گفت صحیح است؛ چه که جامعهٔ بهائی به خصوص در ایران هیچ وقت آزادی کامل در ارائهٔ آثار خود نداشته است و چنانکه گفته شد در بعضی مقاطع تاریخی هم که تضییقات کمتر بوده و غیر منصفین به خود مشغول بوده اند، در اثر آزادی نسبی ظاهری حاصل شده، کتبی در حدّی محدود و معدود برای استفادهٔ جامعه فراهم شده و تا آنجا که شرعاً و وجداناً و با رعایت حکمتِ تأکید شده در آثار بهائی، مجاز بوده اند، منابع و کتب بهائی را در اختیار طالبین گذاشته اند؛ زیرا اگر چه بهائیان به حُکم کتابشان همیشه مأمور به تبلیغ دینشان هستند ولی برای انجام دادن آن نباید از روش های مخالف رضای محبوبشان استفاده کنند و در تبلیغ دینشان نباید طوری رفتار کنند که حمل بر فساد گردد، لذا در امور اداری و مقررات مملکتی و قوانینی که با اصل عقاید ایمانی و امور وجدانیشان مخالف نباشد باید، «کمال تمکین و انقیاد به جمیع اولیای امور داشته باشند»[122] و «ابداً بدون اذن و اجازهٔ حکومت، جزئی و کلی نباید حرکتی کرد، و هر کس بدون اذن حکومت ادنی حرکتی نماید، مخالفت به امر مبارك کرده است.»[123]

همانطور که ذکر شد این اطاعت از حکومت، در اموری است که با اصل عقاید ایمانی و وجدانی مخالف نباشد و الّا در آن صورت بهاییان مجاز به اطاعت نبوده و به فرمودهٔ حضرت ولی امرالله شهادت و تحمل تضییقات را بر اطاعت ترجیح می دهند[124]؛ چنانکه فی المثل در رژیم

پهلوی، وقتی شرکت در حزب «رستاخیز» اجباری و عمومی ذکر شده بود، بهائیان به دلیلِ حُکمِ عدم مداخله در امور سیاسی و درگیر نشدن در منازعات احزاب، علیرغم قدرت آن رژیم در آن زمان، شرکت نکردند. دربارهٔ فلسفه و علل حکم اطاعت از حکومت و عدم مداخله در سیاست، آثار کثیره ای از طلعات مقدّسهٔ بهائی و بیت العدل اعظم وجود دارد که بحث آن در اینجا نمی گنجد و شاید در ادامهٔ متن، به مناسبت، به بعضی وجوه آن اشاره شود ولی مختصراً باید عرض کرد بعضی از حِکَم و علل اصلی آن را می توان از این بیان حضرت بهاءالله دریافت:

> هر امری که به قدر رأس شَعری (سر مویی) رائحهٔ فساد و نزاع و جدال و یا حزن نفسی از او ادراك شود، حزب الله (بهائیان) باید از او احتراز نمایند به مثابه احتراز از رقشا (مار گزنده)... باری در هیچ امری از امور، این ظهور اعظم شریك فساد نبوده و نیست. یشْهَدُ بِذلِكَ لِسانی وَ قَلبی وَ زُبُری و صُحُفی و کُتُبی وَ اَلْواحی.[125]

به این جهات، بهاییان برای رسیدن به وحدت عالم انسانی و تحقق اهداف دیانت بهائی و ازجمله خدمت به ایران و ایرانیان، از روش های قهریه و نزاع و حیله و زد و بند و تکفیر و تحقیر گروه های دیگر و ترور و امثال آن که از روش های رایج سیاسیون است استفاده نمی کنند[126]؛ زیرا «منش را از روش جدا نمی دانند» و مخالف این اصل سیاسیون هستند که «هدف، وسیله را توجیه می کند.»[127]

با بازگشت به بحثی که مطرح بود و ادامهٔ آن، باید بگوییم که خوشبختانه اکنون به علّت رشد بیشتر جامعهٔ بهائی و تحولات جهانی در ربع قرن اخیر و ازجمله ظهور اینترنت، همهٔ اهل عالم بیش از پیش می توانند به آثار طلعات مقدسهٔ بهائی و پیام ها و بیانیه ها و اسناد بیت العدل اعظم به سه زبان فارسی و انگلیسی و عربی از طریق اینترنت، و یا مراجعه به مراکز بهائی در کشورهایشان به زبان همان کشورها، دسترسی یابند؛ زیرا آثار بهائی طبق آمار سال ۲۰۰۱ به ۸۰۲ زبان ترجمه شده است که از جمله این آثار، کتاب مستطاب اقدس است که با حواشی و ضمائم لازم، به زبان نزولی و ترجمهٔ انگلیسی چاپ شده است تا جاعلین بدانند که بهاییان آثارشان را مخفی نکرده اند، بلکه عدم نشر بعضی از آثار، عللی دیگر همچون آنچه قبلاً ذکر شد دارد و نه به علّت اوهامات و توهّمات ردیه نویسان.

و در مورد منابع و کتب مستشرقین خارجی و نویسندگان و علمای بی طرف داخل و خارج[128] نیز چنانکه در همین فصل، نکتهٔ ۴، به تعدادی از آنها اشاره شد، باید گفت که آنها نیز از همان اوایل ظهور به خصوص دربارهٔ تاریخ دو ظهور مذکور آثاری نوشته اند ولی این آثار به علّت جدید بودنِ ظهور و طبعاً کمبود منابع ومواد تحقیقی، و به علّت اینکه تاریخ و تاریخ نویسی همیشه دارای وجوه کثیرهٔ تعبیر و تفسیر و تحلیل های درست و غلط و پیچیده می باشد، و نیز به علل دیگر، ناقص است و بعضاً دارای اشتباهات غیر عمدی نیز می باشد؛ ولی علیرغم اینها، نویسندگان مزبور سعی کرده اند تا آنجا که می توانند بر اساس اطلاعات و بعضاً مشاهدات شخصی خود، آن طور که خود درك کرده اند— و بعضاً با زمینه های دینی یا عقیدتی یا فرهنگی یا سیاسی خود که گاه موجب دور شدن از درك حقیقتِ واقع و تفسیر و تحلیل های اشتباه می شود— بنگارند[129] و جالب آنکه ایشان علیرغم اینکه از کشورها و فرهنگ ها و مقاصد مختلف بوده اند، هیچ وقت نگفته اند که دو ظهور مزبور دست نشانده استعمار هستند؛ بلکه بر عکس، بعضی از این محققین دو ظهور مزبور را قائم به ذات و خود جوش و در عین حال مترقّی و ضروری دانسته اند و به تحسین آن پرداخته اند.

اما به هر حال تحقیقات این گروه نیز به نظر این عبد، ناقص و کم و در ابتدای مراحل تکمیلی خود است وامید می رود که با فضای انفجاری جاری اطلاعات و تحقیق، فُضلا و علمای به مراتب بیشتری از این گروه، چه ایرانی و چه غیر ایرانی، همّت نموده و با استفاده از اصل مدارك و آثار و کتب بابی و بهائی— و نیز آثار و کتب موافق و مخالف موجود درباره آنها— تحقیقات جامع تر و دقیق تری به اهل عالم ارائه نمایند و به اشاعه و گسترش حقایق کمك نمایند.

و اما می رسیم به بررسی دستهٔ سوم منابع کتبی دربارهٔ دو ظهور بابی و بهائی که اصل مقصود در این قسمت است؛ وآن عبارت است از ردیه هایی که در این ۱۶۳ سال نوشته شده است. بررسی سیر مطالب در ردیه های مزبور، خود محتاج تحقیقی دقیق است؛ اما به طور کلی می توان چنین گفت که همان طور که علمای دینی در هر ظهور، اولین مخالفین پیامبر جدید بوده اند، و در ابراز مخالفت شفاهی و نوشتاری نیز پیشرو بوده اند؛ چنانکه تا آنجا که تا حال معلوم شده و در حافظه این عبداست، اولین مخالفت به این شکل، از طرف علمای شیعه و شاخهٔ آن

شیخیه بوده است[130] که اساساً شامل تکفیر ظهور جدید و ایرادات به آثار و کتب نازله از قلم حضرت باب، هم از نظر شکل ظاهر و صرف و نحو و هم ازلحاظ محتوا و مطالب، می باشد.[131]

در دورهٔ شش سالهٔ ظهور حضرت باب، نفس هیکل مبارکشان به بعضی از این ایرادات که گاه در قالب سؤال نیز مطرح می شده، پاسخ فرموده اند[132] و نهایتاً به بهانهٔ همین ایرادات بود که همان علما، فتوا به شهادتِ حضرتشان را صادرکردندو عمال حکومت ان را اجرا نمودند.

در کنار و به موازات ایرادات علما، نویسندگان و مورخین قاجاریه نیز کتبی نوشتند؛ مثل اعتضادالسلطنه مؤلف کتاب *فتنهٔ باب* و اعتماد السلطنه مؤلف *صدرالتواریخ* و مرحوم میرزا محمد تقی مورّخ الدوله ملقّب به سپهر صاحب «ناسخ التواریخ» که «در عهد محمد شاه مدّاح خاص شاه و منشی و مستوفی دیوان شد.»[133] و به عنوان مورّخ دربار، در تاریخ خود با رویکردی ضد امر بابی، مطالبی مخالف حقیقت نوشت که به این علّت کتاب تاریخ او حالت یك ردیه و افترائیه را پیدا نمود[134] و مأخذی اصلی برای ردیه نویسان بعدی شد.

در چنین کتبی اتهامات فقط شامل موارد اعتقادی می شد و صاحب ظهور جدید و مؤمنین آن به عنوان افراد خارج از دین و فاسد و مخل آسایش مملکت محسوب می گردیدند و نیز با توجه به چاپلوسی و حفظ مقام خود و ارضای شاه، بعضاً این اتهامِ سیاسی نیز زده می شد که حضرت باب— یا بعدها حضرت بهاء الله— ادعای سلطنت دارند، تا به این واسطه شاه را تحریك بر مقابلهٔ بیشتر با دو ظهور جدید نمایند؛ اما به هر حال ادعای ظهور جدید را ناشی از توطئهٔ دُوَل بیگانه و استعماری ذکر نمی کردند.

دو دستهٔ مزبور، یعنی علما و نویسندگان درباری— یا به عبارتی سیاسی— تا مدت ها اتهاماتشان متمرکز بر همان موارد عقیدتی و تاریخی بود. چنانکه حاجی محمد کریم خان کرمانی و پسرش، بارها بر ضدّ امر بابی و بهائی ردیه های زیادی نوشتند و در آن چنین ایراداتی را مطرح کردند[135]؛ ولی مهم آنکه کریم خان مزبور با آنکه از خانوادهٔ قاجار بود[136] و مطلع از اخبار سیاسی مملکت، برعکس جعلیات دهه های بعد از او توسط علمای شیعه، شهادت داده که حضرت باب در مجلس ولیعهد در تبریز توبه نفرمودند و چنانکه در ادامه نیز خواهد آمد، زعیم الدوله، ردیه نویس دیگر نیز چند دههٔ بعد از کریم خان، در صفحات **۱۵۷** و **۱۵۹**، در ترجمهٔ کتاب «مفتاح باب الابواب» نوشت که حضرت باب توبه نفرمود[137] و نکته مهم تر آنکه بعدها علمای شیعه دوازده امامی، علیرغم دشمنی با شیخیه، اکثر ایراداتی را که کریم خان و پسرش بر دو ظهور

بابی و بهائی گرفته بودند، از آنان اقتباس کرده، تکراراً در ردیه های خود نوشتند؛ اما اعتراف کریم خان را مبنی بر عدم توبه حضرت باب و استقامت ایشان در ادعای مظهریتشان، مسکوت گذاشتند.[138] علاوه بر علمای شیعه و شیخیه، معدودی نیز بودند که به حضرت باب مؤمن شدند ولی در اثر امتحانات الهی از صراط مستقیم لغزیدند و نقض عهد کردند و بر ردّ آن حضرت رساله نوشتند که ازجملهٔ آنها ملا جواد ولیانی (یا برغانی یا قزوینی) از اَتباعِ شیخیه بود که حضرت طاهره در جواب ردیهٔ او پاسخی مرقوم داشتند که به قول جناب اشراق خاوری در *دائرة المعارف بهائی*، نسخهٔ جوابیهٔ حضرت طاهره در دسترس است.

اما به تدریج حدود چهار دهه به انقلاب مشروطه مانده، به دو گروه فوق الذکر، یعنی علمای شیعه و شیخیه و نویسندگان و سیاسیون وابسته به دربار و سیاست قاجار، گروهی دیگر اضافه شدند و آنها وابستگان به میرزا یحیی ازل و خود وی و سید محمد اصفهانی محرّك ازل، و میرزا مهدی قاضی گیلانی و امثال آنها بودند که بر ضدِّ حضرت بهاءالله قیام نمودند و از جمله علیه ایشان— و دیگر بابی های قلیلی که به اکثریت بهائی نپیوسته بودند— کتب ردیه نوشتند و بعضی نفوس سیاسی نیز چون سید جمال الدین اسد آبادی و دو مرید او، آقا خان و احمد روحی کرمانی در خارج از ایران با آنها همدست شده، تهمت ها و دروغ های به مراتب وقیحانه تری به حضرت بهاءالله و بهائیان نسبت دادند.[139] هم اینان بودند که به تدریج تهمت های سیاسی را به نحوی زیاد به تهمت های سابق عقیدتی-مذهبی افزودند، و در حالی که خود کاملاً آلوده به سیاست و مکر و خدعه و پنهان کاری شده بودند و مثلاً با انگلیس روابط خاص و منافع مشترك داشتند، دولت ایران و دربار عثمانی را علیه حضرت بهاءالله و بهائیان تحریك می کردند[140]؛ اما با وجود این، هنوز ردیه نویسان ایرانی در ایران، دو ظهور بابی و بهائی را دست نشاندهٔ استعمار غرب نمی دانستند. و جالب آنکه از همان سید جمال الدین اسد آبادی نقل شده که طایفهٔ بابیه را می توان به مرام اشتراکی (کمونیستی) نسبت داد[141] و در رسالهٔ *نیچریه یا مادیگری* خود، ص **۵۶**، نوشت: «مخفی نماند بابی هایی که در این زمان اخیر در ایران یافت شدند و هزاران خون عبادالله را به نا حق ریختند، کوچك ابدال های همان نیچری های الموت و چیله ها، یعنی کچول بردارهای طبیعّیین گرد کوه می باشند و تعلیمات آنها نمونهٔ تعلیمات باطنیه است، پس باید منتظر شد که فیما بعد چه تأثیرهای دیگر از اقوال آنها در امّت ایرانیه یافت خواهد شد.»[142]

ولی به هر حال، ردیه های ازلی ها و سید جمالی های مزبور، بعدها از منابع دائمی و اصلی ردیه نویسان گردید و بسیاری از اتهامات و افترائات سیاسی و مذهبی از آنها اقتباس شد.

اما می دانیم که در جوّ قاجاریه، به خصوص دول روس و انگلیس در ایران صاحب منافع بوده اند و چون حکومت قاجاریه ضعیف عمل می نمود، آنها می توانستند در ایران تأثیر و نفوذ گذارند و به خاطر این نفوذ بود که منتسب نمودن اشخاص یا وقایع مختلفه به یکی از این دو معمول شده بود و راست یا غلط، از روی یقین یا به صِرفِ وَهم و تَوَهّم، افراد و گروه های متخاصم، یکدیگر را منتسب به یکی از آن دو می کردند و در این میان بازار تهمت نیز داغ می شد. چنانکه به تدریج با نزدیك شدن به انقلاب مشروطه که بازار سیاست و ارتباط با خارج از ایران— عثمانی و غرب— نیز داغ تر شده بود، سیاسیون و احزاب و انجمن ها، درست یا غلط، بیش از پیش یکدیگر را به یکی از دو قدرت مزبور نسبت می دادند.

اما جالب است که در همین مقطع، مشروطه را به بابی ها و ازلی ها و بهائی ها نسبت می دهند، بدون آنکه آنها را مستقیماً وابسته یا ناشی از روس و انگلیس بدانند و به عبارتی هنوز دو ظهور بابی و بهائی را ساختهٔ روس یا انگلیس نمی دانند و برای تخطئهٔ مشروطه، با دیدی مذهبی، آن را منتسب به فِرَقِ به اصطلاح ضدِّ اسلامی مذکور میدانند.[143] به عبارتی دیگر در آن وقت، این انتساب یا عدم انتساب به فِرَقِ به اصطلاح ضاله— از نظر منکرین، دو ظهور بابی و بهائی، و ازلی های مخفی کاری که منتسب به ازل و امر بابی بودند، و بی دین ها و مادیون یا طبیعیون— بود که مهم تر بود و نه انتساب به روس یا انگلیس؛ چنانکه سران مشروطه و مردم بارها در سفارتخانه های روس و انگلیس بست نشستند و احساس خواری و گمراهی نیز نکردند و جالب آنکه ردیه نویس ها علیه بهائیان، و اکثر مورخین و اخلافشان بعد از انقلاب اسلامی، نگفتند که بست نشینان مسلمان از عوامل روس و انگلیس هستند.[144]

به عنوان نمونه نزدیکی های مشروطهٔ ایران، یکی از نویسندگان ایرانی مقیم قاهره، دکتر مهدی خان زعیم الدوله متوفی به سال **۱۳۲۳**ه.ق، کتاب *مفتاح باب الابواب* را در رد دو ظهور بابی و بهائی و ازجمله ازلی ها نوشت[145]؛ اما آنها را روسی یا انگلیسی ندانست، بلکه فِرقی منحرف که مدعی دروغی مهدویت بوده اند انگاشت[146]، و همچنین در صفحات **۱۵۷و۱۵۹** بر خلاف بعضی جاعلین و ردیه نویسان بعدی، اشاره کرد که حضرت باب توبه نکردند. نمونهٔ دیگر کتاب شیخ الاسلام تفلیس است در ردّ کتاب مستطاب ایقان از حضرت بهاءالله که شامل تهمت

های صرفاً مذهبی و عقیدتی است، که جواب آن را جناب ابوالفضائل گلپایگانی از علما و مبلغین بنام بهائی در کتاب *فرائد* دادند و به طوری جواب قاطع و مستدل بود که شیخ الاسلام در صدد جمع آوری ردیه خود بر آمد.

اما به تدریج بعد از مشروطه و در دورهٔ رضا شاه و محمد رضا شاه پهلوی، نفوسی پیدا شدند چون فریدون آدمیت و محمود محمود، نویسندگان *امیرکبیر و ایران* و *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس*، و دیگران که به تناسب جوّ موجود، تهمت های سیاسی به دیانت بابی و بهائی زدند. به این معنی که وقتی جوّ ضد روسی وجود داشت دیانت بابی و بهائی را ساختهٔ روس نامیدند و چنانکه قبلاً اشاره شد ردیه ای جعلی تحت عنوان «یادداشت های کینیاز دالگوروکی سفیر روس» نوشتند (سال **۱۳۲۲**ه.ش) که جعلی بودن آن را خود اساتید و فضلای مسلمان فاش کردند و وقتی جوّ ضّد انگلیسی حاکم بود، دیانت بابی و بهائی را انگلیسی دانستند؛ چنانکه خود آقای آدمیت در کتاب امیر کبیر و ایران (نشر **۱۳۲۳**ه. ش.)، ادعا کرد جناب ملا حسین عامل انگلیس بوده و حضرت باب را به ادعای مهدویت بر انگیخته است، و جالب آن که احمد کسروی که خود از زاویه ای دیگر امر بابی و بهائی را رد کرده (یادداشت 89)، تهمت روسی یا انگلیسی بودن آنها را صریحاً رد می کند و می نویسد: «این بسیار بیجاست که کسی بگوید فلان روسی یا انگلیسی آن را پدید آورده»[147]؛ و فی الحقیقه اگر کسی از طرفی آثار بابی و بهائی را منصفانه و دقیق بخواند و از طرفی نیز اسناد باقی مانده از اولیای دولتی روس و انگلیس را بررسی کند؛ متوجه حقیقتی که کسروی گفته خواهد شد[148] و این عبد وقتی می بیند دوکتاب که به فاصله یك سال (**۱۳۲۲**و **۱۳۲۳** ه.ش) از هم، چاپ شده و یکی مدعی روسی بودن و دیگری مدعی انگلیسی بودن دو ظهور بابی و بهائی است، تعجب می کند و این تعجب بیشتر نیز می شود وقتی ملاحظه می شود که در دهه های بعدی ردیه نویسان بعضاً می نویسند که دو ظهور، هم روسی اند و هم انگلیسی و البته به موقع خود امریکایی و اسرائیلی. سبحان الله! سبحان الله، از غفلت مفترین و تناقض گویی ایشان.

یکی گـــفتا که روسی اند، روسی　　یکی گفتا که نه خیر، انـــگلیسی
ز جهل و غفلت اندر کـار رحمن　　یکی گفتا که هم اینست و هم آن!

و جالب آنکه در اسناد و گزارش های سفرای روس و انگلیس در عصر قاجار هیچیک اشاره ای نکرده اند که امر بابی یا بهائی را دیگری ساخته، حال آنکه اگر چنین بود به خاطر رقابت دیرینه باید این امر را به دُوَل متبوعهٔ خود گزارش می کردند و افشا می نمودند.

و در این میان جالب است که محقق مارکسیست، آقای احسان طبری نیز، ظاهراً در اثر جو موجود اوایل رژیم پهلوی، نه با استفاده از روش های تحقیقی تاریخی و عقیدتی و بررسی دقیق اسناد و مدارك و شواهد کافی در مورد تئوری و تعالیم بهائی از یك طرف و بررسی جامعه بهائی و عملکرد آن از طرف دیگر، اولاً دین بهائی را از نظر تئوری و نظری دینی می داند که حسابگرانه ساخته شده (!) و ثانیاً از نظر عملی نیز به صرف اینکه بهائیان از دوره حضرت ولی امرالله (اوایل پهلوی) به بعد بیش از پیش دارای نظام تشکیلاتی و همبستگی درونی سیستماتیك اند، شایعهٔ دیگری را مبنی بر» رابطهٔ محافل بهائی با امپریالیسم انگلستان و امریکا» می پذیرد.[149]

این تهمت های سیاسی ادامه یافت و با آشکار شدن امریکا در صحنه بین المللی، به خصوص در دورهٔ محمد رضا شاه پهلوی، موجب شد که تهمت امریکایی بودن بهائیان نیز به تهمت های قبلی اضافه شود، و بعدها نیز با رسمیت یافتن کشور اسرائیل، انتساب به صهیونیسم جهانی نیز بر آنها افزون گردد؛ و چنین بود که در طول این دهه ها، به خصوص در مقاطعی که وقایع مهم سیاسی نیز در ایران رخ می داد، افراد و علمای شیعه و احزاب درگیر و متخاصم، سعی می کردند برای شکست دادن یکدیگر و تحریك و فریب عوام، و یا به خاطر نفس رد کردن ظهور جدید، بهائیان را وجه المصالحه نمایند و علاوه بر نوشتن ردیه، به قتل و جرح و ضرب و حبس و سایر تضییقات و محرومیت های اجتماعی و عقیدتی نیز قیام نمایند. در این دهه ها بودکه ردیه ها پر شد از اتهامات تکراری، و در این میان پای روزنامه ها و مجلّات و رادیو و تلویزیون هم به میان آمد و این رسانه ها نیز تبدیل به وسایل اشاعه اکاذیب و تهمت ها، علیه امر بهائی و بهائیان شدند.

در دهه های مزبور همان طور که ازل و ازلی های جدا شده از دیانت بابی، از دهه های دوم و سوم ظهور بابی شروع به ردیه نوشتن علیه این دیانت نمودند، معدودی جدا شده از جامعهٔ بهائی نیز در دورهٔ پهلوی، ردیه های به مراتب مستهجن تری در ردّ آئین بهائی نوشتند. در حقیقت اینان مطالب ردیه های قبل را با اکاذیب و افترائات دربارهٔ طلعات مقدسهٔ امر بهائی، به خصوص حضرت ولی امرالله، و مقدسات بهائی و نیز دربارهٔ جامعهٔ بهائی و تشکیلات نظم اداری آن، ترکیب کردند و معجونی جدید از اتهامات و کذب و ریا به وجود آوردند که سابقه نداشت و به

تعبیری ایشان و آثارشان را «مزبلهٔ شیطان» ساخت به طوری که خوانندهٔ منصف و متقی را صرف خواندن آن ردیه ها برای پی بردن به این حقیقت کافی است. از جمله اینها، یکی میرزا عبدالحسین تفتی، معروف به آواره (۱۹۵۳-۱۸۷۳) بود که تلاش نمود به یك مقام رهبری در جامعهٔ بهائی نائل گردد ولی چون مأیوس شد از جامعه خارج گردید و کتابی در سه جلد به نام «کشف الحیل» نوشت و با نام «آیتی» به فعالیت خود ادامه داد تا به عنوان یك شخصیت ادبی معروف شد و سردبیر مجلهٔ *نمکدان* نیز گردید. دو نفر دیگر تحت تأثیر وی قرار گرفتند و به او پیوستند یکی فضل الله صبحی که چند سالی یکی از منشیان حضرت عبدالبهاء بود و دیگری حسن نیکو که به عنوان یك مبلغ بهائی از هندوستان بازدید نموده و در سال ۱۹۲۳ به حیفا، مرکز جهانی بهائی، رفته بود. صبحی نیز ردیهٔ *پیام پدر* را نوشت (چاپ دوم آن، تهران،۱۳۴۴) و نیکو نیز کتابی در سه جلد به نام *فلسفهٔ نیکو* نگاشت و در آن به امر بهائی حمله کرد.[150]

از نکات مهمه دربارهٔ آواره و دو رفیقش که موجب تبصّر خوانندگان عزیز خواهد بود، این که وی قبل از آن که به غرور دچار گردد و از جمع بهاییان خارج شود، دو جلد کتاب تاریخ دربارهٔ دو ظهور بابی و بهائی، به نام *کواکب الدریه* نوشت و در چند جای کتاب خود با وسواسی روشنفکرانه و عالمانه و به لحنی که مدعی بی طرفی و بی تعصبی نسبت به اعتقاد بهائی اش باشد تأکید نمود که مطالبی را که صحتّش بر او کاملاً محرز شده ثبت کرده و از درج مطالبی که در آن شك و ظن داشته خودداری نموده است؛ چنان که از فرط بی طرفی گویی می خواهد به خوانندگان بفهماند که بدون حبّ و بغض و مانند یك ناظر و شخص ثالث به قضایا نگاه کرده است.[151] اما همین شخص پس از خروجش از ظلّ رحمن و دخولش در ظلِّ شیطانِ نفسِ اَمّاره، با دشمنان داخل و خارج از ایران علیه امر بهائی همدستی کرده و ردیهٔ خود را نوشت و به قدری اکاذیب و افترائات عجیب در آن سر هم کرد که حتی دیگر دشمنان هوشیار و سر سخت امر بهائی، بطلان دعاویش را تشخیص دادند و به این ترتیب تأکید او در *کواکب الدریه* مبنی بر بی طرفی و صحّت مطالبش گویای این شد که مطالب «کشف الحیل» او کذب است[152]؛ زیرا نمی شد هر دو درست باشد و به خاطر چنین اعمالی بودکه همسر وی نیز در اثر این همه فساد او در کمال اطمینان و ایمان و قدرت و شهامت، از او دوری جست و بر امر بهائی ثابت و مستقیم ماند. خود آواره نیز در مقطعی، توبه نامهٔ غیر متینی نوشت ولی نتوانست بر نفس غالب گردد و به خسران عاقبت دچار شد؛ به طوری که حتی مورد بی اعتنایی غیر بهائیان نیز واقع گردید[153]. بنده

در این قسمت مخصوصاً در مورد وی و رفقایش بیشتر آورد تا هموطنان عزیز کاملاً بر حقایق مستحضر شوند؛ زیرا کتب ردیهٔ آنها، ازجمله کشف الحیل، دستمایهٔ ردیه نویسان بعد از آنها شده و تقریباً ردیه ای نیست که از ایشان یاد نکرده باشد، ازجمله ردیهٔ مسلخ عشق،[154] و به این واسطه روح آنها را در عالم بالا اسیر عذاب و اندوه بیشتر ننموده باشد، و این همه، نتایج «فقدان انصاف و تقوی» و به فرمودهٔ قرآن مجید «بِمَا اَکْتَسَبَتْ اَیدیهِمْ» می باشد.[155] با این تفاصیل باید از ردیه نویسان بعد از آواره و صبحی و نیکو، و ازجمله جاعلین مسلخ عشق پرسید که چرا اعتراضات قطعی و «تزلزل ناپذیر»[156] آنها را دربارهٔ حقانیت حضرت باب و حضرت بهاءالله و تعالیمشان و جانشینی حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی ربانی، ولی امر بهائی، و ایمان و شهامت مومنین آن، مسکوت می گذارند، و صرفاً طوطی وار و بدون تحقیق، اکاذیب و تهمت های مندرج در ردیه های آنها را تکرار می کنند؟

به این ترتیب با ردیه های سه نفر مزبور، مفترین و مکذبین قدیم و جدید شوری تازه یافتند و هر که برای شناخته گردانیدن خود[157] در این میدان افترا و کذب و ریا، دست به قلم شد و آنچه را اسلاف گفته و نوشته بودند تکرار کرد و اتهامات سیاسی را با عقیدتی یك جا آورد و تهمت روسی و انگلیسی بودن، هر دو را با هم— و بعدها به علاوه، امریکایی و صهیونیست بودن— مقبول دانست و ضمن آن و بالتبع به تدریج حملات به نظم اداری و تشکیلات آن را نیز تشدید کرد. قبل از اینکه به نمونه هایی از ردیه های این مقطع تاریخی اشاره کنیم که به صورت کتب و جزوات و بعضاً مقالات در مجلات و روزنامه ها چاپ شد، باید به نطق های رادیویی واعظ مشهور، فلسفی هم اشاره ای کنیم که در سال ۱۳۳۴ه.ش با دستور و هماهنگی آیت الله بروجردی و تصویب محمد رضاشاه پهلوی (کتاب خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۹۱) پخش شد و موجب تضییقات و بلایای شدید وارد بر بهائیان در سراسر ایران گردید؛ به طوری که حکومت وقت نیز در ظلم به مظلومین مشارکت نمود. و روزنامه ها و مجلات آن ایام نیز تا مدت ها در رد امر بهاء مطالب مستهجن و توهین آمیز نوشتند که اسامی بعضی از آنها در *دائرة المعارف بهائی*، ص ۲۱۳۲ مندرج است. اما به عنوان نمونه، بعضی ردیه های مزبور عبارتند از: *تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی*، از مرتضی احمد (چاپ سوم آن ۱۳۴۶ ه.ش)؛ *امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار*، از اکبر هاشمی رفسنجانی (چاپ سوم ۱۳۴۶)؛ *بهائی ازکجا و چگونه پیدا شده* از سید حسن کیائی (طهران ۱۳۴۹)؛

انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربّانی، از اسماعیل رائین؛... وردیه هایی که ضمن یادداشت های شمارهٔ 89، 117، 118، 127، 129، 132، 148، 149 به آنها اشاره شده است.

البته در این میان علمای شیعه و آنان که روششان در اوایل، ایرادات عقیدتی-مذهبی بود نیز بی کار ننشستند و در کنار امثال ردیه نویسان سیاست زده مزبور و قبل و بعد آنها، ردیه های جدیدی در آن سال ها و قبل و بعد از آن نوشتند که بعضی از آنها عبارتند از : *احقاق الحق* از میرزا محمد تقی تاجر همدانی؛ *بهائی چه می گوید* از حاج جواد آقای طهرانی؛ *رهبران بزرگ* از آقای مکارم شیرازی؛ *دزد بگیر* از علی بوالوردی؛ *شبهای پیشاور، در دفاع از حریم تشیع* از سلطان الواعظین شیرازی (دارالکتب الاسلامیه، ۲۱ خرداد **۱۳۵۲**، این کتاب بر ضد سنی ها و طرفداران کسروی و بابی ها و بهائی ها و ازلی ها و قادیانی ها... است و جالب آنکه نویسندهٔ مزبور، کسروی و حضرت باب را از یك دستگاه استعماری می داند!)؛ *تاریخ جامع بهائیت* از بهرام افراسیابی (این کتاب در سال **۱۳۸۲** به وسیلهٔ نشر مهرفام، برای دهمین بار چاپ شده است و احتمالاً بسته به جوّ روز، سلسله مطالبی هم به آن افزوده اند؛ چنانکه چاپ اخیر آن دارای مطالبی است که بعد از انقلاب اسلامی به آن اضافه شده است)؛ *فاجعهٔ یکسونگری*؛ سه جلد کتاب *نقد ایقان* یا *پژوهش جامع دربارهٔ ایقان* از آقای محمود حلبی رئیس انجمن حجتیّه که هر جلد آن حدود **۳۰۰** صفحه است (به نقل از صفحهٔ ۱۸۷ منبع مذکور در یادداشت شمارهٔ ۱۰)... و بالاخره ترجمهٔ جلد **۱۳** بحارالانوار، از آقای علی دوانی است که در نوع خود بسیار جالب است، زیرا کتاب مزبور که از آثار مرحوم علّامه مجلسی دربارهٔ احادیث راجع به قائم موعود است و به قول خود او و مترجم محترم آن، شامل و حاوی «همه گونه اخبار صحیح و سقیم، ضعیف و معتبر، می باشد»[158] و نُسخه های آن نیز متفاوتند[159] و علاوه بر این، مضامین احادیث و مطالب مندرج در آن نیز دارای تناقضات است[160]، به یکباره توسط مترجم محترم از هیأت اصلی خود خارج شده و تبدیل به ردیه ای علیه امر بابی و بهائی می گردد.

توضیح آنکه مترجم محترم در مقدمه ای مفصل بر آن و نیز در پاورقی های متعدد، مطالبی علیه دو ظهور بابی و بهائی نوشته و هر جا احادیثی را ترجمه کرده که منطبق با ظهور بابی و بهائی بوده، آنها را با استفاده از ردیه های بعضاً نام برده شده در فوق، تخطئه نموده و گاهی نیز که انطباق مزبور را خیلی واضح مشاهده نموده، عفت کلام را از دست داده و توهین نموده است[161] و جالب آنکه همتای ایشان در ترجمهٔ *مفتاح باب الابواب* در صص **۴۵-۲۱** احادیثی را که زعیم

الدوله نویسندهٔ اصلی کتاب به عربی در مورد قائم موعود آورده، عیناً ترجمه نموده و حداقل مثل مترجم بحارالانوار، با دستبرد در ترجمه و اضافه کردن حواشی و پاورقی علیه امر بابی و بهائی، اصالت احادیث مربوطه را مخدوش نساخته است. جا دارد از خوانندگان عزیز تقاضا نماید که دو ترجمهٔ مزبور از قسمت های مشخص شدهٔ بحارالانوار را مقایسه فرمایند تا روشن گردد که صرف غرض برای رد امر بابی و بهائی، نفوس مزبور را به چه امور خلاف رضای الهی کشانده و می کشاند. و نکتهٔ مهم که قابل ذکر است آنکه هر چه از قدیم به دهه های اخیر می رسیم، عمداً برای آنکه نفوس از اصل اخبار و احادیث و بشارات مربوط به ظهور بابی و بهائی بی خبر بمانند، دیگر اقدام به چاپ کتب اصلی احادیثی چون اصول کافی، بحار و... به عربی نمی کنند و به جای آن ترجمه های هدفمند را با حواشی و پاورقی چاپ می کنند تا مردم را از اصل آن بشارات محروم نمایند تاحقانیت ظهور جدید را نفهمند.[162] انشاءالله محققینی اصل کتب مزبور را با ترجمه های آن مقایسه خواهند کرد و حقایق را خواهند نوشت. اما به هر حال به نظر حقیر اگر فی الحقیقه شخصی منصف و متقی و دقیق، فقط در همین ترجمه های بحار ۱۳، تعمق نماید، خود به خود به حقیقت امر بهائی توجه خواهد نمود و از خود خواهد پرسید چرا این همه حدیث که تعبیر به ظهور موعود اسلام شده، مورد تخطئه قرارگرفته و دربارهٔ هر یك از آنها، مترجم محترم یك پاورقی نوشته و سعی در رد نمودن انطباق آنها با امر بابی و بهائی کرده؟ همچنین باید از ردیه نویسان ایرانی بعد از زعیم الدوله پرسید که چرا نکات ضد بهائی و ضد بابی کتاب *مفتاح باب الابواب* او را در ردیه های خود می نویسند، اما احادیث مذکور در آن را که منطبق بر دو ظهور مذکور است متروك می گذارند؟

سیر این ردیه ها ادامه یافت تا اینکه درست قبل از پیروزی نهایی انقلاب اسلامی در سنه ۱۳۵۷ه.ش، ردیه ۷۷۸ صفحه ای *بهائیان*، اثر سید محمد باقر نجفی که به تعبیری ترکیب ردیه های سیاسی – مذهبی گذشته است، منتشر شد و از مطالب جالب این اثر که خود گویای تغییرات تهمت ها و اکاذیب ردیه ها و ظهور و بروز تناقضات و اختلاف نظریات ردیه نویسان و بر ملا شدن «کم حافظگی» مکذبین در این ۱۶۳سال تاریخ امر بابی و بهائی می باشد، آنکه، آقای نجفی که در کتابش آنگونه با حضرت باب و بابیه عناد و لجاج ورزیده، در قسمتی از کتابش از صفحهٔ ۲۸۷ تا ۴۰۴ به یکباره مانند ادوارد براون به صورت دایهٔ دلسوزی برای بابیان در مقابل بهائیان درآمده و بیش از یکصد صفحهٔ کتاب خود را در اثبات حقانیت بابیه آورده و دلایل مضحکی

بر اثبات وصایت ازل اقامه کرده است واین در حالی است که باید دیده می شد اگر به فرض، بهائیان قائل به وصایت و جانشینی ازل می بودند، آیا آقای نجفی مذکورکه مدعی بی طرفی در تحقیقاتش می باشد، باز همان صفحات را در اثبات صدق قول بهائیان پر می کرد؟ (در این مورد همچنین به اوایل مقدمهٔ متن، و نیز یادداشت شمارهٔ 20 و متن مربوطه مراجعه شود.)

اینك قبل از آنکه به سیر روند ردیه نویسی از زمان پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ تا حال بپردازیم، لازم است مطالبی نیز در مورد یکی از ردیه نویسان سابق الذِّکرکه مانند بعضی از ردیه نویسان دیگر، هنوز ردیه اش مورد استناد است، بنویسیم و آن را در مقدمهٔ ورود به بحث ردیه های پس از انقلاب اسلامی قرار دهیم؛ و او کسی نیست جز اسماعیل رائین (۱۲۹۸-۱۳۵۸ ه ش)، نویسندهٔ ردیهٔ *انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربّانی*.

دربارهٔ رائین (دارای کتبی چون: *فراموشخانه و فراماسونری در ایران* (تهران، ۱۳۴۷ه.ش)؛ *انجمن های سری در انقلاب مشروطیت*؛ *حیدرخان عمواوغلی* (طهران ۱۳۵۲)؛ *بیرم خان سردار* (طهران، ۱۳۵۰)؛ *حقوق بگیران انگلیس در ایران*؛...)، که به گفته های بعضاً متناقض تهیه کنندگان دو جلد کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*— شامل خاطرات آمیخته به دروغ و افترای ارتشبد سابق حسین فردوست— در بعد از انقلاب[163]، از طرفی با ساواك و انگلیس و مأمورین مخفی آن مرتبط بوده وکتاب فراماسونری خود را با استفاده از اطلاعات سوخته و اسناد و مدارك انگلیس ها نوشته[164]، و از طرفی دیگر همان منبع، وی را مرتبط با امریکا وکتاب فراماسونری مزبور را از «افشا گری های امریکا» و برای «بدنامی» و «منزوی کردنِ» «تیپ قدیمی انگلیسی دولتمردانِ» پهلوی[165] می داند، ما بهاییان به علت عدم دسترسی به مدارك و اسناد معتبر و نیز به علت انزجار از درگیر شدن در منازعات و دسیسه های سیاسی و ریا کارانه ناسوتیان که از آن ممنوعیم، فعلاً نمی توانیم و نباید اظهار نظرکنیم، اما به ارادهٔ الهی، اهلش، درزمان مقتضی، دربارهٔ امثال ایشان وکارهایشان تحقیق و افشاگری های غیر متوهّمانه(!) نموده و خواهند نمود.

اما، صرف نظر از انگیزه های او و هر آنچه که دربارهٔ ایشان افشا شده و یا در آینده افشا شود، دربارهٔ کتاب وی، *انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربّانی*، باید گفت وی نیز با انگیزه هائی که خداوند علیم می داند، باز از همان مطالب ردیه های مذهبی – سیاسی قبل از خود (مثل ردیه هایی که اخیراً از آنها یاد شد) استفاده کرده و با پیش فرض های وهمی، و با استفاده از کتب موجود و نشریات جامعهٔ بهائی که مخصوص خود این جامعه تهیه و در دسترس

همه بهائیان قرار می گرفته (مثل شماره های مجلهٔ *اخبار امری* منتشره در زمان رژیم پهلوی، و...)، و امثال آقای رائین نیز می توانسته به آنها دسترسی داشته باشد و یا به قول آقای دکتر فضائی[166] با «لطایف الحیل» از بهائیان به دست آورد، و یا می توانسته به قول تهیه کنندگان سابق الذکر *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*[167]، کتب و انتشارات و اسناد اداری جامعهٔ بهائی را از ساواك بگیرد[168] و یا از منابع خاص در خارج از ایران بدست آورد، نوشته آنچه را که نوشته است و تحلیل های موهوم و مضحك و غلط خود را ارائه نموده است.

دربارهٔ منابع بهائی مورد استفادهٔ رائین، توضیح آنکه جامعهٔ جهانی بهائی، حسب المعمول، اخبار وقایع مربوط به خود را در کشورهایی که میسر است به طور منظم نشر نموده و می نماید و ظاهراً آقای رائین، علاوه بر دیگر کتب بهائی، از این نشریات استفاده کرده؛ اما و اما نظر به اینکه در نقل قول از آنها مرتکب تحریف و دروغ های واضح شده، به نظر می رسد اخبار و مطالب راجع به امر بهائی را با استفاده از اکاذیب گروه های ضد بهائی و بعضاً کسانی که از امر بهائی جدا شده و علیه آن در داخل و خارج ایران ردیه نوشته اند[169]، نقل نموده؛ چنان که همین روش را اخلاف مرحوم رائین بعد از انقلاب اسلامی با جعل اسناد مضحك علیه امر بهائی در پیش گرفتند تا آنرا صهیونیستی و جاسوسی و امریکایی و انگلیسی و روسی و تروریستی و فاسد و ضد اسلام و ضد ایران و قاچاقچی تریاك در عصر قاجاریه و زنا کار و...(!) جلوه دهند، که در ادامه، این عبد، به مناسبت، ذکرشان را خواهد کرد.

به عنوان نمونه، گوشه ای از سناریوی توهّمی و جعلی امثال آقای رائین را که به کلی و به نحوی آشکار با واقعیات منصوص تاریخ بهائی و تعالیم آن مغایرت دارد، در اینجا می آورد تا ملاحظه فرمایید که مکر و حیلهٔ نفوس ضد بهائی به چه حد بوده و می باشد. وی به نقل از نشریه ای که ادعا می کند نشریهٔ بهائیان است، چنین می نویسد: «نویسندهٔ نشریه شمارهٔ ۹ آثار لجنهٔ امری طهران، درباره روحیه خانم می نویسد: «... پس از صعود مبارك، اصحاب خاص آن حضرت یعنی حضرات ایادی، تحت تأثیر حرم اَمَة البَهاء روحیه خانم قرار گرفتند، و چون روحیه خانم... عقیم بود[170] و نمی توانست اوامر رئیس بیت العدل انتصابی ولی امرالله را اطاعت کند، لذا ایادی امر الله (یاران شوقی) را به نقض عهد و میثاق الهی دلالت نمود، و حضرات ایادی... به موت و هلاکت روحانی دچار گشتند و بنای رکین نظم بدیع الهی را که به دست ولی عزیزالله (عین متن) بنا شده بود، منهدم نمودند...»[171]

سوای آنکه عنوان *نشریه شمارهٔ ۹ آثار لجنه امری طهران* و آدرس ناقص و بدون تاریخ و صفحهٔ آن و لحن و ادبیات آن، گویای دروغی بودن آن است، و سوای ادعای جعلی بی شرمانهٔ رائین و امثال او در فوق، همهٔ بهائیان و آنها که آشنا با امر بهائی هستند، می دانند که از ۲۷ نفر ایادی امر موجود هنگام صعود حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۵۷ میلادی، ۲۶ نفرشان ثابت و مستقیم بر عهد و میثاق الهی ماندند و بر عکس آرزوهای جاعلین مبنی بر ایجاد تفرقه ابدی و دائمی در امر بهائی، نه تنها «به موت و هلاکت روحانی دچار» نگشتند، بلکه زنده تر و قوی تر از هر قهرمانی سُکّانِ امر را به دست گرفتند و با اقداماتی حیرت انگیز زمام امور جامعه را در سنهٔ موعودِ ۱۹۶۳ میلادی به بیت العدل اعظم سپردند؛ و سر آمد و شاهکار اقدامات حیرت انگیز مزبور این بود که به طرزی بی سابقه در تاریخ ادیان، مصدر خضوع و انقطاعی شدند که قرن ها موجب تحسینِ مَلاءِ اعلی خواهد بود، و آن اینکه بدون وسوسهٔ ریاست یا مقام— بر عکس میسن ریمی— تقاضا کردند بهاییان ایشان را از عضویت بیت العدل اعظم معاف بدارند؛ پاک و مقدّس است پروردگارو خالقِ ایشان که بَهیِّ اَبهی است. و این فقط میسن ریمی بود که، علی رغم امضایِ ابلاغیه ۲۶ نفر ایادیان امر الهی (مؤرخ ۲۵ نوامبر ۱۹۵۷) مبنی بر تحقق پیش بینی حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس در خصوص امکان قطع سلسلهٔ موروثی ولایت امر و تفویض امور صرفاً به بیت العدل اعظم الهی،[172] در ۱۹۶۰ میلادی، در سن متجاوز از ۸۵ سالگی، شهادت و امضای دو سه سال قبل خود را نادیده گرفت و بر خلاف الواح وصایای حضرت عبدالبهاء ادعای ریاست و جانشینی کرد و لذا در وقتی که در سنه ۱۹۶۳ میلادی اولین دورهٔ بیت العدل اعظم توسط بهاییان در سراسر عالم به روشی سه مرحله ای انتخاب گردید، بر عکس مفاد سند جعلیِ ارائه شده توسط آقای رائین از نشریه بهائیان(!)، فقط او بود که «به موت و هلاکت روحانی دچار» شد و باقی ۲۶ نفر ایادی مزبورکه جانم فدای ارواح عزیزشان باد، حدود۴۰ سال در ظلِّ بیت العدل اعظم، با خضوع و خشوع وفروتنی ووارستگی و پایداری وایستادگی در دین خدا، کمر اطاعت و خدمت بستند و همهٔ ایشان در نهایت ثبوت و وفا به ملکوت ابهی صعود نمودند.

اینك پس ازگذشت بیش از سه دهه از توهمات مرحوم رائین و امثال ایشان، وقایع اتفاق افتاده در جامعهٔ بهائی و تشکیلات آن در این مدت— ازجمله مواردی که در فوق ذکر شد— خود اعظم دلیل زنده ای است برکذبِ «سناریوی» مزبور و به هیچ دلیل دیگری نیاز ندارد.

طالبین خود می توانند سیر امر بهائی و جامعه و تشکیلات آن را در این سه دهه بررسی و قضاوت فرمایند تا ملاحظه نمایند در این وانفسای غفلت و غرور سیاسی و تشکیلاتی عالم، ید قدرت الهی چه تشکیلات و مؤسسات ربانی ای را برای ادامهٔ حیات بشر بر این کرهٔ خاکی تدارك فرموده که رأس آن یعنی بیت العدل اعظم، «آخرین ملجاء و پناه تمدن متزلزل کنونی» می باشد[173] و تا به چشم سر و سِّر ببینند که چگونه ید قدرت الهی اکاذیب مفترین را بر ملا می سازد.

این بنده، برای سیاست زده های مُتوهّم و دروغ پردازی چون رائین و اخلافشان پس از انقلاب اسلامی که ذکرشان در ادامه خواهد آمد، مناسب می داند قسمتی از *لوح دنیا* از حضرت بهاءالله را که دربارهٔ سلف آنها، یعنی سید جمال الدین اسد آبادی— و البته همدستان ازلی او— است، و نیز قسمتی از *لوح شِکرشکن* از حضرت بهاءالله را که وصف الحال امثال ایشان— چون شیخ عبدالحسین طهرانی، و میرزا بزرگ خان قزوینی کارپرداز ایران در بغداد در ایام تبعید حضرت بهاءالله از آن شهر— می باشد، در ذیل بیاورد تا ایشان بدانند بهاییان نیز به روش مولای همیشگی و ابدی خود سالك بوده و خواهند بود. می فرمایند:

...از قبل به این کلمهٔ علیا نطق نمودیم. نفوسی که به این مظلوم (حضرت بهاءالله) منسوبند باید در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند و در اخذ نفس اماره، شعلهٔ فروزنده. سبحان الله این ایام ظاهر شده آنچه که سبب حیرت است. از قراری که شنیده شد نفسی وارد مقر سلطنت ایران گشت و جمعی بزرگان را به ارادت خود مسخر نمود. فی الحقیقه این مقام، مقام نوحه و ندبه است. آیا چه شده که مظاهر عزت کبری، ذلت عظمی از برای خود پسندیدند. استقامت چه شد! عزت نفس کجا رفت؟ لازال آفتاب بزرگی و دانایی از افق سماء ایران طالع و مشرق، حال به مقامی تنزّل نموده که بعضی از رجال، خود را ملعب جاهلین نموده اند. و شخص مذکور دربارهٔ این حزب در جرائد مصر و دائرة المعارف بیروت ذکر نموده آنچه را که سبب تحیر صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد به پاریس توجه نموده و جریده ای (روزنامه ای) به اسم عروة الوثقی طبع کرد و به اطراف عالم فرستاد و به سجن عکا (محل تبعید و حبس حضرت بهاءالله) هم ارسال داشت و به این سبب اظهار محبت نمود و مقصودش تدارك مافات بوده. باری این مظلوم دربارهٔ او صمت اختیار کرد. از حق می طلبیم او را حفظ نماید و به نور عدل و انصاف منور دارد.[174]

و نیز می فرمایند:

... معلوم آن جناب باشد که یکی از معتکفین آن ارض که مشغول به زخرف دنیا است و از جام رحمت نصیبش نه و از کأس عدل و انصاف بهره اش نه و در لحظه ای این بنده را ندیده و در مجمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته، قلم ظلم برداشته و به خون مظلومان رقم کشیده.

فَطَوْعاً لِقاضٍ اَتی فی حُکْمِهِ عَجَبا اَفْتی بِسَفْكِ دَمی فی الْحِلِّ وَالْحَرَمِ

(خدایا آن قاضی را راضی فرما که فتوا به خون این آواره در حِّل و حَرَم، کلیه داد و حال آنکه صید در مشعر الحرام حرام است ولی آن بخت چنان دلسخت بود که خون این عبد را در حل و حرم هدر نمود[175]) بعضی حرفهای بی معنی هم به جمعی گفته و در همین روزها هم به شخص معروف، بعضی مقالات از ظنونات خود بیان نموده و آن شخص این دو روزه به طهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت.

آنچه در دل دارد از مکر و رموز پیش حق پیدا و رسوا همچو روز

همهٔ این مطالب معلوم و واضح است و بنای آن هم مکشوف و محقق. از این بنده اگر کتمان کنند، از حضور حق لا یَعْزُبُ عَنْ عِلْمِه مِنْ شَیءٍ (از علم خدا چیزی فراموش نمی شود و مخفی نمی ماند)چگونه مستور ماند؟و ندانستم که آخر به کدام شرع متمسکند و به چه حجت مستدل. این بنده که مدتی است بالمرّه عزلت جسته ام و خلوت گزیده ام. در از آشنا و بیگانه بسته ام و تنها نشسته ام. این حسد از چه احداث شد و این بغضا از کجا هویدا گشت؟ و معلوم نیست که به آخر خیر برند و کام دل حاصل نمایند.

اگر چه ایشان به هوی سالکند این فقیر به خیط تقی متمسّك و ان شاءالله به نور هدی مهتدی. کدورتی از ایشان ندارم و غِلّ در دل نگرفته ام، به خدا واگذاشته ام و به عروهٔ عدل تشبث جسته ام. بعد از حصول مقاصد ایشان شاید از حَمیمِ جحیم (آب داغ جهنم/مذکور در قرآن مجید) مشروب شوند و از نار غضب الهی مرزوق. زیرا که حاکم مقتدر در میان است و از ظلم البته نمی گذرد. آخر باید یك مجلس ملاقات نماید و بر امور مطلع شود تا بر ایشان مبرهن گردد، آن وقت حکم جاری کنند، قُضِی و اُمضِی.

دست ظنون ایشان کوتاه است و شجر عنایت الهی بغایت بلند. تا زمان آن نرسد هیچ نفسی را بر ما قدرت نیست و چون وقت آید، به جان مشتاقیم و طالب، نه تقدیم یابد، نه تأخیر. «اِنّا لِلهِ و اِنّا اِلَیهِ راجِعون. اِنْ یَنْصُرکُمُ اللهُ فَلا غالِبَ لَکُمْ وَ اِنْ یخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَا الّذی یَنْصُرُکُم بَعْدَهُ وَالسَّلامُ علی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی»[176] (همانا از خداییم و به او راجع. اگر خدا شما را یاری کند احدی غالب بر شما نیست، و اگر از شما دست کشد پس کیست که بعد از او شما را یاری کند و سلام باد بر آنکه پیروی هدایت الهی نمود).

در اینجا لازم می داند علاوه بر آنچه دربارهٔ مؤلف «انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربّانی» ذکر شد، توضیحاتی نیز دربارهٔ ادعای بعضی ردیه نویسان چون آقای رائین و آواره و صبحی و دیگران در خصوص به اصطلاح انشعابات مزبور تقدیم نماید. مثلاً آقای دکتر یوسف فضائی در کتاب *تحقیق در تاریخ و عقاید شیخی گری، بابی گری، بهائی گری،... وکسروی گرایی*[177]، ص ۲۱۱ می نویسد: «به طور کلی فرقه های زیر از آغاز قیام سید باب تا کنون، از آئین باب و بهاء پدید آمده اند: فرقهٔ بابی، فرقه و آیین ازلی، آیین بهائی، فرقهٔ ثابتین، فرقهٔ ناقضین، فرقهٔ سهرابی، فرقه و طرفداران میسن ریمی، فرقهٔ جمشیدی.» همین مضمون در ردیه های قبلی و بعدی— و نیز پس از انقلاب اسلامی— مکرّر در مکرّر تکرار شده و می شود تا با بزرگ کردن «اسماء» و «عناوینی» به عنوان فرقه ای دینی منشعب از امر بهائی، که عملاً وجود خارجی ندارند، امر بهائی و جامعهٔ فعال و پویای فراگیر جهانی آن را که در حال حاضر بیش از هفت میلیون نفر می باشد، عمداً مستور و پنهان و کم اهمیت و مرده جلوه دهند؛ حال آنکه بررسی وضعیت موجود جامعهٔ بهائی و نفوذ عملی تعالیم بهائی در عالم که جالب انظار دول و ملل و نیز سازمان ملل متحد شده و بزرگان عالم آن را تنها امید آیندهٔ بشریت گفته اند[178]، عکس آنرا اثبات می کند و احتیاج به هیچ توضیح و دلیل اضافی دیگری را نیز باقی نمی گذارد. خوب است خوانندگان عزیز و هموطنان گرامی که شاید از حقایق این امر بتمامه مطلع نشده اند، از ردیه نویسان علیه امر بهائی بپرسند که آن اسماء و عناوین کجایند و مصادیقشان کدامند و عقایدشان چیست و اعمال و فعالیت هایشان، چه در ارتباط با خودشان و چه در ارتباط با اهل عالم و اصلاح و حل مشاکل جهانی چیست و چگونه است؛ و در مقابل همین موارد را دربارهٔ امر بهائی و جامعه و تشکیلات آن بررسی فرمایند تا به «چشم خود ببینند» نه «به چشم دیگران»[179] و بعد از این بررسی متوجه خواهند شد که چرا همان ردیه نویسان در مورد دو دیانت مقدّس بابی و بهائی و

تاریخ و تعالیم آن مفصلاً می نویسند و تحریف و تمسخر و تحقیر می کنند، اما از آن «اسماء» و «عناوینِ» به اصطلاح فِرَق و اِنشعابات، چیزی ندارند که بنویسند و صرفاً برای تخطئهٔ حقیقت امر بابی و بهائی، بعضاً برای «عناوینِ» موهوم مزبور دلسوزی می کنند. به نظر این عبد ردیه نویسان حداقل به دو دلیل نمی توانند در مورد آن به اصطلاح فِرَق بنویسند: یکی اینکه آن فرق جز اسمی بی مُسَمّی نیستند و شخصیت حقیقی و حقوقی و تعالیم مشخصی ندارند که ریشه و تنه آن به شجرهٔ تنومند امر بابی و بهائی پیوسته باشد، ودر حقیقت دالّ بر اغراض نفوس معدودی هستند که مخالف تعالیم این دو دین نیز می باشند؛ دیگر اینکه اگر بنویسند، با توجه به «تعریف منطقی» فرقهٔ منشعب از یك دین، معلوم می شود که «عناوین» مزبور در ظل و زیر مجموعهٔ امر بابی و بهائی قرار نمی گیرند.

اما به هر حال جهت تسهیل تحقیق برای خوانندگان عزیزی که ممکن است به علل مختلفی فرصت آن را نداشته باشند، ذیلاً در این باره، به اندازه ای که در شرایط موجود به منابع دسترسی دارد[180]، نکاتی را تقدیم حضور می کند تا آن عزیزان بدانند «اسماء» و «عناوینِ» مزبور به چه علت در ردیه های ضد بابی و بهائی مکرراً ذکر شده اند.

الف) از جمله آرزوهای سرکوب شدهٔ مفترین در این **۱۶۳** سال این بوده است که به خصوص دیانت بهائی نیز مانند ادیان سابقه دارای فرقه های مختلف گردد تا به این واسطه ادعای آن را مبنی بر ایجاد اتحاد و وحدت عالم انسانی تخطئه کنند و جالب است که در این زمینه، کوچك ترین اشاره ای نیز به وجود فرق در ادیان مزبور نمی کنند و از این بابت ایرادی را نیز وارد به آن ادیان نمی بینند.

ب) نکتهٔ مهمی که قبل از هر توضیحی باید بر آن تأکید کرد آنکه بر عکس تلقینات عمدی و مصرانهٔ **۱۶۳** سالهٔ ردیه نویسان، ادیان بابی و بهائی در زمرهٔ فِرَقِ اسلامی نیستند؛ بلکه دو دین مشخص هستند و شارعین آن دو، اولوالعزم اند و قائم به ذات. بر اساس این تعریف، اولاً حضرت باب و حضرت بهاءالله مدّعی مقام شارعیّت اند، ثانیاً آنکه شریعتی وحیانی و الهی تشریع فرموده اند، ثالثاً آنکه شریعتشان نافذ در قلوب بوده و علیرغم مخالفت های شدیده و قلع و قمع های دائمی، فانی نگردیدند.چنانچه در آیات **۲۹-۳۳** سوره ابراهیم قرآن مجید ملاك کلمهٔ طیبهٔ حقّه و وجه تفاوت آن از کلمهٔ خبیثهٔ باطله به وضوح بیان شده و آیه مبارکه «زَهَقَ الْباطِلُ اِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً» (اِسراء-۸۳) مؤید آن می باشد.[181]

ج) بر عکس ادیان قبل، که به شهادت و پیش بینی خود انبیا و امت آنها و وقوع آن پیش بینی ها، دچار تفرقهٔ دائمی شدند، ظهور موعودشان در آخر زمانِ اُمَّت های قبل، به شهادت و پیش بینی همان انبیا، دچار تفرقهٔ دائمی نشده و نخواهد شد. به عنوان مثال حضرت محمد(ص) فرموده اند امت یهود ۷۱ فرقه و امت مسیحی ۷۲ فرقه شدند و «امت من، به زودی ۷۳ فرقه خواهند شد»،(سَتَتفرِقُ اُمَّتی عَلی ثَلاثَ وَ سَبْعینَ فِرْقَةٍ کُلُّها فی النّارِ اِلّا واحِدَة).[182] حال آنکه بر عکس، طبق نبوات و بشارات همهٔ کتب آسمانی قبل، تأکید شده است که موعود ظاهر خواهد شد و بین همه گروه ها و فرق و امم داوری خواهد فرمود و کل را به دین واحد فرا خواهد خواند و اختلافات آنان را حل خواهد کرد و به واسطه آن، عالم را وحدت خواهد بخشید و این آیهٔ مبارکه دربارهٔ او کاملاً تماماً مصداق خواهدیافت: «هُوَ الذّی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّه وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکونَ»[183]؛ و در این مورد ملاحظهٔ ترجمهٔ بعضی احادیث در صص ۳۰ و ۴۳ کتاب «مفتاح الابواب» ترجمهٔ ردیه نویس علیه امر بهائی، آقای حسن فرید گلپایگانی موجب آگاهی بیشتراست؛ از جمله ائمهٔ اطهار فرموده اند: «تمام ادیان و مذاهب را از میان مردم بر می دارد تا جز دین خالص، دینی و مذهبی در عالم باقی نماند... پس بدعتی را نمی گذارد مگر آنکه آنرا زائل و باطل کند...»، «... در زمان وی جز دینِ خالص از رأی و نظر، باقی نخواهد ماند، در غالب احکامش با آراء علما مخالفت می کند؛ به این جهت آنان از آن آقا ملول می شوند، زیرا خواهند دانست که بساط اجتهاد آنان در هم پیچیده می شود.» و منطقاً هم چنین باید باشد چه که اگر دین خود موعود فرقه فرقه دائمی گردد، دیگر نخواهد توانست عالمیان را وحدت بخشد چه که :

ذات نایافته از هستی بخش　　کی تواند که شود هستی بخش

د) به خاطر آنچه در فوق ذکر شد، برای اینکه دین موعود فرقه فرقه نشود، بر عکس ادیان قبل، مسئلهٔ جانشینی پس از صعود و وفات شارع، تلویحی و شفاهی نبود؛ بلکه کتباً به قلم خود شارع، منصوص شد.[184] چنان که حضرت شوقی ربانی، بر عکس تصور امثال رائین که نفس مخالفت بعضی چون میسن ریمی را، دلیل وجود انشعاب و فِرَق در امر بهائی دانسته اند، می فرمایند:

تفاوت اساسی بین این دور و همهٔ ادوار گذشته آن است که در این ظهور، امکان تفرقهٔ دائمی بین پیروان پیامبر از طریق دستورات صریح و مستقیم که ممهّد لوازم ضروری برای حفظ وحدت جامعهٔ مؤمنان شده است، جلوگیری شده است.[185]

و در بیانی دیگر چنین فرموده اند:

فی الحقیقه اگر به دیدهٔ بصیرت ملاحظه شود معلوم و واضح گردد که شدائد و آلام و تضییقات و تطوراتی که امر الهی را در این دور مقدّس احاطه نموده، با هیچ یك از مصائب و بلایای سابقه در اعصار و ادوار ماضیه قابل قیاس نیست و برخلاف ادیان سابقه، انقلابات و تحولات طاریه به هیچ وجه موجب تشتیت جمع و تفریق کلمة الله نگردیده و در بین دوستان حضرت رحمن، ایجاد انشعاب و انشقاق ننموده، بلکه بالعکس امتحانات و افتتانات علت تطهیر امر الله شده و مورث تحکیم و تقویت اساس شریعت الله گردیده و بنیهٔ جامعه را برای مقابلی با موانع و مشکلات آتیه محکم تر و استوار تر ساخته است.[186]

لذا از نصوص و مطالب فوق مشخص است که بسیار بدیهی است که نفوس خاصی از هر گروه، چه دینی، چه سیاسی، چه فرهنگی جدا شوند و بعضاً به مخالفت با آن گروه نیز برخیزند، اما این، لزوماً به این معنی نیست که آن فرد جدا شده حتماً می تواند گروهی مجزا برای مدتی طولانی تشکیل دهد. بنابراین در امر بابی و بهائی نیز نفوسی بوده اند که از آن جدا شده اند و به دین سابق خود و یا عقاید دیگر پیوسته اند— که در این صورت بحثی هم از فرقه سازی در میان نیست— اما بعضی از چنین نفوس نیز بوده اند که نه تنها جدا شده اند، بلکه علیه امر الهی به انواع وسایل نیز قیام نموده اند و مخالفت کرده اند و بعضاً عدّهٔ بسیار ناچیزی را نیز تا مدتی فریفته اند، امّا برعکس ظهورات سابقه، مخالفتشان به پیروزی نرسیده و آن عدّهٔ ناچیز نیز از گردشان پراکنده شده، بعضاً مجدداً به امر الهی پیوسته اند و خود مخالفین نیز به یأس و خسران دچار شده، از صحنه خارج گشته اند و امر الهی از وجودشان تطهیر شده است.[187]

علت چنین حقیقت و واقعیتی همانست که در دو یادداشت به شماره های 184 و 185و متن و نصوص مربوط به آنها مورد تأکید قرار گرفته و آن عبارتست از «دستورات صریح و مستقیم» نازل از اقلام مبارك شارعین دو ظهور بابی و بهائی و نیز اقلام مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء و حضرت

ولی عزیز امرالله که کتباً وضعیت پس از صعود خود و جانشینی خود را منصوص و مرقوم و به خاتمِ حَتم، مَمهور و مختوم فرمودند. چنانکه در مورد حضرت باب، ایشان با «تأسیس قوهٔ عهد و میثاقی محکم دربارهٔ ظهور بعد خود» در «بیان فارسی و عربی»[188] صریحاً سنهٔ **۹** از ظهورشان را به عنوان سال مبدأ ظهور حضرت بهاءالله مشخص کردند و چون دورهٔ دینیشان و فاصلهٔ مزبور خیلی کوتاه بود، لذا باز به نص کتاب بیان فارسی فرمودند که در کَور بابی ذکر وصایت نمی شود و به کل نفوس، لفظ «مؤمنین» اطلاق می گردد (باب **۱۴** از واحد **۶**) و لذا به جای ذکر وصایت در «بیان فارسی و عربی»، ذکر «موعود بیان» یعنی حضرت مَن یُظهِرُهُ اللهُ (کسی که خدا او را ظاهر می کند) را در سراسر آن کتاب مستطاب مورد تأکید قرار دادند و کل انظار را متوجه ظهور آن نور الانوار در عالم امر و خلق نمودند.[189] و به خاطر همین تأکیدات صریحهٔ حضرت باب بود که حتی به شهادت محققین غیر بهائی، اکثریت قریب به اتفاق بابیان بهائی شدند. (به قول یکی از مستشرقین، **۹۵** درصد بابیان بهائی شدند. به قرن بدیع ج **۲** صص **۳۵۳-۳۵۶** مراجعه شود.)

و اما در مورد تعیین جانشین و تشریع عهد و میثاق الهی در دور بهائی و منحصر به فرد بودنش در میان همهٔ ادیان آسمانی، حضرت ولی امرالله چنین می فرمایند: «در هیچ یك از کتب مقدسهٔ ادیان عالم، حتی در آثار حضرت اعلی(حضرت باب) نمی توان راجع به عهد و میثاق و تدارك نظم اداری نصوصی یافت که از حیث درجه و اعتبار با آنچه در این مورد در اساس آیین بهائی است، قابل قیاس باشد.»[190] لذا چون دورهٔ دین بهائی به نص حضرت بهاءالله حداقل **۱۰۰۰** سال معین شده، کتباً به خط حضرتشان، در چند اثر متفاوت، ازجمله دو اثر و سند بی همتا، یعنی «کتاب مستطاب اقدس» و وصیت نامه شان، تحت عنوان *کتابُ عهدی*، حضرت عبدالبهاء را به عنوان جانشین انتخاب کردند و ایشان نیز در *الواح وصایا* ی خود، کتباً به خط خود جانشینی حضرت شوقی ربانی را به عنوان ولی امر بهائی بعد از خودشان منصوص فرمودند، و هم حضرت بهاءالله و هم حضرت عبدالبهاء— و در جهت تحکیم و تأیید و تأسیس آن، حضرت ولی امرالله— کتباً و منصوصاً دستور تشکیل بیت العدل اعظم را که پس از صعود حضرت ولی امرالله انتخاب شد، تشریع و تبیین فرمودند.[191] و باز به همین علت بود که اهل بها کلّاً (طبق محاسبهٔ بنده با آمار موجود) قریب به **۹۹/۹** درصد بر این خط سیر جانشینی ثابت ماندند و نصوص قطعی و مکتوب مزبور، راه هرگونه شبهه و تفرقهٔ دائمی را بر این اکثریت بست و حالیه اهل بها کل، در یک گروه واحد، در ظلّ بیت العدل اعظم مشغول محقق ساختن وعود

الهیه در جهت صلح اعظم و وحدت بنی آدم و رسیدن به مدنیت الهیهٔ مذکور در آثار بهائی هستند.[192]

هـ) با تمام این تفاصیل، ممکن است هموطنان عزیز با توجه به آنچه در کتب ردیه، ازجمله ردیه های تکراری آقای دکتر فضایی و آقای رائین و آقای بهرام افراسیابی و امثالهم آمده، کنجکاو باشند که اگر چنین است پس اسامی مزبور همچون بابی و ازلی و امثالهم چیست؟ توضیح مختصر و فشرده ای که در طبق اخلاص تقدیم می گردد[193] آنکه در ایام حیات خود حضرت باب نفوس معدودی چون ملا جواد برغانی، ملا عبدالعلی هراتی، میرزا ابراهیم شیرازی که اول مؤمن شده بودند، بعداً جدا شدند و شروع به حمله به حضرت اعلی کردند و عاقبت به حاجی میرزا کریم خان کرمانی، رهبر شیخیه که از مخالفین سرسخت حضرت باب بود، پیوستند و در آثار حضرت اعلی به مصداق احادیث اسلامی که در آنها پیش بینی آمدن دَجّال و سامری و تعابیری شبیه به آن چون طاغوت و عِجل و جِبت[194] شده، به آن القاب نامیده شدند و همانطور که ملاحظه می شود ظهور این معرضین در واقع تحقق شرایطی از شرایط ظهور موعود اسلام و دیگر ادیان می باشد و البته فرقهٔ کریمخانی مزبور از فرق اسلامی محسوب شده و همیشه ضد دیانت بابی و بهائی بوده است.

و اما همانطور که در بند «د» در فوق ذکر شد، حداقل دورهٔ دیانت بابی ۹ سال بوده است[195] که در انتهای آن حضرت بهاءالله به عنوان موعود دیانت بابی، در سیاه چال طهران به وحی الهی مبعوث شدند؛ ولی این حقیقت را به بابی ها اظهار علنی نفرمودند تا سال ۱۲۷۹ هـ ق که در آخر ایام سرگونی بغداد، هنگام تبعید به استانبول، آن را علنی فرمودند. در آن ۹ سال به قدری تاریخ بابی مملو از بلایا و تضییقات و حبس و نفی و کشتار و شهادت بوده است که بابیان نظر به جوّ خفقان و عدم امکان دسترسی اکثرشان به آثار پراکندهٔ نازله از قلم حضرت باب، تنها چیزی که بر ایشان محرز بود، حقانیت ادعای حضرت باب و استقامت در راه دین جدید بود، چنانکه آن را به عمل خود ثابت کردند و به منصهٔ ظهور رساندند.

اما پس از آن ۹ سال و تبعید و مهاجرت عده ای از آنها به بغداد (عراق) و باقی ماندن بقیه در ایران، تا سنهٔ ۱۹ از ظهور حضرت باب (۱۲۷۹ه ق) که طبق احادیث اسلامی (بحارالانوار، جلد ۱۳) حضرتشان آن را حداکثر مهلتِ دورهٔ دینشان تا ظهور موعودِ بیان، تعیین فرموده بودند، بابیان به علت بی لیاقتی و خوف و مخفی بودن دائمی ازل که نظر به حِکَمی فقط اسمش تشهیر

شده بود، ولی مُسمّای غایب بود[196]، علی رغم هدایات ممکنهٔ حضرت بهاءالله که طبعاً به گوش همهٔ بابیان در همه جا، به خصوص نقاط مختلف ایران، نمی رسید، آنان به خصوص طی سه چهار سال اول ایام تبعید حضرت بهاءالله به بغداد و هجرت ایشان به کوههای سلیمانیه به مدت دو سال، دچار سوء تفاهمات و عدم درك وضعیت موجود دین و جامعهٔ خود و رهبری آن شدند و از طرفی چون برای اولین بار در ادیان الهی، مظهر ظهور حق، «بابِ اَسماء» بر مؤمنین گشوده بود[197] و در وصف نفوس مختلف، اسماء و صفات کمالیهٔ رحمانیه به کار رفته بود، خودِ بعضی از این نفوس یا دیگران مدّعی مقاماتی برای ایشان می شدند که در تشبیه مانند این بود که آنها همچون آیینه هایی هستند که اسماء و صفات مختلفهٔ خورشید مظهر ظهور حق را در خود دارند و منعکس می سازند، و به این ترتیب بود که پس از شهادت حضرت اعلی، حقانیت و عظمت ایشان را، تا ظهور موعود بیان، در آیینه های وجود صاحبان آن اسماء و صفات و القاب می جستند و بعضی احادیث اسلامی نیز که در آن سخن از قائم گیلانی و قائم خراسانی و امثاله رفته بود[198] مؤیدِ وجود مرایا و نمایندگان و قائم مقامانِ قائم اصلی به حساب می آمد. به این ترتیب به عنوان مثال در قزوین بحث از عناوینی چون بابیان *قرة العینی*، *قدوسی*، *مرآتی یا ازلی* و در کنار آنها «بیانی» و در برابر این یکی، عنوان «عیانی»، به مفاد «آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است»، با ادعای مکاشفه و شهود، مشهود بود. اما در آشفته بازاری این چنین— که در آن اعمال و اخلاق بابیان نیز بعد از شهادت محبوبشان در اثر فشارهای بی امان، رو به وخامت و تدنی گذاشته بود— نه تنها «عناوین مزبور» کمکی به بهبود وضع جمعیت بابی نمی نمود، بلکه آنان را شدیداً دچار حیرت و ضیق معارف ربانی هم کرده بود.[199]

لذا بعضاً نفوسی، محصور در تفکرات و عالَم عقیدتی خود و با احساس این نیاز که طبق آثار حضرت باب، نجات آنها منوط به ظهور حضرتِ مَن یُظهِرُهُ اللهُ موعود بیان در سنهٔ **۹** تا سنهٔ **۱۹** بود و نه به وجودِ اسمی بی مُسمّی و موهوم و مستور که تأثیری عملی در نجات ایشان نداشت، خود در اثر این عوامل و به خاطر توصیفاتی که از قلم حضرت باب در وصف بعضی از آنان نازل شده بود[200]، با احساسِ حالتِ جذبات و غلباتِ شوق و ذوق عرفانی، کلمات و اشعار و مناجات هایی از خود نوشتند که به نظر بعضی، حمل بر ادعای جدید، ازجمله ادعای مظهریت و موعودیت دین بابی و مَن یظهِرُهُ اللهی، می شد و آنچنان که در کتب بهائی توضیح داده شده و در احادیث نیز به تعابیر مختلف اشاره شده بود[201]، **۲۵** نفر چنین ادعاهایی نمودند؛ اما اینان و

عناوین سابق الذکری چون قرة العینی و قدّوسی و غیره، پیروانی مشخص و بقای نام و نشانی معین، حتی در اذهان— تا چه رسد در عمل و واقعیت— نداشتند که بتوان بر آنها عنوان فرقه های منشعب از دین بابی، مانند فرق دیگر ادیان سابقه، اطلاق نمود. ازجمله به همین خاطر بود که، برعکس ازل که به علت حسدی که بر آن مدعیان می ورزید و در کتاب *مستیقظ* خود، حکم قتلشان را داد و چند نفرشان را نیز به دست عوامل خود شهید نمود، حضرت بهاءالله با توجه به شرایط خفقانی و بی پناهیِ عقیدتی و اجتماعی بابیان و آن معدود مدعیان، قبل و پس از شهادت حضرت باب، در آثار خود، قضاوتی بس شفقت آمیز و عبرت انگیز و سراسر لطف و فضل و عفو و محبت، دربارهٔ آنان می فرمایند؛ چنانکه ازجمله در *کتاب بدیع* صص **۲۶۱-۲۵۳** از بعضی از آن مدعیان همچون، جناب دیان، جناب آسید ابراهیم، جناب حاجی ملا هاشم و میرزا غوغا نام می برند و توضیح می فرمایند که آنان در حقیقت مدّعی مقامی نبوده اند، ولی حسد ازل باعث شد وی آنان را به بهانهٔ ادّعای مقامات رد کند و بعدها ازلیان در ردیه های خود برای تخطئه کردن مقام حضرت بهاءالله که صاحب «آیات» بودند، مدعی شدند که آن معدود نیز مدعی «آیات» بوده اند و لذا حضرت بهاءالله هم مثل آنان نَعوذُ بِالله مدعی باطلند و مَن یُظهِرُهُ الله نمی باشند! و همین تهمت های ازلیان بود که بعدها و تا حال در ردیه های شیعیان تکرار یافت و بهانه به دست آنان دادکه مدعی شوند ادیان بابی و بهائی فرقه فرقه شده اند؛ حال آنکه حقیقت، آن چیزی است که ذکر شد و شاید به خاطر این خوش خدمتی ازلیان به ردیه نویسان ضد بابی و بهائی در ایران است که تا حال در ردیه هایشان— به خصوص ردیه های دهه های اخیر— برای ازلیان در مقابل بهائیان دلسوزی می کنند.[202] و برای صحت قضاوت بی همتای حضرت بهاءالله دربارهٔ مدعیان مزبور همین بس که با آشکار شدن تدریجی شأن و مقام حضرت بهاءالله پس از بازگشت ایشان از هجرت سلیمانیه و بر طرف کردن آن «ضیق معنوی» مزبورِ بابیان و دادن رزقِ معارف ربّانی به ایشان با نزول آثار بیشمار که نزول بعضی از آنها قبلاً در کوه های سلیمانیه و حتی طهران آغاز شده بود نه تنها نیازهای ایمانی و عرفانی آنها را پاسخ دادند، بلکه در اثر قوهٔ کلمة الله، اخلاق و اعمال و اطوار و اقوال بابیان را که در مقطعی کوتاه در سال های اولیهٔ بغداد فاسد شده بود، اصلاح فرمودند و دیانت بابی و جامعهٔ مظلوم آن را حیات جدید بخشیدند و از «حیرتِ» سرگردانی رهانیدند و همین امر باعث شد که اکثر مدعیان مزبور در پناه حضرت بهاءالله و هدایات ایشان مأوی گیرند و توبه کنند[203] و آنها که باقی ماندند، همراه

اکثریت قریب به اتفاق بابیان، با اظهار امر علنی حضرت بهاءالله و بر ملا شدن مقام مَن یُظهِرُهُ اللهی ایشان در بغداد در سنه ۱۲۷۹ ه ق، تمام و کمال در ظل ایشان در آمدند.[204]

به توضیحات فوق باید دو نکته را نیز اضافه کرد: نکتهٔ اول اینکه اکثریت بابیان به موعودشان ایمان آوردند و آن عدهٔ فوق العاده قلیلی که «بابی» ماندند و در سلك هیچ نام دیگری، حتی ازلی، قرار نمی گیرند، نفوسی هستند که به حالت اصلی دین بابی، مربوط به همان ۹ سال دورهٔ آن (۱۲۶۰ تا ۱۲۶۹ ه ق)، باقی ماندند و حالیه نیز اثری علنی از ایشان مشهود نیست که بتوان چیزی دربارهٔ ایشان نوشت و فقط می توان گفت که ایشان فرقه ای از بابیه محسوب نمی شوند، بلکه متدینین به دین قبلی هستند که به دین بعد از خود (یعنی دین بهائی)، ایمان نیاورده اند و لذا از این جهت ربطی هم به آئین بهائی و جامعهٔ آن ندارند؛ و نکتهٔ دوم اینکه فرقه ای که از آن به نام «ازلی» یاد می شود، اساساً در دورهٔ ۹ ساله دین بابی و حتی پس از آن، تا سنهٔ ۱۲۷۹ ه ق (اظهار امر علنی حضرت بهاءالله در بغداد) و حتی تا اواسط دوران تبعید و حبسِ ادرنه، نظر به نهایت فضلِ حضرت بهاءالله و حفظ و صیانتِ وحدتِ جامعهٔ بابی یا بهائی و عدم افشای کامل حقیقت افکار و اعمال و رفتارِ ازل توسطِ ایشان، شخصیت حقیقی و حقوقی و دینی خاصی به عنوان یك گروه یا جامعه نداشتند که اسماً و رسماً آنها را از باقی بابیان یا بهائیان متمایز سازد (اگر چه اعمال و رفتار سوء خود ازل و حاجی سید محمد اصفهانی که ازل را اغوا کرد، بالنسبه به حضرت بهاءالله و کل جامعهٔ بابی یا بهائی، کاملاً متمایز بود)؛ و فقط در ادرنه است که به واسطه ادامهٔ فتنه انگیزی همین سید محمد اصفهانی و فریب ازل توسط او، وی از حضرت بهاءالله و جامعهٔ بابی یا بهائی عملاً و به طور کامل جدا می شود و کوس استقلال می زند تا وعود کتب مقدسهٔ قبل و احادیث ائمهٔ اطهار دربارهٔ ظهور مدعیان کذبه و دجّال و سفیانی و سامری و امثالهم همچون مصادیقِ ظهورشان دردورهٔ حضرت باب، در دورهٔ حضرت بهاءالله نیز تکرّر و تحقق یابد[205] و نام ازلی از آن به بعد وارد جریانات تاریخی شود. با این توضیحات مشخص است که وجود اسمی و حقیقی گروه ازلی، در خارج از دورهٔ ۹ سالهٔ دین بابی مطرح می گردد و لذا ربطی به دیانت بابی و نیز به دیانت بهائی ندارد تا فرقه ای از آن محسوب شود. چنانکه خود ازل که مدعی وصایت حقیقی دین بابی و حفظ آن دین بود، رسماً و علناً مخالف تعالیم بابی نوشت و عمل نمود، و حتی بی شرمانه به تحریف آثار حضرت باب و بعدها نسبت دادن بعضی از آثار حضرت بهاءالله به خود، اقدام نمود.[206]

و از حقایق دردآور آنکه ازلیان نه تنها مخالف روح و ظاهر تعالیم بابی عمل کردند، بلکه همانند و به تبع خود ازل که تقیه و استتار و مخفی کاری و خوف او در تاریخ واضح و مشهور است، به تدریج در طول تاریخ خود دست به استتار و تقیه زدند و حتی هادی دولت آبادی جانشین ازل در ایران، که قبل از خود ازل وفات یافت، علناً روی منبر در انظار مسلمین از حضرت باب و حضرت بهاءالله و حتی از ازل که حیّ و حاضر در قبرس بود(!) تبرّی می جست و سب و لعن می نمود(!) ولی در باطن خود را بابی و ازلی می دانست و علیه حضرت بهاءالله دسیسه ها می کرد. و بعد از او نیز همین رویهٔ تقیّه را پسر و جانشینش یحیی دولت آبادی، قبل و حین و بعد از مشروطهٔ ایران و زمان رضا شاه پهلوی، تا حین وفاتش به سال ۱۳۱۸ ه ش، در پیش گرفت و به این ترتیب ازلی های معدود پس از ازل، با نام مسلمان و با عمل به تعالیم و احکام اسلام و حل شدن در احزاب و گروه های سیاسی، بِالمَرّه از امر بابی جدا شدند و به دلیل همین مخفی بودن است که عامّهٔ هموطنان عزیز ایرانی، اگر چه بیش از سیصد هزار همسایگان و دوستان و همکاران و فامیل های بهائی خود را می شناسند—در دنیا آمار بهائیان در حال حاضر بیش از هفت میلیون نفر است—ولی از افراد ازلی کاملاً بی اطلاعند.[207]

آنچه در فوق ذکر شد مربوط به دور و دیانت بابی بود که خود از جهاتی دینی مستقل محسوب است و با توضیحات مزبور مشخص است که مطالبی که ردیه نویسان در خصوص به اصطلاح فِرَق بابی و ازلی نوشته اند، ربطی به امر بهائی که دینی مستقل و موعود امر بابی است ندارد. اما دربارهٔ آنچه که در ردیه ها تحت عناوینی چون: فرقه یا آیین بهائی، فرقهٔ ثابتین و فرقهٔ ناقضین و فرقهٔ سهرابی و فرقهٔ طرفداران میسن ریمی و فرقهٔ جمشیدی، نوشته اند، باید گفت که اینها هیچ یك فرقه ای از دین بهائی نبوده و نیستند. چه که طبق آنچه در نکات الف، ب، ج و د ذکر شد، طلعات مقدسهٔ این دیانت با تأکیدات مصَّرَحهٔ منصوصه به قلم مبارك خودشان، راه هر گونه تفرقهٔ دائمی را بستند و وضعیت موجود دین بهائی و جامعهٔ آن نیز پس از گذشت بیش از یك قرن و نیم، عملاً مُثبِت و مُؤیدِ این حقیقت است.

اما اگر خوانندگان عزیز مایل به توضیح بیشتری باشند، باید به مطالب فوق، توضیحات ذیل را نیز افزود، و آن اینکه اساساً در هر گروه دینی یا سیاسی یا علمی یا هنری یا فلسفی و غیره، امکان وقوع اختلافات طبیعی است و در امر بهائی نیز مانند ادیان سابق مواردی بوده است که بعضی اقتدار و مرجعیتِ ریاستِ وقتِ امر بهائی را رد نموده اند و با آن مخالفت کرده، اختلاف

به وجود آورده اند. اما این اختلافات، بر عکس موارد مشابه آن در ادیان سابق، «مورث انقسام و انشقاقِ» امر به «فِرَقِ دینی بهائی» نشده است. چه که فی الحقیقه «فرقه های» یك دین به گروه هایی می گویند که «زیر مجموعه های» حقیقی و «اَقسامی» از «مَقسَم» کلّی آن دین باشند و در نتیجه تعالیم آن دین را قبول داشته باشند و بر اساس آن عمل نمایند، و صرفاً وجوه افتراق و اختلافشان از یکدیگر، بر اساس چنان تفسیرها و تأویلات و دلایلی باشد که امکانِ ردّ یا قبول آن تفاسیر و تأویلات برای آن فِرَق، اگر نه مساوی، ولی نزدیك به هم باشد، به طوری که این حالتِ تساوی، برای آن فِرَق این توانایی را به وجود آورده باشد که برای مدتی طولانی—اگر نگوییم دائمی—پیروان معتنابهی را فراهم کرده باشند.

با توضیحات فوق، موارد نام برده شده در ردیه های ضد بهائی، فرقه های دین بهائی به حساب نمی آیند؛ بلکه مواردی هستند که با مرجع ِ وقتِ امر بهائی مخالفت ورزیده، بعضی از آنها از دین بهائی به کلی خارج شده اند و به دین قبل یا دیگر عقاید و گروه ها پیوسته اند که در این صورت فرقهٔ دین بهائی محسوب نمی شوند، و بعضی از آنها نیز که به ظاهر ادعای بهائی بودن داشته اند، نه کُلیتِ تعالیم بهائی را قبول داشته اند و نه به آن عمل کرده اند و نه دلایلشان برای اثباتِ مدعایشان بالنسبه به دلایل تنها گروه معتقد به آن کلیّتِ تعالیم بهائی، صحیح و درست است، و نه آمار کمّی ایشان بِالنِسبه به آن تنها گروه، معتنابه می باشد (به طوری که حتی بعضی از آنها پس از مرگ مدعیشان همان پیروان اندك خود را نیز از دست داده اند). برای اینکه صحّت ادعای بنده برای خوانندگان عزیز بیشتر روشن شود و آنها را به یقین و اطمینان در این خصوص برساند، تقاضا آنکه خود آن عزیزان منصفانه در مورد مدعیان و عقایدشان از خود ایشان یا پیروانشان—اگر یافت شوند—تحقیق کنند[208] و پس از آن، آثار و دلایل طلعات مقدسهٔ دیانت بهائی و بیت العدل اعظم، مرکز جهانی بهائی، را بررسی و با مدعا و دلایل آنها مقایسه فرمایند، تا بر آن عزیزان حقایق روشن گردد و صادق از کاذب تمیز داده شود؛ چه که گاهی انسان تا بر کذبِ طرفِ مدعی آگاهی نیابد، بر صدق طرفِ حقیقی، گواهی ندهد.

اما اگر آن عزیزان مایل به چنین مقایسه ای نباشند و صرفاً از بهاییان و این عبد بپرسند که اعظم دلیل صحّتِ مدعای بهاییان مبنی بر عدم وجود فِرَقِ مذهبی منشعب از امر بهائی — بر عکس ادیان سابقه — و مصون بودن آن از تفرقه دینی در قرن های آینده، چیست، بهاییان مُتَّفِقُ القول خواهند گفت آن مهم ترین دلیل و بزرگ ترین سبب، عبارت است از «نصوص قاطعه و

تهدیدات و انذارات شدیده و وصایای محکمهٔ متقنهٔ متینه» و تعیین و تشخیص مرجعِ منصوص که مُبیّن کلمات الهیه و حافظ نصوص و آیات الهیه از تفسیر و تأویل بشری می باشد. و بهتر است توضیح این بزرگ ترین دلیل را از زبان حضرت شوقی ربانی، ولی امر بهائی، زینت اوراق سازیم که فرموده اند:

...حال ای کاشفان اسرار الهی و حامیان آیین رحمانی قدری تأمل نمایید که این اختلافات شدیده و لطمات متتابعه و اضطرابات هائله و بَلیّاتِ متنوعه و اغتشاشاتِ داخله که از بَدوِ طلوع امر حضرتِ رحمن، از افق ایران در مدت نود سال (تاریخ بیان مبارکشان مربوط به سنهٔ ۱۹۳۷(شهر المسائل ۹۴؛ دسامبر ۱۹۳۷) می باشد) از بیگانه و آشنا بر حزب الله وارد گشته، آیا بالمآل هیچ رخنه ای در این بنیانِ وطید و صَرحِ مَشید ایجاد شده و یا آنکه اختلال و اعتلالی در اُسِّ اساس شریعت الله احداث گشت؟ لا فَوَ رَبِّ العِزَّة (نه قسم به ربِّ عزّت). اختلاف علت انشقاق نگشت و افتراق و اغتشاش مورثِ انحلال و اضمحلال نگردید. بلی هر چند طوریون در سینای روح منصعق گشتند و عده ای از اَرکان قویهٔ این بنیان منهدم گشتند و اَغصانِ مُنشعبه از شجرهٔ لا شرقیه و لا غربیه، اکثر به خاك مَذلّت افتادند و از اصل سدره منقطع و منفصل گشتند، ولی بنیاد این بنیان متأثر و متزلزل نشد و دوحهٔ الهیه قلع و قمع نگردید. سمِّ نقیع، سرچشمهٔ آیین نازنین را آلوده ننمود و ریحِ عَقیم، نهالِ بیهمال را از بیخ و بن بر نینداخت. سیفِ شاهر، فتوری در وحدتِ این جمع احداث ننمود و زوبعهٔ شدید، شمع وهاج را خاموش نکرد. هر منصفی شهادت می دهد و هر بصیری اقرار و اعتراف نماید که هر چند در ادوار سابقه اختلافات داخله و مشاجرات دینیه و منازعات و مخاصمات حزبیه فی الفور علت انشقاق ابدی گشت و افتراق دائمی شد و رخنه ای شدید در اُسِّ اساس بنیان الهی احداث نمود و وحدت اصلیه را به کلی از میان برد و حزب الله را ویران و پریشان نمود، ولی در این ظهور اعظم و قرنِ اَقوم اَتمّ با وجودِ توالی بلایا و تعدّد و تنوّع رَزایا و وقوع اختلافات لا شِبهَ لَها (بی مانند)، امرالله از طَوارِءِ (مصائب و عوارض و پیش آمدهایی) که بر ادیان سابقه وارد گشته، محفوظ و مصون ماند (سپس در ادامه، راجع به انشقاق در امر مسیحی و اسلام توضیح می فرمایند و ادامه می دهند:)... مرور ایام و حوادث روزگار اختلافات را دفع و رفع ننمود و از تجزّی و انشقاق دائمی مانع نگشت. اما در این امر بدیع که در

جمیع شئون ممتاز از شرایع و ادیان سابقه است[209] با وجودی که نود سال بل اَزیَد (اینك ۱۶۳ سال) از بزوغ کوکب درخشانش در آسمان ایران گذشته و با وجود وقوع حوادث هائله و اختلافات عظیمه و نقض و نکثِ منتسبین به اصل شجره و عصیان جمعی از اقطاب و ارکان جامعه، از برکت نصوص قاطعه و تهدیدات و انذارات شدیده و وصایای محکمهٔ مُتقَنهٔ متینه و تعیین و تشخیص مرجوع منصوص (احتمالاً غلط چاپی است زیرا در موارد مشابه «مرجع منصوص» قید شده است) که مُبیّن کلمات الهیه است، وحدتِ اصلیهٔ حزب الله محفوظ و خُصَماءِ دین الله مخذول و مفقود و مقدسّات و نوامیس شریعت الله از لوثِ باغین و طاغین مصون. اختلاف و انقلاب که از لوازم ذاتیه و شئونات ضروریه و علامات حتمیهٔ مسلمهٔ نشو و ارتقای هیکل امرالله است در این امر بدیع، بر عکس ادورا سابقه، مورث انقسام و انشقاق نگردید بلکه علت تطهیر ذیل مقدس و اسباب تقویت بُنیهٔ هیکل امر الهی و انفصال عناصر غیر صالحه از جامعهٔ بهاییان گردید. هر چند اختلاف در امر حضرت خَفِیّ الاَلطاف در جمیع قرون و اعصار حتمی الوقوع است، ولی عدم حدوث انشقاق در جامعهٔ پیروان نیر آفاق از مزایای این امر منیر و خصائص این شرع جلیل است. اَینَ الْکَریمُ الاَثیمُ وَ زُمَلائُهُ؟ اَینَ الاَزَلُ وَ اَتْباعُهُ؟ اَینَ النّاقِضُ الاَکْبَر وَ حِزْبُهُ وَ اَعْوانُهُ؟ اَینَ مُوَسَّساتُهُمُ الباطِلَةُ؟ اَینَ دَوائِرُهُم السّافِلةُ؟ اَینَ وُعُودُهُم الکاذِبَة؟ اَینَ دَسائِسُهُمُ الواهِیةُ؟ اَینَ سَیطَرَتُهُمُ الفانِیة؟ قَدْ خابَتْ آمالُهُمْ وَ حَبِطَتْ اَعمالُهُمْ وَ ضَرَبَتْ عَلی فَمِهِمْ مَلائکَهُ العَذابِ وَ اَلْقَتْهُمْ فی قَعْرِ النّیرانِ وَ بَقَتْ قِصَّتُهُم عِبْرَةً لِلناّظِرینَ وَ ما بَقی فی الْمُلْکِ اِلّا بَوارِقُ وَجْهِهِ المُتَلألِأُ المُنیرِ وَ آثارُ اَمْرِهِ القاهِرِ النّافِذِ المُهَیمنِ القَدیرِ.[210]

ونیز درتوقیع نظم جهانی بهائی، صص۳۰-۳۱، می فرمایند:

> بجز این نصوص نیزهیچ چیزدیگری نمی توانست امرالهی رااز هجوم روزافزون بدعت ها وافتراهای فرقه های مذهبی وملل ودول که برآن بسته اند ایمن ومحفوظ نگاه بدارد.

در بیانات مبارك فوق مکانیزمی را که به وسیلهٔ آن امر بهائی از انشقاق محفوظ می ماند، توضیح فرموده اند. این مکانیزم یکی شامل وجود نصوص قاطعه است که نیازی به تأویل و تفسیر ندارد و اصولاً در کتاب اقدس، بر خلاف ادیان سابقه، صریحاً نهی از تأویلات و تفسیرات شخصی در مورد آن نصوص نازل شده است؛ دیگر آنکه جانشینان مظهر امر، به قلم خود او و با

امضای خود او، به صراحت تعیین شده اند؛ دیگر آنکه وصایای محکمه و تهدیدات و انذارات شدیده نازل فرموده اند تا سدّ راه پیمان شکنان شود و حتی پیش بینی فرموده اند که نفوس مدّعی و ناعق از همه جا، در مقابل عندلیبِ مظهر الهی و جانشینانش ظاهر خواهند شد و احبّا باید هشیار باشند و فریب آنها را نخورند[211] و برای بیمه کردن و ایمنی همیشگی جامعهٔ بهائی در برابر دسیسه های ناقضین و ناعقین، حضرت عبدالبهاء علت مُماشات با آنها راچنین بیان فرمودند:[212]

> اینها بزرگترین مزوِّرین و مُخرّبینند؛ اینها را به این جهت نگاه داشته ایم تا هر رخنه و ثلمه ای که می توانند بر امرالله وارد سازند تا ما سد نماییم و دیگر احدی نتواند شکافی در حصن امرالله ایجاد کند. این است حکمتِ باقی ماندن آنها.

باتوجه به توضیحات فوق، به طور خلاصه راجع به عناوین مذکوره در ردیه ها باید گفت، تنها گروهی که مطابق نصوص طلعات مقدسهٔ این امر در دین بهائی وجود دارد، همان گروهی است که به «بهاییان»، «بهائیان»، «جامعه بهائی» و «متدینین به دین بهائی» معروفند و به حضرت باب به عنوان اولین موعود ادیان قبل و مظهر ظهوری مستقل و مُبشِّر به ظهور حضرت بهاءالله، و به حضرت بهاءالله به عنوان دومین موعود کلّیِ ادیانِ قبل و شارع امر بهائی، و به حضرت عبدالبهاء به عنوان جانشین و مبین منصوص ایشان، و به حضرت شوقی ربانی به عنوان اولین و آخرین ولی امر بهائی و گوهر یکتا در رتبهٔ ولایت امرالله، و به بیت العدل اعظم به عنوان رأس نظم بدیع و اداری جهان آرای بهائی که از دین بهائی و تعالیم آن جدا نمی باشد، و به کل احکام و تعالیم صادره از اقلام مبارکهٔ آن طلعات مقدسه و بیت العدل اعظم، معتقد و عاملند. و اما عناوین گروههای دیگر، مواردی هستند که در مقاطع مختلف زمان و مراحل رشد این آیین نازنین، هر از گاهی، طبق پیش بینی و انذار حضرت بهاءالله، در نقاط مختلف عالم مدعی مقامات دروغین شدند؛ و این در حالی است که در هرمورد، نصوص صریحه گویای بطلانشان بود. آنها عبارتند از: میرزا محمد علی برادر حضرت عبدالبهاء که ملقب به غصن اکبر بود و چنانکه در یادداشت شمارهٔ 208 آمده، به مخالفت با حضرت عبدالبهاء پرداخت؛ حال آنکه نصوص صریح در جانشینی حضرت عبدالبهاء موجود بود (یادداشت 211). وی بعد از مخالفت و نقض عهد از ناقضین محسوب شد و به دلایلی که مفصلاً قبلاً ذکر شد فرقه ای از امر بهائی

محسوب نمی شود، و آنچه ردیه نویسان به عنوان ثابتین در برابر ناقضین ذکر کرده اند، در حقیقت صفتی از صفاتِ رحمانی «بهاییان» است و این دو (یعنی ثابتین وبهاییان) یکی هستند؛ نه آنکه فرقه ای جدا به نام ثابتین وجود داشته باشد. مورد دیگر اصطلاح «فرقهٔ سهرابی» است که طبق توضیحات یادداشت شماره 208، وی مدعی نبود، بلکه مخالفت با مرکز امر کرد و طبق آنچه مفصّلاً ذکر شد فرقه به حساب نمی آید. نصوص صریحه ای که بطلان مخالفت او را با مرکز امر بهائی و نظم اداری آن واضحاً آشکار می کند قسمتی در یادداشت 211 اشاره شده و قسمتی نیز در «ارکان نظم بدیع» که کتابی است دربارهٔ نظم بدیع و اداری امر بهائی، آمده است. نصوص مذکوره صریحاً اعلان می دارد که نظم مزبور محصول افکار بشری علما نیست؛ بلکه همچون دیگر تعالیم و احکام بهائی در نَفسِ کتاب اقدس منصوص می باشد و لازمُ الاِتّباع و واجب الاجرا است. مورد دیگر «فرقهٔ ریمی» است. نص صریح *الواح وصایا* دال بر اینکه ادامهٔ سلسلهٔ ولایت ازجمله مشروط بر این است که ولی امر بعدی فرزند ولی امر قبلی باشد، مثبِت بطلان ادعای ریمی است؛ چه که حضرت شوقی ربانی اولین و آخرین ولی امر بهائی، فرزندی نداشتند و همین حقیقت، کامل ترین و محکم ترین برهان است بر کاذب و ظالم و جاعل بودن امثال رائین که مفاد الواح وصایا را که مُبطِلِ اکاذیب وجعلیات و اوهامشان است، مسکوت می گذارند و به جای آن آسمان و ریسمان به هم می بافند و خدا می داند چرا و به توصیهٔ چه مرجعی چنین می کنند! دلایل دیگری نیز در ردّ مدعای ریمی وجود دارد که طالبین باید به منابع مربوطه بهائی رجوع کنند. همانطور که در یادداشت شمارهٔ 208 آمده، نفوس دیگری نیز بعد از ریمی ادعای ولایت امری کردند که آنها نیز بطلانشان به تبع بطلان ریمی، آشکار است. مورد دیگری را که ذکر نمودیم ردیه نویسان (از جمله آقای فضایی، و آقای بهرام افراسیابی و...) به عنوان فرقه یاد می کنند، مورد جمشید معانی است که ذکرش در یادداشت 208 آمده است. نصوص صریحی که بطلان ادعای وی را اثبات می کند از کتاب مستطاب اقدس و بعضی آثار دیگر است. توضیح آنکه جمشید معانی آیهٔ کتاب مستطاب اقدس را بر خلاف نهی صریح حضرت بهاءالله از تأویل آن، چنان تأویل می کند که گویی در آن، تاریخِ ادعای او را مشخص کرده اند. آیهٔ مزبور این است: «مَنْ یدَّعی اَمراً قَبْلَ اِتمام اَلْفِ سَنَةٍ کامِلَةٍ اِنَّهُ کَذّابٌ مُفْتَرٍّ... مَنْ یُؤَوِّلْ هذِهِ الآیَةَ اَوْ یفَسِّر ها بِغَیرِ ما نُزِّلَ فی الظّاهرِ اِنَّهُ مَحْرومٌ مِنْ روُحِ اللهِ وَ رَحْمَتِهِ الَّتی سَبَقَتِ العالَمینَ...» (کسی که قبل از اتمام هزار سال کامل ادعا کند او دروغگو و افترا زننده است...

کسی که این آیه را تأویل کند و یا به غیر آنچه در ظاهر نازل شده تفسیر نماید، همانا او محروم از روح خدا و رحمت اوست که عالمیان را سبقت گرفته). سُبحانَ الله! سبحان الله از عظمت «عهد و میثاق ِ» تأسیس شده در امر بهائی؛ آن مظهر ظهور حکیم و علیم به غیب و آینده می دانستند امثال جمشید معانی خواهند آمد و بر خلاف نص صریح کتاب اقدس با همه تأکیداتش مدعی مقام خواهند شد و خواهند گفت منظور از «اَلْفْ» هزار نیست بلکه مقدار ابجدی اَلْفْ می باشد؛ (یعنی: ۱۱۱= الف (۱) + ل (۳۰) + ف (۸۰)). و چون می دانستند که امثال معانی به چنین استدلالات مضحکی نیز متمسك خواهند شد، لذا در بیاناتی دیگر برای آنکه کسی لغت الف را چون امثال معانی تفسیر و تأویل نکنند از جمله چنین فرمود:[213]

اگر نفسی به کل آیات ظاهر شود قبل از اتمام الفِ سنةِ الکاملة که هر سنهٔ آن دوازده ماه بِما نُزِّلَ فِی الفُرقان و نوزده شهر (ماه) بِما نُزِّلَ فِی البَیان که هر شهری نوزده یوم مذکور است، ابداً تصدیق منمایید.

و حضرت عبدالبهاء در منبع مذکور در یادداشت شمارهٔ ۲۰۰، ص ۱۲۸، می فرمایند: «و امّا آیهٔ مبارکهٔ مَنْ یدَّعی اَمراً قَبْلَ اِتمامِ اَلْفِ سَنَةْ...یعنی هزار سال معروفِ مشهور که در عُرفِ عُلمای ریاضی مُسلّم و مُقرّر و نزدِ ناسِ مُحَقّق و مُصطلح است.» خوانندگان عزیز و هموطنان نازنین نیز همراه با بهاییان، جا دارد دست شکرانه به درگاه یگانه بلند نماییم که برای تحقق وحدت عالم انسانی و آرامش کرهٔ ارض و غلبهٔ ملکوت الهی بر بسیط زمین و پایان نزاع ها و اختلافات مذهبی—و البته سایر اختلافات—ظهوری را فرستاد و در آن ظهور، عهد و میثاقی را تأسیس فرمود تا وحدت مؤمنینش را حفظ کند و آنها را «ذات یافته از هستی بخش» سازد تا «هستی بخش» باشند. ملاحظه می فرمایید که در تأکید فوق منظور از «الف سنه» را همان هزار سال می فرمایند که سال آن به تقویم اسلامی ۱۲ ماهه است و به تقویم بهائی ۱۹ ماهه که هر ماه آن ۱۹ روز می باشد.[214]

و اما وضعیّت مدعیان دیگر نیز که در ردّیه های مزبور اسمی از آنها برده نشده، ولی بهاییان خود، آنها را معرفی کرده اند (یادداشت 208) و نامشان را مستور نداشته اند، مانند مدعیان فوق الذکر است.

با توضیحات فوق دربارهٔ آقای رائین و ردّیهٔ او و جواب شبههٔ مطروحه در ردّیه ها دربارهٔ وجود تفرقه و انشعاب در ادیان بابی و بهائی، به بحثی که در آن بودیم باز می گردیم. همان طور که ذکر شد آخرین ردّیهٔ معروفی که در آخر رژیم پهلوی و در آستانهٔ پیروزی انقلاب اسلامی در سال **۱۳۵۷** منتشر شد، *بهائیان* ِ ۷۷۸ صفحه ای آقای نجفی بود که از جهتی نیز می توان آن را سرآغاز ردیه های بعد از انقلاب دانست. مقارن انتشار این ردیه و بعد از آن، حداقل بعضی از هموطنان عزیز به یاد دارند که وقتی رژیم پهلوی آخرین دست و پاها را برای نجات از سقوط می زد، چگونه بار دیگر سیاسیون پهلوی، ازجمله در مجلس شورای ملی، شروع به ایراد انواع اتهامات، ازجمله تهمت های سیاسی علیه امر بهائی و جامعهٔ آن نمودند و تلویزیون ِ وقت نطق های نمایندگان و اتهامات آنها را به جامعهٔ بهائی، پخش کرد تا بلکه با وجه المصالحه قرار دادن آنها راه فراری برای نجات از انقلاب اسلامی بیابند؛ غافل از آنکه ید غیبی الهی در کار بود و خداوند می خواست بساط آن قبیل سیاسیون را که خود در عین آلودگی و فساد، و در عین آنکه همراه اسلافشان در طول دورهٔ قاجاریه و رژیم پهلوی، چه در دورهٔ رضاشاه و چه در دورهٔ محمّد رضا شاه با همکاری علما، بارها بر جامعهٔ بهائی ستم روا داشته بودند و آن را وجه المصالحهٔ امیال دنیوی و سیاسی خود قرار داده بودند، برچیند، که چنین نیز شد و بساط ضد بهائیان ِ دورهٔ پهلوی برچیده شد و به جای آن بساطِ گسترده تر ضدّ بهائیان ِ دورهٔ رژیم اسلامی گسترده گشت!

اما چون حضرت ولی امر بهائی (در کتاب *خاطرات اسفندیار قباد*) به پیروی از حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء ضمن هشدار به بهائیان دربارهٔ عدم مداخله در امور سیاسی فرموده بودند که در ایران سیاسیون و علمای مذهبی همیشه با هم رقابت و نزاع سیاسی— و البته گاهی نیز به خاطر اهدافِ مُوقّتِ مشترك سازش کرده اند— داشته و دارند، و بهائیان حق ندارند در احزاب و رقابت های سیاسی آنها دخالت کنند، لذا بهاییان در برابر این ضد بهائیان جدیداً به قدرت رسیده نیز، همچون همتایانشان درگذشته، سر تسلیم فرود آوردند و به پیش بینی و هدایت های بیت العدل اعظمشان در پیام شَهرُ العِزَّة (از ماه های تقویم بهائی است) **۱۳۵** بدیع (**۱۳۵۷** ش؛ **۱۵** سپتامبر **۱۹۷۸** میلادی)، آمادهٔ «جانشانی و قبول قربانی در طریقِ محبتِ دلبر سبحانی» شدند.

چیزی نگذشت که ردّیه ها و تهمت های عقیدتی سیاسی **۱۳۵** ساله، که همچون متن چند هزار صفحه ای کیفر خواستی کلّی علیه امر بهائی و جامعهٔ مظلوم آن تلقی شد و دادستانان ِ

سیاسی - مذهبی تازه به دوران رسیده — و شاید اسلافشان — آن را به دستان خود گرفته، فریاد بر آوردند که این بار مانند **۱۳۵** سال گذشته نیست و باید کار این مُجرمِ جان سختی را که هنوز پس از آن همه تهمت های رنگارنگ و بعضاً متضادِ «اُمرا و علمایِ» سابقُ الذکر و حبس و نفی و شکنجه و شهادت و قتل و غارت و آزار و اذیت، جان سالم به در برده و نَفَس می کشد، یکسره نمود و کاری را که علمای قبل و ناصرالدین شاه و اُمرا و سیاسیونی چون حاجی میرزا آقاسی و امیر کبیر نتوانسته بودند تمام کنند، تمام کرد.[215] با آن کیفر خواست، تنها چیزی که باقی می ماند، اجرای حکم بود و آن نیز، که از همان روزهای مبارزه و قبل از پیروزی انقلاب با حمله به منازل بهائیان و آتش زدن و اخراج از ادارات توسط تظاهرکنندگان و امثال آن، به صورت پراکنده شروع شده بود، به تدریج ادامه یافت. اما چون بحث ما در اینجا فقط بررسی سیر ردیه نویسی است، لذا از هموطنان عزیز می خواهیم به بیانیه ها و تظلم نامه های آن دورانِ جامعهٔ بهائی مراجعه فرمایند[216] تاوضعیت آن ایام برایشان روشن ترگردد.

در اوایل انقلاب تا آنجا که بنده به یاد دارد ردّیهٔ جدیدی به شکل کتاب ملاحظه نمی شود، ولی به جای آن، روزنامه ها و مجلات و وسایل ارتباط جمعی به مناسبت های مختلف سیاسی، واز جمله به مناسبت اعدام و شهادت بهائیان، کثیراً به درج و انتشار اخبار آن و اتهامات سیاسی پرداختند. در زمان پهلوی نیز به خصوص در مقاطعی خاص که تغیرات و رقابت های سیاسی درکشور صورت می گرفت، علاوه برکتب ردیه، در مطبوعات و نیز رادیو و تلویزیون، مطالبی بر ضدّ امر بهائی انتشار می یافت که از معروف ترین آنها حملات آشکار واعظ معروف دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی، فلسفی در سنهٔ **۱۳۳۴** ه. ش. در رادیو، علیه امر بهائی است، که مطالب مشابه آن عیناً در روزنامه ها و مجلات آن زمان نیز منعکس شد، اما در جمهوری اسلامی این روند با وضوح و شدت وگستردگی بیشتری آغازگردید و تا حال ادامه دارد.

همچنین در آن اوایل، انجمن حجّتیه نیزکه به اصطلاح در مبارزه عقیدتی با امر بهائی صاحب تجربهٔ **۲۵** ساله بود، به شکلی متفاوت از نحوهٔ عملکردش در زمان پهلوی، با نفوذ در نهادهای انقلابی، همچون سپاه پاسداران، بنیاد مستضعفان، جهاد سازندگی، حزب جمهوری اسلامی، استانداری ها، دادگاه های انقلاب، انجمن های اسلامی، مرکز اسناد ملی کشور، ستاد نماز جمعهٔ تهران و به ویژه آموزش و پرورش[217] در ایجاد تضییقات گوناگون سابق الذکر در کنار دیگران کوشید و شریك در مظالم وارده، ازجمله اخراج و حبس و شهادت بهائیان گردید و

این اقدامات خود را حداقل به طور رسمی تا یکم مرداد **۱۳۶۲** به طور علنی یا مخفی ادامه داد.[218] اینان و دیگران در همان اوایل انقلاب، از جمله کارهایی که کردند، انداختن یا دادن شبنامه ها و بیانیه ها و جزوات ردیه به منازل بعضی بهائیان بود. از جمله در سال **۱۳۵۷- ۱۳۵۸** جزوه ای تحت عنوان *تاریخ سخن می گوید* مملوّ از اتهامات تکراری سیاسی منتشر و پخش شد.[219] لُبِّ کلامِ جزوهٔ مزبور این بود که پس از ذکر ایرادات و اتهامات سیاسی، بهائیان را با عنوانِ *بهائیان وطن دوست* خطاب کرده و از آنها می خواست که موضع خود را در برابر تشکیلات بهائی روشن نمایند و با انتشار جزوهٔ مزبور صدق پیش بینی حضرت ولی امرالله، که در اول همین قسمت (یعنی در آغاز نکتهٔ ۶ در همین فصل) آورده شد، عیان و بر همه روشن و محقق گردید که نوکِ پیکان حملات بعد از انقلاب اسلامی به طرف تشکیلات اداری بهائی نشانه روی شده است. چنانکه اقدامات بعدی علیه تشکیلات بهائی این حقیقت را اثبات کرد و به این واسطه می خواستند بین جامعهٔ بهائی و تشکیلات مشروع و الهی آن جدایی اندازند و این خط را تا حال نیز ادامه داده اند؛ به طوری که لبّ مطالب مسلخ عشق نیز چیزی جز این نیست و در ادامهٔ متن و در فصل **۲**، نمونه های این خط مشی را ملاحظه خواهید فرمود، و به عللی که در سراسر این متن مشاهده فرموده و می فرمایید این از محالات است؛ چه که تشکیلات بهائی، مشروعِ وحیانی درکتب طلعات مقدسهٔ آیین بهائی است و چون امور اعتقادی و شرعی است و نه مانند تشکیلاتی که محصول اذهان بشری در انظمهٔ مختلفه است.[220]

و اما سیر نشر اکاذیب و اتهامات در دههٔ اول انقلاب تقریباً بیشتر از طریق مطبوعات و رسانه ها ادامه یافت. در این مدت همانطور که در فوق ذکر شد، چیزی که بیش از پیش به اتهامات علیه امر بهائی در زمان پهلوی افزوده شد سیاسی جلوه دادن تشکیلات و نظم اداری بهائی، ازجمله اتهام صهیونیستی بودن آن، بود و برای اثبات این اتهام علاوه بر استفاده از کیفر خواستِ ردیه های **۱۳۵** سالهٔ چند هزار صفحه ای سابق الذکر، برای توجیه تضیقات وارده بر جامعهٔ بهائی و دستگیری و شهادت افراد بهائی و اعضای محافل روحانی محلی و ملیِ جامعهٔ بهائی و تشکیلات تابعهٔ آن و اعلان انحلال آن توسط دادستان انقلاب در سنهٔ **۱۳۶۲** و اطاعت جامعهٔ بهائی ایران و اعلان تعطیلی تشکیلات مزبور در سال **۱۳۶۲**،[221] به نشر اکاذیب و جعل اسناد جدید پرداختند[222] و با اعلان هر اعدامی در رادیو و تلویزیون و مطبوعات، بعضاً ذکری هم از آن اسناد ساختگی و جعلی که زادهٔ اذهان تَوهّم زده بود، کردند که همهٔ این اتهامات در آرشیو

صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران و مطبوعات موجود است و پاسخ آنها نیز در بیانیه های جامعهٔ بهائی ارائه شده است.[223] از جمله حقایقی را که در اینجا باید اضافه کرد آنکه در همین دههٔ اول انقلاب، شماری از ردیه هائی که در نوع خود جدید محسوب می شد، منتشر شد که می توان نام آن ها را «ردّیه های دولتی» گذارد. نمونهٔ بارز این ها، بیانیهٔ رسمی دولت جمهوری اسلامی ایران بود که تحت عنوان *بهائیت، منشأ و نقش آن* در سال ۱۳۶۲ (۱۹۸۳) انتشار یافت و نشان داد که منشأ ردّیه های دولتی و ردیه نویسان به ظاهر یا به اصطلاح غیر دولتی در انقلاب اسلامی و ردیه نویسان قبل از انقلاب اسلامی، همه یکی است.[224]

البته در کنار آنچه ذکر شد، بعضاً مشاهده شد ردیه های قدیمی نیز مجدداً چاپ گردید، مثل ردّیهٔ مذکور در یادداشت شماره 118 که در سال ۱۳۶۳، چاپ ششم آن در ۳۰۰۰ نسخه منتشر شد و یا ردّیه ای نیز به سبك ردّیه های قبل از انقلاب با مطالبی تکراری و تهمت های سیاسی و با اشاراتی راجع به نور مازندران و اماکن مصادره شده مربوط به جامعهٔ بهائی که املاك خاندان حضرت بهاءالله می باشد، در سال ۱۳۶۰، انتشاریافت که نام آن، «خاتمیت پیامبر اسلام و ابطال تحلیلی بابی گری، بهائی گری، قادیانی گری»، نوشتهٔ آیت الله علامه یحیی نوری، نشر بنیاد علمی و اسلامی مدرسة الشُّهداء، چاپ اول، آبان ۱۳۶۰، می باشد. از ردّیهٔ دیگری نیز با نام *فتنهٔ باب*، از عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، چاپ سوم، بهار ۱۳۶۲، می توان نام برد.

از وقایع جالب در این دهه آنکه در بازار داغِ نزاع و افشاگری های گروه ها و احزاب سیاسی چپ و راست و یا مذهبی - سیاسی مختلف که یا توسط اولیای امور و یا خودشان، علیه یکدیگر صورت می گرفت نیز گاهی یادی از امر بهائی و جامعهٔ آن می شد؛ اما بیشتر در حاشیه و در ارتباط با مسائل اصلی مورد توجه آن گروه ها. و در این میان مقالات یا کتبی نیز بود که برای افشای انجمن حجتیه و علیه آنان نوشته می شد، که البته به همراه ملامت و ضدیت با حجتیه، در آن ها، تهمت های معمول به جامعهٔ بهائی نیز بعضاً تکرار می شد — و این کار هنوز هم ادامه دارد. یکی از کتب مزبور همان طور که در مقدمه نوشته شد، کتاب *در شناختِ حزب قاعدین زمان موسوم به انجمن حجتیه* از ع باقی، می باشد (رجوع شود به یادداشت شمارهٔ 24 و متن مربوط به آن) که نویسندهٔ آن در جاهای مختلف به مناسبت، تهمت های تکراری سیاسی ردیه های زمان پهلوی را نوشته است که از جملهٔ آنها ردیهٔ *انشعاب در بهائیتِ*... اسماعیل رائین است

که ذکر آن در صفحات قبل شد و در حقیقت ردیهٔ او قسمتی از آن کیفر خواست چند هزار صفحه ای مذکور شد و به این وسیله مرحوم رائین را غیر مستقیم و به واسطهٔ اخلاف جدیدش، شریك خون بهائیان و بلایای وارده بر ایشان نمود تا روحش از عالم بالا بر حال خود و اخلافش ناله کند و آرزو نماید و از خدا بخواهد که ای کاش میسَّر می شد به این ناسوتِ خراب آباد و این چاهِ عمیق سیاه، باز می گشت و جبران مافات می نمود. اما افسوس که چنین نمی شود؛ ولی بهاییان چنانکه قبلاً نیز نوشته شد، برای آمرزش ایشان و اخلافشان و اسلافشان دعا می کنند تا خداوند ببخشاید و باقی امور، دیگر، با حقِّ «یفْعَلُ ما یَشاءُ و یَحْکُمُ ما یُرید» است تا چه فرماید و چه اراده کند؛ و ما جز آنچه او اراده فرماید، نخواسته ونمی خواهیم.

به این ترتیب دههٔ اول بدون آنکه نیازی به نوشتن و انتشاردادن کتاب جدید خاصّی علیه امربهائی، احساس شود، فقط با انتشار همان کتب فوق الذِّکر و بیانیه ها اعلامیه ها و جزوات و مقالات مطبوعات از طرف مقامات رسمی دولتی و غیره، همراه با کشت وکشتار و حبس و تبعید و مصادره و غیره، گذشت. در دههٔ دوم پس از تثبیت انقلاب و رفع مشکلات و تشنجات سیاسی و خاتمهٔ جنگ ایران و عراق — و البته تا حدّی قبل از آن — محققین و مورّخین انقلاب، شروع به تحقیقات تاریخی با استفاده از کتب قدیم و اسناد جدید که ادعا می شد از دوایر دولت پهلوی، ازجمله ساواك و سفارت وقتِ امریکا و گزارش ها و اعترافاتی که در بازجویی از عوامل رژیم سابق وگروههای سیاسی، تهیه شده بود، نمودند و به تدریج شروع به پخش بعضی از آنها از تلویزیون و نشر آنها در مطبوعات و یا درکتبی جداگانه کردند. صرف نظر از آنچه دربارهٔ رژیم پهلوی و عوامل سیاسی آن و دیگر گروه های سیاسی گفتند و نوشتند — و البته مربوط به بهاییان نمی شود — مطالبی نیز دربارهٔ امر بهائی و تعالیم آن و جامعهٔ بهائیان و تشکیلات و افراد آن، در آن تحقیقات مندرج و منتشر کردند؛ امّا جالب آنکه منابع مطالب مزبور همه منابعی غیر بهائی بود و بر عکس آنچه که در مورد دیگر گروه ها اعمال شد، حتی یك مورد سند یا اعتراف را از منابع یا افراد بازجوئی شدهٔ بهائی، در مطبوعات و رادیو و تلویزیون پخش نکردند.[225]

در این دهه به تدریج در اثر استقامت بهائیان و تظلم هزاران بهائی از ایران و کشورهای مختلف عالم به مسئولین محترم نظام، و نیز شاید به علت روشن شدن بعضی حقایق دربارهٔ افراد و جامعهٔ بهائی برای اولیای محترم امور، به تدریج بهائیان از زندان ها آزاد شدند و تضییقات اگر چه تمام نشد — و تا حال نیز ادامه دارد — ولی تخفیف یافت. جالب است که هموطنان عزیز

مستحضر گردند که در این دهه بهائیان پس از تخفیف مزبور، به جای یأس و سرخوردگی و خستگی و فرسودگی و شکوه و ناله و سکوت و انزوای اجتماعی و شکست اخلاقی و روحی و معنوی — مانندِ موردی که برای بعضی بابیان در اثر بلایای وارده پس از شهادت حضرت باب، به مدت حدود ۵-۶ سال، پیش آمد و در ادامهٔ متن به آن اشاره خواهد شد — به فرمودهٔ مرکز جهانیشان بیت العدل اعظم در پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳، که در ضمیمهٔ شماره ۳ آمده است، «قلوبشان را از نفرت و کینه پاك و منزه» نمودند، و به آنان که بر ایشان ستم روا داشته بودند «با بزرگواری و عطوفت رفتار» نمودند و «محبّت جاودانهٔ خود را نسبت به سرزمینی که در آن متحمّل بلایای لا تُحصی» شده اند حفظ کردند و «علی رَغمِ برنامه های منظم جهت ریشه کن ساختن جامعهٔ بهائی هنوز... در مساعی خویش برای رسیدن به اهداف عالیهٔ روحانی و اخلاقی با عزت و افتخار ثابت قدم» ماندند و در حد مقدور مشغول به ادامهٔ رشد و توسعهٔ اخلاقی و معنوی و فرهنگی و علمی اطفال و نوجوانان و جوانان و بزرگسالان بهائی از دختر و پسر و مرد و زن شدند و این امور را در حالی به منصّهٔ ظهور و بروز رساندند و تحسین غیر بهائیان را نیز موجب شدند که از حقوق اجتماعی، ازجمله تحصیلات عالیه و حتی بعضاً در مقاطعی، تحصیلات متوسطه و ابتدایی محروم بودند.

اینك برای جلوگیری از چنان رشدی نیز می بایست فکری می کردند. از جمله یکی از روشها برای این مقصود، سعی در جلوگیری یا حداقل محدود کردن بعضی امور دینی و فرهنگی جامعهٔ بهائی بود که اقدامات فرسایشی انجام شده علیه جامعهٔ بهائی در این خصوص موضوع بحث فعلی ما نیست. اما روش دیگر که موضوع بحث ماست، گشودن مجدد بساط ردیه نویسی است. به غیر از ردّیهٔ *بهائیت چگونه پدید آمد* از نورالدّین چهاردهی که در تابستان ۱۳۶۹ توسط انتشارات آفرینش برای دومین بار چاپ شد، از جمله اولین موارد منتشره از تحقیقات مورّخین و محقّقین رسمی انقلاب اسلامی که ذکرش رفت — و چنانکه گفته شد منشأ مطالب آن با منشأ بیانیه های دولتی چون *بهائیت، منشاء و نقش آن* مورّخ ۱۳۶۲ یکی است[226] — دو جلد کتاب است با نام *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* که عنوان جلد اول آن *خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست*، و عنوان جلد دوّم آن، *جستارهایی از تاریخ معاصر ایران* می باشد، که چاپ اول آن زمستان ۱۳۶۹ است.[227] این کتاب به ظاهر خاطرات و اعترافات کتبی و شفاهی ارتشبد سابق

حسین فردوست، دوست و مَحرمِ تقریباً چهل سالهٔ محمد رضا شاه پهلوی، رئیس «دفتر ویژه اطلاعات» و «بازرسی» شاه و ناظر بر ساواك می باشد.[228]

مطالب این کتاب عمدتاً دربارهٔ رژیم پهلوی و سیاسیون آن می باشد و از این جنبه ارتباطی به بهاییان ندارد و نقد آن موضوع بحث ما نیست. اما قسمت هایی از آن دربارهٔ امر بهائی و بعضی بهائیان، و بعضی غیر بهائیانِ بهائی جلوه داده شده، می باشد که مانند همیشه به عنوان وجه المصالحه در منازعات و جنگ قدرت و گاه سازش و ساخت و پاخت های سیاسیون و احزاب و حکومت ها مورد استفاده قرار گرفته است، و بهاییان اگر نتوانند راجع به دیگر قسمت های کتاب و صحّت و سقم آنها قضاوت کنند و نظر دهند، ولی در مورد قسمت های مربوط به امر بهائی با قاطعیت صد در صد، در بیانیه های منتشره در همان دههٔ اول انقلاب نظر خود را داده اند و اکنون که در دههٔ سوم انقلاب هستیم، عملکرد بهائیان، مُثبتِ آن نظریات بوده و هست و به همه نشان داده است که ظاهر و باطن بهاییان یکی است و از دورویی و ریا بیزار و در کنار و نزد حق و جهانیان و وجدان خود روسفید و باقی و برقرارند؛ اَلحَمدُلِله!

باری کتاب مزبور و امثال آن، که از جهتی جزء ردیه های دولتی می تواند محسوب شود، از منابعی است که در مسلخ عشق از آن استفاده شده است و حداقل در مورد جامعهٔ بهائی دارای اکاذیب و جعلیاتی است که ذیلاً چند نمونهٔ آن را اشاره می کند تا کل به عدم اعتبار این قبیل کتب و ردیه هایی چون «مسلخ عشق» پی برند.[229] همان طور که در قرآن مجید، سورهٔ نساء، آیهٔ ۸۴ می فرماید: «لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیرِ اللهِ لَوَجَدوا فیهِ اخْتِلافاً کَثیراً» (اگر قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه در آن اختلاف بسیاری می یافتند)، در مورد صحت و سقم ادعاهای شفاهی و کتبی انسان ها نیز می توان همین قاعده را به کار برد و آن اینکه در ادعاها و نوشته های افراد دروغگو و جاعل، تناقض و اختلاف وجود دارد. نمونه های متناقض زیر از دو جلد کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، که دربارهٔ جامعهٔ بهائی نوشته شده به خوبی گویای جعلی و دروغی بودن آن می باشد و جامعهٔ جهانی بهائی نیز قبلاً پاسخ اتهامات مندرج در این قبیل کتب را داده است(ضمیمه ۲).

مورد اول اینکه، چنانکه در یادداشت های شمارهٔ 163 تا 165 و متن مربوط به آن ذکر شده، علاوه بر آنکه دربارهٔ وابستگی اسماعیل رائین، ردیه نویس علیه امر بهائی، به امریکا و انگلیس متناقض می نویسد[230]، در همان منبع مزبور، جلد۲، ص ۲۴۳ رائین را هم کار ادارهٔ کل

نهم ساواك معرفی می کند، و از طرفی هویدا را بهائی و فراماسونر و عضو ساواك[231] می داند، و در این آشفته بازار تناقضات معلوم نیست چرا آقای رائین سه جلد کتاب فراماسونری را می نویسد، آن هم لابد با استفاده از آرشیو ساواك و اسناد شاپورجی ریپورترا![232]

مورد دیگر آنکه در جلد ۲، صص ۳۹۲-۳۸۶ از نقشهٔ ساواك با همدستی به اصطلاح وُعاظُ السَلاطین و آخوندهای درباری می نویسد که جعل اسناد و اشاعهٔ شایعات می نمودند تا از هویدای مشکوك به بهائی بودن یك چهرهٔ «مسلمان» بسازند، و از طرف دیگر در جلد اول، ص ۳۷۷ و جلد دوم صص ۳۸۵-۳۸۴ صحبت از ضد بهائی بودن ساواك و اَسناد بهائی بودن هویدا می کند! با توجه به دو سند ذیل که جعلی است معلوم می شود، ساواك گاهی سند برای مسلمان جلوه دادن هویدا می ساخته و گاهی برای بهائی جلوه دادن او! [233] و چنین است شواهدِ پلیدیِ روش های سیاست بشری که شارع مقدس امر بهائی فرموده اند بهاییان خود را به آن آلوده نسازند و پیرو سیاست الهی باشند و از طریق تعالیم الهی به خدمت همهٔ جهانیان و هموطنان عزیز و کشور مقدس ایران پردازند.

دو سند مزبور را پشت سر هم در جلد ۲، صص ۳۸۵-۳۸۴ چنین می خوانیم. در دوران صدارت هویدا تعلق او به بهائیت شهرت وسیع یافت و ابقاء این نخست وزیر، که از نظر احساسات مذهبی مردم به شدت منفور بود، عمق بی اعتنایی شاه را به افکار عمومی نشان می داد. در زمینهٔ ارتباطات هویدا با فرقهٔ ضالهٔ بهائیت به ذکر دو سند اکتفا می کنیم: سند اول، نامهٔ مورّخ ۱۳۴۳ /۶/۱۲ است که ظاهراً یکی از سران جامعهٔ بهائیت به نام قاسم اشراقی به مناسبت تصادف هویدا در جادهٔ شمال و شکسته شدن پای او، برای فرهنگ مهر ارسال داشته و در آن تأسف خود را از این حادثه ابراز داشته است:

> جناب آقای دکتر فرهنگ مهر معاون محترم وزارت دارایی: به مناسبت پیشامدی که برای جناب آقای هویدا وزیر محترم دارایی رخ داده خواهشمند است مراتب تأثر و تأسف اینجانب و برادرانم را به عموم هم مسلکان و بخصوص جناب آقای ثابت پاسال مدیر محترم تلویزیون ایران که بزرگترین خدمتگزار فرقهٔ ما هستند ابلاغ فرمایید. احترامات فائقه را تقدیم می دارد. قاسم اشراقی.

سند دوم گزارش ساواك از جلسهٔ بهائیان ناحیهٔ ۲ شیراز، مورّخ ۱۳۵۰/۵/۱۹ می باشد:

جلسه ای با شرکت ۱۲ نفر از بهائیان ناحیهٔ ۲ شیراز در منزل آقای هوشمند و زیر نظر آقای فرهنگی تشکیل گردید. پس از قرائت مناجات شروع و خاتمه و قرائت صفحاتی از کتاب لوح احمد و ایقان آقایان فرهنگی و محمد علی هوشمند پیرامون وضع اقتصادی بهائیان در ایران صحبت کردند. فرهنگی اظهار داشت: بهائیان در کشورهای اسلامی پیروز هستند و می توانند امتیاز هر چیزی را که می خواهند بگیرند. تمام سرمایه های بانکی و ادارات و رواج پول در اجتماع ایران مربوط به بهائیان و کلیمیان می باشد. تمام آسمان خراش های تهران، شیراز و اصفهان مال بهائیان است. چرخ اقتصاد در این مملکت به دست بهائیان و کلیمیان می چرخد. شخص هویدا بهائی زاده است؛ عده ای از مأموران مخفی ایران که در دربار شاهنشاهی می باشند می خواهند هویدا را محکوم کنند، ولی او یکی از بهترین خادمین امرالله است و امسال مبلغ ۱۵هزار تومان به محفل ما کمك نموده است. آقایان بهائیان نگذارید کمر مسلمانان راست شود. در این جلسه نامبردگان زیر شرکت داشتند: فرهاد روحانی، دانیال روحانی، ثناءالله زارعیان، قاسم کریمیان، هدایت و مسیح الله و ناصر و ضیاءالله هوشمند، فرهنگی، قدرت الله کمالی، محمد علی هوشمند. (گزارش به ساواك-۱۳۵۰/۹/۱۵).

جاعلین دو سند، چه مأمورین ساواك بوده باشند که چنین نیز کرده اند، و چه جاعلین بعد از انقلاب باشند که اینان نیز همین کار را کرده اند، به قدری ناشی بوده اند که همان اصطلاحاتی را که خودشان دربارهٔ دین بهائی به کار می برند، از زبان یك بهائی هم به کار برده اند (مثل «هم مسلکان»؛ «فرقهٔ ما» در سند اول) در حالی که بهائیان یك قرن و نیم است که مُصِّرانه مدّعی اند که آئینشان «دین است و فرقه نیست» و محال است یك بهائی دیانت خود را «فرقه» و «مسلك» ذکر کند و اصولاً برای همین ادعاست که هزاران نفر از آنها در این مدت طولانی ۱۶۳ سال جان خود را نثار جانان نموده اند و از قربانگاه عشق و ایمان زنده برنگشته اند تا ثابت کنند خداوند «دین جدید» و «بهار بدیعی» آورده است تا حقیقت ادیان آسمانی قبل را که در زمستان تقالید و تعصّبات و اختلاف و جنگ پنهان شده، دوباره زنده نماید و فِرَقِ مختلفهٔ اسلام و دیگر ادیان آسمانی را چنانکه در کتب مقدسه و احادیث اسلامی آمده، در ظل یك «دین بدیع» متّحد فرماید، و نیز به کل، و از جمله مسلمین عزیز، توضیح دهد که مفهوم عباراتی چون «خاتم النبیین»، ضمن تصدیقِ حقیقت آن، آن چیزی نیست که به اذهان القاء شده و به معنی قطع

فیض الهی و نزول وحی آسمانی و کتب ربانی و تعالیم و احکام جدید متناسب با تغیرات محتومه و ذاتی عالم امکان، نمی باشد بلکه مقصود آن حقایقی است که در اینجا از موضوع بحث ما خارج است ولی قسم می دهد منصفین و متقین را که حتماً به آثار بهائی در این خصوص مراجعه فرمایند تا جواهر معانی را در مورد آن، از قلم وحیانی موعود کل امم، خود به ندای فطرت خود، دریابند[234] و ملاحظه فرمایند که حقایق ادیان چگونه دوباره در دین جدید حضرت یزدان زنده شده و تأثیر دوباره یافته، تا قلوب و افکار را تقلیب نماید و به سوی رحمان کشاند.

دربارهٔ سند جعلی دومی که یك به اصطلاح جلسهٔ بهائی را مُجَسَّم کرده و اظهاراتی را به غلط از قول بهائیان نوشته، به قدری مضحك و مسخره است که با یك مقایسهٔ سادهٔ سَبكِ نگارش آن با نوشته های مرسوم در تشکیلات اداری بهائی که در نوع خود دارای وجوه بدیعی می باشد، جعلی بودن آن آشکار می شود.[235] از بامزه ترین قسمت های گزارش مزبور که به ساواك ارائه شده آنکه نوشته است: «پس از قرائت مناجات شروع و خاتمه و قرائت صفحاتی از کتاب لوح احمد و ایقان...الخ»؛ حال آنکه بهاییان در جلساتشان مناجات شروع و خاتمه را یك جا در اول جلسه نمی خوانند(!) و *لوح احمد* را «کتاب لوح احمد» نمی گویند و اصولاً لوح احمد را به هنگام سختی ها و مصائب می خوانند — چنانکه از محتوای آن لوح و توضیحات نصوص بهائی دربارهٔ آن لوح و تأثیراتش پیداست — نه وقتی که «بهائیان در کشورهای اسلامی پیروز هستند...» و تمام امور اقتصادی دستشان است و امتیاز هر چیزی را می توانند بگیرند و آسمان خراش های شهرهای آن وقت ایران(!) مال ایشان است. و کتاب ایقان را در جلسات نمی خوانند بلکه در کلاس های داخل جامعه و برای نفوس طالب آشنایی با امر بهائی می خوانند. سند مزبور همچنین از هویدا می گوید ولی چنانکه قبلاً در متن و یادداشت 233 ذکر شد، وی بهائی نبوده بلکه ضد بهائی هم بوده[236] و به خصوص دربارهٔ آنجا که می گوید، «آقایان بهائیان نگذارید کمر مسلمانان راست شود»، هموطنان عزیز اینك حداقل در این ۲۷ سال انقلاب اسلامی، با آنچه تا به حال خود به چشم خود دیده و تجربه نموده اند و با آنچه که تا این جای متن ملاحظه نموده و در ادامه خواهند نمود، فهمیده اند که چه نفوس و گروه ها و احزابی هستند که نمی گذارند کمر مسلمانان راست شود؛ اگر مصلحت بود و فرصت، در اینجا مفصّل می نوشت که علت شکستگی کمر مسلمین چیست، اما خوشبختانه بعضی مسلمین عزیز خود به آن پی برده و گفته و نوشته اند و نیازی به ذکر این عبد نیست. حال دیگر ملت ایران بسیاری حقایق رژیم سابق را می

داند و حتی خود نویسندگان «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» نیز ذکر کرده اند که ساواك با همدستی بعضی آخوندها سند جعل می کرده[237] و معلوم نیست چرا خود نویسندگان مزبور از همین اسناد جعلی برای اثبات اتهامات علیه جامعهٔ بهائی استفاده می کنند، و تنها دلیل استفاده از چنین اسنادی را بنده این می داند که آنها هر جا به نفعشان بوده از آن اسناد جعلی استفاده کرده اند و هر جا مخالف فرضیاتِ موهومشان بوده آن ها را مستور داشته اند که به این روش «یك بام و دو هوا» می گویند. و خود نویسندگان همچنین می دانسته اند که در جنگ رقابت سیاسیون در دورهٔ پهلوی، افراد و دار و دسته های مختلف علیه هم اکاذیب منتشر می کرده اند[238] و نیز می دانند که خود نویسندگان مزبور اعتراف کرده اند که «گرانبها ترین اسناد» در اوایل انقلاب به سرقت رفته — یا بوسیلهٔ آنها که از ایران رفتند، یا به وسیلهٔ احزاب و گروه های داخلی[239] — و حقایق فوق نشان می دهد که استفاده از اسنادی اینچنینی مخالف روش صحیح تحقیق تاریخی است و نتایج آن غیر حقیقی می باشد. خلاصه آنکه اسناد جعلی مزبور را بعضاً خود ساواك «به منظور تأمین اهداف خود»[240] تنظیم می نموده است و محتوای آن نه با تعالیم بهائی و قواعد نظم اداری آن و نه با ادبیات نوشتاری رایج در جامعهٔ بهائی ونه با اسناد و مدارك کثیرهٔ موجود در زمان پهلوی و بعد از آن، موافق و سازگار است.[241]

مورد دیگر از تناقضات کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، از جلد دوم، صص **۴۵۱-۴۵۰**و **۴۶۹-۴۶۵** است که در قسمت پاسخ های مربوط به صص ۱۸۸-۱۸۷ مسلخ عشق، درادامه آمده است، به آن مراجعه فرمایند.

مورد دیگر آنکه نفوس منصف از خود سؤال خواهند کرد که چگونه می توان تناقض لحن و قضاوت دو جلد کتاب مزبور را راجع به ارتشبد فردوست، یار **۴۰** سالهٔ محمد رضا شاه پهلوی که خود به همهٔ خطاهایش اعتراف کرده[242] با لحن و قضاوت آنها دربارهٔ جامعهٔ بهائی و اتهامات اثبات نشده به آن، توجیه کرد؟ و از عجایب یك بام و دو هوایی آنکه نویسندگانی که به هر چیزی ولو جزیی و غیر حقیقی متمسك می شوند تا جامعهٔ بهائی را سیاسی و ضد اسلام و دولت و ملت و فاسد جلوه دهند، به چه سادگی دربارهٔ آقای فردوست با سوابق معلومش چنین می نویسند، «دست تصادف وی را وارد دربار ساخت»![243] و بدون احتمال دروغگویی آن مرحوم، گویی همهٔ خاطرات و اعترافاتش را صِحّه می گذارند و چنانکه در ص**۵۲۰** جلد دوم کتاب مزبور آورده اند، آن طور که می خواهند ارزیابی و داوری می کنند[244] و بدون توجه به اینکه نفوس دیگری نیز بعضاً

کتب خاطرات نوشته اند و نظریاتی مخالف آقای فردوست داده اند، تنها به قاضی می روند[245] و دست آخر می نویسند: «بازداشت حسین فردوست (البته پس از ۵ سال بعد از پیروزی انقلاب![246]) منجر به آشنایی دقیق کارشناسان وزارت اطلاعات با «معمّای فردوست» شد و پس از چندی روشن شد که فردوست خاطرات ارزشمندی را از دوران سلطنت پهلوی در سینه دارد، که می تواند برای آشنایی مردم و ترسیم این دوران از تاریخ معاصر ایران اهمیّت درجهٔ اوّل(!) داشته باشد. خاطرات و دانستنی هایی که بعضاً در هیچ سند مکتوب یافت نمی شود و منحصر به فرد است... متأسفانه فردوست زنده نماند تا خاطرات ارزشمند خود را به پایان برد. وی در تاریخ ۱۳۶۶/۶/۲۷در اثر سکته درگذشت و بدین سان خاطرات او، به ویژه در ترسیم حوادث دورِ سال های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ نا تمام ماند و بدین سان داستان زندگی فردوست نیز به پایان رسید.»[247]

و اما نکتهٔ مهم آخری دربارهٔ خاطرات آقای فردوست آنکه دو سند سابق الذکر ساواك در ارتباط با بهائیان در زمانی تنظیم و جعل شده که خود ارتشبد مزبور بر ساواك نظارت داشته (۱۳۴۳/۶/۱۲ و ۱۳۵۰/۵/۱۹ تاریخ دو سند مزبور است) و هموطنان عزیز حتماً باید صفحهٔ ۳۷۶ جلد اول خاطرات وی را بخوانند تا به لحن اظهار نظرات ارتشبد دربارهٔ بهائیان آشنا شوند و ببینند که حتی در اینجا نیز از وجه المصالحه نمودن بهائیان برای خوشایند بازجویان و نجات احتمالی خود دست بر نداشته است و چنین وقیحانه مانند جاعلین مسلخ عشق ادعا می کند که بهائیان از «پول و زن» برای جذب افراد به بهائیت استفاده می کنند؛ وی از جمله می گوید: «زن نیز از وسایل مهم جذب افراد بود و ترتیبی می دادند که از طریق روابط جنسی جوان ها جلب شوند و اصولاً ازدواج مسلمان و بهائی را تجویز می نمودند و از طریق دختران بهائی به عنوانِ مُبلّغ عمل می کردند.»[248] عین همین ادعا را در مسلخ عشق منتشره در ۱۳۸۱ شمسی، می خوانیم و خوانندگان عزیز احتمالاً تا حال دریافته اند که سر نخ جاعلین مسلخ عشق به کجا وصل است! پاسخ اتهام بی عفتی به جامعهٔ بهائی نیز قبلاً در همین فصل ضمن بند ۴ طبق شئون و اخلاق و ادب بهائی داده شده و در ادامه نیز ضمن مطالب جزئی دربارهٔ ایرادات مسلخ عشق خواهد آمد، و در اینجا منصفان و مُتقیان با غیرت و آبرو را قسم می دهد که آیا همین عکس العمل بهاییان نسبت به جاعلین و ظالمینی که چنین مطالب دروغی را می نویسند، دلیل بر دور بودن مکذبین از صراط مستقیم الهی و حقایق ادیان الهی نیست؟ بهاییان را روش چنان است که این قبیل نفوس و افترائات و اتهاماتشان را به خدا وا می گذارند و تا حال نیز در طول تاریخ خود چنین نموده و

ضرر هم ندیده؛ چه که داور حقیقی در میان است و به فرمودهٔ حضرت سید الساجدین در صحیفهٔ سجادیه ظالمین را به ظالمین مشغول می دارد تا یکدیگر را به سزای اعمال و اقوال سوء یکدیگر برسانند — چنانکه رسانده اند و حال نیز مشغولند — تا اینکه بهاییان به همان روش مرضیهٔ خود ثابت و دائم باشند و به جای مقابله به مثل با مفترین و ظالمین، به این بیانات مبارکهٔ مولایشان مزین باشند:

«وَ مَنِ اغْتاظَ عَلَیکُمْ قابِلُوهُ بِالرِّفْقِ وَ الَّذی زَجَرَکُمْ لا تَزْجُرُوهُ، دَعُوهُ بِنَفْسِه وَ تَوَکَّلُوا عَلَی اللهِ الْمُنْتَقِمِ العادِلِ القَدیر» (کسی که به شما غیظ نمود با او به رفق و مدارا مقابله کنید و کسی که شما را زجر داد زجرش مدهید، او را به خودش واگذارید و به خداوند منتقم عادل قدیر توکل کنید)[249]؛ «زنهار زنهار از اینکه نفسی از دیگری انتقام کشد ولو دشمن خونخوار باشد»؛ «یاران باید مظلوم آفاق باشند واز برای قاتلان شفاعت نمایند و از حق طلب غفران کنند»؛ «ای احبای الهی در این دور مقدس نزاع و جدال ممنوع و هر مُتعدّی محروم... اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند شما وفا نمایید، ظلم کنند عدل بنمایید، اجتناب کنند اجتذاب کنید، دشمنی بنمایند دوستی بفرمایید، زهر بدهند شهد ببخشید، زخم بزنند مرهم بنهید. هذا صِفَةُ الْمُخْلِصینَ وَ سِمَةُ الصادِقینَ»؛ «با نفسی جدال منمایید و از نزاع بیزار باشید. کلمهٔ حق بر زبان رانید؛ اگر قبول نمود نِعمَ المَطلوب و اگر عناد کرد او را به حال خود بگذارید و توکل بر خدا بکنید. این است صفت ثابتین بر میثاق»؛ «اگر اهانت کنند، اعانت نمایید اگر لعنت نمایند رحمت جویید در نهایت مهربانی قیام نمایید و به اخلاق رحمانی معامله کنید و ابداً به کلمهٔ رکیکی در حقشان زبان نیالایید.[250]

اما در همین دههٔ دوم انقلاب و سال های بعد از آن است که به تدریج برنامه های تلویزیونی نیز با مضامین کتبی از قبیل دو جلد کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* مذکور، تحت عنوان برنامه هایی چون *تاریخ معاصر ایران*، شامل دوران مشروطه و به قدرت رسیدن رضا شاه و محمد رضا شاه پهلوی، پخش می شود. از جمله محققین شرکت کننده در این برنامه ها عبارتند از: آقای عبدالله شهبازی (مورّخ)، آقای حجة الاسلام سید حمید روحانی (نویسنده و محقق و مدیر فعلی بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر)، آقای موسی حقانی (مورّخ). با توجه به برنامه های مزبور به نظر می رسد نویسندگان فوق در تهیهٔ دو جلد کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* سهیم

بوده اند؛ ولی چه این گونه باشد و چه نباشد، خط این برنامه ها بر اساس و به دنبالهٔ خط همان دو کتاب است.

از میان سه نفرمذکور در فوق، کسی که بعدها در دههٔ سوم انقلاب تا حالا نیز، خط مزبور را مصرّانه و در جریانی هدفمند و هماهنگ ادامه داده است، آقای عبدالله شهبازی است که دارای سایت اینترنتی نیز می باشد. تا آنجا که بنده با آثار ایشان تا این تاریخ، در ردّ امر بابی و بهائی آشنا شده ام، ملاحظه شد که گویی روح و صفات و مشی فکری و اخلاقی و موقعیت امثال مرحومین: آواره، صبحی، نیکو و رائین در ایشان زنده شده است و الحمد لله اگر ایران عزیز آنها را از دست داده ولی از قبیل این «منادیان امر بهائی» را بدست آورده!

چه که همان طور که تا حال امثال ایشان انشاءالله متوجه شده اند، ردیه ها و مخالفت ها و کشتارها و بلایای وارده ۱۶۳ ساله شان، نه تنها باعث نابودی امر بهائی و جامعهٔ آن نشده، بلکه چنانکه در مقدمه و همین فصل ذکر شد، باعث رشد آن نیز گردیده است و متأسفانه این را هم تجربه کرده اند که نمی توانند در برابر رشد امر بهائی سکوت پیشه کنند تا خود به خود از بین برود، چه که دیده اند که سکوت هم نتیجه نداشته است، و این شجرهٔ طیبه، اصلش چنان ثابت و فروعش چنان بر آسمان ها قد بر افراشته و در کل حین ثمراتش را به اذن پروردگارش و به تناسب زمان بر جهانیان ارزانی می فرماید[251] که از ریشه کندنش محال است. و چون چنین است، چنان که در مقدمه نیز اشاره شد، دشمنانش به جان هم می افتند و هر یك به دیگری اعتراض می کند که نحوهٔ دشمنی اش با امر بهاء خوب نبوده و بر عکس نتیجه داده و روش او بهتر است؛ حال آنکه بعد از مدتی روش خود او نیز زیر سؤال می رود و از کار می افتد. از خاطرات جالب این عبد در این خصوص آنکه دراواخر رژیم پهلوی، یك روز که در طهران سوار اتوبوس دو طبقهٔ شرکت واحد بودم یکی از مسافرینِ مرد، که هنوز هم نمی دانم به چه علت، با عصبانیت با صدای بلند می گفت، «خود بهائیان به فلسفی پول داده اند تا در رادیو تبلیغ آنها را کند»! باورم نمی شود! مرحوم فلسفی واعظ مشهور را چنانکه قبلاً ذکرشان رفت و در رمضان سال ۱۳۳۴ ه.ش سخرانی های ضد بهائی اش در رادیو در طهران باعث بلایای شدیده وارده، از طرف دولت و علما و بعضی نفوس بر بهاییان در سراسر ایران شده بود، حال چون نتیجهٔ عکس داده بود، از عوامل بهائیانش می خواندند! لذا این عبد به این نتیجه رسید که تا دشمنان بهائی قبول نکنند منشاء و پشتوانهٔ این امر، الهی است و نه سیاست های استعماری بشری، محکومند که دچار توهّم و

خدای ناکرده در آخر دچار جنون شوند. این است که بهاییان قَسَمشان می دهند که درفرضیه ها و نظریه های تکراری و پوسیده و رد شدهٔ تحقیقی خود، به خاطر خدا و با انصاف و تقوی و به نام مقدّس رسول اکرم (ص) تجدید نظر کنند و تضرّع و زاری نمایند بلکه خداوند به فضل معامله فرماید و ایشان بیش از این از عرفان موعود محبوبشان محروم نمانند، و در این میان چنانکه ذکر شد این آقای شهبازی اند که همچون بازی با شهپر «توهّم» «نظریهٔ توطئه»[252]، از اوج آسمانِ وهم و گمان، با چنگال ظلم و عدوان، حمله بر کبوتران حَرَم یزدان در آسمان عشق و اطمینان نموده، تا بلکه خون ایشان بریزد و آن گاه بر ساعدِ شیطان نشیند.

این است که قبل از ادامهٔ بررسی ردیه ها، و ازجمله ردیه های ایشان، این بندهٔ بینوا از آن «عبد خدا» (عبدالله) تقاضا می کند، و ایشان و امثال ایشان را به خون مطهّر سید الشهداء حسین بن علی (ع) و «حقیقتِ» همان موعودی که ادعای عشق و ایمان به او را دارند و منتظرند بیاید و عالم را به عشق و عدالت و انصاف و ایمان و اطمینان بیاراید، قسم می دهد که در دلِ شبی از شب ها که حالتی روحانی و معنوی در خود احساس می کنند، وضوی عشق بگیرند و به نماز بایستند و صادقانه و خاصانه «اِهْدِنا الصِّراطَ الْمُسْتَقیم» بر لسان قلب جاری نمایند و پس از آن، اولاً در یادداشت شمارهٔ 36 این متن توجّهی منصفانه فرمایند تا به آنچه مختصراً دربارهٔ قوهٔ واهِمه و ظنّ و گمان و خطرات معنوی آن ذکر شده و خود ایشان بهتر از بنده می دانند مجدداً متذکر گردند، و ثانیاً به دو قسمت ا ز بیانات حضرت بهاءالله از *لوح دنیا* و *شکرشکن*، که در صفحات قبل ضمن توضیحات راجع به ردیهٔ آقای اسماعیل رائین آورده شد، دقت نمایند، و ثالثاً در همان حال روحانی، صص ۶۱۱ تا ۶۲۰ «نهج البلاغه» فیض الاسلام را بگشایند و خطبهٔ ۱۸۴، یعنی خطبهٔ «هَمّام» را در وصف متّقین، از علی ابن ابی طالب، اسدالله الغالب، بخوانند و ببوسند و ببویند تا اگر فضل الهی مدد نمود، جواهر مستوره در گنجینهٔ آن کلمات را بیابند و به غنای معنوی فائز گردند، و اگر نه چون هَمّام که از تأثیر کلمات حضرت امیر(ع) بیهوش شد و جان به جان آفرین سپرد، حداقل ایشان به هوش آیند و ایشان هم، ادعیه و مناجات هایی را که در فصل اول پیشنهاد شد خانم مهناز رئوفی تلاوت کنند، بخوانند و از خدا بخواهند که به جبران مافات مؤید گردند؛ اما اگر چنین نکردند و یا چنین حالتی دست نداد حداقل به خطبهٔ بعد از خطبهٔ هَمّام (خطبهٔ ۱۸۵، صص ۶۲۴-۶۲۰) رجوع نمایند و در آن دقیق شوند تا بلکه به شناختِ نفس خود که بر همهٔ بندگان واجب است نائل گردند و ببینند که چگونه اولیای الهی و ائمهٔ اطهار

از قبل همه چیز را پیش بینی و تشریح فرموده اند و چرا از غم وغصّه، سر به چاه تنهایی فرو می بردند و ناله به درگاه الهی می نمودند!

به این ترتیب بود که بعد از نشر کتبی مثل «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» منتشره در **۱۳۶۹**، آقای شهبازی در چند کتاب خود ازجمله «ساسون ها، سپهسالار ترياك ايران»، منتشره در ۱۳۷۰، «نظریهٔ توطئه، صعود سلطنت پهلوی و تاریخ نگاری جدید در ایران»، نشر مؤسّسهٔ مطالعات و پژوهش های سیاسی (همان مؤسّسه ای که دو جلد کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* را با توجه به خاطرات ارتشبد فردوست منتشر نمود)، سال ۱۳۷۷، و امثال آن، پیش فرض های موهوم اسلافِ سابق الذکر خود را، این بار با رنگ و لعابِ «توهّمی» جدید، مطرح نمود که از آن به بعد تا حالا که سنهٔ **۱۳۸۵** است همان موهومات ایشان دست مایهٔ مقلّدین ایشان و امثال ایشان شده است. ایشان به کتب مزبور و برنامه های *تاریخ معاصر ایران* بسنده نکردند، بلکه در ادامهٔ حرکتی **۲۵** ساله از اول انقلاب با همدستان خود، خلاصه ای از آن توهمات و ثُرَّهات و اکاذیب را، به ظاهر به مناسبت یکصدمین سالگرد انقلاب مشروطهٔ ایران، در سه مقاله در روزنامهٔ جام جم که ذکرش در مقدمهٔ این متن شد، ارائه نمودند[253]، و حدود همین سال ها، افترائات تکراری مزبور عیناً در مجلهٔ هفتگی *زن روز* نیز مندرج می شد.[254] دو سال بعد نیز در روزنامهٔ جام جم، ۱۳۸۴/۳/۱، مقاله ای تحت عنوان *بهائیت و صهیونیسم، فرقهٔ انحرافی ابتکاری!* به همان مضامین چاپ شد که نویسندهٔ آن آقای سید مجتبی عزیزی اند و مآخذشان اکثراً ترهّات آقای شهبازی است.[255]

و البته در همین مقاطع، روزنامه ها و مجلات دیگری نیز به مناسبت، مطالب دیگری بر ضد امر بهائی نوشتند و کتب ردیهٔ دیگری نیز چه با تجدید چاپ و چه جدیداً ترتیب دادند که از جمله موردی است که قبلاً در یادداشت شمارهٔ 90 ذکر آن رفت که چطور در آن ها مطالب ردیه های جعلی ۶۰ سال پیش را تکرار نمودند و یا روزنامهٔ کیهان که اخیراً در قسمت «نیمهٔ پنهان» خود همان مطالب تکراری ردیه ها را چاپ می کند (اواسط آبان ۱۳۸۴) و یا ردیه ای با عنوان «دوازده تعالیم بهائیت» که چند سال قبل چاپ اول آن توسط انتشارات گویا، پردیس، منتشر گردید، و نویسندهٔ آن آقای علی نصری سعی نموده بودند نشان دهند که دوازده تعالیم بهائی کلاً در اسلام وجود دارد و جدید نیست و لذا موجب تعجب و حیرت بنده گردید که اگر چنین است پس چرا ۱۶۳ سال است که ردیه نویسان مسلمان با تمام قوا به همین تعالیم تکراری حمله می

کنند و هنوز کلال و ملال نیاورده، به حملات شدیدتر از قبل ادامه می دهند؟ ولی چنین نیست، و حملات مزبور دقیقاً به این خاطر است که تعالیم آن جدید است و به خاطر همین جدید بودن است که مورد انکار منکرین واقع شده، چنانکه این حقیقت از قبل در قرآن مجید و احادیث کاملاً پیش بینی شده است. در سورهٔ قمر آیهٔ ۷ می فرمایند: «یوْمَ یدْعُ الدّاعِ اِلی شَیءٍ نُکُرٍ» (روزی که دعوت کننده می خواند به سوی چیزی که مورد قبول مردم نیست) و در حدیث می فرماید: «یظْهَرُ مِنْ بَنی هاشِمْ صَبِی ذُو کِتابٍ وَ اَحکامٍ جَدیدٍ...وَ اَکْثَرُ اَعْدائِهِ الْعُلَماء» (ظاهر می شود از بنی هاشم جوانی صاحب کتاب و احکام جدید... و اکثر دشمنانش علما هستند)[256]؛ و «اَلْعِلْمُ سَبْعَةُ وَ عِشْرُونَ حَرْفاً فَجَمیعُ ما جائَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفانِ وَ لَمْ یعْرِفِ النّاسُ حَتّی الیوْمِ غَیرَ الْحَرْفَینِ فَاِذا قامَ قائِمُنا اَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعِشْرینَ حَرفاً» (علم ۲۷ حرف است و آنچه که رسل آورده اند دو حرف از آن می باشد و مردم تا امروز غیر آن دو حرف را نشناخته اند، پس وقتی قائم ما بیاید آن بیست و پنج حرف باقیمانده را می آورد)[257]. و «در زمان وی جز دین خالص از رأی و نظر باقی نخواهد ماند، در غالب احکامش با آراء علما مخالفت می کند؛ به این جهت آنان از آن آقا ملول می شوند، زیرا خواهند دانست که بساط اجتهاد آنان در هم پیچیده می شود»[258]؛ و از علامّه مجلسی در بحارالانوار از فُضَیل بن یسار، روایت شده که گفت:

حضرت صادق فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام می نماید از ناحیهٔ جُهّال مردم مواجه می گردد به سخت تر از آنچه رسول خدا از مردم زمان جاهلیت مواجه شده بود.» پس من عرض کردم چگونه اینطور می شود؟ فرمود: «رسول خدا به سوی مردم آمد در حالی که آنان سنگ ها و عودها و چوب های تراشیده را پرستش می کردند ولی قائم هنگامی قیام می نماید که آنها کتاب خدا را بر علیه وی تأویل می کنند، و به قرآن مجید بر علیه او احتجاج می کنند.» پس فرمود: «قسم به خداوند، عدل وی داخل خانه های آنان می گردد چنانکه سرما و گرما داخل می شود.»[259]

و به خاطر همین حقایق فوق در آیات و احادیث اسلام و تحقق آن در ظهور جدید است که نفوس از همهٔ نژادها و ادیان و کشورها و فرهنگ ها را به خود جذب نموده و در دینی جدید، متحد و یك دل و یك جان فرموده است. و به خاطر همین بدیع بودن است که در اوایل این فصل اظهار نظر علما و فضلای ایرانی و غیر ایرانی را در تحسین این دین جدید ملاحظه فرمودید، و خواندید که بعضی از آنها تنها راه نجات دنیا را از وضعیت فلاکت بار موجود، تعالیم دین بهائی

ذکر کرده اند و بالاخره از نفوس منصفه و خوانندگان عزیز تقاضا می شود خود تعالیم بهائی را مطالعه فرمایند و در مقابل استدلالات آقای علی نصری را نیز در ردیهٔ شان بررسی فرمایند تا خودحقیقت را دریابند.[260] ردّیهٔ دیگری نیز که در این مقطع منتشر شد، *بهائیّت در ایران* از دکتر سیّد سعید زاهدی باهمکاری محمد علی سلامی می باشد که ناشر آن مرکز اسناد انقلاب اسلامی[261] می باشد[262]. «مسلخ عشق» نیز چنانکه در مقدمه ذکر شد در همین مقطع، در سال ۱۳۸۱، چاپ شد که انتشار آن و ارسال آن به منازل بهائیان در سنهٔ ۱۳۸۳ باعث شد این عبد ضمن جواب به آن، در این سطور، به سابقهٔ تاریخی ترهّات مندرج در آن نیز بپردازد.

خلاصه آنکه به شرح فوق، بازار مخالفت در کتب و مقالات ردیه علیه امر بهائی و پخش مطالب مشابه از سیمای جمهوری اسلامی ایران در دههٔ اخیر، بار دیگر داغ شد که هنوز هم ادامه دارد. ادامهٔ این روند و نیز ادامهٔ محرومیت های اجتماعی بهائیان، ازجمله ممنوعیت ایشان از استخدام در ادارات و ورود به دانشگاه ها که از اول انقلاب تا حال ادامه داشته، موجب این شد که بیت العدل اعظم در ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ [263]، پیام مهیمنی را خطاب به بهائیان مظلوم ایران، دربارهٔ مظالم وارده بر ایشان، همراه با تحلیل الهامی و ملکوتی — و نه تحلیل های سیاسی بشری — از سیر حکومت و جامعهٔ ایران از قاجاریه و پهلوی تا جمهوری اسلامی، ارائه فرمایند و راه سعادت حقیقی ایران عزیز و مقدّس را که جز دخول در ظلّ امر حضرت رحمن در ظهور بدیعش نیست، تأکید نمایند. چنانکه حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «اَمّا ایرانُ لَیسَ لَهُ اَمانٌ اِلّا بِالدُّخوُلِ فی ظِلِّ الرَّحْمنِ» (اما ایران را امنیت و آسایش نخواهد بود مگر به داخل شدن در ظلّ رحمن)[264] و این پیام اولین پیام از این نوع نبود، بلکه چنانکه قبلاً نیز ذکر شد، از همان اوایل انقلاب اسلامی علاوه بر محفل روحانی ملی بهائیان ایران یا جامعهٔ بهائیان ایران که بیانیه های متعددی در پاسخ شبهات، و تظلم به مسئولین محترم ارائه دادند، بیت العدل اعظم، پیام های دیگری نیز صادر فرمودند که از معروف ترین آنها که در نوع خود شباهت هایی به پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ دارد، پیامی است مورخ ۲۸ دسامبر۱۹۸۷ (مطابق با ۱۳۶۶/۱۰/۷).[265]

یك سال بعد از پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ بیت العدل اعظم که در حقیقت مخاطب آن بهائیان بودند، جامعهٔ بهائی ایران نیز بنفسه، تظلم نامه ای، مورخ ۱۳۸۳/۸/۲۵، خطاب به ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران جناب آقای خاتمی دربارهٔ مشکلات جامعهٔ بهائی و ازجمله ممنوعیت از ورود به دانشگاه ها علیرغم قبولی و مجاز شناخته شدن بالغ بر ۸۰۰ نفر با

رتبه های یك رقمی به بالا، نوشتند که همان طور که در مقدمه آمد[266]، چند هزار نسخه از آن توسط بهائیان ایران حضوراً در وقت اداری ادارات مختلفه در طبق اخلاص تقدیم مسئولین محترم دخیل در امور مربوطه شد و چنانکه در مقدمه آمد عکس العمل بعضی از مسئولین عزیز مبنی بر بی اطلاعیشان از وضعیت دشوار جامعهٔ بهائی و محرومیت های آن در این ۲۷ سال مؤید لزوم صدور پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ بیت العدل اعظم و تظلم نامهٔ ۱۳۸۳/۸/۲۵ بود. و به همین دلایل بود که جامعهٔ بهائیان ایران و آحاد افراد بهائی در سال های اخیر ضروری دیدند که عند اللزوم هموطنان عزیز به ویژه آنهایی را که بی اطلاع مانده اند از حقایق مربوط به جامعهٔ بهائی و تعالیم آن آگاه سازند تا مبادا چنانکه امثال آقای شهبازی و همدستانشان در سیمای جمهوری اسلامی ایران و روزنامهٔ جام جم و کتب ردیه ای چون مسلخ عشق اشاعه داده اند، ملّت عزیز ایران بهائیان را فاسد و زناکار و قاچاقچی تریاك و تروریست و موجب تفرقه در امت اسلامی و امثال این ترّهات و اتهامات تصور کنند.

اما همهٔ هموطنان عزیز این را نیز باید بدانند که امثال این اقدامات از طرف بهائیان در خصوص آگاه سازی نفوس دربارهٔ حقایق عقیده و جامعه شان، همیشه با پرداخت بهای سنگین همراه بوده و نه تنها موجب تخفیف آلام و مظالم نبوده، بلکه موجب تشدید تضییقات، از جمله دستگیری و حبس در ایام اخیر، نیز بوده است که در مورد ارائهٔ بیانیهٔ اخیر نیز وضع همین گونه بوده است که شرح آن در اینجا مورد بحث ما نیست. اما خوشبختانه احساس می کنیم اقدامات اخیر حداقل موجب رفع بعضی سوء تفاهمات و روشن شدن ذهن بعضی از اولیای محترم امور و هموطنان عزیزی که در جریان وضعیت دشوار بهاییان قرار گرفته اند، گردیده است و دقیقاً به خاطر همین است که جاعلین مسلخ عشق و همکارانشان با این گمان که شاید بهائیان از مطالعهٔ کتب ردیه و دیدن برنامه هایی چون *تاریخ معاصر ایران* و مقالات آقای شهبازی و دیگران، در روزنامهٔ جام جم و مجلهٔ زن روز و امثال آن محروم مانده باشند، در سال ۱۳۸۳ مسلخ عشق را که در سال ۱۳۸۱ چاپ شده بود با پست سفارشی برای بعضی بهائیان ارسال کردند تا اینکه شاید به آنها تفهیم کنند که در اشتباه اند و نباید زحمت بکشند تا هموطنان را از حقایق دین و جامعه شان آگاه کنند؛ بلکه باید بدانند، حقایق همان هائی است که در مسلخ عشق و ردیه های دیگر آمده و بهائیان فریب و گول مسئولینشان را خورده اند و باید از فرقهٔ فاسد و استعماریشان(!) دست بکشند و ظاهراً مانند خانم رئوفی شوند که پی به پوشالی بودن فرقهٔ ضالهٔ مضلهٔ روسی انگلیسی امریکایی

صهیونیستی بهائی برده است و در ظل و پناه جاعلین قرار گرفته است و آرامش روحی و رستگاری ابدی یافته است! حال آنکه چنانکه در مقدمه نیز ذکر شد، بهائیان به این قبیل اقدامات عادتِ ۱۶۳ ساله دارند و در رَهِ عقیده جان بر کف نهاده اند. لذا جاعلین باید بیشتر به فکر منحرف کردن افکار عمومی هموطنان عزیز باشند و به جای ارسال این قبیل ردیه ها و دیگر مطالبی که برای بهائیان به طور رایگان با پست سفارشی ارسال می کنند، به ایشان التماس می کنم که مسلخ عشق را به طور رایگان با پست سفارشی برای خانواده های ایرانی مسلمان بفرستند و اگر هزینهٔ مالی و اجرایی آن زیاد است و مقدورشان نیست، از آن «داستان»، سریال یا فیلمی بسازند و از تلویزیون و سیما پخش کنند تا کار یك سره گردد و هموطنان عزیز و بیش از سیصد هزار بهائی ایرانی، به علاوهٔ بیش از هفت میلیون بهائی فعلی جهان در بیش از ۲۰۰ کشور، به حقایق پی برند! آهِ آهِ. خوش بُـوَد گر محك تجربه آید به میان.

اینك قبل از آنکه به نکتهٔ هفتم از هشت نکتهٔ اصلی سابق الذکر در اول این فصل، که عرض شد پایه و اساس برای جوابهای جزء به جزء مسلخ عشق در فصل دوم می باشد، بپردازیم، لازم است به مورد ردیه های آقای شهبازی و دوستانشان تا حالا برگردیم و در ادامه بحثی نیز در چهار قسمتِ الف و ب و ج و د، در جواب ترّهات و توهمات امثال ایشان بنماییم؛ اماقبل از آن، همان گونه که در مقدمه نیز عرض شد، باید یادآوری نماید که جواب ترهّات ایشان در مقالهٔ سابق الذکر در روزنامهٔ جام جم در مرداد ۱۳۸۲، توسط جامعهٔ بهائی تهیه و به روزنامهٔ مزبور برده شد ولی بر خلاف قانون مطبوعات، آن را چاپ نکردند.

الف) برخلاف تقوی و قانون مطبوعات در همهٔ دنیا، نفس اینکه به جامعهٔ بهائی اجازه پاسخ داده نمی شود، خود دلیل بطلان اکاذیب و اتهامات منتشره بر ضد بهائیان است. تقاضا آنکه «جاعلین» و جام جم به این بیان حضرت بهاءالله توجه فرمایند:

> روزنامه فی الحقیقه مِرآتِ جهان است... نگارنده را سزاوار آنکه از غرض نفس و هوی مقدس باشد و به طراز عدل و انصاف مزین و در امور به قدر مقدور تفحّص نماید تا بر حقیقت آن آگاه شود و بنگارد. (لوح طرازات).

و این اولین باری نیست که امر بهائی و جامعهٔ آن از طریق مطالب روزنامه ها و مطبوعات مورد تهاجم و ستم واقع شده اند، چنانکه در دورهٔ قاجاریه و پهلوی و رژیم فعلی به شرحی که قبلاً

در همین فصل آمد، بارها در روزنامه ها و مجلات بر علیه خود حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله و امر بهائی و جامعه و تشکیلات نظم اداری آن انواع اکاذیب واتهامات نوشته شد که بررسی آن خود می تواند موضوع تحقیقی برای بهائیان و نیز محققین و هموطنان عزیز غیر بهائی باشد تا با مقایسهٔ سیر اکاذیب آنها به تناقضات مندرج در آنها پی برند و بر حقانیت امر بهاء شهادت دهند.[267]

ب) در ظهور موعود اسلام، حضرت بهاءالله اشتباهات و اوهام و ظنونِ نسبت داده شده به دیانت مقدّس اسلام[268] را مؤکّداً آشکار فرمودند و از جمله به خاطر غلبهٔ تقالید و اوهامات مزبور در ایران، لسان عظمت الهی به این بیان ناطق: «اهل ایران به اوهام اُنس داشته و دارند.»[269] خوانندگان عزیز را قسم می دهد به جمیع مقدساتشان، که به چشم انصاف و بدون حبّ و بغض در مورد این بیان حق قضاوت نمایند. آن حضرت همچنین برای درك سریع تر و راحت تر امر الهی، شرط لازم و اصل کافی مهم ذیل را نیز اعلان فرمودند که تقاضا دارد هموطنان عزیزم، و نیز البته اهل عالم، در این اصل مهّم نیز تفکری عمیق و معنوی، هم از جنبهٔ عقیدتی و هم از جنبهٔ تاریخی، بفرمایند:

> تا بر کذب قبل آگاهی نیابی، بر صدق این یوم بدیع گواهی ندهی. باید ناس غافل را آگاه نمود تا مطالع ظنون و اوهام را از قبل و بعد بشناسند و به صراط مستقیم و حبل محکم متین، تمسّك و تشبّث جویند. امر بسیار عظیم است و ناس ضعیف.[270]

و برای آن که توهّم زدایی فرمایند و اهل عالم و ایران را «قدمی» به راه سعادتشان نزدیك تر سازند، علاوه بر دریایی از آثار و الواح نازله از قلمشان، در زمان حیات خودشان به جانشین منصوص آینده شان، حضرت عبدالبهاء امر فرمودند رساله ای مرقوم فرمایند و ایشان نیز *رسالهٔ مَدَنّیه* را در سنهٔ **۱۸۷۵** میلادی — یعنی **۳۰** سال قبل از انقلاب مشروطهٔ ایران — مرقوم فرمودند و «در آن، اصول روحانیه ای را که باید راهنمای تجدید بنای جامعهٔ ایران در این عصر رشد و ترقی گردد، بیان» فرمودند.[271]

آن بیداری و هشیاری که ذاتاً در اثر تأثیرات ظهور بابی و بهائی و آثار الهی و ازجمله رسالهٔ مَدَنیّه در ایران عزیز ایجاد شد، اگر چه طولانی مدت و تدریجی بود، ولی با تحولات **۳۰** سالهٔ اخیر جهانی و انقلاب اسلامی که مستقیم یا غیر مستقیم، خواسته یا ناخواسته، به ارادهٔ الهی،

موجب آگاهی های بیشتر ملّت عزیز ایران گردید، محسوس تر شد. این است که بالاخره در این مقطع، نفوسی از هموطنان عزیز نیز پیدا شدند که حقیقت بیان سابق الذکر از حضرت بهاءالله را غیر مستقیم تأیید نمایند و فاش سازند که مرضِ «توهّم زدگی»، همان طور که در سایر نقاط دنیا نیز سابقه دارد، در ایران نیز سابقه داشته و وجود دارد.[272]

اما متأسفانه، «سرانِ توهّم» هر از چند گاهی سعی می کنند ناس را به توهّمات جدید تری مبتلا سازند و اینك این نقش را امثال آقای شهبازی به عهده گرفته اند و ظاهراً متوجه نشده اند که انقلاب اسلامی، غیر مستقیم یا مستقیم موجب بیداری نفوس و کسب تجربه شده و دیگر مردم به راحتی تسلیم توهّمات نمی شوند؛ چنان که حداقل بعضی از ایرانیان، همچون بعضی صاحب نظران، «نظریهٔ توطئه» را، «توهّمِ توطئه» می دانند. بنده دربارهٔ علل توهّم ایشان، که مورّخ و محقّق و لابدّ آشنا به روش ها و متدولوژی تحقیق تاریخی و دینی و سیاسی هستند، حیران مانده ام. آیا علّت این توهّم، دسترسی ناگهانی به کتب و اسناد و مدارکی است که پس از انقلاب اسلامی در اختیار ایشان و دوستانشان قرار گرفت و سعی نمودند پیش فرض های تکراری خود را به زور هم که شده، به وسیلهٔ آن منابع و مآخذ اثبات کنند و چون دچار تناقضات آشکار بین حقایق امور و نظریه مخدوش خود شدند، مجبور گشتند از آن اسناد به صورت گزینشی و هدفمند استفاده کنند و بعضی حقایق مندرج در آن اسناد را عمداً در دسترس نگذارند و مستور بدارند و مطرح نکنند، و به این واسطه چون روی حقایق پا گذاشتند دچار اوهام شدند؟ یا علت توهّمشان، راست و درست انگاشتن اکاذیب نفوس معلوم الحالی چون آواره و صبحی و نیکو و رائین بوده است که قبلاً ذکرشان رفت؟ به طوری که در همان سه مقالهٔ جام جم، از **۹۴** باری که در یادداشت ها از منابع مختلف استفاده شده، **۴۸** بار آن از ردیه های ضد بهائی است که **۵** مورد آن نیز از کتب خود آقای شهبازی است![273] و آن جایی نیز که **۲۷** بار از منابع غیر ردیه و غیر بهائی، و **۱۹** بار از منابع بهائی ذکر کرده، با نقل قول های گزینشی از آنها در جهت اثبات فرضیه های کذب ردیه های مذکور سود جسته. و یا شاید علت توهّمشان، شکل گیری و غلبهٔ قالب های ذهنی خاصّی است که علتِ امور و حوادث را، به جای آنکه، چون اسلافشان، دولت های استعماری روسیه و انگلیس و امثال آن بداند، به اصطلاح، خانواده ها، خاندان ها و فامیل های شبه مافیایی مذهبی و سیاسی و اقتصادی میداند که پشتِ آن دُوَل مخفی اند (مثل خانوادهٔ «روچیلدها» و خاندان «ساسون ها» و خانوادهٔ «ریپورترها»،...[274] و یا آنکه چنین تغییری نشانهٔ بی

ثمر بودن اتهامات سیاسی اولیه است که دیگر کسی به آن وقعی نمی نهد؛ چون حال وضعی پیش آمده که سیاسیون یکدیگر را به دول استعماری منتسب می کنند و این امری عادی شده و لذا دیگر کسی به آن توجه نمی کند. نشانهٔ این «مافیازدگی» ذهن ایشان، همین بس که نه تنها به بهائیان بلکه به همه چیز و همه کس با همین قالب ذهنی می نگرد؛ چنان که مثلاً وقتی در مورد وضعیت تجارت «سنگ ایران» می خواهد بنویسد، نفوس یا افراد سودجو در این تجارت را تشبیه به «مافیای سنگ ایران» می کند[275] و چنان که در مباحث روانشناسی اجتماعی آمده است[276]، چنین قالب های متحجّر ذهنی که همچون «بت» مورد اعتماد و پرستش صاحبش شده[277]، منجر به پیش داوری می شود که این نیز با روح تحقیق علمی و آکادمیك، و از آن مهّم تر با روح تقوی و انصاف و عدالت معنوی و حقیقت جویی، در تضّاد است. و جالب آنکه صاحبان چنین قالب های ذهنی، در آغاز کار می گردند تا یك سری مدارکی را که می توان بهتر آنها را در قالب های مزبور جای داد، گزینش کنند؛ سپس آن موارد گزینشی را بر اساس فرضیه و نظریهٔ قالبیشان کنار هم می گذارند و یک سری آسمان و ریسمان به هم می بافند، و وقتی به بن بست رسیدند، به یک باره کار را در همین مرحله، معلّق و ناتمام گذاشته، به جای آن، باقیِ استدلال و استنتاج را به قوهٔ واهمهٔ خوانندگان خود وا می گذارند تا در این میان، بدون آنکه حقیقتی نفیاً یا اثباتاً روشن شده باشد، فقط آثاری از وهم و شك و ظن در اذهان باقی بگذارند.

نمونهٔ چنین سناریوی موهومی، مواردی است که آقای شهبازی در سه مقالهٔ سابق الذکر جام جم آورده؛ به طوری که در هر مورد سعی نموده امر بهائی یا طلعات مقدسهٔ آن و یا جامعه یا فردی بهائی را به یکی از متّهمین یا مظنونینِ لانه کردهٔ محبوس در قالب های ذهنی اش، ارتباط دهد و دیگر راجع به چگونگی ربط دادن، انگیزه ها و نیات و اهداف آن ارتباط، توضیحی نمی دهد. مثلاً دربارهٔ ارتباط تجاری حضرت باب در بوشهر با کمپانی های یهودی و انگلیسی در تجارت تریاك، اعطا نمودن عنوانِ «سِر» به حضرت عبدالبهاء از طرف انگلیس، پیش بینی حضرت عبدالبهاء دربارهٔ بازگشت قوم یهود به اراضی مقدسه، بنیان گذاری بخش فارسی رادیو بی بی سی توسّط جناب حسن موقر بالیوزی، استخدام بعضی بهائیان در سفارتخانه ها و مؤسّسات غربی در ایران به عنوان کارمند، بهائی شدن یهودیان و زرتشتیان و برداشت های سیاسی از آن، کشته شدن چند ازلی در عکا به دست چند بهائی، ارتباط امر بهائی هم با روسیه و هم با شوروی سابق و کاگ ب، نسبت دخالت بهائیان در شکست نهضت میرزا کوچك خان و ارتباط

بعضی از آنها با نهضت جنگل، نسبت قتل بعضی نفوس به دستور حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء، نسبت وجود شبکه های تروریستی بهائی، از جمله نسبتِ عملیات تروریستی توسط بهائیان در انقلاب مشروطه، نسبت دادن ضدیت بهائیان با اسلام، و امثال آن، مطلب می نویسد، ولی ابداً ذکری از نقد منابع تحقیق و نویسندگان آنها، و بیان روش تحقیق و نوع استنتاج، و یا ذکری از منابع دیگر موجود و یا مطالب قبل و بعدِ نقل قول های خود از منابع اصلی مقاله اش، نمی کند و لذا نوع ارتباط احتمالی، انگیزه، اهداف و حقایق بی شمار دیگر دربارهٔ هر یك از موارد ارتباط فوق را مسکوت می گذارد. حال آنکه در صدها منبع دیگر بهائی و غیر بهائی راجع به موارد مذکور و نوع و انگیزه و اهداف ارتباطات احتمالی و نسبت های داده شده، توضیحاتی آمده که به کلی ترهّات آقای شهبازی را رد می کند.

همین حالت را در مقالهٔ سابق الذکرِ «مافیای سنگ ایران چه کسانی هستند؟» می بینیم. در این مقاله ایشان اول بدون ذکر نام و عنوان، بنیان ایرانی فلان و مدیران ایرانی بَهمان را متّهم می کند و بدون ارائهٔ مدرك، در آخر می نویسد:

«حامیان مافیای سنگ چه کسانی هستند؟ رابطهٔ این مافیا با سایر شبکه های انحصار گر مافیای کشور، مثلاً در بخش های آهن، شکر، نفت، گوگرد، قیر، گازوئیل، مازوت، کشمش، روغن خوراکی، روغن موتور و غیره و غیره چگونه است؟ پژوهشگری که بخواهد تاریخ ایران امروز را بنویسد به این اطلاعات نیازمند است.»[278]

ملاحظه می فرمایید! البته خوشبختانه بهاییان و بنده حداقل ۲۷ سال است که به عنوان کارگر یك اداره هم استخدام نشده ایم تا چه رسد به «مدیر» و صاحب «بنیاد»، لذا آقای شهبازی نمی توانند ما را متّهم کنند که جزء «مافیای سنگ» ایران هستیم! مگر آنکه با «تك نگاری» های تاریخی، به شکلی که در جلد دوم «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» آورده شده، «تك نگاری» مدیران و اعضای بنیاد مربوطه را تهیه کنند و ببینند آیا پدری، مادری، خواهری، عمه ای، خاله ای، پدربزرگ یا مادر بزرگ یا جد یا جدّه ای یا اگر نشد دوستی، آشنایی یا بقال سرکوچه ای دارند که بهائی بوده باشد تا بتوان ارتباطش را با بهائیان پیدا کرد، و آن وقت کلِّ «مافیای سنگ ایران» را در قبضهٔ بهاییان دانست! و یا تحقیق کند که آیا دست بر قضا یکی از بهائیانی که در انقلاب از کار اخراج شده و یك وانت باری تهیه نموده تا خرج زن و بچه های

خود را بدهد، اتفاقی باری برای بنیاد مزبور برده است تا آن را نشانه ارتباط بهائیان با «مافیای سنگ ایران» بدانند![279]

خدا بهتر می داند؛ شاید علّتِ «بیماری توهّم» مزبور عدم وجود «خشیة الله» و «تقوای» در فکر و ذهن و قلم و لسان و اعمال و رفتار و اقوال باشد؛ چنانکه قدما گفته اند، «اِذا ساءَ فِعْلُ الْمَرْءِ ساءَ ظُنُونُهُ» (وقتی عمل و فعل شخصی بد می شود، ظنون و گمان او نیز بد می شود) لذا اگر چنین است و البته خود ایشان آن را بهتر از هر کس دیگری تشخیص می دهند — چه که حضرت بهاءالله فرموده اند، «هر کدام از شما به نَفسِ خود، اَبصَر و اَعرَفید از نفوسِ عبادِ من» — مجدداً از جناب ایشان تقاضا دارد به آن خواهشی که در صفحات قبل شد توجه فرمایند.

ج) نفوس بسیاری از فضلا و گروه ها و احزاب و نفوس با طرز تفکرهای مختلف در ایران هستند که بر خلاف آقای شهبازی فکر می کنند و در کتب و تحقیقات خود، چه دربارهٔ امر بابی و بهائی و چه دربارهٔ دیگر مسائل تاریخ ایران، مخالف ایشان اظهار نظر کرده اند، که از میان آنها حتی بعضی که خود از دشمنان یا مخالفان امر بهائی بوده اند، خلاف نظر آقای شهبازی و همکارانش را داشته اند، که از جملهٔ این نفوس آقای کسروی و فریدون آدمیت هستند که خود آقای شهبازی در بخش نخستِ سه مقالهٔ خود در جام جم نظر مخالف خود را با آنها اعلام می دارد. (آنها دیانت بابی را خود جوش دانسته بودند و آقای شهبازی و امثاله، آن را مستقیماً ساختهٔ استعمار دانسته اند!)

همین اختلاف نظرها به گفتهٔ فضلایی چون مرحوم زرین کوب در سراسر کتاب *تاریخ در ترازوی* ایشان، حاکی از ظرافت و پیچیدگی تحقیقات تاریخی است که فی الحقیقه کشف حقایق از میان چنین پیچیدگی هایی — به خصوص وقتی پای اسناد جعلی در میان باشد — مستلزم تقوی و انصاف و حقیقت جویی و تخصّص و رعایت روش های صحیح و بدون حبّ و بغض و تعصبات می باشد. فی المثل در صفحهٔ ۱۴۸ تاریخ در ترازو می نویسند:

> در باب تاریخ مشروطه و فکر آزادی در ایران کمتر کتابی در این اواخر (تاریخ اتمام اثر، **۱۳۵۴** ش بوده است و چاپ سوم آن در ۱۳۷۰ ش) تألیف شده است که به همین ملاحظه از آنچه حقیقت جویی بی شائبهٔ یك مورّخ می توان خواند، منحرف نشده باشد. تقریباً هر کس این سال ها کتابی در این باب نوشته است نقشی از خود، از کسان خود، یا

از کسانی که به نحوی با آنها ارتباط دارد، در آن تصویر کرده است. این چیزی است که من آن را در تاریخ نویسی یك نوع تجاوز به حقیقت می شمارم و یك نوع بیماری روحی.

و اگر کم و کیف اسناد و مدارك و شواهد را نیز به بحث فوق اضافه کنیم خواهیم دید که پیچیدگی مزبور به مراتب بیشتر می شود، ولذا دقّت بیشتر و داوری منصفانه تری می خواهد؛ چه که مثلاً عدم دسترسی به مدارك و شواهد کافی مستلزم این است که اظهار نظر قطعی صورت نگیرد. به عنوان مثال آقای شهبازی خودشان همراه دیگر محققین و سخنرانان در *همایش یکصدمین سالگرد انقلاب مشروطیت* مورّخ ۱۴ مرداد ۱۳۸۲ شرکت داشته اند[280] و شنیدند که دکتر مجید تفرشی که از بررسی آرشیو اسناد مشروطه در انگلستان آمده بود، «اسناد تاریخی فارسی زبان پیرامون انقلاب مشروطیت در آرشیوهای بریتانیا را»، «میراث ناشناخته» خواند و تعداد آن را حدود ۱۰ میلیون برگ گفت و آن را «خالی از حبّ و بغض» ندانست و دربارهٔ[281] مجموعهٔ اسنادی که تا کنون منتشر شده گفت: «اسناد موجود در مجموعهٔ کتب آبی که از سوی سردار اسعد بختیاری منتشر شده، به وسیلهٔ دیپلمات های انگلیسی گزینش شده و طبعاً اسناد مورد علاقه و تأیید آنها را در بر می گیرد.» حال با آنچه ذکر شد چه کسی می خواهد بر اساس اسناد ناتمام و ناقص قضاوت قطعی کند؟ وجود اختلاف نظرهای بی شمار دربارهٔ این واقعه و سایر وقایع تاریخی نشان از حساسیت قضاوت است، و وای به روزی که اسناد از نظر کیفی نیز مخدوش باشند و به قول آقای تفرشی، آلوده به «حبّ و بغض» و به شهادت آقای زرین کوب بعضاً «دچار تحریف و دستکاری»! شده باشند.[282]

د) در اینجا لازم است در پاسخ به بعضی موارد اتهامات و اکاذیب آقای شهبازی در سه مقالهٔ سابق الذکرِ جام جم که بعضاً در قسمت «ب» اشاره شد توضیح مختصری تقدیم عزیزان خواننده نماید و خاطر نشان سازد که استشهادات و نقل قول هایی که در ذیل از آثار بهائی می آورد، همه در دسترس آقای شهبازی بوده است ولی ایشان عمداً، به عللی که از جمله در یادداشت شمارهٔ 279 اشاره شد، آن شواهد را مسکوت گذاشته است.

دربارهٔ اتهام تروریست و قاتل بودن بهائیان در مقاطع مختلفی چون مشروطه و قبل از آن و نهضت جنگل، به طور کلی باید گفت این اتهام مخالف نصوص و تعالیم صریحهٔ آئین بهائی دربارهٔ نهی از قتل و فساد است، به طوری که حتی لعن و طعن و ما یَتَکَدَّرُ بِهِ الاِنسان (آنچه که انسان را مکدّر می کند) و محزون ساختن نفوس منع شده[283] و قبلاً در متن و یادداشت شمارهٔ

130 به عنوان نمونه راجع به روش بهاییان در مشروطیت با استفاده از اسناد و الواح موثق از خود حضرت عبدالبهاء توضیح داده شد و در اینجا پرداختن به جزئیات یك یك اتهامات مزبور ممکن نیست، ولی فقط باید از آقای شهبازی که محقّق و مؤلف کارکشته و رسمی هستند و تا دلتان بخواهد اسناد و مدارك دولتی و خصوصی برای تحقیق در اختیارشان است، پرسید که طبق کدام متدولوژی و روش تحقیق تاریخی، همهٔ اتهامات تروریسم به بهائیان را صرفاً از منابع ضد بهائی چون بعضی نوشته های ادوارد براون سابق الذکرِ معلوم الحالِ ازلی زده و «هشت بهشتِ» ازلیانی براون و انگلیسی زده چون آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی کرمانی و «کشف الحیلِ» متزلزلی چون آوارهٔ سابق الذکر، می توان استنتاج نمود، و آقای شهبازی چگونه منابع فوق را از نظر سندیت و صحّت و سقم مطالب، ارزیابی علمی کرده، و حتی کمترین اشاره ای به آثار و منابع بهائی که وی آنها را قاتل و تروریست نامیده، ننموده است. ایشان در کدام دانشگاه و مکتب علمی و حزب سیاسی تحصیلات تاریخی کرده اند که در آنجا به ایشان آموخته و دیکته شده که فقط باید بر اساس اتهامات وارده توسط دشمنان متّهم، محاکمه را انجام داد و اجازهٔ دفاع را نیز از او سلب کرد؟

اگر این عبد از خدا نمی ترسید و عنانِ قوهٔ واهمهٔ خود را چون ایشان رها می نمود، شاید بنا به گفتهٔ آقای کسروی که نوشته، «(ازلیان) آن گاه به هنگام فرصت به آسانی توانستندی با دست ملّایان مردم را به بهائیان بر آغالانند و از آنان کینه جویند. بسیاری از بهائی کُشی ها در ایران، با کوشش اینان بوده...در سال ۱۲۸۲ که در یزد و اسپهان به بهائی کُشی انجامید، می توان آن را یکی از نتیجه های این هم چشمی دو دولتِ (خارجی) و دشمنی دو دسته با یکدیگر شمرد»،[284] می نوشت که در پس چنین روش های تاریخ نویسی دست بعضی دول خارجی و ازلی ها مخفی است. اما بهاییان به صِرف قوّهٔ واهمه نمی نویسند و نیازی هم به این روش برای دفاع از حقیقت نمی بینند؛ چه که آثار بهائی و تاریخ آن موجود است و مُثبِت و مؤیدِ بطلان تهمت های آقای شهبازی واسلافشان است. اما روشن شدن آن روی سکّهٔ اکاذیب آقای شهبازی را به عهدهٔ هموطنان منصف و محققین عالی مقامی می گذاریم که در حال ظهور و بروزند و در آینده جبراً ظاهر خواهند شد؛ چه که مطابق آن چه در آخرین پاراگراف بند ۵ سابق الذکر آمد، ارادهٔ حضرت بهاءالله بر ظهور ایشان تعلق گرفته و ما نیز به پیروی از مولای خود صبر پیشه می سازیم و حوصله مان زیاد است و بر او توکل می کنیم و لا غیر.

اما بهانهٔ اولیهٔ آقای شهبازی در اینکه بدون خشیة الله (ترس از خدا از روی عرفان و عشق به خدا) جامعهٔ بهائی را در قتل و ترور به قدری آلوده دانسته اند که آنها را حتی قاتلین و تروریست ها و جاسوس های دو جانبهٔ اجیر و مزد بگیر تلقی کرده اند، شاید سوء استفاده از چند واقعهٔ تاریخی در امر بابی و بهائی است که بدون ارائهٔ اسناد کامل و توضیحات لازم صورت گرفته که یکی از آنها اقدام چند نفر بابی است که از روی بی فکری با تفنگ ساچمه ای — و نه سلاحی که کارا باشد — به ناصرالدین شاه تیراندازی نمودند و شاه زنده ماند (مربوط به سنهٔ ۱۸۵۲ میلادی و هشتمین سال ظهور حضرت باب). این واقعه زمانی بود که هنوز دین بهائی ظاهر نشده بود و آن عمل به شهادت تاریخ و به شهادت آثار حضرت بهاءالله مخالف رضای حضرت بهاءالله و بدون اطلاع ایشان بوده است.[285] آن بابیان در اثر فشارها و بلایا و تحمّل شهادت مولایشان و به علّت غفلت و عدم اطلاع، چنین کردند و حضرت بهاءالله پس از این واقعه و تحمّل حبس چهار ماهه و تبعید به عراق و بازگشت از هجرت سلیمانیه، طبق تصمیم و ارادهٔ الهیِ خود که در همان زندان چهارماههٔ طهران اتّخاذ فرموده بودند شروع به تربیت و اصلاح اعمال و اخلاق و اقوال بابیان سرگردان فرمودند و الحمدلله اکثریت آنان به تدریج رو به اصلاح گذاشتند، اِلّا قلیلی که بعدها در ادرنه به ازلی شهرت یافتند و نه تنها به نصایح حضرت بهاءالله گوش ندادند بلکه علیه ایشان و پیروانشان به مخالفت پرداختند و انواع دسیسه ها کردند، بابیانی را به شرحی که قبلاً گذشت کشتند و قصد کشتن حضرت بهاءالله را نیز داشتند و چون موفق نشدند دست به تحریف زدند[286]، ادعای مظلومیت کردند و خود کرده را به حضرت بهاءالله نسبت دادند و تهمت زدند که حضرت بهاءالله قصد قتل ازل را داشته اند[287]، حال آنکه الواح حضرت بهاءالله حاکی از نهی قتل و فساد و لعن و طعن بود[288]، ولی آثار ازل همچون کتاب *مُستیقظ* سراسر حاکی از قتل و تکفیر و ترور.[289] به این ترتیب آقای شهبازی عمداً بعضی قتل ها و اعمال سوءِ واقع شده توسط ازلی ها را به بهائیان نسبت داده است و این کار را به این خاطر کرده که می داند ازلیِ حقیقی ای باقی نمانده و اگر هست حکم مفقود و معدوم دارد که قابل ذکر و مخالفت نیست[290]، لذا آقای شهباز ی و امثاله کاری به آنها ندارند ولی در عوض به جامعهٔ مشهود و پویای دائمُ التَزاید هفت ملیونی بهائی در دنیا کار دارند. و نیز اگر چه آقای شهبازی با توجّه به گذشته شان بهتر از هر کس می دانند، ولی باید به یاد ایشان آورد که دقیقاً به خاطر حقایق فوق بود که کمونیست های ایران به بهائی ها در برابر بابی ها این ایراد را می گرفتند که حضرت بهاءالله بالنّسبه به امر بابی،

حکم جهاد و جنگ را نهی فرموده اند و با استعمارگران سازش نموده اند! و ملاحظه فرمایید که تفاوت این دو نظر از کجاست تا به کجا![291]

سبحان الله از بی حیایی یحیایی ها و صد سبحان الله از بی حیاییِ امثال شهبازی! خوب ملاحظه فرمایید که یحیی ازل در کتاب مستیقظِ خود حکم قتل یکی از علما و بزرگان بابی، ملقب به «جناب دَیان» را می دهد و عواملش او را می کشند، بعد نویسندگان ازلیِ «هشت بهشت» که مدعی پیروی از ازل و داماد او و همدست سید جمال الدین اسد آبادی هستند، مخالف کتاب مستیقظِ او می نویسند جناب دیان را حضرت بهاءالله کشته اند، آن هم در حالی که چنان که گفته شد و در ادامه نیز از آثار حضرت بهاءالله استشهاد خواهد شد، قتل و فساد صریحاً توسط آن حضرت نهی شده است! و جالب اینکه ازلیان دیگر، مثل خود ازل در کتاب مستیقظِ خود، اعتراف کرده اند که قتل جناب دیّان به دست ازلی ها بوده است (به عنوان نمونه علی محمد سراج اصفهانی در ردیهٔ خود علیه امر بهائی، و نیز ملا محمد جعفر نراقی ازلی در ردیهٔ خود به نام *تذکرة الغافلین* به این مطلب صریحاً اعتراف کرده اند. رجوع شود به *دائرة المعارف بهائی*، ذیل لغتِ «مُستیقظ»).

مورد دیگر پس از تیراندازی به ناصرالدین شاه آنکه در اثر دسیسه ها و فساد همیشگی ازلی ها علیه امر نوزاد بهائی و جامعهٔ آن در عکا، علیرغم نهی شدید و عدم رضای حضرت بهاءالله، چند نفر از بهائیان که جانشان از فساد و مکر و حیله و اقدامات آنها به لبشان رسیده بود و نمی توانستند رنج و بلایای محبوبشان را که علاوه بر ظلم و ستم دو دولت ایران و عثمانی، محصور در بلایای ناشی از اعمال ازلیان هم بودند، بیش از آن ببینند، علیرغم اینکه می دانستند مأمور به عفو و محبت و عدم مقابله به مثل در برابر دشمنان مکّارند و حضرت بهاءالله شدیداً قتل و فساد را نهی فرموده بودند، نظر به سابقهٔ ذهنی باقی مانده از توصیه های اکیدی که در کتاب مستطاب بیان (باب ۱۵ از واحد ۶) در نهی از آزار و اذیت و محزون ساختن حضرت مَن یُظهِرُهُ الله و حُکم به اعدام کسانی که ایشان را محزون سازند، نازل شده بود؛ بدون اطاعت از امرِ اکید حضرت بهاءالله در نهی از قتل، بدون اطلاع ایشان، سید محمد اصفهانی دشمن دیرین امر بهائی را که طبق احادیث اسلامی مذکور در بحارالانوار مصداق دجّالِ اصفهانی در برابر مظهر ظهور الهی و مُحرّكِ ازل در ادعاهای واهی و دشمنی هایشان با حضرت بهاءالله بود، و آقا جان کج کلاه و میرزا رضا قلی تفرشی، سه ازلی فاسد را در ۲۲ ژانویه ۱۸۷۲ کشتند و موجب گرفتاری بیشتر

حضرت بهاءالله و بهائیان شدند و بهانه به دست هر مخالف دادند؛ به طوری که هنوز آقای شهبازی و اسلاف وی فقط همین واقعه را تشهیر دائمی داده، اتهامات دیگر نیز بر آن افزوده و می افزایند. اما خوانندگان عزیز فقط وقتی می توانند جمیع وجوه حقیقت را دریابند که شرایط قبل و بعد از آن واقعه و اعمال و رفتار و اخلاق و اقوال سوء سه نفر ازلی مزبور را در عکا و همدستان ایشان را به خصوص در قبرس و استانبول، و نصایح و تعالیم اکیدهٔ حضرت بهاءالله قبل و بعد از حادثهٔ مزبور را بررسی فرمایند. این عبد در اینجا نظر به رعایت اختصار نمی تواند همهٔ مواردی را که برای توضیح مسئله در نظر دارد، بنویسد؛ اما جهت استحضار هموطنان عزیز مواردی را مختصراً در ذیل تقدیم می دارد، تا خود حدیث مفصل از این مجمل دریابند.

بهترین روشنگری دربارهٔ حادثهٔ مزبور، بیانات خود حضرت بهاءالله و زمینهٔ تاریخی و عقیدتی آن، قبل و بعد از حادثه است. شرح ماجرا را جناب بالیوزی در کتاب *بهاءالله شمس حقیقت* فصل **۳۵** نوشته اند که طالبان به آن مراجعه فرمایند. از جمله قبل از حادثه به قدری آن سه نفر فساد و دسیسه کرده بودند که جان احباء را به لب رسانده بودند و لوحی معروف به *لوح احتراق* از قلم حضرت بهاءالله که حاکی از شدّت مظالم بی وفایان و سایر دشمنان امر الهی — شامل امرا و علما — بود، از قلم محزونشان نازل شده بود و در همان لوح پس از بیان بلایا و مظالم وارده و استغاثه به درگاه خداوند یگانه، به یکباره لحن دعا را تغییر میدهند و اراده و روش خود را در مقابل آن همه بلایا و مکر و حیله اعداء صریحاً چنین بیان میفرمایند: «تَرَی القلوبَ مُلِئَت من البَغضاءِ و لکَ الاِغضاءُ یا سَتّارَالعالَمین. اِذا رَأَیتَ سَیفاً اَن اَقبِل اِذا طارَ سَهمٌ اَنِ استَقبِل یا فِداءَ العالَمین» (می بینی قلب ها را که از بغضا پر شده و بر توست چشم پوشی و عفو و گذشت ای که ستّار عالمیانی. وقتی شمشیری دیدی به سوی آن اقبال کن و اگر تیری رها شد استقبال کن ای که فدای عالمیانی). شاهد عملی این حقیقت نیز آن که در همان ایام یکی از بهائیان عرب موسوم به ناصر که به نام حاجی عباس نیز معروف بوده به قصد ساکت کردن بدکاران از بیروت به عکا آمد و چون قصد او آشکار شد حضرت بهاءالله نه تنها آن را تأیید نفرمودند، بلکه امر فرمودند فوراً از عکا به بیروت برگردد و او نیز اطاعت کرد. لوح حضرت بهاءالله خطاب به او در منعش از قتل مفسدین و برگشتنن به بیروت چنین است:

هُوَ الْنّاصِرُ اَشْهَدُ اَنَّکَ نَصَرْتَ رَبَّکَ وَکُنْتَ مِنَ النّاصِرینَ بِشَهادَتی یشْهَدُ کُلُّ الاَشْیاء. هذا لَهُوَ الْاَصْلُ لَوْ اَنْتَ مِنَ العارِفینَ. ما تَعْمَلُهُ بِاَمْرِه وَ رِضائه اِنَّهُ حَقُّ النَّصْرِ عِنْدَ رَبِّکَ الْعَزیزِ

الخَبیرِ. اَنِ اخْرُجْ وَ لا تَرْتَکِبْ ما تَحْدُثُ بِهِ الْفِتْنَةُ. تَوَکَّلْ عَلَی اللهِ اِنَّهُ یأْخُذُ مَنْ یشاءُ. اِنَّهُ عَلی کُلِّشَی ءٍ قَدیرٌ. اِنّا قَبِلْنا ما اَرَدْتَهُ فی سَبیلِ اللهِ ارْجِعْ اِلی مَحَلِّکَ ثُمَّ اذْکُرْ رَبَّکَ العَزیزَالحَمیدَ.[292] (اوست یاری کننده. شهادت می دهم تو پروردگارت را یاری کردی و از ناصرین محسوبی. به شهادت من، هم اشیاء شهادت می دهند؛ همانا این اصل است اگر از عارفین باشی. آنچه را که تو به امر او و رضای او عمل کنی همانا، همان نصرتِ حقیقی است نزد پروردگار عزیز خبیر تو. خارج شو و مرتکب چیزی نشو که به آن فتنه ایجاد شود. به خدا توکل کن همانا خدا می گیرد هر که را بخواهد. همانا او بر کل شی ء قدیر است. همانا ما آنچه را تو در سبیل خدا اراده کردی قبول نمودیم. به محل خود برگرد سپس ذکر کن پروردگار عزیز حمید خود را).

و برای اینکه بر هموطنان عزیز، میزان بی انصافی و ظلم محققینی چون آقای شهبازی روشن شود، باید عرض کند که آقای شهبازی همین لوح حضرت بهاءالله را دالّ بر منع بهائی مزبور از اقدام به قتل، در همان منبعی که در بخش دوم مقالهٔ خود در جام جمِ ۱۳۸۲/۵/۱۸، ص ۱۳ ذکر آن را کرده، دیده و متوجه شده که حضرت بهاءالله از اقدام به قتل نهی فرموده اند و فرد مزبور نیز امر به مراجعت به بیروت شده، ولی آن را عمداً مسکوت می گذارد. منبع آقای شهبازی کتاب ادوارد براون تحت عنوان زیر است:

Materials for the study of Babi Religion, cambridge1918, pp.52-75,220

در صص **۵۳** و **۵۴** این منبع، لوح مذکور مندرج است ولی آقای شهبازی از انبوهِ اسنادی که در دسترس دارد گزینش می کند و ذکری از آن نمی نماید و باقی استناداتش نیز چنین است و به ایشان باید گفت منصفین و اهل نظر را نمی توان مَسحورِ کثرتِ منابع و ارجاعاتِ افراطی و زیاد نمود تا کثرت منابع فریبشان دهد و نتوانند سر نخ ها را بیابند و مشت جاعلین را باز نمایند. و این بنده شك ندارد که نصوص ذیل را نیز محقق و تاریخ نگار رسمی دو دههٔ اخیر دیده اند — زیرا همهٔ آثار و کتب بهائی برده شده از اماکن و منازل بهائیان در اختیار امثال ایشان بوده است — و اگر ندیده اند باید گفت از صراط تحقیق منصفانهٔ علمی خارج شده اند و استدلالات و استنتاجاتشان خطا است و باید در محضر قاضی تاریخ و نسل های بشری پاسخگو باشند که چرا حقایق را مستور داشته اند و به جای آوردنِ شواهد موجود از اسناد حقیقی، از کتب مجعول شاهد آورده اند!

در مورد همان بهائی عربِ فوق الذکر، حضرت ولی امرالله نیز چنین می فرمایند: «هر چند جمال اقدس ابهی (حضرت بهاءالله) در الواح و خطابات مبارکه کراراً و مراراً، دوستان را از مباشرت به هر اقدامی که رائحهٔ انتقام از آن استشمام شود نهی اکید و منع شدید می فرمودند؛ حتی یکی از مقبلین عرب را که به فکر خود در مقام انتقام مصائب مولای خویش از آن عُصبهٔ نفاق و شقاق برآمده بود، به بیروت روانه فرمودند.»[293] بعد از آن بهائی عرب، همان افرادی که بالاخره آن سه نفر را کشتند نیز به حضور حضرت بهاءالله می رسند و استدعا می کنند اجازهٔ قتل آنها را بدهند که شدیداً آنها را نهی و انذار می فرمایند؛ ولی متأسفانه آنها مانند اکثریت بقیهٔ اصحاب، تحمل و صبوری پیشه نمی کنند و به آن عمل سوء اقدام می نمایند. اما مهّم است خوانندگان عزیز بدانند که بعد از این حادثه نصایح حضرت بهاءالله چنان تأثیر نموده بود که بعدها دو سال قبل از صعود و وفات حضرت بهاءالله، در وضعیت مشابهی که اَخلافِ آن سه نفر ازلی، یعنی آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی کرمانی و شیخ محمّد یزدی و امثال ایشان با همدستی سیدجمال الدینی ها، در استانبول برای بهائیان به وجود آورده بودند، یکی از احبای مخلص و منجذب به نام حاج شیخ محمد علی ملقب به نبیل ابن نبیل که از یك طرف به امر حضرت بهاءالله مانند سایر مومنین مأمور به صبر و تحمل بود، و از طرف دیگر فتنه های آنان را می دید — ازجمله از دوایر دولت عثمانی شایعه شده بود که قرار است ضُرِّ بزرگی به حضرت بهاءالله و سایر مسجونین وارد سازند و خانهٔ حضرت بهاءالله را با نفت آتش بزنند — و دائم در ضَجّه و ناله به سر می برد، به جای آنکه مثل مورد عکا اقدام به قتل بعضی مفسدین مزبور کند، چون دید نه می تواند مخالف امر حضرت بهاءالله رفتار کند و نه می تواند بلایای وارده بر آن حضرت و احباب و خود را ناظر باشد و تحمّل نماید و آن شایعه نیز آزارش را زیادتر نموده بود، خود را در نهایت مظلومیت ولی با لبهای خندان در ۹ رجب ۱۳۰۷ کشت[294] وگویی مقدّر بود این چنین به آرزویی که سال ها قبل از آن در ایام حبس قزوین کرده بود، نائل شود؛ چنانکه در آن ایّامِ مسجونیِ قزوین در مقابل تهدید دشمنان این شعر را خوانده بود:

تو مکن تهدیدم از کشتن که من تشنهٔ زارم به خون خویشتن[295]

و البته حضرت بهاءالله آن مولای محبوب و مهربان، با آنکه در آثارشان خودکشی را ممنوع فرموده اند[296] ولی نظر به موقعیت آن ایام و بلایای وارده و تحمل فشار بنیان کنِ وارده از سوی مَکّاران و دجّال صفتان، آن جوهر وفا و غیرت و مظلومیت و انجذاب را به زیور فضل و عفو مزین

فرمودند؛ چنانکه در لوح شیخ نجفی، صص ۱۲۷-۱۳۰ شرح و علّت خودکشی او را بیان می فرمایند و او را به خطاب «عَلَیهِ بَهاءُ اللهِ الأَبْهی» مخاطب می فرمایند.[297]

در اثر حوادث فوق بود که لسان عظمت حق در وصف هموم و غموم وارده بر ذات مقدسشان چنین فرمود: «اگر آنچه بر ما وارد شده مذکور آید هر آینه آسمان ها مُنفطِر و کوه ها مُندَکّ گردد.»[298] و نیز رنج و عدم رضایت خود را از چنین اعمال سوئی چنین می فرمایند:

> لَیسَ ضُرّی سِجْنی بَلْ عَمَلُ الَّذینَ ینْسِبونَ اَنْفُسَهُمْ اِلَی وَ یرْتَکِبونَ ما ناحَ بِهِ قَلْبی و قَلَمی... لَیسَ ذِلَّتی سِجْنی لَعَمْری اِنَّهُ عِزٌّ لی، بَل ِ الذِّلَّةُ عَمَلُ اَحِبّایی الَّذینَ ینْسِبونَ اَنْفُسَهُمْ اِلَینا وَ یتَّبِعُونَ الَّشیطانَ فی اعْمالِهِمْ[299] (ضُرّ و زیان من، زندان من نیست، بلکه عمل کسانی است که خود را به من نسبت می دهند و مرتکب می شوند آنچه را که به آن، قلب و قلم من نوحه می نماید...ذلّت من سجن من نیست قسم به جانم که زندان برای من عزّت است، بلکه ذلّت، عمل آن دسته از احبّای من است که خودشان را به ما نسبت می دهند ولی در اعمالشان تبعیّت از شیطان می کنند).

حضرتشان از همان ایام بغداد چنان که گفته شد سعی در اصلاح اخلاق بابیانی که پس از شهادت مولایشان دچار حیرت و سرگردانی و سوء رفتار و نادانی شده بودند، فرموده بودند؛ چنان که وقتی در بغداد از عمل خلاف یکی از بابیان به حضرت بهاءالله شکایت شد، فرموده بودند حتی اگر برادر ایشان جناب موسی کلیم که از مؤمنین همیشگی حضرتشان بود، احیاناً روزی خلافی کند و جرمش ثابت شود، راضی هستند که حکومت او را مجازات کند و شفاعت احدی را در حق او نپذیرند («داستانهایی از حیات عنصری جمال قِدَم»، ص ۱۴). و فی الحقیقه اگر حضرت بهاءالله در دورهٔ ۴۰ سالهٔ رسالتشان مؤمنین غافل شدهٔ بابی را تربیت نمی نمودند و جامعهٔ نو و بدیعی از آنها به وجود نمی آوردند، معلوم نیست سرنوشتشان با اخلاق و اعمال سوئشان، به کجا می انجامید.

وقایعی راکه بعد از قتل آن سه نفر در عکا پیش آمد و مشکلاتی را که ایجاد شد، حضرت بهاءالله خودشان در لوح معروف به *استنطاق*، مفصلاً بیان می فرمایند که تمام آن در کتاب *مائدهٔ آسمانی*، ج ۴، صص ۲۲۰-۲۶۰ مندرج است. طالبین مراجعه فرمایند تا بیشتر متوجه عدم دخالت ایشان در قتل مزبور شوند و نکتهٔ مهم دربارهٔ هر دو مورد فوق — یعنی هم تیر اندازی به

ناصرالدین شاه در سنهٔ ۱۸۵۲، و هم واقعهٔ عکا — آنکه قاتلین بدون اطلاع و اجازه و رضای حضرت بهاءالله اقدام به عمل سوء خود نمودند، حال آنکه ایشان به کلی با روش قهریه مخالف بودند و حتی آثاری از ایشان موجود است که اراده شان را بر منع فساد و نزاع و جدال و جنگ و جهاد، حتی از ایام قبل از اظهار امرشان نیز بیان فرموده اند؛ ازجمله به اثر بسیار لطیفی که در کتاب اسرارالآثار، ج۲، صص ۱۷ به بعد مندرج است، مراجعه فرمایند. (این عبد در این متن نهایت سعی خود را نموده که به ذکر دلایل نقضی نپردازد و اِلّا دربارهٔ همین واقعهٔ قتل سه نفر مزبور درعکا، موارد مشابهی درتاریخِ دیانت مقدس اسلام وجود دارد که معلوم نیست آقای شهبازی و امثال ایشان چگونه آنها را توجیه می کنند. یك نمونه آن را در کتاب *آفتابی در هزار آینه*، تألیف جواد نعمتی، نشر مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۱، و نمونه های دیگر را در کتاب *مغازی* محمد بن عمر واقدی ونیز کتاب *بیست و سه سال*، صفحهٔ ۲۱۳ ملاحظه فرمایند.)

بعد از واقعهٔ مزبور در عکا، در کتاب مستطاب *اقدس* نیز که اُمُّ الکتاب شریعت بهائی محسوب است و اکثر احکام دیانت بهائی در دور حداقّل هزار سالهٔ بهائی، در آن از قلم وحی نازل شده، صریحاً هر آنچه را که سبب اختلاف و جدال و فساد است نهی فرمودند؛ چنان که بعداً در وصیت نامه شان معروف به *کتابُ عَهدی* نیزچنین فرمودند:

> مقصود این مظلوم از حمل شداید و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات، اخماد نار ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افئدهٔ اهل عالم به نور اتّفاق منوّر گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد.[300]

به عنوان مثال هائی دیگر از اُم الکتاب بهائی به موارد ذیل نیز اشاره می شود: نهی از انتقام[301]؛ حرمت حمل سلاح[302]؛ نهی از محزون ساختن و دل شکستن[303]؛ نهی از قتل[304]؛ نهی از نزاع و جدال و فساد و لعن و طعن و ما یتَکَدَّرُ بِهِ الاِنسان[305]؛ حکم عدم معاشرت با نفوسی که از دین بهائی خارج شده به شرط آنکه علیه آن قیام نمایند[306]؛ نهی ازتروریسم و آتش زدن بیوت و اماکن به طور تعمّدی[307] و مجازات شدید برای آن تحت شرایطی خاصّ؛... علاو ه بر کتاب مستطاب اقدس در سایر الواح نیز تا آخر الحیات، بهاییان و اهل عالم را از هر آنچه سبب

اختلاف است نهی فرمودند و به آنچه سبب اتّفاق است امر نمو دند. از جمله در لوح ملّاعلی بجستانی چنین می فرمایند:

یا علی، از ضوضای غافلین و زماجیر مشرکین محزون نباشید؛ عنقریب رایاتِ عدل و انصاف در اطراف به اسم حق مرتفع شود. جمیع ملوك الیوم این طایفه را اهل فساد می دانند چه که فی الحقیقه، در اوایل اعمالی از بعضی از این طایفه ظاهر که فرائص ِ ایمان مُرتعِد؛ در اموال ناس مِن غیرِ اِذن تصرّف می نمودند و نهب و غارت و سفك دماء را از اعمال حسنه می شمردند، حقوق هیچ حزبی از احزاب را مراعات نمی نمودند و آن نفوس همچه گمان می کردند که این اعمال مقبول است مع آنکه به طرازِ محبّت الهی مزین و به افسر انقطاع مکلّل، از غایت سادگی و عدم اطّلاع به این اعمال مرتکب و جمیع را مِن عِندِالله می دانستند و این اعمال سبب اجتناب ناس و ضوضاء و اعراض خلق از حق شد. حال اَزیَد از سی سنه، نار فساد و محاربه و نزاع و جدال در جمیع اطراف و اقطار افسرده و مخمود؛ مَعَ ذلك هنوز در شكّ و ریبند. سُبحانَ الله در الواح الهی آنچه سبب حزن است نهی شده تا چه رسد به اعمالی که علّت جزع و فزع ناس گردد.[308]

و برای آنکه آن «شكّ و ریب» مذکور نیز برای بعضی باقی نمانده باشد، صریحاً می فرمایند:

بگو ای دوستان لَعَمرُالله جدال منع شده و نزاع و فساد و سَفكِ دِماء و اعمال خبیثه، کلّ نهی شده، نَهیاً عَظیماً فی کِتابِهِ العَظیم. بلی از قبل بعضی بیانات نظر به طغیانِ حزب شیعه از قلم مطلع نور احدیه نازل شده، مثل آنکه در یك مقام (در لوح احتراق که ذکر آن قبلاً و در یادداشت 307 آمد) فرموده «قَد طالَتِ الاَعناقُ بالنِّفاقِ اَینَ اَسیافُ انتقامِكَ یا قَهّارَ العالَمین.» مقصود از امثال این عبارات اظهار کثرتِ خباثت معرضین ومنکرین بوده؛ ظلم معتدین به مقامی رسیده که کلّ دیده و شنیده اند...در این سنه که هزار و سیصد و شش (ه. ق) است به خطِ مظلوم (حضرت بهاءالله)، امر نازل و در آن این کلمهٔ علیا از قلم اعلی اشراق نموده: اُذکُروا العِبادَ بِالخَیرِ و لا تَذکُروهُم بِالسُّوءِ وَ ما یَتَکَدَّرُ بِهِ اَنفُسُهُم. ذکر سوء هم در این سنه نهی شده.[309]

و نیز در لوح دنیا می فرمایند:

مکرّر وصیت نموده و می نماییم دوستان را که از آنچه رائحهٔ فساد استشمام می شود اجتناب نمایند بل فرار اختیار کنند. عالم منقلب است و افکار عباد مختلف. نَسأَلُ اللهَ اَن یزَینَهُم بِنورِ عَدلِهِ و یُعَرِّفَهُم ما ینفَعُهُم فی کُلّ الاَحوال. (از خدا می خواهیم که مزین کند ایشان را به نور عدلش و بشناساند به ایشان آنچه را درجمیع احوال به ایشان نفع می رساند و سودمند است).

و در بیانی که کاملاً مرتبط به وقایعی چون قتل چند ازلی در عکّا است، صریحاً موضع و روش بهاییان را با مثالی محسوس چنین بیان می فرمایند؛ قَولُهُ الاَعَزّ:

در جواب یکی از دوستان... نازل... ایاكَ ایاكَ اَن تَعمَلَ ما کَتَبتَهُ فی آخِرِ کتابِكَ (مبادا مبادا به آنچه در آخر نامه ات نوشتی عمل نمایی). این اعمال، اعمال جُهَلاست است و افعال غافلین. قسَم به اسم اعظم که اگر نفسی از دوستان اذیت به نفسی وارد آورد بمَثابهِ آن است که به نَفسِ حق وارد. نزاع و جدال و فساد و قتل و امثال آن درکتاب الهی نهی شده نَهیاً عَظیماً. تُب اِلی اللهِ عَمّا قَصَدتَهُ فی نَفسِكَ ثُمَّ ارجِع الیهِ و قُل یا الهی اَسأَلُكَ بِکَلِمَةِ العُلیا بِاَن تَکتُبَ لی کلِمَةَ الغُفرانِ لِاَنّی اَرَدتُ ما لا اَرَدتَهُ ونَهَیتَهُ فی کتابِكَ. اَسأ لُكَ بِاَن تُکَفِّرَ عَنّی سَیّئاتی وَ تُغَمِّسَنی فی بَحرِ غُفرانِكَ. اِنَّكَ اَنتَ الغَفورُالکَریمُ (نهی شده، نهیی عظیم. از آنچه در نفس خودت قصد کردی، به سوی خدا توبه کن. سپس به سوی خدا برگرد و بگو ای خدای من تو را مسئلت می نمایم به کلمهٔ علیا که برایم کلمهٔ غفران بنویسی (و مرا ببخشی) چه که من اراده نمودم آنچه را که تو نخواستی و نهی فرمودی در کتابت. از تو می خواهم که گناهانم را ببخشی و مرا در دریای غفرانت غوطه ور سازی همانا تو غفور و کریمی). هر ظلمی که از ظالمی ظاهر شد او را به نفس حق وا گذارید. عدل الهی مهیمن و محیط است، احتیاج به فساد و نزاع و جدال و قتل و غارت نداشته و ندارد. نصرت امر به بیان بوده و خواهد بود و دونِ آن از هواهای نفسانیّه ظاهر شده و می شود. اَعاذَنا اللهُ وَ اِیاکُم یا مَعشَرَ المُقبِلینَ (خداوند، ما و شما را پناه دهد ای گروه مقبلین)... وَ نَفسِهِ الحَقِّ (قسم به نفس او که حق است) اگر قدرتِ ظاهره که فی الحقیقه نزد حق، مقامی نداشته و ندارد بِتَمامِها ظاهر شود و سَیّافی (شمشیر زن؛ جلّاد) در مقابل، و ارادهٔ سوءِ قصد از او مشاهده گردد، البته مُتَعَرِّضِ او نشویم و او را به او واگذاریم...

شخصی از دوستان الهی ارادهٔ ضُرّ دربارهٔ یکی از آحادِ ناس داشت و در مکتوبی که به این خادم (این لوح از لسان خادم، کاتب وحی نازل[310] شده است) ارسال داشت، ذکر قصد خود را نموده بود. این عبد در ساحت اقدس عرض نمود، آیات منزلهٔ مذکور در جواب او از سماءِ مَشیت نازل و ارسال شد. انشاءالله حق جمیع را تأیید فرماید تا از ارادهٔ خود بگذرند و به ارادهٔ الله ناظر شوند. اِنَّهُ یقوُلُ الْحَقَّ و یَهدِی الْسَبیلَ و الْحَمْدُ للهِ العَزیزِ الْجَمیلْ. (همانا او حق را می گوید و راه را می نمایاند و حمد خدایی را که عزیز و جمیل است.)[311]

تَعالَی الَّذی اَحَبَّ الاِتحادْ و اَبْغَضَ الاِختِلافْ. با وجود نصوص فوق، آقای شهبازی و همدستان و همکارانشان باید جواب دهند که چرا علی رغم دسترسی به بیانات فوق، با اشارهٔ ناقص به وجهی از وقایع، سایر وجوه را عمداً مخفی می کنند تا شاید افکار و احساسات ملّت ایران و جهانیان را به زعم خود نسبت به بهاییان و عقایدشان منحرف سازند؟ و چنین بود که نصایح حضرت بهاءالله به ثمر نشست و دیگر آن قبیل خطاها از بابی ها و بعداً بهاییان صادر نشد. چنان که جناب ابوالفضائل درکتاب *برهانِ لامع* می نویسند، اگر منع و جلوگیری حضرت بهاءالله نبود، بابیان، ازل و ناصرالدین شاه (منظور پس از تیر اندازی ناشیانهٔ ناموفق چند بابی به او در سنه **۱۸۵۲**م می باشد) و بعضی کبار فقها و مجتهدین را می کشتند، اما هدایات صریحهٔ ایشان نه تنها از چنین وقایعی جلوگیری کرد، بلکه وقتی یکی از بهائیان به نام حاج محمد رضای اصفهانی را در عشق آبادِ روسیهٔ تزاری شهید کردند و حکومت آنجا حکم به اعدام قاتلین داد، بهاییان شفاعت قاتلین را نمودند و از حکومت تقاضای عفو آنها را کردند که در آخرین لحظه قاتلین از حکم اعدام معاف شدند. این واقعه باعث سرور بی منتهای حضرت بهاءالله گردید و به زبان حال، جبران حزن و اندوه و ضُرِّ واقعهٔ سوءِ سابقُ الذکر قتل در عکا شد؛ چنانکه حضرتش، که جان های عشاقشان فدایشان باد، فرمودند:

در اکثری از بلاد ایران در این سنین اخیره این حزب کشته شدند و نکشتند؛ مشاهده می شود بغضای افئدهٔ بعضی زیاده از قبل ظاهر. و از سیدِ اعمال، شفاعت مظلوم ها از اَعدا نزد اُمرا بوده؛ البته به سمع بعضی رسیده که حزب مظلوم در آن مدینه نزد حاکم از

قاتل ها شفاعت نمودند و تخفیف طلب کردند. فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الأَبْصار (پس عبرت گیرید ای صاحبان ابصار).[312]

و نیز در لوحی می فرمایند:

این مظلوم در لیالی و ایام به شکر و حمد مالكِ اَنام مشغول چه که مشاهده شد نصائح و مواعظ تأثیر نموده و اخلاق و اَطوارِ این حزب به درجهٔ قبول فائز؛ چه که ظاهر شد آنچه که سبب روشنی چشم عالم است و آن شفاعتِ دوستان از دشمنان نزد اُمَراء بوده. (*شرح حال جناب ابوالفضائل گلپایگانی*، تألیف جناب روح الله مهرابخانی، ص ۱۹۴. در همین منبع صص ۱۹۸-۱۵۸ شرح کامل ماجرا نوشته شده است).

در همین جا باید از آقای شهبازی پرسید چرا در مقاله شان در جام جم ذکری از شهدای بهائی مثل مورد فوق نمی نمایند؟ چرا در مقاله شان ننوشته اند بیش از بیست هزار شهید جان خود را در راه امر بابی و بهائی فدا نمو ده اند و بعضی از آنان چنان مظلومانه و مشتاقانه به قربانگاه شتافتند که قبل از شهادت حتّی به جلّادان خود نقل و شیرینی دادند و بعضاً به ظلمی شهید شدند که ناظرین ایرانی و خارجی را حیران نمودند.[313]

و چنین بود که در روند نصایح فوق، حضرت بهاءالله در آخرین اثرشان، لوح *شیخ نجفی* که یك سال قبل از صعودشان نازل شد، درتأئید وتکمیل و تأکید و تتمیم آنچه درالواح سابق نازل شده بود، تعالیم و هدایات فوق الذّکر را در حدّ اعلایش بیان فرمودند و گلچین و گلستانی از تعالیم ربّانی را که بشریت را به صلح و وحدت خواهد رسانید، از خود بر جای گذاشتند و تا حال چنان که در اوایل همین فصل آمد، تحسین نفوس مهمّه عالم را بر انگیختند. همچنین باید گفت آقای شهبازی باز به همان نیّتِ مخفی و مستور نگاه داشتن حقایق امر بهائی، راجع به تعالیم بهائی در بارهٔ حقوق اجتماعی و اقتصادی ناقضین و مرتدین از امر بهائی در مقایسه با موارد مشابه در ادیان قبل، تعمّداً چیزی نمی نویسند. ایشان چون رشتهٔ تحقیقاتشان تاریخ است حتماً سِری های زیادی از ۹ جلد کتاب *مصابیح هدایتِ* ربوده شده از اماکن و منازل بهائیان را در دسترس داشته و در جلد نهم، ص۴۹۱ حتماً خوانده اند که حضرت ولی امرالله به جناب عبدالوهّاب ذبیحی می فرمایند که باید هر کس از احبّاء به آواره (ناقض بی وفای امر بهاء که آقای شهبازی از «کشف الحیلِ» او خیلی استفاده کرده و اکاذیبِ موهنِ او را صحیح دانسته ودر

مقاله اش در جام جم تهمت های مختلف او را ازجمله تهمت تروریسم و جاسوسی را بدون تحقیق از دیگر منابعِ غیر ردیه، تصدیق نموده) مقروض است، «تا فلسِ آخر قرض را بپردازد زیرا حقوق مدنی او محفوظ است» و در بیانی دیگر مندرج در کتاب *مائدهٔ آسمانی* جلد ۶ صص ۱۴و ۱۵ (نیز، توقیعات، جلد ۱ ص ۲۵۰) دربارهٔ حُکم بدیع دیانت بهائی در خصوص حقوق اجتماعی و اقتصادی مُرتدین از امر بهائی — علاوه بر نسخ حکم قتل ایشان که در ادوار سابقه منصوص بوده — چنین می فرمایند:

> و در ختام، انظار یاران ممتحن پر عشق و وفای حضرت عبدالبهاء را به این امر مهمّ و لازم منعطف نمایم و به این نکته متذکّر دارم و آن مواظبت و دقّتِ تامّ در حفظ حقوق مَدنیّهٔ شرعیّهٔ شخصیّهٔ افراد است از هر سلك و طایفه و نژاد و عقیده و مقامی. در این مقام امتیاز و ترجیح و تفوّق جائز نه؛ باید در نهایت سعی و دقّت مِن دونِ تردّد و ملاحظه ای یاران و برگزیدگان حضرت بهاءالله در محاسبات و معاملات خویش راجع به حقوق اصلیهٔ نوع بشر، اَدنی امتیازی بین آشنا و بیگانه و مؤمن و مشرك و مقبل و معرض نگذارند؛ بعد از تحقیق و تدقیق اگر چنانچه مقروضند باید به تمام قوا همّت بگمارند تا آنچه بر عهدهٔ آنان است، تا فلسِ اخیر بپردازند و راحت نجویند تا به تأدیهٔ آنچه را مکلّفند به تمامِها موفّق گردند. حقوق مدنیه و معاملات ظاهره تعلّقی به دیانت و اعتقاد باطنی انسان نداشته و ندارد. افراد در هیأت اجتماعیه چه از موّحدین و چه ازمشرکین کلّ در این مقام یکسانند و حقوق شخصیّهٔ آنان نزد اصحاب عدل و انصاف محفوظ و مقدس و مسلّم و هر مُتردّدِ متمرّدی در ساحت آن منتقم قهّار، مقصِّر و مسئول و مردود. بلی مصاحبت و موافقت با کفّار ملحدین و خائنان پرکین و بی وفایان خود بین و رعایت و مهربانی به دشمنان امر الهی ذنبی است جسیم و انحرافی است عظیم از صراط مستقیم الهی، ولی نَفسِ اِرتِداد و محجوبیت و ترك عقیده، حقوق مَدنیّهٔ شرعیّهٔ افرادِ آزاد را به هیچ وجه مِنَ الوُجوه به قدرِ سمِّ اِبرَه(سوراخ سوزن) تخفیف و تغییری ندهد، والّا بهاییان بساط پیشینیان را در این قرن مشعشع نورانی دوباره بگسترانند و آتش تعصّب وَهمیّهٔ جاهلیه را در صدور برافروزند و خود را از مواهب جلیلهٔ این یوم موعود محروم سازند و تأییدات الهیه را در این روز فیروز از ظهور و بروز باز دارند. حیف است ذیل تقدیس را به این اوهام و شئون ناشایسته آلوده نماییم.

از نمونه های دیگر در بارهٔ اصل فوق، در کتاب *خاطرات نه ساله*، نویسندهٔ آن جناب یونس خان افروخته از منشیان حضرت عبدالبهاء در صص **۳۴۹-۳۴۸**، اشاره می کند که چند نفر از بهائیان می خواستند مانع استخدام حبّ الله پسر جمال بروجردی از مرتدّین و ناقضین در مدرسه ای تازه تأسیس در طهران بشوند و به گمانشان کار ممدوحی بود، ولی چون حضرت عبدالبهاء این خبر را شنیدند یك مرتبه فرمودند:

> چطور، چطور نشستید مشورت کردید که یك نفر ناقض را از نان خوردن بیندازید؟ این طریقهٔ خدمت به امر نیست. درامور معیشت، ناقض یا غیرناقض فرقی ندارد. احبّاء (بهائیان) باید آیتِ رحمتِ الهی باشند. مثل آفتاب بتابند و مانند ابر بهاری ببارند. ناظر به استعداد و قابلیت نباشند.

بعد جناب یونس خان می نویسند که حضرت عبدالبهاء مدتی از آن قبیل بیانات فرمودند به طوری که یونس خان از تصمیم مزبور شرمنده و خجل می شوند.[314]

دربارهٔ اتّهامات سیاسی و ادّعای وابستگی یا دست نشاندگی امر بابی و بهائی، قبلاً مطالب نسبتاً مفصّلی مذکور شد و نیاز به تکرار آنها نیست (از جمله در یادداشت 127 و 129)، همچنین به بسیاری از اتّهامات سیاسی جدید و قدیم نیز جامعهٔ جهانی بهائی پاسخ داده است که نمونهٔ مختصر آن در ضمیمهٔ **۲** مندرج است، مراجعه شود. اما در این زمینه باید ذیلاً مطالب جدیدی نیز به استحضار هم وطنان عزیز برساند. قبل از هر چیز در این مورد باید به آقای شهبازی و هم فکران معاصر و اسلافِ ایشان گفت بهتر است در فرض تحقیق **۱۶۳** سالهٔ خود تجدید نظر کنند. محقّقین جهان در تحقیقات آکادمیك وقتی می بینند فرض تحقیق یا نظریه شان قابل اثبات نیست آن را اصلاح می کنند و یا تغییر می دهند. لذا به جای «نظریهٔ توطئه» و فرضیهٔ «دین بابی و بهائی استعماری است»، این فرض را بررسی کنید: «دین بابی و بهائی الهی است.» **۱۶۳** سال است که حیرانید چرا دینی باطل باقی مانده است حال آنکه باطل ازبین رفتنی است وخداوند در تورات مقدّس نیز فرموده است: «چنانچه پیغمبری چیزی به نام من بگوید و واقع نشود آن امری است که خداوند نفرموده»[315] در حالی که آنچه حضرت بهاءالله فرموده اند محقّق شده و ادامه دارد. لذا برای توجیه اوهام خود گفتید پس اگر الهی نیست حتماً قدرتهای سیاسی بشری آن را حفظ کرده ولی باز دیدید آن قدرت ها دائم جای خود را به دیگری می دهند ولی دین مزبور

کماکان باقی می ماند. لذا مجبور به تهمت ها و اکاذیب دیگر شدید. حال لطفاً به جای آن ۱۶۳ سال، چند سال با فرض الهی بودن آن تحقیق کنید، اگر ضرر کردید برگردید جای قبل و تا ابد در افکار خود مشغول باشید! حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به بهائیان اسلامبول مورّخ ۷ ذی الحجّه سنهٔ ۱۳۳۴ ه. ق می فرمایند:[316]

... آن مدینه (اسلامبول یا استانبول) مدتی مدیده به قدوم مبارك (حضرت بهاءالله) مشرّف بود و الواح پیاپی نازل و نفوسی که به ساحت اقدس مشرف شدند، تلقی بیان مبارك می نمودند. از جمله شخصی شهیر از ایرانیان بود و مراوده می نمود و این در باطن همدم و همراز سفیر بود و در امور، مَحلِ مشورت با او. جمال مبارك (حضرت بهاءالله) با او مدارا می فرمودند، به روی او نمی آوردند ولی شخص معهود گمان این می نمود که جمال مبارك واقف به حال پنهان او نیستند؛ اظهار خلوص می نمود تا روزی فرمودند من پیامی دارم به حضرت سفیر کبیر ابلاغ نما و آن این است، بگو: شما آنچه توانستید در خون ما کوشیدید و به گمانتان می توانید شجرهٔ مبارکه را از ریشه براندازید. هیهات هیهات! این شجرهٔ مبارکه ثابت است و ریشه اش محکم؛ ریشه ای که به هیچ تیشه قلع و قمع نشود ولو جمیع ملوك عالم به تمام قوت قیام نمایند. ملاحظه کنید که من فرید و وحیدم ولی منفرداً جمیع ملل و دول عالم را مقاومت می نمایم. عنقریب این ابرهای تاریك متلاشی گردد و شمس حقیقت به کمال عظمت درخشنده و تابان شود. بلی می توانید مرا شهید کنید و این اعظم موهبت الهی است، این شجرهٔ مبارکه به خون نشو و نما می نماید. حضرت اعلی (باب) روحُ العالمین فِداهُ را گمان می کردید که اگر شهید شوند این بنیان برافتد. هزار گلوله بر صدر مطهرش زدید، بعد ملاحظه کردید که امرالله ظهورش بیشتر و نورش تابنده تر گشت تا آنکه حال به اسلامبول رسیده. حال گمان می کنید که اگر به خنجر، حنجرِ بَها را ببرید و خون این جمع بریزید، این نار موقدهٔ الهی خاموش گردد، اَستَغفِرُالله! بلکه کلمة الله بلند تر شود و شمس حقیقت بیشتر جلوه نماید و جمیع عنقریب خائب و خاسر خواهید شد. آنچه از دستتان برآید، کوتاهی ننمایید. ای آقا میرزا این ظلم و عِناد و ستم و اعتساف در نزد ما مثل آواز پشه می ماند. لهذا اهمیت به عناد و اضطهادِ شما نمی دهیم وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَموُا اَیَّ مُنْقَلَبٍ ینْقَلِبوُنَ (و به زودی آنان که ستم کردند خواهند دانست که به کدام جای بازگشت بر می گردند (سورهٔ شعراء، آیهٔ ۲۲۷)). ما به

اسلامبول وارد شدیم، ابداً اعتنایی نه به شما و نه به دولت عثمانی نمودیم؛ از همین باید که شما بیدار شوید که اعتماد ما بر قوّت و قدرت الهیه است نه مادون آن. جمیع ملوك، مملوکند و شماها غرق در دریای زیان و خسران. عاقبت خواهید دانست ایران ویران گردد و دولت و ملّت به نهایت مشقت افتد، لکن ما ایران را روشن نمودیم و ایرانیان را عزّت ابدیه خواستیم. هر چند ایران در بین دُوَل، الان کم نام (چون چاپ مصر است، شاید «گمنام» باشد) است ولی این امر عظیم عاقبت اهل ایران را سَروَرِ عالم امکان کند. خلاصه از این قبیل فرمایشات به نهایت شدّت فرمودند. آن شخص رفت و دیگر نیامد.

آیا می دانید همین امثال شما بودید که انبیای گذشته را با همین اتهامات رد می کردید؟ تقاضای این عبد را بپذیرید و در بیانات ذیل از حضرت بهاءالله توجه فرمایید و تفکر کنید. در لوح خطاب به ناپلئون سوّم می فرمایند:

قَدِ اِشتَدَّ عَلَینا الاَمرُ فی کلِّ یوم بَل فی کُلِّ ساعَةٍ اِلی اَن اَخرَجُونا مِنَ السِّجنِ و اَدخَلُوُنا فِی السِّجنِ الاَعظَم (عکّا) بِظُلمٍ اَلمُبین. اِذا قیلَ بِاَی جُرمٍ حُبِسُوا قالُوا اِنَّهُم اَرادُوا اَن یجَدِّدُوا الدّینَ. لَو کانَ القَدیمُ هُوَ المُختارُ عِندَکُم، لِمَ تَرَکتُم ما شُرِعَ فِی التَّوراتِ و الاِنجیلِ؟ بَینُوا یا قَومُ لَعَمری لَیسَ لَکُمُ الیومَ مِن مَحیصٍ. اِن کانَ هذا جُرمی قَد سَبَقَنی فی ذلك مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ و مِن قَبلِهِ الرُّوحُ (حضرت مسیح(ع)) و مِن قَبلِهِ الکَلیمُ. و اِن کانَ ذَنبی اِعلاءَ کَلِمَةِ اللهِ و اِظهارَ اَمرِهِ فَاَنا اَوّلُ المُذنِبینَ، لا اُبَدِّلُ هذا الذَّنبَ بِمَلَکوتِ مُلکِ السَّموات و الاَرَضینَ... کُلَّما اَزدادَ البَلاءُ زادَ البَهاءُ فی حُبِّ اللهِ وَ اَمرِهِ بِحَیثُ ما مَنَعَنی ما وَرَدَ عَلَی مِن جُنُودِ الغافِلینَ. لَو یستَرُونَنی فی اَطباقِ التُرابِ یجِدوُنَنی راکِباً عَلَی السَّحابِ وَ داعیاً اِلَی اللهِ المُقتَدِرالقَدیرِ. اِنّی فَدَیتُ بِنَفسی فی سَبیلِ اللهِ و اَشتاقُ البَلایا فی حُبِّهِ و رِضائِهِ یشهَدُ بذلِكَ ما اَنَا فیهِ مِنَ البَلایاءِ اُلّتی ما حَمَلَها اَحَدٌ مِنَ العالَمینَ.[317] (به تحقیق که امر در هر روز بلکه در هر ساعت بر ما دشوار شد تا اینکه ما را از سجن (ادرنه) خارج کردند و به سجن اعظم عکّا به ظلمی آشکار وارد نمودند. وقتی گفته شد ایشان به چه جرمی محبوس شدند، گفتند چون ایشان خواستند دین را تجدید کنند. اگر نزد شما امرقدیم مُختارو‌پسندیده بود، پس چرا ترك کردید آنچه را که در تورات و انجیل حکم شده؟ تبیین کنید ای قوم. قسم به جانم امروز برای شما گریزگاهی نیست. اگر جرم من این است،

محمد رسول الله و قبل از او روح و قبل از او کلیم در آن بر من سبقت گرفته اند. و اگر گناه من اِعلاء کلمهٔ خدا و اظهار امر اوست در این صورت من اول گناهکارانم، این گناه را به ملکوت ملك آسمان ها و زمین ها تبدیل نمی کنم... هر چه بلا زیاد شود حبّ و عشق بهاء به خدا و امر او زیاد می شود؛ به طوری که منع نمی کند مرا آنچه از جنود غافلان بر من وارد شد. اگر در اَطباقِ زمین پنهانم سازند سوار بر ابرم بیابند، درحالی که به سوی خدای مقتدر قدیر دعوت می کنم. همانا من خود را در راه خدا فدا نمودم و در حبّ و رضای او مشتاق ِ بلایا هستم. شهادت می دهد به این، بلایایی که من در آن قرار دارم که احدی از عالمیان چنین بلایایی را حمل نکردند).

و نیز در لوح خطاب به پاپ پِی نهم می فرمایند:[318]

جَسَدی یشتاقُ الصَّلیبَ و رَأسی ینتَظِرُ السِّنانَ فی سَبیلِ الرَّحمنِ لِیطَهِّرَ العالَمَ عنِ العِصیانِ (جسد من مشتاق صلیب است و سرم منتظر سر نیزه ها درسبیل خدای رحمان تا اینکه عالم را از عصیان پاك کند).

و نیز:

به علماء از قول بهاء بگو ما به زعم شما مقصریم، از نقطهٔ اولی (حضرت باب) روُحُ ما سِواهُ فِداه چه تقصیری ظاهر که هدفِ رِصاصش (گلولهٔ سربی) نمودید. نقطهٔ اولی مقصر، از خاتم النبیین روحُ العالمین له الفِداء چه تقصیری باهر که بر قتلش مجلس شوری ترتیب دادید. خاتَمُ النّبیین مقصّر، از حضرت مسیح چه تقصیر و افترا هویدا که صلیبش زدید. حضرت مسیح به زَعمِ باطل شما کاذب، از حضرت کلیم چه کذبی و افترایی آشکار که برکذبش گواهی دادید. حضرت کلیم به زعم باطل شما کاذب و مقصّر، از حضرت خلیل چه تقصیری هویدا که در آتشش انداختید. اگر بگویید ما آن نفوس نیستیم، می گوییم اقوال شما همان اقوال و افعال شما همان افعال.[319]

و در لوح رئیس خطاب به عالی پاشا وزیر عثمانی می فرمایند:

... لازم بود اینکه مجلسی مُعیّن نمایند و این غلام (از تعابیری که در مورد خودشان به عنوان غلام الهی به کار می برند) با علمای عصر مجتمع شوند و معلوم شود جرم این عباد

چه بوده و حال امر از این مقامات گذشته و تو به قول خود مأموری که ما را به اَخرَب بِلاد حبس نمایی (منظور عکاست). یك مطلب خواهش دارم که اگر بتوانی به حضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه این غلام با ایشان ملاقات نماید. آنچه را که حجّت می دانند و دلیل بر صدق قول حق می شمرند، بخواهند. اگر مِنْ عِند الله اِتیان شد این مظلومان را رها نمایند و به حال خود بگذارند. عهد نمود که این کلمه را ابلاغ نماید و جواب بفرستد، خبری از او نشد. و حال آنکه شأن حق نیست که به نزد احدی حاضر شود، چه که جمیع از برای اطاعت او خلق شده اند. ولکن نظر به این اطفال صغیر و جمعی از نِساء که همه از یار و دیار دور مانده اند، این امر را قبول نمودیم و مَعَ ذلك اثری به ظهور نرسید... اگر ملتفت می شدی... جمیع آنچه در دست داری و به آن مسروری می گذاشتی و در یکی از غُرَفِ مَخروبهٔ این سجن اعظم (عکا) ساکن می شدی. از خدا بخواه به حدّ بلوغ برسی تا به حسن و قبح اعمال و افعال ملتفت شوی. والسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی.

و در لوح خطاب به ناصرالدین شاه می فرمایند:

ای کاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار می گرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع می شد و در حضور حضرت سلطان اِتیان حجّت و برهان می نمود. این عبد حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحتِ حضرتِ سلطان واضح و لائح گردد و بعد، الاَمْرُ بِیدِكَ و اَنا حاضِرٌ تِلْقاءَ سَریرِ سَلْطَنَتِكَ فَاحْكُم لی أوْ عَلَیَّ.[320] (امر به دست توست و من در برابر سریر سلطنت تو حاضرم، لَه یا عَلَیهِ من حکم کن).

مطلب بعدی آنکه بدیهی است که ظهور بابی و بهائی برای اهل عالم اَعَمّ از دُوَل و ملل ظاهر شده و قطعاً با همهٔ دُوَل و ملل ارتباط مستقیم و غیر مستقیم دارد. اما آنچه مهّم است آنکه با دیدی کلی و جهانی باید به کل وجوه همهٔ ارتباطات مزبور توجه نمود و نه آنکه ظهور الهی را محدود و محصور در ارتباط با بعضی از اجزای مجموعهٔ بزرگ کرهٔ ارض کرد. همچنین نباید تصور کرد که انبیای الهی مثل سیاسیون، مُذبذِب و هردم خیال اند و با فکر محدود بشری با ملل و دُوَل ارتباط برقرار می کنند؛ نه قسم به خدا! ذیلشان مقدس از این اوهام است. شاید آقای شهبازی و امثال ایشان انتظار دارند بهاییان برای اثبات غیر استعماری و غیر صهیونیست و غیر روسی و غیر انگلیسی و غیر امریکایی و غیر آلمانی و خلاصه غیر سیاسی بودن خود به بعضی

«زنده باد» و به بعضی «مرده باد» بگویند! امّا منصفین و فضلا و بزرگان وسیع النظر عالم می دانند که زنده باد و مرده باد گفتن دلیل وابستگی یا عدم وابستگی نیست؛ بلکه ملاك اصلی، نیت و مدّعا و هدف دین الهی و تعالیم و احکام آن و عملکرد پیروان آن می باشد که لابدّ بر اساس آن تعالیم با همهٔ اهل عالم از دول و ملل ارتباط می یابند. از جمله اینکه در آثار بهائی دربارهٔ «امراء و علماء»، یعنی سلاطین و رؤسا و امرای ارض و انظمهٔ سیاسی و اهداف و مقاصد حکومت ها و دربارهٔ رؤسای مذهبی، مطالب کلیدی زیادی نازل شده است که برای قضاوت صحیح باید نگاهی شامل و جامع به آنها داشت و آنها را در کنار دیگر آثار بهائی که جمعاً هیکل یك سیستم و نظام عقیدتی الهی را تشکیل می دهند بررسی کرد تا ادراکی کامل به دست آید. و الّا اگر مانند بعضی ردّیه نویسان با سوگیری و تعصّب فقط آیه یا نصّی دربارهٔ موردی سیاسی یا مذهبی در نظر گرفته شود، وجوه کامل حقیقت آشکار نخواهد گردید.

فی المثل در آثار بهائی، از جهتی چون اکثر حکومت ها به ظهور الهی در دور جدید بی اعتنا بودند، مورد ملامت شدند؛ اما بعضاً، به جهت عمل خاصی در مقطعی از تاریخ و یا به جهتِ بعضی نکات مثبتِ انظمه و سیاست هایشان، مورد عنایت قرار گرفته اند؛ مثل دولت های عثمانی و انگلستان که زمانی به جهت حفظ و حمایت مقامات متبرکهٔ ارض اقدس[321] یا تحریم خرید و فروش کنیز و برده و تمسّك به امر مشورت در امور[322] تحسین شدند و زمانی دیگر نقائصشان مورد اشاره قرارگرفت[323] و یا فی المثل وجود اصل مشورت و سلطنت را در حکومت مشروطه و یا نحوهٔ انتخاب رؤسای جمهور را که مُنتَخَبِ مُنتخَب باشند و یا ادارهٔ امور ایالات و استقلال نسبی آنها را در حکومات فدرال، و خلاصه امثال این نکات مشابه مثبتی را که در بعضی انظمه دیده می شود، ذکر فرموده اند.[324] لذا هم نکات مثبت و هم نکات منفی سیاسیون و سلاطین عالم از جهات اهداف و نیّات و روش هایشان، گاه بر سبیل نصیحت و فضل و عفو و تشویق و گاه بر سبیل انذار و عدل و اقتدار، مورد اشاره قرار گرفته است. به این معنی که گاه در موردی خاص، از دولت یا نظمی خاص، به خاطر نیتی خاص و یا روشی خاص یا وسایلی خاص تحسین یا تقبیح شده است. ولی طبق بیانات صریحهٔ دیگر مثل بیان حضرت ولی امرالله دربارهٔ حکومات متحدهٔ جهانی آینده در ظل نظم وسیع اداری امر بهائی، در صفحات ۱۴ تا ۲۲ کتاب *ارکان نظم بدیع*، در کل، همهٔ اَنظمهٔ سیاسی عالم بِلااستثناء نقائص فطری دارند و کافل سعادت

بشر نیستند و آن نکات مثبتشان نیز، با روحی بدیع و عاری از نقائص عقول جزئیّهٔ بشری، در نظم امر بهائی وجود دارد.[325]

اما دربارهٔ بعضی تهمت های آقای شهبازی به طور مختصر باید گفت، ایشان هیچ مدرکی جز اوهام خود دربارهٔ ارتباط حضرت باب با تجارت تریاك نیاورده اند و این عبد این ایراد کاملاً جدید آقای شهبازی را که ملاحظه نمودم ضمن حیرت و تعجب خوشحال شدم چه که حال باید رسماً از ملت عزیزِ بعضاً اسیر در دست اوهامِ امثال آقای شهبازی، بخواهم و قسمشان دهم به خون حضرت سید الشهداء که مُتّقی و صادق و منصفی از میان ایشان بر خیزد و از نفس آثار حضرت باب و آثار امر بهائی دربارهٔ تعالیم بابی و بهائی دربارهٔ حرام بودن مصرف و خرید و فروش تریاك و حشیش و هروئین و مشروبات الکلی و امثال آن — و حرمت تنزیهی دخانیات — تحقیق فرماید تا مقام ردّیه نویسان بیشتر فاش شود. جالب است بدانیم که یکی از مدارك دستگیری بابیان این بوده که آنها حتی دخانیات مصرف نمی کردند؛ آن هم در زمانی که از دربار شاه تا خانهٔ گدا، انواعِ دود، موجود و مشهود بوده! اتفاقاً نمونه هایی از دفاتر حساب و کتاب و خرید و فروش تجاری حضرت باب که لابدّ از نظر استاد تاریخ و محقّق ارجمند آقای شهبازی، جزء اسناد دست اول تاریخی به حساب می آید ولی آقای شهبازی آنها را مسکوت گذاشته، باقی مانده است که لیستی از اجناس خرید و فروششان در آن مسطور است و جالب آنکه در این لیست، نه تنها از تریاك بلکه از بعضی مواد و ادویهٔ بد بو نیز خبری نیست. چنان که در کتاب مستطاب *بیان فارسی*، باب ۷ از واحد ۹ صریحاً تریاك و مواد بد بوی دیگر را حرام فرمودند و جا داشت آقای شهبازی به جای تهمت مزبور می نوشتند که حضرت باب حتی ادویه جات را حرام فرموده اند و به جای آن دستور فرمودند از اغذیه و داروهای گیاهی برای درمان استفاده شود و این همان دستوری است که دنیا به تدریج به سمت قبول آن پیش می رود.[326] این عبد در این مورد عالَمی حقایق از متون بابی و بهائی و غیر بهائی برای طرح در ذهن دارد که متأسفانه به علّت طولانی شدن این متن نمی توان مطرح نمود؛ ولی به عنوان نمونه لطفاً به یادداشت 335 مراجعه فرمایید.

دربارهٔ استخدام بعضی بهائیان در ادارات یا سفارتخانه ها و مؤسّسات غربی یا ایرانی و ربط آن به قضایای سیاسی، باید گفت چون این نیز فرع بر اتهام اصلی وابستگی امر بهائی و طلعات مقدسهٔ آن به روس یا انگلیس یا امریکا و... می باشد، جوابش در پاسخ به اتهام مزبور

مستتر است و باید اضافه نمود استخدام بعضی بهائیان در ادارات مزبور جنبهٔ سیاسی نداشته است، چنان که آقای شهبازی، محققِ مورّخ فقط اشاره کرده اند که بعضی بهائیان در آن ادارات استخدام شده بودند، ولی سند و مدرکی ارائه نداده اند که آنها به امور سیاسی و جاسوسی و امثال این ترّهات پرداخته اند و فقط ادعّا کرده اند و طبق فقه اسلامی البَینَةُ عَلَی المُدَّعی (دلیل آوردن و شاهد ارائه کردن با مدعی است) و باید دلایل حقوقی مستند و قابل دفاع بیاورند، نه پرت و پلاهای اذهان وهم زده! اما بر عکسِ ایشان، ما مدارکی فراوان داریم که بهاییان، نه به علل سیاسی و جاسوسی و اجیری سیاسیون، بلکه به خاطر وجود تعالیم بهائی در خصوص امانت و صداقت و روحیهٔ مشارکت و خدمت در امور اجتماعی و به خاطرشایستگی های علمی و فنّی خود، به خصوص در آن زمان ها که طبقهٔ تحصیل کردهٔ مملکت و ادارات به سبك جدید، تازه تأسیس ومحدود و معدود بود، مانند بعضی همتایان غیر بهائی خود از جمله شیعیان عزیز، استخدام ادارات می شدند. و از همین بهائیان، احدی از سیاسیون داخل و خارج مملکت نتوانست سوء استفادهٔ سیاسی کند و حال نیز هموطنان عزیز ما خود، نزدِ خودِ ما، بر صداقت و درستی مزبور اعتراف دارند[327]؛ چه که نصوص قاطعه ای، بهاییان را از دسیسه های سیاسیون و عدم صداقت و امانت و توسّل به روش ها و کارهای خلاف باز می دارد و محفوظ داشته و می نماید[328] و نصوص کثیرهٔ مزبور در خصوص احکام و مواضیعی است مانند: عدم مداخله در امور سیاسی و مخاصمات احزاب؛ اطاعت از حکومت متبوعه در امور قانونی و اداری؛ نهی از رشوه دادن و گرفتن و کلاً ارتشاء؛ نهی از خیانت مالی در مشاغل؛ نهی از کتمان عقیده و تقیه و دسیسه؛ نهی از فساد و نزاع و جدال و کدورت و برودت و محزون ساختن؛ نهی از تقلید سیئات اهل غرب؛ نهی از ظلم؛ لزوم راستی و صداقت و امانت؛ نهی از دست بوسی و چاپلوسی و انحناء و به خاك افتادن؛ نهی از قمار؛ نهی از مُسکِرات؛ و....

به عنوان نمونه حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

> هر ذلّتی را تحمل توان نمود مگر خیانت به وطن و هر گناهی قابل عفو و مغفرت است مگر هتك ناموس دولت و مضرّت ملّت[329]

و نیز:

اِنّی اَتَضَرَّعُ اِلی اللهِ اَنْ یوفِّقَکُم عَلی اَمْرٍ یَرْضی مالِكُ الْمُلوكِ وِ الْمُلوكُ و الْمَمْلوكُ. اِنَّهُ عَلی کُلِّ شَیء قَدیرٌ (من به درگاه خدا گریه و زاری می کنم که شما را موفق بر امری نماید که خداوندِ مالكِ مُلوك(شاهان) و مُلوك و مَملوك (مردم و ملّت) خشنود باشند. همانا او بر هر چیزی تواناست). (*مکاتیب*، ج۳، ص۲۲۳)

و ملاحظه فرمایید توضیحات کافی و گویای حضرت ولی امرالله را که می فرمایند:

بهاییان باید در گفتار و کردار از اغراض سیاسی ملّت و سیاست حکومت خویش و از نقشه ها و برنامه های احزاب و دسته های سیاسی دوری جویند و در این قبیل مباحثات و مجادلات طرفی را ملامت نکنند و به جهتی نپیوندند و هیچ طرحی را ترویج نکنند و خود را به هیچ نظامی که مخالف مصالح وحدت جهانی، که مبدأ و مقصد آیین بهائی می باشد، منسوب نسازند. زنهار زنهار که آلت دست سیاسیون مکّار گردند و یا در دام اهل مکر و خدعه بعضی از هموطنان خویش افتند. باید حیات خویش را چنان تنظیم نمایند و رفتارشان را چنان ترتیب دهند که احدی نتواند حتی اتهاماتی بی اساس بر آنان بندد. مثلاً بگوید که بهائیان به امور سرّی اشتغال دارند و به تقلّب و تزویر و رشوت و تخویف پردازند. باید از هر انتسابی به حزبی معیّن و از هر تحزّب و تشعّبی وارسته گردند و از منازعات بیهوده و حسابهای ناپسندیده رهایی جویند و از اغراض نفسانی که وجه جهانِ متحوّل را متغیر سازد پرهیز کنند. باید مشاغل سیاسی و دیپلماتیك را از مشاغل کاملاً اداری تفکیك نمایند و اگر در تشخیص مردّد باشند از اُمَناءِ مُنتَخَبه در محافل روحانی استفسار نمایند و به هیچ وجه شغلی را نپزیرند که بالمآل منجر به فعالّیت های سیاسی و حزبی در هر کشور باشد. بالاخره باید در نهایت استقامت و کمال قدرت بی چون و چرا در راه حضرت بهاءالله سلوك نمایند و از درگیری ها و ستیزه جویی هایی که کار سیاسیون است اجتناب کنند و لایق آن شوند که از وسائط اجراءِ سیاست الهی به شمار آیند که مشیت حق را نزد بشر تجسّم می بخشد. باید به یقین بدانیم که نباید از آنچه قبلاً مذکور شد این شبهه ایجاد گردد که بهائیان به امور و مصالح کشور خویش بی اعتنایند و یا از حکومتِ رایجِ موجود در وطنشان سر پیچی می کنند و یا از وظیفهٔ مقدّسشان در ترویج کامل مصالح دولت و ملّت خویش سر باز می زنند. بلکه مقصود آن است که آرزوی پیروان وفادار و حقیقی

حضرت بهاءالله در خدمت صادقانه و بی شائبه و وطن پرستانه به مصالح عالیهٔ کشورشان به نحوی صورت می پذیرد که با موازین عالیهٔ اصالت و کمال و حقیقت تعالیم آئین بهائی منافاتی نداشته باشد. چون بر تعداد و جمعیت جامعه های بهائی افزوده شود و قوّتشان به عنوان یك نیروی اجتماعی نمایان تر گردد، بهاییان ناگاه مشاهده نمایند که اولیاءِ امور و ارباب نفوذ در عالم سیاست آنان را تحت فشار خواهند گذاشت به این امید که برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود از آنان مدد گیرند. در عین حال جامعه های بهائی به طور روز افزونی برای مساعی خویش در تقویت و توسعهٔ اساس مؤسّسات خویش نیازمند حُسنِ نیت و مساعدت دولت های متبوعه خواهند شد. در چنین حالی جامعه های بهائی باید بر حذر باشند که مبادا در اشتیاقی که برای پیشرفت مقاصد امر عزیزشان دارند نادانسته آئین مقدس خویش را بر طَبَقِ معامله گذارند و اصول و مبادی اساسیهٔ خود را به مصالحه نهند و در عوض منفعت مادی که نصیب مؤسساتشان گردد اصالت مرام های عالیهٔ روحانیهٔ خویش را فدا کنند. باید به جمیع اعلان نمایند که بهائیان در هر مملکتی که ساکن باشند و هر قدر که تشکیلاتشان تقدّم یافته باشد و هر چند که به جان مشتاق اجرای احکام و ترویج اصول و مبادی دیانت حضرت بهاءالله باشند، باز بی درنگ شرط اجراءِ احکام و ترویج اصول مذکور را در این می دانند که موافق قوانین دُوَلِ متبوعشان باشد. یعنی جدّ و جهدشان در اکمال امور تشکیلاتی دیانتشان موکول به این نیست که بخواهند به نحوی از اَنحاء قانون مملکت خویش را نقض نمایند، تا چه رسد به اینکه بخواهند تشکیلات خود را بالاتر از تشکیلات حکومت متبوعشان قلمداد کنند. به علاوه از یاد نباید برد که توسعهٔ فعالیت ها و تنوع جامعه های بهائی که تحت انواع حکومت ها با موازین و روش ها و سیاست های مختلفه، به خدمت مشغولند چنین ایجاب می کند که بهائیانی که عضو هر یك از این جامعه ها هستند کاری نکنند که سوء ظن جامعهٔ دیگری را در کشوری دیگر بر انگیزند و سبب ایجاد خصومت آن کشور با امر بهائی شوند و برادران خویش را دچار تضییقات دیگری کنند و کارشان را مشکل سازند؛ واِلّا دیگر به چه نحو می توان اتحاد امرالله را محفوظ داشت و چگونه می توان این امر پر دامنهٔ الهی را که از مرزهای سیاسی و اجتماعی فراتر می رود و انواع نژادها و ملل را در آغوش دارد و ناچار باید در راه پیشرفتش متزایداً متکی بر حسن ظنّ و حمایت حکومت های گوناگون

باشد، قادر نمود که بتواند مصالح خویش را حفظ کرده، توسعهٔ آرام و مستمر مؤسّسات و تشکیلاتش را تضمین نماید؟ پیروی از چنین روشی مبتنی بر این نیست که بهاییان بخواهند «اِبنُ الوَقت» باشند و منافع آنی خویش را در نظر بگیرند؛ بلکه بیش از هر چیز مبتنی بر این اساس است که مواظبت می ورزند که مبادا نه انفراداً و نه اجتماعاً در اموری شرکت کنند که سر مویی از مرام ها و اعتقادات و حقایق اصلیهٔ آیین خویش منحرفشان گرداند و هیچ چیز نه افتراء بی خبران و بد خواهان و نه طمع به کسب عزّت و افتخار و تحصیل پاداش، هیچ یك نمی تواند آنان را وادارکند که بار امانتی که بر دوش دارند بر زمین نهند و از راه راستی که در پیش گرفته اند پای بیرون گذارند و کردار و گفتارشان گواهی دهد بر اینکه پیروان حضرت بهاءالله در هر بلادی که ساکن باشند، نه جاه طلب و خودپرستند و نه تشنهٔ قدرت و مقام و نه از اینکه تمسّك به موازین وجدانیشان سبب انتقاد و اعراض و سوء ظن دیگران شود، هراسی دارند. البته در این سبیل کار ما بسی مشکل و دقیق است امّا قدرت حارسه و هدایت ربانیهٔ حضرت بهاءالله چاره ساز ما است و ما را در سلوك در صراط مستقیمش و در تمسّك کامل به حبل حدود و احکامش مدد فرماید و اگر ثابت و مستقیم مانیم، انوار عنایتش را که هیچ نیرویی در جهان خاموشش نتواند، فرا راه ما دارد و ما را از دام ها وچاه هایی که از مقتضای این عصر است برهاند و قادر سازند که وظائف خطیر خویش را به نحوی به انجام رسانیم که مَرضی درگاه اوست و لایق انتساب به نام نامی او[330]

وَ هذا هُوَ الْحَقُّ، وَ ما بَعْدَ الْحَقِّ اِلّا الْضَّلالُ الْمُبینْ.

به عنوان نمونه در «دائرة المعارف بهائی»، ذیلِ لغت «ولی الله ورقاء»، به نقل از خود ایشان چنین آمده:

...بعد از ازدواج در تهیهٔ شغلی بر آمده و مدتی در سفارتخانهٔ روس به عنوان منشی مشغول کار بودم موقعی که طلعت پیمان (یعنی حضرت عبدالبهاء) به امریکا عزیمت می فرمودند با کسب اجازه از حضور مبارک به آنجا رفته در این سفر تاریخی افتخار التزام رکاب مبارک را داشته و بعد از مراجعت به ایران در سفارت ترکیه به سمت منشی اول و مترجم مشغول کار شدم. روزهایم به کار اداری و شبهایم در محفل مقدّس روحانی و سایر لجنه

های امریّه مصروف بوده و حرکت مذبوحی به زَعمِ خود در سبیل خدمت امر الهی می نمودم. در موقع استخدام در هر دو سفارتخانه شرط قبول خدمت را عدم دخالت قطعی و مطلق در امور سیاست قرار دادم و این شرط پذیرفته شد ولی بعد از سالیان دراز که در کمال امانت و صداقت مشغول کار بودم در اواخر چون از حقیر تقاضای انجام امری شد که مختصر رائحهٔ سیاست از آن استشمام می شد بلادرنگ استعفا دادم...

به همین ترتیب، فقط ذکر اینکه جناب بالیوزی بنیان گذار بخش فارسی رادیو بی بی سی بوده اند، مؤیدِ سوءِ تعبیراتِ آقای شهبازی نیست. جناب بالیوزی همان محقّق بهائی فقید عزیزی هستند که، همان طور که در اوایل این فصل ذکر شد، کتاب *محمد و دور اسلام* را در تأیید آن دیانت مقدس نوشته اند. آیا چه مدرکی بالاتر از همین کتاب برای بطلان ترهّات آقای شهبازی؟ شرح حال جناب بالیوزی نوشته شده است و شرح خدمات و ازجمله نظر خود ایشان دربارهٔ استخدام در بی بی سی نیز موجوداست؛ از منصفین دعوت می شود به آن مراجعه و خود قضاوت فرمایند.[331] و معلوم نیست امثال آقای شهبازی در خصوص دوستی و همکاری امثال استاد مجتبی مینوی در رادیو بی بی سی با جناب بالیوزی چه خواهند گفت!(*خوشه هایی از خرمن ادب وهنر*، شمارهٔ۱۲، سال ۱۳۸۰ه ش.)

در اینجا به مناسبت ایراد فوق، باید از هموطنان عزیزم خواهش کنم از این زاویه هم به مسائل نگاه کنیم و آن اینکه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء از یك قرن و نیم قبل اراده داشته و دارند که ایران عزیز سرآمد کشورها باشد و برای توسعهٔ همه جانبهٔ آن در الواح و آثارشان هدایات و نصایح و وصایای فراوان، هم به بهاییان و هم به ملّت عزیز ایران و بزرگان آن، فرموده اند تا از حالت خود باختگی در برابر اروپا و غرب بیرون آیند و به توانایی های خود پی برند و آن وقت نه از موضعی عقب مانده، بلکه از وضعیتی مترقّی با همهٔ اهل عالم ارتباط فرهنگی و علمی و هنری و اجتماعی برقرار کنند و دست در دست جهانیان در راه رفاه و سعادت حقیقی بشر و صلح عمومی و وحدت عالم انسانی تلاش نمایند.[332] با این دید وسیع بوده است که فضلا و تحصیل کردگان بهائی چه در ایران و چه در خارج از آن، شایستگی های اخلاقی و معنوی و علمی و فرهنگی خود را نشان داده اند و بعضی نیز بدون دخالت و آلوده شدن به سیاست ناقص و ستیزه جو و فاسد بشری، مایهٔ افتخار ایران عزیز بوده اند.[333] لذا چرا نگوییم این افتخار رادیو بی بی سی بوده است که جناب بالیوزی در استخدام اداره اش بوده اند؟ چرا به ملّت ایران گفته

نمی شود که این افتخار دولت انگلیس بوده است که از حضرت عبدالبهاء برای اقدامات ایشان برای صلح جهانی و خدمت به انسان ها بدون استثناء و تبعیض، تقدیر نموده است؟ چنانکه از عکس مشهور مراسم اعطاء نمودن لقب «سِر» به ایشان که در بعضی ردیه ها نیز به عنوان سند وابستگی امر بهائی به استعمار چاپ شده، پیداست که نمایندهٔ دولت انگلیس در حیفا در محضر آن مولای عالمیان به احترام ایستاده است و حضرت عبدالبهاء در هیچ گفته یا سندی — چه بهائی و چه غیر بهائی— به آن افتخار نفرموده اند، و برای آنکه بدانید امثال آقای شهبازی فقط آن قسمت از وقایع را می گویند که ایجاد شبهه می کند، مطالبی را که قبلاً در همین فصل و از جمله در یادداشت های 127 و 129 آمده است به یاد آن عزیزان می آورم و خواهش می کنم نصوص مبارکهٔ آخر همین قسمت — یعنی قسمت ۶ از ۸ نکتهٔ معهود در این فصل — را نیز مورد مداقّه قرار دهید تا بیشتر به استقلال ِحرکت ِحضرت عبدالبهاء و امر بهاء و استعماری نبودن آن پی برید و همچنین، برعکس تمایل آقای شهبازی و امثال و اسلافشان که از مآخذ و منابع گزینشی علیه امر بهائی استفاده می کنند و نکات و حقایقی را که موجب رفع شبهات است پنهان می دارند و مسکوت می گذارند؛ باید از همین آقایان پرسید چرا اعطاء نمودن نشانِ سِر را همیشه با آب و تاب و تکراراً مطرح می کنید ولی نمی گویید که همین حضرت عبدالبهاء پس از آزادی از حبس عثمانی در اسفار تبلیغی که به امریکا و اروپا و مصر فرمودند علاوه بر اینکه شخصیت ایرانی و معنوی خود را حفظ نمودند و علاوه بر اینکه در فضای علم زده و مادی غرب به اثبات خدا و ادیان و انبیاء و از جمله حقانیت اسلام و رفع شبهات نفوسی که دیانت مقدس اسلام را قبول نداشتند، پرداختند، وقتی در انگلستان به ایشان پیشنهاد شد به دیدن پادشاه انگلستان بروند، ضمن ردّ آن فرمودند «ما برای دیدن فقراء آمده ایم»، نه سلاطین! و چرا نمی گویند و نمی نویسند که دستهٔ عظیمی از این فقرا از ساکنین حیفا و عکایی بودند که حضرتشان قبل و بعد از اسفار تبلیغی مزبور، حکم پدرشان را داشتند و مستمراً منظماً مورد الطاف و عنایات مادی و معنویشان بودند و همین فقرا بودند که طبق گزارش مستند روزنامه های حیفا (مثل النَّفیر) در ایام صعود حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۲۱ میلادی به همراه سایر طبقات نفوس فلسطین از فقیر و غنی و عالم و عامی و عرب و غیر عرب و مسلمان و مسیحی و دیگر ادیان موجود آن، تشییعی ده هزار نفره همراه با نطق های پر معنی در وصف خصائل آن محبوبِ مُستغنی از القاب و عناوین این جهانی، در صعود آن مربّی و پدر ربّانی نمودند و چرا نمی نویسند آن حضرت هرگز وجهی

هم از انگلیس نگرفتند و ابداً ذکری از عنوان مزبور نفرمودند و به آن افتخار نکردند (مصابیح هدایت، ج ۹، ص ۳۷۵)!

در ادامهٔ متن دربارهٔ حقایق فوق مطالب مهمهٔ دیگری نیز خواهد آمد، اما در اینجا قسمتی از لوح حضرت عبدالبهاء را نیز که به مخاطب آن امر فرموده اند به تولستوی نویسندهٔ روسی دربارهٔ وضعیت شرق در برابر غرب مطابق لوح توضیح دهد و راه استقلال و رشد شرق را در آن اشاره می فرمایند، می آورد تا خوانندگان عزیز بیشتر در جریان حقایق قرار گیرند، و لوح مزبور را از منبعی نوشته ام که آقای شهبازی نیز آن را دارند و لابد خوانده اند ولی چون متضّاد با نظریه و فرضیهٔ موهوم ایشان مبنی بر استعماری بودن آئین بهائی است آن را نادیده انگاشته اند — مثل صدها نصّ از نصوص بهائی و صدها وقایع و حقایق تاریخی که با آنها به همین ترتیب معامله شده است. حضرتشان می فرمایند:

اِنَّ الْغَرْبَ مُنْذُ عِدَّةِ قُرُونٍ قَدْ سَطا عَلی الْشَرْقِ بِرَجْلِه وَ خَیلِهِ وَ اِلَی الآنِ مُسْتَمِّراً وَ سَیجْری الْهُجوُمُ بِجَمیعِ قُوّاتِه مُستَمِرّاً اِلی یومِ الْنُّشوُرِ حَیثُ تَری جُیوشاً عَرَمْرَمَةً تَصوُلُ صَوْلَةَ الْاسُوُدِ مِنْ غاباتِ الغَرْبِ اِلی مَیادینِ الشَّرقِ. مِنها: جَیشٌ مِنَ الْثَّرْوَةِ وَ جَیشٌ مِنْ الصَّنْعَةِ و جَیشٌ مِنَ الْتِّجارَةِ و جَیشٌ مِنَ الْسیاسَةِ وَ جَیشٌ مِنَ الْمَعارِفِ وَ جَیشٌ مَنَ الْاِکْتِشافاتِ و جُنوُدٌ جَرارَهٌ تَصُولُ مِنَ الْغَرْبْ بَسِلاحٍ قاطِعٍ وَ تَفْتَحُ فُتُوحاتٍ فی کُلِّ جِهاتِ الْشَرقِ وَ مِنْ جُمْلَةِ فُتوُحاتِها الْجَدیدَةِ فی الاَقالیمِ الصّینیَةِ وَ الشَّرقُ لَیسَ لَهُ مُقاوَمَةٌ لِهذِهِ الْجُیوُشِ الصّائلَةِ وَ الْجُنُودِ الجَرارةِ القاهِرَةِ اَبَداً. فَالرِّجُلُ الْحَکیمُ یدْرِکُ عَواقِبَ هذا الاَمرِ العَظیمِ و لا یحْتاجُ اِلی دَلیلٍ فی هذا الْسَبیلِ. اِذاً اَیها الَّرجُلُ الْجَلیلُ تَمَعَّنْ فی عَواقِبِ الْاُمورْ. هَلْ تُتُصَوَّرُ الْمُحافَظَةُ لِلشَرقِ مِنْ سَطَواتِ الغَرْبِ فی مُسْتَقْبَلِ الزَّمانِ بِوَسائلِ التَّدبیرِ والْتَرتیبِ وَ الْتَّعدیلِ وِ لَو کانَ بِکُلِّ اِتقانٍ؟. لا وَ رَبّیَ الرَّحْمنِ؛ بَل اِنَّ الاُمورَ فی خَطَرٍ عَظیمْ. فَبِناءً عَلی ذلك یَقتَضی اَنَّ اَهلَ الشَّرقِ یتَمَعَنّونَ فِی اکْتِشافِ وَسائطٍ فَعالَّةٍ یُحافِظُوُنَ بِها عَلی عِزِّهِمْ وَ شَرَفِهِم واسْتِقلالِهِمْ وَ ذِمارِهِمْ مِنْ الاَیادِی العابِثَةِ مِنَ الغَربِ. فَلا شَکَّ اِنَّ کُلَّ الوَسائطِ مَعدوُمةٌ وَ الوَسائلِ مَفْقُوُدَهٌ اِلّا القُوَّةَ الاِلهیّةِ وَ القُدرَةَ الرَّبّانیةِ وَ السَّطْوَةَ الْمَلَکُوتیةِ وَ الصَّولَةَ اللّاهوُتیةِ. اِنَّما هذه قُوَّةٌ تُقاوِمُ کُلَّ هُجُومٍ وَ تُشَرِّدُ کُلَّ جُنوُدٍ وَ تُشَتِّتُ شَمْلَ کُلِّ عَنوُدٍ وَ تَهْزِمُ کُلَ جَیشٍ کَما سَبَقَ فی الْقُرونِ الاَولی (در اینجا مثال تاریخی از فتح روحانی حضرت مسیح (ع) می زنند و سپس در ادامه می فرمایند...) فَینْبَغی اِذاً لِاَهلِ الشَّرقِ الآنَ اَنْ

يتَمَسَّكُوا بِقُوَّةٍ قاهِرَةِ الهِيةٍ وَ قُدرَةٍ باهِرَةٍ مَلَكُوتيةٍ حَتی يقاوِمُوا بِها كُلُّ جَيشٍ كَثيفٍ مُهاجِمٍ مِنَ الْغَرب اِلی الشَّرقِ؛ بَلْ يفْتَحوُا بِها تِلْكَ القِلاعَ الحَصينَةَ المُجَهَّزَةَ بِاعْظَمِ اَسْلِحَةٍ قاطِعَةٍ مِنْ مَوادٍ جَهَنَّميةٍ، وَ سَيفُهُم كَلِمَةُ اللهِ وَ سِلاحُهُمُ السَّلامُ وَ جَيشُهُم مَعْرِفَةُ اللهِ وَ قائدُهُمُ التَّقوی وَ ظَهيرُهُمُ المَلاءُ الاَعلی وَ نَصيرُهُم رَبُّ السُّمواتِ العُلی وَ زادُهُمُ التَّوَكُّلُ عَلَی اللهِ وَ قُوَّتُهُم تأييدٌ مُتتابِعٌ مِنْ شَديدِ الْقُوی[334] (همانا غرب از چند قرن قبل با پیاده و سواره نظامش به زور داخل شرق شد و تا حال ادامه دارد و به زودی هجوم مستمر به جمیع قوایش واقع خواهد شد تا یوم نشور. به طوری که می بینی لشکرهای عظیم را که حملهٔ شدید می کنند مانند حملهٔ شیران از جنگل های غرب به میادین شرق. از جمله این لشکرها عبارتند از :ثروت و صنعت و تجارت و سیاست و معارف و اکتشافات، و لشکرهای بزرگ از غرب به سلاح قاطع حمله می کنند و درکل جهاتِ شرق فتوحاتی می نمایند و از جمله فتوحات جدید آن در اقلیم چین است.[335] و برای شرق، ابداً مقاومتی در برابر این لشکرهای مهاجم و جنود عظیم و قاهر وجود ندارد. پس مرد حکیم عواقب این امر عظیم را می فهمد و به دلیلی در این راه نیازی ندارد. لذا ای رجل جلیل (تولستوی) در عواقب امور موشکافی کن. آیا برای محافظهٔ شرق در آینده از سلطهٔ غرب، وسایل تدبیر و ترتیب و تعدیل ولو به کمال اتقان باشد، تصور می شود؟ نه قسم به پروردگارم! بلکه امور در خطر عظیم است. پس بنابراین بر اهل شرق است که موشکافی کنند در اکتشاف وسائط کارآیی که به آن عزّت و شرف و استقلال و آبرویشان را از ایادی بازیچه گر غرب محافظت نمایند. پس شکی نیست که کل وسائط، معدوم و کل وسائل، مفقود است مگر قوهٔ الهی و قدرت ربانی و سطوت ملکوتی و غلبهٔ لاهوتی. همانا این قوه مقاومت هر هجوم می کند و همهٔ لشکرها را فرار می دهد و اجتماع و اتّحاد هر ستیزه گر را پراکنده می سازد و کل لشکرها را شکست می دهد، چنان که در قرون اول گذشت... پس شایسته است الان برای شرقی ها که به این قوهٔ غالبهٔ الهیه و قدرت خیره کنندهٔ ملکوتی چنگ زنند تا به آن هر لشکر متراکم مهاجم از غرب به شرق را مقاومت کنند، بلکه به آن (قوهٔ الهی) آن دژهای محکم مجهز به بزرگترین اسلحهٔ قاطع مواد جهنمی و آتش زا را فتح نمایند. پس شمشیرشان کلمة الله، سلاحشان صلح و سلام، لشکرشان معرفت خدا و

سردارشان تقوی و پشتیبانشان ملاء اعلی و یاورشان پروردگار آسمان های بلند مرتبه و توشه شان توکل بر خدا و قوه شان تأیید و کمك متتابع از شدید القوی است).

و اما از عجایب اتهامات آقای شهبازی، که ازجمله از ناقضین عهد و پیمانی چون آواره و امثال او الهام گرفته، ارتباط امر بهائی، هم با روسیهٔ تزاری و هم با شوروی سابق و کا.گ.ب. است. دربارهٔ روسیهٔ تزاری قبلاً در یادداشت 127 ذکر شد. اما حقیقتاً برای ما عجیب است که چطور ممکن است بهائیان از عوامل کمونیسمی باشند که هیچ وقت در طول تاریخ خود با امر بهائی موافق نبوده بلکه حملات جانانه ای هم در شوروی سابق علیه امر بهائی و نظم اداری آن — و در ایران از طریق ردیه نویسان چپ — داشته است. در این سطور فرصت آن نیست که بیانات کثیر حضرت بهاءالله و عبدالبهاء و ولی امرالله و نیز بیت العدل اعظم را دربارهٔ عقیدهٔ امر بهائی راجع به ماتریالیسم و کمونیسم ضد ادیان الهی بیاورد، ولی خلاصهٔ آن اینکه اگر روح اولیهٔ کمونیسم را سوسیالیسمی بدانیم که هنوز تبدیل به مرامی ضد دین با اسمی خاص نشده بود، حضرت عبدالبهاء فرمودند:

شجرهٔ سوسیالیست یك رائحه ای از اوراق این شجرهٔ مبارکه دارد ولی این شجرهٔ مبارکه (دین بهائی) هر ثمر و فاکهه ای(میوه ای) در آن موجود. انسان چون در سایهٔ این شجر آید اثمار جمیع اشجار تناول نماید[336]

و این به خاطر روح اجتماع گرایی و عدالتی است که مورد ادعای سوسیالیسم بوده است. و در مورد وجهی از اهداف کمونیسم (یا حزب اشتراك و مساوات) فرمودند:

...همچنین حزب مساوات (کمونیسم) که طالب اقتصاد است. الی الان جمیع مسائل اقتصادیه از هر حزبی که در میان آمده قابل اجراء نه مگر مسئلهٔ اقتصادیه که در تعالیم حضرت بهاءالله و قابل الاجرا است و از آن اضطرابی در هیأت اجتماعیه حاصل نگردد.[337]

اما دربارهٔ کمونیسمی که اول بار در ۱۹۱۷ در شوروی سابق مستقر شد چون اساس آن بر نفی خدا و عقاید و روش های افراطی و یك سو نگری بود، مورد انتقاد شدید امر بهائی بوده است و حضرت ولی عزیز امرالله چندین دهه قبل از سقوط کمونیسم، بر اساس هدایات کلی

حضرت بهاءالله و عبدالبهاء دربارهٔ همهٔ سیستم های سیاسی دنیا — چه کمونیسم چه سایر انظمه — پیش بینی فرموده بودند که کمونیسم عاقبت به دست همان ها که آورده شده بود، بر چیده خواهد شد و چند دهه پس از آن، بیت العدل اعظم در بیانیهٔ بسیار مهّم *وعدهٔ صلح جهانی* مورخ **۱۹۸۵** فرمودند:

> دیگر وقت آن فرا رسیده تا به حساب مروجّین مرام های مادی چه در شرق و چه در غرب، چه منسوب به کاپیتالیسم و چه به کمونیسم که مدّعی رهبری اخلاقی جهانیان بوده اند رسیدگی کرد و پرسید که آیا جهان جدیدی که این مرام ها وعده داده بودند، کجاست؟ آیا صلح جهانی که دعوی تحصیلش را داشته و خود را وقف آن می شمرده اند چه شد؟ آیا وصول به مرحلهٔ پیروزی های فرهنگی که می گفتند بر اثر تَفَوُّقِ فلان نژاد و فلان کشور و فلان طبقه از طبقات بشر حاصل می شود به کجا انجامید؟ چرا اکثریت مطلق جمعیت جهان در این زمان بیش از پیش در گرسنگی و بدبختی غوطه ورند و حال آنکه ثروت های نامحدودی که حتی فرعون ها و قیصرها و یا حتی امپراطورهای قرن نوزدهم خوابش را هم نمی دیدند، اینك در دست حاکمان امور بشری انبار شده است؟

لذا کمونیسم به دست خود کمونیسم فرو پاشید، و بیت العدل اعظم در پیام **۲۹** دسامبر **۱۹۹۰** فرمودند:

> حزب شِمال (کمونیسم یا حزب چپ) که بیش از هفتاد سال نزد جماهیر نفوس و در ممالك متعدّده، کانون امیدواران و پناه رنجبران و کافل سعادت محرومان به شمار می آمد در بسیاری از اقطار بی اعتبار گشت... نظام های دیگر که در قالب مَدنیّتِ مادی هنوز بر جا و دائر مدار عالم انسانی در این زمان است چون از نفثاتِ روح القدُس محروم است و از قوّهٔ نافذهٔ خلاقهٔ الهیه ممنوع نیز سرنوشتی بهتر از آن نخواهد داشت و چنان به مشکلات لایَنحَلّ اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی گرفتار گردد که ناچار شکست پذیرد و از پای بست ویران شود. قلم اعلی (حضرت بهاءالله) در این باره تصریح فرموده: «زود است بساطِ عالم جمع شود و بساطِ دیگر گسترده گردد. اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْحَقُّ، عَلّامُ الْغُیوب.» تشنّجات و ابتلائات و آلام و مشکلات جامعهٔ کنونی که در جمیع شئون ظاهر و هویدا است شهادت می دهد به اینکه آنچه در خزائن علم الهی مکنون بود و به قلم اعلی

(قلم حضرت بهاءالله) مرقوم، حال آثارش آشکار گشته و هرج و مرجی در ادارهٔ امور بشری به وجود آمده که نتیجه اش جز یأس و حیرت و سرگردانی و مشقّت به بار نیاورد و چنان که در الواح مبارکه مصرّح است این امر روز به روز شدّت خواهد نمود تا آنکه اهل عالم را چاره ای دیگر نماند مگر آنکه به مشیت غالبهٔ الهیه گردن نهند و آنچه که جمال قِدَم (حضرت بهاءالله) جهت نجات عالم نازل فرموده متابعت نمایند.

ملاحظه می فرمایید سرنوشت محتومهٔ انظمهٔ مادی، اعمّ از کاپیتالیسم غرب و غیره را نیز بهتر از سرنوشت کمونیسم نمی دانند و شایسته است آقای شهبازی حقایق عقاید بهائی را با مسطور نمودن اکاذیب، مستور نکنند. قبلاً از هموطنان عزیز تقاضا نموده بود پیام *وعدهٔ صلح جهانی* بیت العدل اعظم را ملاحظه فرمایند، حال مجدداً تقاضا می کند. همچنین از ملّت عزیز ایران می خواهد اصل آثار بهائی را از بهاییان و نیز از طرق دیگر چون اینترنت به دست آورده مطالعه فرمایند تا خود به چشم خود ببینند و به فکر و قلب خالص خود بدانند و بفهمند (از جمله در آدرس reference.persian-bahai33.org) و در اینجا به حرمت و آبروی الهیِ امر بهائی که از اوهام امثال آقای شهبازی بی نهایت دور است بیان حضرت عبدالبهاء مورّخ ۱۳۳۸ (حدود ۱۹۲۰ م) را در اینجا می آورد تا آقای شهبازی را «بُهت» فرا گیرد و بهائی را جاسوس بلشویك و کا.گ.ب. نگوید:

جمیع این امور از ضعف حکومت حصول می یابد لهذا دعا می نمایم که خدا حکومت را قوّت و نصرت بخشد. عنقریب ملاحظه فرمایید حکومت اگر از بُلشفیك رخنه نیابد قوّت یابد و چون حکومت قدرت بر ضبط و ربط یابد این مشاکل حل گردد. باری مطمئن باشید حکومت اگر از بلشفیك راحت یابد قوّ ت خواهد یافت. (امر و خلق، ج۴، ص ۴۵۲، نیز برای بُهت بیشتر رجوع شود به *مکاتیب عبدالبهاء*، ج ۳، صص ۲۷۰-۲۶۹).

اما دربارهٔ بهائی شدن بعضی هموطنان عزیز یهودی و زرتشتی و اتهام آقای شهبازی بر اساس ترهّات آواره در *کشف الحیل* و نیکو در *فلسفهٔ نیکو* و صبحی در *خاطرات صبحی* و اسماعیل رائین در *انشعاب در بهائیت*، در این خصوص که بهائی شدن آنها جنبهٔ سیاسی داشته است و بهائیان از طریق یهودیان، صهیونیست می باشند و از طرف زرتشتیان وابسته به سازمان جاسوسی انگلیس اند، اگر چه به علّت عدم دسترسی به کتب و مراجع لازم، نمی توان وارد

جزئیاتش شد، ولی باید گفت آقای شهبازی که در اثر استغراق در اسناد و مدارك و جعلیات زورکی با سوء استفاده از مدارك مزبور، دچار توهّم شدید شده اند، فراموش کرده اند که برای درك حقیقت نباید فقط به ادعاهای مخالفین بسنده کرد و باید به مدارك و آثار دست اول بهائیان نیز رجوع نمود.[338] جالب آنکه چهار منبع ردّیهٔ مورد استفاده و استناد آقای شهبازی، خود با هم اختلاف دارند و بعضاً دارای مطالبی هستند که آشکارا، شدیداً توهین به هموطنان عزیز یهودی و زرتشتی نیز محسوب می شود.

مثلاً از قول رائین در ص ۱۷۱ *انشعاب در بهائیت* می نویسد:

> بهائیان از بدو پیدایش تا به امروز همواره از جهودان ممالك استفاده کرده اند. می دانیم که ذات یهودی با پول و ازدیاد سرمایه عجین شده است. یهودیان ممالك مسلمان، که عدّه کثیری از آنها دشمن مسلمانان هستند و همه جا در پی آزار رسانیدن و دشمنی با مسلمین، خیلی زودتر از مسلمانان به بهائیت گرویده اند و از امتیازهای مالی بهرهٔ فراوان برده و می برند و مقداری نیز به مرکز بهائیت (عکّا) می فرستند.

و از قول حسن نیکو ردّیه نویس علیه امر بهائی، در کتاب *فلسفهٔ نیکو*، ج۱، صص ۸۱-۸۲ می نویسد:

> طبقهٔ دیگر (بهائیان) یهودی هستند که با چه بغض و عناد به اسلام معروفند...(یهودیان) در دخول در مجامع و محافل بهائیان سه فایدهٔ مسلّم برای خود تصوّر داشته: اوّل آنکه لااقل سیاهی لشکر دشمنی می شود که بر ضدّ اسلام قیام کرده و رایت تشتیت و تفریق را بلند نموده است. دوم آنکه از مسألهٔ اجتناب و دوری که در مسلمین شیعه نسبت به یهود بود، مستخلص می شوند و با آنها معاشرت می کنند، بلکه وصلت می نمایند. سوم آنکه اگر غلبه و قدرت با بهائیان گردد، عجالتاً خودی در حزب آنان وارد کرده باشند.

و از قول صبحی در صفحهٔ ۱۸۲، *خاطرات صبحی* می نویسد:

> به نظر این بنده بیشتر آنان برای فرار از یهودیّت، بهائی شده اند تا گذشته از این که اسم جهود از روی آنها برداشته شود، در فسق و فجور نیز فی الجمله آزادی داشته باشند.

سُبحانَ الله! ملاحظه فرمایید صحّت آیهٔ قرآن مجید را دربارهٔ آقای شهبازی که می فرماید: «کَذلِكَ قالَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِم مِثْلَ قَوْلِهِم. تَشابَهَتْ قُلُوبُهُم»[339] (اینچنین آنان که قبل از ایشان بودند، مثل قول ایشان گفتند؛ قلبهایشان به هم شباهت داشته). این آیهٔ مبارکه، چنان که قبلاً هم نظر به اهمیتش در چند جای متن زینتِ اوراق شد، توضیح یکی از اُمّهاتِ مسائل ادیان الهی است، و آن مسأله حقیقتِ «رجعت» است. در آثار بابی و بهائی آمده است که رجعت، امری جسمانی و ذاتی نیست، بلکه صفاتی است. به این ترتیب مؤمنین در هر دور، رجعتِ صفاتیِ مؤمنینِ قبل اند، و معرضینِ آن، رجعتِ صفاتیِ معرضینِ قبل. حال گویی روح آقای رائین، صبحی، نیکو و آواره و دیگران در آقای شهبازی جلوه نموده است و ایشان افتخار یافته اند آیینهٔ فکر و روح و قلب خود را رو به نارِ اکاذیب و افترائات آنان نموده و به نور رحمن پشت نمایند.[340] این عبد نظر هموطنان عزیز زرتشتی و یهودی را دربارهٔ این ترهّات نمی دانم، ولی می دانم که چون سراسر، توهین به ایشان است، آن را نمی پسندند، اما جالب است که از لابلای ترهّات همان سه نفر، می توان بیرون کشید که یهودیان و زرتشتیانی که شرح حالشان در دورهٔ قاجار به بعد در کتب تاریخی موجود است و همه می دانند که در این مملکت چگونه آنان را نجس می دانستند، چگونه امر بهائی را پناه خود دانستند و آغوش گرم بهائیان را در آن غربت و انزوای اجتماعی حس کردند، به طوری که یکی از راه های شناسایی بهائیان توسط مُفتیان و قاتلین ایشان، معاشرتشان با اقلیت های مزبور بود. آیا محقّق غرق در اسناد، تاریخ *شهدای بهائی یزد* را نخوانده اند و ندیده اند که بعضی از زرتشتیان مظلوم، فقط با دیدن صحنهٔ شهادت خونبار و شکنجهٔ یك بهائی به مراتب مظلوم تر، به حقانیت امر بهائی پی بردند و مؤمن شدند و حتی در راه آن شهید هم شدند و در این سیر معنوی نیز نه پای مانکچی در میان بود و نه ارباب جمشید![341]

آیا ایشان در همان کتاب *خاطرات* حبیب که در مقالهٔ خود در جام جم از آن نقل قول گزینشی با سوء تعبیر کرده اند، نخوانده اند که چگونه جناب یعقوب متّحده، یهودی بهائی شده، حضور حضرت عبدالبهاء مشرّف شدند و مکرّر رجای شهادت نمودند و در عنفوان جوانی در کرمانشاه در ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۹ در راه دینِ بها، و نه در راه خانوادهٔ «روچیلدها» و «ساسون ها» و «ریپورترها»، شهید شدند و زیارتنامه ای غرّا نیز از قلم مبارك حضرت عبدالبهاء به اعزازشان عزّ نزول یافت، و مادرشان در مجلس یادبود و شهادت ایشان، شیرینی پخش می نمودند که

دامادی یعقوب است؟! و آن وقت آقای شهبازی از قول سَلفش «صبحی» می نویسد که یهودیان بهائی می شدند که از جمله «در فسق و فجور نیز فی الجمله آزادی داشته باشند» و یا به قول رائین و نیکو، به مال و منال رسند و به «وصلت» دست یابند! و امثال آقای شهبازی که مدعی تحقیقات مستند تاریخی اند، چطور ده ها نصوص و بیانات طلعات مقدسهٔ امر بابی و بهائی را در حقانیت و دفاع از اسلام که در تضاد با ترهّات و اکاذیبشان است توجیه می کنند؟! اگر احساس می نمودم حیایی در امثال ردیه نویسان باقی مانده، از ایشان تقاضا می کردم نصوص مندرج در کتاب «سید رُسُل، حضرت محمد» (از دکتر ریاض قدیمی) صص ۱۷۲ تا آخر کتاب را که در مقام شامخ اسلام است، بخوانند و از جمله ببینند که حضرت عبدالبهاء در کنیسهٔ بزرگ یهودیان در سانفرانسیسکو چگونه به اثبات حقانیت حضرت محمد (ص) پرداخته اند! (همان، ص ۱۷۶)

سبحان الله! سبحان الله! به محبت و وَلای بهاء و کلِ اَنبیاء قسم که اگر بخواهیم مثل ردیه نویسان مزبور باشیم و روش ایشان پیش گیریم، لایقِ هر ذکر سوئی هستند، چه که مصداق این آیاتِ معجزآسای قرآن مجید در سورهٔ هود (آیات ۲۰-۲۴) می باشند که می فرماید:

وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرى عَلَى اللهِ كَذِباً اُولئكَ يعْرَضوُنَ عَلى رَبِّهِمْ وَ يقُولُ الاَشْهادُ هؤُلاءِ الَّذينَ كَذَبُوا عَلى رَبِّهِمْ اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظّالِمينَ الَّذينَ يصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللهِ وَ يبْغُونَها عِوَجاً وَ هُمْ بِالاخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ. اُولئكَ لَمْ يكُونُوا مُعْجِزينَ فِى الاَرْضِ وَ ما كانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ اَوْلياءَ يضاعَفُ لَهُمُ الْعَذابُ ما كانُوا يسْتَطيعُونَ السَّمْعَ وَ ما كانُوا يُبْصِرُونَ. اُولئكَ الَّذينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنهُم ما كانُوا يَفْتَرُونَ. لاجَرَمَ اَنَّهُمْ فِى الآخِرَةِ هُمُ الاَخْسَرُونَ.[342] (و کیست ستمکارتر از آنکه بر بافت بر خدا دروغ را آنها عرض کرده می شوند بر پروردگارشان و گویند گواهان این گروه آنانند که دروغ بستند بر پروردگارشان آگاه باشید لعنت خداست بر ستمکاران، آنان که باز می دارند از راه خدا و می خواهند آن را کج، و ایشانند به آخرت ایشان کافران. آنها نباشند عاجز کنندگان در زمین و نباشند مر ایشان را از جز خدا هیچ دوستان مضاعف کرده می شود از برای ایشان عذاب؛ نیستند که بتوانند شنیدن و نیستند که ببینند. آن گروه آنانند که زیان کردند بر نفسهای خود و گم شد از ایشان آنچه بودند که دروغ می بستند. ناچار است به درستی که ایشان در آخرت ایشانند زیان کارتران).

و نیز:

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکُمْ سُنَنٌ فَسیرُوا فِی الاَرْضِ فَانْظُرُوا کَیفَ کانَ عاقِبَةُ المُکَذِّبینَ (به حقیقت گذشت پیش از شما سنت هایی پس سِیر کنید در زمین پس بنگرید چگونه بود انجام تکذیب کنندگان/ سورهٔ آل عمران، ۱۳۱).

اما بهاییان به ادب و صفا مأمورند و آنان را دعا می کنند؛ چه که اکاذیب و افترائاتشان نتیجهٔ معکوس می دهد و به فرمودهٔ حضرت عبدالبهاء باعث پیشرفت آئین بهائی می شوند. اما مشکل اینجاست که این عبد حیران است که چگونه می توان امثال آقای شهبازی را زودتر به اشتباهاتشان آگاه کرد، تا غلبهٔ ظاهری و باطنی امر بهاء را به چشم سِّر و سَر ببینند و بیش از این مصداق آیات مبارکهٔ فوق از قرآن مجید و تبعات سوء آن در عالم بعد نباشند و همچون اسلافشان در محضر الهی شرمنده نشوند. ببینید حضرت عبدالبهاء در مورد ردیه نویسان علیه اسلام چه می فرمایند:

حکایت کنند که چون سلطان محمد عثمانی قسطنطنیه را محاصره نمود، شخصی از وزراء قیصر بر شخصی از علمای مسیحی در شهر وارد شد. ملاحظه نمود که آن عالم به نوشتن و نگاشتن مشغول. سؤال نمود که به چه مشغولی؟ گفت مشغول به رد نوشتن بر حضرت رسول و بر قرآن. آن وزیر قیصر متغیر شده از شدّت حیرت طپانچه برگوش آن عالم زد که دیر خبر شدی، وقتی که عَلَم مبین آن شخص در حجاز و یثرب بود لازم بود که رد بنویسید حال که آن عَلَمِ اعظم پرچمش پشت دروازهٔ قسطنطنیه موج می زند، و بانگ کوس نبوّتش گوش شرق و غرب را پر کرده و انوار عزّتش چشم عالم را خیره نموده مشغول رد نوشتن شده اید. برخیز درمانی به جهت درد خود بجوئید و مرهمی به جهت زخم درون خویش بیابید و راه فراری تحرّی نمایید که آن کوکب، شمس مُضیء شد و آن سراج، بَدرِ منیر گشت. ما چاره ای جز قبول جزیه نداریم. عنقا شکار کس نشود دام باز چین.[343]

ولی بهاییان مانند «وزیر قیصر» نیستند که «سیلی شدید» برگوش ردیه نویسان بزنند، بلکه به مصداق آیهٔ ۱۲۸ سورهٔ آل عمران، به تأیید الهی و نه استحقاق بشری «کاظِمینَ الْغَیظَ وَ العافینَ عَنِ النّاسِ» (فروخورندگان خشم و عفو کنندگان از مردمان) می باشند، بلکه سعی دارند مصداق این بیان مولایشان حضرت ولی امرالله باشند، تا در فضایی وسیع تر و آسمانی رفیع تر

پرواز نمایند؛ چنانکه می فرمایند: «مهر و وفا و شفقت و محبت، نصایح پیشینیان بوده. در این دور اعظم، بهاییان به فداکاری و جانفشانی مأمور.»[344] واگر مجاز بودیم به مصداق مفاد لوح شکر شکن که قبلاً ضمن بحث دربارهٔ آقای رائین قسمتی از آن را آوردیم، حتی دست امثال آقای شهبازی را نیز می بوسیدیم و آنچه را هم که در پاسخ ترهّات ایشان آورده ایم برای روشن شدن و بیان حقایق است و نه دشمنی با ایشان. دیگر ایشان و امثال ایشان، خود می دانند و خدای «مَنْ لا یعْزُبُ عَنْ عِلْمِهِ مِنْ شَیءٍ» (کسی که از علمش هیچ چیز فراموش نمی شود).

اما دربارهٔ نقل قول های گزینشی آقای شهبازی از حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله و همسرِ ایشان اَمَةُ البَهاء روحیه خانم دربارهٔ بازگشت قوم یهود به اراضی مقدسه و رابطهٔ امر بهائی با صهیونیسم؛ باید بگوییم که در کتب مقدسهٔ یهودی، بشارت رهایی بنی اسرائیل از ذلّت و ورودشان به اورشلیم الهی و اراضی مقدسه در یوم موعود کلّ ادیان، وارد شده است. لذا این هم از معجزات و از دلایل ثانویِ حقانیت ظهور حضرت بهاءالله است. چه که با ظهور حضرت بهاءالله و تبعید ایشان به عکا و اراضی مقدسه، وعود کتب عهد عتیق و جدید و احادیث اسلامی محقق شد[345] و پس ازآن، به تدریج قوم یهود شروع به رفتن به اراضی مزبور نمودند تا آنکه در ۱۹۴۸ سازمان ملل به آنان رسمیت داد. نه تبعید حضرت بهاءالله به عکا، و نه رفتن یهودیان به آن اراضی، به دست بهائیان نبود؛ بلکه ناصرالدین شاه و سلطان عبدالعزیز عثمانی حضرت بهاءالله را به عکا تبعید کردند. و شاید برای هموطنان عزیز جالب باشد که بدانند یکی از علمای یهود که به نظرم با جناب ابوالفضائل گلپایگانی از مبلغین بهائی مذاکرهٔ دینی داشته اند، پس از آنکه جناب ابوالفضائل از نصوص تورات و آثار یهودی اثبات می کنند که موعود یهود و مظهر رب الجنود حضرت بهاءالله هستند و به اراضی مقدسه هم رفتند، می گویند حضرت بهاءالله عمداً به عکا رفته اند تا بشارات و پیشگویی های تورات وکتب یهود را در حقّ خود اثبات کنند و دلیل بیاورند! جناب ابوالفضائل جواب می دهند که دو سلطان مزبور به قصد خاموش کردن ندای الهی ایشان، حضرت بهاءالله را به عکا تبعید کردند و این امر نبوده مگر به مشیت و ارادهٔ غالبهٔ الهیه که مالك مشیت و اراده های جهانیان بوده و هست و خواهد بود.[346]

ملاحظه می فرمایید که به چه عللی بعضی یهودیان، مؤمن به ظهور موعود خود، یعنی حضرت بهاءالله شدند! و این خود می تواند یکی از جواب ها به تهمت مذکور قبلی آقای شهبازی در مورد ایمان بعضی یهودیان باشد، و باید از ایشان پرسید اگر علّت ایمان بعضی از یهودیان به

امر بهائی، اکاذیب و موهومات موهن ایشان و اسلافشان است، پس چه می گویند دربارهٔ بسیاری از یهودیان که بهائی نشدند و مانند مورد بالا حتی علی رغم شنیدن استدلالات نقلی امثال جناب ابوالفضائل، بازهم ایمان نیاوردند؟ و این حقیقت مؤید این است که ارتباط یهودیان بهائی شده با بهائیان رابطه ای دینی بوده، نه سیاسی و غیره.

بنده مطالبی در این خصوص برای طرح دارم ولی فعلاً لزومی به طرح آن ها نمی بینم، و به جای طرح آن جزئیات، نصوص ذیل را که اُسّ اساس است، زینت اوراق می سازم تا منصفین را در خصوص نظر بهاییان راجع به قوم بنی اسرائیل و یهودیان و کم و کیف ارتباط آنان با بهاییان، شاهد کافی و وافی باشد تا بتوانند در سایهٔ این نصوص، حقیقت و نیت بیانات و اقوالی را که آقای شهبازی از طلعات مقدسهٔ بهائی و سرکار روحیه خانم، حرم حضرت شوقی ربّانی ولی امر بهائی، در مقالات خود در روزنامهٔ جام جم، نقل نموده، دریابند؛ و قبل از اینکه نصوص مزبور تقدیم شود، اشاره می کنم برای ملاحظهٔ ارتباط اسرائیل با امر بهائی و اماکن متبرکهٔ بهائی در آنجا علاوه بر آنچه در ضمیمهٔ ۲ آمده است، به جلد سوّم قاموس توقیع منیع نوروز ۱۰۸ بدیع که موسوم به *اسرار ربّانی* است، صص ۱۷۸-۱۶۹، مراجعه فرمائید تا مشهود گردد که امر بهائی به عنوان دینی مستقل، همان طورکه با جمیع دول و ملل ارتباط دارد با کشور و دولت اسرائیل نیز ارتباط دارد؛ ولی این ارتباطات از مقولهٔ سیاسی و منازعات احزاب و کشورها و دولت ها و طرفداری از یکی به نفع دیگری نیست؛ چنان که نصوص ذیل فوق العاده در اثبات این معنی گویاست و عزیزانی نیز که مایل به اطلاع از وضعیت فعلی مرکز جهانی بهائی دراسرائیل هستند می توانند به سایت اینترنتی سابق الذکر بهائی، مراجعه نمایند تا متوجه شوند که نوع ارتباط بهاییان با دول و ملل عالم، ارتباطی انسانی، دینی، فرهنگی و اجتماعی است و ابداً ربطی به رقابت ها و منازعات سیاسی و امور مختلفهٔ آنها ندارد، و آرزویی جز اتّحاد عالم و وحدت جمیع بشر ندارند. نصوص ذیل مستغنی از توضیح است و منصفان و حقیقت جویان را کفایت است.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

> هوالابهی در خصوص اجتماع سلالهٔ اسرائیل در اورشلیم به موجب نصوص انبیاء سؤال نموده بودید، اورشلیم و قُدْسُ الاَقداس، هیکل مُکرَّم و اسم اعظم (حضرت بهاءالله) است؛ زیرا آن مدینهٔ الهیه و شهر بند یزدان است چه که جامع جمیع آلاء و نعم و حائزِ کلِّ غناء و ثروت حقیقیه و تُحَف و زینت معنویه مشتمل بر شئون و خصائص حیات و محلّ

ظهور آثار غریبهٔ ربّانیه است و اجتماع اسرائیل در آن عبارت از آن و بشارت بر آن است که کلّ اسرائیل در ظلّ لواء الهی وارد و بر بحر قدم وارد می گردند؛ چه که این اورشلیم الهی که قدس الاقداس در قطبش واقع، مدینهٔ ملکوتی و شهر آسمانی است، مشرق و مغرب در زاویه ای از او واقع؛ ولی با وجود این به حسب ظاهر نیز اسرائیل در ارض اقدس جمع خواهد گشت وَ ذلِكَ وَعْدٌ غَيرُ مَكذوبٍ (آن وعده ای است که دروغ نیست). مقصود این است که ذلّتی را که اسرائیل در دو هزار و پانصد سال کشید، حال بَدل به عزّتِ سرمدیه خواهد گشت و به ظاهرِ ظاهر نیز عزیز خواهد شد؛ به قسمی که مَحسود اعداء گردند و مَغبوط اَودّا (دوستان). طوُبی لَهُم ثم بُشْری وَ الْبَهاءُ عَلَيهِمْ اَجْمَعين[347] (خوشا به حال ایشان پس بشارت باد بر ایشان و بهاء بر جمیع ایشان باد).

و نیز می فرمایند:

جمال مبارك (حضرت بهاءالله) در الواح مقدسه تصریح فرمودند که ایام ذلّت اسرائیل گذشت، ظلّ عنایت شامل گردید و این سلسله روز به روز ترقّی خواهد کرد و از خمودت و مذلّت هزاران ساله خلاصی خواهد یافت؛ ولی مشروط به آنکه به موجب تعالیم الهیه رفتار نمایند؛ از ظلمات تقالید قدیمه نجات جویند و از کسالت عوائدِ سابقه (عادت ها و روش های قبلی) رهایی یابند و به آنچه روح این عصر و نور این قرن است تشبّث نمایند؛ تعدیل اخلاق کنند و در منافع و روابط عمومیهٔ عالم بشری سعی و کوشش نمایند، از تعصّبات قدیمه و افکار پوسیده و اغراض ملّیه منسَلِخ گردند (برهنه و منقطع گردند) و جمیع بشر را اغنام الهی شمرند و خدا را شبان مهربان دانند. امروز روزی است که افکار خصوصیه چه از افراد و چه از ملّت، سبب نکبت کبری گردد و عاقبت منتهی به خسران مبین شود.[348]

و نیز می فرمایند:

و از جمله وقایع جسمیه که در یوم ظهور آن نهال بیهِمال وقوع خواهد یافت، عَلَم الهی به جمیع اُمّت ها بلند خواهد شد... و آن نهال بیهمال جمیع اسرائیل را جمع خواهد کرد؛ یعنی اسرائیل در دورهٔ آن، در ارض مقدّس جمع خواهد شد؛ یهود که در شرق و غرب و جنوب و شمال متفرقّند مجتمع شوند... در بدایت دورهٔ جمال مبارك این وعدِ الهی که در

جمیع کتب انبیاء منصوص است، بنای ظهور گذاشته؛ ملاحظه می نمایید که از اطراف عالم طوائف یهود به ارض مقدّس آیند و قراء و اراضی تملّك نموده سکنی کنند و روز به روز در ازدیادند؛ به قسمی که جمیع فلسطین مسکن آنان گردد.[349]

و در ضمن سؤال و جوابی است:

این که جمال مبارك (حضرت بهاءالله) فرمودند سلالهٔ اسرائیل تحریر خواهد شد (از ظلم و بندگی آزاد خواهند شد)، این بیان مبارك در وقتی بود که بنی اسرائیل رجوع ننموده بودند و در نهایت ذلّت بودند... لکن این بیان مبارك در حقّ مؤمنین اسرائیلیان است؛ یعنی کسانی که مؤمن شدند، سایرین بالتبع عزیز می شوند. لابدّ دیگران هم به طُفیل دارای عزّت و ترقّی می گردند؛ در صورتی که موافق و دوست و رفیق باشند ولی مقصد این نیست که اگر آنها عداوت کنند هم، باز ترقّی خواهند کرد؛ بلکه خانهٔ خود را خراب خواهند کرد.[350]

و نیز:

ای سلیل جلیل ابراهیم، عنقریب ملاحظه فرمایی که وعدهٔ الهیه در حقّ سلالهٔ ابراهیم بالاخصّ تحقّق یابد و فرح رخ بگشاید.[351]

و نیز:

به قدر امکان باید سعی و کوشش نمود تا سوء تفاهمی که بین ملل حاصل شده زائل شود و لهذا باید قدری بحث در سوء تفاهمی که بین ادیان است بنمایم و اگر سوء تفاهم زائل شود، اتّحاد کلی حاصل گردد، جمیع ملل با همدیگر نهایت الفت حاصل نمایند. سبب اصلی این اختلاف و جدال از علمای ملل است زیرا آنها به ملل خود چنان تفهیم می کنند که سایر ملل مغضوب خدا هستند و محروم از رحمت پروردگار. روزی در طبریّه در جنب معبد یهود بودم و خانه مُشرِف به معبد بود؛ دیدم خاخام یهود وعظ می کند، می گوید ای قوم یهود شما اُمّت خدا هستید و سایر ملل امت غیر او. خدا شما را از سلالهٔ حضرت ابراهیم خلق کرده و فیض و برکت به شما داده و شما را از جمیع ملل ممتاز نموده. از شما اسحاقی برگزیده، حضرت یعقوبی فرستاده، حضرت یوسفی برانگیخته،

حضرت موسائی مبعوث نموده، حضرت هارونی فرستاده، حضرت سلیمانی و حضرت داوودی و حضرت اِشَعیایی و حضرت ایلیایی فرستاده. جمیع این پیمبران از شما هستند؛ از برای شما فرعونیان را غرق نمود و دریا را شکافت و از آسمان برای شما مائده فرستاد، از سنگ آب جاری کرد، شما امّت مقبوله نزد خدا هستید، شما بنی اسرائیل اَبناءِ خدائید و از جمیع ملل ممتازید. موعود شما مسیح می آید آن وقت شما عزیز می شوید و بر جمیع عالم حاکم و امیر می گردید و اما سایر ملل، خذلهٔ هزلهٔ رذله گردند. یهودی ها آن قدر از حرف او مسرور بودند که وصف ندارد. همین طور سایرین، سبب اختلاف و نزاع و جدال آنها علمای امّت بوده اند (منظور از سایرین، ادیان دیگر است که علمای هر دین نیز کلمات و بیانات مشابه آن عالِم یهودی را برای امت های خود گفته و می گویند). اما اگر اینها تحری حقیقت می کردند، البته اتّحاد و اتفاق حاصل می شد، زیرا حقیقت یکی است و تعدد قبول ننماید. (خطابات مبارکه، ص ۷۹).

و پس از بیانات فوق از حضرت عبدالبهاء عین پاسخ حضرت شوقی ربّانی را در جواب نامهٔ رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد در قضیهٔ فلسطین، می آورد تا هم وطنان عزیز متوجه شوند که ردّیه نویسان عمداً حقایق را تحریف و مستور می دارند و اگر نقل قولی هم کنند ناقص— و حتی مُحَرَّف — نقل می کنند تا اذهان را نسبت به امر بهائی و جامعهٔ آن مخدوش کنند و بهائیان را دشمن مسلمین بنمایانند؛ حال آنکه نصوص صریحهٔ این متن اعظم دلیل بطلان ترهّات مکذّبین است؛ و اینان علی رغم داشتن منابع بهائی عمداً عین تمام نصوص دربارهٔ یك قضیه را ارائه نمی کنند تا آن طور که نقشه دارند و توهّم نموده اند، عمل کنند. و اینك عین نامهٔ ولی محبوب امر بهائی:

رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متّحد از ساحت امنع حضرت ولی امرالله اَرواحُنا فِداه تقاضا نمود که منافع دیانتی بهائیان در فلسطین برای ایشان شرح و بیان گردد. در جواب تقاضای مذکور توقیع مبارك ذیل صادرشده است. مورّخ سپتمبر ۱۹۴۷.

آقای امیل سندراستوم رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متّحد در قضیهٔ فلسطین؛

جناب رئیس، مرقومهٔ شریفهٔ شما مورخ ۹ جولای واصل و خوشوقتم از این که فرصتی دست داده تا مختصری در خصوص ارتباط دیانت بهائی با فلسطین و نظریهٔ ما نسبت به

تغیراتی که ممکن است در اوضاع آیندهٔ این اراضی مقدسه و مُتَنازعٌ فیه روی دهد، به اطلاع شما و همکاران محترمتان برسانم. برای استحضار شما، به ضمیمهٔ این نامه شرح مختصری دربارهٔ تاریخ و مقاصد و اهمّیت دیانت بهائی و همچنین جزوهٔ وجیزه ای مشتمل بر عقاید و نظریات آن نسبت به وضع فعلی دنیا و تحولاتی که ما امیدوار و عقیده مندیم در آن روی خواهد داد، ارسال می دارم.

موقعیت بهائیان در این کشور تا حدی منحصر به فرد است؛ زیرا در حالی که اورشلیم مرکز روحانی عالم مسیحیت است، ولی مرکز اداری کلیسای روم یا هیچ یك از مذاهب دیگر دیانت عیسوی نمی باشد و نیز هر چند اورشلیم در نظر مسلمانان نقطه ای است که یکی از مقدس ترین مقامات اسلامی در آن قرار دارد، مع ذلك اعتاب متبرّکهٔ دیانت محمّدی و مرکزی که برای ادای فریضه حج بدانجا می روند، در سرزمین عربستان است نه در فلسطین. تنها یهودیان هستند که علاقهٔ آنها نسبت به فلسطین تا اندازه ای قابل قیاس با علاقهٔ بهائیان به این کشور است؛ زیرا که در اورشلیم بقایای معبد مقدسشان قرار داشته و در تاریخ قدیم، آن شهر مرکز مؤسسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است. با وصف این، موقف آنها نیز از یك جهت با بهائیان متفاوت است؛ زیرا خاك فلسطین محل استقرار عرش سه طلعت اعظم دیانت بهائی بوده و نه تنها محل توجه و زیارت بهائیان دنیاست؛ بلکه در عین حال مقر دائمی نظم اداری بهائی است که افتخار ریاست آن را به عهده دارم.

دیانت بهائی دیانتی است به کلی غیر سیاسی و ما درکشمکش و منازعهٔ سخت کنونی که دربارهٔ سرنوشت آیندهٔ ارض مقدس و مردم آن جریان دارد، از طرفی هیچ گونه مداخله و جانبداری نداشته و از طرف دیگر در نوع و چگونگی سیاست آیندهٔ این کشور نظر خاص و توصیه ای نداریم. مقصد و مرام ما استقرار صلح عمومی در عالم و میل و مراد ما مشاهدهٔ بسط عدالت در جمیع شئون جامعهٔ انسانی و از جمله در امور سیاسی است؛ چنان که عدّهٔ زیادی از پیروان آئین ما از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده و دیانت بهائی نسبت به هیچ یك از این دوگروه تعصّبی نداشته و ما بهائیان بسیار مشتاق و مایلیم به نفع مشترك خود آنها و به صرفه و صلاح کشور، میان آنها صلح و آشتی برقرار سازیم.

اما در تصمیماتی که نسبت به آیندهٔ فلسطین اتخاذ می شود مطلبی که برای ما اهمیت دارد این است که هر کس حکومت حیفا و عکا را به دست می گیرد به این نکته واقف باشد که در این منطقه مرکز اداری و روحانی یك آئین جهان آرا قرار دارد و باید استقلال آن آئین و اختیار ادارهٔ امور بین المللی آن به وسیلهٔ این مرکز و همچنین حق بهائیان عموم کشورها در مسافرت به منطقهٔ مزبوره برای زیارت (با همان امتیازاتی که در این خصوص یهودیان و مسلمین و عیسویان برای زیارت بیت المقدس دارند) رسماً شناخته و برای همیشه محفوظ و رعایت گردد.

مقام حضرت باب در کوه کرمل و مرقد حضرت عبدالبهاء در همان محل و مسافرخانهٔ بهائیان شرق در جوار آن و باغ ها و اراضی وسیعهٔ حول و حوش آن مقامات (که تمام آنها برای ورود عموم مردم از هر ملّت و مذهب آزاد است) و مسافرخانهٔ بهائیان غرب در پای کوه کرمل و محل اقامت پیشوای جامعهٔ بهائیان و خانه ها و باغ های مختلف واقع در عکا و نواحی مجاور آن که در دورهٔ سجن حضرت بهاءالله در آن شهر به قدوم مبارکش مشرف شده و روضهٔ مبارکهٔ حضرت بهاءالله در بهجی نزدیك عکا با قصر مبارکش که اکنون به صورت یک مکان تاریخی و موزه در آمده (و هر دو این اماکن برای ورود و زیارت مردم از هر مذهب و ملّت آزاد است) و همچنین متملکات بهائی واقع در دشت عکا — تمام اینها متصرفات و املاك بهائیان را در ارض مقدس تشکیل می دهد. این مطلب را نیز باید در نظر داشت که اکثر این تملکات از طرف دولت و شهرداری به علت جنبهٔ دیانتی که دارند از تأدیه عوارض و مالیات معاف گردیده و قسمتی از این متملکات وسیعه متعلق به شعبهٔ فلسطینی محفل روحانی ملی بهائیان امریکای شمالی و کانادا است که بر طبق قوانین کشور به عنوان یك انجمن دیانتی شناخته و تسجیل شده است. در آینده هم محافل روحانی ملی دیگری به وسیلهٔ شعبات خود در فلسطین قسمتی از موقوفات بین المللی این آئین را در اراضی مقدسه تحت تملك خواهند گرفت.

نظر به مراتب فوق از شما و همکارانتان که عضو کمیسیون هستند، خواهش دارم در سفارش ها و توصیه هایی که به سازمان ملل متحد در خصوص آیندهٔ فلسطین می کنید، حفظ و وقایت بهائیان را مورد توجه و عنایت قرار دهید.

ضمناً فرصت را مغتنم شمرده از روح صمیمیتی که شما و همکارانتان در انجام تحقیقات دربارهٔ اوضاع مشوّش این ارض مقدّس ابراز داشته اید، مراتب قدر دانی خود را اظهار و با کمال امیدواری دعا می کنم که در نتیجهٔ مساعی و نظریات صائبهٔ شما راه حل سریع و منصفانه ای برای تصفیهٔ معضلاتی که در موضوع فلسطین پیش آمده، پیدا شود.

امضاء: شوقی ربانّی- ۱۴ جولای ۱۹۴۷[352]

نصوص مذکوره به قدری صریح است که بنده لزومی به هیچ توضیحی دربارهٔ آنها نمی بیند.

و درمورد اتهام آقای شهبازی و امثال ایشان که بهاییان ساختهٔ استعمارند تا میان امّت یا امم اسلامی تفرقّه اندازند، قبلاً مطالبی ذکر شد و در اینجا فقط باید بگویم در زمانی که به گفتهٔ سیمای جمهوری اسلامی در یکی از برنامه های اوایل آبان ماه ۱۳۸۴، ۱۰۰۰۰ سایت ضد اسلام در اینترنت مشغول به کارند و یا به نوشتهٔ روزنامهٔ جمهوری اسلامی (مورّخ شنبه ۱۲ آذر ۱۳۸۴، شمارهٔ ۷۶۴۷)، که پس از تایپ این متن ملاحظه شد، ۵۰۰۰ عنوان کتاب در مخالفت با مذهب شیعه با ارائهٔ ۸۰۰۰ شبهه تا کنون چاپ شده و ۷۵ درصد این کتب در تاریخ ۱۴۰۰ سالهٔ اسلام، تنها پس از پیروزی انقلاب اسلامی نوشته شده اند (و یا طبق تحقیقات شریف یحیی الامین، ۴۸۰ فرقه و مذهب در اسلام وجود دارد که کمتر از ده درصد آن شیعه هستند)، آیا دفاع جامعهٔ بهائی به مناسبت های مختلف از حقیقت و روح دیانت مقدس اسلام و اینکه امر بهائی تنها دینی است که شرعاً و رسماً دیانت اسلام را قبول دارد، برهان و دلیل کافی نیست که بهاییان موجب تفرقه در امّت اسلام نیستند، بلکه مؤید و ممِّد روح اسلام ومُحبِّ مسلمین اند؛ چنان که محبِّ همهٔ اهل عالم از هر دین و مذهبند؟! یك نمونه از دفاعیات اخیر جامعهٔ بهائی از اسلام در جو شدیداً ضد اسلامی غرب با آن ۱۰۰۰۰ سایت مذکور، مناظره ای سه نفره بود در کانال تلویزیونی آپادانا که از ماهواره پخش شد و آقای معین افنانی شرکت کنندهٔ بهائی به تناسب سؤالات، هر جا لازم بود از حقیقت اسلام دفاع نمود و لابدّ بسیاری از نفوس ایرانی در سراسر عالم آن را مشاهده نمودند.

و اینك در خاتمهٔ جواب های اتهامات آقای شهبازی و انتهای بررسی اجمالی سیر ردیه ها از ۱۶۳سال قبل تا حال و قبل از پرداختن به بند هفتم از نکات اصلی این فصل، نصوص مبارکه ای را که به شبهات سیاسی مطروحه توسط ردیه نویسان مربوط می شود، ذیلاً زینت اوراق می سازد و از هموطنان عزیز در ایران و بزرگان این مرز و بوم مقدّس رُوحی فِداهُمْ ملتمسانه می خواهد تا در آنها دقّتی ملکوتی و رحمانی از روی انصاف و خلوص و تقوی بفرمایند تا به تأیید الهی وجوه بیشتری از حقانیت امر بهائی برایشان آشکار شود و حجبات حائله ای چون آنچه ردیه نویسان، ۱۶۳ سال به تکرار در برابر دیدگان ملّت عزیز ایران گرفته اند؛ برداشته شود و بر اکاذیب جاعلین و مکذبین و غافلین بیش از پیش پی برند؛ چه که چنان که از قبل نیز تأکید شد، حضرت بهاءالله فرموده اند:

> تا بر کذب قبل آگاهی نیابی بر صدق این یوم بدیع گواهی ندهی. باید ناس غافل را آگاه نمود تا مطالع ظنون و اوهام را از قبل و بعد بشناسند و به صراط مستقیم و حبل محکم متین تمسّك و تشبّث جویند. امر بسیار عظیم است و ناس ضعیف. الی حین یوم الله را ادراك ننموده اند.[353]

و آن گاه پس از پی بردن به «کذب قبل» و شناختن «مطالع ظنون و اوهام» است که می توانند دربارهٔ شخصی که بیش از یك قرن و نیم قبل، از مملکتشان ظاهر شد و مدّعی گردید که موعود کل رسل و ادیان است و برای ایجاد «وحدت عالم انسانی» و «صلح عمومی» و «تأسیس مدنیت الهیه بر بسیط غبراء» آمده، قضاوت منصفانه فرمایند و به این ندایش پاسخ دهند که می فرماید:

> هُوَ الْعَلی العالی الْاَعلی، ای بلبلان الهی، از خارستان ذلّت به گلستان معنوی بشتابید و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی فرمایید. مژده به جان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابواب های گلزار قدم را گشوده. چشم ها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوش ها را مژده دهید که هنگام استماع آمد. دوستانِ بوستانِ شوق را خبر دهید که یار بر سرِ بازار آمد و هدهدان صبا را آگه کنید که نگار اِذنِ بار داده. ای عاشقان روی جانان، غم فراق را به سُرور وصال تبدیل نمایید و سمّ هجران را به شهد لقا بیامیزید. اگر چه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان، در این ایام، فضل

سبحانی از غَمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشّاق می نماید و محبوب جویای احباب گشته. این فضل را غنیمت شمرید و این نعمت را کم نشمرید. نعمت های باقیه را نگذارید و به اشیای فانیه قانع نشوید. بُرقَع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردرید تا جمال دوست بی حجاب بینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید.

ای بلبلان فانی، در گلزار باقی گلی شکفته که همهٔ گل ها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی مقدار. پس از جان بخروشید و از دل بسُروشید و از روان بنیوشید واز تن بکوشید که شاید به بوستان وصال درآیید و از گل بی مثال ببویید و از لقای بی زوال حصّه برید و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل نشوید و از این رائحهٔ قدس روحانی بی نصیب نمانید. این پند بندها بگسلد و سلسلهٔ جنون عشق را بجنباند. دل ها را به دلدار رساند و جان ها را به جانان سپارد. قفس بشکند و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند.

چه شب ها که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقت ها که به آخر رسید و چه ساعت ها که به انتها آمد و جز به اشتغال دنیای فانی نفسی برنیامد. سعی نمایید تا این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود. عمرها چون برق می گذرد و فَرق ها بر بستر تراب مقّر و منزل گیرد. دیگر چاره از دست رود و امور از شست. شمع باقی بی فانوس روشن ومنیر گشته و تمام حجبات فانی را سوخته. ای پروانگان بی پروا بشتابید و برآتش زنید و ای عاشقان بی دل و جان بر معشوق بیایید و بی رقیب نزد محبوب روید. گل مستور به بازار آمد، بی ستر و حجاب آمد و به کل ارواح مقدسه ندای وصل می زند، چه نیکو است اقبال مقبلین. فَهَنیئاً لِلفائزینْ بِاَنوارِ حُسْنٍ بدیع. (پس خوشا برای فائزین به انوار حسن بدیع)[354]

واین است نصوصی که وعده داده شد:
حضرت بهاءالله خطاب به ملوك و سلاطین می فرمایند:

تَاللهِ لا نُریدُ اَنْ نَتَصَرَّفَ فی مَمالِکِکُم بَلْ جِئنا لِتَصَرُّفِ الْقُلُوبِ اِنَّها لَمَنْظَرُ الْبَهاءِ یشْهَدُ بِذلكَ مَلَکوُتُ الاَسماءِ لُو انْتُم تَفْقَهونَ [355]

و نیزمی فرمایند:

این حزب در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند.[356]

و نیز می فرمایند:

هرملّتی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد و به امرش عامل و به حکمش متمسك. سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند. این مظلوم با احدی مداهنه (فریب و دورویی و تملّق و چاپلوسی) ننموده. کل بر این فقره شاهد و گواهند؛ ولکن ملاحظهٔ شئون سلاطین من عندالله بوده.(لوح شیخ نجفی، صص۱۰۵-۱۰۴)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

اگر نفسی را دوست دارید سبب آن وحدت عائله و وحدت وطن و وحدت جنس نباشد، بلکه باید نفوس را از برای خدا دوست داشته باشیم.[357]

ونیز می فرمایند:

ای خیرخواه بریطانیا... البته اتّحاد جزایر بریطانیا سبب ترقّی و حصول سعادت کلیه گردد؛ اما من می خواهم که تو همّت را بلند نمایی و مقصد را ارجمند کنی. ائتلاف و اتّحاد نوع بشرخواهی و اتّفاق جمیع دول و ملل جویی. روی زمین را مانند جزایر بریطانیا دانی و کرهٔ ارض را یك وطن شمری. خیرخواه کل باشی و اتّحاد و اتّفاق از برای کل جویی... امیدوارم که تو ازکسانی باشی که به عالم انسانی خدمت کنی و در فکر آبادی کرهٔ ارض باشی تا شرق دست در آغوش غرب نماید و جنوب و شمال به معانقه و مصافحه پردازد و به کلی نزاع و جدال از میان برخیزد.[358]

حضرت ولی امرالله در توقیع «هدف نظم بدیع جهانی» می فرمایند:

بگذار برای همیشه هر نوع پیش داوری و هر نوع تعصب ملی را فراموش کنند و به وصایای عالیهٔ حضرت عبدالبهاء مبین منصوص امر بهاء گوش فرا دارند که در جواب یکی از کارکنان عالی رتبهٔ حکومت فدرال ایالات متّحده امریکا که پرسید چگونه می تواند به

بهترین وجه به مصالح ملك و ملّت خدمت کند، فرمودند: «چنانچه در خیر امریکا سعی می نمایی باید خیرخواه عموم ملل و ممالك باشی.»

و نیز حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

حکومت رعیت پرور، واجب الاطاعت است و طاعتش موجب قربت. عدل الهی مقتضی رعایت حقوق متبادله است و آئین ربّانی آمر به صیانت شئون متعادله. رعیت از راعی حق صیانت و رعایت دارد و مَسُوس از سائس چشمِ حمایت و عنایت... حکومت رعیت را حصن حصین باشد... چه که رعیت ودیعهٔ الهیه است و فقرا امانت حضرت احدیت...[359]

و نیز می فرمایند:

نوع انسانی یك قوم اند و جمیع، سلالهٔ آدم؛ آدم یکی است... نوع انسان را وطن واحد است، ولی حدود وَهمیّهٔ بی اساس را بعضی از مستبدین قرون ماضیه اختراع کرده اند و در میان بشر جنگ و قتال انداختند... خداوند یك کره خلق کرده، یك نوع انسان خلق نموده؛ این کرهٔ ارض موطن کل است. ما آمده ایم یك خطوطِ وَهمیّه فرض کرده ایم؛ در صورتی که این خطوط، وَهم است. یکی را گفتیم آلمان است؛ دیگری را فرانسه و با هم جنگ می کنیم که این وطن آلمان مقدّس است؛ سزاوار پرستش است؛ سزاوار حمایت است؛ ولی آن قطعهٔ دیگر بد است؛ مردمانش کشته شود؛ اموالش تاراج شود؛ اطفال و زنانش اسیر گردد. چرا به جهت این خطوطِ وَهمیه، انسان خونریزی نماید و اَبناء نوع خود را بکشد... این چه جهالتی است؟ این چه نادانی است؟ این چه بی فکری است؟[360]

و نیز می فرمایند:

زاکون (قانون) ممالك اروپ فی الحقیقه نتایج افکار چند هزار سال علمای نظام و قانون است؛ با وجود این هنوز ناتمام و ناقص است و در حَیِّزِ تغییر و تبدیل و جرح و تعدیل. چه که دانایان سابق پی به مضرّت بعضی قواعد نبرده و دانشمندان لاحق واقف گشتند و بعضی از قواعد را تعدیل و بعضی را تصدیق و برخی را تبدیل نموده و می نمایند.[361]

و نیز می فرمایند:

آیا فنون قرون ماضیه امروز ثمری دارد؟ یا قوانین طِبیّهٔ قدیمه امروز ثمری دارد؟ یا نظامات استبدادِ ادوارِ عتیقه امروز ثمری دارد؟ واضح است که هیچ یك ثمری ندارد.[362]

و نیز می فرمایند:

در جمیع اروپا تغییراتِ عظیمه رخ می دهد و مرکزیت حکومات به استقلال داخلی ولایات منتهی می شود و فی الحقیقه این انصاف نیست که یك مملکتی به واسطه یك نقطه حکومت شود؛ زیرا هر قدر عقل و کفایت اعضاء و مرکز زیاد باشد از احتیاجات لازمهٔ بلدی و محلی اطّلاع تام ندارد و در ترقی جمیع اطراف مملکت منصفانه نمی کوشند. مثلاً حالا جمیع آلمانیان برلین را خدمت می کنند. جمیع فرانسه پاریس را خدمت می نمایند. جمیع ممالك و مستعمرات انگلیس لندن را زینت می دهد.[363]

و نیز می فرمایند:

حدود وَهمیّهٔ بی اساس را بعضی از مستبدین قرون ماضیه اختراع کرده اند و در میان بشر جنگ و قتال انداخته اند که مقصودشان شهرت بوده و غصب ممالك. لهذا این احساسات وطن پرستی را پیشرفت مقاصد شخصی نمودند. خود در قصور عالیه زندگی می کردند از هر نعمتی بهره می بردند؛ غذاهای لذیذ می خوردند؛ در رختخواب های پرند می خوابیدند؛ در باغ های ملوکانه سیر و سیاحت می نمودند؛ هر وقت ملالی رخ می داد در تالارهای رقص با خانم های ماهرو می رقصیدند؛ گوش به موسیقی دلپذیر می دادند؛ اما به این رنجبران، به این رعیت ها، به این بیچاره ها، به این دهقان ها، می گفتند بروید در میدان جنگ خون یکدیگر را بریزید؛ خانمان یکدیگر را خراب کنید... ولی مؤسّسین همهٔ این جنگ ها در قصور به کیف خود مشغول بودند...[364]

حضرت ولی امرالله در کتاب *دور بهائی* دربارهٔ نظم بدیع حضرت بهاءالله که برای ادارهٔ عالم در کتاب اقدس و سایر الواح خود تشریع فرموده اند، می فرمایند:

مادام که این نظم هنوز در مرحلهٔ طفولیت است زنهار که نفسی در ادراك کیفیتش به خطا رود و یا از اهمیتش بکاهد یا مقصدش را دگرگون جلوه نماید. صخره ای که این نظم اداری بر آن استوار است، مشیت ثابتهٔ الهیه برای عالم انسانی در عصر حاضر است. منبع

الهامش نفس حضرت بهاءالله است؛ حامی و مدافعش جنود مُجنّدهٔ ملکوت ابهی؛ ظهور و نشو و نمایش نتیجهٔ اِهراقِ دَم لااقل بیست هزار شهدایی است که حیات خویش را در این سبیل نثار نموده اند؛ محوری که مؤسّساتش حول آن طائف، مضامین محکمهٔ الواح وصایای حضرت عبدالبهاء است؛ مبادی اساسیه اش حقایقی است که مبین مَصون از خطای آیات الهی در خطابات مبارکهٔ خویش در غرب بیان فرموده؛ احکامی که برای اداره اش وضع گردیده و وظائفش را تحدید می نماید صریحاً در کتاب اقدس نازل شده است؛ مقرّی که مشروعات روحانیه و خیریّه و اداریه اش حول آن مجتمع می باشد، مشرق الاذکار و متفرّعات آن است؛ ارکانی که سلطه اش مستظهر به آن است دو مؤسّسهٔ ولایت امرالله و بیت العدل اعظم است؛ مقصد اصلی و ضمنی که محرّك آن است، استقرار نظم بدیع جهان آرایی است که شالودهٔ آن را حضرت بهاءالله بنیان نهاده؛ روشی که به کار می برد و موازینی را که القاء می نماید، آن را نه به شرق متمایل می سازد، نه به غرب، نه به یهود و نه به غیر آن، نه به فقیر و نه به غنی، نه به سفید و نه به سیاه؛ شعارش وحدت عالم انسانی و عَلَمش صلح اعظم، سرانجامش حلول دورهٔ ذهبی هزار ساله، یعنی یومی که سلطنت های عالم به سلطنت الهیه که سلطنت حضرت بهاءالله است مبدّل گردد. (امضای مبارك، شوقی، سنه ۱۹۳۴)

و نیز می فرمایند:

از امور سیاسیه و مخاصمات احزاب و دول باید کل قلباً و ظاهراً، لساناً و باطناً به کلی در کنار و از این گونه افکار فارغ و آزاد باشیم. با هیچ حزبی رابطهٔ سیاسی نجوییم و در جمع هیچ فرقه ای از این فِرَقِ مختلفهٔ متنازعه داخل نگردیم. نه در سلك شورشیان در آییم و نه در شئون داخلهٔ دوَل و طوائف و قبائل هیچ ملّتی ادنی مداخله ای ننماییم. به قوّهٔ جبریه به هیچ امری اقدام ننماییم و از حقیقت و جوهر این امر مبارك که اساسش مودّت و وفاق است آنی غافل نشویم. امرالله را چه تعلّقی به امور سیاسیه و چه مداخله ای در مخاصمات و منازعات داخله و خارجهٔ دُوَل و ملل. باید در نهایت سکون و حکمت و اشتعال و همّت و ثبات و استقامت نصایح مشفقانهٔ ربّ عزیز را به کرّات و مرّات تلاوت نماییم و عامل گردیم و به نفوس مستعدّه اعلان و القاء نماییم و در تعمیم و اجرایش تا

نَفَس اَخیر، به دل و جان کوشیم. به اسبابی معنوی به تعدیل عالم اخلاق پردازیم نه آنکه تمسّك به وسائل مادیهٔ سیاسیه جوییم. به قوایی ملکوتی تدریجاً قلوب را تقلیب و مسخّر نماییم و تزکیهٔ نفوس و ارواح را منظور نظر داریم، نه آنکه در ترویج اسم و شهرت کوشیم و در فکر کسب مقام و منزلتی در این عالم فانی باشیم.[365]

و نیز می فرمایند:

باید بهائیان خود را مروّج مبادی و تعالیمی روحانی دانند که به هیچ وجه من الوجوه قیاس و مشابهتی با این اَدویهٔ مغشوشهٔ ناقصهٔ موجوده نداشته و ندارد. احزاب و مشروعات سیاسیه و شئونات سائرهٔ مادیه بالمآل هیچ یك تنها کافل سعادت ایران و ایرانیان نخواهد گشت. ملاحظه فرمایید که این افکار مشوّشه که حال در شرق سرایت نموده جمیعش از دوَل غرب اقتباس گشته و سرچشمه و منشأ و مصدرش احزاب متنوّعهٔ متکاثرهٔ متنازعه در بلاد غرب بوده. ملاحظه نمایید که غرب در چه حالت است و به چه امراض و اسقامی گرفتار. دیگر تقلید از برای چه و تتبّع این تجربیات و اتّخاذ این گونه وسائل غیر متینهٔ احزاب چه لزوم و احتیاجی به آن. احزاب متزایدهٔ عالم چه از دیمقراطیون و انقلابیون و اشتراکیون و متجدّدون، چه نفوسی که طالب تأسیس حکومت مستبدهٔ مطلقهٔ قاهره اند و چه نفوسی که وجود حکومت و قانون و نظم را مخرّب بنیان انسانی شمرند (احتمالاً آنارشیست ها) و چه نفوسی که مروّج مساوات تام در بین افرادند. این احزاب و این نفوس حال متجاوز از صد سال است که در میدان عالم به جولان و تاختن مشغول؛ جز خرابی و دمار و پریشانی و انقلاب و بغض و شحنا و فقر و عسرت، میراث دیگری از برای فقراءِ ارض نگذاشته اند و هنوز به های و هو مشغول. مَقالیدِ امور را در دست گرفتن فائدهٔ دائمی نبخشد و نتایج کلیه از آن حاصل نگردد. باید اساس را گذاشت و بر آن قصر مشید سعادت عالم انسانی را بنا نمود و آن در این آیهٔ مبارکه مسطور: «وَ یوثِرُونَ عَلی اَنْفُسِهِم وَ لُو کانَ بِهِم خَصاصَةٌ وَ مَنْ یوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاولئكَ هُمُ الْفائزونَ». فائزین، بهائیان عالَم اند چه که به این آیهٔ مبارکه ناظرند و عامل: «یابْنَ الانسان لَو تَکُوُنُ ناظِراً اِلی الْفَضْلِ ضَعْ ما ینْفَعُكَ و خُذْ ما ینْتَفِعُ بِهِ الْعِبادُ و اِنْ تَکُنْ ناظِراً اِلی الْعَدلِ اخْتَرْ لِدُونِكَ ما تَختارُهُ لِنَفسكَ.»[366] (و اختیار می کنند برخودهاشان (مهاجرین را) و اگر چه باشد با ایشان احتیاج

و آنکه نگه داشته شود از بُخلِ نفسش پس ایشانند آنها رستگاران). این است اساس ترقّی و عمران ایران بل نجات و سعادت تمام جهان. اگر یاران و زمامداران به این شِیمِ ملکوتیه خود را مزین دارند عالم، عالمی دیگر شود و این اصوات مُهَیجه ازمیان رفته، ندای رَنّانِ الهی آهنگ یا بَهاءُالاَبهی هیکل مریض عالم را از خواب غفلت و نادانی بیدار نماید... ای پسر انسان اگر به فضل ناظری رها کن آنچه را به سود توست و بگیر آنچه را که بندگان از آن سود می برند و اگر به عدل ناظری برای دیگران آنی را اختیار کن که برای خود اختیار می کنی (حضرت بهاءالله)).[367]

و نیز می فرمایند:

فی الحقیقه عالم بشر الیوم در قطعات خمسهٔ ارض چنان به بلای ناگهانی معذّب که شبه آن دیدهٔ عالم ندیده و بر صفحهٔ روزگار نگاشته نگشته. دول و ملل و قبائل چه قوی و چه ضعیف، چه متمدّن و چه غیر متمدّن، چه قدیم و چه جدید، چه منصور و چه مغلوب، چه حاکم و چه محکوم، چه سفید و چه سیاه، چه متدّین و چه غافل، کل از هر جنس و رتبه و دیاری مورد قهر و سخط الهی و کل به بلایای گوناگون گرفتار؛ در سبیل هلاك سالکند و از صراط نجات غافل... دُوَلِ قاهرهٔ متقدّمهٔ عالم بعضی رو به تشتّت و تجزّی و اضمحلال و برخی در کمال غرور مشغول تهیهٔ اسباب و لوازم انتقام و اکمال آلات و ادوات قتالند. تجارت و صناعت در کل اقالیم متوقف و فقر و احتیاج و علل و امراض بِاَتَمّها و اَکْمَلِها دچار، اَعِزّهٔ نفوس و هزاران از بندگان بی گناه کشته؛ نائرهٔ فتنه و فساد و ضغینه و بغضا در قلوب و صدور دول و افراد مشتعل و شعلهٔ جهان سوزش یوماً فیوماً در ازدیاد. اکتشافات و اختراعاتِ حَدیثه کل به سبب این روح فاسد که در جسم امکان نبّاض است، ممّد و مساعد و ظهیر رؤسا و جنگجویان عالم و مخرّبین بنیان عالم انسانی گشته؛ حکومات در دام مَکائد و دسایسِ عتیقهٔ یکدیگر گرفتار و رؤسا و اولیای امور بیش از پیش در هَدم بنیان تمدّن ساعی و جاهد. قَولَهُ تَبارَك و تَعالی: «نیر عدل مستور و آفتاب انصاف خلف سحاب.» عزّت و شوکت دین در انظار افراد و دول که از قبل معروف و مشهور به تدین و تمسّك بودند، الیوم سقوط و هُبوطی عجیب یافته و مورد لطمات شدیده گشته. عالم طبیعت به اشدِّ قُوا اَلیوم بر خلق بیچاره مستولی. غفلت از حق و خودپرستی، حرص و

طمع، هوی و هوس، جور و جفا، تقلید و تصنّع و حریت مفرطه در کمال شدّت در نفوس از وضیع و شریف استحکام یافته و غالب و حاکم شده. عالم کَوْن تشنه و حیران، نفوس کور و خسته و پریشان، سرگردان و هراسان، در آشوب و انقلابی عظیم افتاده و به عذابی اَلیم معذّب.[368]

و در آخر این قسمت، از کتاب *گوهر یکتا*، صص۲۹۷ تا ۳۰۲ را که ازجمله شامل نصوص دیگری از حضرت ولی عزیز امرالله مربوط به مسائل مذکور در نکتهٔ ۶ می باشد، زینت اوراق می سازد:

ملاحظه در کلمات عالیهٔ حضرت بهاءالله نمایید که چگونه با نفوسی که از ایمان به شریعت الله سرپیچی کرده و عصیان ورزیده اند، تکلّم می فرمایند: «بگو ای اهل ارض به راستی بدانید که بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظیمی از عقب. گمان مبرید که آنچه را مرتکب شدید از نظر محو شده، قسم به جمالم که در الواح زِبرجَدی از قلم جَلی جمیع اعمال شما ثبت گشته.» حضرت ولی امرالله در ابتدای ولایت امر با نهایت وضوح طرقی را که باید در سبیل اشاعهٔ امر الهی پیش گیرند پیش بینی فرمودند، حتی در سال ۱۹۲۲ مستقبل این خدمات را در مکاتیب خود بیان داشتند. به یکی از محافل محلیهٔ امریکا مرقوم فرمودند: «افراد و ملل در طوفان خودخواهی و ریا فرو رفته اند. وظیفه و افتخار ما است که متدرجاً و با نهایت وفاداری و خلوص نیت توجه آنان را جلب نماییم. فقط با وسعت نظر و خلوص نیت و شور و انجذابی که در انجام خدمات امری به کار می بریم، بدین هدف اعلی واصل می گردیم.» آن حضرت نه فقط نبض عالم را در دست خود داشتند و درد را شناخته و درمان می فرمودند، بلکه با کمال حدّت نظر و شدّت ایمان فرمودند که: «پس از هشتاد سال غفلت به نظر نمی آید که نوع انسان از بلای ناگهان راه فراری بیابد.» و در فوریهٔ سال ۱۹۲۳ مرقوم فرمودند: «جهان را ملاحظه می نماییم که در مسیری افتاده که بالمرّه از صراط مستقیم منحرف و روز به روز از میزان الهی دور و دورتر می گردد.» غالباً در تواقیع مبارکه و حتی به زائرین، این بیان قلم اعلی را گوشزد فرمودند و با همان چشم های تیزبین خود به عمق مجامع انسانی نظر انداخته، خطری الیم و سرطانی بس عظیم مشاهده فرمودند که روز به روز جوارح و ارکان هیکل

عالم انسانی را خرد و متلاشی می نماید و آن عذاب مهلك، هجوم مادیات است که در هر مذهبی سبب اضمحلال و دمارگردیده. ولی این مادیت در هیچ عصری بدین قوّت و شدّت نرسیده بود.

چون بسیاری معنای حقیقی مادّیت را نمی دانند، از قاموس و بستر(WEBSTER) تعریف آن را نقل می نماییم: «تمایل شدیدی است که اهمیت غیر لازمی به منافع مادی دهند و هستی خود را در پیشگاه آن و حوائجش فدا کنند.» و تعریف دیگر آن است که وجود انسانی را به تعابیر جسمانی و مادی تعریف نمایند؛ او را فقط مرکز عوامل مادی بدانند و از بَواعِثِ روحانی و مبادی اخلاقی انسانی ابداً بحثی ننمایند.

حضرت ولی امرالله کاملاً به نفوذ این روح مادی آگاه بودند و تأثیرات آن را در مجامع انسانی به دقّت ملاحظه فرمودند و امراض منتجه از آن را نیز به حدّت بصر مشاهده و در مکاتیب عدیدهٔ خود سی و شش سال یاران را بر حذر داشته و انذار فرمودند. در سال **۱۹۲۳** می فرمایند: «تشویش و اضطراب و مادیت شدیدی که عالم انسانی در آن مستهلك گشته است... و بلاهت و شدّت مادیت و تصنع و تظاهر در مجامع امروز.» و در سال **۱۹۲۷** به محفل ملی امریکا مرقوم داشتند: «در قلب جامعهٔ انسانی آثار شوم هبوط در عصیان و عدم شرم و حیا در اجرای هرعملی واضحاً نمودار است و این علائم بنفسِها مُمِدِّ انقلابات و عکس العمل هایی می گردد که آثار بروز و ظهور هر یك از دیگری نمودارتر است.» در سال **۱۹۳۳** در توقیع عمومی خود به امریکا می فرمایند: «جنون ها و خشم ها، حیله ها و تظاهرها و مداهنه ها، کل پنجه در سراسر مجامع عالم انسانی امروز انداخته اند.» در سال **۱۹۳۴** در توقیع عمومی به غرب می فرمایند: «آن اجلِ معلّقی که یادآوری مدهشی است از سقوط امپراطوری روم غربی چنان روز به روز مرعب تر می گردد که گویی عفریت این بلای ادهم دهان باز نموده و در اندك مدّتی جمیع عالم وجود و مدنیت آن را در کام خود فرو خواهد برد» و در همان توقیع می فرمایند: «این بی بند و باری وفساد و بی ایمانی که اعضاء و جوارح هیکل انسانی را ریز ریز می کند مدنیّت متزعزع محکوم به فناء را به ورطهٔ نیستی نزدیکتر می سازد.» درسال **۱۹۳۶** در توقیع عمومی فرمودند: «به هر سویی که نظر اندازیم محال است که از فساد اخلاق عمومی دچار دهشت نگردیم و این سیر قهقرایی در جمیع جوانب حیات انسان، چه فردی و چه اجتماعی، علناً واضح و نمایان است.» و در سال **۱۹۳۹** احبّاء را انذار فرمودند: «آنچه در این ایام ما را به مبارزه می خواند عالمی است مملو از

مخاطرات و لبریز از فساد... سردی و جمودت مرگ که از بیماری بی دینی بر هیکل عالم انسانی با کمال بی رحمی عارض گشته، ارکان وجود را منجمد و بی روح نموده است... چراغ دین خاموش شده و عالم وجود در تاریکی بی مانندی فرو رفته. تبعیضات ملی بر همه جا چون وَحشِ عَمیا مسلّط گشته و تضییقات دینی و نژادی در نهایت قساوت و بی رحمی است. نظریات و عقاید غلط با جمله های مرعب خود، ستایش خدای یکتا را از ریشه بر آورده است. کابوس مادّیت جمیع طبقات را از حمله و فشار خود به لرزه انداخته، انحطاط اخلاقی و تنزل شأن دین چون هیولایی سهمگین متدرّجاً با دندانهای تند و تیز خود، ارکان هستی را ریز ریز می نماید و رفته رفته اَعمِده و ارکان حیات و هستی را بالمرّه به سوی سقوط و دمار و نیستی می کشاند.» در سال **۱۹۴۱**، امراض اجتماعی جاریه در جوامع انسانی را با بیاناتی روشن تر از بلور و ارشاداتی مملو از نور بیان فرمودند: «شیوع بی بند و باری و استعمال مشروبات الکلی، قمار و اقسام گناه و علاقه بی پایه ای که به کسب لذّات و غنا و ثروت و تجمّلات زمینی رایج گشته و سستی در مراعات قوانین اخلاقی که روز به روز با قوّتی شدیدتر از قبل، مخصوصاً در ازدواج ها ظاهر می گردد به نحوی که حتّی ممانعت از آن محال می نماید؛ تضعیف مقام والدین و تخفیف اختیارات پدر و مادر در منزل و بر اولاد؛ فساد خانمانسوز طبع کتب وآنچه ادبیات می نامند؛ اشائه نظریاتی که منکر تنزیه و تقدیسند و هر یك مخرّب اساس ایمان و ارکان اخلاق می باشند؛ کل مظاهر تدنّی عالم انسانی در شرق و غرب است. این روح پستی در جمیع طبقات رسوخ و نفوذ یافته و با ریختن زهر خود به هر فردی از افراد جوامع، چه زن و چه مرد، کل را علیل و فاسد و بیمار ساخته است. این دنائت و پستی، پیر و جوان را در خود می گیرد و کار را به جایی می رساند که عالم انسانی که تا به حال بیدار نگشته و رسالت و اصالت انبیاء را درك نکرده و دست توبه به آستان الهی برنداشته، سِجلِ کردار خود را به اعمالی اَرذَل از قبل می آلاید و نامهٔ حیات خویش را که سیاه بود، سیه تر از همه وقت می سازد.»

درسال **۱۹۴۹**مجدّد سیاط قهر الهی را بر پیکر مجامع انسانی فرود آورده و فرمودند: «جهانی است که به واسطهٔ نهضت های سیاسی به لرزه در آمده و ارکان اقتصادیش از هم پاشیده شده و حیات اجتماعیش واژگون گردیده و جهان اخلاق به ظلمت صرف رسیده؛ چنین عالمی به موت روحانی مبتلا گشته است.»

با ذکر این گونه عبارات و انذارات، ارادهٔ مولای حَنون آن بود که احبای الهی را از خطرهای عظیمی که از هر جهت آنان را احاطه نموده است، محفوظ و مصون بدارند که سیل مفاسد آنان را به هلاکت نرساند و هر چه به اواخر ایام حیات مبارك نزدیك تر می شدیم، لحن مقدس شدید تر می گردید و با صراحتی بیش از حدّ دربارهٔ این مواضیع با یاران بحث نموده و گاهی تلویحاً و بیشتر تصریحاً می فرمودند: «هر چند قارّهٔ اروپا مهد مدنیت غربی است که به عدم معرفت وجود خالق یکتا و فساد اخلاق دچار شده و متأسفانه بدان افتخار می نماید، ولی ناشرین این مدنیّت محکوم به فنا اهالی امریکا می باشند و اگر به دقّت مطالعه در احوال آن کشور بنمایید، می بینید که در وقت حاضر چگونه مظاهر این احوال پر ملال در جمیع اطراف و اَنحاءِ آن خِطّه نمودار است؛ مادیت لجام گسیخته چنان مردمان آنجا را فرا گرفته و به خود مشغول نموده که به جمیع عالم نیز سرایت نموده است.» و در سال **۱۹۵۶** در نامه ای خطاب به امریکا، اول جمیع را یادآوری به مناصب روحانیه و افتخارات رحمانیه ای که شامل آن کشور شده می فرمایند و بعد یك یك را متذکر می شوند که چه فتوحات روحانیه ای نصیب یاران آن دیار گردید ولی بعد با نهایت صراحت گوشزد می فرمایند که در آن موقع در پرتگاه عجیبی در تاریخ حیات خود واقع گشته اند و این نقیصهٔ موجود در جمیع یاران انعکاس کامل حالات و کیفیات آن سرزمین است که به قول مبارك: «صدفی است که در آن، جواهر وجود به ودیعه گذارده شده است.» و در همین نامه فرمودند که آن کشور از بحران روحانی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی می گذرد و در این بحران، در نهایت سختی خواهد بود؛ آن چنان سخت و دشوار که اگر کسی با نظری سطحی در آن بنگرد محال است خطرات عظیمه ای که در کُمون آن موج می زند دقیقاً تخمین بنماید. «میزان فساد اخلاق به نحوی تدنّی یافته که شدتِ جُنحه و جنایات روز افزون شاهد بر آن است؛ فساد سیاسی آن چنان است که دامنه اش روز به روز وسیع تر می گردد و این فساد در جمیع انحاء کشور، حتی در اعلی طبقات رسوخ می یابد روابط مقدسهٔ ازدواج از هم گسیخته، اختیارات والدین را در منازل خود از بین برده، به طوری که آنان را تحقیر می نمایند و این امور از مدهش ترین مظاهر فسادی است که دامن گیر این جامعهٔ عظیمه گردیده و به نحوی آشکار است که دیگر محال است مبهم و مستور بماند و هر شخص بصیری آن را مشاهده می کند. به موازات این فساد جریان دیگری در کار است که در جمیع جوانب حیات رسوخ یافته و آن شرّی است که در این ملّت و فی الواقع هرملّت سرمایه داری وجود دارد و آن تأکید شدید مستمری

است که در رفاه و آسایش مادی نفوس به کار می رود و بالمرّه از آنچه که تعلّق به عالم روح دارد غافلند و حال آنکه تنها شالوده ای که بر آن با نهایت اطمینان و اعتماد می توان شالوده ای رَزین و اَعمَدهٔ متین برای سعادت عالم انسانی بر پا داشت همین جنبهٔ روحانی حیات انسانی است. این مادیت سرطانی است که در اروپا به وجود آمده و حال در قارهٔ امریکای شمالی به حدّ اَعلای نفوذ و رسوخ خود رسیده و از آنجاست که پنجه های قوی خود را به ملل آسیایی نیز کشیده و آثار شومش در سواحل قارهٔ افریقا مشهود است. اکنون همین سرطان به غارت قلب خود پرداخته که حضرت بهاءالله با نهایت قوّت و صراحت آن را محکوم فرمودند و این را شعلهٔ خانمانسوز دانستند ومقدمهٔ فتنهٔ کبری شمردند و موجب بلای عقیم گرفتند که چون صاعقه فرود آید و شهرها را در شراره های خود بسوزاند و رعب و وحشت و نا امنی در قلوب ساکنین کرهٔ ارض به وجود آرد.»

و نیز همهٔ ما را متذکر داشتند که حضرت عبدالبهاء در اسفار پر خیر و برکت خود در قارهٔ وسیع امریکا و اروپا در محافل و مجالس و بر منابر ندای مملو از تأثر خود را دائماً بلند نموده و اهل عالم را به ملکوت الهی دعوت فرمودند و برضدّ این سرطان مادیّت اِنذار نمودند و از لجام گسیختگی و بی اعتنایی به اصول مسلّم اخلاقی و تأکید روز افزون در رفاه مادی همه را یادآور شدند و مخصوصاً ندا بر آوردند که آفاق سیاست بالکل تاریك است؛ چشم ها را به فاصلهٔ بین دو مکتب افکار متوجه تر ساختند؛ هر چند اهداف آنان از یکدیگر مجزا است ولی هر دو را، رافعین لوای مقصود، محکوم به فنا و نیستی می دانند؛ زیرا هر دو ناشرین فلسفهٔ مادی می باشند و از اساس روحانی و ارزش های معنوی حیات انسانی بالمرّه غافلند و نمی دانند که فقط بر اعمدهٔ متینهٔ قویهٔ روحانیت است که می توان بارگاه سعادت و اقبال عالم انسانی را بر پا کرد.

نکتهٔ هفتم:[369] از نکات عجیبه در مسلخ عشق سعی در به هم بافتن وقایع و صحنه های کلیشه ای مصنوعی است که طبیعی و واقعی نیستند و معلوم است دروغ و زادهٔ اوهام نویسندگان آن می باشند. از آشکارترین این موارد که گویای اکاذیب و افترائات کل کتاب است، قسمت آخر داستان یعنی قسمت ۱۶ آن در مقایسه با ۱۵ قسمت قبل از آن می باشد. داستان جعلی در ۱۵ قسمت اول در سال ۱۳۵۲ (ص ۹۸) در رژیم پهلوی اتفاق می افتد و قسمت ۱۶، یازده سال پس از آن (ص۲۹۴)، یعنی سال ۱۳۶۳، در رژیم جمهوری اسلامی واقع می شود. در آن ۱۵ قسمت بهائیان از عوامل رژیم پهلوی و ساواك و اسرائیل ترسیم و محسوب می شوند و دست در دست آنها دارند (صص ۹۸-۹۹، ۷۲، ۱۱۰، ۱۰۴، ۱۳۲)، و با کمك آنها هر خلافی می

توانند بکنند (این مضامین را در ردیه هایی چون *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*؛ ردیه های آقای شهبازی و امثال آن که در فصل اول، بند شش شرح آن رفت می توان دید و در حقیقت منشأ مسلخ عشق و آنها یکی است!) و حتی می توانند خانهٔ پدر و مادر رعنا را در دِه با هماهنگی محفل همدان و ساواك آتش بزنند (ص۱۱۰) و کدخدای ده را شکنجه کنند و «دمار از روزگار مردم ده در آورند» (ص۱۷۹) و جوانان ده را جلو چشم والدینشان به فلك بندند (ص۱۷۹) و مردانی از ده را در ساواك زندانی کنند (ص۱۷۹. در ادامه اشاره به افترا و دروغ بودن این موارد خواهد شد).

اما جاعلین مسلخ عشق به مصداق «دروغگو کم حافظه می شود»، شرایط فوق در رژیم پهلوی را عیناً به دوره جمهوری اسلامی نیز که قسمت شانزدهم داستان در آن اتفاق می افتد، منتقل می کنند. توضیح آنکه طبق قسمت شانزدهم، یازده سال از وقایع سال **۱۳۵۲** می گذرد؛ یعنی حداقل سال **۱۳۶۳** است و حداقل شش سال است که جمهوری اسلامی بر پا شده و در این فاصلهٔ شش ساله همهٔ بهائیان از دانشگاه ها و مشاغل خود اخراج و محروم شده اند؛ دولت تشکیلات بهائی را منحل و اموال جامعهٔ بهائی را مصادره و بسیاری از بهائیان را زندانی و ده ها نفر را شهید نموده و انواع بلایا و مظالم را بر بهاییان وارد کرده است (به ضمیمهٔ ۱ تا ۶ مراجعه شود)، به طوری که به قول یکی از اَئمهٔ نماز جماعت — که اینك در سال **۱۳۸۴** عضو شورای عالی نگهبان و دبیر آن هستند — در اثر انقلاب اسلامی و در فضای جمهوری اسلامی، بهائیان نفس هم نمی توانند بکشند[370] و به قول آقای ع. باقی[371] «طومار یك قرن فعالیت بهائی ها»، «در کوتاه مدتی درهم پیچیده» شده و حکم معدوم دارند، در چنین زمان و شرایط و فضایی، جاعلین مسلخ عشق در قسمت شانزدهم اشاره می کنند که درست در سال **۱۳۶۰**، آقای توکّلی به دست فرهمند کشته شد (ص **۲۹۷**، سطر **۵**) و لذا خانم جلالی حدود سال **۶۲-۱۳۶۱**(ص **۲۹۵**، سطر آخر) از خانهٔ آقای توکلی بیرون آمده و دیگر بازنگشت (ص۳۰۰). و سپس در دو صفحهٔ آخر کتاب (صص **۳۰۰-۲۹۹**) که آخر فصل **۱۶** تا آخر کتاب است مواردی را مطرح می کنند که با توجه به مطالب فوق، کذب آن آشکارتر از آفتاب است. ازجمله در صفحات **۳۰۰-۲۹۹** است که خانم جلالی کلفت خانهٔ آقای توکلی پس از قتل آقای توکلی در سال **۱۳۶۰** و شرح آن برای ژانت، ماجراهای بعدی را چنین ادامه می دهد:

من که نمی توانستم از فرهمند شکایت کنم. می دانی که با این کار، بهائیان برایم آبرو نمی گذاشتند. من که نمی توانستم که به کسی که مورد اعتماد همه بود (یعنی فرهمند) چنین تهمتی بزنم؟ اصلاً کسی باور نمی کرد. تازه، پلیس را هم راحت می توانستند بخرند. من چه کاره بودم، عزیزم؟ یك زن تنها چه می تواند بکند؟ بعد از کفن و دفن و مراسم یادبود، آن ثروت هنگفت به فرهمند رسید و همه را بالا کشید. ویلاها، پاساژها، باغ ها، ماشین ها، پول های نقد، شرکت و بنگاه، همه و همه مال او شد. ژاکلین بالاخره (از ژاپن) آمد، اما چه آمدنی. بمیرم برایش. وقتی می رفت (یعنی در زمان حکومت پهلوی، حدود سال ۵۳-۱۳۵۲، ص۲۳۹) با چه شکوه و جلالی بدرقه شد، اما وقتی برگشت هیچ کس نبود به او خوش آمد بگوید... ژاکلین خیلی دوا و دکتر کرد بلکه مادرت معالجه شود، اما نشد. بالاخره وقتی فرهمند برای بیت العدل کاندید شد باید به اسرائیل عزیمت می کردند. ژاکلین تصمیم گرفته بود مادرت را با خودش ببرد. همه چیز را فروختند. من هم دیدم دیگر جایی در آنجا برایم نمانده است. قبل از اینکه عذرم را بخواهند، از آنجا بیرون آمدم. بعد از آن دیگر هیچ خبری از آنها ندارم. دیگر با هیچ کدام از بهائیان هم ارتباطی برقرار نکردم. دیدم به جز اینکه هزار و یك اَنگ به آدم بچسبانند، کاری برای کسی نمی کنند. بهتر دیدم که به کلی با آنها قطع رابطه کنم. عضو بیت العدل مان که اردشیر فرهمند باشد، کسانی که به اصطلاح مصون از هر خطایی هستند و معصومند، وای به حال بقیه.

معلوم نیست در چنان جوی درسال ۶۱-۱۳۶۰ که جمهوری اسلامی قدرت را در دست گرفته بود و بهائیان به قول یکی ازمسئولین و علمای بلند پایهٔ رژیم، نفس نمی توانستند بکشند و مورد انواع اتهامات ناروا بودند، چطور یك کلفت بهائی نمی توانسته تهمتی به فرهمند بزند و چطور بهائیان می توانستند در آن جوّ، پلیس انقلابی و مکتبی و مؤمن و امین آن وقت جمهوری اسلامی را مثل مأمورین ساواك و پلیس زمان پهلوی بخرند! و چگونه فرهمند ۳۷ ساله (طبق ص ۲۰۸، در حدود سال ۱۳۵۲، فرهمند ۲۸ ساله بوده و لذا در سال ۶۱- ۱۳۶۰ حدوداً ۳۷ ساله بوده) که رئیس محفل ملی هم شده بوده (ص ۲۹۸)، در چنان جوی که اموال جامعهٔ بهائی و حداقل بهائیانی که ثروت داشتند مصادره شده بود، توانسته فقط با یك وکالت از طرف آقای توکلی مقتول (ص۲۹۸)، ویلاها، پاساژها، باغ ها، ماشین ها، پول های نقد، شرکت، بنگاه، همه و همه را بالا بکشد و مالك شود؟ وچطور در چنان جوّی که اعضای چند دورهٔ محفل روحانی ملی بهائیان ایران و سایر محافل روحانی محلی و تشکیلات تابعه، ازجمله رئیس محفل

روحانی ملی، دستگیر یا ربوده و شهید شده بودند و لذا عملاً محفل ملی ایران در انتخابات بیت العدل اعظم شرکت نداشتند، فرهمند به عنوان رئیس محفل ملی (صص ۲۹۸-۲۹۷) زنده باشد(!) و بدون سیر مشخص انتخابات بیت العدل اعظم، کاندید بیت العدل شود و با ژاکلین به اسرائیل برود (؟) و عضو بیت العدل هم بشود!

سبحان الله! سبحان الله! ای کاش جاعلین مسلخ عشق به آیات قرآنی و کلمات ائمهٔ اطهار (ع) در خصوص تقوی و صدق و امانت و نهی از تهمت و افترا مزین بودند تا مرتکب چنین افتضاحی نمی شدند. ای کاش چنان که در فصل اول گفته شد، ایشان هم خطبهٔ همّام از حضرت امیرمؤمنان علی (ع) را در وصف متّقین می خواندند و بر چشم دل و جان می نهادند تا چنین افترائاتی ننویسند. ولی افسوس این از سنن الهی است که در برابر «کتاب علّیین»، «کتاب سجّین» نیز آشکار می گردد. اما بهاییان خطاء جاعلین را به پای دیانت مقدّس اسلام و سایر مسلمانان عزیز و هموطنان گرامی نمی نویسند و حتّی برای جاعلین از درگاه الهی طلب عفو می کنند تا انشاءالله روح مقدّس رسول اکرم از عالم بالا نظر رحمتی بر ایشان افکند و آنها را مؤید بر توبه و انابه فرماید. چه که مسؤلیت و عواقب دنیوی و اخروی جعل اکاذیب و افترائات در درگاه الهی بس عظیم است؛ چنانکه در قرآن کریم می فرماید: «وَلا تَقفُ ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلمٌ اِنَّ السَّمعَ والبَصَرَ و الفُؤادَ کُلُّ اؤلئکَ کانَ عَنهُ مَسؤُلاً.» (سورهٔ اسراء، ۳۸، مضمون: و پیرو مشو آنچه نباشد مر تو را به آن دانش. به درستیکه گوش و چشم و دل، همهٔ آنها هستند از آن پرسیده شدگان.)

ازعلائم بی اطّلاعی جاعلین مسلخ عشق مانند صاحب ردیهٔ *دوازده تعالیم بهائیت* که ذکرش در فصل اول، بند ۶ گذشت؛ آنکه می نویسند، عضو بیت العدل به تنهایی مصون از خطا است حال آنکه طبق نصوص بهائی، به جمع بیت العدل به ارادهٔ الهی مصونیت داده شده و نه یك یك اعضاء. (در این مورد به نصوص صریحه حضرت بهاءالله، ازجمله مندرج در *ارکان نظم بدیع* مراجعه شود.)

نکتهٔ هشتم: و اما از عجایب دیگر در مسلخ عشق آنکه به فرض صحّت اینکه خانم مهناز رئوفی خود به تنهایی آن را نوشته، این سؤال مطرح می شود که آیا شهادت و گواهی های متعدّد جزئی و کلّی که در کتاب درخصوص وقایع آورده شده، همه و همه توسّط خود ایشان به تنهایی مشاهده شده و یا توسط ایشان و دیگران، و یا صرفاً در قوّهٔ واهمهٔ جاعلین شکل گرفته؟ مشاهدات ایشان اکثراً از وقایعی پنهانی حکایت دارد. از جمله این وقایع موارد متعدد فساد و فحشا و شرب

خمر و زنایی است که به بیش از نود درصد جامعهٔ بهائی نسبت داده شده (صص۱۳۸، ۱۵۲ سطر ۱۸ و ۱۹) و چند مورد آن را صریحاً در صفحات ۲۱، ۲۴، ۳۱، ۷۴، ۹۶-۹۵، ۱۳۶-۱۳۴، ۱۵۲ بین شخصیت های داستان ژاکلین و فرهمند، آقای توکلی و خانم جلالی، یعقوب پسر دکتر رحیم خان حکیم باشی و زنی مسلمان، و بین مادر فرهمند و آقای دکتر قائمی و بین پدر فرهمند با زن آقای دکتر قائمی و همسر یعقوب، خواهر فرهمند ذکر می کند. گویا جاعلین مسلخ عشق سورهٔ مبارکهٔ نور قرآن مجید و لزوم چهار شاهد عادل برای اثبات زنا و آیات دیگر آن را زیارت نکرده اند که افّاکان و تهمت زنندگان زنا را «فاسقون» و «ملعون» در دنیا و آخرت (سورهٔ نور، آیات ۴ و ۲۳) نامیده اند و بر ایشان «عذابٌ عظیمٌ» (همان، آیات ۱۱ و ۲۳) و «عذابٌ اَلیمٌ فی الْدُنیا والآخِرَةِ» (همان، آیهٔ ۱۹) مقدر فرموده اند و روزی خواهد رسید که هر حرف و هر کلمه از جعلیات و اتهامات مسلخ عشق شهادت بر خطایشان خواهد داد؛ چنانکه می فرماید: «یومَ تَشْهَدُ عَلَیهِم الْسِنَتُهُم وَ اَیدیهِمْ وَ ارْجُلُهُم بِما کانُوا یعْمَلُونَ»، (همان، آیهٔ ۲۴. روزی که شهادت می دهد بر ایشان زبان ها و دست ها و پاهایشان به آنچه که می کردند.)

سراسر کتاب مملو است از چنین شهادت های کذبی که فی الحقیقه نیازی به جواب هم ندارد زیرا که از قبل در فقه اسلامی گفته اند: «اَلْبَینَةُ عَلَی الْمُدَّعی» (اقامهٔ دلیل با مدعی است)، و این جاعلینند که باید مدارك جهت اثبات اکاذیب و افترائات خود ارائه دهند. نفس انتخاب قالب داستان و رمان برای جعل اکاذیب نیز خود مُثبِتِ افترا بودن کلّ داستان است؛ زیرا در این قالب همه چیز را می توان به خورد خواننده داد و رطب و یابس را به هم بافت و نفس جعل شخصیت های داستانی چون فرهمند خود حاکی از غیر حقیقی بودن آنهاست؛ زیرا اگر قرار بود از اسامی حقیقی افراد جامعهٔ بهائی که عضو محفل ملی و بیت العدل اعظم هم شده اند، استفاده شود، زندگی ایشان معلوم بوده و هست و کذب جاعلین خیلی سریع بر ملا می شد. جالب است که ده ها ردیهٔ قبلی معرضینِ این ظهور اعظم نیز که در ایران — و یا معدودی در خارج از ایران — در قالبی غیر داستانی نوشته شده، نتوانسته تحقیقی دقیق و منصفانه ارائه دهد و آنها نیز مملو از اکاذیب است و شاید بی اثر بودن آنها در جلوگیری از رشد امر بهائی یکی از دلایل انتخاب قالب داستانی برای جعل مسلخ عشق بوده باشد.

اما برای شادی و سرور جاعلین مسلخ عشق باید مژده دهیم که طبق پیش بینی های طلعات مقدسهٔ این امر نازنین، در آینده آنها تنها نخواهند بود — و حتی حال نیز تنها نیستند — و

جاعلین و معرضینی نیز از سایر ملل و نحل عالم ظاهر خواهند شد و با جمیع قوای «مادی و سیاسی و ادبی» علیه این امر اعظم قیام خواهند نمود و ردیه نویسان این مرز و بوم را یار و یاور خواهند بود. چنانکه حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

امر عظیم است عظیم و مقاومت و مهاجمهٔ جمیع ملل و امم شدید است شدید. عنقریب نعرهٔ قبائل افریك و امریك و فریاد فرنگ و تاجیك و نالهٔ هند و امّت چین از دور و نزدیك بلند گردد و کل به جمیع قُوی به مقاومت بر خیزند.[372]

چنان که به جز ایران، قبلاً در ترکیه (به سال **۱۹۲۹** و **۱۹۳۳**)، شوروی کمونیستی (۱۹۱۷به بعد)، آلمان نازی (**۱۹۳۷** میلادی)، مصر (نیمه اول قرن بیست و...)، عراق، سودان، اندونزی، فیلیپین، امریکا، انگلستان،... به اشکال مختلف با امر بهائی مخالفت شده و به خصوص چندین مورد در قرن **۲۰** تشکیلات نظم اداری بهائی مورد حمله قرار گرفته است[373] و چنان که در نص فوق مشخص است، بزودی کل علیه دین بهائی و جامعه و تشکیلات آن قیام خواهند کرد. بیت العدل اعظم در پیام منیع مهیمن **۹** شهرالعزه **۱۳۵** بدیع، مطابق **۱۵** سپتامبر **۱۹۷۸** در توضیح بیان مبارك فوق چنین می فرمایند:

ملاحظه نمایید که به صریح عبارت می فرمایند: «مقاومت و مهاجمه جمیع ملل و امم شدید است شدید.» و شبهه ای نبوده و نیست که مقاومت سیل امرالله و هجوم بر مقدّسات دین الله از طرف جمهور ناس و زمامداران هر دو، در شرق و غرب و جنوب و شمال و همچنین از طرف رؤسای کنائس در دو قاره اروپ و امریك و مبشّرین حضرت روح در دو قارهٔ استرالیا و افریك و اقطاب و رؤسای ادیان عتیقهٔ هند و چین در جنوب شرقی قارهٔ آسیا و شرق اقصی خواهد بود...
و در همین پیام، بیان مبارك دیگری از حضرتشان را شاهد می آوردند:

الیوم قوای رؤسای ادیان بِاَجْمَعِهِم متوجّه تشتیت انجمن رحمن و تفریق و تخریب بنیان حضرت یزدان است و جنود مادّی و ادبی و سیاسی جهان از هر جهت مهاجم، چه که امر عظیم است عظیم و عظمت امر در انظار واضح و لائح.[374]

امّا! امّا اگر چه پیش بینی های فوق را به صورت مژده ای برای جاعلین مسلخ عشق و اسلاف و اخلافشان آوردیم تا شاد و مسرور شوند، ولی با عرض تأسّف به ایشان، باید گفت ادامه

این پیش بینی حاکی از تبدیل آن سرورِ موقت به غم و یأسی دائمی است. ملاحظه فرمایید بیت العدل اعظم دربارهٔ ادامهٔ بیان حضرت عبدالبهاء مذکور در فوق چه می فرمایند:

...این انقلاب اعظم (منظور هجوم جمیع ملل و امم نام برده در فوق است) مقدمهٔ اعلان امرالله در تمام کرهٔ ارض و غلبهٔ جُندُ الله و اِنهزام و انقراض اعداءالله و تنبّه عمومی اهل عالم و اقبال دول و امم و تحقّق بشارت «یَدْخُلُونَ فی دینِ الله اَفْواجا» خواهد بود.

چه که اگر غیر از این بود، وعودِ کلِّ ادیان عبث و بیهوده می ماند، حال آنکه چنین نیست و چنانکه در مقدمه نیز ذکر شد، حق در کتب آسمانی و ازجمله قرآن چنین وعده فرموده است: «یریدُونَ لِیطْفِؤا نُورَالله بِاَفْواهِهِم وَاللهُ مُتِمُّ نُورِه وَ لَوْکَرِهَ الْکافِرُونَ» (صف-۸، نیز با مضمونی مشابه سورهٔ توبه -۳۲). اما از طرفی، چنانکه در بند **۵** قبلاً اشاره شد، بهاییان یقین دارند که همین ردیه های داخل و خارج **۱۶۳** ساله، اگر با چشم انصاف خوانده شوند، می توانند خواننده را به حقیقت و واقعیت امر اعظم بهائی سوق دهند و به مصداق «تُعْرَفُ الاَشْیاءُ بِاَضْدادِها»، حقانیت این امر الهی را بر ایشان آشکار نمایند و در این صورت است که شاید خداوند به فضل خویش ردیه نویسان را ببخشاید وآداب توبه به ایشان بیاموزد و غم و یأس دائمی شان را به فرح و سرور ابدی تبدیل فرماید؛ و به همین نیت است که بهاییان با اقتدا به مولایشان که فرموده اند، «زهر دهند شهد دهید»، قبلاً و حال و نیز در آینده، دست به دعا هستند که پروردگار مهربان چنین فرماید و غافلان را هشیار نماید و بر جبران مافات مؤیّد فرماید و به کلمهٔ مبارکهٔ «قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ الله» که حضرت بهاءالله در وصیت نامهٔ مبارکشان *کِتابُ عَهدی* آن را «به مثابه آب... از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است.» تعبیر فرموده اند و اضافه نموده اند «احزاب مختلفه از این کلمهٔ واحده به نور اتّحاد حقیقی فائز می شوند»، هدایت و رهنمون فرماید. اِنْ شاءَ الله!

جا دارد در آخر این فصل، هموطنان عزیز را مژده دهد که موعود آسمانیشان حضرت بهاءالله در **۱۳۵**سال قبل خطاب به ناصرالدین شاه قاجار و علمای ایران چنین وعده فرموده اند :

... اَمَّا الانَ حَجَبونی بِحِجابِ الظَّلامِ الَّذی نَسَجوهُ بِاَیدِی الظُّنونِ وَ الاَوهامِ. سَوفَ تَشُقُّ یَدُ البَیضاءِ جَیباً لِهذِهِ اللَّیلَةِ الدَّلماءِ وَ یَفتَحُ اللهُ لِمَدینتِه باباً رِتّاجاً. یَومَئذٍ یَدخُلونَ فیهَا النّاسُ اَفواجاً و یَقُولُونَ ما قالَتهُ اللّائماتُ مِن قَبلُ لِیَظهَرَ فِی الغایاتِ ما بَدا فِی البَدایاتِ (و اما

الان مرا در پرده ای تاریک که به دستهای گمان و اوهام بافته اند مستور و پنهان کرده اند، اما به زودی ید بیضای الهی برای این شب تاریک، گریبانی می شکافد و خداوند برای شهر معنویِ خود، دری بزرگ می گشاید و در آن زمان مردم دسته دسته واردِ شهر الهی و دین جدید خدا خواهند شد و خواهند گفت آنچه را که از قبل، مصریان در سرزنش زلیخا به خاطر عشقش به یوسف گفتند، تا در عاقبت و انتها، آنچه در اوایل وگذشتهٔ ایام آشکار شد، ظاهر و تکرار گردد).

آری هموطنان نازنین! اگر چه **۱۶۳** سال است که بعضی در ردیه های خود بهائیان را به خاطر عشق ورزیدن به یوسفِ بها سرزنش و آزار و حبس و شهید می کنند، و لی به زودی آنان نیز همانند خواهران و برادرانِ بهائیِ ایرانیِ خود، رویِ دلجوی الهیِ محبوب موعود خود، حضرت بهاءالله، یوسف معنویِ زمان، را خواهند دید و «دست از ترنج» باز نخواهند شناخت، و خواهند دانست که دلدادگان آن یوسفِ روحانی فقط ایرانی نیستند، بلکه از همهٔ کشورها و نژادها و اقوام و ملل می باشند. و از جمله اخبار خوش اخیر برای هموطنان عزیزمان که پس از تایپِ نهاییِ به تأخیر افتادهٔ این متن رسیده آنکه در سال **۲۰۰۶** میلادی وقایعی در همان مصر اتفاق افتاد که در اثر آن دوباره مصریان در جستجوی یوسف برآمده اند و در اثر استقامت عُشاق بهائی آن دیار که موجب اِعلانِ عمومیِ امر بهائی در مصر شده، از جمله فقط در ماه می، بیش از **۲۰۰۰۰** مصری از سایت عربیِ بهائی برای کسب اطلاعات در مورد امر بهائی دیدن نموده و علاقه مندان در نقاط مختلفهٔ عالم نیز هزاران نسخه از کتب و آثار بهائی را به زبان عربی از کتابخانهٔ اینترنت بهائی استخراج نمودند و میلیونها نفر با تماشای برنامهٔ هفتگیِ یکی از ایستگاههای تلویزیونی معروف مصر با حقایق و اصول امر الهی و بی انصافیِ مخالفان و فرعونیان ظالم آشنا شدند و رسانه های بین المللی عربیِ دنیا و سایتهای مختلف اینترنت به زبان عربی نیز توجه خاصی به امر بهائی و بهائیان مصر نشان داده موجب اشتهارِ آن شدند (به نقل از پیام **۲۹** جون **۲۰۰۶** بیت العدل اعظم. اصلِ این پیام در آخر ضمیمهٔ شمارهٔ **۶** آمده است، مراجعه شود).

اما ایرانیان عزیز نباید غمگین باشند، زیرا یوسف معنوی این بار **۱۶۳** سال پیش از کشور ایشان ظاهر شده و اولین عُشاقش نیز ایرانی بوده اند و در راه عشقش بیش از **۲۰۰۰۰** شهید داده اند و در اثر خون همانهاست که اینك در مصر و سراسر دنیا نام یوسفشان مُشتهر شده. پس باید

شاد باشند و مژده باد ایشان را که هم اینک ایرانیان عزیزی از طریق اینترنت و نیز دوستان و فامیل و همکاران بهائی خود به شناخت یوسف زمان، حضرت بهاءالله، مشغول شده اند و بعضاً در عشق معنویِ جدیدِ خود سر از پا نمی شناسند.

«تا یار که را خواهد و میلش به که باشد.» ای به قربان آن یار معنوی و دلدادگانش.

اینك پس از پایان فصل اول، در فصل دوّم به جزئیات ایرادات مسلخ عشق خواهیم پرداخت.

فصل دوّم:
پاسخ جزء به جزء اتهامات و اکاذیب «مسلخ عشق»

همان طورکه قبلاً در مقدمه و فصل اول ذکر شد، در این فصل به جواب های جزئیات اتهامات مسلخ عشق خواهیم پرداخت. البته با آنچه مفصلاً در مقدّمه و فصل اوّل و هشت بند و نکات کلّی مذکور در آن آمد شاید دیگر لزومی به بررسی محتوای کتاب نباشد و خود مطالب مسلخ عشق پاسخ افترائات و اکاذیب آن نیز باشد. اما از آنجا که ممکن است بعضی جزئیات آن قبلاً و مشخصاً مورد اشاره قرار نگرفته باشد، لذا ذیلاً تا آنجا که لازم است، با قید صفحه مربوط از مسلخ عشق، مطالبی تقدیم می گردد و قبل از شروع خاطر نشان می کند که اکثر موارد ذیل، به نحوی در مقدّمه و فصل اوّل مورد بحث قرار گرفته است به این جهت در هر مورد، اشاره به ارجاع به فصل اوّل یا مقدّمه نخواهد شد، اما خود عزیزان خواننده باید بدانند که در مورد هر مطلب، توضیحاتی نیز در مقدّمه و فصل اوّل وجود دارد که می توانند — وگاه باید — به آنها مراجعه فرمایند و نیز پاسخ های فصل اوّل و دوّم، پاسخ به ردیهٔ چرا مسلمان شدم نیز می باشد.

در صفحهٔ **۲** مسلخ عشق پاورقی **۱** اشاره کرده که حضرت بهاءالله «خود را صاحب الزمان نامید و ادّعای نبوّت و قائمیت کرد و سپس مدّعی ربوبیت و الوهیت شد.» بهاییان و محققین منصف می دانند که ایشان ادعای قائمیت نفرمودند؛ بلکه حضرت باب چنین فرمودند. همین دلیل بر اطلاعات ناقص نویسندگان مسلخ عشق است، و یکی از چندین دلایل جعلی بودن مسلخ عشق نیز می باشد، چه که بعید است خانم رئوفی چنین مطلب واضح و ساده ای را ندانند.

در صفحات **۱۵-۱۳** با توصیفاتی سعی نموده منزل آقای توکلی (رئیس فرضی محفل ملی- ص **۲۰**) را قصری مجلّل که در آن نشانه هایی از همسویی امر بهائی و رژیم پهلوی به چشم می خورد، تصویر کند که این نیز زاییدهٔ اتهامات و افترائاتی است که در قوهٔ واهمهٔ نویسندگان مسلخ عشق نقش بسته و آن را از ردیه های مذکور در بند **۶** فصل اول، الهام گرفته اند. همچنین با چنین تصویری می خواهد چنین قصری را از یکی از اعضای تشکیلات بهائی با زندگی یك بهائی که به دستور همین اعضای ثروتمند، به دهی مهاجرت کرده و در خانه ای محقّر و در فقر

زندگی می کند، مقایسه نماید و نشان دهد که اعضای تشکیلات خود در ناز و نعمتند ولی بهائیان ناآگاه را به مهاجرت برای اهداف پوشالی می فرستند و تبرعات و پول هایی را که از بهائیان جمع آوری می شود، صرف بهائیان فقیر نمی کنند (نیز ص ۱۴۱) حال آنکه چنانکه در بند ۴ فصل اوّل قبلاً اشاره شد چنین نیست و جالب آنکه هموطنان عزیز بهاییان، بارها به بهائیان گفته اند که در میان بهائیان فقیر یافت نمی شود؛ زیرا به یکدیگر رسیدگی می کنند و چنانکه قبلاً ذکر شد این شهادتی است که امثال مرحوم خمینی نیز اظهار کرده اند. و نکتهٔ اَهمّ آنکه جامعهٔ بهائی علاوه بر سعی در زدودن فقر از میان بهائیان، هر وقت استطاعت داشته، به هموطنان عزیز غیر بهائی از هر قوم و آیین نیز کمك نموده است (*توقیعات* حضرت ولی امرالله خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان ایران). اگر حمل بر غرور نبود فعالیت های فرهنگی و مادی و معنوی ۱۶۳ ساله جامعه بهائی ایران به مردم این کشور مقدّس را در چند صفحه فهرست وار برمی شمرد تا جاعلین مسلخ عشق خود را به غفلت نزنند. این فعالیت ها در تمام دنیا توسط بهائیان انجام شده و می شود. در فصل قبل در این خصوص مطالبی ذکرشد، مراجعه شود.

در ص۲۳ سعی شده تصویری بد از یکی از لجنه های نظم اداری بهائی ارائه شود که اعضایش مشتی سیگاری و تنبل هستند. در صفحات دیگر نیز اعضای محافل و جلسات بهائی فاسد و بی عفت جلوه داده شده اند و حال آنکه چنین نیست و همین اعضا انواع بلایای را در تاریخ امر بهائی تحمل نموده و بعضی در راه عشق الهی شهید هم شده اند و چون چنین بوده و هنوز نیز جاعلین مسلخ عشق شاهد چنین رویه ای هستند، اوهام و آرزوهای محال خود را دربارهٔ ذلّت جامعهٔ بهائی، حقیقت فرض کرده اند و بر صفحهٔ کاغذ آورده اند؛ حال آنکه این مقام، نه جای حسد و بغض و اوهام و خیالات خام است، بلکه ای کاش غبطه می خوردند که چطور در جامعه ای، زن و مرد می توانند دوشادوش هم به وحدت عالم انسانی خدمت کنند، بدون آنکه در مهالكِ نفس و هوی غرق شوند؛ و به زودی جاعلین مسلخ عشق نیز خواهند فهمید که چه الگوی حسنه ای را ید صنع الهی آفریده است که زنان و مردان، مانند دو بال یك پرنده، می توانند در کنار یکدیگر خدمت کنند، و در عین حال عفیف و متقی هم باشند. خوشبختانه این حقیقتی است که، چنانکه در بند ۴ فصل اول هم آمد، غیر بهائیان زیادی نیز به آن شهادت داده و آن را به عنوان الگویی برای جهان معرفی کرده اند.

در ص **۲۳** مرتکب اشتباه فاحش دیگری شده و آن اینکه ذکر کرده نقشهٔ ده ساله در زمان وقوع حوادث مسلخ عشق که سال **۱۳۵۲** ه. ش. است، جاری بوده حال آنکه نقشهٔ ده ساله از سال ۱۱۰ بدیع تا ۱۲۰ بدیع (۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ش/ ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳ م) جریان داشته و در سنهٔ **۱۳۵۲**، ده سال از اتمام آن می گذشته. اصولاً جاعلین مزبور از بعضی اصطلاحات و کلمات رایج در فرهنگ و جامعه و تشکیلات بهائی در لابلای داستان جعلی استفاده کرده اند، ولی صرف به کار بردن این اصطلاحات، دلیل بر آگاهی و احاطهٔ ایشان بر امر بهائی و جامعه و نظم اداری آن نیست؛ چنانکه اشتباهات زیادی در کاربرد اصطلاحات مزبور در کتاب ملاحظه می شود (مثلاً در ص **۱۶۳** حظیرة القدس را حضرت القدس نوشته؛ و جالب است عرض نماید در بسیاری از ردیه ها که ملاحظه نمود عیناً این اشتباه تکرار شده بود و این نشان می دهد که بسیاری مطالب ردیه ها تکراری و از روی هم نوشته شده است. به عنوان نمونه در کتاب سابق الذکر در فصل اوّل بند۶، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، حضیرة القدس نوشته بود (ج ۱، صص **۳۷۴** و **۳۷۶**)) گویا یکی از اهداف اصلی ایشان این بوده که با به کار بردن این قبیل اصطلاحات، از نظر روانی و فکری و قوّهٔ واهمه، بهائیان را تحت تأثیر آشنائی خود با اصطلاحات مزبور قرار دهند و با این حیله سایر مطالب غلط خود را به بهائیان القاء نمایند، حال آنکه بهائیانی که مسلخ عشق برایشان با پست فرستاده شده بود، درهمان نگاه اوّل متوجه این حیله شدند و مسلخ عشق هم مانند دیگر ردیه ها، تأثیر معکوس بخشید و تبدیل به ظهور و بروز بیشتر انجذاب و غیرت بهاییان شد تا بار دیگر مانند صدها موارد قبل، به عظمت دین و جامعه خود ایقان بیشتری پیدا کنند و عشق و محبتشان را به آن، ظاهر تر سازند.

در ص **۲۶** نقل قولی از حضرت عبدالبهاء در صعود فرزندشان آورده شده که به روش معمول ردیه نویسان در نقل قول ها، ناقص و بعضاً محرّف و دروغ است و ادامه آن را عمداً ننوشته است. از حضرت عبدالبهاء نقل شده که به زبان حال و به لسان عاطفه و احساسات بشری، اول می فرمایند خدا کریم است و کریم چیزی را که داده پس نمی گیرد (مضمون) و بعد در ادامه به لسان و لحنی دیگر که لحنی الهی و معنوی است در جواب لحن اول و پاسخ به سؤال جانسوز مذکور می فرمایند خدا نهال و گل وجود فرزندشان را برداشته است تا در قسمت دیگری از باغ وجود بکارد و از این جهت نهایت شکرانه آشکار است. در الواح دیگری نیز درباره صعود عزیزان فرموده اند که اگر چه به مقتضای بشری و فراق حاصله، صعود عزیزان حزن آور است؛ ولی

به مقتضای روحانی جای صدهزار شکرانه و سرور است که ارواح از قفس ناسوت آزاد می شوند و به جهان ملکوت پر می کشند و این حقیقتی است که در الواح و مناجات های دلکش هیکل مبارکشان آشکارتر از خورشید تابان است.(به مجموعهٔ ادعیه و الواح مخصوص جلسات تذکر، و مجموعهٔ نصوص دربارهٔ بقای روح و گلزار تعالیم بهائی رجوع شود)

ای کاش جاعلین را حالی روحانی دست می داد تا حلاوت لحن عاطفی بشری را در بیان اول حضرت عبدالبهاء، و حلاوت معنوی و الهی در بیان دوم ایشان را که عمداً در مسلخ عشق نیامده، درمی یافتند تا دل و جانشان روح و ریحان می یافت و روش تحمل بلایا و غمهای عالم ناسوت را می آموختند و حس می کردند تا شادی معنوی بیابند و قلم بغض و کینه بر صفحات ردیه نگذارند. اولیا و انبیای الهی نیز از اوّل تاریخ ادیان چنین بوده اند. آنها نیز علاوه بر مقام رسالت و رتبه معنوی، دارای جنبه بشری و جسمانی نیز بوده اند (*مفاوضات*). به همین جهت بعضی بیانات و کلماتشان ناظر به جنبه جسمانی و بشری، و بعضی ناظر به جنبه معنویشان بوده است. قرآن مجید مملو است از انواع چنین بیاناتی از جنبه های مختلف مزبور و خوب است جاعلین مسلخ عشق به عکس العمل های مختلف انبیای الهی و حضرت محمد (ص) در چنین حالاتی توجه نمایند که چطور شامل همهٔ جنبه های شخصیتی ایشان، اعم از جسمانی، انسانی، معنوی می شده؛ به خصوص حضرت رسول اکرم و حالات مبارکشان در صعود اولاد ذکورشان و ایراداتی که کفار دیارشان بر اَبتَر بودنشان می گرفتند و جوابی که خداوند منّان در سورهٔ کوثر به ایشان فرمود... (به عنوان نمونه حضرتشان در وفات پسرشان ابراهیم که از کنیزشان ماریه قبطیه زاده شده بود، گریه می کردند و ضمن گریه می فرمودند: «اَولادُنا اَکبادُنا»... (فرزندان ما جگرهای ما هستند)[375].

و برای تنبّه بیشترجاعلین، لوحی از حضرت عبدالبهاء را که در آن به صعود(وفات) فرزندشان اشاره فرموده اند، می آورد تا از یک طرف دروغ و افترائات ایشان بیش از پیش آشکار گردد، واز طرفی نیزعشاق حضرتش بیش از پیش روح وریحان یابند. می فرمایند:

> ای بندهٔ صادق حقّ، خبر موهش و مُدهش مصیبت جدیده دلها را مکدّر نمود و جانها را محزون کرد. فی الحقیقه این مصیبت شدید است، و لکن حکمتی بالغه در آن ظاهر و پدید؛ محزون مباش، مغموم مشو، دلگیر مگرد، دلخون منشین. حکمت بالغه در این قضیّه مندمج و مندرج است. عنقریب واقف و آگاه گردید. وَ لو اطّلعتُم علَی الغیب،

لاخترتمُ الواقع (اگر بر غیب مطلع شوید هر آینه آنچه را واقع شده اختیار می نمودید) بر زبان رانید. به جان عزیزت، عبدالبهاء بیش از شما متأسف از این قضیّه است، ولی چون مطمئن به حکمت الهیّه، لهذا تسلّی یابد. چه بسیار امور که به ظاهر غیر مشکور، ولی در حقیقت اسباب خفیّه دارد و حکمت بالغه که اگر انسان مطّلع به آن گردد تسلّی تام یابد؛ ازجمله این قضیّه. مِن بعد بر شما واضح و آشکار شود، لهذا جزع و فزع جایز نه، بلکه تسلیم و رضا واجب. این عبد در مورد چنین مصیبت واقع شد، و لکن به هیچوجه حزن و المی حاصل نگشت، زیرا مطمئن بر آن بود که حکمت بالغه اقتضای آن نمود. تو نیز هم حال عبدالبهاء شو، لهذا قلب را تسلّی بخش و تسلیم تقدیر ربّ کریم شو. هر چند نوجوان بود و در عنفوان حیات، ولی خود او مطّلع بر اسرار آن میشد، البتّه همین را اختیار مینمود. انّ هذا لاَمرٌ عَجَز عَن اِدراکِ حِکمَتِهَا الاَفکارُ اِلّا مَن نَظَرَ بِبَصیرةٍ ما زاغ البصرَ عَنِ الاَسرار.» (*مائدهٔ آسمانی*، جلد۹، مطلب سی ونهم. مضمون عربی: همانا این امری است که افکار از ادراک حکمت آن عاجزمانده اند مگرکسی که به بصیرتی بنگرد که چشمش را از اسرار منحرف نسازد.)

در صص **۳۴- ۳۳** و پاورقی آن مطالبی درباره حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و ازل و فرقهٔ ازلی و برادر و خواهر حضرت عبدالبهاء و نزاع ایشان و نیز ادعای قائمیت حضرت بهاءالله نوشته که معلوم است کلاً اشتباه می باشد؛ زیرا چنانکه در ص **۱۰۵**، خود جاعلین اشاره کرده اند، مأخوذ از ردیه های قدیم ازجمله ردیهٔ صبحی در زمان حضرت ولی امرالله است که شأن چنین نفوسی و نوشته هایشان سالیان سال است نزد بهاییان آشکار شده؛ به نحوی که چنان که در فصل اول آمد کل بر اکاذیب و افترائات متضاد آنها آگاهند و پاسخ مناسب در شأن و لحن بهاییان، و نه در شأن و لحن خود آنها که از کلماتشان آشکار است، به آنها داده شده است و در کتب بهائی موجود است؛ طالبین می توانند مراجعه نمایند(نیز به بند **۴** مراجعه شود).

در صفحه **۳۵** و پاورقی آن نیز در ادامه صفحات **۳۳** و **۳۴** مطالبی عنوان شده که با حیله های معمول ردیه نویسی سعی شده حقایق، ناقص یا وارونه جلوه داده شود. ذکر حرام زاده بودن ازل از قول حضرت بهاءالله، ذکر فرقهٔ ایجاد شده توسط برادر حضرت عبدالبهاء و ذکر علّت انتخاب ازل و برادر حضرت عبدالبهاء به عنوان جانشینان حضرت باب و حضرت بهاءالله توسط هر یك از ایشان، در حالی که هر دو لیاقت نداشته اند؛ بدون ارائهٔ مأخذ برای آنها از کتب

بهائی، از این قبیل است. مسأله جانشینی های ذکر شده، به صورت مطرح شده توسط جاعلین مسلخ عشق نیست و توضیح مفصل آن در آثار طلعات مقدسهٔ بهائی و بابی و نیز کتب فضلای بهائی موجود و مطبوع است و در فصل قبل نیز در مورد آن مطالبی تقدیم شد، که عزیزان باید به آنها مراجعه نمایند. بیانات مزبور از آثار بابی و بهائی بوده است که تا حال بهائیان عالم را به مقام یقین و ایقان رسانده، و شاهد آشکار این حقیقت اینکه اگر چنین نبود، اینان با استقامت تمام به فداکاری به جان و مال در راه رسیدن به وحدت عالم انسانی ادامه نمی دادند، و منصفین جهان به خاطر این فداکاریها به تحسینشان نمی پرداختند، به طوری که چنانکه در فصل قبل ضمن بند ۴ آمد، از جمله وارن واگار استاد جامعه شناسی یکی از دانشگاههای امریکا، شهادت داده اند که تنها جامعه ای که هم در عقاید مکتوب و دینی اش و هم در قولش و هم در عملش، هدفِ «وحدت عالم انسانی» و صلح بشر واضح و آشکار است و قولاً و اعتقاداً و عملاً در راه تحقق آن می کوشند؛ جامعه بهائی است. حال آنکه ابداً در این ۱۶۳ سال، شهادتی این چنین دربارهٔ ناقضین عهد و پیمان الهی، اعم از ازلیان و سایرین مشاهده نشده؛ زیرا اینان ولو از نظر کمی وجودی معدود، آن هم مخفی وگمنام، داشته باشند، ولی از نظر کیفی و عملی و اعتقادی ذکر و نشانی ندارند که مصدر اثری در راه تحقق عدالت و صلح جهانی و وحدت عالم انسانی که هدف حضرت باب و حضرت بهاءالله است، باشد. اگر به قول جاعلین مسلخ عشق برادران حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء، جانشینان حقیقی حضرت باب و حضرت بهاءالله بودند — که نبودند و توضیح مفصل آن در فصل قبل، بند ۶ آمد — باید در راه اهداف این دو موعودِ کلی امم که عدالت و وحدت عالم انسانی است، تلاش و جانفشانی می نمودند؛ حال آنکه چنین نبوده و نیست و حتی موفق به تبلیغ و هدایت نفوس نیز نبوده اند و همین ملاك عظیم عمل است که ممیز حق از باطل است، چنانکه حضرت مسیح (ع) فرموده اند: «درخت را از ثمرش می شناسند» و در قرآن مجید نازل شده است که:[376]

اَلَمْ تَرَ کَیفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیبَةً کَشَجَرَةٍ طَیبَةٍ اَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماء تُؤتی اُکُلَها کُلَّ حینٍ بِاِذنِ رَبِّها وَ یضْرِبُ اللهُ الاَمثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یتَذَکَّرُونَ وَ مَثَلُ کَلِمَةٍ خَبیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبیثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوقِ الاَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ یثَبِّتُ اللهُ الَّذینَ آمَنُوا بِالقُولِ الثابِتِ فِی الحَیوةِ الدُّنیا و فِی الآخِرَةِ وَ یضِلُّ اللهُ الظالِمینَ وَ یفْعَلُ اللهُ ما یشاءُ اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ کُفْراً وَ اَحَلّوا قَوْمَهُمْ دارَالبَوار (آیا نمی بینی که چگونه زد خدا مثل را کلمهٔ

پاکیزه چون درخت پاکیزه ایست که اصلش ثابت است و فرعش در آسمان، داده می شود هر حین (می دهد هر حین) میوه اش را به اذن پروردگارش و می زند خدا مثلها را از برای مردمان باشد که ایشان پند گیرند. و مثل کلمهٔ پلید چون درخت پلیدی است که ریشه کن شده باشد از بالای زمین که نباشد آن را هیچ قراری. ثابت می گرداند خدا آنان را که گرویدند به گفتار ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت و اضلال می کند خدا ستمکاران را و می کند خدا آنچه که می خواهد. آیا ننگریستی به آنان که تبدیل کردند نعمت خدا را به کفر و فرود آوردند قومشان را به سرای هلاك).

و حضرت باب در بیان فارسی، شعر معروف حافظ را به مناسبتی در این خصوص آورده اند که: «خوش بود گر محك تجربه آید به میان.» و جمال اَبهی، حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه، که ای کاش جاعلین مسلخ عشق فقط همین یك اثر را به جان و دل می خواندند (در مسلخ عشق ذکر آن را کرده اند ولی به نظر یا آن را نخوانده اند، یا اگر خوانده اند به چشم بغض و کین و پیشداوری، که چشمی نابیناست، خوانده اند، چنانکه در قرآن مجید چنین چشم هایی بارها توصیف شده است.) تا مسلخ عشق را ننویسند، می فرمایند:

لازال هدایت به اقوال بوده و این زمان به افعال گشته. یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود، چه که در اقوال کل شریکند ولکن افعال پاك و مقدّس مخصوص دوستان ماست. پس به جان سعی نمایید تا به افعال از جمیع ناس ممتاز شوید. کَذلِكَ نَصَحْناکُمْ فی لَوْحِ قُدْسٍ مُنیرٍ (اینچنین شما را در لوح قدس منیر نصیحت کردیم).

این بیانات، بیانات انبیای الهی است که ملاك و شاخص حقّ است و ممیز آن از باطل؛ وَ ما بَعدَ الحَقِّ اِلّا الضَّلالُ المُبین. در موارد فوق و تهمت های جاعلین، جوابهای اثباتی و عقلی و نقلی و نیز نقضی زیادی نیز وجود دارد که به آن نمی پردازیم و عزیزان خواننده را به کتب بهائی و نیز کتب تاریخ ادیان قبل، ارجاع می دهیم.

در صفحهٔ ۳۶ و نیز ۱۷۶، ذکر نموده چرا بعد از حضرت بهاءالله هنوز جنگ و ظلم وجود دارد حال آنکه با آمدن قائم، عدالت و صلح باید ایجاد می شد. این هم از استنباطات ناقصی است که گمان شده با ظهور قائم یك شبه همه چیز در خُم رنگ رزی فرو برده شده و عدالت آشکار می گردد؛ حال آنکه در حدیث مربوطه می فرمایند: «یمَلأُ اللهُ الاَرضَ قِسطاً و عَدلاً کَما

مُلِئَت ظَلماً و جوراً.» می فرمایند همان طور که (کَما) دنیا از ظلم پر شد، از عدل پر خواهد شد و بدیهی است که ظلم، تدریجی ایجاد شده و حال هم عدل تدریجی ایجاد خواهد شد. و بدیهی است که ساختن و برپایی عدالت بسی دشوارتر از تخریب و ظلم است. در شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ ه. ق. که قائم موعود، حضرت باب، ظاهر شدند، در لحظهٔ اظهار امر، تخم و دانه عدالت کاشته شد[377] تا به مرور تبدیل به نهال و شجرهٔ طیبهٔ تنومندی گردد و سایه و میوهٔ صلح عمومی و وحدت عالم انسانی بگستراند و بدهد (از این حالت رشد و سیر با عباراتی چون طول کشیدن قیامت به مدّت ۵۰۰۰۰ سال تعبیر شده[378]). چنانکه حال آن دانه در حال رشد است و به مرور، صلح و عدالت بر پا خواهد شد و در ادوار دیگر نیز به رشد خود ادامه خواهد داد؛ و به عبارتی دانه اموری که تحقق ظاهری آن ۵۰۰۰۰ سال به طول خواهد انجامید در لمحه ای از بصر کاشته شد تا بعدها از حالت بالقوّه به حالت بالفعل تبدیل شود و وجودِ محتوم امور مستوره در آن دانه، به تدریج ظهورِ خارجی یابد. (در قرآن مجید همچنین اشاره شده که در همان لمحه، حساب خلایق رسیدگی می شود چه که خداوند سریع الحساب و سریع العقاب است و بعدها به مرور، آثار آن قضاوت ظاهر می شود[379]).

و از عجایب آنکه در ترجمهٔ کتاب بحارالانوار، جلد ۱۳، مترجم آن توضیح داده است که قائم ظاهر می شود و ظالمین را از بین می برد و بعد عالم وجود و دنیا نابود می گردد! حال آنکه این برداشت به علّت ظاهری معنی کردن آیات متشابهاتی است که راجع به قیامت و ساعت و حشر و نشر و آخر زمان و قبر و حساب و رجعت و معاد و بهشت و جهنم و امثال آن در قرآن و احادیث وارد شده و بیان گردیده است. حال آنکه اگر چنین باشد که خداوند دنیایی بیافریند و انبیایی بفرستد و ناس اکثراً به آن انبیاء ظلم کنند و تعالیم حقیقی ربّانی و دین خالص، کاملاً اجرا نگردد و اجرای کامل آن موکول به ظهور موعود و منجی همه ادیان شود و پس از آن همه گریه و زاری برای تعجیل ظهور، موعود بیاید و همه را مجازات کند و ظالمین را بکشد و دنیا تمام شود والسّلام(!)، این نه با عقل جور در می آید و نه با آیات کتب آسمانی و احادیث اسلامی که حاکی از این است که صالحان، وارثِ زمین خواهند شد و عدالت اجرا خواهد شد و دین، خالص خواهد گردید و عالمیان تحت تعالیم جدید موعود به سعادت حقیقی خواهند رسید و اگر غیر از این باشد از حکمت الهی به دور است و نعوذ بالله، آفرینش را عبث جلوه خواهد داد و فلسفهٔ ظهور موعود را زیر سؤال خواهد برد؛ چه که اگر همهٔ ناس از بین بروند، آن عدالت به چه

دردی خواهد خورد و در کجا به ظهور خواهد رسید؟ آیا در عالم ملکوت؟! اگر چنین باشد حکمتِ خلقِ ناسوت عبث جلوه خواهد کرد؛ چه که در عالم ملکوت قبل از خلق ناسوت و زمین و انسانهای زمینی، ظلم و شرّی متصوّر نبوده و کلّ امور خیر و عدالت بوده، بلکه با خلق انسان مختار در کره خاکی است که شرِّ عدمی، در اثر انجام ندادن خیر توسط بشر، ظاهر و موجود جلوه می کند و ظلم و عدل معنی می یابد. (در توضیح این موارد به آثار حضرت بهاءالله و عبدالبهاء مراجعه شود.)

امّا وجود جنگ ها و ظلم ها و بیماری ها و اعتیاد ها و امراض عجیب و غریب نیز بعد از ظهور قائم از مواردی است که مطابق سنن تغییر ناپذیر الهی است چه که حق همیشه اول مربی آسمانی خود را می فرستد و نسخهٔ طبیب الهی ارائه می شود و پس از آنکه مریضِ دنیا نسخه را رد کرد و اجرا ننمود، نوبت به جرّاحی و عذاب الهی و داغ کردن می رسد که آخرین دواست و عین عدالت است و باطنش عین فضل. چنانکه در قرآن مجید سورهٔ اسراء آیه ۱۶ می فرماید: «وَ ما کُنّا مُعَذِّبینَ حَتّی نَبْعَثَ رَسُولاً» (و ما عذاب دهنده و مجازات کننده نیستیم مگر اینکه (تا اینکه) رسولی را بفرستیم) تا حجّت را بر خلایق تمام کند و آنچه را مأمور است ابلاغ فرماید. داستان های قرآن مجید درباره انبیاء و شرحِ اِعراضِ اقوامشان و تنبیه آنها، که قسمت اعظمی از آیات قرآن را به خود اختصاص داده، کل شواهد بارز چنین سنّتی است. مضافاً احادیث بسیاری است که وقتی قائم ظاهر می شود خود او و اصحابش دچار انواع بلایا و شهادت می شوند و اسیر می گردند و قائم مسجون می شود و سرهای اصحابش بر نیزه شده، هدیه فرستاده می شود و اکثر اعدایش ازعلما خواهند بود.

بنابراین دو فساد و عذاب و تنبیه قبل و بعد از ظهور قائم وجود خواهد داشت: یکی قبل از ظهور که محصول و معلول فراموشی اسلام حقیقی و قرآن مجید است که در اثر آن، ضیق معارف معنوی حاکم می شود. دیگری سختی و بلایا و عذاب حاصل از اعراض از قائم موعود و انکار امر او. و این هر دو در عالم واقع شد و دوّمی هنوز ادامه دارد و به پیش بینی حضرت بهاءالله ادامه خواهد داشت تا میقاتی معین که غلبه ظاهره وحدت و عدالت و ایمان نیز همچون باطن جلوه گر شود.[380] و نکتهٔ مهم در خلاصهٔ آنچه در فوق گفته شد اینکه حضرت بهاءالله توضیح فرموده اند که برای رسیدن به عدالت و اتحاد و اتفاقِ مزبور، اول باید از طریق تنبه و عذاب الهی، ظلم از بین برود (عین بیان مبارکشان در ادامه ضمن توضیحات دربارهٔ صفحهٔ ۱۱۵ مسلخ عشق خواهد

آمد. برای دیدنِ بیاناتِ دیگر در این خصوص از جمله به کتاب *امر و خلق*، جلد ۴، و کتاب *حال و آیندهٔ جهان* و... مراجعه شود).

در صفحهٔ ۴۰ ذکرهمدان است. در جاهای دیگر همین طور آدرس پستی به اصطلاح خانم رئوفی نیز همدان است و معلوم است که مسلخ عشق نیز محصول و یا با همکاری نامهربانانِ همدان است. جالب است که در ص ۴۱ اشاره کرده که بخصوص یهودیان در همدان خیلی زود بهائی می شوند، و این مطلب را در داستانی در ارتباط با سال **۱۳۵۲**می نویسد (نیز ص **۱۳۲**)، حال آنکه بهائی شدن یهودیان همدان مربوط به دهه های قبل از داستانِ مسلخ عشق است و در فصل اوّل، بند و نکتهٔ ۶ درباره آن مطالبی آمد. در این سیر ۴ ساله، آقای شهبازی و عزیزی و جاعلین مسلخ عشق یکی از سوژه هایشان برای ایراد گرفتن به امر بهائی، بهائی شدن اقلّیت های یهودی و زرتشتی است که می خواهند آن را سیاسی جلوه دهند تا اصل ماجرا را که عبارت از قوّهٔ نفوذ کلمة الله در قلوب پیروان همه ادیان است، مسکوت و مستور گذارند؛ امّا چنانکه در نصوص آخر بند ۶ فصل اول آمد دیگر دیر شده و امر بهائی در مسیر رشد متزاید کمّی و کیفی خود قرار گرفته و بهتر است این یاران نامهربان در اوهام خود تجدید نظر کنند و بهائی شدن نفوس مختلفه را از معجزات این امر اعزّ ابهی بدانند، به خصوص اینکه این نفوس قبل از ایمان به امر بهاء، اسلام را قبول ندارند ولی در ظلّ تبیینات طلعات مقدّسه بهائی، اسلام عزیز را نیز قبول می کنند؛ لذا ردیه نویسان به جای سوء تعبیر باید به شکرانه قیام کنند (دراین مورد در فصل اوّل مطالب مفصلی ذکرشد).

در صفحهٔ ۴۱ خواسته تعالیم دوازده گانه بهائی را تحقیر کند، ولی ای کاش ردیه نویسان با هم هماهنگ می کردند که لااقل نسبت به هم، ایرادات متضادّ وارد نکنند. در فصل اوّل، نکتهٔ ۶ ملاحظه فرمودید که آقای علی نصری ردیه ای نوشته اند با عنوان *دوازده تعالیم بهائیت* و در آن ادعا کرده اند آن تعالیم جدید نیست و در اسلام وجود دارد. اگر چنین باشد جاعلینی که در مسلخ عشق دوازده تعالیم مزبور را تحقیر کرده اند، با توجه به ردیه آقای نصری، در حقیقت تعالیم اسلام را تحقیر کرده اند! اما صرف نظر از تناقضات مذکور، باید گفت این تعالیم هم عظیمند و هم بدیع (به نکتهٔ ۶ در فصل اوّل مراجعه شود). این عبد نظر به آنچه در اوایل فصل اول نوشتم تصمیم نداشته و ندارم که از جوابهای نقضی استفاده کنم مگر مواردی معدود که برای تقریب اذهان به حقیقت واجب است — حداقل برای بار اولی که به شبهه ای جدید باید پاسخ

داده شود. از جمله دربارهٔ اولین تعلیم همان دوازده تعالیم که یکی آن را تحقیر می کند و یکی آن را تکراری می داند و معتقد است در اسلام هم هست، باید عرض نماید که تعلیم مزبور به شکلی که در امر بهائی آمده در هیچ دین قبلی وارد نشده. چون مخاطب ما مسلخ عشق و نیز *دوازده تعالیم بهائیتِ* آقای نصری است باید از اسلام مثال بزنم. اگر چه در شیعه گفته شده در اصول دین تحقیق باید کرد و تقلید نباید نمود، و از این جهت، به سبب وحدت اساس ادیان، با تعلیم تحرّی حقیقت یکی است، اما در شیعه یك باره سدّ بزرگی در برابر این اصل قرار می گیرد و آن اینکه اگر مسلمانی تحقیق کند و در اثر آن از اسلام به دین دیگری روی آورد و یا آنکه اساساً عقیده ای غیر دینی و مادی برگزیند، مرتدّ فطری محسوب شده و واجب القتل می گردد و حتی توبه اش نیز مقبول نمی گردد. لذا با این تبعات عملاً تحقیق در اصول بی معنی می شود و فایده ای نخواهد داشت و تنها راه این است که مسلمان، مسلمان بماند تا کشته نشود. حال آنکه در امر بهائی هر فرد می تواند بدون آنکه مقتول شود دست از امر بهائی بکشد و علی رغم القای شبهات عمدی و دروغی مسلخ عشق، با چنین افرادی نه سلام و کلام و معاشرت قطع می شود و نه چنانکه در نکتهٔ **۶** فصل اول ذکرشد ازحقوق اجتماعی و اقتصادی خود محروم می گردند. تنها موردی که بهاییان مأمورند با خارج شدگان از امر بهائی معاشرت و مکالمه نکنند این است که فرد مزبور به قصد مخالفت و اعراض و قیام علیه مقدّسات امر بهائی و تعالیم آن، از امر بهائی خارج شده و علیه آن به مخالفت قیام کند. به چنین موردی طرد روحانی می گویند و فرد، دیگر بهائی محسوب نمی شود و اگر فی الحقیقه تفکر شود، حکم عدم معاشرت و مکالمه علاوه بر اینکه امری دینی محسوب می شود ولی عقلانی نیز هست؛ چه که چنین افرادی خود از امر بهائی و مؤمنینش جدا می شوند، بنابراین علّت عدم معاشرت نیز خود ایشان هستند؛ و نکتهٔ مهم آنکه چنانکه در نکتهٔ **۶** فصل اول نیز با استفاده از نصوص صریحه و ارائهٔ نمونه هایی از موارد پیش آمده در تاریخ بهائی— مثل مورد آواره و حبّ الله پسر جمال بروجردی — عرض شد، حتی در مورد چنین دشمنان قسم خورده ای نیز حقوق اقتصادی و اجتماعی و بشری آنان محفوظ است، اما در اسلام چنانکه ذکر شد چنین نیست و به صرف ارتداد، چه قیام علیه اسلام بکند چه نکند، واجب القتل و ممنوع التّوبه است. برای اینکه با انواع حالات خارج شدن از امر بهائی و یا خارج نشدن، ولی به عللی مشمول ممنوعیت های اداری شدن، آشنا شوید، ابلاغ سالها قبلِ جامعه بهائی را درباره «تنبیهات مقرّر در جامعهٔ بهائی» که حالیه نیز مجری است در ضمیمهٔ **۵** عیناً

آورده ایم تا با مطالعه آن، تهمت ها و اکاذیب مسلخ عشق را در این زمینه متوجه شوید. در ادامه به شبهات مسلخ عشق در این زمینه اشاره خواهد شد. از جملهٔ آنها موارد صفحات ۷۶، ۹۶، ۲۷۱، ۲۳۸،و... می باشد که مثلاً خواسته اند این طور وانمود کنند که حتّی موارد طرد اداری نیز، طرد روحانی است و مثلاً اگر یك بهائی با مسلمانی ازدواج کند جامعهٔ بهائی و تشکیلات آن، او را طرد می کند، حال آنکه چنین نیست؛ بلکه چنین موارد وقتی بوده که فرد بهائی بدون عقد رسمی بهائی ازدواج نموده باشد والّا اگر شرایط ازدواج بهائی و انجام دادن مراسم عقد بهائی در نظر گرفته شود به حکم حقّ ایرادی ندارد و نه تنها طردی در بین نیست بلکه همه بهائیان همچون دیگر ازدواج ها تمنّای سعادت حقیقی آنها را دارند. آن جایی نیز که فردی بهائی بدون عقد بهائی و رعایت تعالیم دینش ازدواج می کند، در حقیقت این جامعهٔ بهائی نیست که او را مجازات اداری می نماید، بلکه او با عدم اجرای عقد بهائی و عدم رعایت تعالیم و شئون بهائی، خود به ارادهٔ خود، آن تعالیم و احکام مسلّم را زیر پا گذاشته و نادیده انگاشته و عملاً از حدود احکام دینش که مدّعی اعتقاد به آنهاست سرپیچی نموده، و در اینجا فقط جامعهٔ بهائی طرد عملی او را که بدست خودش انجام شده در آمار جامعه ثبت می کند و او را فقط از حقوق اداری جامعه محروم می کند تا متوجه فقدان نعمت و عنایات معنوی که نصیبش بوده بشود و تعالیم الهی را به هواها و آمال موقّت بشری نفروشد. اما به هر حال در همین شرایط نیز، فرد فقط از امور اداری محروم است و نه امور معنوی، و لذا بهائی محسوب می شود و با وی معاشرت هم اشکالی ندارد. و جالب آنکه جاعلین در این زمینه ابداً به شرایط و تبعات ازدواج مسلمین با بهائیان اشاره ای ندارندکه کمّ و کیف آن چگونه است!

و نکتهٔ دیگری که در بارهٔ مطالب فوق باید ذکر کرد آنکه چه طرد اداری و چه طرد روحانی، قابل عفو و برگشت می باشد که شرح موارد فوق و دیگر جزئیات آن در اینجا نمی گنجد و فقط عرض می نماید که برای درك حقایق، کافی است که موارد ذکر شده فوق را در مورد امر بهائی با موارد مشابه در انظمه و مکاتب غیر بهائی مقایسه فرمایید.

در ص ۴۲ اظهار کرده امر بهائی در قید حجاب و محرمات نیست و بهائیان مجاز به هر کاری هستند، حال آنکه چنانکه در فصل اول مفصلاً ذکر شد چنین نیست و نگاهی حتی سطحی به تعالیم بهائی، میزان تهمت های بی شرمانهٔ جاعلین و اسلافشان دراین ۱۶۳ سال را آشکار می سازد. هموطنان عزیز می توانند از جمله رجوع کنند به: *امر و خلق*، ج۳ و ۴؛ گلزار

تعالیم بهائی؛ حیات بهائی؛ گنجینهٔ حدود و احکام. این منبع اخیر در مسلخ عشق یاد شده و باید از جاعلین پرسید آیا حتی فهرست آن را نگاهی نینداخته اند! اگر خوانده اند و ننوشته اند، افاك و مفتری و کذاب و ظالم محسوبند و باید به آیات قرآن مراجعه فرمایند تا ببینند که حق در مورد آنها چه فرموده است! و اگر نخوانده نوشته اند از ایشان می گذریم و تقاضا می کنیم بخوانند و پس از آگاهی اظهار نظر کنند.

در فصل اول در چند قسمت نصوص مقدّسه ای دربارهٔ تقوی و تقدیس و عفّت و عصمت و بیزاری از نفس وهوی وتأکید بر انقطاع از ماسِوَی الله(گسستن از غیر حق) و خطرات دنیای ماده گرای امروز و تنها راه نجات عالم از این وضع به واسطه روحانیات و معنویت حقیقی و نه ریایی و ظاهری، آورده شده و اینك در ذیل چند نمونهٔ دیگر از نصوص بی همتای ظهور بدیع دربارهٔ تقوی و تقدیس و معنای بدیع و ملکوتی آن آورده می شود و تأکید می نماید چون دور بهائی نسبت به ادوار سابقه، طبق آثار دینی قبل و آثار این ظهور دربارهٔ عظمت ظهور موعود ادیان در این دور، حکم دوران بلوغ نسبت به طفولیت را دارد، بر مفاهیم تقوی و تقدیس افزوده شده است.

حضرت بهاءالله می فرمایند: «قُلِ الَّذینَ ارْتَکَبُوا الْفَحْشاءَ وَ تَمَسَّکُوا بالدُّنیا اِنَّهُم لَیسُوا مِنْ اَهلِ الْبَهاءِ»[381] و نیز:

> بهاییان نفوسی هستند که اگر بر مَدائنِ ذهب مرور کنند نظر التفات بر آن ننمایند و اگر چه جمیع نساءِ ارض به احسنِ طراز و اَبدعِ جمال حاضر شوند به نظر هوی در آنها نظر نکنند.[382]

و نیز: «هر نفسی از او آثار خباثت و شهوت ظاهر شود او از حق نبوده و نیست.»[383] و نیز در نصّی عربی مشابه به دو نصّ قبلی در وصف بهائیان حقیقی می فرمایند: «اُولئكَ خُلِقُوا مِنَ التَّقوی.»[384](ایشان از تقوی خلق شده اند) و حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

> بهاییان باید مظاهر عصمت و عفّتِ عظمی باشند در نصوص الهیه مرقوم و مضمون آیه به فارسی چنین است که اگر رَبّاتِ حِجال (دوشیزگان پرده نشین) به اَبدَع جمال بر ایشان بگذرند ابداً نظرشان به آن سمت نیفتد. مقصد این است که تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص بهاییان است. وَرَقاتِ موقنهٔ مطمئنه باید در کمال تنزیه و تقدیس و عفّت و

عصمت و ستر و حجاب و حیا مشهور آفاق گردند تا کل بر پاکی و طهارت و کمالات عفتیهٔ ایشان شهادت دهند زیرا ذره ای از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است.[385]

حضرت ولی امرالله می فرمایند:

این تقدیس و تنزیه با شئون و مقتضیات آن از عفّت و عصمت و پاکی و طهارت و اصالت و نجابت مستلزم حفظ اعتدال در جمیع مراتب و احوال از وضع پوشش و لباس و ادای الفاظ وکلمات و استفاده از ملکات و قرائح هنری و ادبی است. همچنین توجه و مراقبت تام در احتراز از مشتهیات نفسانیه و ترك اهواء و تمایلات سخیفه و عادات و تفریحات رذیله مفرطه ایست که از مقام بلند انسان بکاهد و از اوج عزّت به حضیض ذلّت متنازل سازد و نیز مستدعی اجتناب شدید از شرب مسکرات و افیون و سایر آلایش های مضرّه و اعتیادات دنیهٔ نالایقه است. این تقدیس و تنزیه هر امری را که منافی عفّت و عصمت شمرده شود خواه از آثار و مظاهر هنر و ادب و یا پیروی از طرفداران خلع حجاب و حرکتِ بِلا اِستتار در مَرآی ناس و یا آمیزش بر طریق مصاحبت و یا بی وفایی در روابط زناشوئی و به طور کلّی هر نوع ارتباط غیر مشروع و هر گونه معاشرت و مجالست منافی با احکام و سنن الهیه را محکوم و ممنوع می نماید و به هیچ وجه با اصول و موازین سیئه و شؤون و آداب غیر مرضیهٔ عصر منحط و رو به زوال کنونی موافقت نداشته بلکه با ارائهٔ طریق و اقامهٔ برهان و دلیل بطلان این افکار و سخافت این اذکار و مضارّ و مفسدت این گونه آلودگی ها را عملاً مکشوف و هتك احترام از نوامیس و مقدسات معنویه، منبعث از تجاوزات و انحرافات مضلّه را ثابت و مدلّل می سازد.[386]

و درص **۴۴** نیز مسلخ عشق خواسته با تجسّم طرز پوشش نامناسب، همان ادعای ص **۴۲** را القا کند، حال آنکه جوابش در نصوص فوق داده شد و مهم است که جاعلین بدانند، بیان مبارك فوق در توقیع منیع *ظهورعدل الهی* درصفحاتی که مربوط به تنزیه و تقدیس است مندرج می باشد و توقیع مزبور خطاب به بهائیان امریکا وکانادا است که مهد تمدّن مادّی و سخنگوی آن پس از اروپا هستند. می توانید دوباره نص مبارك فوق را بخوانید و تفکّر کنید! بعد نیز می توانید آنچه را که قبلاً در ارتباط با مطالب ص **۲۳** مسلخ عشق گفته شد با نص فوق و در پرتو آن بررسی

نمایید، بعد روشن خواهد شد که آنچه در اذهان جاعلین غیر ممکن است در جامعه بهائی و تشکیلات آن عملی شده و آن این است که بهاییان، زن و مرد در کنار هم به خدمات روحانی و فرهنگی و علمی و اجتماعی مشغول می شوند و در ضمن آن، طبق هدایات تعالیم مولایشان سعی می نمایند به رضای او فائز شوند و به جای آنکه اسیر نفس و هوی باشند به جنبه های معنوی و انسانی ارتباطات بشری ناظر باشند و اگر معدودِ قلیلی نیز در تاریخ یك قرن و نیمهٔ بهائی پایشان لغزیده، اگر امیدی به اصلاحشان نبوده، ژرف دریای امر بهاء آنها را همچون خار و خاشاك و اجساد مَیته بیرون انداخته و طرد نموده، و هم اینان بوده اند که طرد شده و می شوند، و نه آن طور که جاعلین گفته اند (به مطالب مربوط به صفحات **۷۶** و **۹۶** مراجعه شود). برای درك بیشتر، تقاضا آنکه مجدداً قسمتهایی را که از کتاب *گوهر یکتا* در آخر نکتهٔ **۶** از فصل اول آورده شده مطالعه فرمایید.

در بخش **۳** کلاً تصویری از یك سفر تبلیغی به یك روستا و نحوهٔ تبلیغ ارائه داده که ضمن آن با لحن تمسخر خواسته آن را سست و پوچ و سطحی جلوه دهد، احتمالاً برای تخطئهٔ آثار اسفار تبلیغی که تا حال در سراسر عالم موجب ایمان بسیاری شده است.

درص **۵۴**، همان مضمون سابق الذکر ص **۳۶** تکرار شده که جوابش ذکر شد، ولی مطلب عجیب آنکه در اینجا می نویسد هنوز خیلی از مسائل اسلام کشف نشده و اجرا نشده و قرار است امام زمان بیاید و آن را بر پا کند! معلوم نیست ردیه نویسان متوجّه هستند چه می گویند یا نه! **۱۴۰۰** سالِ طولانی است اسلام ظاهر شده ولی هنوز مردم آن را نمی شناسند! سبحان الله! غرض باعث شده مطلبی بنویسند که به ضرر اسلام است و**۱۴۰۰** سال فرهنگ و زحمات مسلمین را زیر سؤال می برد و پناه بر خدا فداکاری های حضرت رسول (ص) و ائمهٔ اطهار(ع) و سایر اصحاب را ناقص و غیرکامل می داند، حال آنکه از طرفی مدّعی کامل بودن اسلام هستند و آن را برای همهٔ تاریخ می دانند، ولی از طرفی دیگر می نویسند هنوز اسلام روشن نیست و کشف نشده، آن هم درطول **۱۴۰۰** سال!

درص **۶۲** و پاورقی آن آمارهای ارائه شدهٔ رشد امر بهائی را در دنیا فریب دانسته، حال آنکه کافی است به منابع غیر بهائی نیز مراجعه کنند تا ببینند رشد امر بهائی چگونه است. به عنوان نمونه علاوه بر مراجعه به فصل اول و اظهار نظر بزرگان عالم دربارهٔ عظمت امر بهائی، توصیه می شود از جمله سری به دائرة المعارف بریتانیکا بزنند، و همچنین به کتاب *انسان و*

ادیان، نقش دین در زندگی فردی و اجتماعی از میشل مالرب مراجعه فرمایند[387] که در صص ۴۰۸-۴۰۹ به «گسترش تند» دیانت بهائی اشاره می کند. همچنین رجوع شود به سایت اینترنتی www.adherents.com. همچنین در مورد رشد امر بهائی در قرن ۲۰ به *قرن انوار* مراجعه شود تا از لحن آن در ارائه آمار معلوم شود که فریبی در کار نیست، بلکه فریب آنجاست که هر طوری شده نگذارند هموطنان عزیز از کمّ و کیف حقیقی امر بهائی و جامعه و تشکیلات آن مطّلع شوند تا مبادا با روشن شدن حقایق جذب امر الهی شوند.

درهمین صفحه در پاورقی آن نوشته «مردم آن زمان]زمان پهلوی] چشم و گوش بسته از غربی ها پیروی می کردند»، حال آنکه به علّت کم حافظگی این را نوشته زیرا در دیگر صفحات کتاب از همین مردم در مقایسه با بهائیان تعریف کرده و آنها را هوشیار و غیر قابل فریفته شدن به دین بهائی خوانده (بخش۴ و...). می بینید غرض چگونه قوای انسانی— حواس و فکر و روح — را منحرف می کند و به تناقض گویی و آسمان و ریسمان به هم بافتن می کشاند!

در ص ۶۳ *کلمات مکنونه* از آثار بی همتای حضرت بهاءالله را ناچیز شمرده، مانند اَعرابِ اولیه که آیات قرآن مجید را ناچیز شمرده، اساطیرِ اولین می دانستند. ای کاش همان طور که ضمن مطالب مربوط به ص ۳۵ ذکر شد، جاعلین، این اثر حضرت بهاءالله را به چشم و دل پاك بخوانند تا انشاءالله متنبه و بیدار گردند و به حقیقت مُنزِل آن اعتراف نمایند.

در ص ۶۵ تعالیم بهائی را پیش پا افتاده توصیف کرده و نیز نوشته تا حال هزاران نفر به دستور سیاستمداران ضد دین ادعای صاحب زمانی کرده اند! حال آنکه هزاران نفر نبوده اند و وضعیت مدعیان کذبه و تاریخشان مشخص است (بحار الانوار، ج ۱۳؛ *مفتاح باب الابواب*؛ ردیه ها...). ردیه نویسان مسلخ عشق باید اسامی این هزاران نفر را بیاورند تا یکی یکی بررسی شود! همچنین تهمت ادعای الوهیت در امر بهائی را ذکر کرده که جوابش در آثار بهائی موجود است و در فصل اوّل نیز اشاراتی به آن شده است.

در ص۶۶ نوشته شاه و نخست وزیر ایران با بهائی ها هستند. پاسخ این اتهامات در فصل اوّل و ضمیمهٔ ۲ مذکور است.

در ص ۶۷ آمده که جوانان ده چند نفر بهائی مورد ادّعای مسلخ عشق را که برای تبلیغ به دهی از دهات همدان رفته بودند در منزل در برابر حاج آقا کدخدا که پیش نماز روستا هم بوده، کتك جانانه زدند و این کدخدا توانست بهائیان را در مباحثه شکست دهد. علی رغم صحنهٔ

جعلی، نتوانسته در داستان اعتراف به ضرب و جرح بهائیان نکند؛ زیرا این امری است که بارها اتفاق افتاده و همیشه هم مربوط به جلسات بهائی نبوده؛ بلکه بیشتر به بهانه های مختلف بوده است و بارها نیز به همین روش بهائیان زیادی کشته شده اند.

درص ۷۲ ذکر کرده که محفل ملی طهران با مقامات ساواك مرتبط اند و به خواست محفل، ساواك مسلمین را تأدیب می کرده و تنبیه می نموده! پاسخ این قبیل تهمت ها در کتب بهائی و فصل ۱ و ضمیمهٔ ۲ آمده، مراجعه شود.

در ص ۷۴ جلوه داده که از بین بردن جنین در امر بهائی بلا اشکال است؛ حال آنکه نهی شده و قتل نفس محسوب گردیده و چند مورد توضیح دربارهٔ این حقیقت از بیت العدل اعظم صادر شده که در کتاب *انوار هدایت* مندرج می باشد، برای دیدن جزئیات توضیح به آن مراجعه شود.

در صص۷۶ و۹۶ و پاورقی آن مسألهٔ طرد را مطرح کرده و اصولاً طبق نقشه ای هدفمند و به قصد تفرقه بین بهاییان و تشکیلات نظم اداری امر بهائی، در کلّ کتاب از مسألهٔ طرد یك تصویر وحشتناك و مخوف ارائه داده که ابزاری است برای خفه کردن ناراضیان بهائی؛ حال آنکه چنین نیست. نیز آن طور که درص **۹۶** گفته طرد به تصمیم یك نفر عضو محفل ملی از روی لج و لجبازی و دیکتاتوری فردی صورت نمی گیرد. سبحان الله از اکاذیب مفترین! (ضمیمه **۵**). همچنین چنانکه در ضمیمه **۵** آمده طرد دو نوع نیست که در اینجا ذکر کرده؛ بلکه موارد آن بیشتر است و همهٔ موارد نیز طرد محسوب نمی شود (ضمیمه **۵**) و اساساً نیت و هدف و حکمت و روش اجرای آن کاملاً متفاوت از آن چیزی است که مسلخ عشق نوشته (نیز مطالب مربوط به صص **۴۱** و **۴۴**).

در مسلخ عشق که بیش از **۹۰** در صد بهائیان را زناکار و فاسد اعلان کرده، عمداً ننوشته که یکی از انواع طرد در امر بهائی شامل مفسدین و زناکاران است، و در عوض خواسته بگوید **۹۰** درصد مزبور طرد نمی شوند و به جای آن پاکانی که فاسد و زناکار نیستند، مثل ژانت و رعنا و محمود و فرشته از جمع این مفسدین طرد می شوند! حال آنکه حقیقت عکس این است و اگر قرار بر طرد باشد، اساساً شخصیت هایی جاه طلب چون فرهمند و نفوسی که در سراسر کتاب مسلخ عشق فاسد عنوان شده اند، دقیقاً همان هایی هستند که جایی در امر بهائی ندارند و همین غافلینند که یا خود کنار می روند و یا پس از نصیحت و انذار طرد می شوند و نه برعکس آنکه

مسلخ عشق ادعا کرده. و اساساً چنین مواردی به قدری نادر بوده که جاعلین، آرزوی سرکوب شدهٔ خود را در داستان منعکس کرده اند. جالب آنکه حتی در میان مطرودینِ نادر و معدود جامعه در طول چندین دهه، ابداً نفوسی چون فرهمند با آن همه جاه طلبی و فساد وجود نداشته اند و احدی از اعضای بیت العدل اعظم نیز، علی رغم اینکه انفراداً مصون از خطا نیستند و حتی امکان دارد در صورت خطاهای مشمول طرد، طرد شوند، نبوده که مرتکب چنین خطاهایی شود و طرد گردد، و همین تقدیس و تنزیه بهاییان و اعضای بیت العدل اعظم بوده که موجب حسد جاعلین شده و آنها را به تکاپو انداخته تا نگذارند نفوس غیر بهائی چنین عظمت و طهارتی را در جامعهٔ بهائی درك کنند و در دنیایی که سیستم های سیاسی اش فاسد شده، سیستمی اداری بیابند که در عین اداری بودن، روحش معنوی و رحمانی است و اهدافش ملکوتی است و در عین محاط بودن به بلایای رنگارنگ از طرف علما و امرا و ناقضین عهد و پیمانش، صرفاً به تأیید و حمایت حق محفوظ مانده، و اگر حفظ الهی نبود و این امر بر فرض محال باطل و دروغین بود، ما بهاییان مطمئنیم خیلی زود از بین رفته بود، چه که از عهدهٔ بشر جایز الخطاء چنین حفظ و حمایتی بعید است و دقیقاً همین حفظ و بقا و آلوده نشدن سیستم اداری بهائی به اغراض شخصی، دلیل آن است که موجد و حامی و مُمِّد و مُؤَیدِ آن جز نفس حق نیست. دربارهٔ حقایق فوق نصوص مهمه ای راجع به نظم بدیع و نظم اداری بهائی وجود دارد که نمی توان در اینجا حتی فهرستی از آن ارائه داد. در این نصوص است که ازجمله تأکید شده قوانین نظم مزبور از طرف خود شارع بهائی و جانشینان ملهم ایشان وضع شده و لذا نظم مزبور از امر بهائی جدا نیست و به همین علّت است که برعکس جعلیات مسلخ عشق، بهاییان به فرموده حضرت ولی امرالله عاشق نظم اداریشان هستند و اطاعتشان از روی عرفان و عشق است و نه ترس و خوف و یا به خاطر مصالح سیاسی و بشری. و چنین است که بر عکس خیالات و آرزوهای سرکوب شده جاعلین مسلخ عشق و اسلافشان دربارهٔ فساد اعضای تشکیلات بهائی و بیت العدل اعظم و فساد قوانین جاریه در آن، جناب دکتر پیتر خان، یکی از اعضای همان بیت العدل، درباره همان سیستم اداری مقدس بهائی چنین فرموده اند، جاعلین خوب بخوانند:

> حضرت ولی امرالله می فرمایند که یکی از شرایط جلب جمهور ناس ایجاد درك واقعی محبت و عشق و احساس علاقهٔ واقعی نسبت به مؤسسات امر می باشد. این موضوع به طور اساسی در دور بهائی بدیع است. کجا شما اشخاص را می یابید که چون ما در ایالت

ایلینوی هستیم (این سخنرانی در **۲۳** سپتامبر **۱۹۹۵** در تالار سخنرانی مشرق الاذکار ویلمت در ایلینوی امریکا ایراد شده است) بیایند و بگویند من مجلس ایالتی را دوست دارم. من به مجلس نمایندگان عشق می ورزم؛ مجلس سنا را دوست دارم. یحتمل کسانی را پیدا می کنیم که می گویند ما دیوان عالی کشور را دوست داریم؛ و آن هم به خاطر این است که مطابق نظر ایشان رأی داده است. کجا شما اشخاصی را می یابید که بگویند ما قوّهٔ مجریه را دوست داریم، به انجمن شهر علاقه داریم، به تشکیلات محلی علاقه داریم. این موضوع نسبت به تفکر غربی عجیب است؛ کاری غیر عادی است؛ نظری است افراطی. اعتقاد عمومی بر آن است که دولت، شرٌ لازم است. هر چه قلمرو دولت وسیع تر باشد شُرور بیشتر است و غیره. بنابراین جهت حرکت ما (بهائیان) کاملاً بر خلاف آنهاست. نظر ما نه فقط **۶۰** درجه و یا **۹۰**درجه و **۱۵۰** درجه، بلکه **۱۸۰** درجه با این نظر تفاوت دارد. ما کاملاً در جهت مخالف هستیم. دیانت ما به ما می گوید که بدون روح عشق واقعی نسبت به مؤسسات امر، جلب افواج کثیره به امر بهائی غیر ممکن است.

این سخنان مربوط به دید معنوی بهاییان نسبت به تشکیلاتشان بود، حال بنگرید به بیان حضرت ولی امرالله در ذیل راجع به دید معنوی تشکیلات نسبت به بهاییان تا رابطهٔ معنوی و اداری فرد و جامعه را، به عنوان مُنتَخِبین، با تشکیلات بهائی، به عنوان مُنتَخَبین ملاحظه فرمایید و بدانید که فصل بدیعی در مبحث مهم و حیاتی رابطه و حقوق متقابل فرد و جامعه و نظامات اداری و اجرایی، گشوده شده و مختصات و مشخصات و قوانین این رابطه را قلم ِ وَحیانی نفس حق تنصیص فرموده تا نافذ و جاری گردد و جهانیان را از فساد و مشکلات مزمن جاری برهاند:

وظایف نفوسی که یاران، آنان را از روی کمال آزادی و معرفت به سِمَتِ نمایندگان خود انتخاب می کنند، از حیث اهمیت و لزومیت، کمتر از وظایف انتخاب کنندگان نیست. وظیفهٔ اعضای محفل، امر کردن و تحکم نبوده، بلکه مشورت است و آن هم نه مشورت بین خود، بلکه باید هر چه بیشتر ممکن است با منتخبین خود مشورت نمایند و باید صرفاً خود را به منزلهٔ وسایلی بدانند که برای معرفی امرالله به نحوی که شایسته و مؤثر باشد انتخاب شده اند و نباید هرگز چنین تصوّر نمایند که به منزلهٔ زینت و زیور هیکل امرالله بوده و فطرتاً از حیث استعداد و لیاقت بر دیگران برتری داشته و یگانه مروّجین تعالیم و

مبادی امرالله می باشند و باید با کمال خضوع به انجام وظایف خود قیام کرده، با فکری آزاد از هرگونه تقید و از روی نهایت انصاف و وظیفه شناسی و با صراحت و سادگی و با تعلّق تام به منافع ومصالح یاران و امرالله و عالم انسانیت، چنان همّتی نمایند که نه تنها مورد اطمینان و حمایت واقعی و احترام مُوَکّلینِ خود که باید به آنان خدمت نمایند واقع شوند، بلکه باید قدر شناسی و محبت قلبی آنان را نیز جلب کنند.[388]

و نیز:

بایستی از هرگونه کیفیات و احوال نمایش به عنوان اسرار و مخفی نگه داشتن امور، بالمرّه اجتناب ورزند. از روح کناره گیری و صدرنشینی حاکمانه احتراز قطعی کنند. بایستی غالباً با کمال صراحت و صرامت نقشه ها و امید ها و افکار خود را در مقابل چشم منتخبین خود بازکرده... با نهایت متانت و وقار عقاید آنها را بسنجند و با وجدانی منزّه و مقدّس، افکار و نیات آن نفوس را تحصیل و جستجو کنند... الخ[389]

به نظر می رسد با موارد فوق، اکاذیب جاعلین مسلخ عشق راجع به تشکیلات بهائی و اعضای آن و نحوهٔ طرد و سایر روابط بین بهائیان و تشکیلات اداری و روحانیشان روشن شده باشد. برای اطلاع بیشتر از نظم اداری بهائی منابع زیادی موجود است که بعضی از آنها را در یادداشت ملاحظه فرمایید.[390]

در ص ۸۰ آمده که بیشتر گناهان کبیرهٔ اسلام در دین بها حرام نیست! معلوم نیست کدام گناه ها؟ اینکه آنها را ذکر نکرده به علّت این است که افترائش آشکار می شده. اما طالبین می توانند برای دیدن حلال و حرام در امر بهائی به کتاب *مستطاب اقدس*، *گنجینهٔ حدود و احکام*، *امر و خلق* جلدهای ۳ و ۴، *گلزار تعالیم بهائی* و... مراجعه فرمایند تا جاعلین مسلخ عشق را بهتر بشناسند. درهمین صفحه اعضای بیت العدل اعظم را نفع پرست خوانده که ناشی از اتهامات سیاسی و دینی جاعلین به امر مبارك بهائی است که پاسخ آن قبلاً داده شده است. اما از هموطنان عزیز تقاضا می کند و التماس می نماید به کتب بهائی دربارهٔ نظم بدیع و نظم اداری بهائی و رأس این نظم یعنی بیت العدل اعظم و طرز انتخاب اعضای آن و اهداف و روش کار آن و نیز منشأ تشریع آن در آثار حضرت بهاءالله و صفات و شرایط اعضاء آن و سایرِ حقایق مربوط به آن مراجعه نمایند تا خود به چشم خود ببینند و قضاوت فرمایند.[391]

همچنین در این صفحه نوشته در حالی که بهائیان، مسلمین را خرافه پرست می دانند، به قدسی بودن عدد **۹** معتقدند، حال آنکه همین اعتقاد دلیل خرافی بودن بهائیان است. اما آنچه را که بهائیان خرافی می دانند تعصّبات و تقالید و مطالب غیر منصوصی است که در کتب آسمانی و احادیث معتبر از ائمهٔ اطهار (ع) وجود ندارد و خرافی و موهوم بودن آن با قوّهٔ عقل سالم قابل اثبات است. اما حقایقی که در کتب آسمانی و احادیث آمده و منصوص است، خرافه و اوهام نیست، و اگرعقل سالم نتواند آن را بفهمد و اثبات کند، ولی آن را رد هم نمی تواند بکند[392]؛ و نَفسِ تَحَقّقِ آن حقایق در طول تاریخ نشانهٔ صحّت آنها بوده و نشان داده از منشاء عقل کلّی الهی است و نه عقول جزئیهٔ بشری. گویا جاعلین مسلخ عشق فرهنگ استفاده از اعداد و «جَفر وجامع» که منشأ آن حضرت علی (ع) بوده اند و کاربرد حروف ابجد و استفاده از بشارات عددیه در قرآن و احادیث و سایر کتب مقدّسه را فراموش کرده اند؛ حال آنکه در ردیهٔ *مفتاح باب الابواب* زعیم الدّوله، ترجمه حسن فرید گلپایگانی که به وفور مورد استفاده ردیه نویسان بوده است، صفحه **۲۵**، به نقل از یکی از اعلم علمای اسلام در کتاب *دُرّة المعارف* نقل نموده است: «به درستی که جَفر در آخرالزّمان با (محمد مهدی) ظاهر می گردد و در حقیقت جز خود او کسی به آن معرفت ندارد»؛ و در این مورد همچنین جاعلین می توانند به عنوان مثال سری نیز به کتاب *یازده رساله فلسفی، منطقی، عرفانی* ازآقای حسن حسن زاده آملی که لابدّ مورد قبول ایشان است، بزنند تا کاربرد اعداد و اَشکال هندسی را به عنوان نمادهایی برای بیان معنویات و معقولات مشاهده نمایند.

حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات مبحث بسیار بسیار مهمّی را مطرح می فرمایند و آن اینکه چون معقولات و معنویات را آنچنان که حقیقتاً هست نمی توان مانند امور مادّی درك کرد و مجسّم نمود، آنها را در قالب محسوسات بیان می کنند تا درك آن به ذهن نزدیکتر شود. این است که از تمثیل، تشبیه، اعداد، حروف، اَشکال، نمادها و امثال آن استفاده می شود تا حقایق معقول و معنوی، محسوس و محسوس تر گردد، اما خود این ابزار و وسایل محسوس به خودی خود عبارت از حقیقت آن موردِ معقول یا معنوی محسوب نمی شوند. اما اذهان محدود گاه چنان مشغول این ابزار می گردند که از حقیقتی که آن ابزار برای محسوس کردن آن، مورد استفاده قرار گرفته غافل می شوند و به همین جهت است که از قدیم گفته اند، «التّشبیهُ یقَرِّبُ مِن وَجهٍ و یبَعِّدُ مِن وَجهٍ» (تشبیه از جهتی نزدیك می کند و از جهتی دور). مثال آن تشبیهات کتب آسمانی دربارهٔ

عالم بعد و بهشت و جهنّم و قیامت و حشر و نشر و روح و امثال آن است که برای نزدیک کردن اذهان در قالب محسوسات بیان شده؛ ولی بعضی از حقیقت معنوی آن غافل شده، آنها را جسمانی فرض کرده؛ یا مانند کسی که به مصداق تشبیه چشم به بادام گمان نماید چشم را هم مانند بادام می توان شکست و مغزش را خورد، حال آنکه وجه شَبَه شکلِ بادام بوده نه سایرخصوصیات آن! درمورد اعداد ۹ و ۱۹ نیز باید گفت در فرهنگ وحیانی و الهامی اسلام عزیز مذکور شده است و جزء خرافات و اوهام نیست، بلکه وسایل و نمادهایی است برای حقایق معنوی و از جمله در متون اسلامی پیش بینی شده قائم موعود از عدد ۱۹ برای بیان تعالیم و امر خود استفاده خواهد کرد، چنانکه می فرماید: «یدُوُرُ الْأَمْرُ فی زَمَنِ القائم حَوْلَ عَدَدِ حرُوفِ البسْمِلَه»[393] (امر در زمان قائم دورِ عدد حروف بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرِّحیم که ۱۹حرف است؛ جریان می یابد) و به همین جهت ملاحظه می شود که حضرت باب نماد و قالب ۱۹ یا مضارب آن را برای بیان تعالیم و احکام خود استفاده کرده اند و آن حقایق را در قالب ۱۹ ریخته اند [394] و به این واسطه یکی از دهها شرایط ظهورشان به وحی الهی محقّق شده است.

اما در دین بهائی همین تخصیص ها و نمادهای عددی نیز به حداقل رسیده و بسیاری از تعالیم حضرت باب، و آن قالب موعود و معهود اسلامی، منسوخ شده و تنها به عنوان نمونه، بعضی موارد آن حفظ شده است که آنها نیز همچون عدد یك، هفت، نُه، نوزده، و دیگر اعداد، که حاکی از توحید و نمادهای وحدت است به کار رفته، و در خدمتِ حقایق قرار گرفته نه بالعکس. و باید اضافه کرد برای اِفراغِ و ریختن معقولات و معنویات در قالب ناسوت و عالم مادی، به هر حال انسانها مجبورند قالب هایی مادی برگزینند، و از عجایب معجزات آنکه انبیاء الهی و نیز موعود جمیع امّت ها یعنی حضرت باب وحضرت بهاءالله و نیز برای ما انسان ها چنین قوالبی را — چون اعداد، حروف، تشبیه، تمثیل و... — انتخاب کرده اند؛ ولی به قدری این انتخاب دقیق، جامع ، گویا و هماهنگ با حقایق معنوی و الهی است که انسان حیران می ماند و جز عقل کلی الهی را نمی توان منشاء آن دانست؛ چه که تطابق و تطبیق آن حقایق و تشبیهات و نمادها و حروف و اعداد و تمثیلات با امور و حیات بشری و ارتباط عوالم حق و امر و خلق[395] در حدی که در متون وحیانی و الهامی آمده است، ازعهدهٔ بشرخارج است، اگرچه همان حدّ به کار رفته هم توسط انبیاء به اندازهٔ وسعت قالب های مادی و ناسوتی و بشری بوده، والّا حقایق معنوی به طورکامل و صد درصد در قالب های محدود نگنجد چنانکه گفته اند :

معانی هرگز اندر حرف ناید　　که بحر بی کران در ظرف ناید

مشابه این حقیقت در امر بهائی دربارهٔ خاك قبور انبیاء و ائمهٔ اطهار و اماکن مقدسهٔ همهٔ ادیان و ازجمله ادیان بابی و بهائی، بیان شده است؛ چنانکه حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

امّا بِقاعِ مقدّسه، مستحقّ تعظیم وتکریم است؛ زیرا منسوب به شخص جلیل. این تعظیم و تکریم راجع به روح پاك است، نه جسم خاك؛ این محل وقتی کوی جانان بود و آن جان پاك در آن مأوی داشت؛ لهذا عاشقان، خاك آن کوی را کُحلِ (سرمهٔ) بینش نمایند، ولی تعلّق به تراب ندارد، بلکه به فیض آفتاب نِگَرند. امّا طلب عون وحمایت و حفظ و صیانت جز به جمال مبارك (حضرت بهاءالله) جائز نه، و اگر دون آن (غیر از آن) باشد، منتهی به پرستش خاك گردد.[396]

بنابراین خرافات در امر بهائی جایی ندارد؛ چنانکه در مورد عدد ۱۳ و نحس بودن آن، در مورد چشم زخم، عطسه، تَفَأُّل و تَشَأُّم (فال خوب یا بد زدن) و اعتقاد به خوش قدمی و بد قدمی، و امثال آن، و عدم اعتبار آنها در امر بهائی صریحاً ذکرشده است[397] و با ذکر حقایق فوق جا دارد از جاعلین بپرسیم شما که به ادعای مسلخ عشق ازکتاب *گنجینهٔ حدود و احکام* استفاده کرده اید (ص ۱۳۹ مسلخ عشق) چرا حقایق مذکور در فوق را مسکوت گذاشته اید؟ ملاحظه می شود که این جاعلین نیز چون آقای شهبازی و دیگران آنچه را که دلشان می خواهد از آثار بهائی گزینش می کنند، از حقایق آن می کاهند، مطالبی بر آن می افزایند و سپس شکل مُحَرّفِ آن را ارائه می دهند و ایراد می گیرند و غرض جلوی چشم سر و سِرّشان را می پوشاند، و باز به قول مولوی:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد　　صد حجاب از دل به سوی دیده شد

ذکر مولوی شد، به یاد یکی ازعشّاق وی افتادم که متأسفانه علیرغم ادعای عشق به مولوی و علاقه به عرفان و معانی، وعلیرغم اشتهار به روشنفکری دینی، به گمانم درکتاب خود تحت عنوان *ایدئولوژی شیطانی*، در حدِّ علم و معرفت جاعلین مسلخ عشق در قالب داستانی، ضمن استدلال(!) در ردِّ مارکسیسم، می نویسد حضرت باب نیز خواست مثل مارکس که حرف های گنده برای جذب افکار زده است، چون دیده بود در قرآن برای اثبات معجزه بودن آن، فرموده که می توانید یك آیه مثل قرآن بیاورید، ایشان هم فرمود اگر می توانید حرف یا نقطه ای مثل *بیان*

بیاورید. صرف نظر از اینکه مؤلف مزبور مأخذِ ادعای خود را نیاورده؛ ولی باید گفت مگر ایشان اهل عرفان دینی نبودند، مگر با اصطلاحات عرفانی اسلام مأخوذ از آیات قرآن و احادیث ائمهٔ اطهار (ع) آشنا نبودند تا مقام نقطه و یا حرفی را که از لسان مظاهر ظهور الهی خارج و جاری می شود دریابند و بدانند که کلام الهی خلّاق است و در رتبه عالم امر همین «کُن» آنها به مصداق «فَیکُون»، سمبل خلّاقیت الهی است و همین حروف الفبای معمول، قالب و حامل حقایق معنوی نازله از لسان ایشان می گردد؟ و آیا تشبیه سمبلیك مصداق قرآن ناطق، حضرت علی ابن ابی طالب را در مورد خودشان نخوانده اند که فرمود، آنچه در تورات و زبور و انجیل است در قرآن است، و آنچه در قرآن است در سورهٔ فاتحه است، و آنچه در فاتحه است در بسم الله الرحمن الرحیم است و آنچه در بسمله است در باء بسمله است و آنچه در باء است در نقطهٔ زیر باء است و در آخر می فرمایند «وَ اَنَا النُّقْطَةُ تَحْتَ الْباءِ» (و من نقطه زیر باء هستم). شك دارم که ایشان این لطیفهٔ معنوی را ندانسته باشند، ولی علّت آن تغافل و نوشتن آن ایراد به «نقطه اولی» بی توجهی به همان نصیحت مولانا است دربارهٔ نتایج سوءِ «غرض» که باعث می شود انسان نتواند حتی از اطلاعات و معلومات و عرفانی که تحصیل نموده و کسب کرده، در جهت حق و حقیقت و اهداف الهی و معنوی درحیات بشر و وحدت و اتّحاد و صلح عمومی استفاده کند. آری:

غرض ها تیره دارد دوستی را　　غرض ها را چرا از دل نرانیم؟(مولوی)

و اما اگر جاعلینِ مسلخ عشق منظورشان این بوده است که در برابر غیر مسلمین و غیر ایرانی ها و به عبارتی غربی ها، بهائیان را خرافاتی جلوه دهند، علاوه بر پاسخ فوق، باید گفت خوشبختانه چنانکه درفصل اول آمد، غربی ها کم و بیش مشغول آشنا شدن با حقایق امر بهائی هستند و هر چه بیشتر پیش می روند، منصفینشان لسان به مدح کسی می گشایند که در وطنش مورد توهین امثال جاعلین است و چنین است تحقق حدیث اسلامی که می فرماید در یوم موعود خداوند نفوس را امتحان می کند و «یجْعَلُ اَسْفَلَکُم اَعلاکُم وَ اَعْلاکُم اَسْفَلَکُم» (قرار می دهد پایین ترین شما را بالاترین و بالاترین شما را پایین ترین)؛ نزدیکان دور می گردند و دوران نزدیك، «دوست در خانه و ما گرد جهان می گردیم» (ضمیمه ۳). و نیز اگر منظور خرافی جلوه دادن بهائیان نزد غربیان غیر منصف است، متأسفانه باید گفت خود آنان، علیرغم ادعای ظاهره، اینك اسیر اوهامات و خرافات عجیبه ای هستند که از چشم منتقدین دور نمانده و کافی است سری به

کتب *تمدن تاریخ* و *لذّات فلسفه* ویل دورانت زده شود تا پایه های خرافات امروز غربی ها در آن مشاهده شود، و ندای حضرت بهاءالله است که هرکه امر الهی ایشان را رد کند چگونه می تواند امری دیگر را اثبات نماید؛ **۱۶۳** سال امتحان شده، هنوز هم راه امتحان باز است! و جز از طریق تبیینات امر بهاء، محال است الهیون و اصحاب علوم و فنون، به درك حقیقت تطابق و هماهنگی علم و دین نائل گردند، و چنین است که حضرت عبدالبهاء فرموده اند: «دین و علم دو دایره است که به مرکز واحد سیرمی کنند؛ آن مرکز حقیقت است.»[398]

در ص ۸۱ است که بهائیان به بهشت و جهنّم اعتقاد ندارند، حال آنکه چنین نیست؛ بلکه آن را چون اوهام دیگران معنی نمی کنند و در این عالم و عوالم بعد، مصادیق خاصّی برای آن قائلند که تماماً مبتنی بر کتب آسمانی و آثار بابی و بهائی است و کاملاً با علم و عقل نیز مطابق است.[399]

در ص ۸۳ ادعا شده که جامعهٔ بهائی اجازهٔ مطالعهٔ کتب سایر ادیان و اسلام را به بهائیان نمی دهند، حال آنکه عکس این است و توضیح آن ضمن فصل اول، بند **۶** آمد؛ بهتر است به جای «فرافکنی»، جاعلین اجازه دهند کتب بهائی در کتاب فروشی ها، دانشگاهها، مساجد، و خلاصه در دسترس ملّت شریف ایران قرار گیرد تا ایشان بدون القائات شیطانی به اصل آیات و کلمات رحمانی ربّانی دسترسی یابند و خود به چشم خود و با خلوص و تقوی و انصاف دریابند که این آیات همانند سایدکتب آسمانی، منشاء واحدِ الهی دارند.

نیز اشاره کرده بهائیان به معجزه معتقد نیستند حال آنکه چنین نیست، بلکه بهاییان جز انبیاء الهی را مصدر معجزات ظاهره و باطنه نمی دانند، ولی چیزی که هست این است که معجزات را دلیل ایمان و یقین برای همهٔ نفوس و در همه اعصار نمی دانند، بلکه کلمة الله و آیات الهی و نفوذ و تأثیر آن را در تقلیب افکار و قلوب و ایجاد تغییرات عظیم اخلاقی و علمی و فرهنگی و دینی معجزه می دانند. و جالب آنکه در قرآن مجید نیز هر وقت معرضین از حضرت محمد (ص) تقاضای معجزه می کردند، حضرتشان رد می فرمودند[400] و معرضین نیز حتی در صورت دیدن معجزات ظاهره، حضرتشان را «ساحر» می نامیدند و الحق نیز که معجزات ظاهره دلیل محکم و متقن و دائمی نیست؛ چنانکه ابوجهل چنانکه در متون تاریخ اسلامی آمده از حضرت محمد (ص) معجزه خواست و به قول همان متون حضرت ماه یا قمر را به دو نیم کرد؛ اما حاصل چه شد؟ آیا ابو جهل مؤمن شد؟ نه قسم به خدا! اما مقایسه کنید ابوجهل را با

حضرت علی و خدیجه و امثال سلمان و حمزه و بلال و مقداد و عمّارِ یاسر و والدین شهیدش. آیا اینان را جز قوّهٔ آیات قرآن مجید مؤمن کرد؟ اینان شقّ القمر ندیده مؤمن شدند، و آن معرض، به اصطلاح شق القمر دیده مومن نشد. پس معلوم است که اگر چه انبیاء مصادر معجزات هستند، ولی خود آنها معجزات را علّت ایمان و استدلال حقانیت خود نفرموده اند؛ بلکه در عوض فرموده اند اگر کسی می تواند، آیه ای چون آیاتشان بیاورد. و اما در مورد مفهوم «شق القمر» نیز اگر هموطنان عزیز مایل باشند، تأویل و تفسیر و معنی آن از قلم حضرت بهاءالله در کتاب *مستطاب ایقان* و سایر آثار آشکار گردیده است، مراجعه فرمایند تا متوجه شوند چگونه قمرِ وجودِ «ابوالحکم» به انگشتِ اقتدار حضرت رسول اکرم، منشقّ و بی نور گشت و او را به «ابوجهلِ» زمان تبدیل نمود. و خوانندگان عزیز این را نیز بدانند که از حضرت باب و حضرت بهاءالله نیز چون دیگر مظاهر ظهور الهی معجزات ظاهره نیز آشکار شد ولی حتی اجازه ندادند مؤمنین به ذکر یا نوشتن آن اشتغال ورزند و صرفاً در بعضی بیانات مبارکهٔ خود به آن اشاره فرمودند اما دلیل اصلی را ظهور خود و آیاتشان دانستند و با همین قوهٔ کلمة الله نفوس مخلصه را تقلیب نمودند و به میدان بلا و استقامت و خلوص و شهادت و اعمال و اخلاق راضیهٔ مرضیه و خدمت به عالم انسانی و وحدت بشر و صلح اعظم فرستادند و اینك بهاییان در این میادین صف بسته به صرف تأیید او نه استحقاق بشری به کنیزی و عبودیت درگاه الهی قائم و مفتخرند و یگانه آرزویشان آنکه به رضای محبوب و به عشق رویش، آنچه را از حق یافته اند، در طبق اخلاص به اهل ایران و جهانیان تقدیم نمایند تا دست در دست هم به سعادت حقیقی مورد رضای الهی برسیم.

در مورد معاد جسمانی و معراج جسمانی مذکور در مسلخ عشق نیز، همچون موارد قیامت و حشر و نشر و بعث و بهشت و جهنّم و روح و بقای آن، مفصلاً در آثار بهائی مذکور است که باید به آنها مراجعه نمود و معانی حقیقی و معنوی آنها را دریافت.[401]

درصص **۹۶-۹۵** آمده که آقای توکلی رئیس محفل ملّی ایران پنهانی نوشابه الکلی می نوشیده و حضرت بهاءالله ازدواج با کنیز را جایز شمرده. حال آنکه مشروبات الکلی در امر بهائی نهی شده و آن چه را تحت عنوان «کنیز» ذکر کرده مربوط به فرهنگ اسلامی است نه بهائی؛ زیرا در امر بهائی خرید و فروش بنده و کنیز حرام است. شاید مقصود جاعلین مسلخ عشق، جواز استخدام دوشیزگان و زنان برای کار در منازل یا ادارات و اماکن عمومی و کلاً جواز کار برای خانم ها باشد که اگر چنین است جاعلین به تحریف دست زده اند و یا اصولاً نفهمیده اند؛ زیرا

چنانکه حضرت بهاءالله، هم در کتاب مستطاب اقدس و هم در رسالهٔ سوال و جواب تأکید فرموده اند، این حکم صرفاً برای «خدمت است؛ چنانکه صِغار و کبار دیگر را اجرت می دهند برای خدمت» و «آن بکر (دوشیزه) هر وقت که خواهد زوج اختیار کند با نفس اوست.»[402]

در مورد نهی مشروبات الکلی نیز به *گلزار تعالیم بهائی*، صص ۴۶۰- ۴۵۸ مراجعه فرمایید تا جاعلین را بشناسید و ملاحظه فرمایید که حداقل در ۱۲ نص مندرج در این منبع، فرموده اند: «شربِ خَمر حرام است» (همان، ص ۴۶۰).

همچنین در همین صفحات ذکر کرده[403] — پناه بر خدا — که حضرت بهاءالله با کنیز ۱۴ ساله منزل خود ازدواج کرده و ۴ فرزند (خواهران و برادران ناتنی حضرت عبدالبهاء) از این ازدواج به وجود آمده است. حال آنکه احتمالاً این اکاذیب موهن و بی شرمانه را که در چرا مسلمان شدم نیز به نوعی مذکور نموده، از کتب ردیهٔ قبل، همچون کتب امثال آواره و صبحی، نقل کرده. متأسفانه برای آنکه کذبش در پرده ای از ابهام و اوهام در حافظهٔ اَنام بماند، دقیقاً اسم نبرده که کدام کنیز! حضرت بهاءالله طبق توضیحات حضرت عبدالبهاء سه زوجهٔ خود را قبل از نزول کتاب اقدس، طبق شریعت سابقه اختیار فرمودند[404]، چنانچه از جمله می فرمایند، «حضرت بهاءالله پیش از نزول کتاب اقدس به حسب شریعت سابقه و حکمت بالغه تعدّد زوجات فرمود؛ ولی بعد از کتاب اقدس، مَنطوقِ کتاب مجری.»[405] لذا کنیزی در کار نبوده و از نوشتهٔ جاعلین پیداست که منظورشان از ازدواج مزبور، ازدواج دوم حضرت بهاءالله با دخترعمه شان، فاطمهٔ (مهد علیا) است که در سال ۱۸۴۹میلادی — پنجمین سال ظهور بابی دردوره بابی و ۲۴سال قبل از نزول کتاب مستطاب اقدس و ۱۴سال پس از اولین ازدواجشان در دورهٔ اسلام، یعنی سال ۱۸۳۵میلادی (۹سال قبل از ظهور دیانت بابی) — واقع شده است و در آن وقت، فاطمهٔ مهد علیا که متولد ۱۸۲۸ میلادی بوده است، ۲۱ ساله بوده (وفات درعکا، به سال ۱۹۰۴ میلادی در ۷۶ سالگی)، و نه چنانکه در مسلخ عشق نوشته، ۱۴ ساله؛ همچنین وی ۶ اولاد داشته است و نه چهار![406]

اما چون در ادامه نیز «جاعلین بی حیا» نسبت به طلعات مقدسهٔ امر بهاء و خانواده شان بی حرمتی هایی کرده اند که اسلاف بی حیاشان در ادیان گذشته نیز نکرده اند و به این وسیله به نور چشم و مقصود و محبوب همه انبیاء گذشته، حضرت بهاءالله، «موجد صدق و صفا و غیرت و وفا» [407] توهین نموده اند، از آستان آن انبیاء می خواهم که جاعلین را هوشیار فرمایند. جاعلین نه

تنها «عشق حقیقی» را به «مسلخ» برده و خونش را ریخته اند، بلکه قبل از آن در همان مسلخ، «تقدیس و تنزیه و حیا و غیرت» را سر بریدند، و ندانستند که عیناً «رجعتِ» همان نفوسِ بی انصافِ بی حیایی هستند که به عائلهٔ حضرت رسول جسارت کردند. پاسخ اخلاف بی حیا، به اشاره ای در فوق آورده شد، پاسخ آن اسلاف بی حیا و بی حرمتی ایشان نسبت به حضرت رسول اکرم (ص) و ازدواج هایشان را نیز می توانید در آثار بهائی ببینید[408]؛ زیرا حضرت بهاءالله در برابر همهٔ بی حیاهای تاریخ و هتّاکان حرمت انبیاء و اولیای الهی ایستاده اند.

در صص **۹۹-۹۸** نوشته: «مسألهٔ بسیار محرمانهٔ دیگری که محفل به تحلیل آن پرداخت، خبر تازه ای بود که برای بهائیان بسیار مسرّت بخش و سرنوشت ساز بود؛ گزارش مهمی (در پاورقی همین صفحه در مورد آن می نویسد: «گزارش کاملاً واقعی است. به وقتی پرده ها بالا می رود نوشتهٔ آقای بهرام افراسیابی، ص **۳۳۹** رجوع شود») از سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواك) به دست محفل رسیده بود مبنی بر اینکه ریاست ساواك قرار است در تاریخ **۱۳۵۲/۲/۹** انتخابات اعضای هیأت رهبری محفل مرکزی بهائیان جهان را به عهده بگیرد. به همین منظور باید **۹**عضو از هر محفل بهائی در**۱۳** کشورجهان تا این تاریخ برای شرکت در این انتخابات به اسرائیل عزیمت می کردند. دولت اسرائیل که در سال **۱۹۷۲** بهائیت را به عنوان یك دین به رسمیت شناخته بود، به نظر می رسید با اجرای برنامه تبعیت از این فرقه می کوشد از اقلیت بهائیان در سایر کشورهای جهان، به ویژه ایران، بهره برداری سیاسی، اطلاعاتی و اقتصادی نماید. موضوع بعدی تشویق بعضی از بهائیان توسط رئیس ساواك و مدیریت کلّ سوّم بود. اعلام شده بود چون خدمات چند تن از کارمندان از سال **۱۳۴۲** تا کنون از هرحیث رضایت بخش بوده و امور محوله را به نحو شایسته ای انجام داده اند، مورد تشویق واقع می گردند. نام بیست و سه نفر، که پدر فرهمند هم یکی از آنان بود، خوانده شد. تمام این افراد کسانی بودند که در تشکیلات هم از نفوذ و مقام بالایی برخوردار بودند.» هموطنان عزیز دقت فرمایند که از همین اعتراف جاعلین مبنی بر اینکه گزارش کاملاً واقعی است معلوم است که جعلیاتشان کلّاً غیر واقعی و دروغ است. و جالب آنکه در ادامه ملاحظه خواهید فرمود که همین به اصطلاح گزارشِ واقعیِ جاعلین نیز غیر واقعی و جعلی است!

خوانندگان عزیز به یاد دارند که در فصل اوّل، نکتهٔ **۶**، ضمن بحث درباره دو جلد کتاب خاطرات ارتشبد فردوست به نام «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» اشاره شد که سر نخ جاعلین

مسلخ عشق به این دو جلد کتاب می رسد. حال باید اضافه کنیم ردیهٔ آقای بهرام افراسیابی نیز که در سال ۱۳۸۲ چاپ دهمش منتشر شد، مثل دو جلد کتاب فوق، حاوی اسناد جعلی آن چنانی از ساواك می باشد. عین مطالبی را که در فوق از مسلخ عشق خواندیم در هر دو منبع مزبور می یابیم، با این فرق که جاعلین مسلخ عشق، در سند جعلی مندرج در دو کتاب فوق نیز جعل کرده اند که این عبد نام آن را «جعل در جعل» یا «نارٌ عَلی نارٍ» (آتش بر آتش، در مقابل «نورٌعَلی نور» که بار مثبت و رحمانی دارد، «نارٌ عَلی نارٍ» بار منفی و شیطانی دارد) می گذارد و جالب آنکه سند مزبور با آنچه ارتشبد فردوست گفته (به عنوان نمونه، ج۱،صص ۳۷۴ و ۳۷۷) و در دو جلد کتاب مزبور آمده، تناقض هم دارد.

درجلد دوم *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ص ۴۵۱ یکی از دو سندی را که مسلخ عشق آن را در صفحات ۹۸-۹۹ به هم پیوند زده (به طوری که گویی یك سند است که در دو موضوع در یك جلسهٔ محفل مورد بررسی قرارگرفته است)، چنین درج نموده است:

۱۳۴۳/۱۲/۱۵چون خدمات کارمندان مشروحهٔ زیرین در خلال سال ۱۳۴۳ از هر حیث رضایت بخش بوده و امور محوله را به نحو شایسته ای انجام داده اند بدین وسیله مورد تشویق واقع می گردند. خواهشمند است دستور فرمایید مراتب در پروندهٔ کارگزینی آنها منعکس گردد: آقای پرویز ثابتی، مسعود حشمتی، امین تهرانی، هوشنگ آریایی، پرویز فردوس، رفیع بهزاد پور، یحیی ضیاء ابراهیمی، سیف الله شهاب، کاظم مجیدی، فرج الله رضایی آریا، امیر عباس تهامی، هوشنگ کاشفی، فروهر زالتاش، مسعود احسانی، احسان الله رشیدی، مجتبی کامیار، علی سلطانی، یحیی لیقوانی، پرویز فرنژاد، ابراهیم حسینی، میراحمد کوچصفهانی، محمود معینی، حسین ضیایی، علی شمع ریز، محمد رهبریان. / از طرف مدیرکل اداره کل سوّم- دکتر فروزین.

ملاحظه فرمایید جاعلین دستپاچه و عجول مسلخ عشق را که مطالب ردیه ها را اوّل تکه تکه بریده اند، سپس آن را به شکل ناشیانه وصله پینه کرده، لباسی در قالب داستانی دوخته اند که هرکه آن را ببیند فوراً تشخیص می دهد. دو سند، یکی مربوط به سال ۱۳۴۳، و یکی مربوط به سال ۱۳۵۲ را به هم وصله پینه می کنند و ادعا می کنند محفل بهائیان، که خیلی هم از اخبار دو سند مزبور خوشحال و مسرور شده، در یك جلسه به دو موضوع مربوط به دو سند مزبور رسیدگی می کند و آنها را بررسی می نماید. در مسلخ عشق نام آن ۲۳ نفر ساواکی را قید نمی کند تا معلوم نشود نام پدر فرهمند جعلی در میان آنها نیست (!) و همان طورکه می بینید در ظهور و سقوط

سلطنت پهلوی نام **۲۵** نفر دقیقاً ذکر شده که با **۲۳** نفر مسلخ عشق تفاوت دارد و حتی در این **۲۵** نفر هم نام پدر فرهمند وجود ندارد. همچنین، حتی آن **۲۵** نفر یا **۲۳** نفر نیز بهائی نبوده اند و نامشان در آمار نفوس جامعهٔ بهائی نیست، چه که حتی اگر فردی از آنها زمانی بهائی هم بوده باشد، طبق تعالیم و قوانین جامعهٔ بهائی به محض دخالت در سیاست و عضویت در ساواك، نامش از آمار بهائی حذف می شده و طرد می گردیده، چنانکه در ادامه خواهد آمد که یکی از بهائیان به دلیل قبول پست وزارت در زمان محمد رضا شاه پهلوی، از جامعهٔ بهائی طرد شد. تنها مورد معرفی که احتمالاً جاعلین مسلخ عشق به خاطر وجود نام او در میان اسامی **۲۵** نفر مذکور، همهٔ آنها را نیز هایی فرض کرده اند، پرویز ثابتی می باشد که او نیز چنانکه در ادامه خواهد آمد، خود اعتراف کرده که بهائی زاده بوده؛ ولی خودش بهائی نشده است (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج۲، صص **۴۵۰-۴۵۱**).

جنبهٔ دیگر «جعل در جعل» توسط جاعلین مسلخ عشق، آنکه در یك سند جعلی ساواك، جاعلین می نویسند پدر شخصیت جعلی ای چون فرهمند، در بین **۲۳** نفری است که به خاطر خدماتشان در ساواك مورد تشویق واقع شدند، و همین فرهمند جعلی در آخر داستان و در فصل **۱۶**، در سال **۱۳۶۱- ۱۳۶۰**، عضو بیت العدل می شود، حال آنکه چنانکه در فصل اول، نکته ۷ ذکر شد این قسمت داستان نیز جعلی بوده است، و چطور می شود که شخصیتی جعلی که اسمش در فهرست اعضای حقیقی **۹** نفره سالهای مزبور بیت العدل اعظم نیست، به یك باره به عنوان شخصیتی حقیقی در سند ساواك ذکر گردد، آن هم سندی که جاعلین آن را صحیح تلقی می کنند؟ «فَبُهِتَ الَّذی کَفَرَ» وَکذَبَ و مَکَرَ! وکسی نیست بپرسد اگر چنین است پس چرا پرویز ثابتی که بعدها مدیرکلّ ادارهٔ کلّ سوّم ساواك شد، با آن **۲۴** نفر همکاران ساواکی اش، که به قول مسلخ عشق در «تشکیلات (بهائی) هم از نفوذ و مقام والایی برخوردار بودند»، بر ضد جامعهٔ بهائی تصمیم گیری و اقدام هم می نموده اند؟(ضمیمهٔ شمارهٔ **۲**).

راستی از چه کسی یا کسانی باید پرسید که جاعلین اسناد مزبور چه اشخاص یا گروههایی بوده یا هستند؟ اگر بخواهیم به سبك تهیه کنندگان *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* و یا مسلخ عشق بگوییم، باید گفت، آیا از «اینتلیجنس سرویس» باید پرسید، یا از «ریپورترها» یا از «ارتشبد فردوست» مرحوم، یا از خود تهیه کنندگانِ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی و مسلخ عشق، و یا از سازمان سیا، یا از آقای شهبازی و همدستانش، یا از آقای بهرام افراسیابی که «پرده ها» را «بالا

رفته» دانسته[409] یا به اصطلاح آقای شهبازی از «شبکهٔ» متشکّله از همهٔ آنها؟! در این صورت، با حقایق فوق، باید از کلّ «شبکهٔ جاعلین» و «خاندان و خانوادهٔ مفترین و مکذّبین» پرسید که، «آیا واقعاً پرده ها بالا رفته است؟» برای ما بهاییان که از مکر و حیله و روش های ضدّ متقیانه سیاسیون بشری منزجر و بیزاریم و به حقیقت بیان مولای متقیان علی ابن ابی طالب که فرمود «لَوْ لا التَّقی لَکُنْتُ اَدْهَی الْعَرَبِ» (اگر تقوی نبود هر آینه من زیرك ترین عرب بودم) ایقان داریم، تنها راهی که در این مواقع باقی می ماند این است که در صورت لزوم، رفع شبهه نماییم و اگر نتیجه نبخشید امور را به خدای علیم به ذات صدور واگذاریم و به وظایف روحانی خود ادامه دهیم و چون مولایمان حضرت بهاءالله صبر پیشه کنیم، چنانکه در کتاب مستطاب اقدس، خطاب به سلاطین (و البته به امرا و سیاسیون و علمای مذهبی)[410] می فرمایند: «وَ نَصْبِرُ کَما صَبَرْنا بِما وَرَدَ عَلَینا مِنْکُم یا مَعْشَرَ السَّلاطینَ» (و صبر می کنیم همان طور که صبر کردیم در قبال آنچه که بر ما از شما گروه سلاطین وارد شد)؛ و حدیث شریف را یادآور می شویم که فرمود، «اِتَّقُوا فِراسَةَ الْمُؤمِنِ فَاِنَّهُ یَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ» (بترسید از فراست و زیرکی مؤمن، چه که او به نور خدا نظر می کند) و بترسید از «یوْمَ تُبْلَی السَّرائِر»[411] (روزی که پنهانی ها آشکار شود)، «فَمالَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلا ناصِرٍ»[412] (پس نباشد مر او را هیچ قوّتی و نه یاوری)؛ روزی که واقعاً «پرده ها بالا می روند!»

همان طور که در فصل اول ذکر شد، اسنادی از قبیل آنچه در مسلخ عشق و امثال آن بعد از انقلاب اسلامی ارائه شده، اسنادی جعلی و گزینشی است که لابلای اسناد واقعی جا داده شده، و همچنین به قول خود تهیه کنندگان ظهور و سقوط سلطنت پهلوی بسیاری اسناد هم ربوده شده، و البته بعضی اسناد نیز مستور و دور از دسترس همگان بوده، و همین وضعیت باعث شده که نفوس مختلفه نیز به تکذیب چنان اسنادی پردازند، و از این میان آنچه که حداقل دربارهٔ جامعهٔ بهائی، خود عملاً تجربه و حس کرده ایم آنکه برای وجه المصالحه کردن این جامعه در هر دو رژیم سابق و فعلی، از چیزی فروگذار نشده است و هر جا که مشکلی برای سیاسیون پیش می آمده که برای رفع آن باید اذهان عمومی منحرف می شده، جامعهٔ بهائی مرغ بسمله می شده و خدا می داند در این مسیر چه تضییقات و بلایا و محرومیت ها و حبس و شهادت بر جامعهٔ بهائی تحمیل شده و می شود.

برای بررسی سند ارائه شده در صفحات۹۹- ۹۸ مسلخ عشق، بدون لزوم اسناد دیگر، از خود آن می توان به جعلی بودنش پی برد. توضیح آنکه چون در فضا و زمان مورد نظر داستان و

سند مزبور (سال **۱۳۵۲**) مدیر کلّ ادارهٔ کلّ سوّم ساواك پرویز ثابتی بوده و والدین او بهائی بوده اند، و نیز در همان تاریخ به قول جاعلین، هویدای بهائی نیز نخست وزیر بوده، پس گمان کردند می توان از این فضا و شرایط برای وارد کردن اتهامات و جعل اکاذیب استفاده کرد. اما همان طور که قبلاً اشاره شد، در تك نگاری مربوط به پرویز ثابتی مندرج در صص **۴۵۱-۴۵۰** جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی به نقل از خود ِاو آمده است که وی علیرغم بهائی بودن خانواده اش، مسلمان بوده است، و با اسنادی که از ساواك دورهٔ وی و همکاری آن با حجتیه به دست آمده روشن شده است که دو گروه مزبور «در حمله به بهائیان به طریق عملی و منطقی!» همکاری داشته اند (ضمیمهٔ **۲**). و تعجب آنکه تهیه کنندگان ظهور و سقوط سلطنت پهلوی علیرغم روش کلی شان که به زور هم که شده می خواهند فرضیات خود را از طریق هر نوع سند جعلی و یا غیر جعلی اثبات کنند، و لذا گاهی از در دروازه داخل نمی شوند ولی از سوراخ سوزن وارد می شوند، گویا اعتراف ثابتی را در تك نگاری مزبور مبنی بر مسلمان بودنش علیرغم بهائی بودن والدینش می پذیرند — اگر چه ردیه نویس های دیگر، برعکس ایشان و بدون هماهنگی با ایشان (!) ساواکی ها را به خاطر همین امثال پرویز ثابتی بهائی می دانند — ولی سایر موارد مشابه چون اعتراف خود هویدا را مبنی بر بهائی نبودنش، به صِرفِ آنکه پدر بزرگش بهائی بوده نمی پذیرند، و یا چنانکه در ادامه خواهد آمد در مورد وزیر جنگ، اسدالله صنیعی، اسناد خود ساواك را که تهیه کنندگان ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خود، آن را ارائه داده اند، تعبیر و تفسیر غلط و به دلخواه خود می کنند (مطالب مربوط به صص: ۱۸۸ -۱۸۷ مسلخ عشق. همان طور که در فصل اول آمد هویدا نیز بهائی نبوده و حتی به نقل از روزنامه های اوایل انقلاب وقتی در دادگاه از او پرسیدند که بهائی است یا نه، پاسخ داد که جواب را باید از کسانی پرسید که شایعهٔ بهائی بودن او را منتشر کرده بودند. (که شاید منظورش اشاره به جنگ قدرتی است که هر از گاهی بین سیاسیون و مذهبیون در رژیم پهلوی روی می داده و شرح آن در همان دو جلد کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی آمده است).[413] و چون چنین است پس استدلال مسلخ عشق و اسلافشان نقش بر آب است و اسناد مورد استنادشان، جعل و سراب؛ و از جاعلین مزبور باید پرسید، راجع به استاد دانشگاه آقای پویا مقدم و ژانت توکلی، بهائی مسلمان شده ای که با او ازدواج کرده (فصول آخر، ازجمله فصل **۱۶** داستان) چه می گویند؟ آخر ژانت نیز مانند پرویز ثابتی و هویدا که خانواده شان بهائی بودند ولی خود از امر بهائی بیرون رفتند، از خانواده بهائی خود جدا شد و با

پویا مقدم مبارز علیه رژیم پهلوی و استاد بینش ازدواج کرد. اگر صرف فامیل بهائی بودن دلیل بر اعتقادات و نیات سوء و مخفیانه است، چرا در مورد قهرمانان مسلخ عشق ازجمله پویا و ژانت چنین نمی گویند. من باب مزاح، درِگوشی باید به قصه پردازان مسلخ عشق و اسلاف آنها گفت، نکند ژانت، پویا را گول زده باشد و هنوز با فرهمند مرتبط باشد و بخواهد به پویا و مسلمین ضربه بزند؟ نکند خانوادهٔ مخوف «روچیلدها»، «ساسون ها»، «ریپورترها» و «صهیونیست ها» از طریق ژانت و پویا که استاد دانشگاه است به مسلمین و کشور ضربه زنند؟ سُبحانَ الله، سُبحانَ الله از ظن و گمان و اوهام! اگر جاعلینِ مسلخِ عشق با آقای عبدالله شهبازی عزیز نیز مشورت می نمودند، بد نبود! چه که مهناز خانم رئوفی نیز وضعیتِ مشابهِ ژانت را دارند.

همچنین اطلاعات داده شده در صص: ۹۸-۹۹ مسلخ عشق کلاً غلط است زیرا در قسمت ۶ داستان، ص ۹۸ می نویسد قرار است ۱۳۵۲/۲/۹ ریاست ساواك — یعنی همان پرویز ثابتی مورد نظر مسلخ عشق که ذکر شد مسلمان بهائی زادهٔ ضد بهائی است — انتخابات اعضای هیأت رهبری محفل مرکزی بهائیان جهان را به عهده بگیرد (سال ۱۳۵۲، سال انتخاب و تشکیل سومین دورهٔ بیت العدل اعظم است). اما به مصداق دروغگو و جاعل، کم حافظه می شود، قبلاً در قسمت ۵ داستان، ص۸۰، اشاره کرده بود که بیت العدل «سه بار در کل جهان انتخاب شده اند» در حالی که باید می نوشت «دو بار در کلِّ جهان انتخاب شده اند» (چه که قسمت ۶ داستان از نظر زمانی کاملاً بعد از فاصلهٔ زمانی قسمت ۵ داستان است و توالی زمانی در داستان منظور شده است). از این گذشته بیت العدل اعظم را به اشتباه یا علّتی دیگر «هیأت رهبری محفل مرکزی بهائیان جهان» نامیده، که چنین اصطلاحی مطلقاً در نظم اداری بهائی وجود ندارد، و چنین اشتباهی، اگر نه از «جاعلین» یا «ساواك»، ولی از خانم مهناز رئوفی بعید است (!) و نشان می دهد مسلخ عشق و چرا مسلمان شدم از خانم مهناز رئوفی نیست!

و از آن گذشته بیت العدل اعظم به وسیلهٔ ۱۳ محفل ملی در سال ۱۳۵۲ انتخاب نگردیده، بلکه به وسیلهٔ چند برابر این عدد انتخاب شده، چه که حتی در اولین دورهٔ انتخاب، ۵۶ محفل ملی از سراسر عالم بیت العدل اعظم را انتخاب کردند و در دوره های بعد این رقم دائم التزاید بوده، و لذا ذکر ۱۳ محفل نیز از اکاذیب فاحش است. و از این گذشته، نوشته در ۱۹۷۲ اسرائیل بهائیت را به عنوان دین رسمی شناخته و از آن درکشورهای جهان به ویژه ایران بهره برداری سیاسی و اطلاعاتی و اقتصادی کرده، حال آنکه منابع و مآخذ مسلخ عشق، نه تنها

تاریخی قبل از ۱۹۷۲ را ذکر کرده اند، بلکه اساساً امر بابی و بهائی را از همان ۱۶۳سال قبل صهیونیست خالص خُلَّص و محصول «خاندان های قدرتمند و ثروتمند یهودی» و «کانون های زرسالار یهودی صهیونیست» قلمداد کرده اند![414] و این همه تفسیر و تحلیل وَهم آلود و متضّاد و مختلف، خود حاکی از غیر حقیقی و غیر واقعی بودن آنهاست و به نظر می رسد جاعلین مسلخ عشق و امثال قبلی ایشان که منابع اولیهٔ جاعلین مزبور بوده اند — مثل تهیه کنندگان «ظهور و سقوط رژیم پهلوی» و امثال آقای شهبازی — در اثر مطالعهٔ جهت دار و تفصیلی و تحلیلی-سیاسی رژیم پهلوی و سیاسیون آن، برایشان قالب های ذهنی خاصی شکل گرفته که از همین قالب ها برای تفسیر و تحلیل جامعهٔ بهائی نیز استفاده کرده اند، حال آنکه در تحلیل و تفسیر حقایق، هر چیز را همان طور که هست باید دید و باید از خطر شبیه سازی های قالبی و ذهنی (simulation) و قیاس های معَ الفارق پرهیز کرد تا به این وسیله، حقیقت و عشق را در «مسلخ» کذب و افترا سر نبرید و مطالبِ وَهمی سِر بریده را به عنوان هیکل واحد حقیقت به خورد تاریخ و جامعه نداد.[415]

و اینکه نوشته به دین بهائی رسمیت داده تا «از آن در کشورهای جهان به ویژه ایران بهره برداری سیاسی، اطلاعاتی و اقتصادی» کند نیز جوابش در فصل اول همین متن، و نیز بیانیه های جامعه بهائی در اوایل انقلاب و ضمیمهٔ ۲ آمده، مراجعه شود تا ملاحظه شود که به ویژه در همان ایرانِ مورد تأکید جاعلین، هزاران مستشار و عوامل امریکا و اسرائیل حضور داشته اند و نیازی به جعل فاحش اکاذیبی این چنینی نیست؛ و از تهیه کنندگان ظهور و سقوط سلطنت پهلوی و آنان که ارتشبد فردوستِ کذاب مرحوم در اختیارشان بوده می پرسم که چه کسی بود که ۱۲ سال در ساواك حضور داشت و وسایل آموزش ساواك توسط اسرائیل را فراهم آورد؟ آیا جز همین آقای فردوست که علیرغم اعتراف خودش به ارتباط با اسرائیل، جعلیاتش را دربارهٔ بهائیان محرز فرض می کنید؟[416] کجاست تقوی؟! کجاست انصاف؟! کجاست امانت؟!

در ص ۱۰۴ به آیات کتاب *بیان عربی* به تمسخر اشاره شده؛ به حضرت باب همان توهینی که به حضرت محمد (ص) نیز شده بود، شده؛ به حضرت بهاءالله صفات زشت نسبت داده شده؛ وعده های حضرت باب دربارهٔ مَنْ یظْهِرُهُ الله تکذیب شده، به شبههٔ سنهٔ مُستَغاث — که مسلخ عشق آن را به اشتباه، هزار یا دو هزار سال ذکر کرده — اشاره شده؛ تهمت وابستگی امر بابی و بهائی به روس و انگلیس و امریکا و اسرائیل زده شده؛ و همهٔ این ادعاها در لابلای

داستان عشقی مسلخ عشق بدون ارائهٔ دلایل آورده شده که در نوع خود در وقاحت و سستی بی همتاست. پاسخ مختصر این موارد در فصل اول این متن، و پاسخ مفصّل آن در کتب بهائی موجود است، مراجعه شود. اما همچنین نوشته:

> هیچ دینی از سوی خدا نیامده که این همه تشکیلاتی و سازمان یافته باشد. دین برای انسانها می آید و مالك قلب آنهاست، اما در بهائیت همه چیز، حتی قلوب، تحت اراده و فرمان تشکیلات هستند. در هیچ دینی چوب و ترکه بر سر پیروان نیست و همه از فرمان های الهی دستور می گیرند، اما در این مذهب که دشمن انسانیت است، همه باید از تشکیلات دستور بگیرند و در صورت نافرمانی طرد می شوند و آن قدر طرد شدن را وحشتناك جلوه داده اند که هیچ کس حاضر به نافرمانی نیست. در کدام دین خدمت کردن اجباری است؟ اما در این دین اگر محفل مسئولیتی را به کسی واگذار کرده باشد، آن شخص حق انصراف ندارد. و هیچ دلیلی هم از او پذیرفته نیست، حتی موجه. پس باید تا زمانی که جان در بدن دارد نوکر تشکیلات باشد. بهائیت فقط یك سیاست است و تمام برنامه ریزی های اصلی آن تحت تعلیم و نظارت دستگاه های اطلاعاتی اسرائیل قرار دارد.

برای پاسخ این ادعاهای بی دلیل و سند از آثار بهائی، کافی است به فصل اول و نیز به همان آثار مبارکه دربارهٔ نظم بدیع و نظم اداری و تشکیلات بهائی و نحوهٔ انتخاب و روش های عملی آن، مراجعه کرد[417] تا بر عکس جاعلین، به ستایش این صُنعِ الهی پرداخت. نکتهٔ جالب و مهم در اینجا، شهادت مسلخ عشق است که، «هیچ دینی از سوی خدا نیامده که این همه تشکیلاتی و سازمان یافته باشد» (ص۱۰۴). اگر چه این مدّعا مخالف ادّعای علمای مسیحی و مسلمان است که معتقدند علاوه بر جنبه های روحانی دین، باید سیستم اجتماعی و تشکیلاتی نیز ایجاد کرد — چنانکه کرده اند — و به قول مرحوم مدرس و تأیید مرحوم خمینی «دین اسلام از سیاست جدا نیست و سیاست ایشان از دین اسلام جدا نیست»، ولی باید گفت اینجا مسلخ عشق، ناخواسته و با نیتی دیگر، به یك نکتهٔ حقیقی و مهم اشاره کرده و آن اینکه هیچ دینی سیستم تشکیلاتی اجتماعی دورهٔ خود را تشریع نکرده و این اولین بار در تاریخ است که دیانت بهائی این سیستم را تشریع فرموده تا مثل ادیان قبل، ادارهٔ جامعهٔ دینی به دست علما نیافتد که

اختلاف آرائشان سبب اختلاف امّت گردد و دین را فرقه فرقه سازد، چنان که همین طور نیز شد و ادیان قبل دچار تفرقهٔ دائمی شدند. لذا عجب است؛ امری که جای شکرانه به درگاه یگانه دارد، موجب اعتراض شده! شاید این اعتراض نیز به سبب شبیه سازی و قالب های ذهنی سابق الذکر است که قوهٔ واهمهٔ مدعیان مزبور، منشأ آن است و گمان می کنند امر بهائی زاده یا شبیه یا به اصطلاح خود سیستم های سیاسی اسرائیل و پهلوی است و تشکیلات آن همچون تشکیلات جاسوسی و امنیتی و سیاسی عمل می کند! حال آنکه در آثار بهائی کاملاً مشخص شده که اصل در دین بهائی همچون همه ادیان، روحانیت و معنویت و خصائل و فضائل ملکوتی است و نظم اداری بهائی هرگز جانشین این اصل نیست بلکه صدفی است برای حفظ گوهر معنویت و اسباب و وسایلی است که آن روحانیت به وسیلهٔ آن در جامعه جریان می یابد و در بُعد اجتماعی نیز علاوه بر بُعدِ فردی، جلوه می یابد.

این ایراد که مسلخ عشق ذکر کرده، چنانکه در فصل اول، در آغاز نکتهٔ ۶، ذکر شد، مدتها قبل توسط حضرت ولی عزیز امرالله، شوقی ربّانی، پیش بینی شده بود و فرموده بودند که حملات به نظم اداری و تشکیلات بهائی شروع خواهد شد و ماهیت آن و روش آن و اهداف آن را معرضین و حسودان، برعکس جلوه خواهند داد، چنانکه چنین نیز شد و به تدریج در عصر تکوین دیانت بهائی و در دورهٔ حضرتشان و در دورهٔ بیت العدل اعظم چه در ایران و چه در خارج از ایران حملات علیه نظم اداری شروع شد و ادامه یافت و تا حال نیز ادامه دارد. از جمله از قلم های بعضی ناقضین امر بهائی و ردیه نویسان مسیحی و مسلمان در این خصوص مطالبی نوشته شد، ازجمله توسط «فیچیکیا» در ردیه اش، که جواب مفصّل آن را سه نفر از فضلای بهائی در آلمان، در کتابی با عنوان «راست را کژ انگاشته اند»، دادند.

مسئلهٔ طرد را نیز که جاعلین مکرراً در مسلخ عشق مطرح کرده اند در حقیقت نقشهٔ حساب شده ای است از «شبکهٔ ۲۷ سالهٔ اخیر» که می خواهند بین تشکیلات بهائی و افراد بهائی و جامعهٔ آن ایجاد تنش و چالش و جدایی و تفرقه کنند، چه که وقتی می بینند در جهانی که ملّت ها شدیداً به دولت ها بی اعتماد شده اند و میان تشکیلات سیاسی و مذهبی و مردم جدایی باطنی و ظاهری افتاده، نسبت به رابطهٔ معنوی و محبت آمیزی که بین بهائیان و تشکیلات دینی و اداریشان وجود دارد، حسد و دشمنی می ورزند. ترهّاتی که دربارهٔ مخوف بودن طرد و وجود

چوب و ترکه و خدمت زورکی و صهیونیستی بودن تشکیلات بهائی به هم بافته نیز به راحتی با مراجعه به آثار بهائی مشخص می گردد.[418]

در ص ۱۰۵، مثل صفحات:۲۸۰، ۲۷۷، ۲۶۵، ۲۶۱، ۲۵۰، ۲۲۴،۱۰۴، ۲۱۱، ۱۵... الفاظ رکیك و زشتی نسبت به امر بهائی و طلعات مقدسهٔ آن و بهائیان به کار رفته که حقیقتاً بهاییان برای آنها جوابی ندارند و فقط دعا می کنند خداوند جاعلین را ببخشاید و «عفّت کلام و آداب رحمانی» بیاموزد. زیرا در قرآن مجید، انعام، ۱۰۸ فرموده است:
وَلا تَسُبّوُا الَّذینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ فَیسُبّوُا اللهَ عَدْواً بِغَیرِ عِلْمٍ کَذلِكَ زَینّا لِکُلِّ اُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ اِلی رَبِّهِم مَرْجِعُهُم فَینَبِّئُهُم بِما کانُوا یَعْمَلُون (و دشنام مدهید آنان را که می خوانند غیر خدا را، پس دشنام دهند خدا را از روی تعدّی بدون دانشی این چنین آراستیم برای هر امّتی کردار ایشان را پس به سوی پروردگارشانست بازگشت ایشان پس خبر می دهد ایشان را به آنچه عمل می کردند).

ظاهراً جاعلین آیهٔ مزبور را این طور فهمیده اند که فقط نباید به کفار و مشرکین فحش داد چون آنها مقابله به مثل می کنند و به خدا فحش خواهند داد ولی می توان به بهائیان که خدا را می پرستند فحش داد چون تجربه کرده اند که بهاییان به ایشان فحش نمی دهند اگر چه خود خدا حق دارد به دشمنان حق و حقیقت عتاب و انذار و سبّ و لعن نماید چنان که در کتب آسمانی و احادیث نموده، اما خود خدا همین کار را نیز در امر بهائی بالنسبه به ادیان قبل به حدّاقل رسانده و فقط در چند مورد مضامین بعضی آیات قرآن و احادیث را در سبّ و لعن مشرکین و ناقضین و اهل مکر و ریا و کذب و جفا در آثار اولیه تکرار فرموده، امّا همین حدّ را نیز پس از تمکُّنِ امر مبارکشان از ادرنه به بعد روا نداشته و در کتاب وصیتشان، با توجه به آنچه در خصوص ادیان قبل و اوایل ظهورشان در فوق ذکر شد می فرمایند:

> به راستی می گویم لسان از برای ذکر خیر است، او را به گفتار زشت میالایید. عَفَا اللهُ عَمّا سَلَفَ (خداوند آنچه را در گذشته واقع شد، عفو فرمود) از بعد کلّ بِما ینْبَغی (به آنچه شایسته است) تکلّم نمایند. از لعن و طعن و ما یتَکَدَّرُ بِهِ الاِنسانُ (و آنچه که انسان را مکدّر و ناراحت می کند) اجتناب نمایند. مقام انسان بزرگ است... [419]

و در لوح رئیس می فرمایند:

لازال این غلام کلمه ای که مغایر ادب باشد دوست نداشته و ندارد. اَلْاَدَبُ قَمیصی بِه زَینا هَیاکِلَ عِبادِنا الْمُقَرَّبینَ (ادب پیراهن من است، به آن هیاکلِ بندگان مقرّب خود را زینت دادیم).

همچنین در ص ۱۰۵، نَعُوذُ بِالله ذکر کرده حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله مروّج بی عفّتی و بی عصمتی بوده اند و نسبت به خانم های خانواده مبارك اهانت نموده و تهمت زده حضرت روحیه خانم، همسر خود، حضرت شوقی ربّانی را از بین برده اند(!) تا خود زمام امور را به دست گیرند. ملاحظه می فرمایید که این تُرّهات مستهجنه را از ردیه های آواره و صبحی و رائین و دکتر فضائی و امثالهم که در فصل اول، نکتهٔ ۶، توضیح آن رفت نقل کرده و پاسخ آن را این عبد همان جا تقدیم منصفین و متّقین و اهل غیرت و وفا و صدق و صفا نمود.[420] و عجیب است که در ادامهٔ اتهامات فوق می نویسد: «برای اینکه حقیقت ساختگی بودن و پوچ بودن این دین برایت بیشتر روشن شود، در نوشتجات باب و بهاء بیشتر دقّت کن و کتابهای کاتب وحی آنها، آقای صبحی را بخوان که از درون غائلهٔ بهاء (منظورش عائلهٔ بهاء بوده و احتمالاً اشتباه چاپی است) کاملاً مطّلع بوده و به مسائلی دست یافت که انسان را متحیر می کند.»

ای به قربانِ قلمِ مظلومِ اسیر در دست جاعلین مسلخ عشق[421] که نوشته در *نوشتجات باب و بهاء* بیشتر دقّت کنید! زیرا بهاییان را همین نوشتجات به حقانیت صاحبان آن موقِن فرموده. همین نوشتجات است که مُثبِت دو ظهور بابی و بهائی است، و همین نوشتجات است که امر الهی را تا حال حفظ فرموده و در سراسر دور بهائی حفظ خواهد کرد. جاعلین باید بدانند که عشق بهائیان به دیانتشان به خاطر همین نوشتجات است و استقامت و پایداریشان بر دین بهائی به خاطر همین نوشتجات است، و حلاوت و معجزهٔ همین نوشتجات است که شهدای بهائی را به قربانگاه عشق کشانده و می کشاند؛ و اگر جاعلین معدودی را مشاهده نموده اند که از امر الهی دور شده اند، علّت اصلی آن همین بوده که آن معدود در همان نوشتجات «دقّت بیشتر» ننموده اند و با آن مأنوس نبوده اند و بعضاً حتی آن را نخوانده اند و به خاطر همین غفلت، از ایشان، امثال جاعلین سوء استفاده نموده اند. بر عکس ادعای جاعلین، چنانکه در فصل اول، نکتهٔ ۴، ذکر شد به شهادت بزرگان، همین نوشتجات است که به تدریج عالم انسان را از اختلاف و جنگ خواهد رهانید و به سعادت حقیقی مادی و معنوی خواهد رسانید (به فصل مربوطه حتماً مراجعه مجدد فرمایید).

ای کاش خود جاعلین به آن نوشتجات مراجعه می کردند ولی چنانکه در ادامه خواهد آمد، یا مراجعه نکرده اند یا اگر کرده اند، متعصبانه و ناقص و مبغضانه و مغرضانه بوده، و به این ترتیب واعظ غیرِ مُتَّعِظ شده اند. فی الواقع آنچه جاعلین به آن مراجعه کرده اند در حقیقت نوشتجات بابی و بهائی نبوده، بلکه کتب ردیه ای چون *کشف الحیل* و *پیام پدر* و *فلسفهٔ نیکو* و امثال آن بوده است، چنانکه در ص **۱۰۵** خودشان از آنها نام برده اند و در آنجا نیز به اشتباه صبحی را کاتب وحیِ حضرت باب و بهاءالله گفته اند حال آنکه منظورشان این بوده است که مدتی منشیِ حضرت عبدالبهاء جانشین حضرت بهاءالله بوده، چه که وحی، مخصوص حضرت باب و بهاءالله و دیگر رُسُل است نه جانشینان ایشان که بعضاً مصدرِ الهامند و نه وحی. و بدیهی است که کتب ردیهٔ مخالف هر دینی منبع معتبر تحقیق نتواند بود و اگر قرار بر استناد به اکاذیب و افترائات مومنین یك دین پس از اعراضشان از آن دین باشد از این قبیل در همهٔ ادیان بوده اند و در دیانت مقدّس اسلام نیز چنانکه در فصل اول، نکات **۲** و **۳** اشاره شد وجود داشته و حتی در میان کاتبین وحی اسلام نیز چنین افرادی بوده اند که خود بعداً به مخالفت با اسلام بر خاسته اند، چنانکه عبدالله ابنِ سَعْدِ ابنِ اَبی سَرْح چنین نمود، و بدیهی است که تحقیق دربارهٔ حقیقت ذاتی یك دین باید از آثار مبارکهٔ صادره از مدعیان آن دین صورت گیرد که منابع دست اوّل محسوب می باشند. زیرا همین منابع دست اوّل است که اشتباهات و اکاذیب معرضین آن دین را می تواند آشکار کند، و حتی در صورت دروغی بودن یك دین نیز همین روش تحقیق صادق است و بررسی آثار خود مدعیان دین دروغی در فهم بطلان آن کفایت است. و خلاصه آنکه حقیقت یك چیز صرف نظر از آنچه در صدق یا کذب آن می گویند، همان چیزی است که هست و با حبّ و بغض نمی توان آن حقیقت را برای همیشه مستور داشت، چنانکه بسیاری از حقایق در مورد امر بهائی و جامعهٔ آن در این **۱۶۳** سال بر منصفین آشکار گشته و به ظاهرِ ظاهر و یا در باطن به آن شهادت داده اند.

در ص **۱۱۲** طعنه زده که حضرت بهاءالله ادعای خدایی کردند. پاسخ مختصر این نیز در فصل اول، اشاره شد و باید به آن و کتب بهائی مراجعه کرد، ولی برای اینکه هموطنان عزیز سر نخی دستشان بیاید تا به آن آثار مراجعه کنند، به استحضارشان می رساند اگر یك بهائی معتقد باشد که حضرت بهاءالله همان ذات خداست، کافر شده است، بلکه بهاییان حضرت بهاءالله را نمایندهٔ حقّ، در عالم امر (عالم واسطهٔ بین حق و خلق که ملکوت مظاهر مقدسه الهیه است)[422] و

خلق می دانند. حضرت شوقی ربانی در توقیعی منیع به نام *دور بهائی* Dispensation of Baha'u'llah که آن را «در حقیقت وصیتِ» خود دانسته اند که «در آتیه اختلافی حاصل نشود»[423]، اصول اعتقادات بهاییان را به شکل خلاصه تبیین فرموده اند که از جمله قسمتی از آن مربوط به رفع شبهه مزبور است:

جای آن است که قبل از ادامهٔ موضوع و بسط کلام نکته ای بر سبیل تذکر به خوانندگان این اوراق گفته شود. مبادا نفوسی که بر اثر مطالعهٔ آیات فوق در کیفیت ظهور حضرت بهاءالله تفکر و تعمّق می نمایند به خطا رفته و مقصود شارع را بر خلاف حقیقت تعبیر کنند. ذکر مقام الوهیت بر آن نفس اعظم و اطلاق جمیع اسماء و صفات الهیه بر آن ذات مکرّم نباید به هیچ وجه به خطا تفسیر شود و در فهم آن اشتباهی حاصل گردد زیرا بر طبق معتقدات بهاییان هیکل عنصری که جلوه گاه چنین ظهور مهیمنی است کاملاً از کینونت آن روح الارواح و جوهر الجواهر متمایز است و آن خدای غیبی که وجود او ثابت و الوهیت مظاهر مقدسه اش مورد ستایش اهل ارض است هرگز حقیقت نامتناهی محیطهٔ ازلیهٔ لایدرَكِ خود را در قالب فانی عنصری محدود تجسم ندهد و فی الحقیقه خدایی که ذات خویش را در هیکل بشری مجسم سازد بر وفق تعالیم حضرت بهاءالله فی الحین نسبت خدایی از او منقطع می گردد. این نظریهٔ عجیب و سخیف یعنی تجسم ذات خداوند در عالم کون نیز مانند عقاید وحدت وجود و تجسم خداوند به صورت انسان مخالف عقیدهٔ بهاییان و غیر قابل قبول است و حضرت بهاءالله هر یك از این دو عقیده را در ضمن الواح و آثار خود بِالصِّراحه رد و بطلان آن را بیان می فرمایند.

نفس مقدسی که در آثار بی شمار خود ندای الوهیت بر آورده و اِنّی اَنَا الله فرموده در کتاب ایقان به کمال عظمت می فرماید: «و بر اُولی العلم و افئدهٔ منیره واضح است که غیب هوّیه و ذات احدّیه، مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده... لَمْ یزَل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال به کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود... میان او و ممکنات، نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد... به هیچ وجه، ممکن نه... وَکانَ اللهُ وَ لَمْ یکُنْ مَعَهُ مِن شَیءٍ دلیلی است لائح...».

و نیز حضرت بهاءالله دربارهٔ حقیقت الوهیت می فرماید: «لَمْ یزَلْ بِعُلُوِّ تقدیس و تنزیه در مَکْمَنِ ذات مقدس خود بوده و لایزال بِسُمُوِّ تمنیع و ترفیع، در مخزن کینونت خود خواهد بود...» «صد هزار موسی در طور طلب به ندای لَنْ تَرانی مُنصَعِق، و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اِصْغاء کلمهٔ لَنْ تَعْرِفَنی، مضطرب»

و نیز در مناجاتی می فرمایند: «چقدر بعید است که این ذرهٔ ناچیز به کُنهِ عرفان تو راه یابد و چه بی فایده است جهد و کوشش من برای ادراك عظمت صنع تو که مَظْهَرِ قُوّهٔ خلاقیت توست».(ترجمه)

و نیز در مناجاتی که به خط خود مرقوم فرموده چنین شهادت می دهد: «ای خدای من چون خود را به تو منسوب بینم فریاد اِنّی اَنَا الله برآرم و چون به خویش نگرم خود را از خاك پست تر یابم.»(ترجمه)

و نیز در کتاب ایقان می فرماید: «و چون ابواب عرفان ذات اَزَل بر وجه ممکنات مسدود شد، لهذا به اقتضای رحمت واسعه... جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی به هیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود، تا حکایت نمایند از آن ذاتِ ازلیه و ساذِجِ قدمیه... و جمیع انبیای مقرّبین و اصفیای مقدّسین به این صفات موصوف و به این اسماء موسومند... و این هیاکل قدسیه، مَرایای اولیهٔ ازلیه ای هستند که حکایت نموده اند از غیب الغیوب...».

از جمله عقاید اساسیهٔ بهاییان که باید همواره مورد توجه بوده به هیچ وجه انحراف از آن حاصل نگردد، آن است که حضرت بهاءالله با آنکه اَشَدَّ ظهوراً ظاهرگشته، یکی از مظاهر الهیه ایست که با حقیقت غیبیهٔ ذات الوهیت به کلی متفاوت و متمایز است.[424]

در ص ۱۱۱ اشاره کرده که اعضا تشکیلات سیاستمدارانه رفتار می کنند و به هزار رنگ در می آیند تا در دل ها نفوذ کنند و مقام و منصب بالاتری به دست آورند، حال آنکه چنین نیست و قبلاً در همین متن از نصوص بهائی شاهد آورده شد.

در ص ۱۱۵ و پاورقی آن به تمسخر ذکر شده بهائیان ابیات زیبای بعضی شاعران را به حضرت بهاءالله نسبت می دهند، حال آنکه چنین نیست و جاعلین باید نمونه می آوردند. آنچه

مشخص است آنکه حضرت بهاءالله بخصوص در سال های اولیهٔ ظهور مبارکشان، برای نزول آثار و آیات وحیانیشان، گاه علاوه بر قالب نثر، از شعر و نظم نیز استفاده فرموده اند؛ آن اشعار مشخص است. اما گاهی نیز ابیاتی از شعرای سابق را به مناسبت در میان آیاتشان می آوردند که آنها نیز مشخص است و توسط یکی از فضلای بهائی روحی فِداه تحت عنوان *مآخذ اشعار در آثار بهائی* جمع آوری و در سه جلد چاپ شده است.

و در مورد حکمت نزول آیات به صُوَرِ مختلفهٔ فوق، از جمله می فرمایند:

> به کمال محبّت و اتحاد و مودّت و اتفاق سلوك نمایند. قسم به آفتاب حقیقت، نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد، حقّ آگاه گواه این گفتار بوده و هست. جهد نمایید تا به این مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانیست فائز شوید. این قصدْ سلطان مقاصد و این اَمَلْ ملیكِ آمال؛ ولکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیرهٔ ظلم فارغ نشود، ظهور این مقام مشکل به نظر می آید... گاهی به لسان شریعت و هنگامی به لسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصدِ اَقصی و غایتِ قُصوی، ظهورِ این مقامِ بلند اعلی بوده و کَفی بِاللهِ شهیداً (شهادت خداوند کافی است).[425]

در ص **۱۲۳**، غرق در قصه پردازی، در فصل سرد پاییزِ توصیف شده، لباس رعنا را طوری توصیف کرده گویی تابستان بوده!

در ص **۱۲۷** و پاورقی آن حکم نامزدی بهائی و **۹۵** روز مهلت آن را دارای اشکال ذکر کرده، حال آنکه حکمت آن دقیقاً رفع مشکلات موجود در ازدواج های غیر بهائی است که حضرت عبدالبهاء ازجمله آن را چنین توضیح فرموده اند:

> در قدیم بعد از قرار و تعیین، بلکه عقد وکابین (مَهریه) مدّتی مدیده زفاف تأخیر می شد و از این جهت محذورات کلیه حاصل می گشت[426]

و به همین علت است که نامزد کردن دختر قبل از بلوغ نیز که رسم بوده و گاه هست، در امر بهاء حرام شده است.[427] راجع به محذورات (خوف و جنگ و مصیبات و مشکلات) مزبور کافی است خوانندگان عزیز به حافظهٔ تاریخی خود مراجعه فرمایند.

در ص **۱۲۹** مطالبی راجع به ازدواج بهائی با مسلمان ذکر کرده که حاکی از عدم اطلاع جاعلین از فقه اسلامی است تا چه رسد به احکام بهائی. همچنین عجیب است که چطور نوشته

علی با آن همه تعریف و تمجید جاعلین از دین و ایمان و مسلمانی او حاضر است به خاطر عشقِ رعنای بهائی، مانند فیلم های سینمایی، او را بدزدد(!) و اگر رعنا مخالفت کند، علی آقای مؤمن خود را به خاطر عشقی بشری بکشد! معلوم است جاعلین مسلخ عشق علاوه بر ادعای ایمان عاشق پیشه نیز هستند، و یا شاید از اول نیز با تقوی مأنوس و آشنا نبوده اند و یا آنکه مثل شخصیت های عشقی داستان، دین و ایمان خود را ضمن جعل داستان مسلخ عشق از دست داده اند!

در ص **۱۳۳** نیز پناه بر خدا، «ایل و تبار بهاء» را «تا خرخره غرق در تخلف و جنایت» ذکر کرده و روش تشکیلات را بی رحمانه و همراه شقاوت ثبت نموده، حال آنکه چنان که قبلاً از جمله ضمن مطالب مربوط به ص **۱۰۵** مسلخ عشق ذکر شد، چنین نیست و مطالب ردیه های قبل از خود را تکرار کرده است. (در این مورد همچنین به فصل اول، نکتهٔ **۶**، ضمن جواب به ترهات آقای شهبازی مراجعه شود.)

در ص **۱۳۴** نوشته حضرت عبدالبهاء شب قبل از صعودشان خیلی از مرگ می ترسیده (اند) و دائم به همسر و دختر (شان) می فرموده اند «دکتر راجع به من چه گفته؟ راستش را بگویید. شما برای اینکه من نترسم حقیقت را نمی گویید. من می دانم که رفتنی هستم. بگویید چقدر تب دارم. دختر (حضرت) عبدالبهاء می گوید حضرت عبدالبهاء اگر متوجه تب خیلی شدید خود شوند، ممکن است سکته کنند، به همین دلیل چیزی نمی گفتم و درجهٔ تب ایشان را مخفی کردم.» این که ترس از مرگ، مذکور در همهٔ ادیان، به چه معنایی گرفته شود خود امری است که جای بحث دارد، اما چون جاعلین منظورشان تحقیر حضرت عبدالبهاء بوده از ردیه های سابق الذکر ناقضین — همچون صبحی — اکاذیب نوشته اند، حال آنکه شرح صعود حضرت عبدالبهاء و دریایی از بیانات و آثارشان موجود است که عکس اکاذیب جاعلین است.[428] کافی است به آن دریا رجوع کنید تا در دریای بیان آن مظهر تسلیم و رضا و مظلوم در دست اولی البغضا که حتی آنها را نیز دوست می داشت، مست روحانی شوید و آرزوی صعود به ملکوت کنید و به حیات حقیقی ابدی رسید. بیانات بسیار لطیف و مؤثری از ایشان موجود است که در آن منتهای آرزویشان در رسیدن به محبوب ابهایشان آشکار است. از جمله:

درد این عبد، فرقتِ جمالِ ابهی (حضرت بهاءالله)، زخم این دل، هجران آن دلبر یکتا، بیماری این جان، حرمان از مشاهدهٔ آن روی جهان آرا؛ درمانش جوار رحمتِ کبری و صعود به ملکوت ابهی. رَبِّ یسِّر لی هذا.

و نیز

این سمِّ فراق را به تِریاقِ (داروی) وصال زائل کن و این درد بی درمان هجران را به داروی وصول به ایوان علاج نما.[429]

در ص ۱۳۶ از دشمنی بهائیان با اسلام نوشته که در فصل اوّل، نکتهٔ ۵، و قسمتهای دیگر متن، پاسخ آن ذکر شد، و علاوه بر آن، شاهد بی نظیر بر اعتقاد بهاییان به اسلام عزیز و محبتشان به مسلمین، آنکه علیرغم مظالم فجیعهٔ ۱۶۳سالهٔ سلاطین و سیاسیون و امراء و علمای مذهبی اسلام در ایران، عثمانی، عراق و... در حق بهائیان از قتل و شکنجه و ضرب و حبس و غارت و... هرگز از آن محبت و احترام نکاسته است.

همچنین نوشته بهائیان هر سال باید یك نسخه وصیت نامه به محفل بدهند، حال آنکه اشتباه نوشته بلکه اصل حکم، وجوب نوشتن وصیتنامه است بر هر فرد بالغ، آن هم نه هر سال، ولی می تواند هر وقت بخواهد آن را تغیر دهد.[430]

در صص:۱۳۴و۱۳۸-۱۳۷، به معاد جسمانی و روحانی اشاره کرده و عقیدهٔ معاد روحانی را مسخره نموده و نوشته معاد روحانی قابل تحمل است ولی معاد جسمانی قابل تحمل نیست. عجیب است! معلوم نیست جاعلین چطور دو معاد مزبور را تجربه کرده و خلاف کتب آسمانی نوشته اند و جسم و شئون متعلق به آن را از روح و شئون متعلق به آن مهم تر فرض کرده، حال آنکه همهٔ اهل عالم از هر دین و مرام معتقدند که عذاب و پاداش روحانی بسی شدید تر و مهم تر از مجازات و مکافات جسمانی و مادی است. همین نظرگویای دید و بینش جاعلین مسلخ عشق است که از جملاتشان در صفحات مسلخِ عشق کاملاً هویداست. (در مورد معاد در همین متن قبلاً اشاراتی شده مراجعه شود.)

در ص ۱۳۸ ضمن اتهام فساد و فحشاء به بیش از ۹۰ درصد جامعهٔ بهائی علّت آن را نیز این ذکر کرده که اعمال ممنوعه در آثار و الواح بهائی، واضح مشخص نشده و عقوبتی برای آن منظور نگشته وگناه از غیرگناه تفکیك نشده و از قول یکی از شخصیت های بهائی مسلخ عشق

نوشته که در ۷۰ سال زندگی اش به اندازه هفتاد هزار سؤال برایش پیش آمده و از همهٔ سؤالات به خاطر عشق گذشته و منتظر است که بیت العدل اعظم در آینده راجع به احکام تصمیم گیرد! سُبحانَ الله! کاش یکی از آن ۷۰۰۰۰ را می نوشت تا معلوم شود منظورش چیست. فقط می توان گفت انشاءالله جاعلین به کتب بهائیان و ازجمله کتاب *مستطاب اقدس* و متممات آن و *ارکان نظم بدیع* و*گنجینه حدود و احکام* و *امر و خلق*،ج۳ و ۴،... مراجعه کنند تا دروغ ننویسند، و اگر هم مراجعه کرده اند و دانسته، حقیقت را ننوشته اند که بدتر است، و باید طبق عقاید خود، منتظر معاد جسمانی پس از مرگ باشند و حقیقتاً بترسند! زیرا حق در قرآن مجید، سورهٔ هود، آیات ۲۰-۲۴ چنین فرموده است:

وَ مَنْ اَظْلَمَ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللهِ كَذِباً... اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظّالِمينَ... يضاعَفُ لَهُمُ العَذابُ... لاجَرَمَ اَنَّهُمْ فِى الآخِرَةِ هُمُ الاَخْسَرُونَ (و کیست ستمکار تر از آنکه افترا بر خدا به دروغ بست...آگاه باشید لعنت خدا بر ظالمین است...عذاب بر ایشان مضاعف می شود... ناچار ایشان در آخرت زیانکارترین هستند).

پاک وصادق است نازل کنندهٔ این آیات! (در مورد تهمت فساد و فحشاءِ بیش از ۹۰ درصد بهائیان در فصل اول، نکتهٔ ۴ و جاهای دیگر ذکر شده است).

و در ادامهٔ ص ۱۳۸ و مطالب فوق در ص ۱۳۹ و پاورقی آن، آورده که حضرت عبدالبهاء به علّت نقص احکام که در فوق ذکر کرده، صدور بعضی از احکام را لازم و واجب دید(ند) و گنجینهٔ حدود و احکام نازل شد و همین احکام هم نیاز به تجدید نظر و تنظیم توسط بیت العدل دارد و در طول تاریخ بهائی نیز احکام تغییر خواهد کرد و نصوص به شکل اولیه باقی نخواهد ماند.

تمام آنچه نوشته یا حاکی از عدم مطالعهٔ کافی آثار بهائی است و یا به علّت غرض ورزی چنین تفسیر شده. در جایی که جاعلین مسلخ عشق، کتاب گنجینه حدود و احکام را که جمع آوری نصوص حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله است در خصوص احکام بهائی توسط فاضل فقید بهائی جناب اشراق خاوری، نازل از قلم حضرت عبدالبهاء می دانند(!) و حتی به ظاهر ظاهر صفحات و مطالب کتاب توجه ندارند، چگونه می توان توقع داشت که باطن و عمق مطالب را بفهمند. سُبحانَ الله کسانی که به این ترتیب یمین را از شمال

تشخیص نداده اند و در الفبای تحقیق و تتبع کلاسیك و علمی و دانشگاهی و حتی حوزوی و دینی وامانده اند، چگونه می توانند مفاهیم روحانی و ملکوتی و دینی را درك کنند؟! پیشنهاد آنکه توبه کنند و استغفار نمایند و دوباره منصفانه آثار بهائی را بخوانند تا به احکام بهائی و وظایف بیت العدل اعظم در قبال آن احکام و اینکه بیت العدل اعظم، احکام منصوصهٔ کتاب مستطاب اقدس را نسخ نمی فرمایند، آگاه گردند تا اشتباه و کذب ننویسند. (در این مورد به کتاب مستطاب اقدس نشر مرکز جهانی و *توضیحات* مفصّل و ضمائم آن، و نیز *انوار هدایت* مراجعه شود).

در ص ۱۴۶ مطالب عجیبی راجع به تقلید در اسلام نوشته که کاملاً غلط است و معلوم است جاعلین مسلخ عشق کتب فقه اسلامی را هم نخوانده اند و نوشته اند که بهائیان باید بروند با مجتهدین متخصص صحبت کنند و آنها را تبلیغ به بهائیت نمایند و عوام مسلمان باید بروند نزد مجتهدین دربارهٔ امر بهائی تقلید کنند، چون عوام مسلمین، «افراد ساده ای» (ص ۱۴۶) هستند که «رشتهٔ تحصیلی» شان مجال تخصص و تعمّق در مسائل دینی را به آنها نداده.

سُبحان الله! معلوم نیست بلال حبشی ساده دل بی سواد و ابوذر چوپان و مؤمنین اوّلیهٔ اسلام نزد کدام مجتهد رفتند و اسلام و رسالت حضرت محمد (ص) را پذیرفتند! ثانیاً علی که از شخصیت های مسلمان داستان مسلخ عشق است و معلّم تحصیل کردهٔ دوره دیده است و در بحث هایی که در سراسر داستان حتی با فرهمند، بهائی مکّار (!) و دیگران می کند، شخصیتی بی سواد هم نشان داده نمی شود و پیروز می شود (ص ۱۴۷، سطر ۱۰، ص ۱۵۰، سطر۱۲)، در اینجا یك باره فردی ساده معرفی می شود که رشتهٔ تحصیلی اش مجال تخصص دینی به او نداده! ثالثاً مگر جاعلین مسلخ عشق نخوانده اند که تقلید در فروع دین و احکام است نه در اصول آن. در کتاب *فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی*، سال اوّل راهنمایی، نشر ۱۳۸۳، وزارت آموزش و پرورش جمهوری اسلامی، در ص ۹۲، سطر ۱۸ چنین آمده: «هر انسانی وظیفه دارد عقل خویش را به کار گیرد و با تحقیق و کنجکاوی به تحکیم عقاید خویش بپردازد، با دلیل و برهان خدای خویش را بشناسد و به معاد و نبوّت معتقد باشد. و به همین جهت گفته اند که تقلید در اصول دین جایز نیست، اما دستورهای دینی و برنامه های عملی اسلام — یعنی احکام، عبادات، اجبات و محرمات — را باید از قرآن و حدیث به دست آورد.» چطور جاعلین مسلخ عشق چیزی را که مجتهدین اسلام جایز ندانسته اند، جایز دانسته اند؟ بلی حقّانیت دیانت بهائی

را که اصول عقاید است باید هر فرد خود تحقیق کند و نه آنکه مجتهدین را ملاك اقبال و انکار قرار دهد، والّا دچار مشکلی خواهد شد که اعراب جاهلیهٔ دوران حضرت رسول — و معرضین زمان همهٔ پیغمبران — به آن دچار بودند و به این خاطر اسلام را نمی پذیرفتند زیرا آباء و اجداد و بزرگان قومشان نپذیرفته بودند و بت پرست بوده اند و خداوند در قرآن مجید این بهانه را نپذیرفته و آنها را انذار می فرماید: «اِنّا وَجَدْنا آباءَنا عَلی اُمَّهٍ وَ اِنّا عَلی آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ...» (به درستی که ما یافتیم پدرانمان را بر طریقه ای و به درستی که ما بر اثرهای ایشان اقتدا کنندگانیم/ زخرف،۲۲) و نیز: «وَ یقُولُونَ ءَ اِنّا لَتارِکُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ» (و می گویند آیا ما ترك کنندگانیم اله هایمان را برای شاعری دیوانه/ صافّات، ۳۵).

رابعاً در اینجا باید به مناسبت موضوع، یاد عالم بزرگ اسلام، مرحومِ شیخ مرتضی انصاری، خاتَم الْفُقَهاء والمُجْتَهِدین[431] (متوفی به سال ۱۲۸۱ ه.ق. در نجف) را که همزمان حضرت بهاءالله جَلَّ جَلالُهُ بوده و حضرتشان در لوح ناصرالدین شاه ذکر خیر او را فرموده اند زنده نمود که وقتی بعضی شاگردانش از او درباره ظهور حضرت باب و بهاءالله پرسیدند، به آنها گفت خود تحقیق کنند، زیرا این امر از اصول دین است و بعضی از شاگردان او تحقیق کرده به امر بهائی ایمان آوردند و شرح حال آنها در کتب تاریخی بهائی موجود است.[432] خامساً در جواب جاعلین که نوشته اند: «شما (یعنی بهائیان) بروید سراغ مجتهدان ما؛ اگر آنها بهائی شوند لاجَرَم ما هم به تقلید از آنان خواهیم پذیرفت؛ چون آنها هرگز چیزی را بدون دلیل و منطق نمی پذیرند و بدون آوردن دلیل و منطق فتوا نمی دهند»، اوّلاً می پرسیم اگر مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان و بودایی ها و برهمایی ها هم به مسلمین، حرف مشابهی بزنند، چه خواهند گفت و چه جوابی خواهند داد؟ جوابهائی که ما تا به حال از بعضی غیر منصفین شنیده ایم، چنانکه در مقدمه ذکر شد، حکم یك بام و دو هوا داشته و جاعلین آنچه بر خود نمی پسندند بر دیگران می پسندند،[433] حال آنکه این حُکمِ مُحکم — یعنی آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران مپسند — در همهٔ ادیان نازل شده و یکی از آیات مبارکه ای است که در کل کتب آسمانی مندرج است و به این علّت جاعلین کاری کرده اند و چیزی گفته اند که مخالف روح همهٔ ادیان الهی است و این است که در آثار حضرت بهاءالله بارها ذکر شده که اگر امر بهائی رد شود هیچ دین دیگری قابل اثبات نخواهد بود و کسی که از این امر اعراض کند همانا از همهٔ رسل قبل اعراض نموده است (لوح احمد). و ثانیاً به جاعلین غیر منصف و به مشتاقان منصف و طالبان حقیقت عرض می کنیم که بر

عکس آنچه در قرآن مجید معرضین ایراد می گرفتند که آنهایی که به اسلام روی آورده بودند اَسْتَغْفِرُاللهَ گروهی «اَراذِل» بی سواد و «بادی الرأی» بوده اند و نه افراد عالم و صاحب مقام(هود،۲۹)، در دیانت بابی و بهائی به شهادت آثار حضرت اعلی و کتاب *مستطاب ایقان* و کتب تاریخی، علاوه بر افراد عادی و بی سواد از هر صنف و مذهب، علمای اسلام هم به تعداد بسیار زیاد ایمان آوردند که از جمله آنها جناب وحید، سید یحیی دارابی هستند که محمد شاه به عنوان بزرگ عالم دستگاه خود، وی را برای تحقیق امر جدید به شیراز فرستاد و او در اثر ملاقات با حضرت باب جلَّ جَلالُهُ مؤمن شد و در راه امر ایشان شهید هم شد.[434] و امثال ایشان بسیارند که کلّ مصابیح هدایت برای اهل عالم گردیدند و نامشان الَی الأبد در دفتر ابرار در درگاه کردگار ثبت شد (در کتاب ایقان ذکر ۴۰۰ نفر از چنین علمایی اشاره شده است). بلی حتی بسیاری از شهدای این امر نازنین نیز از همین علمای اَعلامِ اسلام عزیز بودند که به علّت تقوی و طلب حقیقی و خلوصشان، علمشان حجاب اکبر برای ایشان نشد و حقّ را در ظهور جدید شناختند، و بر معاصران است که در احوال آنها تفحّص کنند که چرا ایشان مؤمن شدند و چرا جاعلین، ایمانِ خِیلِ عظیمِ آن علما به امر جدید را فراموش کرده اند یا مستور و مسکوت می دارند و یا انکار می کنند! و شاید هم ایشان، آن علما را عالم نمی دانند و جزء روحانی نمایان (!) یا روحانیون درباری اسیر لذّات مادی و جسمانی و نفسانی، و یا امثال این برچسب ها به حساب می آورند که این بهانه نیز مؤثر نیست زیرا آن علما به قلب و فکر و قلم و رفتار و عمل و نهایتاً با دادن خونشان به مصداق آیه مبارکه قرآن که می فرماید: «فَتَمَنَّوا الْمَوْتَ اِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ» (بقره/۸۸؛جمعه، ۶)، صداقت خود را در مدعای خودشان که ایمان به حقانیت ظهور جدید است، اثبات کردند؛ جانم فدای خون ایشان وشهداء کلّ ادیان باد.

در ص ۱۴۶ مجدداً به تشکیلات بهائی تهمت زده شده که افراد باید «لال و کور و کر به دستورهای تشکیلات عمل کنند»، حال آنکه مطالعهٔ نظم اداری و قوانین و روش کار آن خلاف آن را اثبات می کند، و قبلاً در این مورد نصوص و مطالبی آورده شد و طبق آن نصوص، اهل بها به عشق مولای معنویشان، و نه در حالت «لال و کور و کر»، به نظم اداری دینیشان عشق می ورزند و برنامه هایش را مورد حمایت معنوی قرار می دهند و بر اجرای آن قیام می کنند و نظم اداری و تشکیلات دینشان را، بر عکسِ انظمهٔ سابقه، از دینشان جدا نمی دانند، چه که این تشکیلات همانند دیگر احکامی چون صلات و صیام و غیره در نفس کتاب الهی و از قلم شارع

قدیر دین بهائی تشریع شده و محصول عقل کلی الهی است و نه عقول محدود بشری علماء و بزرگان دینی.

در ص ۱۴۸ و نیز ۲۹۰ ذکر می کند که به علی گفته می شود اگر بهائی می شد می توانست با رعنای بهائی ازدواج کند و تشکیلات از نظر مالی و امکانات رفاهی به او کمك می کرد و فرهمند بهائی می توانست به وزیر آموزش و پرورش که با او آشناست (!) بگوید که علی را از ده به طهران منتقل کنند تا ضمن ادامهٔ تحصیل موقعیت های خوب به دست آورد. دربارهٔ تهمت ارتباط سیاسی تشکیلات بهائی با رژیم پهلوی قبلاً ذکر شده و در ضمیمهٔ ۲ توضیحات آن آمده است، اما در اینجا باید گفت علیرغم ادعای جاعلین که در ردیه های قبلی نیز عنوان شده، بهائیان برای ایمان کسی پول نداده و نمی دهند، بلکه تا حال هر که بهائی شده نه تنها پول نگرفته بلکه دچار مشکلات نیز شده است و حتی در بعضی موارد ثروت دوران مسلمانی خود را نیز از دست داده و این امری است که در کتب فقهی نیز آمده وگاه حتی همسر او بر او حرام شده است و از حقوق مادی نیز محروم گشته و علما و مقلّدین آنها تا حال تا آنجا که توانسته اند با چنین مرتدینی چنین کرده اند. و البته در اینجا چون مثل اکثر موارد قبل و بعد نمی خواهیم به جوابهای نقضی بپردازیم و دست به مقایسه بزنیم به همین مقدار جواب اکتفا می شود، ولی از جاعلین می خواهیم که خود منصفانه به جوابهای نقضی و مقایسه ای احتمالی بیندیشند (!) و چون تلاش و همّت و استعداد خود را در به هم بافتن مسلخ عشق اثبات کرده اند، حتماً می توانند قوهٔ واهِمه و خیال و تصورشان را در چنین مقایسه ای نیز به کار گیرند!

در ص ۱۵۱ (و نیز صص:۱۹۱-۱۸۹) به لحنی عاشقانه از علی و نحوهٔ نشان دادن عشقش به رعنای به اصطلاح بهائی تعریف و تمجید کرده ولی معلوم نیست چرا مانند فیلم های عشقی هندی و ایرانی، و دقیقاً مخالف آراء مجتهدین، جاعلین مزبور در نحوهٔ عشق بازی علی ایرادی ندیده اند، حال آنکه در ص ۱۴۶ جاعلین از زبان همین علی آقا استدلال می کنند که به علّت عدم تخصص در علوم دینی، دربارهٔ بر حق بودن یا نبودن دیانت بهائی باید از مجتهدین تقلید کرد، و این درست بر عکس فقه اسلامی است که تقلید در فروع است نه اصول، حال سؤال این است که آیا حکم مجتهدین اجازه می دهد یك پسر خوب مسلمان مثل علی، در دهی، «گل های وحشی، گل های محمدی و داوودی و یاس را از تپه های اطراف روستایشان» بچیند و «بدون اینکه خود را نشان دهد از پشت بام» برای یك دختر بیاندازد؟ و آیا می تواند

«اولین چاقاله های زردآلو و بادام را قبل از اینکه خودش نوبر کند با چه شور و شوقی در جیب هایش پر» کند و «در ظرف پر از آب رعنا» بریزد (البته علی گلها را بدون اینکه دیده شود از پشت بام برای رعنا می ریخته، ولی معلوم نیست چاقاله ها را چطور در ظرف پر از آب رعنا می ریخته؟). جاعلین ظاهراً برای حفظ جوّ اسلامی و برای اینکه کار علی آقا را از نظر شرعی موجّه جلوه دهند در سطور بعدی برای جبران آن می نویسند علی هرگز تنها با رعنا صحبت نکرده و هرگز پا را از گلیم خود فراتر ننهاده، ولی حتی این توضیح هم، جواز گل و چاقاله انداختن برای رعنا نمی تواند باشد. اگر می فرمایید می شود، از مجتهدین بپرسید!

به هر حال چنین تناقض هایی در مسلخ عشق موجود است و چنان که در اینجا جاعلین برای پاك جلوه دادن علی، علیرغم روش غیر مرضیهٔ او در ابراز عشق به رعنا، می کوشند (ص۱۵۱)، در جایی دیگر نیز (صص:۲۰و۷۹) ژانت دختر آقای توکلی رئیس به اصطلاح محفل ملی بهائیان (!) را یك دختر غیر عفیف تصویر می کنند که برای تصاحب فرهمند، با ژاکلین خواهر خود رقابت عشقی دارد و بعد چون ژاکلین در این رقابت پیروز می شود، ژانت لج می کند و تبدیل به یك مخالف جدّی دیانت بهائی می شودو مسلمان می گردد و با یك استاد دانشگاه (پویا مقدم) ازدواج می کند (!) و جاعلین مسلخ عشق برای توجیه این تناقض، رقابت عشقی مزبور را از طرف ژانت به حساب بچگیِ او می گذارند (ص۷۹) و به این ترتیب جاعلین به علّت کم حافظگی و به علّت حرص و ولعی که در به هم بافتن همهٔ ایرادات قدیم و جدید به امر بهائی و جا دادن آنها در لابلای داستان، دارند، دچار چنین تناقضاتی می شوند.

از تناقضات دیگر این چنینی آنکه در ص **۱۵۲** می نویسد خواهر فرهمند که طبق مسلخ عشق خود مردی مکّار و فاسد است، پس از جدایی پدر و مادرشان، «تنها و سرگردان شد و به دنبال ذرّه ای محبّت واقعی به انحراف کشیده شد» و فرهمند نمی توانست هیچ کاری برای خواهرش بکند یا حرفی بزند، زیرا یکی از احکام بهائی، عدم اعتراض بر یکدیگر بود، به طوری که «حتی پدر و مادر هم نباید به فرزندانشان امر کنند و یا به آنها اعتراضی نمایند. او (فرهمند)چه می توانست بکند؟ جز خونسردی و سکوت راهی نداشت». اولاً عجیب است که جاعلین مسلخ عشق در اینجا دوباره کم حافظه شده اند و به علّت اینکه می خواهند ایرادی دیگر بر امر بهائی را زورکی هم که شده در داستان جای دهند، به جای آنکه بنویسند فرهمند به عنوان یکی از سران تشکیلات بهائی (!) به خواهر خود یك مقام بزرگی در تشکیلات داد تا او و خواهرش نیز چون

خانواده آقای توکلی که عضو محفل ملی (!) و رئیس بهائیان ایران بود و تشکیلات در قبضهٔ قدرتش بود، سهمی از قدرت را به دست آورند، طوری نوشته اند که گویا فرهمند فاسد و زناکار و مکار (صص:۲۴و۷۴) که سمت معاونت محفل ملی (!) را نیز داشته (صفحهٔ۳۱) از منحرف شدن خواهرش ناراحت شده ولی نمی توانسته به او اعتراض نماید و جلوی او را بگیرد و کمکش نماید (!) و این مخالف سیاق کل داستان است.

ثانیاً آنکه حکم عدم اعتراض بر یکدیگر حکم بی نظیری است که در امر بهائی بدیع است و مفهومش آن چنان که مسلخ عشق به تمسخر گفته نیست، بلکه حکمی است که دنیای امروز ما و اهل عالم تشنه چنین حکمی است تا از اختلاف و جنگ و جدال و نفاق و کینه و حسد و عیب جویی و غیبت و غرور و انتقام و قتل و ترور نجات یابد. ملاحظه فرمایید در نصوص ذیل درباره حکم مزبور چه می فرمایند: «کلّ عباد را به نصائح مشفقانه نصیحت نودیم که احدی متعرّض احدی نشود و نفسی با نفسی مجادله ننماید.» و نیز: «قسم به آفتاب فجر توحید که اگر احبای الهی کشته شوند، نزد این عبد محبوب تر از آن است که به نفسی تعرّض نمایند.» و نیز: «ابداً نفسی تعرّض به نفسی ننماید و بر محاربه قیام نکند. شأن اهل حق خضوع و خشوع و اخلاق حمیده بوده و خواهد بود.» و حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «کسی را با کسی تعرّض نباشد و کسی بر کسی نکته نگیرد.»[435]

چنانکه از نصوص فوق مشخص است، مصادیق ذکر شده در مسلخ عشق برای حکم مزبور مربوط به این حکم نمی شود، بلکه چنانکه در تعالیم دیگر بهائی منصوص است والدین مجبور بر تعلیم و تربیت فرزندان هستند ولی به روش بهائی و نه مجادله و جنگ و نزاع و خشونت، و به قدری این امر مهم است که فرموده اند عدم تربیتِ اولاد، گناهِ نابخشودنی است. تعلیم و تربیت بهائی دارای احکام بدیعی است که آن را نسبت به ادوار سابقه بی همتا و بی نظیر نموده و سمت و سوی آن رسیدن به وحدت عالم انسانی و نیز کسب کمالات معنوی و سعادت حقیقی می باشد و نصوص دربارهٔ آن خارج از حدِّ شمار است.[436]

نکتهٔ دیگری که راجع به حکم عدم اعتراض به یکدیگر باید گفت آنکه این اعتراض، شامل همه نوع اعتراض چه لسانی و چه به شکل نزاع و جدال و یا قتل، می باشد. پایین ترین حدّ آن در حقیقت همانی است که به تعبیری دیگر «امر به معروف و نهی از منکر» به صورت اعتراض و مجادله را شامل می شود، و آن اینکه در امر بهائی نفوس مأمور به «امر به معروف و نهی از

منکر» به شکل فردی نسبت به یکدیگر نیستند، بلکه این وظیفه در موارد مختلف و خاص، به عهده مسؤول یا مسؤولینش گذاشته شده تا به این وسیله افراد در معرض مکدّر کردن و آزردن یکدیگر قرار نگیرند. به عنوان مثال مسؤول این امر دربارهٔ فرزندان، والدین هستند؛ یا مسؤول این امر درباره نفوس خاطی در اجتماع، تشکیلات نظم اداری بهائی می باشند، که نحوه اقداماتشان در این موارد از هدایات و تشویق ها یا تحذیر و انذار از طریق ابلاغ عمومی به بهائیان شروع می شود، و اگر موارد خاص و حادی پیش آید با هدایات و نصایح و تذکارات خصوصی توسط تشکیلات بهائی پی گیری می شود و نهایتاً در صورت ادامهٔ خطا و ارتکاب منهیات، آن فرد خاص تنبیهات اداری و روحانی می گردد (ضمیمهٔ **۵**) و این طردها از جمله با توجه به شرایط فعلی جامعه بهائی صورت می گیرد و موقّتی است و در آینده با توجه به رشد امر بهائی و ازدیاد نفوس، تغییراتی در آن توسط بیت العدل اعظم مرجع جهانی بهاییان صورت خواهد گرفت[437] و در همین جا باید به جاعلین گفت موارد طردهایی که سعی کرده اند در مسلخ عشق به جامعه بهائی نسبت دهند، چنانکه قبلاً هم در متن اشاره شده، کاملاً معکوس و غلط است. (رجوع شود به مطالب مربوط به صفحات **۷۶** و **۹۶** و**۴۱** و **۴۴** مسلخ عشق).

در ص **۱۶۳** اطلاعاتی راجع به کفن و دفن متوفیان بهائی داده که درست نیست و چنانکه قبلاً نیز گفته شد، مانند دیگر ردیه نویسان، *حضرت القدس*(!) نوشته که نشانهٔ نقص یا عدم اطلاع جاعلین از تعالیم و اصطلاحات بهائی است. خوشبختانه تعالیم و احکام بهائی در خصوص کفن و دفن و برگزاری جلسات تذکّر برای متصاعدین الی الله (اصطلاحی که بهاییان برای متوفیان به کار می برند) در کتب بهائی، مثل گنجینهٔ حدود و احکام، امر و خلق، ج ۴؛ انوار هدایت و... در دسترس است و مُثبِتِ اشتباهات جاعلین می باشد و همچنین باید گفت هموطنان عزیز نیز بعضاً در مراسم کفن و دفن دوستان یا همکاران یا همسایگان یا فامیل بهائی خود شرکت کرده اند و کما بیش با آن آشنا شده اند و بارها نزد بهاییان و خود، مراسم مزبور و ادعیه و الواح و مناجات های تلاوت شده در آن مراسم را، معنوی یافته و مورد تحسین قرار داده اند.

در صفحهٔ **۱۶۷** از عاشورا و محرّم و صفر نوشته و با ذکر اینکه اوّل و دوّم محرّم ولادت حضرت باب و حضرت بهاءالله است خواسته این سوء تفاهم را ایجاد کند که بهائیان منکر امام حسین اند و در ماه شهادت ایشان، شادی می کنند و عاشورا را منسوخ می شمارند، حال آنکه

بهائیان بین آن حسین و این حسین، که جان های مخلصین فدای هردو باد، جدایی قائل نیستند و جمال ابهی چنانکه قبلاً نیز ذکر شد زیارتنامهٔ بی نظیری برای سیّد الشهداء نازل فرموده اند که دست ظنون و اوهام جاعلین از درك معانی آن کوتاه است و نیز در آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله مقام عظیمی برای آن امام همام قائل شده اند (کتاب ایقان) و چنانکه در فصل اول، نکتهٔ ۵، آمد از جمله چند کتاب مهمی که بهاییان در تأیید اسلام نوشته اند، یکی به طور خاص مختصّ امام حسین (ع) است، و از ردیه نویسان شیعه و جاعلین مسلخ عشق باید پرسید چرا با جعل اکاذیب و پنهان کردن حقایق فوق، می خواهند بین ملّت شیعه و بهاییان و تنها دینی که اسلام و خطّ ائمهٔ اطهار را قبول دارد، تفرقه و جدایی اندازند؟

اما حزب شیعه نباید از غیر شیعیان توقع داشته باشند دقیقاً و کمّاً و کیفاً همانند آنها برای امام حسین (ع) عزاداری کنند، چنانکه خود این حزب نیز برای مقدسین دیگر ادیان الهی، همانند مؤمنین آن ادیان عزاداری نمی کنند و حتی خود شیعیان در مورد نحوهٔ عزاداری برای امام حسین (ع) نیز اختلاف نظر دارند، به نحوی که حتی بعضی از علمای شیعه (ازجمله در محرم سال ۱۳۸۳ ه.ش) و مقامات مسئول، رسماً از صدا و سیما به نحوه برگزاری آن ایراد گرفتند و تذکّر دادند که بعضی مطالب نباید گفته شود و بعضی اعمال نباید انجام شود.

اما و علیرغم همهٔ این ها، نفس حضرت بهاءالله، خود در چند جا به مناسبت به بهاییان سفارش فرموده اند که علیرغم اینکه دو یوم تولّد دو موعود کل امم و ادیان عالم از مبارك ترین و سرور انگیزترین ایام سال است، ولی بهاییان حتی در این دو یوم نیز رعایت نمایند تا مبادا موجب سوء تفاهم بی احترامی نسبت به احساسات دینی ایشان شود (*امر و خلق* ج۳، فصل حکمت). و بهاییان نیز حسب الامر مولایشان تا حال در مرز و بوم شیعیان چنین کرده اند و منتظرند و جوّی مناسب که جعل و کذب و تهمت و افترا علیه ایشان خریداری نداشته باشد، حقایق فوق از آثار بهائی را دربارهٔ عظمت مقام الهی امام حسین (ع) و کلّ انبیا و اولیای الهی، در طبق اخلاص تقدیم مشتاقان نمایند تا کل پی برند که بهاییان در چنگال چه ظالمین و جاعلینی اسیر بوده اند و چطور در جواب زهر ایشان، شهد داده اند، اما مشتاقان لازم نیست منتظر بمانند فقط کافی است با قلبی پاك و نیتی خالص و قضاوتی منصفانه به آثار بهائی مراجعه نمایند تا رابطهٔ آن حسین و این حسین (میرزا حسین علی ملقّب به حضرت بهاءالله) را دریابند و مست روحانی گردند و به نام آن دو مظلوم به خدمت بشریت برای رسیدن به وحدت عالم انسانی و صلح اعظم و سعادت

حقیقی بنی آدم، پردازند، و الحمدُ لِله شماری بسیار تا حال چنین کرده اند و حَظِّ روحانی برده اند.

در ص ۱۷۲ (و ۲۶۵) مثل کل کتاب نوشته دین بهائی مَحرم و نا مَحرم ندارد، و محدودیتی در مورد حجاب ندارد. در این مورد قبلاً در چند جا آنچه لازم است گفته شد، و در بارهٔ محدودیت در حجاب نیز دلیلی ندارد که همهٔ اهل عالم حجابشان مانند حجاب گروهی خاص باشد، بخصوص که حجاب بین خود مسلمین نیز محلّ بحث و اختلاف نظر است. در مورد محرم و نا محرمی و حدّ لباس و حجاب به جاعلین توصیه می کنیم توقیع منیع *ظهور عدل الهی* از قلم مُلهَم حضرت ولی عزیزِ امرِ بهاء را به دقّت و انصاف بخوانند زیرا در این توقیع خطاب به جوانانِ بهائی امریکا و کانادا که به عقیدهٔ جاعلین مهد فحشا است و دیانت بهائی نیز دست نشاندهٔ آنهاست، دستوراتی دربارهٔ تقوی و تقدیس و عفّت و عصمت و وضع پوشش و لباس و تمسك به اعتدال و پرهیز از حرکتِ بدون پوشش و خودداری از روابط غیر مشروع، می فرمایند که به کلی مخالف افترائات جاعلین است و انشاءالله موجب توبه مفترین خواهد شد؛ و شاید اگر روزی بصیرت بلوغ معنوی در این یوم عظیم ظهور موعودِ کلّ اُمَم را یافتند، با مفهوم والای تقدیس و تقوی در ظهور امر بهاء آشنا گردند (چند نصّ مهم در این خصوص قبلاً در متن آورده شد، مراجعه شود).

در صص ۱۷۵-۱۷۴ اشاره شده که «بهائیان هیچ اعتقادی به امام زاده و هر چه که مربوط به امامان باشد ندارند... بهائیان چنین اماکن متبرّك و مقدّسی نداشتند. تنها جایی که از آن با احترام یاد می کردند مقبرهٔ بهاء در اسرائیل بود که بیشتر بهائیان دنیا به آنجا دسترسی نداشتند و دیدار از آنجا هم هیچ ثوابی برای آنها نداشت.» علاوه بر پاسخ های قبلی در این خصوص که مؤید اعتقاد بهاییان به اسلام و ائمهٔ اطهار و سایر ادیان آسمانی است، باید به حقیقتی که علمای جامعه شناس دربارهٔ آن تحقیق و مطالعه نموده اند، و امروزه با مطرح شدن تعامل و همکاری و گفتگو بین ملل و دُوَل و فرهنگ ها و تمدّن ها اهمیت زیادی یافته است، اشاره ای کوتاه نماید، و آن اینکه در جامعه شناسی بحثی تحت عنوانِ "Group-Egocentrism" (خود پرستی گروهی یا خود-مداری) و از جمله اَشکالِ آن "Ethno – Centrism" (قوم- مداری) [438] وجود دارد که حاکی از این است که بعضی گروه های اجتماعی خود را محور دنیا می انگارند و گروههای دیگر را به دیدهٔ تعصب و عدم تحمّل می نگرند و فکر می کنند همه باید مانند آنان بیندیشند و عمل

نمایند و ملاك قضاوتشان راجع به دیگران صرفاً این است که آیا دیگران به معتقدات آنها معتقدند یا نه. حال مسلخ عشق را باید دوباره خواند و از این جنبه آن را بررسی نمود و متوجه شد که جاعلین شدیداً به این بیماری دچارند، آن هم در حالتی که علما و دانشگاهیان وسیع النظر کشور مقدّس ایران متوجّه ضررهای این بیماری شده اند و افکارشان متوجّهِ توجّه به عقاید دیگران و آنان که به نوعی دیگر می اندیشند، شده است. و فی الحقیقه دیگر ما بهائیان نمی دانیم به چه زبانی، اعتقاد ۱۶۳ سالهٔ خود را مبنی بر اعتقاد و احترام به اسلام و حضرت محمد و اصحاب ایشان و ائمهٔ اطهار بیان نماییم (!) و به نظر ما مشکل چیز دیگری است، و آن این است که جاعلین معترضند چرا حضرت بهاءالله به عنوان ظهوری جدید ظاهر شده اند و چرا بهائیان به ایشان ایمان آورده اند! در مورد حضرت بهاءالله، خودشان جواب داده اند و می توانید بیانات مبارکشان را در این خصوص در متن مربوط به دو یادداشت 301 و 303 دوباره و چند باره ملاحظه نمایید. و اما در مورد ما بهائیان نیز سه آیهٔ مبارکهٔ قرآن را در جواب عرض می کنیم، باشد که جاعلین متوجه شوند، و یا دست از سر ما بردارند و یا آرزوی دیرین ۱۶۳ ساله خود را مبنی بر کشتن ما عملی سازند. در سورهٔ مائده، آیه ۶۴ می فرماید: «... هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّا اِلّا اَنْ آمَنّا بِاللهِ وَ ما اُنْزِلَ اِلَینا وَ ما اُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ اَنَّ اَکْثَرَکُمْ فاسِقُونَ» (آیا نا خوش می دارید از ما جز اینکه ایمان آوردیم به خدا وآنچه فرو فرستاده شد بر ما و آنچه فرو فرستاده شد از قبل و اینکه بیشترین شما فاسقانند)؛ و درسورهٔ آل عمران، آیه ۱۹۰: «رَبَّنا اِنَّنا سَمِعْنا مُنادیاً ینادی لِلْایمانِ اَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ،فَآمَنّا» (ای پروردگار ما همانا شنیدیم ندا کننده ای ندا می کرد از برای ایمان که بگروید به پروردگارتان، پس گرویدیم). «رَبَّنا فَاغْفرلَنا ذُنُوبَنا وَ کَفِّرْ عَنّا سَیئاتِنا و تَوَفَّنا مَعَ الاَبرارِ» (پروردگار ما پس بیامرز برای ما گناهان ما را و باز پوشان بدی های ما را و بمیران ما را با نیکان /همان، ۱۹۱).

ملکا و پادشاها کرمی نما و بگذر به ضرورتی که بینی به خجالتی که دانی

به امید طاعتِ تو تنِ خویش زنده خواهم چو نباشد این تمنا نه من و نه زندگانی

تو رساندیم در اول به سعادت هدایت چه شود اگر در آخر به شهادتم رسانی.

و اما اینکه نوشته بهائیان جز مقبرهٔ حضرت بهاءالله اماکن متبرکی ندارند، حقیقت این است که دارند و مقدّس هم می شمارند و بهائیان دنیا با سوابق ملّی و فرهنگی و دینی و نژادی متفاوت به آنها عشق می ورزند، ولی تقاضا آنکه جاعلین محققّ، تحقیق و تتبّع فرمایند که چه بلایی بر سر این اماکن مقدّس بهائی در ایران و عراق آمده؟ و عجیب است که در اینجا نیز تناقض وجود دارد، زیرا در فضا و جوّ داستان در سنهٔ **۱۳۵۲** در رژیم پهلوی که به زعم جاعلین کم حافظه نخست وزیر و وزرای آن بهائی اند و ساواك دست در دست تشکیلات بهائی است، در مسلخ عشق می نویسند بهائیان دنیا ازجمله ایران به مقبرهٔ حضرت بهاءالله در اسرائیل، «دسترسی ندارند» و دیدار از آن جا هم هیچ ثوابی برای بهائیان ندارد (ص**۱۷۵**!) [439]، حال آنکه یکی از ایرادات مرحوم آیت الله خمینی در سال **۱۳۴۲** به رژیم پهلوی این بود که بهائیان صهیونیست به راحتی و با تسهیلات مملکت به خارج از کشور می روند و بر ضدّ اسلام فعالیت می کنند ولی حجّاج مسلمان با مشکلات به حج می روند.[440] و معلوم نیست منظور از هیچ ثوابی ندارد چیست، و معلوم نیست واژهٔ ثواب در ذهن وهم آلود و ماده گرای جاعلین چه معنی می دهد. ای کاش می دانستیم تا در مورد آن می شد حقایقی را نوشت. اگر منظورشان صرفاً ثوابهای دنیوی است که مثلاً باید گفت از معجزات اماکن مقدّسهٔ بهائی آنکه بهاییان را تحت مظالم **۱۶۳** ساله، محتاج غیر ننموده و ایشان علیرغم همهٔ تضییقات، گرسنه نمانده اند. اما اگر منظور ثواب معنوی و به قولی اُخروی است آن نیز معلوم است و در دسترس، چه که نفس استقامت بهاییان در برابر انواع ظلم های **۱۶۳** ساله، خود بالاترین ثواب است و اگر قدر و مقام استقامت در راه حق و حقیقت و دین الهی را متوجه نمی شوید، کافی است سری به قرآن بزنید و متوجه شوید و این ثوابی است که آن را با عالمی ثواب دنیوی و مادی عوض نمی کنیم و به محبوب ابهایمان عرض می کنیم:

گر در آتش رفت باید چون خلیل — ور چو یحیی می کنی خونم سَبیل
گر چو یوسف چاه و زندانم — ور ز فقرم، عیسی مِریم کنی
سر نگردانم، نگردم از تو من — بهر فرمان تو دارم جان و تن

همچنین در همین ص **۱۷۵** اشاره کرده تشکیلات بهائی تبلیغات علیه مسلمانان می کرده، حال آنکه چنان که گفته شد و مشهود است باید گفت به استثنای امثالِ جاعلین غیر منصفِ نامهربان که بهاییان را دشمن خود می شمارند و خود را دشمن بهاییان، بهائیان و

مسلمانان در این آب و خاك مقدّس همدیگر را دوست دارند و در این باره کافی است مجدداً به فصل اول مراجعه کنید و نکتهٔ ۵ آن را دوباره بخوانید تا بدانید محال است بین بهائیان را با ملّت ایران و اهل عالم به هم بزنید، چه که این عشق و علاقه ریشه در اعتقادات دینی بهائی دارد و نصایح و توصیه های اخلاقی و انسانی علمای اخلاق و فلسفه و شعرا و شعارهای دروغین سیاستمداران نیست که گذراست. پاک و مقدّس است آن که عناد را منسوخ فرمود و به اتحاد و وداد حکم نمود. ای بهاءالله چه کرده ای! جان به فدایت!

در ص ۱۷۶ نیز جاعلین، جامعهٔ بهائی را با حکومت پهلوی شبیه سازی و قیاس کرده اند و اتهاماتی را تکرار کرده اند که درباره آن قبلاً اشاره شد و در پاورقی این صفحه به دادن عنوان «سِر» از طرف حکومت انگلیس به حضرت عبدالبهاء اشاره کرده و آن را علامت انگلیسی بودن دین بهائی دانسته، که در این مورد نیز قبلاً پاسخ داده شد و علاوه بر آن پاسخ ها، در کتب بهائی جواب های دیگری نیز مذکور که باید به آنها مراجعه کرد. و در اینجا نیز خاطر نشان می کند چون این عبد مبنای پاسخ را بر دلایلی اثباتی گذاشته و سعی کرده به دلایل نقضی و مقایسه ای کمتر بپردازد، در این مورد نیز از دلایل نقضی و اتهامات سیاسی که به انبیاء قبل و ازجمله اسلام زده شده صرف نظر نمود، اما توصیه می کند جاعلین خود در این مورد تفکر کنند تا دریابند خود ایشان رجعت همان هایی هستند که حضرت محمد (ص) و دیگر انبیاء را مورد اتهامات سیاسی قرار دادند و ان شاءالله به ارادهٔ الهی، چنانکه در فصل اول، نکته ۵ آرزو و تقاضا نمودیم فضلایی بیشتر از برادران و خواهران مسلمان ایرانی به مصداق «اُمَّةٌ یَدْعُونَ اِلَی الخَیر» مبعوث شوند و با تخلق به آداب و اخلاق لازمه مذکور در قرآن برای قضاوت و تحقیق و نیز با روش صحیح تحقیق عالمانه و دانشگاهی، حقایق را از اسناد و منابع تاریخی معتبر و نیز نفس آثار بهائی استخراج کنند و دریابند که نفس هر ارتباطی، برای ایراد اتهامات، دلیل اثبات روابط پنهانی و نیات سوء سیاسی و وابستگی نیست، بلکه باید نوع و نیّت و هدف و نتایج و نیز سوابق و مدت و زمانِ ارتباط مذکور بررسی شود، و در این صورت است که ملّت ایران دوست و دشمن خود را خواهند شناخت، و فقط آن وقت است که به قول آقای افراسیابی «پرده ها بالا خواهد رفت»؛ منتظر ظهور ارادهٔ الهی در این مورد می مانیم، و بر او متوکلیم.

در ص ۱۸۴ نوشته تشکیلات فقط به تازه بهائیان پول می دهد، نه بهائیانی که «خرشان از پل گذشته.» جواب این اوهام ضمن مطالب مربوط به صفحهٔ ۱۳-۱۵ و ۱۴۸ گفته شد.

همچنین در این صفحه اشاره کرده «در قرآن چیزی درباره دین بعد از اسلام گفته نشده و مستقیماً به مردم اعلام شده که اسلام آخرین دین خداست و محمد آخرین پیامبر او،» و در ص ۱۸۵ نوشته دین اسلام آن قدر کامل و بی نقص است که برای همیشه کفایت می کند و در موقعیت های مختلف فروعش تغییر می کند و نیازی به دین جدید نیست.

اما بر عکس، نه تنها اسلام، بلکه در جمیع ادیان قبل به ظهور دیانت بهائی بشارت داده شده و کافی است به آثار حضرت اعلی (حضرت باب) و جمال اقدس ابهی (حضرت بهاءالله) و سایر کتب بهائی مراجعه شود؛ و از جمله همین بشارات بوده که بسیاری از علمای اسلام و دیگر ادیان را به دیانت بهائی مؤمن ساخته به نحوی که در راه آن از هیچ فداکاری حتی انفاق جان نیز دریغ نداشته اند و حال نیز ندارند. و عجیب است که در اینجا نیز جاعلین، مخالف تعالیم اسلامی نوشته اند فروع اسلام در موقعیت های مختلف تغییر می کند، حال آنکه طبق کتب اسلامی، حلال و حرام حضرت محمد تا قیامتِ موردِ ادعای جاعلین، لا یَتَغَیرَ است: «حَلالُ مُحَمَّدٍ حَلالٌ اِلی یوْمِ الْقیمَةِ وَ حَرامُهُ حَرامٌ اِلی یوم القیامَةِ» (حلال محمد حلال است تا روز قیامت و حرامش حرام است تا روز قیامت) [441] و دقیقاً به همین دلیل است که منازعات اخیر دربارهٔ لزوم پویایی فقه و ایجاد فقهی نوین در گرفته است، چه که از یك طرف مسألهٔ «خاتم النبیین» را به معنی قطع فیض الهی و «مغلول بودن دست خدا»[442] و قطع ظهورات الهیه توهّم نموده اند، و از طرفی نیز گمان نموده اند که احکام و فقه اسلامی در دنیای جدید هم راهگشا و مؤثر و قابل اجراست، حال آنکه نه معنای خاتم النبیین آن است و نه فقه اسلامی دیگر قادر بر حلّ مشکلات عالم انسان؛ و این حقیقتی است که بعضی از هموطنان عزیز نیز منطقاً به آن آگاهی یافته اند، که بحث آن در این متن میسّر نیست و موکول به وقت آن است.

در مورد کامل بودن اسلام تا ابد، و خاتم النبیین، و معنی حقیقی قیامت که عبارت از قیام مظهر ظهور الهی است، در آثار وحیانی بهائی و دیگر کتب آن مفصلاً توضیح داده شده است که در این متن نمی گنجد و جالب است دانسته شود که بیش از ده وجه برای خاتم النبیین توضیح و معنی وجود دارد که هر یك از وجهی گویای حقایق مندمجه در آن است (قبلاً در متن عرض شد که در احادیث آمده است که آیات قرآن مجید و احادیث ائمهٔ اطهار دارای وجوه معانی مختلفه و بَواطنِ متعدده — که تا ۷۰ وجه ذکر فرموده اند — می باشد، و ده وجهی که به عنوان حداقل ذکر شد، هم شامل معانی ظاهری و هم معانی باطنی آن می باشد).[443] بهاییان قبلاً و اینك و در

آینده نیز، وجوه مختلفهٔ پاسخ های مربوطه را در طبق اخلاص گذاشته تقدیم طالبین منصف می گذارند و رد و قبول آن بر عهدهٔ ارواح و قلوب و افکار مستقل خدادادی ایشان است تا با رجوع به فطرت پاك خود و با تزکیه و خلوص و توسّل به ذیل حضرت کبریا و تمسّك به تقوی، خود و تنها خودشان، در آن پاسخ ها تفکر نمایند و ان شاءالله حقایق را بیابند چه که در این موارد تقلید جایز نیست و هر کس خودش مأمور به درك ظهور جدید است چنانکه قبلاً ذکرش شد!

اما در ص ۱۸۵ همچنین اشاره کرده اگر کسی از بهائیت برگردد، خدا او را به فلاکت و بدبختی و هزار درد بی درمان دچار می کند، و جالب آنکه همین مطلب را آقای ع.باقی، عیناً در کتاب *شناخت حزب قاعدین زمان، موسوم به انجمن حجتیه*، ص۲۰۱چنین می نویسند: «بهائیان اگر کسی می مرد یا بیمار می شد، می کوشیدند وانمود کنند که او به فرمان جمال مبارك یعنی بهاء، جان سپرده است یا بیمار شده است!» از بحث «خانواده و خاندان و شبکه ۲۷ ساله جاعلین» («بل ۱۶۳ سالهٔ جاعلین») که بگذریم در ادامهٔ مطالب فوق، مسلخ عشق در صفحات ۱۸۶و نیز ۲۸۴می گوید که «خدا این کار را نمی کند بلکه تشکیلات بهائی اند که بهائیان مسلمان شده را عقوبت می کند و از ارث محروم می کند و حتی ملك و دارایی شان را از طریق دولت (منظور در فضای داستان در رژیم پهلوی است، و جاعلین مشخص نکرده اند در این ۲۷ سال انقلاب اسلامی تشکیلات در این خصوص چگونه عمل می کنند! شاید به این خاطر که این امر خود به خود حاصل شده است!) از آنها می گیرد و فلجشان می کند و به فامیل دور و نزدیك دستور می دهد که با آنها رفت و آمد نکنند، و خلاصه کاری می کند که شما ساده لوح ها (منظورش بهائیان است) فکر کنید بدبخت شده اید.»

پاسخ ترّهات فوق نیز ازجمله ضمن مطالب مربوط به صفحات ۹۶و۷۶و۱۴۸ داده شده است. ذکر گرفتن ملك و دارایی فرد برگشته از دین بهائی توسط دولت نیز از عجیب ترین مواردی است که مطرح نموده و اثبات آن بر عهدهٔ جاعلین است. در مورد محرومیت های اقتصادی هم قبلاً طبق نصوص و با ارائهٔ شواهد محسوس ذکر شد که حتی از دین خارج شدگانی که نقض عهد الهی می کنند و علیه امر بهائی و بهائیان عملاً به مخالفت قیام می کنند، از حقوق اقتصادی مزبور برخوردارند و علاوه بر اینکه دارایی های شخصی آنها از آن خود ایشان است حقوق اجتماعی و سهمشان از اموال و دارایی های عمومی ِجامعه محفوظ است، تا چه رسد به کسانی که صرفاً تغییرِ عقیده داده اند ولی مخالفت و بی احترامی ننموده اند. و اما در مورد

محرومیت از ارث نیز که بدون توضیح آن را مطرح کرده، ضمن پاسخ به مطالب مربوط به ص۱۳۶ آمد که هر بهائی مأمور به نوشتن وصیت نامه است تا هر طور خود می خواهد اموال خود را تقسیم کند و بدیهی است این وصیت نامه نباید شامل مواردی مخالف اصول و احکام و تعالیم بهائی باشد[444]، چه که وصیت نامه در امر بهائی صرفاً برای مشخص کردن مسائل مادی و اقتصادی نیست، بلکه بر عکس، اصل در آن اعترافِ شخصی و خصوصی فرد به حقانیت ِظهورِ الهی است که این جنبه نیز در ادیان الهی و جوامع بی سابقه و بدیع است و حکمتِ آن را نفس حضرت بهاءالله چنین فرموده اند: «لِیشْهَدَ لَهُ فی عَوالِمِ الأَمْرِ وَ الْخَلْقِ و یکُونَ لَهُ کَنْزاً عِنْدَ رَبِّهِ الْحافِظِ الأَمینِ» (تا (اعتراف مزبور) برای او در عوالم امر و خلق (عوالم الهی و مادی) شهادت دهد و برای او گنجی نزد پروردگار حافظ امین وی باشد، کتاب مستطاب اقدس) چنانکه هیکل مبارکشان در وصیت نامهٔ خودشان نیز همین حقیقت اصلی را به لطیف ترین شکل چنین بیان فرمودند:

اگر افق اعلی از زُخرُف ِدنیا خالیست ولکن در خزائنِ توکل و تفویض، از برای وُرّاث، میراثِ مرغوب ِلا عِدلَ لَه (بی نظیر) گذاشتیم، گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم. اَیمُ الله (قسم به خدا) در ثروت خوف مستور و خطر مکنون. اُنْظُرُوا ثُمَّ اذْکُرُوا ما اَنْزَلَهُ الرَّحْمنُ فِی الفُرقانِ: «وَیلٌ لِکُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ الَّذی جَمَعَ مالاً وَ عَدَّدَهُ»[445] (بنگرید سپس ذکر کنید آنچه را که خداوند رحمن در قرآن نازل فرمود: وای بر هر عیب جوی طعن زننده که جمع کرد مال را و سرگرم ِشمارش آن شد). ثروت عالم را وفایی نه. آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایقِ اعتنا نبوده و نیست مگر عَلی قَدَرٍ مَعْلُوم (اندازه ای مشخص).

بنابراین بر طبق تعالیم و احکام بهائی:

> هر نفسی مکلّف بر وصیت است بلکه فرض و واجب است و صریح نصوص الهیه است که در حالتِ صحّتِ خویش باید حُکماً وصیت نماید و به حسب میل خودش هر نوعی که بخواهد وصیت کند و آن وصیت نامه را مَختوم بدارد و بعد از وفاتش باز شود و به موجب آن عمل گردد. در این صورت شخص مُتوّفی، میدانی وسیع دارد که در زمان حیات خود به هر قسمی که میل دارد وصیّت نماید تا مجری شود.[446]

اگر بخواهیم صرفاً از دید محدود ِمادّی و بشری به قضیه بنگریم و نه از جنبهٔ وسیع ِمعنوی و عوالم ِ بی نظیر روحانی، باید گفت از توضیحات فوق روشن است که هر فرد می تواند در وصیت نامهٔ خود، اموال ِشخصی و خصوصی ِ خود را به بازماندگان و بستگان و یا افراد غیر ِفامیل، اَعَمّ از بهائی و غیر بهائی، ببخشد، چه که این اختیار از مَقولهٔ مالکیت ِ خصوصی است، که در ارتباط با سایر ِ تعالیم ِ اقتصادی و اجتماعی و حقوقی و اخلاقی و معنوی ِ امر بهائی، تا حدّ مشخصی که به تجمع ِ ثروتِ مفرط در دست اشخاصی معدود، منجر و محدود نشود، محترم شمرده شده است. اما وقتی فردی وصیت نامه نداشته باشد، اموال خصوصی او طبق ِ تقسیمی که در کتاب مستطاب اقدس آمده بین بازماندگان مؤمن تقسیم می گردد، و از جمله حِکَم این تخصیص، این است که ارث مانند سایر ِ اموال و داراییهای عمومی ِ جامعه نیست که در فوق اشاره شد مستقیم یا غیر مستقیم نصیبِ همهٔ افرادِ ملت اَعمّ از مؤمن و غیرمؤمن می گردد، بلکه اموالی خصوصی است که فقط به کسانی می رسد که در حیاتِ مُتوفی نسبت به او دارای وظایف و حقّ و حقوق و ارتباط و بستگی ِ خصوصیِ نَسَبی و مادی و حقوقی و اخلاقی و عاطفی و معنوی بوده اند، به طوری که به استثنای سهمی که برای معلمین برای اولین بار در تاریخ ادیان در امر بهائی در نظر گرفته شده،حتی به احدی از دیگر افرادِ بهائی فامیل و غیر فامیل در جامعه نیز تعلق نمی گیرد تا چه رسد به غیر مؤمنین. چنین حقیقتی وقتی روشن تر می گردد که از هر دو جنبهٔ مالکیتِ خصوصی و مالکیت ِعمومی بررسی شود. بدیهی است تا وقتی بستگان وجود دارند، از جنبهٔ مالکیت ِ خصوصی، عادلانه است که در رتبهٔ اولیه، اموال خصوصی ِ متوفی به آنان برسد، اما وقتی همین بستگان وجود ندارند، همان اموال خصوصی، طبق حکم کتاب مستطاب اقدس به مسؤولین جامعه و بیت العدل راجع می شود تا در رتبهٔ ثانویه و از جنبهٔ توزیع ثروت به کل ِجامعه، برای رفاه عمومی جامعه، اَعَمّ از مؤمن و غیر مؤمن، صرف شود.

اما به هر حال اگر منظورِ جاعلین ِ مسلخ ِ عشق این است که کسی از دین بهائی خارج شود و علیه آن قیام هم بکند باید ارث ِ خصوصی هم ببرد، زهی بی انصافی است زیرا چنان که در فوق و در یادداشت شمارهٔ 444 اشاره شده است بدیهی است که در هیچ دینی و یا در هیچ جامعه و سیستم اجتماعی و دولتی و حقوقی قدیم و جدیدی، چنین نیامده است که همه نوع حق و حقوقی در اختیار افرادی قرار گیرد که آن افراد عملاً به مخالفت و اقدام علیه امنیت و احترام عقیدتی و اجتماعی آن دین یا جامعه یا سیستم مربوطه قیام می نمایند. اما چنان که گفته شد،

حتی در مورد همین افراد نیز امر بهائی مقرر فرموده دارایی و اموال خود ایشان از آنِ خود ایشان است و نباید از ایشان اخذ شود، وآن مقدار محرومیت نیز از مقولهٔ مجازات و مکافات حقوقی مؤکده در قوانین ادیان و سیستم های اجتماعی است که در حقیقت اجرای عدالت و دفاع از مظلوم در برابر ظالم است، چنان که حضرت بهاءالله فرموده اند:

طُوبی لِاَمیرٍ اَخَذَ یدَ الاَسیرِ وَ لَغَنی تَوَجَّهَ اِلَی الفَقیرِ وَ لِعادِلٍ اَخَذَ حَقَّ الْمَظْلُومِ مِنَ الظّالِمِ
(خوشا به حال امیری که دست اسیری را بگیرد و خوشا به حال ثروتمندی که به فقیری توجه کند و خوشا به حال عادلی که حق مظلومی را از ظالمی بگیرد).

و نیز: «وَ مِنَ الْعَدْلِ اِعْطاءُ کُلِّ ذی حَقٍّ حَقَّهُ»[447] (و از جمله عدل عبارتست از دادن حق هر صاحب حقی)؛ و حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «اگر شخصی به دیگری تعدّی نماید متعدّی علیه باید عفو نماید اما هیأت اجتماعیه باید محافظهٔ حقوق بشریه نماید»[448] و نیز «حفظ هیأت اجتماعیه از مضرّات اعمال آن گونه اشخاص راجع به مراکز عدل و داد است.»[449] چه که در این گونه موارد فضل و عفو در حقّ چنین افرادی، ظلم به دیگران است[450] و «اگر مجرمین به کلّی معاف باشند نظم عالم به هم می خورد»[451] و چنین است که حضرت بهاءالله می فرمایند:

و اگر مخالف حکم کتاب نمی بود البته قاتل خود را از مال خود قسمت می دادم و ارث می بخشیدم و منّتش می بردم و دستش بر چشم می مالیدم ولیکن چه کنم، نه مال دارم نه سلطان قضا چنین امضاء فرموده.[452]

و از نکات ظریفی که باید به مطالب بالا اضافه کرد اینکه باید از جاعلینِ مسلخِ عشق پرسید که حکم ایشان دربارهٔ تقسیم ارثِ کسانی که از دین بهائی برمی گردند و بعضاً علیه آن قیام می کنند چیست؟ آیا از اموالِ آنان به خانواده و فامیل بهائیشان چیزی می رسد؟ فَبُهِتَ الَّذی مَکَرَ. و چون بنده مایل به ارائهٔ دلیلِ نقضی نیستم احکام اسلامِ عزیز را در موارد مشابه، از جاعلین نمی پرسد چه که خاطر عزیزشان آزرده خواهد شد و مضافاً آن احکام ۱۶۳ سال است که توسط خود خدا تغییر داده شده است و متناسب با عصرِ جدید بلوغِ عالمِ انسانی گردیده است.

اما دربارهٔ اینکه گفته اگر کسی از دین بهائی برگردد دچار بدبختی از طرف خدا می شود (صص: ۱۸۵و ۲۰۲)، استدلال کرده ائمهٔ اطهار و سایر اولیای الهی هم دچار بلایا و غم و غصّه شده اند ولی نمی توان آن را بدبختی نامید، پس اگر یك بهائی از دینش برگردد نباید اگر دچار

بدبختی شد علّت آن را برگشتن از دین بهائی بداند. جاعلین که شدیداً دچار تناقض گویی هستند بالأخره در این صفحه روشن نمی کنند که بدبختی نتیجهٔ چیست. گویا فراموش کرده اند که حکومت غالبِ زمان، امام حسین (ع) و شهدای کربلا را خارج از دین می دانست و به همین تهمت آنها را شهید کرد. بنی امیه بلایای کربلا را بدبختی و جزای آل رسول (ص) می دانست ولی شیعیان و بهاییان آن را بلای فی سبیلِ الله و شیرین تر از شهد و انگبین می شمارند. بنابراین، انواع بلایا و بدبختی وجود دارد و ملاك بدی و خوبی آن این است که کدام یك در راه رضای خدا واقع شده و کدام یك در غیر آن. بلایای رعنای برگشته از بهائیت مثل بلایای حضرت حسین بن علی، نیست والّا اگر کسی آنها را مثل هم فرض کند، این مطابق نظرات بنی امیه در شهادت و بلایای حضرت سید الشهداء است (!) و از جاعلین به دور باد که همچون بنی امیه باشند!

تناقض دیگر در ص ۱۸۶ آن که می گوید، «خدا احتیاج به رابطه ندارد، خدا در قلب همهٔ ما هست؛ می توانیم او را صدا کنیم... برای دستور گرفتن باید به کتاب خدا رجوع کنیم، نه دستور العمل عده ای که خود را (تشکیلات) جانشین خدا می خوانند؛ اَسْتَغْفِرُالله! اَسْتَغْفِرُالله! به خدا همهٔ اینها کفر است، شرك است...» سُبحانَ الله که غرض چه می کند! سُبحانَ الله! مگر همین جاعلین نبودند که در ص ۱۴۶ داد سخن داده بودند که مجتهدین واسطه و رابط هستند و باید از ایشان تقلید جزئیات و کلیات را کرد؟ و چنین است که دروغگویانِ کم حافظه، اسیر سیاست یك بام و دو هوا هستند (به مطالب مربوط به ص ۱۴۶ مسلخ عشق مراجعه شود).

در صص ۸-۱۸۷ می گوید:

> دولت (پهلوی) وجود بهائیت را برای تفرقه انداختن در بین مسلمین خیلی لازم و واجب می داند... تا آنها بتوانند در بین شیعیان تفرقه و نفاق بیندازند، عدّه ای را به طرف خود بکشند و اعتقاد عدّه ای را سست کنند. چرا در بین سنّی مذهب ها تبلیغ نمی کنند؟ وهّابیت را برای سنّی ها و بهائیت را برای شیعه ها ساختند. با این دخترهای بزك کرده و بی حجاب، جوانان ما را به خود سرگرم می کنند... تا در مقابل دولت قد عَلَم نکنند... شاه از مسلمانان حقیقی نفرت دارد و برای خدشه دار کردن اعتقادات آنها از هیچ کاری دریغ نمی کند. به خاطر همین از بهائیان و کلیمی ها و سایر فِرَق جانبداری می کند. تازه... بیشتر دولتمردان حکومت بهائی هستند. نخست وزیر وقت، هویدا، بهائی است؛ وزیر جنگ هم همین طور؛ و وزرای دیگر هم....

و در ادامه در پاسخ ادعای بهائیان راجع به عدم مداخله در سیاست، چنین می افزاید: «برو بپرس نخست وزیر بهائی است یا نه! پس چرا او را طرد نمی کنند؟... پس چطور این همه وزیر و نخست وزیر بهائی هستند؟» (صص ۱۸۸-۱۸۷).

در مورد تهمت ایجاد تفرقه بین امّت اسلامی، در فصل اول، نکتهٔ **۵** و یادداشت شمارهٔ 96 پاسخ داده شد و معلوم گردید بهاییان نه تنها موجد تفرقه بین مسلمین نبوده اند بلکه تا آنجا که میسر بوده سبب اتحاد بوده اند، و تفرقه در اسلام سابقهٔ بیش از هزار ساله دارد به طوری که کتاب ها دربارهٔ فرق اسلامی و نیز فِرَق خاصّ در شیعه توسط خود علمای اسلام نوشته شده است (مثل *خاندان نوبختی* از مرحوم عباس اقبال آشتیانی؛ *اَلْمَذاهِبُ الاِسلامیین* از عبدالرحمن بدوی؛ و فهرست منابع مذکور در *خاندان نوبختی*). و چون جاعلین مدعی دلسوزی برای اسلام هستند آنها را به صدر اسلام توجه می دهد و تقاضا دارد برای تنبّه به موارد ذیل مراجعه و تضرّع و زاری نمایند تا حقیقت آن را بفهمند: سورهٔ انعام، آیات **۱۶۵-۱۵۹**؛ سورهٔ روم، آیات **۳۲-۲۹**، حدیث پیش بینی حضرت رسول (ص) در ۷۳ فرقه شدن مسلمین،: «سَتَفْرِقُ اُمَّتی عَلی ثَلْاثَ وَ سَبْعینَ فِرْقَةٍ کُلُّها فی النّارِ اِلّاواحِدَةٌ» (به زودی امّت من به ۷۳ فرقه تقسیم خواهند شد که کل آنها جز یکی در نار جهنّم هستند).[453]

و اینکه نوشته چرا بهائیان بین سنّی ها تبلیغ نمی کنند و وهابیت را برای تفرقهٔ سنّی ها و بهائیت را برای تفرقهٔ شیعیان ساخته اند، باید گفت قیاس وهابیت و بهائیت درست نیست، چه که وهابیت فرقه ای اسلامی است اما دیانت بهائی دینی مستقل است. از وهابیت می گذریم چه که مربوط به خود مسلمین است و به ما ربطی ندارد، اما در مورد ایجاد تفرقه در اسلام توسط امر بهائی نیز در بالا ذکر شد؛ و اما در مورد اینکه نوشته چرا بین سنّی ها تبلیغ دیانت بهائی نمی شود، نمی دانیم منظور چیست و در ذهن جاعلین چه می گذشته که چنین نوشته اند، ولی جهت اطلاع هموطنان عزیز عرض شود که نه تنها بین فرق مسلمین — حتی فِرَقی غیر از سنّی و شیعه — بلکه بین همهٔ ادیان و ملل و مذاهب دیانت بهائی مطرح شده است و بیش از ۷ میلیون بهائی دنیا از بیش از **۲۰۰** کشور و نژادها و مذاهب و ادیان مختلف می باشندکه لابد جاعلین نیز — چنان که از چرا مسلمان شدم پیداست — در مراسم صدمین سال صعود حضرت بهاءالله در سال **۱۹۹۲**در نیویورك، و در مراسم افتتاح طبقات کوه کرمل در ارض اقدس، نمونه ای از وحدت بهاییان را در کثرت نژادها و ممالك مختلف ملاحظه نموده اند. بلی هموطنان عزیز سنّی، و نیز از

سنّیان دیگر ممالك هم به امر بهائی اقبال نموده اند به طوری که حتی شامل علما و طُلّابّ اَلاَزهر نیز شده است.[454]

و در مورد اینکه گفته اند «با این دخترهای بزك کرده و بی حجاب جوانان ما را به خود سرگرم می کنند»، و با استفاده از «صدای خوش و لحنِ دلنشینِ» دختران تبلیغ می کنند (صص۴۱ و ۶۳)، در فصل اول، نکتهٔ ۶ ضمن بحث راجع به خاطرات ارتشبد فردوست و دو جلد کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی اشاره کردیم که آن مرحوم نیز به بازجویان جمهوری اسلامی گفته بود بهائی ها از زن و پول و از طریق روابط جنسی جوانان را جذب می کردند (جلد ۱،ص ۳۷۶) و چنان که می دانیم این بهائیان نبودند که جوانان را از طریق مذکور سرگرم می کردند تا در مقابل دولت پهلوی «قد علم نکنند» بلکه به گفتهٔ مسؤولین انقلاب دقیقاً این، امثال فردوست و ساواك و سیاسیون پهلوی بودند که جوانان و دیگران را سرگرم می کردند، و اگر جاعلین زحمت تحقیق را به خود دهند و بیانات حضرت ولی امرالله و بیت العدل اعظم مقارن رژیم پهلوی — چه رضا شاه و چه محمد رضا شاه — مراجعه کنند می بینند که کاملاً عکس اکاذیب ایشان است. برای استحضار هموطنان عزیز سه نمونه از بیانات حضرت ولی امرالله را زینت اوراق می سازد تا میزان بی انصافی و جعل و تهمت های جاعلین را دریابند:

> بهاییان باید در نهایت تقدیس و تنزیه سلوك و رفتار نمایند و از تقالیدِ مذمومه و مراسم و عادات غیر مستَحسنهٔ اهل غرب به کلی احتراز و اجتناب نمایند. زهد و تقوی شأن مدعیان محبّت و نفوس ابرار است والّا رفته رفته روشنایی فضائل عالم انسانی در هویت قلب خاموش و محو و زائل گردد و ظلمات قبائح و رذائل استیلا یابد و احاطه کند. ادب و وقار سبب عزّت و بزرگی انسان و لهو و لعب و هتّاکی و بی باکی، علّت پستی و دنّو و ذلّت. در جمیع شئون امتیاز لازم و واجب والّا چه فرقی با دیگران. هر عملی که از شأن و مقام انسان بکاهد باید از او اجتناب و دوری جست.[455]

و نیز:

> زنهار، زنهار، احبای الهی (بهائیان) و اماء الرحمن (کنیزان خداوند رحمن، خانم های بهائی) در این ایام پر انقلاب از صراط واضح مستقیم احکام الهیه منحرف شوند و متابعت شرذمهٔ (دسته و گروه کوچك) مقلّدان و نوهوسان را نمایند، خِلَع تقدیس و تنزیه را

از تن بیندازند و ثوب رثیث (جامه پوسیده) را که به لوث سیئات غرب مُلَوَّث گشته، مُتَرَدّی گردند، از نصایح قلم اعلی (حضرت بهاءالله، قلم وحیانی ایشان) رو بتابند و به توهمات و مبادی سَقیمهٔ اهل هوس و هوی توجّه و تمایل نمایند.[456]

و نیز:

اما راجع به قضیهٔ رقص و تقلید البسهٔ نساء (خانم های) غرب، فرمودند: اول وظیفهٔ محفل ملی بهائیان ایران در این ایام که اخلاق در آن سامان تدنّی نموده و تقلید و عدم تقید و لامذهبی رواجی شدید یافته این است که جمهور بهائیان را از قِبَلِ (طرف؛ نزد) این عبد، کراراً و مراراً در کمال تأکید و به نهایت صراحت تذکّر دهند که تجاوز از آداب بهائی و مخالفت مبادی سامیهٔ امریه راجع به تقدیس و تنزیه و عفّت و عصمت و اعتدال در امور و اجتناب از سیئات اهل غرب و عادات مذمومهٔ غیر مرضیهٔ آنان، تولید مفاسد عظیمه در جامعه نماید و بنیهٔ جامعه را ضعیف نماید و از رونق بیندازد. بهائیان باید همّت در ترویج و اقتباس از حسنات اهل غرب نمایند، نه تقلید سیئات آنان. امتیاز بهائیان حقیقی در این است، لا غیر.[457]

به این ترتیب آن ایرانیانی که در این ۱۶۳ سال به عشق حضرت بهاءالله مزین شدند و بیش از ۲۰۰۰۰نفر آنان، از زن و مرد و طفل صغیر تا پیر کبیر، در راهش، حتی تحت شکنجه، توبه ننمودند و با استقامت تمام در میدان فدا شهید شدند، به قدرت نفوذ «کَلِمَةُ اللهِ الَّتی هِی العُلیا» مؤمن شدند و جان باختند و جاعلین از روی حسد و بغضشان و برای پنهان و انکار و تخطئه کردن علّت اصلی ایمان اهل بهاست که این ایمان را محصول دخترهای بزك کرده و صدا و لحن خوش آنها ذکر کرده اند، حال آنکه همه می دانند که آن استقامت و شهادت ها با وسایل مادی و دنیوی حاصل نمی شود. مضافاً جاعلین نه تنها به بهاییان توهین کرده اند، بلکه ملّت عزیز ایران را نیز تحقیر نموده اند که دین و ایمان خود را به لحن و بزك دختران از دست می دهند، حال آنکه بالبدیهه کذب آن معلوم است. و شاید امثال جاعلین، چادری نبودن و بدون روسری بودن و روابط اجتماعی و تشکیلاتی و معنوی خانم های بهائی با مردان بهائی را علامت بی عفّتی و بی عصمتی بهاییان می دانند و باورشان نمی شود که ایشان به نیروی تعالیم حضرت بهاءالله، بدون خروج از صراط عصمت و تقوی می توانند در کنار هم برای سعادت حقیقی بشر و وحدت عالم

انسانی خدمت کنند. اما در دوره ای که به بلوغ عالم انسانی وارد می شویم، خداوند اراده فرموده تا زنان و مردان عالم همچون دو بال پرنده بشریت، درکنار هم در عین معنویت و رعایت تقوی در فکر و قلب و روح و سمع و بصر و ارکان وجودشان به عبودیت و کنیزی خداوند مؤید و فائزگردند. اما جاعلین از این نکته نیز غافلند که در این ۲۷ سال، هموطنان عزیز، با توسعهٔ وسایل ارتباطی جدید و با ارتباط با بهاییان به بسیاری از این حقایق پی برده اند، و تلاش امثال جاعلین برای آنکه چند صباحی بیشتر نیز ملّت عزیز ایران و جوانان آن را از رسیدن به حقیقت امر بهائی باز دارند به جایی نخواهد رسید و غلبهٔ معنوی و ظاهری امر الهی طبق بشارات انبیاء و بیانات حضرت اعلی و آیات قاطعاتِ جمال اقدس ابهی، محتوم است. نمونه ای از این *آیات قاطعات* را می توان در کتاب *امر و خلق* جلد ۴، صص:۴۸۲-۴۷۲ ملاحظه نمود. به عنوان نمونه می فرمایند: «عنقریب است که اعلام قدرت الهی را در همهٔ بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمایی» و نیز «عنقریب رایات امریه در اکثر بلاد مرتفع خواهد شد وَما اَرادَ اللهُ (آنچه را که خدا اراده فرموده) ظاهر و هویدا خواهد گشت. اِنَّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٍ»[458] (همانا او بر همه چیز قدیر است) و این غلبهٔ معنوی و ظاهره، غلبه بر افکار و قلوب است، نه غلبه ای مادی و دنیوی و ناسوتی یا سیاسی، غلبه ای است مافوق آن؛ غلبه ای الهی!

دربارهٔ تهمت سیاسی و ارتباط جامعهٔ بهائی با رژیم پهلوی و ادعای بهائی بودن هویدا، قبلاً مفصلاً ذکر شد که چنین نبوده است، اما جاعلین چون گمان نموده اند با ارائهٔ یکی دو نمونه اتهام می توانند با یك لغت «و غیره» آن اتهام را به کل تعمیم دهند، عنان قلم از دستشان خارج شده و نفهمیده اند چه می نویسند وگویا مخاطبین بهائی و غیر بهائی خود را غافل و بی اطلاع فرض کرده اند، و لذا دل به مرداب ظنون و اوهام وکذب و افترا و اتهام زده همهٔ وزرای پهلوی را کلاً بهائی قلمداد کرده اند.[459] هویدا که بهائی نبوده و قبلاً توضیح داده شد؛ وزیر جنگ آقای اسدالله صنیعی البته بهائی بوده ولی جامعهٔ بهائی او را راهنمایی کرد که باید از مشاغل سیاسی بیرون آید چه که بهائیان ممنوع از مداخله در امور سیاسی و منازعات احزاب و روش های غیر الهی سیاسیون هستند[460]، اما به علّت عدم انجام این کار، وی از لیست آمار جامعه بهائی حذف و طرد شد و این مورد نمونه ای از موارد طرد است که در جامعهٔ بهائی صورت گرفته است وکاملاً بر عکس آن موارد از طرد است که جاعلین در مسلخ عشق سعی کرده اند القاء کنند (ضمیمه ۲) و جالب آنکه تهیه کنندگان «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» در

جلد۲، صص ۴۶۹-۴۶۸ سندی منتسب به جامعه بهائی مورّخ ۱۳۴۴/۶/۵ ارائه کرده اند که در آن آمده آقای صنیعی استعفای خود را از وزارت جنگ تقدیم شاه نموده ولی شاه قانع نشده و اظهار داشته در ایران کسی جز وی (یعنی خود شاه) اجازهٔ دخالت در امور سیاسیه ندارد و هیچ کس هم دخالت ندارد و لذا استعفای آقای صنیعی به خاطر عقیدهٔ دینی اش مبنی بر عدم مداخله در امور سیاسی منتفی است و باید به کار خود ادامه دهد و تمرّد ننماید.

اما عجیب آنکه علیرغم ارائهٔ این سند که مثبتِ صداقت بهائیان در قول و عمل است، به حکم حالت همیشگی خود، یك بام و دو هوا عمل نموده و نوشته اند، «به نظر می رسد که این حرکت چیزی جز صحنه سازی نبوده است، تا از سویی نقض آشکارِ اصلِ «عدم مداخله در امور سیاسیه» (تصدی یك پست کاملاً سیاسی توسط یك فرد بهائی) توجیه شود و از سویی دیگر اعتماد شاه به فرقهٔ بهائیت تثبیت گردد»[461] و این در حالتی است که، چنان که ضمن پاسخ به مطالب مربوط به صص:۹۹-۹۸ مسلخ عشق آمد، همین حالت مشابه را دربارهٔ پرویز ثابتی طور دیگر تفسیر کرده و ادامهٔ فعالیت های سیاسی او را در ساواك، علیرغم بهائی زاده بودن وی، مثل مورد صنیعی تحلیل و تعبیر نکرده؛ و در هیچ جا نیز نمی گوید که جامعهٔ بهائی در همان شرایط در حزب فراگیر اجباری رستاخیز شرکت نکرد و نمی گویند که بعضی بهائیان تحصیل کرده و نخبه نیز بودند که پیشنهادِ پُست های سیاسی را رد می نمودند (مثل جناب شاپور راسخ که شخصیت جهانی نیز محسوبند ودر دستگاه فرهنگیِ سازمانِ ملل نیز مذکورند و در زمان شاه پهلوی پیشنهادِ از جمله وزارت آموزش و پرورش را نپذیرفتند.) آری این قبیل حقایق را عمداً نمی گویند چرا که می دانند اگر بگویند مخالف اتهام ایشان است که حرکت عدم مداخله در سیاست چیزی جز صحنه سازی نبوده؛ و چنین است که حال بر همه روشن شده است که اولاً اسناد ادعایی مورد بررسی بعد از انقلاب، شامل اسناد جعلی نیز می باشد، ثانیاً به شهادت خود مسئولین، بسیاری اسناد مزبور هم ربوده شده یا مفقود شده؛ ثالثاً بعضی اسناد موجود نیز عمداً مسکوت گذاشته شده و از دسترس عموم دور نگهداشته شده است؛ رابعاً اسناد در دسترس گذاشته شده نیز آن طور تحلیل و تعبیر و تفسیر شده که فرضیات و پیشداوری های گروه یا گروههای خاصی را اثبات کند و این امر چه با جعل اسناد، چه با تحریف اسناد، چه با کم و زیاد کردن مطالب مندرجه در اسناد، و چه با رطب و یابس را به هم آمیختن و آسمان و ریسمان به هم بافتن، بدون در نظر گرفتن حیا و تقوای دینی و انصاف و صداقت علمی و بدون ترس از خدا و خوف از پاسخ دادن به مردم دنیا،

صورت گرفته است و هموطنان عزیز بعضی موارد آن را در این متن ملاحظه فرموده اند. (در این موارد مجدداً به قسمت های قبل و ضمیمه شماره ۱ تا ۵ مراجعه فرمائید.)

در ص ۱۹۶، معلّم درس اخلاق بهائی را جوانی اَلوات و حشیشی و کسی که در خانهٔ زنان بد رفت و آمد داشته معرفی می کند. قبلاً، ازجمله در فصل اول، بند ۴ و ۶، مفصلاً در بطلان و ردّ فاسد و زناکار و معتاد بودن بهاییان و حرام بودن آن موارد در تعالیم بهائی گفتیم، اما احساس می کنیم چون جاعلین معلّمین درس اخلاق بهائی را عکس آنچه به آنان تهمت زده اند می بینند، غیظ و غضب و کینه و حسدشان باعث شده که چنین بنویسند. در این حالت جز سپردن جاعلین به خدا و دعا برای بیداری زودتر ایشان کاری نمی توان کرد.

در ص ۱۹۹ آمده که علی، رعنا را تنها با مینی بوس به شهر بر می گرداند و در مینی بوس هم کنار او نمی نشیند چون هنوز عقد نکرده بودند و با این قبیل توضیحات آن چنان که در صفحه ۱۵۱ نیز مشابه آن آمده سعی کرده علی را مؤمن و متقی جلوه دهد، اما صرف نظر از اینکه طبق فقه اسلامی حتی همین حد با هم بودن دختر و پسر نیز به قول فقها معصیت دارد، جاعلین کم حافظه، فراموش می کنند که در صفحه ۱۵۱، چه چیزها راجع به همین علی آقای مؤمن و متقی در طرز و نحوه ابراز عشقش به رعنا، نوشته اند! (چند صفحه به عقب برگردید، ضمن مطالب مربوط به صفحهٔ ۱۵۱، ذکر شده است.)

و نیز در صص ۲۰۰- ۱۹۹ نوشته در دنیا هزاران فرقه و مذهب وجود دارد که همه خود را حق می دانند و منطقی نیست کسی بدون تحقیق درست و کامل یکی از آنها را انتخاب کند. حال آنکه با توجه به آنچه ضمن مطالب مربوط به ص ۱۴۶ گفته شد، جاعلین بازکم حافظه و یك بام و دو هوا زده شده اند و آشکارا همان طور که در قسمت نکتهٔ ۶ از فصل اول دربارهٔ دو جلد کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ذکر شد، در نوشتن و جعل مطالب دچار تناقض گویی شده اند که همین تناقض گویی حجّتِ بالغه است بر بطلان و دروغی بودن مسلخ عشق و یا هر کتابی دیگر.

در ص ۲۰۳ ذکر کرده فرهمند تصمیم داشت علیه رقبای خود افشاگری کند و آنها را از سر راه بردارد و راه خود را برای انتخاب شدن هموار سازد. حال آنکه حتی یك نگاه سطحی به نظم اداری بهائی و روش انتخابات و مشورت در آن، کذب این اراجیف را آشکار می کند. در حقیقت شبیه سازی جاعلین و قیاس جامعه بهائی با سیستم های سیاسی ازجمله پهلوی از یك

طرف، و بغض و عنادشان نسبت به امر بهاء و بهائیان از طرف دیگر باعث چنین تُرَّهاتی شده که قبلاً پاسخ آنها داده شده است.

در ص **۲۰۵** (و نیز صص: **۱۳۶- ۱۳۵**) ذکر کرده که دکتر رحیم خان حکیم باشی بهائی به انتقام خون پسرش یعقوب که به دست مسلمانان خشمگین به جرم زنا با زنی مسلمان (صص**۱۳۵- ۱۳۴**) سرش بریده شده بود، تعداد زیادی از مسلمانان را که به مطب وی مراجعه می کردند با دادن داروهای سمّی کشته و بعداً هم به شرحی که در مسلخ عشق آمده فرهمند دکتر رحیم خان را کشته تا ارثیه اش را برباید، حال آنکه چنانکه ذکر شد این ادعا به کلی مخالف تعالیم بهائی است و از ادعاهای بی شمار بدون مدرك و کذب جاعلین است و زادهٔ ذهن بیمارشان؛ و شاید این جعلیات برای خنثی کردن خدمات بی نظیری است که صنف اطبای بهائی به موجب تعالیم صریحهٔ مولایشان، یك قرن و نیم، به هموطنان عزیز کرده اند، چنانکه حتی بعضی از آنها چون دکتر سلیمان برجیس در این راه به علّت بهائی بودن جان خود را هم فدا نمودند. چنانکه آن شهید مجید و مظلوم که برای معالجهٔ یکی از هموطنان مسلمان در سنهٔ **۱۳۲۸** ه.ش. رفته بود با وارد آمدن ۸۱ ضربه دشنه و کارد بر ایشان، جان تقدیم آستان جانان نمود. این نمونه مربوط به دورهٔ پهلوی بود، اما پس از انقلاب اسلامی نیز ضمن اخراج دسته جمعی اطبّا و پرستاران بهائی و بستن بیمارستان نمونهٔ بهائی در طهران، بعضی اطبّای بهائی را در شهرهای مختلف شهید نمودند و این شهدا نفوسی بودند که هموطنان عزیز به آنها عشق می ورزیدند که نمونهٔ آن را در فصل اول، نکتهٔ **۵**، از شهر همدان ذکر کردیم. در آن شهر در بین ۷ شهید شکنجه شده، چند دکتر نیز بودند، جنابان وفایی و نعیمی و حبیبی که خوب است جاعلین از هموطنان عزیز همدانی بپرسند.

در اینجا یاد آن عُشاق، ذهن این عبد را به آن ایام برد و به یاد رؤیایی افتادم که یکی از ایشان قبل از دستگیری و شهادت دیده بودند. (چون خود ایشان خوابشان را برای یکی از بهائیان تعریف کرده بودند و این عبد مدت ها قبل، از آن دوست بهائی شنیده بودم، دقیقاً یادم نیست کدام یك از آنها بودند.) ایشان خواب دیده بودند در محلی، ماکتی از کشور مقدس ایران یا طهران (؟) قرار دارد، که به واسطهٔ لوله ای به قطر لوله هایی که سرم دارویی را به رگ بیماران می رساند، به مقام اعلی (منظور مقبرهٔ حضرت باب در کوه کرمل در حیفا مستقر در اراضی مقدسه در کشور اسرائیل است که احتمالاً هموطنان عزیز تصویر آن را در منازل دوستان بهائی یا سایت

های اینترنتی بهائی دیده اند) متصل شده است و در آن لولهٔ واسطهٔ بین مقام اعلی و ایران، خون جاری است. آن دوست بهائی که خواب را تعریف کردند و این عبد، تعبیر آن خواب را که واقع هم شده بود،[462] شهادت ایشان و دیگر شهدای عزیز ایران و بلایای وارده بر بهائیان پس از انقلاب اسلامی دانستیم، چه که هم بیت العدل اعظم در پیام ملهم ۹ شهر العزة ۱۳۵ بدیع مطابق با ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۸(شهریور ۱۳۵۷) اشاره به «قبول قربانی در طریق محبت دلبر سبحانی» فرموده بودند و هم بلایا و شهادت ها واقع شده بود. هموطنان عزیز احتمالاً تا حال متوجه شده اند که ظهور جدید از ایران ظاهر شد و حضرت باب که مظهر ظهور الهی در ظهور مزبور بودند، در تبریز با شلیك ۷۵۰ سرباز در عهد ناصرالدین شاه و امیر کبیر شهید شدند و جسدشان پس از ۵۰ سال محافظت در نقاط مختلفهٔ ایران، به دستور حضرت بهاءالله و اجرای حضرت عبدالبهاء به کوه کرمل منتقل شد، و لذا مقام اعلی صدف مروارید پیامبر شهید ظهور جدید گردید؛ و از طرفی ایران نیز مظهر و مشرق ظهور جدید بود و بیش از ۲۰۰۰۰ شهید خاك آن را گلگون و مقدس نمود. خواب دکتر شهید، گویای این بود که فیض و تأیید الهی، از کرمل، کوه خدا، محل استقرار جسد مطهر مظهر ظهور شهید الهی، و مُستَقَرِّ بیت العدل اعظم الهی مرجع جامعهٔ جهانی بهاییان، به ایران می رسد — یعنی جریان خون که مایهٔ حیات است — و متقابلاً، استقامت و خون شهدای عزیز ایران، موجب ظهور و بروز قدرت و غلبهٔ امر الهی و بیت العدل اعظم و جلوهٔ عظمت ظهور جدید در دنیا، می گردد که چنین هم شد و در این ۲۷ سال امر بهائی به مراحل عالیه ای از پیشرفت کمی و کیفی در عالم نائل شد. و همین نیل بود و هست که آتش حسد را در امثال جاعلین بر افروخته و آنها را به اقدامات جنون آمیز و مبتذل واداشته که نتیجهٔ آن نیز رشد بیشتر کمی و کیفی امر بهاء در ایران و دنیا شده و خواهد شد!

در مورد تأثیر آن دِماء مطهره و صادقه بودن رویای آن شهید مجید، حضرت ولی عزیز امرالله از قبل چنین فرموده اند:

اِهراقِ (ریختن) دماءِ (خون های) مطهرهٔ شهیدان ایران است که در این قرن نورانی و عصر گوهر افشان اَعِزِّ اَبهائی، روی زمین را بهشت برین نماید و سراپردهٔ وحدت عالم انسانی را کَما نُزِّلَ فی الاَلواح (آن طور که در آثار و الواح نازل شده) در قطب آفاق مرتفع سازد و وحدت اصلیه را جلوه دهد و صلح اعظم را تأسیس فرماید و عالم اَدنی را مرآتِ جنت ابهی گرداند وَ یوْمَ تُبَدَّلُ الاَرْضُ

غَیرِ الأرضِ (روزی که زمین، زمینی دیگر شود، قرآن مجید، ابراهیم،آیه ۴۹) را بر عالمیان ثابت و محقق نماید.[463]

و بیت العدل اعظم در پیام شهر الشرف ۱۴۱ بدیع (ژانویه ۱۹۸۵) می فرمایند:

... مولای عزیز بی همتا خطاب به خاصان بارگاه الهی در کشور مقدس ایران می فرماید: «ای یاران پر وفا هر قدر طوفان بلا شدید تر و ارياح مِحَن و رَزایا سوزنده تر گردد، محیطِ اعظمِ امرِ الهی امواجش مرتفع تر و جوش و خروشش مهیب تر و دُر و لئالی افکنده اش بر ساحل وجود ثمین تر و بدیع تر مشاهده شود... مشیت حی قدیر بر این تعلّق گرفته و حکمت بالغهٔ الهیه چنین اقتضاء نموده که خاصّانِ حق در کشور مقدّس ایران، مال و منال، حتی دَمِ مطهر خویش را ایثار نمایند تا شجرهٔ امید سقایت (آبیاری) گردد و به برگ و میوه های گوناگون مزین شود و به مرور ایام اقوام و قبائل و ملل متنوعهٔ متباغضهٔ اروپ و امریك و تاجیك و افریك را در ظلِّ ظلیلش در آورَد و تألیف دهد»... (سپس در ادامهٔ پیام بیت العدل اعظم فتوحاتی را که تا تاریخ صدور پیام در اثر خون شهدای ایران در عالم به دست آمده بر می شمارند تا اینکه در ادامه به مقایسهٔ لطیفی به شرح زیر می پردازند)...قوّهٔ سطوت امر الهی را ملاحظه فرمایید که اگر دشمنان، یك محفل ملی را در مهد امرالله (ایران) تعطیل نمودند، یاران باوفای جمال قدم (حضرت بهاءالله) به تأسیس ۲۳ محفل ملی جدید قیام فرمودند. اگر تقریباً ۵۰۰ محفل محلی در ایران تعطیل گشت، یاران در عوض۷۰۰۰ محفل روحانی محلی تأسیس کردند و مجموع آن را به بیش از ۳۰۰۰۰ محفل رسانیدند. اگر اراضی مشرق الاذکار در ارض طا (منظور طهران است که حرف اول آن طا می باشد) غصباً تصرف شد، یاران ۹ قطعه دیگر (در دیگر نقاط دنیا منظور است) خریداری کرده و می کنند و تعداد اراضی مشرق الاذکار (محل عبادت بهاییان که همهٔ ادیان نیز آزادند به آنجا روند و ادعیهٔ دینی خود را بخوانند) را بر ۱۲۲ قطعه بالغ نموده اند. اگر کتب و آثار را در ایران گرفتند و سوختند و از میان بردند در عوض تعداد زبانهایی که به آثار الهیه مزین گشته یا ترجمه (شده از ۹۱ زبان جدید) به ۷۴۰ زبان بالغ شد. اگر کلاس های درس اخلاق در آن کشور تعطیل شد هزاران کلاس دیگر در شرق و غرب تأسیس گشت و ۲۶۶ کتاب مخصوص اطفال بهائی به ۵۶ زبان در ۷۱ کشور به طبع رسید و اگر نونهالان و جوانان بهائی را از تحصیل علوم محروم ساخته و از

مدارس ایران اخراج نمودند، پیروان اسم اعظم (بهائیان) در عوض **۳۹۲** مدرسه در قارات مختلفه تأسیس نمودند و در بعضی ممالك کتب درسی مخصوص امر بهائی در مدارس عمومی تألیف کرده و تدریس می کنند. اگر احباء ایران را از کار و شغل و رزقِ یومی ممنوع و محروم ساختند، بهائیان عالم به ایجاد **۴۲۰** برنامه بهداشتی و کشاورزی و تربیتی پرداختند که آشنا و بیگانه از آن منتفع شوند. اگر جرائد و رادیو و تلویزیون در ایران وسیله هَتكِ حُرمتِ شریعت الله و انتشار افتراء نسبت به احباءالله (بهائیان) گشته، در ممالك و بلاد سائره به قدری جرائد و وسائط اعلان عمومی دربارهٔ امرالله به نشر حقایق پرداخته اند و تضییقات یاران را در ایران تقبیح نموده به اشاعه اخبار و مقالات در حمایت از امر اعظم و بهائیان مظلوم پرداخته اند که احصائش دقیقاً ممکن نه. یاران وفادار به این مراتب نیز اکتفا ننموده اند و علاوه بر رادیو بهائی در کشور اکوادر، سه فرستندهٔ رادیو مستقل بهائی نیز در کشورهای بولیویا و پرو و آمریکا تأسیس کردند که منحصراً در دست بهائیان است و به انتشار تعالیم الهی و پخش برنامه های مفید اجتماعی مشغول است. اگر احبا ایران از مسافرت و شرکت در میادین خدمت موقتاً محروم گشته اند، بحمدالله بهائیان عزیز در شرق و غرب جبران آن محرومیت را نموده اند چنانکه بیش از **۳۲۰۰** مهاجر فداکار قیام کرده و اهداف نقشهٔ ۷ ساله (حضرت ولی امرالله و سپس بیت العدل اعظم برای توسعه و تحکیم و رشد جامعهٔ بهائی برنامه های مختلفی طراحی فرموده و می فرمایند، که مورد اشاره شده در پیام مزبور، نقشهٔ ۷ ساله از سنهٔ **۱۹۷۹** تا **۱۹۸۶** میلادی بوده است) را تحقق بخشیده اند به علاوه بیش از **۵۸۰۰** نفر دسته دسته به اسفار تبلیغی از طریق مؤسسات امریه اعزام گشته اند. اگر در مجلس ایران ذکر امرالله فقط از حلقوم ارباب کینه و غرض بیرون می آید، در عوض مجامع عالیهٔ عالم و پارلمان های ملل تا به حال متجاوز از یك صد لایحه و بیانیه در حمایت از امر اعظم گذرانده اند. از جمله در پارلمان اروپا که مرکب از نمایندگان **۱۰** کشور اروپایی است، سه لایحه به اتفاق آراء به تصویب رسیده که به موجب آن نمایندگان از احزاب مختلفه در ده کشور اروپایی از دولت های خویش خواسته اند که حمایت از مظلومان ایران را متعهد گردند... از برکت خون پاکتان گلستان عرفان آبیاری گشت و ده ها هزار نهال نورسته به بار آمد و سبب تزیین حدیقهٔ حقیقت گردید چنانکه مثلاً در هندوستان بیش از یکصد و شصت هزار نفر اخیراً

در ظلّ امرالله وارد گشتند. گمان مبرید ما که به انتساب به آن شیرانِ بیشهٔ وفا مفتخریم از ذکر خیرتان غافلیم شب و روز یاد دل افروز شما شمع هر انجمن است انوارش الهام بخشد و حرارتش دلگرم نماید جمالش دلربایی کند و عطر کافوریش مشك بیز شود. آسوده و مطمئن باشید که راه شما پوییم و نگذاریم که ما را به بی وفایی منسوب کنند. شما در سبیل عشق بهاء جان داده اید ما وقت و استعداد خداداد را بر طبق اخلاص نهیم و نثار راهش نماییم. شما دیده از مال و اندوخته به کلی دوخته اید ما آنچه را خداوند بی مانند عطا فرموده در سبیل عبودیتش فدا کنیم. شما به اعمال طیبهٔ طاهره به انتشار و ترویج امرالله پرداختید. ما نیز لسان به تبلیغ گشاییم و از برکت جانبازی شما نفوس کثیری را به ساحل سعادت رسانیم. اگر از حرکت محرومید ما جبران کنیم و تشتتی را که حال خداوند به ما عنایت فرموده وسیله ارتفاع امرالله در نقاط جدیده و لازمه نماییم. در یك محل مجتمع نشویم و به نام شما به فتح اقالیم سائره پردازیم. رداء تقدیس بر دوش گیریم تا بر دامن پاکتان که تار و پودش را از راستی و درستی و خداپرستی بافته اند غباری ننشیند. جوشن انقطاع در برکنیم تا چون شما روئین تن شویم و از هجوم مکارهٔ دنیا و حرص و طمع و شهوات که از خصائص عالم طبیعت است نجات یابیم. از آلایش جهان فانی رو برگیریم و به آسایش حقیقی جاودانی رسیم. غمخوار یکدیگر شویم. دستگیر و مساعد و همراه و معاضد هم گردیم و چنان کنیم تا اعمال و اخلاقمان بر تقدیس و تنزیه امر الهی چون آن شیداییان حلقهٔ محبت الله شهادت دهد و شاهد سعادت ابدی رخ گشاید و لقاء جمال ابهی در ملاء اعلی چهره نماید.[464]

و همچنین برای ثبت در تاریخ این را نیز بشنوید که در اول انقلاب که همهٔ بهائیان را از دانشگاه ها و ادارات اخراج می نمودند، تعدادی فارغ التحصیل پزشکی نیز بودند که برای اخذ مجوّز بازکردن مطب اقدام می نمودند، یکی از ایشان که هم اکنون در ایران ساکن هستند سال ها قبل برای این عبد تعریف کرد که وقتی نزد وزیر مربوطه رفته بود گفته بود برای دانشجویان در کشور هزینه شده و لذا باید اجازه داده شود از مدرك دانشگاهی استفاده کنند تا هم به درمان بیماران پردازند و هم مخارج خانواده های خود را تأمین کنند. جناب وزیر پاسخ داده بودند که در یك کیسه برنج چند فضله موش هم پیدا می شود، از برنجها (منظور اطبای غیر بهائی) استفاده

می شود و حرام نخواهند شد، اما فضله ها (منظور جناب وزیر، اطبای فارغ التحصیل بهائی) دور ریخته می شوند!

در صص ۲۰۸-۲۰۷ نیز تصویری که از تشکیلات بهائی داده ناشی از همان شبیه سازی ها و توهمات سابق الذکر است.

در ص ۲۱۱ هم مجدداً ادعا شده مسئولان سیاسی پهلوی بهائی اند و خود هر کار می خواهند می کنند، آن وقت به بهائیان می گویند در سیاست دخالت نکنند. در این مورد نیز قبلاً پاسخ داده شده است. اما همان طور که در یادداشت 127 ذکر شد عدم مداخله در سیاست به معنی عدم خدمت به دولت و ملت نیست ولی بهاییان چون هدفشان وحدت عالم انسانی است، روش سیاسی را که مستلزم اختلافات و بعضاً منازعات است پیش نمی گیرند چون از روش سیاسی و منازعه به وحدت نتوان رسید. متأسفانه در این متن نمی توان به تمام وجوه این تعلیم پرداخت و برای بحث کامل دربارهٔ آن باید به کتب بهائی مراجعه نمود که بعضاً قبلاً در متن و یادداشت ها به وجوهی از آن اشاره شده است. به هر حال در رژیم پهلوی نه بهاییان و نه تشکیلات جامعهٔ بهائی در سیاست دخالت نمی کردند.

در ص ۲۱۴ نیز مسئلهٔ طرد را در جامعهٔ بهائی به شکلی مخوف مطرح کرده که پاسخ آن قبلاً داده شده است.

درصص ۲۲۲-۲۲۱ دربارهٔ ازدواج بهائی با غیر بهائی مطالبی نوشته و مسائلی را به تشکیلات بهائی نسبت داده که ناقص و نادرست است و اساساً طبق تعالیم بهائی، ازدواج با غیر بهائیان نیز به روح و ریحان جایز است و حکمت آن هم آنکه در دین بهائی حضرت بهاءالله بهاییان را از نجس شمردن دیگران نهی فرموده اند و اجازهٔ معاشرت با همه را داده اند، ولی البته ازدواج با غیر بهائیان را مشروط به رعایت تعالیم بهائی از سوی طرف بهائی نموده اند. اما سؤال از جاعلین آنکه آیا مسلمین طبق رأی مجتهدین که مورد تأکید در صفحه ۱۴۶مسلخ عشق است، اجازه دارند با بهائیان ازدواج کنند؟

در صص ۲۲۵-۲۲۳ تهمت زده شده که عوامل تشکیلات بهائی علی را با اتوموبیل زیر گرفته اند تا نتواند با رعنا ازدواج کند، که این هم مثل ادعاهای مشابه صفحات ۲۰۵، ۱۳۶-۱۳۵ دروغ است و جاعلین چون می دانند بهائیان مقابله به مثل نمی کنند با تهوّر، سیل تهمت را رها کرده اند، غافل از این که خداوند دارای لشکریان غیب وشهود است و به واسطهٔ ایشان

حقایق را آشکار می سازد. به زودی نفوسی مبعوث خواهند شد تا اعمال و افترائات جاعلین را فاش سازند تا کل بدانند که اینان امور زشتی را که خود به آن عامل بوده به مظلومین نسبت داده اند؛ وخداوند بر همهٔ امور دانا و آگاه است. بیش از این گفتن مرا مقدور نیست!

در ص **۲۲۵** خواسته چنین القاء کند که ادعیهٔ بهائی بی اثر و پوچ و تهی است و در صص: **۲۳۱- ۲۲۸** در مقایسه با آن نوشته، ادعیهٔ اسلامی و امام زادهٔ مربوطه در داستان، معجزه نموده علی را از مرگ حتمی نجات داده است. (چقدر شبیه است به سریال های صدا و سیمای جمهوری اسلامی!) امید آنکه خداوند به جاعلین، حالتی خوش تر عطا فرماید تا چنین لحن و مقایسه کودکانه ای را برای اثباتِ نفوذِ ارادة الله و تأثیر انبیاء و اولیا اتخاذ نکنند. معلوم نیست روشنفکران عالم وقتی لحن مسلخ عشق را در این خصوص و موارد دیگر آن بخوانند و دریابند، چه فکر خواهند کرد! این بدیهی است که همهٔ ادیان الهی به تأثیرات وجود انبیاء و اولیای الهی و ادعیهٔ منصوصهٔ معتبرهٔ مستندهٔ آنها معتقدیم ولی ادعاهای مقایسه ای این چنینی از مقام و شأن همهٔ ادیان مزبور می کاهد، زیرا پیروان همهٔ ادیان معتقد به چنین تأثیرات و نیز خواب ها (مثل خواب امام زمان که علی دیده و معجزه وار خوب شده -صص**۲۳۲-۲۳۱**) و معجزات هستند، ولی اگر کار به مقایسه و برتری و بهتری بیانجامد، همهٔ آنها بچگانه و بی تأثیر جلوه خواهد کرد و متأسفانه خود جاعلین و سایرین بارها شنیده اند که همین تلقی بچگانه باعث شده بسیاری نیز نسبت به نفس وجود امام زاده ها و نیز معجزات منتسبه به آنها شك کنند و شاید به همین علت است که جاعلین چنین صحنه ای را تصویر کرده اند (چنانکه از ص **۲۳۲**، پاراگراف آخر نیز مشهود است) و شاید هم به این علت است که جاعلین مُتوهّمند که بهاییان معجزات الهی را قبول ندارند حال آنکه ضمن مطالب مربوط به ص **۸۳** توضیح آن داده شد. اساساً بهاییان نیز چون سایر پیروان ادیان الهی به تأثیر انبیاء و اولیا و ادعیه شان معتقدند ولی این اعتقاد را مختص بعضی دون بعضی دیگر نمی دانند و به خصوص به اراده و رضای الهی دربارهٔ قبول یا عدم قبول ادعیه نیز معتقدند زیرا در همین ادعیه برای حاجات و کیفیت آن نیز دهها رمز و نکتهٔ باریك موجود که در کتب آسمانی به آنها اشاره شده و لزوم به ذکر ندارد.

در اینجا جاعلین را به کتاب *مستطاب ایقان* از حضرت بهاءالله و نیز زیارتنامهٔ ایشان مخصوص امام حسین ارجاع می دهم تا بیانات حضرت بهاءالله را دربارهٔ مقام حضرتش نزد بهائیان و نیز تأثیر خاک پاکش مطالعه نمایند، شاید به عنایت الهی شرمسار گردند و قضاوتشان را

دربارهٔ بهاییان عوض کنند، و چنانکه قبلاً گفته شد بدانند بهائیان آن تأثیر را از آن جان پاك می دانند و نه آن خاك، بلکه این خاك به خاطر نسبت به آن جان پاك است که معنی و تأثیر می یابد. و در اینجا لزومی نمی بیند که با لحن بچگانه به تأثیرات مشاهده شدهٔ فراوان ادعیهٔ بهائی و معجزات دین بهائی اشاره نماید زیرا امر بهائی و سایر ادیان آسمانی در اثبات خود محتاج چنین معجزاتی نیستند، اگر چه جمیع شئون متعلّق به این ادیان آسمانی و مربیان الهی عین معجزه است و به کلی از شئونات بشری متفاوت است و این حقیقتی است که آن را جز مخلصین و متّقینی که خداوند ایشان را آگاه فرموده، نمی دانند.

در صص **۲۳۵- ۲۳۴** مشابه تهمت های صفحات**۱۳۶ -۱۳۵ و۲۲۵،۲۲۳** چنین آورده:

یکی از علل عدم فروپاشی تشکیلات، این است که هرگاه احساس خطرکنند، هرکس را که بخواهند، در هر موقعیتی به راحتی از سر راه بر می دارند. از اوایل پیدایش این ظهور چنین شگردی توسط بهاء و عبدالبهاء رایج بوده و بیشترکسانی که در بین خودشان کشته و یا مفقود شده اند و تشکیلات آنها را به نام شهید یاد می کند، توسط خود آنها سر به نیست گشته اند... بهائیت هم مثل هزاران فرقهٔ دیگر ساخته و پرداختهٔ دست سیاست است، چرا که اگر دینی از سوی خدا بیاید، نیازی به تشکیلاتی که از سوی مردان سیاسی اسرائیل سازمان دهی شود ندارد؛ تشکیلاتی که از سازمان های اطلاعاتی اسرائیل دستور می گیرد و حتی نحوهٔ اجرای برنامه ها و دستورهایش باید به آنها گزارش داده شود، تشکیلاتی که نام دین به خود گرفته و شعار صلح و دوستی سر می دهد و آن را وارونه به منصهٔ ظهور می رساند. نه، چنین تشکیلاتی هرگز نمی توانست الهی باشد، بلکه ریشه در خونخوارترین سازمان های مخوف دنیا داشت. اما این فرقه فرصت بروز خویش را پیدا نکرده بود. در غیر این صورت به اضمحلال و رسوایی کشیده می شد و با وجود اینکه قدرت های بزرگ پشتیبانی قوی برای آن بودند و با وسیع ترین و پیشرفته ترین فن آوری ها می توانستند صدای خویش را به جهانیان برسانند، بسیار نا شناخته و محدود باقی مانده بود.

حتماً خوانندگان عزیز حس می کنند که آبشخور این کلمات کجاست! ردیه های صبحی و آواره و نیکو و رائین و شهبازی و تهیه کنندگان ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. پاسخ موارد فوق در

فصل اول، نکات ۴ و ۶ مفصلاً ذکر شد و لزوم به تکرار ندارد، الا آنکه باید عرض کند وقتی حقایق امر بهائی و رشد جامعهٔ جهانی آن را می بینم و با کلمات فوق مقایسه می کنم، واضحاً احساس می کنم خون شهدای بهائی و استقامت آنها در ایران بر اکاذیب و افترائات و اتهامات جاعلین غلبه نمود و اینك جاعلین شکست خورده و گیج را ملاحظه می کنم که در سطح بسیار بسیار نازل و حقیری به قصه نوشتن کودکانه پرداخته اند و اگر کمی رشد کنند و بفهمند حتماً نسخه های مسلخ عشق را جمع آوری خواهند نمود، واگر بیدار نشدند، این عبد پیشنهاد می کند از آن فیلم هم بسازند — چنانکه قبلاً نوشته است — و آن را به انگلیسی هم ترجمه کنند تا جهانیان نیز بیشتر با روحیات آنان آشنا شوند و به واسطهٔ تُرّهات مسلخ عشق به امر بهائی رهنمون شوند که از قبل گفته اند «تُعْرَفُ الاَشْیاءُ بِاَضدادِها» (چیزها به ضدشان شناخته می شوند)!

و دربارهٔ اینکه می نویسد شهدای بهائی نیز به دست خود تشکیلات سر به نیست می شوند مدرکی وجود ندارد اما هزاران صفحه مدرك وجود دارد که شهداء به دست اعداء غیر بهائی کشته شده اند و باید سؤال کرد شهدای ۲۷ سال اخیر را که کشت؟ «فَبُهِتَ الَّذی مَکَرَ» (همچنین به یادداشت های شماره 313 و 341 مراجعه شود).

در صص۲۳۶-۲۳۵، رعنا بدون اجازه، خانوادهٔ علی را به خانهٔ دکتر رحیم خان حکیم می برد و خانوادهٔ مؤمن علی آقا بدون توجه به رأی مجتهدین (ص۱۴۶مسلخ عشق) در مکان غصبی نماز می خوانند! با توجه به صبغهٔ سیاسی مطالبِ مسلخ عشق و دیگر ردیه های مشابه سابق الذکر و اشتباهات مکرر جاعلین در ارائهٔ مطالب دینی اسلامی در لابلای مطالب، به نظر می رسد جاعلین خواسته یا نا خواسته به احکام اسلامی نیز در حال دهان کجی هستند و از آن غافلند و از این احکام استفاده ابزاری و غلط در ردّ امر بهائی و جامعه آن می کنند. ما مطمئنیم که اگر مجتهدین و علمای متقی منصف اسلامی، مسلخ عشق را بخوانند اشتباهات آن را در ارائهٔ مطالب دینی اسلامی متوجه خواهند شد. می توان نتیجه گرفت که جاعلین فاقد روح اسلامی اند و بیشتر اسیر اوهامات سیاسی و جاسوسی و مافیایی و دنیایی اند تا یقینیات الهی و دینی.

در ص ۲۳۸ و ۲۷۱ اشاره کرده تشکیلات سعی می کنند از ازدواج دختران بهائی با پسران مسلمان جلوگیری کنند و اگر نتوانستند بعد از ازدواج آنها را از هم جدا می کنند، حال آنکه چنین نیست و تعالیم منصوص بهائی شاهد اکاذیب جاعلین است و ازدواج بهائی با غیر بهائی به شرطی که قبلاً ذکر شد مجاز است و حضرت بهاءالله از طلاق بیزارند: «اِنَّ اللهَ اَحَبَّ

الْوَصْلَ وَ الْوِفاقَ وَ اَبْغَضَ الْفَصْلَ والطَّلاقَ»[465] (خداوند وصل و وفاق را دوست داشته و از جدایی و طلاق نفرت دارد). و آنچه در مورد محمود و فرشته و قصد محفل برای جدا کردن آنها در ص۲۴۱ نوشته، یعنی زن و شوهری که جاعلین در قسمت اول و ص۱ مسلخ عشق داستان را با آن دو شروع کرده اند، سراسر زادهٔ اوهام و شبیه سازی و جعل جاعلین است، به خصوص فرستادن مأموران محفل که دو زن و یك مرد بوده اند (ص ۲۴۱) نزد فرشته برای مجبور کردن او به طلاق و زندانی کردن او در خانه ای برای مجبور کردن محمود به اطاعت از تشکیلات (تا ص ۲۷۱) و تهدید به طرد روحانی و زندانی شدن، همه و همه از همان شبیه سازی ها و اوهامات و قالب های ذهنی جاعلین است که متأسفانه مثل جوّ جهانی خیلی سیاسی و پلیسی و جاسوسی شده است.

بلی تشکیلات بهائی به حُکم تعالیم و احکام الهی به احوال شخصیهٔ بهاییان رسیدگی می کند ولی نه چنان که جاعلین توهم کرده اند، چنان که از سطر آخر ص ۲۴۸ و صص ۲۶۶-۲۶۷ پیداست که «تشکیلات بهائی را صاحب نفوذ در دولت پهلوی» دانسته و با این قبیل شبیه سازی ها روش تشکیلات بهائی را گویا شبیه روش ساواك و امثال آن دانسته! سبك و روش رسیدگی مورد ادعای جاعلین به کلی مخالف روش های بهائی است و چون جاعلین می دانند که چنین است این اکاذیب را به هم بافته اند تا آرزوهای سرکوب شده شان را به نحوی وهم آلود جبران نمایند!

در ص ۲۵۲ مجدداً از طرد نوشته که قبلاً توضیح آن داده شده است.

در صص ۲۶۱-۲۵۶ تصویری جعلی از فضا و جوّ یکی از جلسات بهائی ارائه شده که در آن، تبعیض و دورنگی و تمسخر و غرور و تحقیر موج می زند! به نظر این هم از آرزوهای سرکوب شده جاعلین است که مایلند جامعهٔ بهائی را چنین ببینند، ولی چنین نیست. طالبین می توانند با مطالعهٔ آثار بهائی و آنچه قبلاً در مقدمه و فصل اول و دوم آمده، خود ملاحظه فرمایند (مآخذ نیز قبلاً معرفی شده است).

در ص ۲۷۶ نوشته تشکیلات بهائی طبل تو خالی اند و به دولت پهلوی تکیه دارند و اگر دولت نبود مثل موش می شدند. اَلْحَمدلله، اَلْحَمدلله که جمهوری اسلامی بر سر کار آمد و دولت پهلوی رفت تا جاعلین بدانند حتی در دولتِ دلخواهِ ایشان که دیگر وزرای بهائی (!) و ساواك (!) و شاهِ طرفدار بهائی (!) وجود ندارند و به جای آن تشکیلات بهائی منحل اعلان شده و بهائیان از حقوق اجتماعی محروم شده اند و دچار انواع بلایا و حتی شهادت بوده اند (فصل اول، نکتهٔ ۷)

هنوز پس از ۲۷ سال جامعه بهائی سر پا ایستاده و نه تنها «موش نشده» بلکه چون «شیران بیشهٔ عرفان» همهٔ محرومیت ها و حتی زندان و شهادت را تحمل کرده اند و حال با طراوتی دوباره تحت هدایت الهی و راهنمایی های ِ مُلهَم بیت العدل اعظم، درصدد خدمت به هموطنان عزیز هستند و جاعلین باید در این ۲۷ سال و بلایای وارده بر بهائیان و عکس العمل عجیب و معجزه آسای ایشان در این مدت تفکر کنند و بفهمند که چه چیز باعث شده حتی پس از این مدت طولانی ظلم و ستم منظم بر جامعه ای مظلوم، به جای انتقام و طلبکاری، به روشی الهی در صددند که در پاسخ همهٔ زهرها شهد بخشند، گویی انگار نه انگار که این همه بلا کشیده اند. سبحان الله! سبحان الله! پاک و مقدس وبلند مرتبه است آن که گروهی را آفرید که حتی به آنانی که به ایشان ظلم نموده و می نمایند مهربان ودلسوزند.

در ص ۲۷۶ نوشته توکلی از سِمَتِ ریاست محفل عزل شد و نیز اشاره به پارتی بازی در تشکیلات کرده، حال آنکه روش انتخاب رئیس محفل شکلی دیگر دارد و پارتی بازی هم در نظم اداری بهائی نهی شده است و جاعلین، تشکیلات بهائی را با تشکیلات سیاسیون، امثال ساواك و غیره اشتباه گرفته اند و کافی است طالبین محقق و منصف به کتب بهائی مراجعه نمایند تا با صُنع یَدِ قدرت و حکمت پروردگار، یعنی نظم بدیع الهی آشنا شوند و به جای شکوه و ناله و نفرین و افترا، دست شکرانه به درگاه خداوند یگانه بلند کنند که با تشریع نظم بدیع خود در کتاب وحیانی خود، یك دیانت آسمانی را برای اولین بار در تاریخ ادیان از دست ظلم و استبداد علما که قدرت دین را به تدریج در دست گرفته و آن را از مِنهَجِ قویم آن منحرف ساختند، رهانید و بساط تسلط علما را به شکل یك حرفه یا شغل در هم پیچید و امور را در دست مُنتَخَبین ِ مردم سپرد تا در تشکیلاتی روحانی، اجتماعی و اداری به صِرفِ تأیید الهی و مشورت مشفقانه و حکیمانه و عادلانه بر طبق تعالیم و احکام منصوص بدیع ظهور ابهائی، امور جامعه را سامان بخشند و عالمیان را به سعادت حقیقی جسمانی (مادی)، انسانی، روحانی (رحمانی) رسانند و عالم مُلك را آیینهٔ ملکوت سازند؛ جامعه ای که در آن، علما به جای ریاست دینی به عنوان شغل و حرفه ای دنیوی، خود علاوه بر آنکه به شغلی غیر دینی برای امرار معاش مشغول می شوند به تحقیق و انس با معارف ربّانی دل می بندند و به اصلاح اخلاق خود و دیگران و تشویق نفوس بر اتحاد و محبّت و عدالت و وحدت می پردازند (در این موارد حتماً باید به دهها منبع بهائی مراجعه کرد تا مختصّات نظم بدیع بهائی را دقیقاً دریافت).

در صص ۲۷۸-۲۷۷ تهمت های سیاسی و بی عفّتی اکثر بهائیان به علّت پوچی عقاید بهائی و فساد تشکیلات بهائی تکرار شده است که از آرزوهای سرکوب شده جاعلین است. در ص ۲۸۰ نوشته تشکیلات با شعار انقطاع از ماسِوَی الله، دلبستگی های خانوادگی را در بهائیان کشته اند و از اهداف تشکیلات است که می خواهد در جامعهٔ خود سگ و گربه هایی پرورش دهد که با هر سوت صاحب خود کانون گرم خانواده را رها کرده، در جهت پاسداری و امنیت تشکیلات حرکت نمایند!

هموطنان منصف و تیز هوش با خواندن سطور بالا، جاعلین و امثال آنها را خوب می شناسند و خوب می فهمند که بهاییان در این ۱۶۳ سال از دست آنها چه کشیده اند. سناریوی بعد از انقلاب، یك وجهش ناظر بر ایجاد اختلاف بین بهائیان و تشکیلاتِ منصوص بهائی بوده است. در مسلخ عشق برای گول زدن بهائیان، گاهی سعی می شود بهائیان را در برابر تشکیلات مظلوم جلوه دهد. در توضیح اکاذیب جاعلین، عالَمی حقایق در سینهٔ اهل بهاست که جای گفتنش اینجا نیست، اما ناگفته نیز از همین مقدار اقدامات ظاهرهٔ امثال جاعلین پیداست که چه منظوری دارند و با چه نقشه های برنامه ریزی شده ای سعی در نابودی هم بهائیان و هم تشکیلات آن نموده و می نمایند. اما از آنجا که جاعلین و ماکرین و کاذبین کم حافظه می شوند، بهاییان، هم از کلماتشان و هم از لحن ایشان فهمیده و می فهمند که چه خیالات و آرزوهای سرکوب شده ای دارند. آن جاعلین غافل، از یك طرف دلشان برای «دلبستگی های خانوادگی» و «کانون گرم خانواده» بهائیان می سوزد، از طرفی دیگر بر عکس آن، اعضای خانواده بهائی را «سگ و گربه» می نامند. (و فحاشی های دیگر نیز نموده اند که نشانهٔ عجز و ناتوانی جاعلین است، صفحات ۲۸۰، ۲۶۵، ۲۶۱، ۲۵۰، ۲۲۴، ۲۱۱، ۱۰۴، ۱۵، ۱۰۵و...). اما چنانکه در قبل نیز گفته شد همین تشکیلات با سگ و گربه هایش، بارها برای امثال جاعلین و علما و امرایشان دعا کرده اند که:

> الهی الهی سِراجِ امرت را به دُهْنِ حکمت بر افروختی از ارياح مختلفه حفظش نما. سراج از تو، زُجاج از تو، اسباب آسمان و زمین در قبضهٔ قدرت تو، امرا را عدل عنایت فرما و علما را انصاف. تویی آن مقتدری که به حرکت قَلَمْ، امر مُبْرَمَت را نصرت فرمودی و اولیا را راه نمودی. تویی مالك قدرت و ملیك اقتدار. لا اِلهَ الّا اَنْتَ الْعَزیزُ الْمُخْتار.[466]

و

ای خداوند... به فضل و موهبت خویش این نادانان را دانا کن و این جمع پریشان را در ظلّ عنایت مجتمع فرما، صلح و صلاح بخش و از سیف و سلاح بیزار نما؛ آشتی و دوستی و راستی و حقیقت پرستی عنایت کن. توپی مقتدر و توانا و توپی عالِم و قادر و بینا[467]

و شاید جاعلین بعدها ایراد بگیرند که مگر «سگ و گربه ها» هم دعا می خوانند!

شاید جاعلین معنی «انقطاع از ما سِوَی الله» را نمی دانند که آن را شعار تشکیلات بهائی و بهائیان دانسته اند! اگر می دانستند، نمی نوشتند. بلی یگانه تشکیلات جهانی و سیستم اجتماعی که الهی است و شعارش انقطاع از ما سوی الله است نظم بدیع منصوص مشروع الهی بهائی است. انقطاع از ماسوی الله (عدم وابستگی به غیر از خدا) مفهوم و مصادیق عمیق و ظریفی دارد که توقع می رفت حداقّل مومنین به کتب آسمانی آن را دانسته باشند، ولی به نظر، جاعلین مسلخ عشق به خاطر ذهن وهم آلود غیر الهی و سیاسی-پلیسی خود، انسی معنوی با این اصطلاح بی نظیر و مقدس ندارند. بلی یکی از مصادیق انقطاع، انقطاع از خانواده و عزیزترین نزدیکان است، ولی نه به شکلی که جاعلین نوشته اند، بلکه این انقطاع از جمله وقتی است که عاشقی بهائی را به زندان می افکنند و به دارِ ظلم می آویزند و شهید می کنند؛ در چنین حالتی است که گفته می شود چنین عاشقی از خانواده و عزیزان خود منقطع و گسسته شده و به خداوندی که خالق او و خانواده و عزیزان اوست، پیوسته. و عجیب است که جاعلین در اینجا نیز چون کلّ مسلخ عشق تفاسیر معکوس می کنند و همیشه به جای شکر و تحسین و سپاس، به کفران نعمت و تحقیر و آه و ناله و لعن و نفرین مشغولند؛ و به مصداق دروغگو و جاعل کم حافظه می شود، در جایی تشکیلات بهائی را جاسوسی و سیاسی و مادی و غیر الهی و خود پرست و ریاست جو می خوانند، و در اینجا آن را منقطع از ماسوی الله! سُبحان الله! خدایا! این جاعلین، این دوستان نامهربان عزیزی را که حقیقتِ فطری خود را فراموش کرده اند و به جای انقطاع از غیر تو، به غیر تو دل بسته اند، بیدار فرما و فراموششان مکن تا مصداق آیهٔ کریمهٔ تو باقی نمانند که فرموده ای: «وَلا تَکُونُوا کَالَّذینَ نَسُوا اللهَ فَاَنْسیهُمْ اَنْفُسَهُمْ»[468] (نباشید مانند آنانی که خدا را فراموش کردند، پس فراموش گردانید بر آنها خودهاشان را).

و اما مفهوم انقطاع از ماسوی الله در امر بهائی، وجوهی بدیع نیز یافته است که هموطنان عزیز را دعوت می نماید تا بر سفرهٔ آسمانی و تعالیم ربّانی این ظهور مجتمع شوند و سهم خود را از آن برگیرند تا در عین زندگی مادی و حیات در این کرهٔ خاکی و بدون پرهیز از نعمت های مادی و بدون ریاضت و انزوا از زندگی اجتماعی و اشتغال به کسب و کار، قلوبشان وابسته به حضرت کردگار باشد و مصداق این شعر باشند و باشیم که می فرماید:

نشان عاشق آن باشد که سردش بینی از دوزخ نشان عارف آن باشد که خشکش بینی ازدریا

افسوس که فرصت آن نیست که در اینجا از نصوص امر بهاء دربارهٔ انقطاع تقدیم هموطنان عزیز گردد؛ برای شروع می توانند به *گلزار تعالیم بهائی*، صص۷۷-۶۸ مراجعه فرمایند. از جمله حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

> انقطاع به عدمِ تعلّقِ قلب است نه عَدَمِ اسباب. قلب چون فارغ باشد و به نار محبّت الله مشتعل، جمیعِ امور مادّی و شئون جسمانی سبب ترویج کمالات روحانی انسان گردد والّا غریقِ بُحورِ آلایش است ولو فلسی نزد او موجود نباشد.

با آنچه در تعالیم الهی است، بهاییان هم به خانواده و امور مادی خود می رسند و هم به خدمت آستان حق و اهل عالم؛ و لذا خدمت به خانواده، که امری طبیعی است، آنها را از خدمت به دیگران باز نمی دارد؛ چه که در این دین، دیگران نیز جزء خانوادهٔ خود محسوب می گردند و حضرت بهاءالله فرموده اند: «انسان کسی است که به خدمت جمیعِ مَن عَلَی الأرض قیام نماید»[469] والّا خدمت صرف به خانوادهٔ خود، هنر و فخر محسوب نمی شود، بلکه فخر وقتی است که علاوه بر خانواده و عزیزان خود به دیگران نیز خدمت نمود و محبت ورزید، و حتی در موارد لزوم با مشورت کلّ خانواده، از راحت خود گذشت و به کمك محتاجین شتافت و حتی در این راه تا مرز فدای خود و خانواده خود در نهایت سرور و افتخار پیش رفت، چنانکه قافله سالار امر بهائی، حضرت بهاءالله، در این امر پیش قدم شدند و خود بنفسه شهادت داده اند که: «فَدَیتُ نَفْسی وَ اَهْلی فی سَبیلِ اللهِ (خود و خانواده خود را در راه خدا فدا نمودم)[470] و اگر جاعلین هنوز متوجه نشده اند این عبد چه می گوید، حداقل به یاد قافله سالار کربلا و خانواده ایشان افتند تا معنی فدا و انقطاع را از مظاهر الهی و اولیاء حق بیاموزند، و بدانند که بهاییان بین این دو حسین جدایی قائل نیستند و به هر دو عشق می ورزند. و اگر هنوز هم متوجه نشده اند که

این عبد چه می گوید، زیاد خود را زحمت ندهند، زیرا اهل بها با شواهد و اسنادی مستدلّ، کاملاً دریافته اند که سعیِ جاعلین در جدا کردنِ اهل بها از تشکیلاتِ نظمِ اداریشان از کجا آب می خورد؛ جاعلین از اطاعت و عشق و خدمتِ فداکارانهٔ بهائیان در بسترِ تشکیلات اداری، اجتماعی و معنویشان دیوانه شده اند؛ مسلخ عشق علائمِ ظاهریِ بیماری مزبور است.

در ص ۲۸۱، به نظر طرح پنهانی جاعلین در نحوه نوشتن و انتشار مسلخ عشق تلویحاً ذکر شده است. آیا جنبه ای از شخصیت ژانت، مصداق و نقشی از مهناز رئوفی نیست که جاعلین برای رفع شبههٔ جعل مسلخ عشق به نام وی، نوشته اند بهائیان ردیه ژانت را تهیه شده «تحت تأثیر شخص یا اشخاصی» فرض کرده اند؟ و آیا جنبه ای از شخصیت فرهمند، نمی تواند مصداق و نقشی از جاعلین پنهان شده پشت نام خانم رئوفی باشد؟ خداوند به حقایق امور آگاه تر است.

در ص ۲۸۳ مجدداً تهمت سیاسی بودن به دین و فرقه بهائی به زعم خود زده است که جواب آن قبلاً داده شده است. اما جالب است که جاعلین مسلخ عشق بر عکس ردیه نویسان قبلی، از دیانت مقدس بهائی، همیشه با عنوان فرقه یاد نکرده اند وگاهی مثل ص ۲۸۳ آن را با واژهٔ «دین» نام برده اند. بهاییان این را به فال نیك می گیرند که الحمدلله دربارهٔ تسمیهٔ دیانت بهائی در ذهن و ناخودآگاه ردیه نویسان، علیرغم تأکید مقالهٔ آقای شهبازی در روزنامهٔ جام جم ۱۶ مرداد ۱۳۸۲ که ذکرش قبلاً مفصلاً رفت، به تدریج واژهٔ «دین» در حال شکل گیری است، ولو آنکه آن را با صفاتی از قبیل استعماری و منحرف و سیاسی و ضالّه توصیف کنند. عرفان ناس یکسان نیست؛ بعضی به قدمی هفت شهر عشق الهی را طی می کنند و به عرفان مقصود نائل می شوند، و بعضی چون جاعلین سال ها و شاید قرن ها طول می کشد تا به مقصود برسند. اِنْ شاءالله به تدریج در ذهن این دسته اخیر، اصطلاح «فرقهٔ ضالّه» به «دیانت دالّه» تبدیل یابد و پرده های اوهامشان بسوزد و هر چه زودتر با الهام از قرآن مجید و احادیث صحیحه و معتبرهٔ ائمهٔ اطهار، به زینت تقوی و انصاف و خلوص و حقیقت پرستی مزیّن شوند و به موعودی که قرن ها برای ظهورش اشك ریخته و عَجَّلَ اللهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریف گفته اند، ایمان حقیقی آورند و پس از آن به جبران مافات کوشند تا با بهاییان و مردم دنیا متحداً متفقاً، یك دل و یك جان، عدالت و وحدت عالم انسانی را به ظاهرِ ظاهر متحقق سازیم. «وَ لَیسَ هذا عَلَی اللهِ بِعَزیزٍ» (و تحقق این امر بر خداوند دشوار و سخت نیست).

در ص ۲۸۷، محیط جامعهٔ بهائی را خیلی کوچك ذکر کرده که به همین علّت چشم و هم چشمی در بین آنها خیلی زیاد است و سعی می کنند در تشکیلاتی بودن از دیگری پیشی گیرند. اولاً محیط جامعهٔ بهائی خیلی کوچك نیست، و حقانیت و توانایی های معنوی جامعه لزوماً به کوچکی یا بزرگی جامعه بستگی ندارد. اگر جاعلین آمار رشد جامعهٔ بهائی را از زبان بهائیان قبول داشتند در اینجا آمار تفصیلی آن ارائه می شد. ولی از آنجا که در ص **۶۲** مسلخ عشق نوشته اند آمار ارائه شده توسط بهائیان «دقیقاً شایعه ای» است برای فریب مردم ایران، لذا ما در اینجا آماری نمی دهیم ولی توصیه می کنیم به آمار صادره از مراجع غیر بهائی دنیا مراجعه کنند. بعضی از این منابع ضمن مطالب مربوط به صفحهٔ **۶۲** اشاره شده مراجعه شود.

ثانیاً در جامعهٔ بهائی، بهائیان در تشکیلات نظم اداری بدون دریافت مزد خدمت می کنند، و آنچه جاعلین در مورد رقابت بهائیان برای «تشکیلاتی بودن» (ص ۲۸۷) نوشته اند قیاسی است مَعَ الفارِق از تشکیلات بهائی با تشکیلات سیاسی رژیم پهلوی و امثال آن، حال آنکه تشکیلات سیاسی بشر ساخته کجا و تشکیلات الهی ساختهٔ یَدِ قدرت پروردگار کجا! میدانی که بهاییان در تعلیماتشان مأمور شده اند که در آن گوی سبقت بربایند، میدان عبودیت و کنیزی و خدمت و محبت و خضوع و خشوع و تقوی و عفت و عصمت و امانت و خلوص و انفاق و کرم و بخشش و صداقت و عفو و عشق و ایمان و عرفان و اعمال و اخلاق راضیهٔ مرضیهٔ حسنه است (به عنوان نمونه سری به *گلزار تعالیم بهائی* بزنید. البته در اینجا نیز از دلایل نقضی و مقایسه ای صرف نظر شد).

در ص ۲۸۸ از قول ژانتِ برگشته از دین بهائی، نوشته: «اطمینان دارم که بسیاری از جوانان بهائی اگر کمی باهوش باشند، به بطالتِ بهائیت پی می برند. اما چون پشتوانهٔ مالی ندارند، جرأت نمی کنند عقایدشان را بروز دهند و ناگزیر ظاهراً بهائی می مانند. دلم می خواهد روزی برسد که برای آنها کاری کنم، از همهٔ آنها دعوت نمایم که بی ترس و وحشت ابراز عقیده کنند و از آن تشکیلات کوچك و محدود خارج شوند!»

اگر چه این عبد نمی خواهد ملا نقطه ای باشد ولی به نظر منظور جاعلین از «بطالت بهائیت،» «بطلان بهائیت» بوده است، چه که «بطالت» به تثلیث با، به معنی: بیکاری، تنبلی، شجاعت، دلیری، شوخی کردن می باشد. البته چنان که تا حال از این متن و تعالیم و آثار و بیانات حضرت بهاءالله متوجه شده اید صفت «شجاعت» در مورد آن صادق است و خدا

خواسته این لغت، علیرغم اینکه در ص ۲۷۶ تشکیلات بهائی را «طبل تو خالی» و «مثل موش» نامیده اند بر زبان جاعلین جاری شود. ان شاءالله در ردیه های بعدی دقت بیشتری خواهند نمود!

اما از جملهٔ آخر جاعلین می گذریم که متناقض با مطالب صفحات قبل (۲۳۴-۲۳۵و۱۸۷-۱۸۸و...) درباره قدرت و نفوذ و مخوف بودن تشکیلات بهائی و اینکه همهٔ وزرا و سیاسیون پهلوی یا بهائی اند یا پشتیبان آن، می نویسد، و در پاسخ به جملات قبل از آن می گوییم که همان جوانان بهائی که به علت «بی هوش بودن و عدم پشتوانه مالی» در رژیم شاه جرأت نمی کردند از دین بهائی دست بکشند، معلوم نیست چرا در این ۲۷ سال جمهوری اسلامی، پس از فاش شدن اسناد ساواك و سفارتخانهٔ امریکا و پس از تحقیقات تاریخ نویسان و محققین رسمی جمهوری اسلامی و انتشار وسیع این تحقیقات و تعطیلی تشکیلات بهائی و محروم کردن جامعه بهائی و ازجمله جوانان آن از حقوق اجتماعی و دانشگاه و کار و غیره و زندانی و شهید کردن گروهی از ایشان که از جمله در شیراز «مُنای» ۱۶ ساله نیز در صف این شهیدان بود، (جوانان مزبور) از دین بهائی دست نکشیده اند که سهل است، جان در راه آن به رایگان داده اند؟

برو این دام بر مرغ دگر نه — که عنقا را بلند است آشیانه
ترك جان و ترك مال و ترك سر — در طریق عشق اول منزل است
تو مکن تهدیدم ازکشتن که من — تشنهٔ زارم به خون خویشتن
نکند عشق نفس زنده قبول — نکند باز موش مرده شکار
نار عشقی برفروز و جمله هستی ها بسوز — پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار
آتشی از عشق در جان بر فروز — سر به سر فکر و عبارت را بسوز
یار بی پرده از در و دیوار — در تجلی است یا اولُی الابصار
حق عیان چون مهرِ رخشان آمده — حیف کاندر شهرِ کوران آمده
گر دُرّ عطا بخشد اینك صدفش دلها — ور تیرِ بلا آید اینك هدفش جانها
من کوی تو جویم که به از عرش برین است — من روی تو بینم که به از باغ جنان است

...

چنین است که اهل بها و جوانان جامعهٔ آن دلبر یکتا، در تاریخ ظهور جدید و نیز در این ۲۷ سال انقلاب اسلامی تا حال، مصداق این بیانات دلکش مولایشان هستند که در لوح معروف به *شکرشکن* چنین می فرمایند:

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کـند در هر نفَس صد جان نثار

دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود، چه نیکوست این ساعت و چه ملیح است این وقت که روح معنوی سر جان افشانی دارد و هیکلِ وفا عزمِ معارجِ فنا نموده. گردن بر افراختیم و تیغِ بی دریغِ یار را به تمام اشتیاق مشتاقیم. سینه را سپر نمودیم و تیرِ قضا را به جان محتاجیم. از نام بیزاریم و از هر چه غیر اوست در کنار. فرار اختیار نکنیم و به دفع اغیار نپردازیم. به دعا بلا را طالبیم تا در هوای قدسِ روح پرواز کنیم و در سایه های شجرِ اُنس آشیان سازیم و به مُنتهی مقاماتِ حُبّ منتهی گردیم، از خمرهای خوش وصال بنوشیم و البته این دولت بی زوال را از دست ندهیم و این نعمت بی مثال را از کف نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از جَیبِ رحمتِ ربُّ الاَرباب سر برآریم. این اصحاب را بلا فنا نکند و این سفر را قدم طی ننماید و این وجه را پرده، حجاب نشود. بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که عَلَم اختلاف بر افراخته اند و به کمالِ جِدّ در رفع این فقرا کمر بسته اند البته به قانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد، ولکن به عنایت الهی و تأیید غیب نامتناهی چون شمس، مُشرقیم و چون قمر، لائح... ماهی ِمعنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید، بل تن، این را زندان است و کشتی، آن را سجن. نغمهٔ بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد.

و اما اینکه آرزو شده روزی جوانان بهائی را دعوت کنند تا بی ترس و وحشت ابراز عقیده کنند و از دین بهائی دست کشند، باید گفت که حضرت بهاءالله که مولای بهاییان و محبوب و معشوق الهی این جوانان هستند، بارها، چنانکه قبلاً ذکر شد، ازجمله در لوح ناصرالدین شاه و لوح رئیس خطاب به وزیر عثمانیان از دو سلطان ایران و عثمانی می خواهند که علما را جمع کنند تا صدق یا کذب ادعایشان روشن گردد، ولی علما و سلاطین هر دو کشور حاضر به این کار نشدند. حال ما نیز اعلام می داریم که حاضریم در حضور رسانه های جمعی جهانی، دعوت

جاعلین را لبیك گوییم و هر که را خواستند دعوت نمایند تا به قول «ژانت» آنها ما را ارشاد کنند و «از آن تشکیلات کوچك و محدود (بهائی) خارج» کنند! تا نپندارند که اسیران کَمَندِ عشق حضرت بهاءالله کَمَندْ. خوش بُوَد گر محكِ تجربه آید به میان! لاحَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلی الاَبهی.

در ص ۲۸۹ نوشته در بهائیت عشق به طلعات مقدسهٔ بهائی از روی عشق خالصانهٔ شیعیان به ائمهٔ اطهار مشابه سازی شده است، حال آنکه عشقشان تصنّعی است و مثل خانه ای روی آب محکوم به فناست. ولی چنان که در قسمتهای قبل گفته شد این خانه، نه تنها فانی نشد، بلکه اساسش چنان محکم تر شد که جاعلین مجبور شدند پس از این همه تضییقات و حبس و اخراج و کشتن و محروم کردن، دوباره دست به کار شوند و این بار در قالبی بچه گانه و اَوْهَن از قوالب قِبلی ردیه ها، یعنی در قالب رمان و داستان عشقی، به نشر اکاذیب و اتهامات بپردازند و اِلّا چه لزومی دارد که بر درخت بی بار سنگ بزنند؟ اما به عقیدهٔ قلبی ما بهائیان عشق حقیقی ائمهٔ اطهار نیز جز در عشق موعود آن ائمهٔ گرامی، یعنی حضرت باب و حضرت بهاءالله و طلعات مقدسهٔ این آیین نازنین، جلوهٔ حقیقی نمی یابد. ای جان یاران صادق به فدای انبیا و اولیا و موعود بی همتایشان.

در ص ۲۹۰ نوشته پسری به طمع ثروت ژانت به وی پیشنهاد ازدواج می دهد و می گوید برای این کار حاضر است بهائی هم بشود ولی ژانت او را نصیحت می کند که پول و ثروت ارزش این را ندارد که انسان شرفِ خود را فدا کند و بهائی شود. پاسخ این ترهات قبلاً داده شده و بدیهی است که نباید به خاطر پول و ثروت تغییر عقیده داد، ولی باید دید چه کس یا کسانی دست به چنین کاری زده یا می زنند! (برای نمونه نگاهی به مطالب مربوط ص ۱۲۹مسلخ عشق مفید است).

جالب آنکه ردِّ پای جاعلین را می توان از ایرادات مطروحه شان در مسلخ عشق که دغدغهٔ فکریشان شده یافت. با کمی دقت می توان از مسلخ عشق مدارکی از مظالم وارده بر بهائیان در این ۲۷ سال یافت و حتی می توان دریافت چه نیات و طرز عملی علیه جامعهٔ بهائی داشته اند. اما این امر از بحث فعلی ما خارج است، ولی مسلخ عشق موجود است و برای همه قابل دسترسی است و با کمی دقت خود می توانند آنچه را گفته شد دریابند؛ فقط کافی است فکر کنند ایرادات مسلخ عشق اکثراً چیزی جز «فرافِکَنی» نیست.

در صص ۲۹۳-۲۹۱ ذکر استاد ژانت، به نام پویا مقدم که مبارزی علیه رژیم پهلوی است، شده که به ژانت، از رحمت و رأفت اسلام و از کمال و گستردگی احکام آن می گوید و تواضع و متانت و ایمان واقعی او در مقایسه با مؤمنین متظاهر بهائی، باعث می شود که ژانت تحت تأثیر قرار گیرد و به اسلام بگرود. ژانت در اثر آشنایی با استاد بینش یعنی آقای پویا مقدم آیات قرآن را می خواند و به آسمانی بودن قرآن پی می برد و به کذایی بودن بهائیت آگاه می شود زیرا پی می برد که بسیاری از آیات قرآن را بهائیان به نفع خود تحریف و معنی و تفسیر کرده اند.

عجیب است که در همین ص ۲۹۲ سطر آخر اعتراف کرده که مکتب بهائیت اسلام را شریعتی آسمانی می داند و این متناقض با ادعاهای صفحاتِ قبلی است که معتقد است بهائیت اسلام را قبول ندارد. و اضافه می کند استعمار، بهائیت را تأسیس کرده و به خوردِ پیروانش داده که اسلام مثل سایر ادیان دوره ای داشته و تمام شده و بهائیت دین جدید است و احکام آن از احکام اسلام سازنده تر است ولی ژانت می فهمد که چنین نیست، و سرانجام ژانت که چنین بیدار شده تصمیم می گیرد که «به کمك استادان حوزهٔ علمیه به ائمهٔ جماعت روستاها هشدار دهد تا از اشاعهٔ فتنه در روستاها جلوگیری کنند.» (ص۲۹۳).

در فصل اول، نکات ۳ و ۴ و ۵ راجع به ترهات فوق پاسخ داده شده است، و اگر به آنها رجوع شود معلوم می گردد که بهاییان آیات قرآن را تحریف و تفسیر و معنی به نفع خود نمی کنند، بلکه جبرئیل و ائمهٔ اطهار آن آیات را مطابق با ظهور بابی و بهائی نازل فرمودند و تفسیر و تأویل کردند، تقصیر بهاییان نیست که ظهور بابی و بهائی کاملاً مطابق بشارات اسلامی و سایر ادیان آسمانی ظاهر شده، لذا این موضوع را جاعلین باید با خود خداوند علیم و حکیم و قدیر در میان بگذارند! با همین آیات و احادیث بود که بسیاری از مسلمانان عزیز ایران اعم از علما و افراد دیگر به ظهور جدید مؤمن شدند و بیش از ۲۰۰۰۰ نفرشان در راهش شهید گشتند. آنان در حقیقت در دیانت بابی و بهائی ملاحظه نموده اند که روح ادیان قبل، ازجمله اسلام زنده شده است، و آن بهاران در این بهار روحانی تجدید گشته.

اما مورد هشدار به ائمهٔ جماعت روستاها در رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی نیز برای جلوگیری از فتنهٔ بهائیان، برای این عبد عجیب است. چه که دهه ها قبل از بیداری ژانت، ائمهٔ جماعت و استادان حوزهٔ علمیه، مشغول جلوگیری از فتنهٔ (!) بهائیان بوده اند و جاعلین، از زبان ژانت توهین بزرگی به استادان حوزهٔ علمیه و ائمهٔ جماعت کرده اند.

دربارهٔ مقایسهٔ ایمان واقعی و تواضع استاد پویا مقدم با «مؤمنین متظاهر بهائی» که مقایسه ای بچگانه است، نفس بیان این مقایسه، ناقض خود آن است چه که آنان که متواضع و مؤمن و متقی اند طبق توصیف حضرت علی(ع) در خطبهٔ هَمّام که ذکرش در فصل اول نکتهٔ ۶ رفت، راضی به چنین مقایسه ای نمی شوند. این مقایسه را خدا باید بکند. دنیای متشنج و پر از اختلاف و جنگ معاصر، نیاز به مؤمنین از همهٔ ادیان دارد، تا بدون احساس برتری نسبت به هم، با تمسّك به اصول و اساس ادیان که یکی است به نجات دنیا از این وضعیت اهتمام نمایند و همفکری و همیاری نمایند نه آنکه بهتری و برتری جویند[471] حضرت بهاءالله می فرمایند: «برتری و بهتری که به میان آمد، عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت... بلی انسان عزیز است چه که در کل آیهٔ حق موجود، ولکن خود را اَعلَم و اَرجَح و اَفضَل و اَتقی و اَرفَع دیدن، خطایی است کبیر.»[472] و نیز باید اضافه نمود که «تظاهر» از وجوه ریا و مکر و تزویر است و از هر که باشد مذموم ترین صفات است، به حدّی که حضرت بهاءالله فرموده اند: «اصحاب نار باش و اهل ریا مباش، کافر باش و ماکر مباش.»[473]

در مورد قسمت آخر کتاب یعنی قسمت شانزدهم که سر نخ و کلید بر ملا شدن جعلی بودن مسلخ عشق است (صص ۳۰۰-۲۹۴) قبلاً مفصلاً در فصل اول بند۷ بحث شد.

در پایان چه خوش است که این بیان حضرت بهاءالله را زینت این بررسی قرار دهد که می فرمایند:

تقوی پیشه کن و به دبستان علم الهی وارد شو.

اِتَّقُواالله وَ یعَلِّمُکُمُ اللهُ.[474]

ضمیمه شماره ۱:
بیانیهٔ جامعهٔ بهائیان ایران به جناب آقای خاتمی

۱۳۸۳/۸/۲۵

ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران جناب آقای خاتمی،

بیش از ۱۶۱ سال است که بهائیان در کشور مقدس ایران سرزمین آباء و اجدادی خود که به نام پر افتخار آن به خود می بالند به علّت پیروی از آیین جدید و در حالی که بزرگترین اقلیت دینی در این کشور محسوب می شوند، تا به امروز همواره معرض انواع اذیت و آزار و قتل و کشتار واقع شده و انواع تضییقات و بلایا و محرومیت های گوناگون را در سبیل ایمان به خداوند تحمّل کرده و بنا بر دلائل و مدارك موجود بر خلاف همهٔ موازین دین و قانون و اخلاق در مسائل مختلفهٔ فردی و اجتماعی دچار تبعیضات ناروا و مظالم گوناگون بوده اند و هر زمان در این کشور تحولات سیاسی و اجتماعی به وجود آمده است تحریکات جدید بر علیه این اقلیت دینی به عمل آمده و حقوق مسلم ایشان به نحوی تضییع شده است. از جمله در سال **۱۳۵۷** که انقلاب اسلامی ایران واقع شد و قانون اساسی آن تدوین و تصویب گردید هر چند صراحتاً در این سند ذکری از حقوق جامعه بهائی به میان نیامد ولی با توجه به اینکه قانون اساسی نظام را بر پایه ایمان به خدای یکتا و اختصاص حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر امر او و معاد و عدل الهی و کرامت و ارزش والای انسان و نفی هرگونه ستمگری و ستم کشی و سلطه پذیری و قسط و عدل تعریف می نمود، چنین انتظاری می رفت که دوران ظلم و ستم بر بهائیان به سر آید و عدل و داد جایگزین آن شود تا بتواند تحت حکومت عدل منبعث از احکام الهی به زندگی خود ادامه دهند ولی مع الاسف چنین نشد. روز به روز فشار بر این جامعهٔ مظلوم شدید تر و دامنهٔ مظالم و تضییع حقوق در شؤون مختلفهٔ زندگی گسترده تر شد به نحوی که جان و مال و مسکن و شغل افراد مورد تعرّض واقع شد. عده ای در دهات و بعضی شهرها به منازل بهائیان هجوم آورده و آنان را به زور و عُنف مجبور به ترك لانه و آشیانه خود نمودند چنان که مجبور شدند شبانه فرار اختیار نمایند و در

مکانهای امن ساکن شوند و تا مدتها متواری بمانند سپس دادگاههای شرع تحت عنوان اعراض از اموال، مایملك آنها را ضبط و حتی به فروش رساندند. صدها نفر از پیروان این آیین را بنا بر اتهامات بی اساس و واهی به اعدام محکوم و اموالشان را مصادره نمودند. هزاران کارمند صدیق را از ادارات بدون هیچ گونه وجهی اخراج و بعضی از آنها را با زندانی نمودن مجبور به بازپرداخت حقوق دریافتی سالیان خدمت خود نمودند. کارگران را از کارخانجات و شرکت ها اخراج کردند و هیچ گونه وجهی بابت سنوات خدمت و خسارت اخراج و حق بیمه به آنها نپرداختند، حتی حقوق تقاعد افراد سالمند و از کار افتاده را که حاصل پرداختهای آنان در دوران خدمت به صندوق بیمه و بازنشستگی بود قطع نمودند. در مقاطعی خاص دانش آموزان را از مدارس اخراج کردند و محرومیت تیز هوشان از مدارس مخصوص و شرکت در المپیادهای درسی همچنان استمرار دارد و به دلایلی از ادامه تحصیل دانشجویان در دانشگاه ها و مؤسسات آموزشی عالی ممانعت به عمل آوردند که هنوز ادامه دارد. مراکز دفن اموات را تخریب و تصرف نمودند و اجساد را به نقاط نامعلومی بردند و اماکن مقدسه و متبرکهٔ بهائی را که مورد احترام بهائیان سراسر عالم می باشد مصادره و بعضاً به کلی تخریب نمودند. بدین ترتیب انواع و اقسام مظالم را بر جامعهٔ بهائی روا داشتند که مدارك و مستندات آن کلاً موجود است. این روند همچنان ادامه یافت و بهائیان بر اساس اصول اعتقادی خویش کراراً به دولت متبوعهٔ خود کتباً و شفاهاً تظلم و دادخواهی نمودند و رویه و تصمیمات آنها را که بر خلاف آیات قرآنی و شرع انور و قانون اساسی و میثاق های بین المللی بود به سمع مسؤولان امور رساندند و بر این نکات پافشاری نمودند که جامعهٔ بهائی ایران با وجود تمام فشارها و تعدیات ابداً به اعمال خلاف قانون دست نمی زند، خیر خواه دولت و ملّت است و در هیچ حزب و دسته سیاسی مشارکت نمی نماید، به اصول و مبانی اعتقادی خود پایبند است و در مسیر خدمت و محبت به ابناء بشر و صلح و دوستی و اتحاد ادیان گام بر می دارد. مع الاسف توجهی ننمودند وگامی در جهت آزادی و احقاق حق پیروان آیین بهائی بر نداشتند.

وقتی این اعمال را از دیدگاه شرع انور و آیات قرآن مجید مورد توجه قرار می دهیم ملاحظه می کنیم که خداوند دیانت مقدسهٔ اسلام را بر مبنای برادری و برابری صرف نظر از عقیده، رنگ و قومیت و نظایر آن قرار داده و صرفاً فضل و تقوی را نزد خود قابل اکرام دانسته است. مستند این مطلب آیهٔ شریفهٔ ۱۳سورة الحجرات است که می فرمایند: «یا ایها النّاس انّا

خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبایلاً لتعارفوا انّ اکرمکم عندالله اتقیکم انّ الله علیم خبیر» از نظر دیانت مقدسهٔ اسلام مردم در قبول دین آزادند و هر کس می تواند از دین خود پیروی کند و هیچ کس حق ندارد دین خود را به زور و عُنف به دیگری تحمیل نماید. آیات شریفهٔ «لا اِکراه فی الدین...» «لکم دینکم و لی دین» مُبَیِّنِ این امر است. از نظر دیانت مقدسه اسلام مردمی که تحت لوای این آیین زندگی می نمایند از امنیت مال و جان و ناموس برخوردار بوده و هیچ کس حق ندارد به مال و جان و مسکن افراد تعرض نموده یا هتك حرمت نماید: «من قتل نفساً او فساداً فی الارض فکانّما قتل النّاس جمیعاً» اسلام دین رحمت، صلح و دوستی است. آیات «و رحمتی وسعت کل شیی» «ما ارسلناك الّا رحمة للعالمین» حاکی از رحمت خداوند نسبت به تمام قبائل، ملت ها و کل بشر صرف نظر از قوم، نژاد، رنگ، مذهب و عقیده می باشد.

وقتی از دیدگاه قانون اساسی ایران این وقایع را بررسی می کنیم توجه به اصول **۱۴** و **۱۹** و **۲۰** و **۲۲** و **۲۳** و بندهای **۱۴**و**۸** و **۹** اصل سوم، این تصویر را از قانون اساسی به دست می دهد که آن سند؛ تساوی در برابر قانون، محفوظ و مصون بودن جان و مال و شغل و مسکن و آزادی عقیده، انتخاب شغل، برخورداری از تأمین اجتماعی، دادخواهی و برخورداری از روند عادلانه دادرسی، مشارکت در ادارهٔ امور عمومی کشور و برخورداری از حق آموزش و پرورش و امثال اینها صرف نظر از هر نوع وابستگی قومی، زبانی و مذهبی را به رسمیت می شناسد و مبین این است که اتباع و شهروندان بدون هیچ گونه تبعیضی می توانند از این حقوق بهره مند گردند.

در مقررات بین المللی و در صدر آن منشور ملل متحد و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر همه بر تساوی افراد بشری و برخورداری آنان از حقوق و آزادی های اساسی بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب تصریح شده است: مقدمه و مواد **۵۵** و **۱۳** و **۷۶** منشور ملل متحد و مادهٔ **۲** اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر (مصوب دولت ایران در سال **۱۳۲۴**).

مادهٔ **۲** میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و مواد **۱۸** و **۱۹** و **۲۴** و **۲۵** و **۲۶** (مصوب دولت ایران در سال **۱۳۵۴**)، کنوانسیون رفع تبعیض در تعلیم و تربیت یونسکو (مصوب دولت ایران در سال **۱۳۴۶**)، مقاوله نامهٔ شمارهٔ **۱۱۱** در مورد رفع تبعیض در استخدام و اشتغال مصوب سازمان بین المللی کار (مصوب دولت ایران در سال **۱۳۶۳**) کل بر تبعیضات ناروا بر جامعهٔ بهائی ایران دلالت دارند.

از جمله در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر در اسلام که در سال ۱۹۹۰ میلادی به تصویب اعضای کنفرانس اسلامی رسید به طور کلی مبانی حقوقی۱)حق حیات ۲)حق کرامت انسانی ۳)حق تعلیم و تربیت ۴)حق آزادی مسئولانه ۵)حق مساوات در مقابل قانون را برای کلیهٔ انسان ها شناخته و عدم انجام آنها را ارتکاب خطا در دین به شمار آورده است.

علیرغم کلیهٔ موازین الهی و قانونی و اجتماعی که به طور اختصار به شمه ای از آن اشاره شد در دایرهٔ حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در اوائل انقلاب تصمیمی اتخاذ شد که بشریت را دچار بهت و حیرت نمود. متولیان فرهنگی کشور تحت عنوان انقلاب فرهنگی تصمیم گرفتند دانشجویان بهائی شاغل به تحصیل در دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی کشور را که بعضاً ترم های پایانی را می گذراندند از دانشگاه ها اخراج و از ورود داوطلبان جدید تحصیلات عالی صرفاً به علت بهائی بودن جلوگیری به عمل آورند و سپس در سال ۱۳۶۹ شورای انقلاب فرهنگی طی مصوبه ای مدوّن صرحتاً جوانان بهائی را از تحصیلات عالیه محروم و باب پرورش و شکوفایی استعدادهای فطری عده ای از جوانان این مرز و بوم را مسدود نمود. این وضعیت قریب ۲۰ سال ادامه یافت تا اینکه در آذر ماه ۱۳۸۲ در نشریهٔ پیك سنجش (نشریهٔ وابسته به وزارت علوم) رسماً اعلام شد که برای اولین بار در تقاضا نامه شرکت در آزمون سراسری از دین داوطلبان سؤال نمی شود و فقط پرسیده می شود داوطلب در آزمون چه معارف دینی شرکت می نماید که داوطلبان بهائی به علت محدودیت مذکور در اصل ۱۳ قانون اساسی الزاماً در معارف اسلامی شرکت می نمایند پس از اخذ کارت ورودی و شرکت در آزمون و اعلام نتایج مرحلهٔ اول ملاحظه شد موفقیت جوانان بهائی چشمگیر بوده و بالغ بر ۸۰۰ نفر که صدها نفر از آنها حائز رتبه های یك تا چهار رقمی و بیشتر بوده اند واجد شرایط برای انتخاب رشته می باشند ولی پس از دریافت کارنامه، داوطلبان بهائی متوجه شدند که در کارنامهٔ صادره دین داوطلب اسلام قید شده است و این دوگانگی تصمیم موجب حیرت و تعجب جامعه بهائی گردید و متأسفانه خبر مسرت بخش و شادی آفرین عدم پرسش از دین داوطلبان کنکور که جلوه ای از تأمین آزادی عقیده و تلاشی در راه تحقق مبانی حقوق بشر و رفع تبعیضات در امر آموزش و پرورش از ناحیهٔ دولت جمهوری اسلامی بود عمر کوتاهی داشت و از آن جایی که قبول شدگان مرحلهٔ اول با توجه به این کارنامه انتخاب رشته را نوعی تبرّی از عقیده خود می دانستند از این اقدام و بالطبع از رفتن به دانشگاه منصرف شدند و آن طوری که روش جامعهٔ بهائی است به ارسال تظلم نامه ها به مقامات ذی

ربط پرداختند و سازمان سنجش آموزش کشور تلفنی به معدودی از کسانی که تظلم نامه هایشان را دریافت داشته بود اعلام داشت که به شکایاتشان رسیدگی و ستون دین را از کارنامه هایشان حذف نموده است و تصریح نمودند که به تمام هم کیشان اطلاع دهید تا برای تصحیح کارنامه و انتخاب رشته مراجعه نمایند و این امر مجدداً بارقهٔ امیدی در دل جوانان بهائی دمید و مجاز شدگان به سرعت مراجعه و به انتخاب رشته پرداختند ولی با کمال تأسف در هنگام اعلام نتایج ملاحظه شد که تعداد انگشت شماری از داوطلبان بهائی تنها در رشتهٔ زبان انگلیسی پذیرفته شده اند که به نظر می رسد اعلام اسامی این افراد معدود صرفاً به جهت انحراف افکار بین المللی صورت گرفته باشد، در حالی که دلائل و مستندات محکم و غیر قابل انکاری وجود دارد که می بایست اغلب شرکت کنندگان بهائی در کنکور سراسری که مجاز شناخته شده بودند در دانشگاه های کشور پذیرفته می شدند. لذا همچنان این سؤال در ذهن اعضای جامعهٔ بهائی در ایران و سراسر جهان و تمام آزاداندیشان و طرفداران حقوق بشر باقی می ماند که آیا اتخاذ چنین تصمیمات غیر عادلانه و تشبث به چنین روشهایی که ماهیت آن آشکار و هدف آن ایجاد تبعیض و تضییع حقوق مسلمهٔ یك جامعهٔ مظلوم است موافق عدل و انصاف می باشد؟ آیا می توان عده ای طالب کمال را به صرف اعتقادات دینی از تحصیل علم و دانش و بروز استعدادات خدادادی آنها محروم و ممنوع نمود؟

به هر تقدیر **۲۵** سال از دوران حکومت اسلامی می گذرد و بهائیان در برابر هر جفایی وفا نمودند و تعدیات گوناگون و تضییقات شدید پردامنه موجب نشد که هرگز سر مویی از منهج قویم الهی پا فراتر گذارند و همچنان به حکم ایمان و اعتقاد به حبل صبر و تحمل متمسکند و انتظار دارند که اولیا محترم امور در این مدت طولانی که برای رفع شبهه و سوء ظن مدت قابل توجهی است دریافته باشند که بهائیان معتقد به وحدانیت الهیه و معترف به حقانیت جمیع ادیان و مرسلین و بقای روح و مصدق کلیهٔ کتب آسمانی می باشند و بنابر احکام شریعت خود از حکومت و مقررات و قوانین مملکتی اطاعت می کنند و در تأمین منافع وطن از طریق خدمات فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و عمرانی ساعی و جاهدند و برای استقرار فضائل و کمالات عالم انسانی و تحقق آرمانهای بین المللی از جمله صلح عمومی و وحدت عالم انسانی از هیچ تلاش و فداکاری دریغ نمی ورزند. حال انتظار این است که نسبت به تأمین آزادی جامعهٔ بهائیان ایران و

اعادهٔ حقوق مسلوبه و رعایت حقوق انسانی آنان به موجب اصول قانون اساسی اقدام عاجل معمول فرمایند.

با احترام، جامعهٔ بهائیان ایر

ضمیمهٔ شماره ۲:
توضیحاتی دربارهٔ بیانیهٔ رسمی دولت جمهوری اسلامی

نمایندگی جامعهٔ جهانی بهائی در سازمان ملل
اگست ۱۹۸۳
توضیحاتی دربارهٔ بیانیهٔ رسمی دولت جمهوری اسلامی ایران تحت عنوان «بهائیت، منشاء و نقش آن»

به عنوان بخشی از مبارزات مستمر دولت جمهوری اسلامی ایران برای بی اعتبار ساختن دیانت بهائی، این دولت اخیراً بیانیه ای رسمی تحت عنوان *بهائیت، منشاء و نقش آن* انتشار داده است.

مقصد عنوان شده برای انتشار این بیانیه ارائه و روشن ساختن حقایقی درباره دیانت بهائی است. اما به توجه به لحن تند و اشتباهات و اغلاط آشکار و تناقضاتی که در آن موجود است و با توجه به نوع مدرك که به هیچ وجه قانع کننده نمی باشد، این مسأله واضحاً مشهود است که بیانیه ابداً انطباق و توجهی به حقایق و واقعیات نداشته بلکه صرفاً به منظور بدنام کردن جامعهٔ بهائی صدور یافته است.

هدف واقعی از صدور این بیانیه آن است که از ادعای دولت ایران مبنی بر اینکه دیانت بهائی یك گروه با ماهیت سیاسی مخرب می باشد حمایت نماید و به همین دلیل و بهانه تضییقات وارده و اعدام بهائیان در ایران را موجه قلمداد نماید و مهمتر از همه هدف اصلی تضییقات وارده بر جامعهٔ بهائی را بپوشاند و مخفی سازد. انگیزه و علت واقعی به طور کاملاً ساده تعصب مذهبی کهنه و قشری است.

در اوائل ظهور دیانت بهائی که منشاء و مبدأ آن ایران و در اواسط قرن پیش بود رؤسای دینی کشور دلائل واقعی خود را برای مخاصمت و مخالفت با این دیانت جدید به هیچ وجه پنهان و کتمان نمی نمودند. فقط همین نکته که ظهور دیانتی بعد از اسلام برای مسلمانان شیعه بنیادگرا تحقیر آمیز و غیر قابل قبول بود مطرح می گردید. زیرا دیانت بهائی را به عنوان یك بدعت

خطرناك شمرده و مومنین به آن را مرتدی که مستحق مرگند می دانستند. در قتل عامهای دسته جمعی که بوسیلهٔ آنان تنظیم شد، بیش از ۲۰۰۰۰ نفر از مردان، زنان و کودکان به طور وحشیانه ای کشته شدند. اما با گذشت و تغییر زمان شعارها و استدلالات آنان دستخوش تغیر گشت. در قرن بیستم ایدهٔ جدید در خصوص تحمل و احترام به عقاید مخالف دینی در ایران نیز نفوذ یافت و رهبران مذهبی بنیادگرا متوجه شدند که جهت حمله به دیانت بهائی فقط بر مبنای اصول عقیدتی و دینی دیگر نمی توانند حمایت عامهٔ مردم را جلب کنند. ماده گرایی، نفوذ افکار غیر مذهبی در بین طبقات جامعهٔ تحصیل کرده که ملیت را به جای مذهب پذیرفته بودند تأثیر عمیقی به جای نهاده بود. برای آنکه افراد را بر ضد هموطنان بهائی خود تحریك نمایند لازم بود که آنان را متهم به وطن فروشی و انگیزه سیاسی داشتن نمایند اتهامات بی اساس و جعلی متناسب با زمان به وسیلهٔ رؤسای دینی اختراع و به منظور تحریك و شعله ور ساختن افکار عمومی برای ضدیت با بهائیان اشاعه یافت در نتیجه بهائیان هدف تبعیضات و تضییقات و یورشهای مکرر در تمام دوران رژیم پهلوی قرار گرفتند. انقلاب ایران سرسخت ترین مخالفین دیانت بهائی را به قدرت رساند و ما اکنون شاهد آغاز مجدد تعصب مذهبی قشری و تضییقات سبعانهٔ وارده بر جامعهٔ بهائی به شدتی هستیم که از آغاز ظهور این دیانت تا کنون بی سابقه بوده است.

دولت جمهوری اسلامی ایران که در برابر اعتراضات زیاد دول مختلف جهان نسبت به رفتار با جامعهٔ بهائی قرار گرفته و مایل نیست که رسماً بپذیرد که بطور سیستماتیك و منظم و اصولی تضییقات خود را بر علیه جامعهٔ بهائی وارد می سازد اکنون سعی بر آن دارد که جامعهٔ جهانی بالاخص دُوَل غیر غربی را متقاعد سازد که دیانت بهائی یك تشکیلات سیاسی است و پیروان آن در سراسر جهان در فعالیت های خرابکارانه شرکت دارند.

جامعهٔ جهانی بهائی به شدت تمام این اتهامات را تکذیب کرده و مردود می داند. دیانت بهائی یك دیانت جهانی مستقل و پیروان آن به موجب احکام آن دیانت از مداخله در امور سیاسیه و هرگونه فعالیتهای هواخواهانه و حزبی و مخرب ممنوعند.

جامعه های بهائی در سراسر ممالك جهان وجود داشته و فعالیت آنان بر دول این ممالك واضح و آشکار است که غیر سیاسی، غیر حزبی و صلح آمیز می باشد. فعالیت های جامعه های بهائی در هر کشوری به صورت علنی و آشکار بوده و می تواند مورد بررسی دقیق قرار گیرد و جامعهٔ جهانی بهائی از تشکیل هیئتی بی طرف برای تحقیق دربارهٔ فعالیتهای این جامعه

بخصوص درباره اتهام فعالیت های سیاسی و خرابکارانه استقبال می نماید زیرا این امر برای همیشه تمام اتهامات دروغ و کینه توزانه ای را که به وسیلهٔ دولت ایران ادعا شده است باطل خواهد کرد.

جامعهٔ جهانی بهائی در این جوابیهٔ کوتاه قصد آن ندارد که با تشریح مفصل هر گونه افترائات و دروغ هایی که در این بیانیه جدید ایران وجود دارد بررسی، پاسخ و تکذیب نماید. بلکه فقط به جواب های کلی زیر دربارهٔ بحث های اساسی که در آن نشریه وجود دارد اکتفا می نماید.

مقدمه (صفحه ۳):

در مقدمهٔ بیانیه ذکر شده است که دول غربی و وسائل ارتباط جمعی در غرب به تنهایی مسئول جلب توجه به مسئلهٔ بهائیان بوده و از آن به عنوان وسیله ای برای عیب جویی و حمله به جمهوری اسلامی ایران سوء استفاده نموده اند. کمیتهٔ حقوق بشر سازمان ملل متحد نیز متهم به مشارکت و همدستی در این امر شده است نویسندگان این گزارش رسماً از ذکر این مسئله که دول و وسائط ارتباط جمعی در افریقا، آسیا، اقیانوسیه و امریکای لاتین نیز عمل برخورد با بهائیان را محکوم نموده و متضممین حقوق بشر در تعدادی از ممالك اسلامی نیز تضییقات وارده بر بهائیان را به عنوان عملی خلاف تعالیم اسلامی مورد سرزنش قرار داده و اظهار تأسف نموده اند خودداری کرده اند.

مبدأ ظهور و منشأ دیانت بهائی(صفحات۳ تا ۶، ۸ و ۹) :

ادعای اینکه دیانت بهائی محصول امپریالیسم روسیه بوده و موجودیت خود را تنها مرهون فعالیتهای یك جاسوس روسی است که به نقاب ملا در آمده بود آن قدر احمقانه است که حتی علما و فضلای اسلامی نیز آن را مورد استهزاء قرار داده اند. تمام این مبحث بر این مبنا استوار است که در اوائل ظهور دیانت بهائی چند دیپلمات روسی به مقامات مسئول ایران به منظور متوقف ساختن تضییقات مذهبی وارده بر بهائیان مراجه نموده اند. اما این ارتباط روسی در بیانیه، به تنهایی به عنوان یك واقعیت مورد بحث قرار گرفته و از «کتب تاریخی»[475] به عنوان شاهد استفاده شده است.

در این باره باید توجه نمود که متجاوز از یك قرن دشمنان دیانت بهائی تعداد زیادی کتب و مقالات و ردیه بر ضد دیانت بهائی و پیروان آن منتشر کرده و عمداً تاریخ و تعالیم آن را تحریف و سوء تعبیر نموده اند. به عنوان نمونه در این نشریات تصویر شارعین دیانت بهائی را به عنوان افرادی فاسد از لحاظ اخلاقی ترسیم و تعالیم آن را به نحوی تحریف کرده اند که به ظاهر مضحك و ضد اسلامی جلوه گر شود و وقایع تاریخی که شامل قربانی شدن مؤمنین بهائی است به نحوی حکایت شده که آنان را به عنوان افرادی خون آشام و جنگجو نشان دهد.

بیانیهٔ ایران شامل نمونه های متعددی از این گونه تحریفات می باشد که جمیعاً با نقل قول هایی مورد حمایت قرار گرفته است. اگر تصور رود که این نقل قول ها مخصوصاً به خاطر انتشار این گزارش اختراع نشده باشند باید نتیجه گرفت که افرادی که آن را جمع آوری کرده اند به وفور از «کتب تاریخیه!» ردیهٔ ضد بهائی نقل قول نموده و از یك افترا برای اثبات افترای دیگر بهره جسته اند.

علاوه بر تحریفات مذکور گزارش شامل اشتباهات بزرگ و اساسی دربارهٔ حقایقی است که به آسانی می توان دربارهٔ آن تحقیق نمود. چون این مسائل تأثیری در مباحث ضد بهائی این گزارش ندارد، لذا می توان تصور نمود که اشتباهات اخیر عمدی نبوده بلکه وجود این خطاها به طور وضوح عدم تمایل کلی نویسندگان را به صحت مطالب نشان می دهد.

ادعای وابستگی میان دیانت بهائی و استعمار (صفحه۶ تا ۱۱) :

مؤلفینِ بیانیه کوشش زیادی کرده اند که در آثار رسمی و اصیل بهائی (به خصوص در کتاب قرن بدیع) اشاره و مطالبی دربارهٔ دول یا مقامات رسمی دولتی غربی بیابند. آنجا که چنین مطلبی یافت شده است به عنوان مدرکی دال بر نوعی رابطهٔ غیر مجاز پنهانی بین دیانت بهائی و دول غربی ارائه گردیده است. خواننده ایکه این «مدرك» را مطالعه می کند درمی یابد که هیچ پایه واساسی ندارد. در سراسر تاریخ دیانت بهائی تعدادی دیپلمات اعم از شرقی و غربی صرفاً به دلائل بشر دوستانه خواسته اند که به بهائیان ستمدیده و مورد شکنجه واقع شده کمك نموده و دربارهٔ آنان به مقامات رسمی مراجعه و خواسته اند که دست از تضییقات بردارند. در کتب بهائی این گونه اقدامات که در گذشته غیر عادی نبوده همان گونه که اکنون نیز غیر عادی نیست و همچنین موارد مشابهی از اقدامات دُوَلِ جهان (نه تنها دُوَل غربی) دربارهٔ اقدامات رسمی آنان و

شناخت دیانت بهائی، مقام و تعالیم آن با حق شناسی و احترام ثبت و یاد شده است. اشاره هایی در این باره در حالیکه به وضوح بیانگر جنبهٔ انسانی و بی غرضانهٔ بسیاری از دول می باشد نمی تواند به عنوان مدرکی برای ارتباط و سازش سیاسی میان این دول و دیانت بهائی تلقی گردد. در این گزارش کوشش بیشتر برای تمهید مدرك به منظور توجیه برخی «وابستگی استعماری» ذکر حوادث فلسطین در جنگ بین المللی اول است که به نظر آنان در اصل کشمکش بین اسلام و قدرتهای استعمارگر بوده است. گزارش به غلط مطرح می سازد که حضرت عبدالبهاء (معروف به عباس افندی) پسر شارع دیانت بهائی به عنوان عامل دولت انگلیس در فلسطین بوده و در حالیکه افراد بومی در قحط و غلا بودند گندم ذخیره و در اختیار قشون انگلستان قرار داده و به همین دلیل مورد حفاظت قرار گرفته، پاداش مالی داده شده و بالاخره لقب (نایت) (knight) از طرف دولت انگلستان در ازاء خدمات مذکور به ایشان اعطاء گردیده است.

این نسبت های نابجا که به عنوان «حقیقت» ذکر شده است چیزی جز تحریف فاحش و وقیحانه نیست. حضرت عبدالبهاء هرگز وجهی از دولت انگلستان دریافت ننموده و به لحاظ تقدیر از خدمات بشر دوستانهٔ خود به فقرا و مستمندان فلسطین در جنگ جهانی اول لقب (نایت) به ایشان اهدا شده است، ادعای (صفحهٔ ۱۰ پاراگراف ۴) مبنی براینکه حضرت عبدالبهاء در حالیکه مردم محلی در قحطی به سر می بردند گندم در اختیار ارتش انگلستان قرار دادند با خود مدرکی که برای اثبات آن به کار رفته (مثلاً مدرك ۴ صفحهٔ ۲۷) کاملاً متناقض است. این مدرك به روشنی واضح می سازد که گندمی که به وسیلهٔ حضرت عبدالبهاء کشت گردید برای رفاه مردم محلی قحطی زده در طی سالیان جنگ از ۱۹۱۴تا ۱۹۱۸ مصرف شده است. همچنین از مدرك مذکور این حقیقت آشکار می شود که قشون انگلیسی تنها یك بار آن هم در آخر جنگ به آن دسترسی داشته است.

معاهدهٔ دولت انگلستان در حفاظت جانی حضرت عبدالبهاء در جواب و اجابت تقاضای بهائیان انگلستان بود که اطلاع یافته بودند فرماندهٔ قوای ترك به طور علنی قسم خورده بود که حضرت عبدالبهاء را در جبل کرمل به صلیب کشد. چنین وضعیتی امروزه نیز وجود دارد که بهائیان در ممالك مختلف به حکومت های مربوطهٔ خود برای مساعدت به هم کیشان ایرانیشان مراجعه می نمایند.

این گزارش اسامی تعدادی از مقامات عالی رتبهٔ انگلیسی را که در تشییع جنازهٔ حضرت عبدالبهاء شرکت داشته اند را ذکر می نماید ولی از ذکر اینکه رؤسای ادیان اسلام، مسیحی، یهودی، و جامعه های دیگر مذهبی در ارض اقدس و مقامات بلند پایهٔ تمام طبقات جامعهٔ فلسطین نیز در این مراسم شرکت کرده اند خودداری ورزیده است.

ادعای وابستگی دیانت بهائی با صهیونیسم (صفحات ۱۱تا ۱۴):

بیانیهٔ ایران به منظور ایجاد شبهه در ذکر رابطهٔ سیاسی میان دیانت بهائی و صهیونیسم مجدانه آثار بهائی را به طور وسیع به کار می برد که درآن وضع و مقام دیانت بهائی و مرکز جهانی آن در ارض اقدس ذکر شده است. بار دیگر خواننده متوجه می گردد که این مطالب کاملاً بی اساس است. به کلی فاقد محتوای سیاسی است و صرفاً حاکی از وقایع مختلفه ایست که قطعاً نشان دهنده رابطه ایست که ناگزیر بین مرکز یك تشکیلات غیر دولتی بین المللی و دولت میزبان باید وجود داشته باشد.

همان گونه که جامعهٔ بین المللی بهائی در موارد متعدد دیگر بیان داشته است، مرکز جهانی بهائی در قرن گذشته سالیان دراز قبل از ایجاد دولت اسرائیل مستقر بوده و هیچ گونه ارتباطی با صهیونیسم ندارد. حضرت بهاءالله شارع دیانت بهائی به دستور و فرمان دو دولت اسلامی ایران و ترکیه به ارض اقدس سرگون شدند و تا زمان صعود مبارك در سال ۱۸۹۲ در آن اقلیم مقیم بودند. مقبرهٔ مطهره شان در آنجا بر پا گشت و بدین ترتیب ارض اقدس مرکز روحانی جهانی دیانت بهائی گردید. حضرت بهاءالله بنفسه المقدسه مقرر فرمودند که مرکز روحانی و اداری آئینشان باید همیشه در یك مکان مشترکاً مستقر گردد. بنابراین مرکز اداری جامعه جهانی بهائی همواره در ارض اقدس بوده و همچنان بایستی در آن مکان باقی و برقرار بماند و به دلیل مقتضیات و مصالح سیاسی موقت نمی تواند مجدداً تغییر محل یابد.

در گزارش اشاراتی به این مسئله شده است که بهائیان تبرعات خود را به اسرائیل می فرستند تا صهیونیسم بین المللی را تقویت نمایند. در حقیقت تبرعات ارسال شده از طرف بهائیان در سراسر جهان به مرکز جهانی بهائی صرفاً و منحصراً به منظور تعمیر و نگهداری اعتاب مقدسه و اماکن تاریخیه در ارض اقدس و امور اداری آئینشان است. باید توجه داشت که جامعه های دینی دیگر نظیر جامعه های مسلمان و مسیحی نیز برای حفظ اماکن مقدسه خود در اسرائیل تبرعاتی

می فرستند ولی دولت ایران هیچ گاه آنان را متهم نکرده است که کمك مالی به دولت اسرائیل می نمایند.

ادعای اینکه دیانت بهائی حزبی سیاسی است نه یك دیانت (صفحات ۱۴و ۱۵):

قسمت اعظم بحث مربوط به این ادعای کذب و مسائلی نظیر «وابستگی روسی» «وابستگی استعماری» و «وابستگی به صهیونیسم» که در آن کاملاً از «کتب تاریخی!» استفاده شده است قبلاً مورد بحث قرار گرفته و بطلان و بی اعتباری آن ثابت گشته و دیگر نیازی به بحث بیشتر ندارد. تنها افترای جدید یعنی اینکه بهائیان حامی سیاسی شاه فقید بوده اند در صفحات بعد مشروحاً ذکر خواهد شد.(صفحات ۹ تا ۱۱)

ایرادات نسبت به نمونه هایی از تعالیم بهائی(صفحات ۱۵تا۱۷):

در این قسمت گزارش ایران گردآورندگان، احکام دیانت بهائی را به طور ناقص ذکر و یا آن را به غلط تعبیر کرده اند و در مواردی نیز احکامی را خود اختراع نموده اند. چنانچه بخواهیم در مورد چنین مسائل ایدئولوژیکی نیز توضیح دهیم بحث به طور نامناسبی به درازا خواهد کشید.

بر خلاف آنچه که منظور گزارش بوده است هیچ گونه کتمان و یا مفهوم مشئومی در هیچ یك از تعالیم دیانت بهائی وجود نداشته و تمام احکام بهائی می تواند به طور آشکار مورد مطالعه و مداقه قرار گیرد و هر کس قادر است دربارهٔ آن سؤال و تحقیق نماید.

این ادعا که بهائیان به موطن یا کشوری که محل اقامت آنان است وفادار نیستند تحریف عمدی تعالیم دیانت بهائی است که از تابعینِ خود مُصِرّاً می خواهد و نصیحت می نماید که اتباع وفادار مملکت خود بوده و وطن پرستی آگاهانه و عاقلانه ای را توصیه می نماید ولی ملیت پرستی افراطی و بی پایه را مردود دانسته و عقیده دارد در این عصر باید هدف و آرمان بشریت تأسیس وحدت عالم انسانی و جمیع ملل و نحل باشد نه صرفاً به ترویج منافع و مصالح ملی.

همان طور که در گزارش آمده است عدم مداخله در امور سیاسیه در حقیقت یکی از تعالیم اساسی دیانت بهائی است. اما این ادعا که «عدم مداخله در امور سیاسیه به عنوان پوششی برای عملیات خرابکاری است» به همان اندازه کذب است که واضح البطلان می باشد. به طوری که قبلاً ذکر شد بهائیان به موجب تعالیم خویش از هر نوع فعالیت مخرب ممنوعند.

ادعای اینکه دیانت بهائی همکاری با حکام ظالم را توصیه می نماید تحریف احکام آن دیانت است که پیروانش موظف به وفا و صداقت و اطاعت از دولت در مملکتی که در آن زندگی می کنند، بدون توجه به شکل یا نوع و موقعیت سیاسی حکومت می باشند.

بالاخره اندك اثری از حقیقت در این ادعا که «دیانت بهائی عداوت سرسختانه با اسلام داشته و معتقد است که تمام مسلمین در سراسر جهان باید نابود گردند» وجود ندارد. هیچ نشانه ای در آثار بهائی وجود ندارد که حتی بتوان امکان داد چنین مطلبی تعبیر گرددو کاملاً آشکاراست که این ادعای تحریك آمیز درگزارش مخصوصاً به منظور ایجاد عناد و عدم اعتماد برای خوانندگان مسلمان و دول اسلامی درج گشته است.

در حقیقت دیانت بهائی حامی و مدافع وحدت ادیان بوده و تعلیم می دهد که تمام بی حرمتی، عدم تحمل، تعصب و تبعیض دینی بایستی از بین برود. اجمالاً نحوهٔ بر خورد و روش بهائی در برابر سایر ادیان به این طریق تلخیص می گردد و قابل ذکر است. در حالی که پیروان سایر ادیان معتقدند که ظهورات الهیه با پیامبر آنان خاتمه یافته، دیانت بهائی پیشرفت و استمرار ظهورات مقدسه را تعلیم می دهد و حضرت بهاءالله شارع دیانت بهائی مربی اخیر الهی اما نه آخرین آنان می باشند که برای هدایت بشر ظهور فرموده است. همچنین بهائیان معتقد به وحدت اساسی جمیع ادیان بزرگ عالم بوده و شارعین ادیان الهی را ملهم به الهامات ربانیه و محترم و معزز می دارند. (در حقیقت به استثناء نفس دیانت اسلام آئین بهائی تنها دیانت مستقل جهانی است که قرآن کریم را به عنوان کتابی آسمانی می شناسد.) از این جهت برای یك فرد بهائی مخالفت، تحقیر و یا تخریب ادیان دیگر انکار یکی از اساسی ترین اصول و مبادی دیانتی است.

ادعای همکاری میان بهائیان و رژیم پهلوی و ساواك(صفحات ۱۸ تا ۲۱):

این ادعا که بهائیان با رژیم شاه فقید همکاری نموده و از او حمایت کرده اند از این حقیقت سرچشمه می گیرد که به موجب تعالیم دیانت بهائی بهائیان به حکومت کشور خویش وفادار بوده و بالنتیجه بهائیان ایران به تشکیلات سیاسی و یا تشکیلات مخربی که با رژیم مخالفت می نمودند نپیوستند همین اصل در زمان حاضر به وسیلهٔ بهائیان در برابر رژیم جدید نیز رعایت می شود این ادعا که بهائیان با ساواك همکاری داشته اند نیز به همان نسبت کذب است، مقامات مسئول ساواك نظیر پرویز ثابتی که او را بهائی شناخته اند هیچ گاه بهائی نبوده اند.

با عدم توجه به این حقیقت (که باید به خوبی از آن آگاه باشند) که تمام جامعهٔ بهائی در معرض تبعیضات و تضییقات عدیده باستثناء اعدام به خاطر دیانتشان در سراسر دوره پهلوی بوده اند و اینکه ساواك یکی از عوامل اصلی بود که بر علیه بهائیان اقدام می کرد، گردآورندگان گزارش به طور غیر منطقی در صفحهٔ ۱۸ بیان می نمایند که «قسمت اصلی سازمان حکومت معدوم شاه مخصوصاً ساواك به وسیلهٔ بهائیان اداره می شد.»

گزارش در ادامهٔ این بحث ۱۳ نفر را به عنوان بهائی ذکر می نماید. نظیر بقیهٔ مطالبی که در این گزارش آمده است صورت اسامی مذکور حاوی نیمی از واقعیت است و نیم دیگر چیزی جز افسانه و توهمی تخریبی نمی باشد. هیچ یك از این مقامات سیاسی که در گزارش ذکر شده اند (هویدا، روحانی، پارسا و ثابتی) هرگز بهائی نبوده اند، همچنین لیلی امیر ارجمند. ژنرال صنیعی روزگاری بهائی بود ولی به خاطر قبول پست سیاسی از جامعهٔ بهائی طرد گردید. اما از بقیه که بهائی هستند هیچ یك به هیچ وجه با عملیات سیاسی یا امنیتی در رژیم شاه ارتباط و مشارکت نداشته اند. دکتر ایادی یکی از پزشکان شاه بود. آقای خادمی رئیس هواپیمایی ملی کشور بود. شاپور راسخ یك استاد ممتاز اقتصاد و تعلیم و تربیت در پروژه های رشد و توسعهٔ سازمان برنامه همکاری داشت. خانم ایشان مهری که روانشناس برجسته ای بود در برنامهٔ توسعهٔ فرهنگی گه گاه مسئولیت هایی بر عهده داشته و یا مورد مشاوره قرار می گرفته است. آقایان ثابت و یزدانی در تجارت خصوصی دست داشتند. حسین امانت یك آرشیتکت ممتاز و معروف است و بدون شك نام او به این دلیل به لیست اضافه شده است که طراح مَقرِّ دائمی بیت العدل اعظم الهی (عالیترین مقام اداری دیانت بهائی) یا دارُالتَشریع که اخیراً پایان یافته بوده است.

ادعای مدارك ساواك(صفحات ۱۸ تا ۲۱):

در اینجا دو سؤال بسیار شایان توجه در مورد این مدارك مطرح می شود. اگر (آنچنان که به طور کذب در این گزارش آمده است) ساواك به وسیلهٔ بهائیان اداره می شد چرا این سازمان بر ضد بهائیان جاسوسی می کرده و گزارشات مضر از این جامعه می داده است؟

نظر به اینکه تهیه کنندگان این گزارش خواسته اند این تناقض آشکار را مسکوت بگذارند سوال دیگر مطرح می گردد:

با توجه به اینکه دولت فعلی ایران ساواك و تمام اعمال آن را به طور کامل بی اعتبار دانسته چرا مدارك ساواك حال به عنوان مدارك معتبر و رسمی در مورد بهائیان به کار می رود؟

دربارهٔ نفس مدارك تاریخ بعضی از جلسات بهائی و اسامی شرکت کنندگان در آن ممکن است صحیح باشد (ساواك بهائیان را شدیداً تحت نظر داشت) اما اظهاراتی که به غلط از قول بهائیان ذکر شده است آن قدر مضحك و مسخره است که ساختگی بودن آن به وضوح آشکار می باشد. این مطالب ساختگی به منظور تأمین اهداف خود ساواك است (که از لحاظ سیاسی به بهائیان حمله می کرد) و همچنین همکار عمده و اساسی ساواك، انجمن متعصب و قشری تبلیغات اسلامی (که از لحاظ دینی با بهائیان مخالفت می نمود) همکاری بین این دو گروه «در حمله به بهائیان به طریق علمی و منطقی!» در مجلهٔ مجاهد مورخ نهم جون ۱۹۸۰ به چاپ رسیده است. (برای اطلاع از متن کامل به گزارش بهائیان در ایران: تحت عنوان تضییقات وارده بر یك اقلیت مذهبی صفحهٔ ۸۳ چاپ ۱۹۸۲ مراجعه فرمایید.)

به خلاف ادعای مندرج درگزارش ایران هیچ فرد بهائی «اقراری» در خصوص هیچ یك از اتهاماتی که بر ضد جامعهٔ بهائی شده است هرگز ننموده و «اقرار» مذکور در صفحهٔ ۱۸ صرفاً نقل قولی است از یك مدرك ساواك و کوچکترین مدرکی برای حمایت از اتهامات وارده بر علیه بهائیان هرگز وجود نداشته است. مدارکی که به عنوان سند داده شده است و ۲۱ صفحهٔ آخر گزارش ایران را در بر می گیرد یا نقل قولهای بی پایه (اسناد ۱ تا ۱۶) و یا مدارك شدید اللحن و آشکارا مجعول (اسناد جعلی ۱۷ تا ۳۶ ساواك) می باشد.

عدم توانایی مقامات مسئول ایران در به دست دادن مدارك معتبر بر ضد بهائیان ابداً عجیب نیست. زیرا اصول و تعالیم دیانت بهائی در زمینهٔ وفاداری و اطاعت از حکومت و عدم مداخله در امور سیاسیه یا فعالیتهای مخرب کاملاً اس اساس است و با تغییر دولتهای متغیّر و یا شرایط دگرگون شونده دستخوش تغییر نمی شود.

وضع برخورد دولت ایران با بهائیان (صفحات ۲۱ تا ۲۴):

قسمت نهایی گزارش ایران (در ضمن توده ای از انتقادات تلخ و نامربوط سیاسی) شامل اظهارات کاذبهٔ چندی دربارهٔ رفتار حکومت ایران با پیروان دیانت بهائی می باشد.

در صفحهٔ ۲۳ پاراگراف ۳ بیان می کند بسیاری از بهائیان «ماهیت امپریالیستی» دیانت خود را تشخیص داده و بنابراین از آن تبری نموده و «به آغوش مردم اسلام برگشته اند.» حقیقت این است که ۳۰۰.۰۰۰ بهائی که بزرگترین اقلیت مذهبی را در ایران تشکیل می دهند در برابر تضییقات بی رحمانه اجتماعی، مالی، روانی و فشار جسمی استقامت نموده و علیرغم تمام این فشارها اعتقاد خود را از دست نداده اند و تا کنون ۱۴۲ نفر بهائی اعدام شدن را بر تبری که به وسیلهٔ آن جان خویش را نجات دهند ترجیح داده اند و صرفاً تعداد قلیلی از بهائیان از دیانت خود تبرّی کرده اند و آن هم در اثر فشارهای جسمی شدید و لانهایه بوده است.

گزارش (در صفحهٔ ۲۳ پاراگراف ۵) عقیدهٔ رسمی دولت ایران را بیان می کند که هیچ فرد بهائی هرگز به خاطر اعتقاداتش به وسیلهٔ دولت ایران کشته نشده است بلکه هر فرد بهائی که محکوم به مرگ شده و یا به زندان رفته است مقصر و به خاطر خیانت بر علیه کشور بوده است.

این بحث تضییقات ساریه و مداومی را که بر تمام جامعهٔ بهائی در ایران وارد می شود توضیح نمی دهد و همچنین این حقیقت که هیچ گونه مدرکی در حمایت از اتهامات وارده بر علیه بهائیانی که اعدام شده اند را ذکر نمی کند و نیز این حقیقت را از نظر دور می دارد که در موارد معدودی که یك بهائی آمادگی خود را برای تبری اعلام داشته است بلافاصله آزاد شده و از تمام اتهاماتی که بر علیه او بوده مبری گردیده است در حالیکه بهائیان هم بند دیگرش که از تبرّی احتراز نموده اند به همان اتهامات مشابه اعدام شده اند. این بحث مفقود شدن بعد از توقیف تمام اعضای محفل ملی بهائیان ایران و همچنین اعدام مخفی ۸ نفر جانشینان آنان را که قبلاً اعلان نشده بود بیان نمی کند. همچنین روشن نمی سازد که چرا در لیست بهائی شامل زنان و نوجوانان هم اکنون بدون جرم در زندان های ایران نگاه داشته شده اند.

این بحث که تضییقات در سطح وسیع بر علیه جامعهٔ بهائی به خاطر عقاید مذهبی وجود ندارد در برابر این حقیقت که اموال و املاك جامعه بهائی و اماکن مقدسه ایران مصادره و ضبط شده و یا ویران گشته است و هزاران بهائی بی گناه از حقوق اساسی بشری خود به طریق غیر انسانی نظیر انفصال از خدمت و شغل، قطع حقوق بازنشستگی، ضبط اموال شخصی، محرومیت از وسائل کار و ممنوعیت از تعلیم و تربیت اطفال متقاعد کننده نبوده و بحثی غریب و غیر واقعی است.

این ادعا (صفحهٔ ۲۳ پاراگراف ۲ و ۵) که بهائیان مادام که در فعالیتهای ضد حکومتی شرکت نکرده اند به موجب قانون اساسی از حفاظت و حمایت قانونی بر خوردار ند نیز دروغی بیش نیست. قانون اساسی ایران بهائیان را به عنوان یك اقلیت مذهبی به رسمیت نمی شناسد و بنابراین به موجب احکام اسلامی که قانون اساسی بر مبنای آن تدوین گردیده است بهائیان دارای هیچ گونه مقام، حقوق یا صیانت و حفاظتی در قانون اساسی نمی باشند. به موجب نظام قانونی فعلی و جدید حقوق اساسی زمانی به آنان اعطاء می شود که از دیانت خویش تبری نموده و «به آغوش اسلام درآیند.»

علیرغم انکارهای مکرر دولت ایران روشن است که تضییقات وارده بر جامعهٔ بهائی صرفاً به علت عقاید دینی آنان است و همچنین به وضوح مبرهن و آشکار است که اتهامات وارده در بیانیهٔ رسمی تحت عنوان *بهائیت، منشاء و نقش آن* فقط اقدامی از طرف دولت ایران برای منحرف کردن توجه بین المللی از تحریکات تعصب آمیز مذهبی که باعث این تضییقات است و به منظور هدم شهرت نیکی است که جامعهٔ بهائی در سراسر جهان از آن برخوردار است.

تضییقات وارده بر جامعهٔ بهائی در ایران و اتهامات کاذبه بر علیه آنان که به وسیله جمهوری اسلامی ایران وارد آمده است به طور کامل تری در نشریات جامعهٔ بین المللی تحت عنوان *بهائیان در ایران: گزارشی از تضییقات وارده بر یك اقلیت مذهبی* مطرح و ذکر شده است. این گزارش برای اولین بار در جون ۱۹۸۱(خرداد ماه ۱۳۶۰) به چاپ رسیده و طبع دوم آن با اضافات در جولای ۱۹۸۲(تیر ماه ۱۳۶۱) منتشر گردیده است.

ضمیمهٔ شماره ۳:
پیام بیت العدل اعظم الهی خطاب به بهاییان ایران

پیام بیت العدل اعظم الهی مورّخ ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ دربارهٔ ایران

۲۶ نوامبر ۲۰۰۳
۴ شهرالقول ۱۶۰
یاران و یاوران حضرت رحمن در کشور مقدس ایران ملاحظه فرمایند
ای دوستان محبوب

بیش از یکصد و بیست و پنج سال پیش حضرت عبدالبهاء رساله ای خطاب به ملّت ایران صادر فرمودند. از آنجا که جامعهٔ جدید البنیان بهائی گرفتار تعصبات بی امان در آن سامان بود صاحب آن کلام آسمانی از ذکر نام مبارك خویش بر آن صحیفهٔ یزدانی امتناع ورزید اما پیام هیکل اطهر کاملاً صریح و روشن بود. حضرتش با مهری بی کران نسبت به وطنی که از زمان صباوت به علّت تبعید از دیدارش محروم مانده بود با لحنی پرشور از مردم ایران درخواست نمود که خرّم روزگاران خوش پیشین را به خاطر آرند، زمانی که «مملکت ایران به منزله قلب عالم» و «مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن فضائل و خصائل حمیدهٔ انسانیه» طلعت میثاق ورّاث آن مدنیت عظیم را دعوت فرمود که بپاخیزند و سمند همّت در میدان غیرت برانند و استیفای میراث مرغوب کهن نمایند.

در آن رسالهٔ گرانبها حضرت عبدالبهاء با بصیرتی کامل مسألهٔ تجدد را که امروزه نیز مشغلهٔ ذهنی مردمان جهان به خصوص ملل مسلمان است مطرح فرمود و مفهوم تجدّد و خصائص این انقلاب فرهنگی از جمله حکومت مردم سالاری، حاکمیت قانون، تعلیم و تربیت عمومی، رعایت حقوق بشر، پیشرفت اقتصادی، همزیستی و بردباری بین اهلِ ادیان، ترویج علوم و فنون و صنایع مفیده و تأمین رفاه اجتماعی را با دقّت و صراحت تشریح نمود و بعد از بررسی «امور ظاهرهٔ جسمانیه» و «اسباب تمدنیه» خاطر نشان ساخت که منظور مبارکش تقلید کورکورانه از

تمدن مغرب زمین نبوده و نیست. بالعکس آن بدر لامع با بیانی قاطع جوامع اروپا را مستغرق در بحر نفس و هوی و گرفتار در دام بینشی ماده گرا خواند و انذار فرمود که این بینش سرانجامی جز ناکامی و ثمری جز نافرجامی از پی نداشته و نخواهد داشت:

> حال انصاف دهید که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سبب آسایش و راحت عمومی و وسیله اجتلاب مرضات الهی است و یا خود مخرب بنیان انسانیت و مدمّر ارکان آسایش و سعادت است؟

حضرتش به خوانندگان آن رسالهٔ مبارکه توصیه فرمود که در بررسی مسألهٔ تجدد ناظر به باطن امور باشند. جوهر کلام مبارك آنکه عامل اصلی پیشرفت تمدن انسانی در طی قرون و اعصار قوای فعّالهٔ مُقلّبهٔ عقل و دانش بوده و هست و عنوان آن صحیفهٔ مبارکه یعنی رسالهٔ مَدَنیّه نیز به همین مطلب اشاره دارد. هیکل مبارك چه در ضمن بررسی حوادث و تحولات تاریخی و چه در تبیین فقراتی از آیات قرآن مجید مخاطبانش را تشویق فرمود که در خصوص آن عطیهٔ کبری که سبب ترقی حقیقی عموم بشر است تأمل نمایند:

> به دیدهٔ بصیرت ملاحظه نمایید که این آثار و افکار و معارف و فنون و حِکَم و علوم و صنایع و بدایع مختلفهٔ متنوعه کل از فیوضات عقل و دانش است. هر طایفه و قبیله ای که در این بحر بی پایان بیشتر تعمّق نمودند از سایر قبائل و ملل پیشترند. عزّت و سعادت هر ملّتی در آن است که از افق معارف چون شمس مشرق گردند.

رسالهٔ مدنیه تجلیلی است از نقش خلاقهٔ عقل و دانش در پیشرفت تمدّن انسانی. حضرت عبدالبهاء ترقیات علمی و صنعتی را به عنوان یکی از مهمترین فیوضات این لطیفهٔ ربّانیه ممتاز و مشخص فرمود و خوانندگان آن سِفر جلیل را تشویق نمود که دربارهٔ نتایج و فوایدی که اقتباس معارف و فنون مفیده از سایر نقاط عالم نصیب ملّت ایران خواهد کرد تأمل کنند. حضرتش تأکید فرمود که تحقیقات و اکتشافات سودمند منبعث از خرد انسان است و ایجاد موانع فرهنگی و ملّی برای محدود کردن این قوّه کاشفه خلاف عقل و منطق. پیشرفت ها و توفیقات حاصله متعلّق به تمامی افراد بشر است و اقتباس و استفاده از آنها نه از قدر و منزلتِ مُقتبِس می کاهد و نه از قلّت استعداد و ظرفیت او حکایت دارد.

هیکل مبارك تنها به شرح نکات فوق اکتفا ننمود بلکه توجه خوانندگان را به آن قوای روحانی که باید بینش انسان را هدایت و دلالت کند معطوف ساخت. حضرتش با بیانی دقیق به نقد عقاید واهیه ای دربارهٔ سرشت انسان که در سایر بلاد ثمری جز خسران به بار نیاورده بود پرداخت. با اشاره به اینکه «بعضی نفوس چنان گمان کنند که ناموس طبیعی انسان مانع ارتکاب اعمال قبیحه و ضابط کمالات معنویه و صوریه است» متذکر گردید که در حقیقت ارتفاع مقام و ترقّی هر نفسی منوط به تعلیم و تربیت است و بدین منوال تعلیم و تربیت را به عنوان قانونی ضروری برای ترقّی بشر و پیشرفت جامعه لازم شمرد. شواهد بیشماری گواه این حقیقت است که عامل اصلی در تهذیب اخلاق نه خِرَدِ فطری بلکه تأثیر ظهور مظاهر الهیه در روح انسان است و در اثر تعالیم آن مشارق قدسیه اهل عالم توانِ آن یافته اند که با کفایت و آگاهی منابع مادی و فنون حاصله از اختراعات علمی را در خدمت رفاه و بهبود نوع بشر به کار برند. مظاهر مقدسهٔ الهیه هستند که در هر عهد و عصری معنی و مفهوم تجدد را تعیین و مقتضیات آن را مشخص می فرمایند. ایشانند که مربیان حقیقی نوع انسانند:

> فواید کلیه از فیوضات ادیان الهیه حاصل زیرا متدینین حقیقی را بر صدق طویت و حسن نیت و عفت و عصمت کبری و رأفت و رحمت عظمی و وفای به عهد و میثاق و حریت حقوق و انفاق و عدالت در جمیع شؤون و مروّت و سخاوت و شجاعت و سعی و اقدام در نفع جمهور بندگان الهی باری به جمیع شیم مرضیهٔ انسانیه که شمع روشن جهان مدنیت است دلالت می نماید.

وقایع و حوادث عصر حاضر به طور شگفت انگیزی مؤید تشخیص و تجویز حضرت عبدالبهاء بوده است و این امر ما را بر آن داشت که در سطور فوق به اختصار مروری بر پیام نافذ طلعت میثاق نماییم. حقایقی که حضرتش در آن رسالهٔ مبارکه به ودیعه گذاشت هم بر موقعیت کنونی ملّت ایران پرتو می افکند و هم تأثیرات این موقعیت را در جامعهٔ پیروان جمال اقدس ابهی در آن کشور نیك اختر مشخّص می نماید.

حضرت مولی الوری از مردم ایران و اولیاءِ امور آن کشور خواست که دیده بصیرت بگشایند، از تقلید نفوس مُتوهّمه بپرهیزند، تغییر و تحول اساسی در طرز تفکّر و رفتار فردی و اجتماعی را لازم شمرند، به فکر بزرگواری و عزّت خود بین ملل و طوایف عالم باشند و با

وجدانی آگاه و تمسّك به خشیة الله دست به دست هم داده احتیاجات مملکت را دریابند و منافع شخصی را فدای مصالح عامّه نمایند. اما آن عزیزان به خوبی مستحضرند که نصایح آن مولای توانا با بی اعتنایی روبرو شد. کشور ایران که در دام استبداد فرسودهٔ قاجار و پنجهٔ زمامداران بی لیاقتش اسیر و گرفتار بود بیش از پیش در مرداب نادانی و انحطاط فرو رفت. سیاستمداران فاسد رشوه خوارش بر سر بهره گیری از ثروت رو به زوال کشوری که در آستانهٔ ورشکستگی بود به رقابت با یکدیگر ادامه دادند. ملّتی که در گذشتهٔ ایام برخی از بزرگترین رهبران و متفکران در تاریخ فرهنگ و تمدّن جهان چون کورش و داریوش، جلال الدین رومی و حافظ شیرازی، ابن سینا و زکریای رازی را در دامان خود پرورده بود قربانی اقدامات طبقهٔ روحانیون جاهل و مغرضی شد که تأمین و تداوم حقوق و امتیازات خود را در این می دید که خلق ناتوان را از آنچه نشانی از ترقی و تجدد داشت به هراس اندازد.

پس عجب نیست که مردی سپاهی و طالب نام و نشان با استفاده از هرج و مرج ناشی از جنگ جهانی اول زمام قدرت را به دست گرفت و حکومتی مبتنی بر استبداد نظامی تشکیل داد. در نظر او و جانشینش نجات ایران از آلام بیشمارش منوط به اجرای برنامه هایی منظم برای اشاعه تمدن غرب بود. دولت جدید ملی برای پیشبرد هدف مزبور به تأسیس مدارس و مشروعات اجتماعی و استخدام کارمندان کارآزموده و تشکیل ارتشی مجهز اقدام نمود. سرمایه گذاری خارجی را به عنوان وسیله ای برای توسعهٔ منابع چشمگیر ملی تشویق و ترویج کرد. زنان را از قیود شدیدی که مانع پیشرفتشان بود رهایی بخشید و امکاناتی جهت تحصیل و کسب علوم و حِرَف و فنون برای آنها فراهم آورد. هر چند مجلس هیچ گاه صاحب قدرت و اختیارات لازمه نشد اما امید آن بود که روزی پشتوانهٔ حقیقی برای حکومتی بر اساس رضایت و انتخاب ملّت گردد.

اسفا که این اقدامات دردِ جامعه را درمانی مؤثر نشد. با استفاده از منابع نفتی، ثروتی سرشار به میزانی ورای تصوّر به دست آمد اما از آنجا که نظام موجود بر اساس عدالت فردی و اجتماعی استوار نبود نتیجه این ثروت تموّل مفرط برای اقلیتی خودخواه و مزیت طلب شد حال آنکه اوضاع عامهٔ مردم فقط اندکی بهبود یافت. خاطرات گذشته ای پر شکوه تجدید شد و نمادهای نفیس فرهنگی به جلوه در آمد تا ابتذال عمیق جامعه ای را بپوشاند که پایهٔ اخلاقیش بر شنزار حرص و جاه طلبی استوار گردیده بود. در این جامعه هرگونه اعتراضی با سرکوبی شدید نیروی امنیتی که بدون هیچ گونه نظارت قانونی عمل می نمود مواجه می شد.

در سال ۱۳۵۷ شمسی مردم ایران بساط آن حکومت مستبد را برچیدند و آن را به همراه دعاوی پوچ کاذبش به وادی فراموشی سپردند. انقلابشان دستاورد اتحاد گروه های متعدد اما نیروی محرکه اش آرمان های اسلام بود. مسئولین و اولیای انقلاب به مردم وعده دادند که به جای لذّت جویی عنان گسیخته وقار و نجابت معمول خواهد شد. نابرابری های شدید طبقاتی و اختلاف فاحش میان فقیر و توانگر با توسّل به روح دوستی و برادری التیام خواهد یافت. منابع طبیعی که دست پروردگار به آن اقلیم پر انوار ارزانی فرموده متعلّق به جمیع مردم ایران بوده و جهت ایجاد کار و فراهم ساختن امکانات تحصیل برای همگان صرف خواهد شد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که مدّعی تساوی حقوق همه مردم آن کشور است وضع گردید و مقرر شد که حکومت با وجدانی بیدار بکوشد تا ارزشهای روحانی را با اصول آزادی و مردم سالاری پیوند دهد.

حال پس از گذشت قریب بیست و پنج سال باید دید که اکثر مردم ایران به چه سان از تحقق وعده های انقلاب سخن می گویند. امروز فریاد نارضایتی و خشم جوانان و اعتراض علیه شیوع فساد، دسیسه های سیاسی، سوء رفتار با زنان و سرکوب کردنِ اندیشه و اندیشمندان و عدم رعایت حقوق بشر از هر گوشهٔ ایران به گوش می رسد. شایان تأمل است که استناد به مرجعیت قرآن مجید برای توجیه سیاست هایی که به چنین اوضاعی انجامیده چه تأثیری بر افکار و روحیه ملّت می گذارد.

حل بحران مدنیت ایران نه در تقلید کورکورانه از فرهنگ سقیم غرب است و نه در بازگشت به جاهلیت قرون وسطی. راه نجات را در آستانهٔ این بحران، نجل بزرگوار همان سرزمین که امروز جز در موطن مقدّس خویش در جمیع قارّات عالم مورد تعظیم و تکریم است با کلامی نافذ و رسا بیان فرمود. چه خوش گفته شاعر که «دوست در خانه و ما گِرد جهان می گردیم.» نمونه ای از تقدیر و تکریم مردم جهان از مقام حضرت بهاءالله را می توان در مراسمی دید که در روز ۲۹ می سال ۱۹۹۲ میلادی در جلسهٔ رسمی پارلمان برزیل به مناسبت صدمین سال صعود آن حضرت منعقد شد و ضمن آن از مقام بنیانگذار آئین بهائی و تعالیم مبارکه اش و خدماتی که جامعهٔ پیروانش به نوع بشر ارزانی داشته تجلیل گردید. در آن روز سخنگوی مجلس و نمایندگان جمیع احزاب به پا خاستند و یکی بعد از دیگری آن مظهر ظهور الهی را در بیانات خویش ستودند و حضرتش را آفرینندهٔ «عظیم ترین مجموعهٔ آثار دینی که تا کنون به قلم یك فرد تألیف شده»

خواندند و پیام مبارکش را پیامی «برای جمیع نوع بشر ورای تفاوتهای بی اهمیت نژادی، مذهبی و ملّی» توصیف نمودند.

اما پاسخ موطن و زادگاه آن وجود مقدّس که نفوذ و تأثیرات ظهورش چنان عزّت و منقبتی برای نام ایران به ارمغان آورده چه بوده است؟ از اوائل قرن سیزدهم هجری که جمال مبارك به قیادت امر الهی قیام فرمود با آنکه سخاوت و حکمت و بصیرت خدادادیش زبانزد خاص و عام بود آماج تیر بلا و گرفتار دام جفا گردید. نیاکان و پیشینیان شما ندای یار مهربان را لبیك گفتند و بدین عزّت بی پایان معزّز گشتند که در ابتلائات آن مولای علیم شریك و سهیم شوند. از آن گذشتهٔ پر افتخار تا به حال شما عزیزان نیز پیوسته به امر جمال کردگار وفادار مانده اید و جان و مال خود را در سبیل انتشار نفحات مشکبار آئین یزدان ایثار نموده اید. پیامی را که عامل ایجاد مدنیتی جدید و فرهنگی بدیع در جامعهٔ بشری است به دورترین نقاط جهان رسانیده اید، حال آنکه در وطن خود معرض بهتان و گرفتار آزار اهل عُدوان و تحقیر و توهین مخالفان بوده اید. به جرأت می توان گفت که هر خانوادهٔ بهائی در ایران از این تضییقات و صدمات بی امان سهمی داشته است.

بی تردید یکی از شدیدترین لطمات وارده بر پیکر امر الهی تهمت و افتراء نسبت به امر جمال ابهی از جانب نفوسی بوده است که عامهٔ مردم ایران می بایست به آنان به عنوان مرجع تقلید در امور روحانی و اخلاقی روی آورند. بیش از یکصد و پنجاه سال است که هر وسیلهٔ ارتباط جمعی، اعم از مساجد و منابر، مطبوعات و جراید، رادیو و تلویزیون، حتی انتشارات علمی را برای تحریف حقیقت آئین بهائی به کار گرفته اند صرفاً به این منظور که در بین عامّهٔ مردم حس خصومت و تحقیر و مخالفت و بیزاری نسبت به جامعهٔ بهائی به وجود آورند. معاندین از ذکر هیچ تهمتی اِباء نکردند و از گفتن هیچ دروغی دریغ نورزیدند. در این سالیان دراز هرگز به آن عزیزان مظلوم فرصت و موقعیتی داده نشد که به دفاع از خود بپا خیزند و با بیان حقایق دسایسی را که جهت مسموم ساختن اذهان ملّت طرح کرده و می کنند بر ملا سازند.

ذکر یك نمونه از این مفتریات ماهیت این عناد را روشن می سازد. یکی از برجسته ترین توفیقات بی شمار امر الهی آنکه نسل های متوالی پیروان جمال ابهی در ظلّ تعالیم مبارکه حضرتش به والاترین مدارج اخلاقی در حیات روزمرهٔ خویش نائل گشته اند. این ادّعا را حاجتی به برهان نیست. حیثیت و اعتباری که جامعهٔ بهائی در سراسر جهان در میان عامّهٔ مردم و دول و

دوائر بین المللی به دست آورده شاهدی است صادق بر این مُدَعا و صدها هزار نفر از هموطنان عزیزتان که از نزدیك با خلق و خوی بهاییان آشنایی دارند نیز بر این گواهند. با وجود این، دشمنان شما در ایران به صِرفِ کینه ای عنان گسیخته هر فتنه و فساد و خطایی را به آن مظلومان نسبت دادند. ذکر این اتهامات در جوامع آزادی که امر مبارك در آن اشتهار یافته صرفاً مبین وقاحت ذهن مفتریان است.

علاوه بر فعالیت های منظمی که برای بدنام کردن جامعهٔ بهائی صورت گرفت سیاست هایی نیز اتخاذ گردید تا نفوس منصف و مطّلعی را که مایل بودند به اعانت یاران الهی در آن سامان برخیزند به هراس انداخته و از این امر باز دارند. ستمکاران بی انصاف شما را در انظار عام عواملی خطرناك برای جامعه جلوه دادند و هر که را که به مددتان آمد بهائی خوانده به زعم خویش غیر قابل اعتمادش شمردند و دامنهٔ جعل اکاذیب و تحریف حقایق را تا بدانجا گستردند که با جسارت تمام بعضی از مخالفان امر الهی را نیز از حامیان مخفی آن قلمداد نمودند. آیا مدّعی نشدند که یکی از نخست وزیران کشور که پدرش به سبب دخالت در امور سیاسی و حزبی از جامعهٔ بهائی طرد شده بود و خود نیز برای اثبات عدم وابستگی به امر بهائی به هر وسیله ای متوسل و باعث مشاکل عدیده برای احبای ایران گردید بهائی بود؟

سرکوب گران جبّار به ایراد تهمت و بهتان اکتفا نکردند بلکه از بدو ظهور هرگاه فرصتی یافتند به قلع و قمع جامعهٔ اسم اعظم پرداختند. در سال های اخیر نیز عدّه ای از شریف ترین زنان و مردانی را که ید قدرت و مرحمت جمال قِدم در بوستان امر اعظم پرورده و به ماءِ مَعینِ استقامت و ایمان سِقایت فرموده بود به بهانه هایی که در نظر خردمندان به درهمی نمی ارزد در زندانهای مخوف مسجون ساختند، با شکنجه های شدید آزردند و پس از محاکمه های تصنّعی و نمایشی به قتل رساندند و اموالشان را به مدد اَراذِل و اوباشی که محافظ منافع آن ستمگران هستند به تاراج بردند. محافل روحانی را که نمونه های بارز مؤسّسات انتخابی برای تمشیت امور جامعه در آن سرزمین بود مستبدانه منحل نمودند، بعضی از اعضایش را ربودند و نشانی از آن برگزیدگانِ جامعه بجا نگذاشتند. چه بسیار از کودکان که یتیم شدند، چه بسیار از جوانان که برنامه های تحصیلی و معیشت خویش را نقش بر آب دیدند، چه بسیار از سالمندان که بی خانمان شده و از حقوق تقاعدشان، پاداش عمری کار و کوشش صادقانه، محروم گشتند. حتی برخی از گلستان های جاوید بهائی را که سالیان دراز در نهایت زیبایی و حسن ترتیب از آنها نگهداری شده

بود به طرزی قبیح ویران کردند و چه بسیار پدران و مادرانی که مجبور شدند اجساد متلاشی شدهٔ فرزندانشان را در قطعه زمین بائری که جهت تدفین اموات به آنان واگذار شده بود دفن نمایند.

دشمنان شما آماده اند که با ملاحظهٔ کمترین اسائهٔ ادبی نسبت به یکی از اماکن مقدّسه اسلام بانگ اعتراض خود را به آسمان رسانند، و در این امر البته مُحِقّند، اما هر هتك حرمتی را نسبت به اماکن مقدسهٔ بهائی درکشور ایران روا می دانند. مگر بیت مبارك حضرت اعلی در شیراز زیارتگاه بهائیان عالم به دستور علماء و به دست عمّال دولت با خاك یکسان نشد و به نشان نهایت درجهٔ اهانت هموار نگشت؟ حضرت بهاءالله دربارهٔ کسانی که دستشان به این مظالم و اعمال شرارت بار آلوده است می فرمایند: «قسم به امواج بحر بیان که دین از آن نفوس بیزار بوده و هست.»

در دنیای پر آشوب امروز تنها شما قربانی بیدادگری نیستید. شمار ستمدیدگان جهان سر به هزاران هزار می زند. هر ساله دفاتر سازمان های حقوق بشر مملو از تقاضاهای جوامع مختلف برای رسیدگی به مظالم وارده بر اقلیتهای دینی، قومی، ملّی و اجتماعی است. به فرمودهٔ حضرت بهاءالله: «امروز نالهٔ عدل بلند و حنین انصاف مرتفع دود تیرهٔ ستم عالم و امم را احاطه نموده.» آنچه مخصوصاً سبب تشویش خاطر بعضی از ناظران آگاه و تیز بین شده این است که صدمات روحی و روانی ناشی از ظلم و ستم به مراتب بیش از لطمات جسمانی و مادّی آن است. به نظر ایشان هدف عاملانِ این گونه تعدیات و تضییقات آنکه روحیهٔ فرد قربانی را تضعیف کنند، حیثیتش را از بین ببرند، حقوق فردی و اجتماعی او را سلب نمایند و بدین ترتیب خود را مجاز دانند که کمترین ملاحظه ای نسبت به او روا ندارند. در نتیجهٔ ادامهٔ چنین شرایطی چه بسا قربانیانی که اعتماد به نفسشان را از دست دادند، از روحیهٔ ابتکار که خصیصهٔ طبیعت انسانی است عاری گشتند، عزم و ارادهٔ خود را باختند و بازیچهٔ دست حاکمانشان شدند و چه بسا افرادی چنان به آن وضع خوگرفتند که در فرصت مناسب خود نیز همان رفتار ظالمانه را نسبت به دیگران روا داشتند.

حال اهل بصیرت مترصّدند که بدانند چه نیرویی شما عزیزان را از این گونه فرسودگی روحانی محفوظ داشته است و با استفاضه از چه منبع الهامی توانسته اید قلوبتان را از نفرت و کینه پاك و منزّه سازید و با آنان که بر شما ستم روا داشته اند با بزرگواری و عطوفت رفتار نمایید و محبت جاودانهٔ خود را نسبت به سرزمینی که در آن متحمل بلایای لا تُحصی شده اید حفظ

کنید چگونه است که بعد از یك قرن و نیم مقاومت در مقابل تضییقات متتابعه و علی رغم برنامه های منظّم جهت ریشه کن ساختن جامعهٔ بهائی هنوز شما در مساعی خویش برای رسیدن به اهداف عالیهٔ روحانی و اخلاقی با عزّت و افتخار ثابت قدم مانده اید؟ این بیان منیع مبارك حضرت بهاءالله جوابگوی آن پرسشهاست:

هر ناری مخمود مشاهده می شود مگر ناری که لِحُبِّ الله در قلوب ظاهر و مشتعل است. هر شجر محکمی را اَریاحِ قاصفه براندازد مگر اشجار بستان الهی را و هر سراجی خاموش مگر سراج امر الهی که در وسط عالم روشن و منیر است ارياح بر نورش بیفزاید و اطفاء او را نیابد.

پاسخی که تاریخ به جویندگان رمز قوای روحانی بهائیان ایران خواهد داد این است که شما عزیزان، پروردهٔ دست باغبان آن بستان الهی و صنع چنین کلمات خلّاقهٔ یزدانی هستید:

ای دوستان سراپردهٔ یگانگی بلند شد به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه بارِ یك دارید و برگ یك شاخسار.

محبت نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید.

اگر انسان به قدر و مقام خود عارف شود جز اخلاق حسنه و اعمال طیبهٔ راضیهٔ مَرضیه از او ظاهر نشود.

باید کل الیوم به اسبابی تمسّك نمایند که سبب اصلاح عالم و دانایی امم است.

لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میالایید.

اِناث و ذکور عندالله واحد بوده و هست.

ذرّه ای از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است.

کل را به صنعت و اقتراف امر نمودیم و از عبادت محسوب داشتیم.

امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق.

دانایی سبب علّو و سمّو است. انسان را از خاك به افلاك رساند و از تاریکی به روشنایی کشاند. اوست نجات دهنده و حیات بخشنده. کوثر باقی عطا کند و مائدهٔ مُنزله بخشد.

جوهر این آیات مبارکه در این نصیحت مشفقانهٔ حضرت عبدالبهاء که همه از کودکی با آن پرورش یافته اید نهفته است: «بهائی یعنی جامعِ جمیعِ کمالاتِ انسانی.»

واقع بینی و چاره جویی و کاردانی و ابتکاری که در سال های اخیر از خود به ظهور رسانیده اید سبب تسکین قلوب بهائیان و تحسین دیگران در سراسر جهان گشته است. هنگامی که فرزندانتان به علّت تمسك به امر الهی از مدارس اخراج شدند به تشکیل کلاس های درسی در منازل خود اهتمام ورزیدید. در سطح دانشگاهی مؤسسهٔ علمی آزاد را بنیان نهادید. اگر چه این اقدام جوابگوی احتیاجات هزاران جوان بهائی که هنوز بی رحمانه از فیض تحصیل در ایران محرومند نیست اما مایهٔ افتخار است که امروز بعضی از فارغ التحصیلان آن مؤسسه در دانشگاه های معتبر جهان به ادامهٔ تحصیلات عالیه خود مشغولند. به یُمن تبرّعات فداکارانهٔ شما نه تنها هیچ یك از یاران در آن دیار نیازمند نمانده بلکه مخارج لازم جهت فعالیت های آن جامعه نیز تأمین شده است. بلی، در شرایطی چنین دشوار جامعهٔ بهائی ایران مستغرق در بحر آثار مبارکهٔ الهیه با شور و هیجان به حیات و ترقّیات روحانیهٔ خویش ادامه می دهد و این شوق و شور فقط می تواند ثمر مِحَن و بلایا در سبیل الهی باشد.

ثمرات روحیهٔ فداکاری و استقامت شما عزیزان در طول بیش از یك قرن نه تنها در ایران بلکه در سراسر عالم مشهود بوده است. امروز هیچ نقطه ای در جهان نیست که از خدمات لایقهٔ احبای عزیز ایران در جهت نشر تعالیم الهی و تأسیس و تحکیم مؤسسات امری سهمی وافر نبرده باشد. توفیقات حاصله البته محدود به عرصهٔ حیات روحانی جامعهٔ بهائی نیست چنان که کمتر رشتهٔ علمی یا هنری و یا صنعتی را می توان نام برد که بهائیان ایرانی به خصوص جوانان در آن به کسب اعلی مراتب کمال که به کرّات مورد تأکید حضرت عبدالبهاء قرار گرفته موفق نشده باشند. هیچ جامعه ای نمی تواند در مدّتی کوتاه به چنین قوّه و استعدادی دست یابد و ظهور این کمالات و فضائل را نمی توان صرفاً مرهون ارادهٔ بشری دانست. حیات و خدمات مهاجران بهائی ایرانی ثمرهٔ فرهنگی است که تعلیم و تربیت را ارج می نهد، و در دامان این فرهنگ است که این عزیزان و نسل های قبل از ایشان در موطن خویش با عشق و محبت پرورش یافته اند.

صاحبان انصاف آن یاران را شاهد صادقی بر این مدّعا می دانند که ایمان به خدا و اعتقاد به حقیقتِ تجدّد با یکدیگر سازگارند و توفیقات شما نشانی از این است که فی الحقیقه علم و دین دو نظام دانایی مستقل اما مکمّلِ یکدیگرند و محرّك پیشرفت تمدّن. این حقایق بر بسیاری از آشنایان مسلمان شما نیز روشن شده و می شود. این آشنایان و همسایگان که براستی مصداق آیهٔ «أُمَّةٌ یدعُونَ اِلَی الخَیر»اند با خشم و تأسف شاهدند که دوستانی که بی گناهیشان در نظر ایشان محرز است بدون هیچ گونه حفاظت و حمایت قانونی مورد بُهتان و هجوم قرار گرفته اند. ایشان شاید حتی بیش از خود شما به شهامت و نجابتی که در خلال این تضییقات از خود نشان داده اید واقف و به تدریج به صفات واقعی کسانی که با اذیت و آزار شما حرمت اسلام را آلوده می سازند پی برده و می برند. اگر چه شما حبیبان معنوی هنوز از آزادی محرومید امّا در آستانهٔ آنید که مقام و موقعیت خود را به عنوان عضو شریف جامعهٔ ایران کسب نمایید و بالمآل اهل آن دیار خدماتی را که ید قدرت پروردگار برای آن پاك اندیشان جهت عزّت و منقبت کشور مقدّس ایران مقدّر فرموده غنیمت خواهند شمرد.

بزرگترین اشتباهی که طبقات حاکمه می توانند مرتکب شوند این است که تصوّر کنند با قدرتی که برای خود غصب کرده اند می توانند سّد و مانعی برای قوای مستمر تغییر و تحوّلات تاریخی باشند. امروز چه در ایران و چه در دیگر نقاط جهان سیل این تحوّلات با سرعت و قدرت در جریان است. نه وجودش را می توان انکار کرد و نه مسیرش را منحرف نمود و نه از شدّت و قدرتش کاست. از در و دیوار می گذرد و به درون خانه راه می یابد.

دلیل اصلی این که علماء و امراء از بدو ظهور به مخالفت با امر حضرت بهاءالله قیام نمودند آن بود که حضرتش را مؤسس جامعه ای بدیع مبتنی بر برابری و عدالت اجتماعی می دیدند که در آن، جا و مقامی برای خود نمی یافتند. این بیم و هراس از آن زمان تا کنون انگیزهٔ بروز شدائد و بلایای متوالیه بر آن سالکان سبیل محبت و وفا بوده و هیچ شخص منصفی انکار نخواهد کرد که علی رغم این مظالم جامعهٔ بهائی اقلیتی خلّاق و نمونه ای از تمدّن آیندهٔ مورد نظر حضرت بهاءالله و نشانه ای از ارادهٔ آهنین آن جمال مبین برای تحقق مقصد اعلای خویش است. شما ستایندگان اسم اعظم در مهد امرالله با خدمات صادقانهٔ خود و با از خود گذشتگی و حتی نثار جان به ثبوت رسانیده اید که به راستی آرزومند پیشرفت و ترقّی کشور ایرانید، ایرانی که حضرت عبدالبهاء دربارهٔ آن چنین می فرماید:

افق ایران از پرتوِ مَهِ آسمان روشن ومنیر گردید. عنقریب آفتاب عالم بالا چنان بدرخشد که آن اقلیم، اوجِ اَثیر گردد و به جمیع جهان پرتو اندازد و عزّتِ ابدیهٔ پیشینیان دوباره چنان ظهور نماید که دیده ها خیره و حیران گردد.

ایران مرکزِ انوار گردد این خاك، تابناك شود و این کشور، منوّر گردد و این بی نام و نشان، شهیرِ آفاق شود و این محروم، مَحرَمِ آرزو و آمال و این بی بهره و نصیب، فیض موفور یابد و امتیاز جوید و سرفراز گردد.

این مشتاقان در اَعتابِ مقدّسهٔ منوّره، آن باسِلانِ میدان خدمت و وفا را در ادعیهٔ قلبیهٔ خویش یاد می کنند. شب تیرهٔ تضییقات به سر آید و عظمت و جلالِ بنیانِ قَوی الاَرکانی را که با جانبازی و فداکاری بنا نموده اید با سرور و مباهات مشاهده خواهید کرد.

بیت العدل اعظم

ضمیمهٔ شمارهٔ ٤:
پیام بیت العدل اعظم خطاب به حکومت جمهوری اسلامی

پیام بیت العدل اعظم خطاب به حکومت جمهوری اسلامی ایران مورخ ۲۸ دسامبر ۱۹۸۷ (۱۳۶۶/۱۰/۷)

جمهوری اسلامی ایران باید بداند و مطمئن باشد که جامعهٔ جهانی بهائی ابداً مایل نیست نسبت به آن حکومت اظهار مخالفتی نماید و بر آن لطمه ای وارد سازد و نیز هرگز راضی نیست که در صحنهٔ بین المللی جمهوری اسلامی ایران بدنام گردد. چون نظر به گذشته کنیم ملاحظه می نماییم که در بدو تأسیس جمهوری اسلامی محفل ملی ایران از طرف جامعهٔ بهائی طی نامه های متعددی به مؤسّسین جمهوری اسلامی به کمال تأکید اطمینان دادکه جامعهٔ بهائی ایران نسبت به آن حکومت وفادار است و اطاعت از حکومت را در پیروی از یکی از اصول دینی خود بی چون و چرا رعایت خواهدکرد.

وقتی جامعهٔ بهائی ایران دچار زحمات و مصائب گوناگون شد از آغاز محفل ملی ایران به نفس جمهوری اسلامی ایران رجوع و تظلم نمود. اما افسوس که هیچ یك از این اقدامات نتیجه ای نبخشید و روز به روز بر میزان فشارها و مظالم وارده بر جامعه افزوده گردید. اماکن مقدسهٔ بهائی که مورد احترام جامعهٔ بهائی در سراسر عالم بود و می توانست زیارتگاه آنان باشد یا مصادره شد و یا تخریب و منهدم گردید. موقوفات این جامعه تصرف شده، اعضا محفل ملی اعدام شدند، صدها نفر بی گناه به اتهامات واهی و ساختگی زندانی و شکنجه گردیدند، بیش از دویست نفر از محترمین که هر یك در حرفه و شغل خود والا مقام بودند معدوم شدند، بعضی از آنها اعدامشان پس از تحمل شکنجه های سخت صورت گرفت، جوانان بهائی از دانشگاه اخراج

شدند و تمام زحمات سال های تحصیلشان به باد رفت. حتی اطفال مدارس از پذیرش در دبیرستان ها و مدارس محروم گردیدند و یا اخراج شدند، هزاران نفر از مستخدمین صادق حکومت در بخش های دولتی و خصوصی از کار اخراج شدند و حقوقشان قطع گردید و حتی بسیاری را مجبور کردند که تمام حقوق سالیان خدمت خود را به حکومت مسترد دارند تا از زندان رهایی یابند. نفوسی که در ایام خدمت خود برای روز پیری و درماندگی مبالغ لازم را به صندوق بازنشستگی پرداخته بودند چون موعد تقاعدشان فرا رسید حقوق بازنشستگیشان قطع گردید. همچنین پروانهٔ کسب و کار بسیاری از بهائیان باطل شد و یا تجدید نگردید و آنان را از درآمد روزانهٔ خود محروم ساختند. مظالم دیگری از مؤسسات دولتی و شبه دولتی به جامعهٔ بهائی اعمال شد که ذکرش بی فایده است ولی مدارکش موجود می باشد.

در پرتو آنچه که ذکر شد بهائیان جهان ملاحظه نمودند که تظلم آن جامعه به مصادر امور جمهوری اسلامی یعنی دولت متبوع خودشان مثمر ثمری نبوده است لهذا جامعهٔ جهانی بهائی لازم دید که قدم دیگری بردارد و در ابتدا کاری جز این نکرد که بار دیگر به خود جمهوری اسلامی ایران رجوع نموده و از طرف جامعه های خود با ارسال تعداد متنابهی تلگراف و عرایض به حکومت ایران اطمینان داد که خیر خواه حکومتند و ضمناً نگرانی خود را نسبت به مصونیت و امنیت هم کیشانشان اظهار نمودند و عدالت خواهی کردند. افسوس که این اقدام نیز بی ثمر و بی نتیجه ماند، لهذا طبیعی است که بی اعتنایی از طرف حکومت جمهوری اسلامی ایران جامعه های بهائی را ناچاراً وادار ساخت که به حکومت های متبوع خویش و به ملل متحد رجوع نموده و از هم کیشانشان حمایت و تقاضای اقدام مقتضی نمایند.

این تظلمات و تقاضاهای جامعه های بهائی در تمام ممالك و نیز همدردی جم غفیری از طرفداران حقوق بشر در عالم سبب شد که جریانی در دفاع از بهائیان ایران در سراسر عالم به راه افتد که جزئیاتش از نظر حکومت جمهوری اسلامی ایران پوشیده نیست. جمهوری اسلامی ایران باید مطمئن باشد که یقیناً اقداماتی که در صحنهٔ بین المللی شده به طیب خاطر نبوده بلکه صرفاً عکس العملی نسبت به رفتار غیر قابل توجیه مصادر حکومت ایران بوده است. بدیهی است چون آن رفتار و اعمال بهبود یابد دیگر دلیلی باقی نخواهد ماند که جامعهٔ جهانی بهائی اقداماتی برای دفاع از جامعهٔ بهائی ایران بنماید و همان طور که آن گونه اعمال و رفتار علیه بهائیان ایران به تدریج شروع شد و ادامه یافت، چون اوضاع تغییر یابد به همان نسبت نیز اقدامات بهائیان

تخفیف پذیرد و بالمآل موقوف شود. هیچ چیز بهائیان جهان را به سر حد سرور نمی رساند جز امنیت و آرامش بهائیان ایران و احقاق حقوق آنان در آن صورت دیگر ضرورتی بر ادامهٔ تظلم بر دولت های متبوع و مجامع بین المللی در حمایت از همکیشان خویش احساس نخواهند نمود.

همهٔ ما در آرزوی چنین روزی هستیم و امید وطید داریم که جمهوری اسلامی ایران نیز به این امر توجه کافی مبذول دارند و تجربهٔ چند سالهٔ گذشته جای شبهه ای باقی نگذاشته که جامعهٔ بهائی ایران ابداً به اعمال خلاف قانون دست نمی زند و عامل هیچ گونه اختلاف و تفرقهٔ ظاهری و باطنی نسبت به حکومت نمی باشد و نیز از هر حزب و دسته ای که قصدش خرابکاری و ایجاد نفاق سیاسی و یا مذهبی باشد اجتناب می ورزد.

اگر چه بهائیان حاضرند در راه عقیدهٔ خویش جانشان را فدا نمایند ولی در امورات دیگر که مربوط به قوانین حکومت است در نهایت صداقت اطاعت می کنند. در این ایام هر شخص فکور و خردمندی به آسانی درك تواند کرد که بدون تردید جامعهٔ بهائی ایران ادنی تهدیدی برای جمهوری اسلامی ایران در بر ندارد و اگر افراد این جامعه را در پیروی از اصول دینی خود آزاد گذارند البته به خدماتی خواهند پرداخت که نفعش عاید ایران و ترقی آن خواهد شد. لهذا همهٔ ما در خارج از ایران نگران وضع همکیشان خویش در ایران بوده و بالمآل در نهایت شوق منتظریم که روزی فرا رسد که رجوع به هیچ سازمان و یا حکومتی در عالم ضروری نباشد تا از آنها رجای حفظ و امنیت همکیشان خویش نماییم. انشاءالله آن روز مبارك به زودی خواهد رسید و گرهٔ این مشکل بر وجه کل گشوده خواهد شد.

ضمیمهٔ شماره ۵:
تنبیهات مقرّر در جامعهٔ بهائی

تنبیه اداری

محفل روحانی ملی می تواند بنا به پیشنهاد یکی از محافل روحانیهٔ محلیه یا رأساً فردی را به علت تخلف یا عدم اطاعت از دستورات و تصمیمات محفل برای مدتی معلوم و محدود از برخی حقوق و مزایای اداری مانند شرکت در انتخابات یا عضویت در محافل روحانیه محروم کند که این مجازات در نظامات بهائی به تنبیه و توبیخ اداری موسوم است و اعمال آن از اختیارات محفل مقدس روحانی ملی است. تنبیه اداری یك فرد ممکن است طبق تصمیم محفل روحانی ملی به جامعه نیز اعلان شود.

تقاضای حذف نام

افرادی که نامشان در دفتر سجلّات امری به ثبت رسیده و به بهائی موسوم و معروفند ممکن است به علل و جهاتی تقاضای حذف نام خود را از دفتر سجلّات امری بنمایند و تقاضای خود را کتباً به محفل روحانی محل تسلیم نمایند که در این گونه موارد محفل روحانی محل پس از تحقیق و بررسی علت تقاضای حذف نام و ملاقات و مذاکره با متقاضی حذفِ نام ضمن اظهار نظر، تقاضای این گونه افراد را جهت اخذ تصمیم نهایی طی گزارشی به محفل مقدس روحانی ملی تقدیم می دارد و محفل روحانی ملی هم پس از مطالعه و بررسی دستور مقتضی راجع به سلب نسبت این گونه افراد از جامعه صادر می نماید و نام این گونه افراد از دفتر سجلّات امری حذف می شود و جامعهٔ بهائی دیگر آنان را بهائی نمی شناسد.

باید دانست که با این گونه افراد که با صداقت و صراحت و بدون سوء نیت تقاضای حذف نام نموده اند و با ناقضین و دشمنان امرالله مرتبط نشده و به مخالفت و اعتراض قیام ننموده اند سلام و کلام جائز است ولیکن از کلیهٔ حقوق و مزایا و تکالیف عضویت در جامعهٔ بهائی محروم خواهند بود.

تصویب حذف نام افراد و قبول و اعادهٔ مجدد آنان به جامعه از اختیارات مخصوصهٔ محفل مقدس روحانی ملی است. حذف نام افراد باید به طرق مقتضی به یاران محل مربوطه ابلاغ شود.

سلب نسبت از امرالله و تبری بوسیله اعلان در جراید

هرگاه فرد مسجّل بهائی به طرقی از قبیل اعلان در جراید و سایر وسایل ارتباط جمعی و بدون توهین و اهانت به مقدسات دیانت بهائی نسبت خود را از امرالله قطع و تبرّی نماید و نصیحت و دلالت محفل روحانی محل و سعی در جبران مافات بی نتیجه بماند چنین شخصی متبرّی از امرالله شناخته می شود و تبرّی او به وسائل مقتضی به جامعه اعلام و نامش از دفتر سجلات امری حذف می گردد و جامعهٔ بهائی او را بهائی نمی شناسد و از کلیهٔ حقوق و مزایای عضویت در جامعهٔ بهائی محروم می شود.

طرد اداری

مجازات طرد اداری دربارهٔ فرد مسجّلی اعمال می شود که بر خلاف احکام و تعالیم الهیه عمل کند و عدم تمسّك در اطاعت خود را به اوامر و احکام مبارکه و آراء محافل روحانیه عملاً نشان دهد و به تذکرات و انذارات محفل روحانی محل و محفلی روحانی ملی وقعی ننهد و به جبران مافات اقدام نکند. فی المثل کتمان عقیده، تعدّد زوجات، عدم رعایت مقرّرات ازدواج و طلاق بهائی، ترك انفاق، شرب مسکرات، تَمَرُّد از آراء و تصمیمات محافل مقدّسهٔ روحانیه، مداخله در امور سیاسیه علت طرد افراد بهائی می شود.

مطرود اداری از حقوق اداری و اجتماعی بهائی مانند شرکت در انتخابات، عضویت محافل روحانیه و لجنات امریه، حضور در جلسات ضیافات و تقدیم تبرّعات محروم است.

مجازات طرد اداری باید با کمال دقت و مراقبت انجام گیرد و کاملاً مواظبت شود که حقوق افراد جامعه در نتیجهٔ عجله و شتاب تضییع نگردد. به فرمودهٔ هیکل اطهر طرد اداری باعث اخراج قطعی فرد از جامعهٔ بهائی نمی شود و ایمان قلبی او را از وی سلب نمی کند و صرفاً جنبهٔ مجازات دارد و مطرود اداری می تواند با جبران مافات حقوق اداری و اجتماعی خود را مجدداً

کسب کند بنابراین مطرود اداری می تواند خود را مؤمن و بهائی بداند و فرائض دینیه را به جای آورد ولیکن از حقوق و تکالیف اداری و اجتماعی بهائی محروم است.

اعمال مجازات طرد اداری که به پیشنهاد محافل روحانیهٔ محلیه انجام می گیرد از اختیارات مخصوصهٔ محفل مقدس روحانی ملی است. همچنین رفع مجازات از مطرودِ اداری نیز منوط به تصمیم و تصویب محفل مقدس روحانی ملی است.

طرد روحانی

۱) هر گاه یکی از افراد مُسَجّلِ جامعهٔ بهائی از اوامر و نواهی مرکز و مرجع منصوص سرپیچی کند و یا با ناقضین و معاندین امرالله هم عهد و هم داستان شود و یا به مخالفت با امرالله قیام کند و علیه اساس شریعت الله اقداماتی نماید و یا بر خلاف عهد و میثاق الهی اظهاراتی کند و به نصایح و انذارات محفل اعتنا ننماید مشمول مجازات طرد روحانی می گردد.

تبصره: افراد مسجلی نیز که بنا به میل و تصمیم خود تقاضای حذف نام می نمایند و یا در جراید و مطبوعات و سایر وسایل ارتباط جمعی بدون توهین به مقدّسات بهائی از امرالله تبری می کنند چنانچه بعد از حذف نام و تبرّی با ناقضین و معاندین امرالله هم عهد و همداستان شوند و یا به مخالفت با امرالله قیام کنند و علیه اساس شریعت الله اقداماتی نمایند مشمول مجازات طرد روحانی می گردند.

۲) افراد مسجلی که در جراید و مطبوعات و سایرِ وسایل ارتباط جمعی صریحاً واضحاً تبرّی نمایند و علناً مخالفت کنند و کلمات و عباراتی زشت و نامناسب و توهین آمیز در اعلانشان بکار برند باید محافل مقدسّهٔ روحانیه تحقیق و بررسی نمایند و چنانچه معلوم و مسلم شود که متن اعلان تبری را شخصاً و عالماً عامداً تهیه و تنظیم و به مطبوعات داده اند این گونه افراد مشمول مجازات طرد روحانی خواهند شد.

طرد روحانی فرد از جامعه بهائی دارای اثرات و عواقب شدیدهٔ روحانی و معنوی است لذا باید در نهایت دقت و مراقبت و پس از بررسی و مطالعهٔ کامل انجام گیرد زیرا پس از طرد روحانی جامعهٔ بهائی فردی را که مشمول این مجازات شده به هیچ وجه بهائی نمی شناسد و او را در ردیف ناقضین عهد و میثاق الهی به شمار می آورد و سلام و کلام و معاشرت با وی را حتی از طرف خویشان و اقربا جائز نمی داند و شخص معاشر با مطرود روحانی هم پس از رسیدگی و

تحقیق و ثبوت تخلف و عدم توجه به نصایح و انذارات محفل روحانی مشمول مجازات طرد روحانی خواهد شد.

اعمال مجازات طرد روحانی دربارهٔ افراد مشمول بند ۱ و تبصرهٔ ذیل آن و رفع طرد آنان از اختیارات مخصوصهٔ بیت العدل اعظم الهی است. اعمال مجازات طرد روحانی دربارهٔ افراد مشمول بند ۲ و رفع طرد آنان از اختیارات مفوّضه به محفل مقدس روحانی ملی است.

تذکر ۱) در کلیهٔ مواردی که پیشنهاد تنبیه و طرد فرد مسجلی به محفل روحانی ملی می شود محافل مقدسهٔ روحانیهٔ محلیه باید قبل از ارجاع موضوع به محفل روحانی ملی و پیشنهاد مجازات مراتب را به عضو محترم هیئت معاونت مسئول منطقه اطلاع دهند تا او هم با فرد مورد نظر ملاقات و نصیحت و دلالت و انذار و تحذیر نماید و چنانچه ملاقات و نصیحت موثر واقع نشد نتیجهٔ ملاقات و اقدامات و نظریهٔ کتبی عضو هیئت معاونت نیز اخذ و ضمیمهٔ راپرت محفل روحانی محلی به محفل روحانی ملی ارسال گردد.

تذکر ۲) محافل روحانیه محلیه باید افرادی را که به علت دخالت در امور سیاسیه مشمول مجازات می شوند مراقبت کامل نماید تا چنانچه این گونه افراد باعث تخدیش اذهان و گمراهی سایر یاران شوند به محفل روحانی ملی گزارش دهند تا بررسی و تصمیم مقتضی اتخاذ شود.

تذکر ۳) اسامی مطرودین روحانی به کلیهٔ جامعهٔ بهائی اعلام می گردد ولیکن افرادی که مشمول سایر مجازات ها می گردند در حال حاضر فقط به جامعهٔ محل سکونت شخص خاطی اعلان می شود.

تذکر۴) جز با مطرودین روحانی سلام و کلام و معاشرت با افرادی که مشمول سایر مجازات ها شده اند جایز است.

ضمیمهٔ شمارهٔ ۶:
بعضی توضیحات تکمیلی

تکمیل مطالب کتاب (مربوط به پائیز ۱۳۸۴ تا پائیز ۱۳۸۵)

همان طور که در آخر فهرست مطالب و آخر مقدمه ذکر شد، پس از اتمام نوشتن نسخهٔ اولیهٔ متن حاضر در ۳۰ / ۸ / ۱۳۸۴، به علل مشکلات موجود، تایپ و مقابلهٔ آن پس از یک سال با تأخیر آماده گردید. در این مدت وقایع مهم جدیدی رخ داد که به نظر رسید حتماً باید به نحوی در تکمیل مباحث متن اولیه به آن اضافه شود. اما چون افزودن کامل آنها در جای جایِ متنِ اصلی و یادداشت ها دراین مدت کوتاه میسر نبود، لذا شرح بسیار مختصری از آنها را در این ضمیمه آورد تا هموطنان نازنین و منصف از ادامهٔ اقدامات و مخالفت ها و حیله های جاعلین مسلخ عشق و سایر ردیه نویسان و معدود نفوسی که خود را دشمنِ قسم خوردهٔ بهاییان می دانند، آگاه گردند و بیشتر به عظمت امر بهائی و استقامت و صبر و مظلومیت عشّاقِ آن پی برند و واضح تر ذلت و زبونی و استیصالِ جاعلینِ بی انصاف را دریابند.

اما آنچه از پائیز سال ۱۳۸۴ تا حال که پائیز سال ۱۳۸۵ است واقع شده آنکه روزنامهٔ کیهان که به سابقهٔ دشمنی اش از جمله با بعضی فضلا و روشنفکران ایران و نیز با امر بهائی قبلاً اشارهٔ بسیار مختصری در متن اصلی ضمن بیان نکتهٔ ششم از فصل اول شد، به یکباره به نحوی وسیع تر و شدید تر از آنچه که روزنامهٔ جام جم قبل از آن کرده بود، شروع به نوشتن سلسله مقالاتی حاوی اکاذیب و اتهامات قدیم و جدید نموده و با استفاده از ردیه های زمان قاجاریه و پهلوی تا ردیه های منتشرهٔ پس از انقلاب اسلامی، انواع شبهات و دروغ و تهمت را در زمینهٔ تعالیم و احکام و تاریخ و طلعات مقدسّهٔ و مسئولین نظم اداری دیانت بهائی مطرح کرد تا ملت ایران را نسبت به جامعهٔ بهائی بدبین نماید و بشوراند تا زمینه برای قلع و قمع بهائیان آماده گردد. در همین ایام اسناد محرزی نیز از اولیای امور دالّ بر عملیات شناسایی یک یکِ بهائیان و اقدامات جدید و فراگیر علیه ایشان توسط کمیسیون حقوق بشر افشا شد که طی تلاشی چند ماهه

توسط مرکز جهانی بهائی و جوامع بهائی در کشورهای مختلف و کمیسیون حقوق بشر و افشاء آن در رسانه ها (از جمله سایت های اینترنتی و رادیو پیام دوست و غیره در زمستان ۱۳۸۴ و فروردین ۱۳۸۵) به ظاهر از شدت آن کاسته شد، ولی تا حال قطع نشده است.

مرکز جامعهٔ جهانی بهائی، بیت العدل اعظم، خلاصه و چکیده ای را از آنچه در این مدت واقع شد، در پیام ۲۲ مارس ۲۰۰۶ (۲ شهرالبهاء ۱۶۳ بدیع) که در آخر همین ضمیمه کل آن درج شده است توضیح فرمودند. جالب آنکه وقتی بیت العدل اعظم در این پیام ضمن بیان جریانات فوق اشاره ای نیز به حملات رادیو تلویزیون و روزنامهٔ کیهان فرمودند، روزنامهٔ مزبور که خود با همدستانش از عوامل اصلی تهاجم به امر بهائی و جامعه و تشکیلات آن بوده و قصد تحریک و ایجاد شورشی عظیم را علیه بهاییان و مرکز جهانی آن داشت، در نهایت بی انصافی، در ادامهٔ مقالات قبلیِ خود، طی مقاله ای با عنوان *تنگی نفس در بیت العدل* به آن پیام حمله کرد و درصدد بی اثرکردن انعکاسِ حقایق و اسناد لو رفتهٔ مزبور برآمد و به جای آنکه راجع به آن اسناد بنویسد، تجاهل نموده و نشان داد که نفس چه کسانی تنگ شده است!

اما جالب تر آنکه برای جوّ سازی مزبور و ایجاد زمینهٔ حمله ای عام به بهاییان — شاید مانند و شاید شدیدتر از حملات سازمان یافتهٔ سال ۱۳۳۴ که توسط آیت الله بروجردی و واعظ معروف فلسفی و تأیید محمد رضا شاه پهلوی اجرا شد و در آن رادیو و مطبوعات به شکلی وسیع شرکت کردند — رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی نیز شروع به تحریکاتی نمود که پای آن حتی به سریال های داستانی نیز که در بهمن ماه ۱۳۸۴ از سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش گردید، کشیده شد. به عنوان مثال در سریالی تحت عنوان *چه کسی سرهنگ را کشت* به یکباره در دقایق پایانی آخرین قسمت سریال مطلبی را بدون ارتباط به داستان به نقل از آقای خمینی مربوط به سال ۱۳۴۲ در ارتباط با تشکیل اولین کنگرهٔ جهانی بهائی به مناسبت صدمین سال اظهار امر علنی حضرت بهاءالله و برگزاری اولین دورهٔ انتخابات بیت العدل اعظم، که در حقیقت اولین انتخابات دموکراتیک در سطح بین الملل در طول تاریخ بشر نیز می باشد، گنجاندند. یا واضح تر و وسیع تر از آن، برنامه ای بود تحت عنوان *پایان پادشاهی* که در سالگرد دههٔ پیروز انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۸۴ ا ز کانال ۲ صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش شد که ضمن مطالبی دربارهٔ بهائی و فراماسونر و فاسد بودن هویدا و حتی شاه و بعضی وزرا، شبهاتی را نیز علیه دین و جامعل بهائی عنوان نمود که کاملاً شبیه مزخرفات ردیه های مذکور در فصل اول

این متن، نکتهٔ ۶، بود که پاسخ آن نیز همان جا مذکور شد. اما یک مورد آن که خیلی جالب بود اینکه در برنامهٔ مزبور راست یا دروغ بیان شد که مأمورین امنیتی اسرائیل در فرودگاه افراد بهائی را — که برای زیارت اماکن مقدسهٔ خود به آنجا می روند — تفتیش و بازرسی بدنی نمی کنند، و با عنوان آن می خواست وابستگی بهائیان به اسرائیل را بیان کند، حال آنکه چنین اعتمادی از طرف اولیای امور اسرائیل به بهاییان، نه به خاطر ارتباطات سیاسی و جاسوسی و امثال این اکاذیب و اتهامات و شبهات است، بلکه به خاطر این است که امانت، صدق، راستی، و منع جنگ و جدال و ترور و مکر و حیله و امثال آن جزء تعالیم بهائی است و بهائیان آن را به تجربه به همهٔ اهل عالم و اولیای امور از کشورهای مختلف اثبات کرده اند به طوری که هم دولت ها و هم ملت های سراسر دنیا به آن اعتراف کرده اند و به این واسطه اهل بها بین اکثر دُوَل و ملل عالم که بینش و منش ایشان را شناخته و دیده اند دارای حرمت و احترام زیادند. از معجزات در این مورد آنکه حتی خودِ آنهایی نیز که خود را دشمن اهل بها می شمرند، هر چند بعضاً در تئوری به بهائیان تهمتهای ناروا می زنند، ولی در عمل بارها و بارها مشاهده شده، بر صداقت و امانت و محبّتشان شهادت داده و می دهند. از مصادیق بارز آن اینکه حتی زندانبانان و مأمورین جمهوری اسلامی نیز در زندان ها علی رغم تفتیش حتی زندانیان مسلمان، زندانیان بهائی را بازرسیِ بدنی نمی کردندو به آنها اعتماد داشتند، و حتی زبانی نیز آن را بیان کرده و می کنند! سُبحان الله! سبحان الله!

همچنین باید خاطر نشان کرد که علاوه بر تلویزیون، رادیو نیز تهمت های مشابهی را از بعضی ایستگاه های خود پخش نمود که کاملاً شبیه مطالب ردیه های سابق الذکر می باشد. هم اکنون نیز، ازجمله در رادیو معارف، اشاعهٔ اکاذیب مزبور ادامه دارد.

اما ماجرای سالهای ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵، فقط به اشاعهٔ اکاذیب از طریق رسانه ها محدود نبود، بلکه به تدریج و به شکلی مستمر ده ها بهائی نیز در طول این مدت، احضار و بازداشت ها و حبس های چند روزه تا چند ماهه شدند و اُسِّ اساس ایراد مسئولین به ایشان این بود که چرا بیت العدل اعظم و بهائیان رفع شبهات و اکاذیب می کنند و چرا در برابر بلایا و حبس و محرومیتهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و دینی، به مراجع جهانی و نیز به دولت ایران تظلّم می نمایند، و چرا سعی دارند ملت ایران را از امر بهائی و تعالیم آن آگاه سازند تا فریبِ اکاذیب و افترائاتِ معدود غیر منصفینِ این مرزو بوم را نخورند و آلت دست نقشه های غیر انسانی آنان

نشوند. ظاهراً توقع این بوده و هست که مخالفین امر بهائی هر چه تهمت و دروغ است بگویند و بنویسند و هر ظلمی روا دارند، ولی بهائیان حق پاسخ نباید داشته باشند و نباید تظلُّم نمایند، و اگر چنین کنند باید جلویشان گرفته شود. باری در دنبالهٔ آنچه ذکر شد، غیر منصفین برای عملی شدن بیشتر منظورشان علاوه بر اقدامات فوق سعی کردند با فشارهای اقتصادی و اجتماعی بیشتر و نیز با تهدید و اِرعاب به اَشکالِ مختلفِ مستقیم و غیر مستقیم — از جمله از طریق ارسال پیام های کوتاه (SMS) به تلفنهای همراه بعضی بهائیان در سراسر ایران با متنی مشترک و یکسان — و بستن همهٔ درها به روی بهائیان به جز درِ اداراتِ گذرنامه، آنان را تشویق و مجبور به ترک ایران نمایند، حال آنکه قبل از دههٔ ۱۳۸۰، آن در نیز به روی بهائیان بسته بود!

شاید علاوه بر اسناد سرّیِ فاش شده ای که ذکرش رفت و به نمونه ای از آن در پیام ۲۲ مارس ۲۰۰۶ بیت العدل اعظم اشاره شده[476]، گفتهٔ آیت الله سبحانی از اساتید محترم برجستهٔ حوزهٔ علمیهٔ قم در سخنرانی دوازدهمین اجلاس اساتید مرکز جهانی علوم اسلامی استان قم به نقل از خبرگزاری جمهوری اسلامی، آئینهٔ تمام نمای منشأ و علل ماجراهای دو سه سال اخیر می باشد که گفته اند: «فرقهٔ بهائیت امروز با طرح مسائل کلامی برای متزلزل کردن عقاید جوانان تلاش می کنند» و یا، «قبل از انقلاب اسلامی خطر بهائیت کمتر احساس می شد ولی این مسئله در شرایط فعلی، بسیار جدّی می باشد.» سبحان الله از امثال برادر عزیزمان جناب سبحانی. معلوم نیست چرا در حالی که مقالات ردّیهٔ روزنامه ها در دو سه سالِ اخیر و مسلخ عشقِ مهناز رئوفی و ردیه های امثال آن، رژیم پهلوی را بهترین زمانِ حملات بهائیان علیه اسلام معرفی کرده اند و کلِ سیستم پهلوی را در دست بهائیان ذکر نموده اند، و گفته اند که با پیروزی انقلاب اسلامی بهائیت قلع و قمع شده، ایشان بیان می کنند، «خطر بهائیت (در زمان پهلوی) کمتر احساس می شد ولی در شرایط فعلی (جمهوری اسلامی پس از ۲۸ سال) بسیار جدّی می باشد!» خودِ این گفته، گویای این حقیقت است که امر بهائی علیرغم آنچه بعضی عوامل انقلاب اسلامی در دههٔ اول انقلاب خیال داشتند، قلع و قمع پذیر نیست، چون امری بشری و باطل نیست که به مصداق آیهٔ مبارکهٔ قران که می فرماید «زَهَقَ الباطِلُ اِنّ َالباطِلَ کانَ زَهوقاً»، از بین برود، بلکه دینی الهی است که ریشه در ارادهٔ الهی دارد و شاخه هایش در کل عالم بشری گسترده شده و حداقل تا هزار سال به جامعهٔ بشری میوه های جدید خوشگوار ارزانی خواهد داشت.

باری اشاعهٔ اکاذیب توسط روزنامهٔ کیهان به دنبال مقالات پائیز و زمستان ۱۳۸۴، در بهار و تابستان و پائیز ۱۳۸۵ نیز همچنان ادامه یافت و علاوه بر حملاتی که گهگاه به امر بهائی و بهائیان می نمود، و چنانکه قبلاً نیز اشاره شد نوک حملات خود را متوجه بیت العدل اعظم ساخته بود، به یکباره در صفحهٔ پاورقیِ خود، در تابستان و پائیز ۱۳۸۵ شروع به چاپ کتابی جدید از مهناز رئوفی نمود که آن را به صورت سریال در بخشهای مختلف، در صفحهٔ مزبور خود جای داد. نام کتاب *سایهٔ شوم؛ خاطرات یک نجات یافته از بهائیّت* بود، و جالب آنکه پس از نشر چند قسمت اول کتاب، در حالی که هنوز قسمت های بیشتر آن باقی مانده بود، کیهانِ دستپاچه مثل همیشه مدعی شد که به علت استقبال شدیدِ (عواملِ معلوم الحال!) از همان چند قسمت اول، بلافاصله کل کتاب را در سه نوبت در سال ۱۳۸۵ توسط «دفتر پژوهش های روزنامهٔ کیهان» چاپ فوری کرده است!

باید از کیهان پرسید که چه شد پس از آن همه مقالات پائیز و زمستان که به قصد شورانیدن ملت ایران علیه بهائیان چاپ نمود، دوباره دست به نشر رمان دیگری زد که همان جاعلین مسلخ عشق آن را به نام خانم مهناز رئوفی جعل نموده اند؟ آیا به این علت نبود که جز دسته ای نفوس معلوم الحال، ملت ایران نظر به سابقهٔ اجتماعی، فرهنگی، دینی و سیاسیِ کیهان، وقعی برآن نگذاشتند؟ اگر چنین نیست، پس چه لزومی به تکرار اتهامات و اکاذیب و شبهات تکراری، در قالبهای مختلف؟ ازجمله اقدامات حیرت انگیز دیگر کیهان که آن را جز خودکشی از نظر شرافت فرهنگی ومعنوی نتوان نامید، آنکه با استفاده از همان مقالات پاییز و زمستان ۱۳۸۴ و ردیه های قدیم و جدید تکراری، و با اضافات دیگر و افزودن بعضی تصاویر مربوط به امر بهائی، جلد ۲۵ قسمتی «نیمهٔ پنهان» خود را با عنوان *سایه روشن بهائیت* درسال ۱۳۸۵، توسط دفتر پژوهش های خود، در۱۸۴ صفحه، با قیمت ۱۱۰۰۰ریال در۳۳۰۰ نسخه منتشر نمود که از طرفی سبب سرور این عبد گردید و از طرفی نیز باعث غم و اندوه جانکاه! سرور به این خاطر که به قدری داری اغلاط فاحش در مطالب و تصاویر است که هموطنان عزیز با آگاهی از آن به راحتی می توانند مقام و ارزش دشمنان قسم خوردهٔ جامعهٔ بهائی و مطالبشان را دریابند و متوجه شوند هموطنان بهائیشان در این دورهٔ بیش از یك قرن و نیم آیینشان درچنگ اوهام و ظلم چه نفوسی اسیر بوده وهستند! و اما اندوه به این سبب که چرا از طرفی حقایق آیینی که اینك نزد جهانیان موجب افتخار ایران عزیز است، و از طرفی نیز چرا فرهنگ و شرافت ملت ایران با پیشینهٔ پرشکوه ملی و

دینی خود، باید زیر چکمه های ِ ناجوانمردی و اوهام و اکاذیب ِامثال کیهان بی وجدان لگدمال شود؟ اگر کیهان دربارهٔ دگراندیشان، نیمهٔ پنهان قائل است و در آن اکاذیب می نویسد، اینك با انتشار چنین اوهام و اتهاماتی، جایی برای پنهان کردن نیمهٔ پنهان خود باقی نگذاشته و مثلاً دیگر نمی تواند، ۳۳۰۰ نسخه شاهد حیّ و حاضر را که آینهٔ تمام نمای نیمهٔ آشکار و نیمهٔ پنهان خود اوست، پنهان سازد. افسوس که دراینجا فرصت آن نیست که اغلاط و اکاذیب کیهان را در آن ۱۸۴ صفحه، صفحه به صفحه آشکار سازد؛ لذا فقط به یکی از ده ها مورد آن اشاره می نماید، چه که ملت عاقل ایران را همان اشارت بس است. (ناگفته نماند که قبلاً در فصول اول و دوم این مجموعه، جواب های ایرادات تکراری کیهان نیز که در دیگر ردیه ها هم موجود بوده و هست، داده شده است). در قسمت تصاویر آخر کتاب مزبور دو صفحه از زیارت نامهٔ امام حسین (ع) را که کمتر از ۱۰۰ سال قبل از انقلاب اسلامی ایران در زندان عکا از قلم وحیانی حضرت بهاءالله نازل شده، آورده و زیر آن چنین نوشته است،

> درسال های آغازین انقلاب شکوهمند اسلامی بهائیان با هدف شبیه سازی و نزدیك کردن خود به مسلمانان اقدام به تکثیر زیارتنامه ای قلابی با عنوان «زیارتنامهٔ حضرت سیدالشّهدا» که فاقد روح آزادگی و سلحشوری بود نمودند و به اعضاء فرقه توصیه می کردند که آن را در روزهای عاشورا و تاسوعا بخوانند اما با گذشت زمان، تشکیلات فرقه با تغییر رویه روزهای تاسوعا وعاشورا با اعزام پسران ودختران به سفرهای تفریحی و اردوهای دسته جمعی شمال کشور موجبات سرگرمی و دوری آنان از مراسم مذهبی مسلمانان را فراهم آوردند.

چطور زیارت نامه ای را که ازحدود۱۰۰ سال قبل از انقلاب بارها درکتب قدیم وجدید بهائی چاپ شده، قلابی می داند؟ آیا با آنچه در فصل اول و دوم این مطالب توضیح داده شد، آشکار نیست که کیهان و «نیمهٔپنهانش» طبق نقشه ای حساب شده قصد شوراندن ملت ایران علیه بهائیان را داشته و دارد؟

در اینجا چون بهانهٔ اصلی نوشتن این متن، ردیه هایی چون چرا مسلمان شدم و مسلخ عشق خانم مهناز رئوفی بوده است و درکنار آن به ردیه های دیگری نیز پرداخته شد، لازم دید در این ضمیمهٔ آخر از این متن، اشاراتی بسیار مختصر نیز به سومین ردیهٔ خانم رئوفی که پس از

مسلخ عشق، دومین ردیهٔ جعل شده به نام ایشان که در قالب به اصطلاح داستان و رمان است، بنماید. به این منظور اول عین توضیحات کیهان و پیشگفتار دربارهٔ سایهٔ شوم را که در اولین قسمت آن در صفحهٔ پاورقیِ کیهان آمده ذیلاً می آورد تا چکیدهٔ سایهٔ شوم را که تکرار تُرَّهات همان مسلخ عشق و سایر ردیه هاست، ملاحظه فرمائید.

در قسمت اشاره، کیهان راجع به سایهٔ شوم، چنین می نویسد:

جریان شناسی تاریخ معاصر و یا بررسی و تجزیه و تحلیل آنچه بر گذشتهٔ جامعهٔ مسلمان ایران رفته است، می تواند ابزاری مؤثر برای شناخت نسل حاضر به ویژه و نسلهای آینده از تاریخ این مرزو بوم باشد. در این فرایند، گاه مطالعات موضوعات تاریخی و مؤثر در جریان زیستی، سیاسی و تایخی ایران شکل و شیوه ای متفاوت به خود گرفته است. این تفاوت ناشی از روش پردازش موضوع است. گاه ماجراها و مسائل مورد توجه در قالب روایت، قصه و چه بسا خاطره نویسی شکل گرفته ا ند.

«سایهٔ شوم» خاطرات یک دختر بهائی بازگشته به اسلام، از جملهٔ این آثار است نویسنده در این اثر با شجاعت مسلمان شدن خود را به وضوح شرح می دهد و با تلقی روان و مؤثر از ماجراهای همزیستی با بهائیان می گوید. رفتار و مناسک آنان را به نقد می کشد و دربارهٔ سلطه جویی فرقه ای آنها قلم فرسائی می کند. موضوع جاسوس پروری و مراقبت تشکیلاتی از یکدیگر و اینکه تا چه اندازه بهائیان از یکدیگر ترس دارند و نسبت به هم بی اعتمادند، مورد موشکافی و دقت نظر نویسنده قرار می گیرد. شیوع دروغ و آلودگی درمیان سران بهائیت، کوچ و زندگی اجباری، حتی در تعیین مکان زندگی، چگونگی انتخاب همسر و یا جدایی از آنها از جمله مواردی است که نویسنده به آنها اشاره داردو رفتار تشکیلاتی را در شکل گیری آنها مؤثر می داند. این کتاب به زودی توسط انتشارات کیهان منتشر می شود. - دفتر پژوهش های مؤسسهٔ کیهان

سپس تحت عنوان پیشگفتار چنین می نویسد:

کتاب سایهٔ شوم حکایت مهمترین حوادث زندگی کسی است که بهترین سالهای عمر و جوانی اش تحت اختیار ضد انسانی ترین سازمان فرقه ای و سیاسی به نام تشکیلات بهائیت گذشته است. سایهٔ شوم توانسته حقایق تلخی را به تصویر بکشد که در آن ابتدایی

ترین حقوق انسان لگد مال شده و نادیده انگاشته می شود، در این کتاب با زندگی بهائیان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران آشنا میشویم بهائیانی که همهٔ اوقات شبانه روز خود را ناخواسته وقف تشکیلات بهائیت کرده اند و ندانسته به ظلم و جبر و خیانت صاحبان خویش تن داده و اسارت را در وعده و وعید پوشالی آنها به جان خریده اند.

این کتاب سرگذشت کسی است که بر دست و دل و زبان او هم مثل سایر هم مسلک های فریب خورده اش طنابی بسته و قدرت هر گونه ابراز عقیده و هر گونه شهامت و شجاعت و مبارزه را از او سلب نموده اند. اما معجزه ای رخ می دهد و او را به دنیایی دیگری می افکند دنیایی آزاد و رها، بی طناب و تازیانه، بی امر و بی فرمان و او تازه به مفهوم حقیقی آزادی، عشق و ایمان، معرفت و عرفان دست می یابد و تفاوت از زمین تا آسمان دین را با یک فرقهٔ سیاسی به خوبی درک می کند.

سایهٔ شوم داستان زندگی کسی است که از همهٔ لذائذ دنیوی و سرگرمی های مهیّج و عیش و عشرت چشم می پوشد و برای رسیدن به تعالی و کمال حقیقی از تمامی تعلقات مادی گذشته و همه سختی های راه را متحمل شده و تغییر روش و منش می دهد. او در جامعهٔ کوچک بهائی متوجه تخلفات بزرگی می شود! او شاهد اعمال غیر انسانی و ضد اخلاقی بزرگان و سران تشکیلات بهائی بوده و از آنان اعراض میکند و پس از پی بردن به بطالت بهائیت و عدم روح معنویت در این فرقهٔ کذایی درصدد یافتن هویت واقعی خویش بر می آید و اصالت انسانی و جوهر حقیقی وجود خویش را در سایهٔ حقیقت بزرگ و بی نظیری چون دین مقدس اسلام معنی می دهد. او از بهائیت خارج شده و اسلام که سرمنشأ همهٔ پاکی ها و زیبایی ها و کامل ترین و آخرین دین آمده از سوی خداست به عنوان آخرین دین آمده از سوی خدا می پذیرد و به سعادت و رستگاری نائل شده و سزاوار بهترین دستاوردهای زندگی می شود. این داستان داستانی خیالی و غیر واقعی نیست بلکه بازگوی خاطرات واقعی و فردی کاملاً معمولی از اعضای فریب خوردهٔ بهائی است که به حقیقت پی برده و مسلمان می شود و تنها اسامی اشخاص در این داستان واقعی تغییر کرده و جالب ترین قضیهٔ نهفته در این کتاب این است که این اتفاقات و حوادث برای صدها تن از افراد بهائی رخ داده و در واقع پرداختن به زندگی بسیاری از بهائیان است که

عده ای توانسته اند از این دام رسته و نجات یابند و عده ای برای فرار از مشکلاتی که تشکیلات بعد از ابراز عقیدهٔ آنان برای آنها به وجود می آورد سکوت اختیار کرده و نسبت به بطالت بهائیت بی تفاوت مانده و طوق بندگی و بردگی را در مقابل عده ای منفعت طلب و زورگو به گردن انداخته و از عزت و افتخار اسلام بی بهره و نصیب مانده اند.

خاطرات زندگی ام را بی کم و کاست با همه فراز و نشیبهای آن به رشته تحریر در آوردم، باشد که فریب خوردگان را به خود آورده و بر ایشان قوت قلبی شوم تا صدای بلند آخرین دین خدا را به گوش جان بشنوند و از حقارت و دنائت به در آمده و از شفاعت مولای جهان امام عصر و زمان حضرت حجت ابن العسکری علیه السلام بهره مند گردند. و من الله التوفیق. - مهناز رئوفی – تابستان ۱۳۸۴

ملاحظه می فرمائید که آنچه کیهان در اول سلسه مقالات *سایهٔ شوم* نوشته، عیناً همان اکاذیب چرا مسلمان شدم و مسلخ عشق است. نثر همان نثر، رمان همان رمان، جاعلین نیز همان جاعلین، و سبک نگارش و اصطلاحات مخصوصشان به همان شکل! (به یاد خوانندگان عزیز می آورم اصطلاحِ «بطالت بهائیت» را که به جای «بطلان بهائیت» در صفحهٔ ۲۸۸ مسلخ عشق ذکر شده بود و اینک در همین پیشگفتار کیهان دربارهٔ «سایهٔ شوم» و قسمت نهم آن در پاورقی کیهان نیز به کار می رود! به فصل دوم این متن ضمن توضیحات راجع به صفحهٔ ۲۸۸ مسلخ عشق مراجعه فرمائید. در آنجانوشته شد، «انشاءالله در ردیه های بعدی دقت بیشتری خواهند نمود!» ولی جاعلین دستپاچه به قدری مستأصل شده اندکه فقط فکرشان ادامهٔ بمباران اشاعهٔ اکاذیب و به تعویق انداختنِ ظهور و بروزِ «حقانیت دین بهائی است» و نه «بطالت آن»! در مورد اصطلاح «حظیرة القدس» هم همین طور است، و هنوز پس از نوشتن سه ردیه به فاصلهٔ ۷ سال، آن را «حضرت القدس» یا «حضیرة القدس» می نویسند! اما از حق نگذریم در سال ۱۳۷۸ که در «چرا مسلمان شدم»، نامِ «آواره» را، که شدیداً به همراهِ «صبحی»، محبوب ردیه نویسان و کیهان و جاعلین مزبور است، به غلط ابوالقاسم نوشته بودند، در «سایهٔ شوم» تصحیح کردند و عبدالحسین نوشتند!)

در فصل اول و دوم متن اشاراتی واضح تر از تصریح شد که آبشخورِ «چرا مسلمان شدم» و مسلخ عشق کجاست و چرا هر دو مورد از «ردیه های دولتی» محسوب می شوند. اما اینک به

وضوح آشکار شد و لو رفت که سایهٔ شوم چیزی جز ردیهٔ دولتیِ دیگری در قالب داستان و رمان نیست. یکی از علل این آشکاری این است که داستانِ سایهٔ شوم تماماً مربوط به پس از انقلاب اسلامی است و جاعلینِ مستأصل که همچون غریق به هر حشیش و شاخهٔ خشکی چنگ می زنند تا اکاذیب و بی انصافی هایشان آشکار نشود، با شکسته شدن آن شاخه ها مجبور شده اند به جای اول برگردند و اکاذیب و افترائات تکراری را در رمانی دیگر بیاورند، اما به خاطر دستپاچگی، نتوانسته اند از نوشتن بعضی مطالب که دستشان را رو کرده خودداری کنند! چنانکه محبوسین و زندانیان بهائی از اول انقلاب اسلامی تا حال، با خواندن سایهٔ شوم، تمام خاطرات زندان برایشان زنده می شود و فوراً متوجه می شوند که ایرادات و افترائات و اکاذیبِ سایهٔ شوم، دقیقاً همان مواردی است که در حین بازجویی هایشان در زندان مطرح می شده و می شود! و جالب آنکه بدانید، اسامی بهائیان را که در سایهٔشوم آورده اند عمداً بعضاً از اسامی حقیقیِ بهائیانی است که جزء خادمین جامعهٔ بهائی بوده و بارها نیز بازجویی شده اند، و برعکس آنچه در پیشگفتار سابق الذکر کیهان آمده که «داستانِ» «سایهٔ شوم خیالی و غیر واقعی نیست و واقعی است و تنها اسامی اشخاص در این داستان واقعی تغییر کرده» باید گفت، «داستان» «سایهٔ شوم خیالی و غیر واقعی است و تنها بعضاً از اسامی اشخاص حقیقی در این داستان جعلی و غیر واقعی استفاده شده است» تا خوانندهٔ بهائی را به خاطر اُنس و آشنایی با بعضی اسامی مزبور به شبهه اندازد! ولی جاعلین مکار که فراموش کرده اند خداوند «خیرالماکرین» است، حواسشان نبوده که بهائیان فوراً می فهمند «رها» خانم، شخصیت داستان — و یا درحقیقت مهناز خانم عزیز — که در سنندج بوده، چطور اسامی بهائیانی دیگر را از سراسر ایران می دانسته و همهٔ آنها نیز در سنندج در داستان زندگی ایشان شریک و دخیل بوده اند! به نظر شما چه کسانی اسامی بهائیان را به مهناز خانم دیکته کرده اند تا در لابلای داستان جعلی بنویسد؟

دلایل دیگر برای «دولتی» بودنِ سایهٔ شوم، از جمله این که جاعلین در قسمت **۵۹** پاورقی در کیهان اعتراف کرده اند که «رها» یا «مهناز خانم» به ادارهٔ ارشاد جمهوری اسلامی رفته و در آنجا بوده که کتب «آواره» و «صبحی» را خوانده و اساس اتهامات و افترائاتش را از آنها گرفته، و اداره با او همکاری کامل نموده تا رمانش را بنویسد، و در قسمت **۶۲** و **۶۳** پاورقی اعتراف کرده که مسئولان فرهنگی آستان قدس رضوی «رها» و شوهرش «بهروز» را که مسلمان شده بودند مورد لطف قرار داده و در «مجلهٔ زائر» با ایشان مصاحبه کرده اند. و در مصاحبهٔ جعلیِ

کیهان با خانم رئوفی که در ادامه خواهد آمد اعتراف می کند که از دفتر مقام معظم رهبری و نیز دارُالقران حسینیهٔ کربلائی ها و البته صد البته از خود کیهان عزیز برایش تقدیرنامه نوشته شده است. از جمله، اطلاع «رها» خانم از بعضی امور جامعهٔ بهائی که پس از جدا شدن ایشان از جامعهٔ بهائی رخ داده نیزگویای این است که اطلاعات مزبور از منابع خاص خودش است که ۲۸ سال است با احضار مکرّر بهائیان سراسر ایران ونیز از طرق دیگر به دست آمده و بر اولیای امور آشکار بوده و هست! (از جملهٔ آنها اطلاع از «طرح مؤسسهٔ آموزشی» از طریق «کتب روحی» است).

دلیل دیگر آنکه اولیای محترم امور هنگام احضار و منع و تهدید بعضی هموطنان عزیز مسلمان که در حال تحقیق دربارهٔ امر بهائی بوده و هستند و حقانیت آن برایشان آشکار شده، همین کتب جعل شده به نام خانم رئوفی را داده اند. و با بَیان این واقعیت، همچنین معلوم می شود که برعکس آنچه در پیشگفتار سابق الذکر مهناز خانم رئوفی درکیهان که نوشته اند:

> و جالب ترین قضیهٔ نهفته در این کتاب این است که این اتفاقات و حوادث برای صدها تن از افراد بهائی رخ داده و در واقع پرداختن به زندگی بسیاری از بهائیان است که عده ای توانسته اند از این دام رسته، نجات یابند و عده ای برای فرار از مشکلاتی که تشکیلات بعد از ابراز عقیدهٔ آنان برای آنها به وجود می آورد سکوت اختیار کرده و نسبت به بطالت بهائیت بی تفاوت مانده و طوق بندگی و بردگی را در مقابل عده ای منفعت طلب و زورگو به گردن انداخته و از عزت و افتخار اسلام بی بهره و نصیب مانده اند

جالب ترین قضیه این است که صدها تن از هموطنان عزیز مسلمانمان در حال آشنایی با امر بهائی و درک بطلان اکاذیب و افترائات و تهمت های ناروایی که بر آن بسته اند، می باشند ولی به خاطر شرایط موجود نمی توانند بهائی شدنشان را رسمی و علنی کنند، ولی هم اینک با بهاییان محشورند و به اجرای تعالیم آن در حدی که شرایط اجازه می دهد مشغولند، و از قضا به بعضی از ایشان هم ردیه های خانم رئوفی داده شده و همان ردیه ها با داستان های پوچ و جعلی اش و با لحن وقیحانه اش حتی باعث استحکام بیشتر ایمانشان شده و پی به بی انصافی جاعلین برده اند، چه که از قبل گفته اند، «تُعرَفُ الأشیاءُبِاَضدادِها»! و جاعلین باید بدانند که اگر آن صدها تن برگشته از امر بهائی وجود حقیقی داشتند و به قول مهناز خانم در مصاحبهٔ جعلی کیهان

با ایشان — که ذکرش در ادامه خواهد آمد — در همدان مهناز خانم برای ۲۰۰ نفرشان سخنرانی کرده اند، پس چرا جاعلین وکیهان حداقل ۷ سال است که فقط پشت نام مهناز خانم سنگر مبارزه با بهائیت را محکم کرده اند و به آن صدها تن افتخارِ عرضِ اندام در این میدان را نمی دهند؟ برعکسِ آنچه جاعلین نوشته اند ورود به امر بهائی و خروج از آن سهل و آسان است و وجود خود خانم رئوفی بر این حقیقت اعظم دلیل و برهان. (در این مورد در ادامه نیز ضمن بحث از مصاحبهٔ جعلی کیهان با خانم رئوفی خواهد آمد. همچنین در همان جا روشن خواهد شد که چرا جاعلین مزبور این قدر از اینکه بهاییان عاشقانه و بدون دریافت پول و مقام برای دین و تشکیلاتشان خدمت می کنند، خشمگین و عصبانی هستند و سعی دارند علل این روحیهٔ خدمت و عشق را وارونه جلوه دهند!)

باری اگر مصلحت بود بنده جزء به جزء دلایل فوق و دیگر دلایل در این مورد را تقدیم می کردم و همچنین افراد بهائی ای را که اسمهایشان در لابلای داستان جعلیِ سایهٔ شوم گنجانده شده معرفی می نمودم تا هموطنان عزیز متوجه شوند چرا جاعلین سعی دارند با اکاذیب، آنها را بد نام نمایند! اما چون بهاییان همچون مولایشان آرزوی عزت و آبروی ایران عزیز و حکومت آن را داشته و دارند و علیرغم همهٔ مظالم ۲۸ سالهٔ اخیر، در امور قانونی و مصوب این مرزو بوم بر اطاعت حکومت متبوعه شان قائمند و به هموطنانشان عشق می ورزند و از مداخله در نزاع ها و حیله ها و رقابت های سیاسی بیزارند و آن را برای سلامت جامعهٔ ایران مُضرّ می دانند، و اتحاد و آمیختن ملت و حکومت را چون شیر و شکر به یکدیگر، مایهٔ سعادت ایران عزیز می شمارند، لذا وارد جزئیات مزبور نمی شود، و این مقدار هم که به استحضار رسید، همان طور که در پیشگفتار این متن به تذکارش پرداخت، در ارتباط با تضییقات وارده و رفع شبهات و تظلم به خود اولیای امور بوده است و بدیهی است که امورِ دیگر، مربوط به ملت عزیز ۷۰ میلیونی ایران و دولت محترم آن است، نه اقلیتِ کنونیِ ۳۰۰ تا ۳۵۰ هزار نفرهٔ بهائی؛ و البته در این مسیر اگر خدمتی از بهاییان براید آن را در طَبَق اخلاص تقدیم ملت عزیز ایران خواهند کرد.

اما صرف نظر از آن جزئیات، در اینجا لازم است به بعضی موارد شبهات و اکاذیب که خود جاعلین، به دست خود، ناخواسته، سایهٔ شومِ آن را بر اذهان و قلوب خوانندگان انداخته اند، اشاره ای هر چند مختصر بنماید، و اشاره کند که سایهٔ شوم نیز چون مسلخ عشق دارای

اشتباهات و تناقضات زیاد نیز می باشد که هم در قبل و هم در ادامه به آنها اشاره شده و خواهد شد.

* جاعلین مستأصل، در سایهٔ شوم که به نام «رها رستگار» شخصیت اصلی داستان (که همان خانم مهناز رئوفی می باشند) اکاذیب می نویسند، عنان قلم از دستشان رها شده و علاوه بر ردِّ بر بهاییان، حتی به خود مسلمین و نیز بعضی گروههای سیاسی نیز توهین نموده اند. چنانکه در قسمت ششم پاورقیِ کیهان از قول «رها» در سنندج می نویسد:

> از دوست شدن و نامه پراکنی و اسیر هوس شدن متنفر بودم. در حالی که در مدرسه در بین همکلاسی ها و دوستانم داشتنِ دوستان پنهانی باب شده بود و من واقعاً از این کار بیزار بودم، عقیده ام بر این بود تا هنگامی که وقت ازدواجم نشده دلیلی ندارد که به کسی قول بدهم.

ملاحظه می فرمایید از قول رها خانمِ بهائی می نویسد بین دوستان مدرسه اش که از مسلمانان فرقه های مختلف سنندج بوده اند، داشتن دوستان پنهانی باب شده بوده، ولی رها خانم بهائی عفیف بوده و از این هوی و هوس ها بیزار. ملاحظه می فرمائید که اینجا حواس جاعلین پرت شده که فراموش کرده اند یکی از ایرادها و تهمت های اصلی و اساسیِ سه کتاب ردیه به نام خانم رئوفی تهمت زنا و فساد به اهل بهاست! می بینید که خداوند چطور جواب خودشان را بر قلم خودشان جاری می سازد؟ این همان پاسخی است که در فصل اول ضمن نکتهٔ ۴ از قول یکی از علمای شیعه که نوار صوتی و تصویری آن هم موجود است نقل شد که در آن یک بچهٔ بهائی و عفت و عصمت و موفقیتش در دروس مدرسه با ۸۰۰ همشاگردی شیعه اش مقایسه شده است، به طوری که در همهٔ زمینه های مزبور از همهٔ آنها بهتر بوده. به این ترتیب خودِ جاعلین، جواب یکی از تهمت های اساسی خود را در مسلخ عشق، و سایهٔ شوم، در همین سایهٔ شوم ارائه نموده اند. بنده در اینجا نظر به مصالح و حِکَمی ضروری نمی بیند علل نوشتن چنین مطالبی را از قلم رها سنندجی (در حقیقت جاعلین!) بیشتر باز کند!

از نمونه های دیگر، توهین جاعلین به سنی ها و کردهای کردستان و صوفیه (و به قول رها خانم حضرت غوث گیلانی) و نیز ذکر گروه های سیاسی و بعضاً به اصطلاح گروه های ضد انقلاب در کردستان می باشد. عجیب است که در جعلیات همیشگی شان، بهائیان را عامل

تفرقه بین مسلمین می دانند، حال آنکه اینک خودشان در سایهٔ شوم علیه سنی و صوفیه و غیره و حتی شیعیان می نویسند و سایهٔ شومِ تفرقه را بر سر هموطنان عزیز می افکنند! گوئی خسته و مستأصل، می خواهند یکجا بر همهٔ دگراندیشان بتازند و کار همه را یکجا یکسره سازند و در مقابل، فقط «گروهی خاص» را، در قسمت ۲۶ پاورقی کیهان، که جاعلین نیز خود را از آنان محسوب می کنند، پا ک و مؤمن جلوه دهند! (کافی است پاورقی سایهٔ شوم کیهان، قسمتهای ۶، ۷، ۱۶، ۲۵، ۲۶، ۳۱،... و مصاحبهٔ جعلیِ کیهان با مهناز رئوفی در پایان پاورقی های مزبور را از نظر بگذرانید تا عامل تفرقه را بشناسید!). شاید علت وارد کردن پای سنی و صوفی و گروههای سیاسی و حتی صدام حسین و رژیم عراق در کنار بهائیان در داستان، تحریک بیشتر طرفدران همان «گروه خاص» علیه آنان و بیشتر علیه بهائیان باشد تا با یک تیر چند نشان زده باشند و طرفداران مزبور را توجیه نمایند تا به موقع خود آمادهٔ اقدام لازم گردند! در این رابطه از جمله چیزهایی که در قسمتهای ۳۱ و ۳۲ تلقین می کنند شبیه به هم دانستن صوفیه و بهائی در عقاید باطله شان، و ازعوامل استعمار بودن هر دو می باشد!

*در قسمت نهم پاورقی سایهٔ شوم کیهان، برای مسخره کردن نوعِ استدلال بهائیان، نوشته ایشان در جواب «خاتم النبیین» بودن حضرت محمد (ص) می گویند منظور این نیست که حضرت محمد (ص) آخرین نبی هستند، بلکه خاتم یعنی نگین انگشتری و لذا منظور این است که حضرت محمد (ص) بین انبیا مثل نگینی هستند که خیلی باارزشند. هموطنان عزیز باید بدانند که بهائیان برای مفهوم و منظور از «خاتم النبیین» که به هیچ وجه به معنی قطع فیض و وحی الهی و نفرستادن پیامبران و مربیان جدید آسمانی نیست، دلایل محکم و مُقنِعی دارند که به واسطهٔ همین دلایل است که در این ۱۶۳ سال از ظهور بابی و بهائی، هزاران نفرکه در میان آنها صدها تن علمای شیعه نیز بوده اند، به مشهدِ فدا شتافته اند و بیش از هفت میلیون نفرنیزکه حال در جهان زندگی می کنند از جمله با همان دلایل به آئینشان عشق می ورزند و بیش از ۳۰۰۰۰۰ نفراز ایشان نیز در ایران علیرغم بلایای بی شمار، صبور و مستقیم و فعالند. اما جالب تر وقتی است که هموطنان عزیز بدانند که برعکس آنچه ردیه نویسان قدیم، و نیز به اصطلاح متخصصین ضد بهائیِ انجمن حجتیهٔ زمان پهلوی و جمهوری اسلامی، و نیز جاعلینِ ردیه های خانم رئوفی و نیز سایتهای اینترنتیِ معلوم الحال وابسته به همهٔ آنها، که در ادامه ذکرشان خواهد شد، ادعا کرده اند، این استدلال بهائیان نیست که خاتم النبیین یعنی نگین همهٔ انبیا، بلکه این معنی در

خود کتب و آثار اسلامی بیان شده است. لذا نَفسِ این ادعا نشانهٔ بی اطلاعیِ به اصطلاح متخصصینِ مزبور و ناآگاهی باندِ ۱۶۳ سالهٔ ردیه نویسانِ مزبور از آثار اسلامی است. چنانکه در کتب معتبرهٔ شیعهٔ امامیه از جمله «مناقبِ» ابن شهر آشوب، و جلد نهمِ «بحارالانوار» مرحوم مجلسی، هر دو، حدیثی از حضرت علی نقل کرده اند که می فرماید: «هیچ نبی به مقام نبوت نرسید مگر آنکه از حضرت رسول محمد (ص)، خاتم و انگشتریِ نبوت را دریافت کرد و از این جهت است که حضرت محمد خاتم النبیین نامیده شد.» و علمای اهل سنت نیز همین معنی را ذکر کرده اند و خاتم را به معنی انگشتر و زینت و لذا حضرت محمد را مانند انگشتری و زینت انبیا گفته اند. (تفسیر *فتح القدیر* از حافظ محدث شوکانی، و نیز کتاب *دّر المنثور* از علامه جلال الدین سیوطی. برای دیدن عین احادیث مربوطه به کتاب *قاموس ایقان*، ج ۱، صص۲۸۵ – ۲۸۴، مراجعه فرمایید. و برای ملاحظهٔ استدلالات بهائی دربارهٔ مفهوم حقیقیِ «خاتم النبیین» به آثار بهائی که قبلاً در فصول ۱ و ۲ همین متن اشاره شد، مراجعه شود).

* جاعلینِ دولتی در سایهٔ شوم، دست خود را کاملاً رو کرده اند و با ایرادهایی که گرفته اند، در حقیقت آرزوهای سرکوب شدهٔ ۱۶۳ ساله شان را بر ملا نموده اند. چنانکه عقاید و اقدامات و خدمات محلی و ملی و بین المللیِ بی نظیرِ بهاییان را که موجب پیشرفت و عزت و احترام ایشان بین دُوَل و ملل عالم شده، وارونه جلوه داده اند. مثلاً چون حیران و دیوانه شده اند که در این دنیای غافل از دینِ حقیقی و اعمال و اخلاق معنوی، چطور خادمینِ تشکیلات بهائی این قدر امینِ بیت المال جامعهٔ شان هستند، نوشته اند عضو محفل بهائی پولِ خیریهٔ جمع آوری شده از بهائیان را در ضیافت نوزده روزه بالا کشیده! یا چون دیده اند بهائیان به تربیت معنوی و اخلاقی و فرهنگی و علمیِ فرزندان خود اهمیت شایسته می دهند و برایشان کلاسهای «گلشن توحید»، «دروس اخلاق»، «معارف عالی»، «تقویت دروس مدرسه تا دبیرستان» و امثال آن برگزار می کنند، همهٔ آنها را وارونه جلوه داده و معلمین و خادمین و شاگردان آن را فاسد و متقلب جلوه می دهند. علت آن هم معلوم است، چه که آثار این اقدامات را هموطنان عزیزمان دیده اند و بارها نزد خود ما تحسین کرده اند، و اعتراف خودِ رها خانم در صفحات قبل و اعتراف آن عالِمِ سابق الذکر نیز که نوارش موجود است، شاهدی بر این مُدعاست، و جاعلین برای خنثی کردنِ این آثار است که معکوس نویسی می کنند، چه که بیش از هر کس دیگری از نزدیک، پی جو و پیگیرِ مستمرِ اقدامات مزبور بوده و هستند. یا چون وضعیت ازدواج را در جهان می بینند، و می

دانند که بهائیان نظر به نجس ندانستن هیچ یک از انسان های کرهٔ زمین و نظر به اعتقاد به وحدت عالم انسانی، می توانند با غیر بهائیان نیز ازدوج کنند، سعی می کنند این امر را وارونه جلوه دهند و تلقین کنند که اگر یک بهائی با مسلمان ازدواج کند طرد و اذیتش می کنند، حال آنکه چنانکه در فصل ۲ توضیح داده شد چنین نیست. یا چون می خواهند تأثیر آشکار و بی نظیر وجهانیِ شهدای امر بهائی را با اکاذیب و افترائات مستور بدارند و با کمال بی حیایی فکر می کنند به صِرف دروغ دانستن آن شهادت ها و تکذیب اینکه مثلاً یکی از شکل های کشته شدن، در مورد طفلی شیر خواره، باز کردن شیر سماور در گلوی او و کلّه کن کردن طفلی دیگر بوده، می توانند حقیقتِ آن را از صفحهٔ تاریخ محو کنند، حقایق را کاملاً وارونه کرده و بی شرمانه تر از تکذیب فوق، به دروغ قتل هایی را نیز به بهائیان نسبت می دهند. چنانکه کیهان در همان مقالات پائیز و اسفند ۱۳۸۴ خود، قتل چند نفر را در ابرقو، با عبارات تحریک آمیز به بهائیان نسبت می دهد، و یا اینکه سناریوی دروغ عجیب و غریبی را می نویسد مبنی بر اینکه بهائیان بچه ای شیعه را از طهران به باغی نزدیک قم برده و پس از خوردن مشروبات الکلی و رقص، او را کشته اند!

و یا اینکه چون بهائیان را صرف نظر از میزان دارائیشان، متحد می بینند، و یا چون رسیدگی جامعهٔ بهائی را به فقرا ولو در سخت ترین شرایط می بینند، سعی می کنند بگویند در جامعهٔ بهائی تضاد و اختلاف فقیر و غنی وجود دارد. یا چون صبر و استقامت بهائیان را در ایران می بینند که علیرغم فشارها و محرومیت ها، اکثریتشان در وطن مقدسشان باقی مانده اند، و چون دوستان نامهربان خیلی مایلند بهائیان از ایران بروند، لذا به طعنه در سایهٔ شوم می نویسند عضو تریاکی و مشروب خوار محفل، به بهائیان می گوید بچه هایشان را به خارج نفرستند و در ایران استقامت کنند، ولی خودش پسرانش را به خارج می فرستد، و به این وسیله می خواهد بین بهائیان و تشکیلات بهائی اختلاف اندازد و القا کند که اعضای تشکیلات بهائیان را می فریبند (پاورقی قسمت ۱۲. دربارهٔ حرام بودن مواد مخدر و مشروبات الکلی در فصل ۱ و ۲ آمده است). یا اینکه چون می بینند بهائیان در عینِ مُحاط بودنِ در بلایا و مشقّاتِ ۲۸ ساله به جای آنکه افسرده و ذلیل و نابود شوند، دست به اجرای طرحهای معنوی و اخلاقی و فرهنگی و علمی در جامعهٔ خود — و اگر اجازه داشته باشند برای هموطنان عزیزشان — زده اند و در عین محدودیت های موجود، کلاس ها و جلسات و برنامه های مطالعاتیِ ولو محدود خود رادنبال می کنند،

سعی می کنند از زبانِ رها (مهناز خانم) به بهانهٔ تعدد و زیادی و کثرتِ اقدامات مزبور، آنها را تخطئه کنند و القا نمایند که اقدامات مزبور علت اختلافات خانوادگیِ بهائیان — که شدیداً از آرزوهای سرکوب شدهٔ جاعلین است و روی آن کار و تحقیق می کنند — شده است (پاورقی قسمت **۵۶**) و بهائیان به جای رسیدگی به خانواده، همچون سگ و گربه، به صدای سوت تشکیلات خود از این کلاس به آن کلاس و از این میدان خدمت به میدان خدمتی دیگر می دوند (در این مورد به مطالب مربوط به صفحات ۲۷۸ - ۲۷۷ مسلخ عشق در فصل دوم مراجعه فرمایید). سبحان الله! کسی نیست از جاعلین بپرسد که واقعاً چرا این همه دلسوزیِ ظاهری و دروغی برای خانواده های بهائی می کنند. ایشان که با آمارهای کافیِ خود بهتر از هر کس می دانند که بهائیان از تشکیلاتشان جدا نیستند و از هر خانواده ای، افرادی، گوشه ای از خدمات تشکیلات جامعهٔ خودشان را به عهده دارند! این عبد از صمیم قلب معتقدم جاعلین به جای غبطه خوردن به جامعه و تشکیلات بهائی، متحیرانه به آن حسادت می ورزند. آنها چون می دانند تشکیلات و نظام اداریِ بهائی، که زنده به روح تعالیم حضرت بهاءالله و قوای روحانی ملکوت است، در سازمانهای جهانی و NGO و دُوَل و ملل عالم صاحب اعتبار روزافزون شده و حتی بعضی دُوَل که بهائی هم نیستند اظهار تمایل کرده اند که از روشهای انتخابات دموکراتیک و معنوی بهائی در ادارهٔ امور کشورشان استفاده کنند، خشمگین شده اند و آرزوهای سرکوب شده شان را به شکل اکاذیب و ایرادات در ردیه ها مطرح می کنند. حیف که این متن گنجایشِ نوشتنِ بیش از این را ندارد، وإلّا مختصری دربارهٔ نظم اداری و نظمِ بدیعِ بهائی می نوشت و عزت و احترام فعلی اش را در جهان با آمار و شواهد دقیق آشکار می نمود، تا عزیزان خواننده بدانند که حقیقت چیست و چرا جاعلین برای پنهان داشتنش به دست و پا افتاده اند. (در این مورد به فصل اول نکتهٔ **۴** ونیز پیام بیت العدل اعظم مورخ **۲۶** نوامبر **۲۰۰۳** مندرج در ضمیمهٔ شمارهٔ **۳** همین متن مراجعه فرمایید).

خلاصه آنکه جاعلین باید بدانند که جهانیان به تدریج مانند بهاییان در راه وحدت دنیا در مسیر همین نظم بدیع حضرت بهاءالله خواهند دوید و خدایشان را به خاطر این عطیهٔ عُظمی شکر خواهند گفت.

یا چون می بینند بهائیان به جای شورش و خونریزی و مقابله به مثل در برابر این همه ستمی که برایشان رفته و میرود، فقط به خود دولت متبوعشان هزاران هزار نامه و تلگرافِ تظلم نوشته و یا

مراجعهٔ حضوری کرده اند، و پس از آن نیز چون به تظلماتشان یا رسیدگی نشده و یا ناقص و به شکلی حداقل توجهِ اجباری شده، به سازمان ملل و حقوق بشر مراجعه کرده اند (رجوع شود به ضمیمهٔ شمارهٔ ۴)، سعی می کنند این امر را فریب جلوه دهند و نوعی مظلوم نمایی به حساب آورند، حال آنکه اینک همهٔ عالم در این ۲۸ سال فهمیده اند که مظلومیت حقیقی و واقعی بوده و نه مظلوم نمایی. هموطنان عزیز تعجب نفرمایید! جاعلین معتقدند بهائیان باید ظلم ببینند و تظلّم هم نکنند، چنانکه مابهائیان خود به گوش خود و چشم خود از بعضی شنیده و دیده ایم که گفته اند همین که اجازهٔ نفس کشیدن در جمهوری اسلامی به شما داده شده باید شاکر باشید. و یا شاید جاعلین مایل بوده اند بهائیان مقابله به مثل نمایند و شورش و خونریزی راه بیاندازند تا در آن صورت مدرک و بهانهٔ معتبری برای قلع و قمع همهٔ ایشان به دست آید وکار یکسره شود! ولی حاشا که بهاییان چنین کنند، چه که به حکمِ محکمِ مولایشان اگر کشته شوند بهتر است از آنکه بکُشند، واگر زهر به ایشان دهند، شهد تقدیم نمایند؛ و این روش را نه از روی ترس، بلکه به خاطر نهایت بینش و شجاعت و مناعت و عشق به تعالیم محبوب ابهایشان، پیش گرفته اند و همیشه ادامه خواهند داد (در این مورد به نکتهٔ ۶، فصل اول مراجعه شود).

یا اینکه وقتی می بینند هموطنان عزیز از معلمین اخراجیِ بهائی و دیگر بهائیان تحصیل کرده، که خود از ادامهٔ تحصیلات تکمیلی و استخدام در آموزش و پرورش و آموزش عالی و سایر ادارات ممنوع و محرومند، برای تدریس خصوصی فرزندانشان استقبال می کنند، برای جلوگیری از همین تدریسِ خصوصی برای تهیهٔ مخارج زندگیِ خانوادگی که جاعلین طبق آنچه در صفحهٔ قبل آمد، شدیداً برای خانواده های مزبور دلسوزی می کنند می گویند بهائیان تدریس خصوصی می کنند تا بهائیت را تبلیغ کنند، حال آنکه برای تبلیغ نیازی به تدریس خصوصی نیست، بلکه هرکس با هر شغلی و هر موقعیتی میتواند عقیدهٔ خود را در جامعه تبلیغ کند. بلکه باید گفت علت اینکه هموطنان عزیز از بعضی بهائیانی که تدریس خصوصی می کند، استقبال می کنند، این است که آنها را صدیق و امین و دارای اخلاق مناسب یافته اند، و جاعلین از این می ترسند که اعمال و اخلاقِ معلمین بهائیِ مزبور اتهامات و افترائاتِ جاعلین را نقش بر آب نماید که چنین نیز کرده است. به همین دلایل است که در سایهٔ شوم چنین می نویسد تا هموطنان را از استخدام بهائیان برای تدریس خصوصی منصرف نماید، و جاعلین به این وسیله در حقیقت مواردی را

تأیید کرده اند که دوستان نامهربان عملاً بعضی خانواده ها را از استخدام معلم بهائی بر حذر داشته اند.

* تهمت های چرا مسلمان شدم و مسلخ عشق در سایهٔ شوم نیز تکرار شده است. مثل: استعماری و روسی و انگلیسی و اسرائیلی و امریکایی بودنِ بهائیان و پول فرستادن به اسرائیل (پاورقی قسمت ۱۶)؛ تهمت ادعای خدایی توسط حضرت بهاءالله (قسمت ۱۷)؛ ایراد شبههٔ سنهٔ مستغاث مذکور در آثار حضرت باب (قسمت ۱۸)؛ تحریف واقعه ای تاریخی در امر بهائی و چسباندن آن به واقعه ای غیر مربوط به آن مبنی بر اینکه حضرت بهاءالله آثار حضرت باب را به دریا ریختند تا حقیقتِ سنهٔ مستغاث آشکار نشود و کسی پی نبرد که حضرت بهاءالله موعود بابی ها نیستند، حال آنکه الان تمام آثار مزبور در این مورد موجود است و آنچه در بغداد به رودخانهٔ دجله و نه دریا ریخته شد، بعضی آثار خود حضرت بهاءالله و نه آثار حضرت باب بود که به دستور خودشان چنین شد و علت آن را نیز خودشان توضیح فرمودند که عدم وجود استعداد نفوس در آن ایام بود، چه که بیان حقایق معنوی برا ی مردم بستگی به استعداد نفوس همان زمان دارد، چنانکه حضرت محمد (ص) نیز گاهی در پاسخ به نفوس زمان خود، چون از طرفی می دیدند هنوز زمان بیان حقیقتی خاص در موقعیتی خاص برای بعضی نفوسی که گنجایش و تحمل درک آن را ندشتند فرا نرسیده بوده، و از طرفی اگر بیانی و پاسخی نمی فرمودند، حمل بر عدم اطلاع می شد، موکول به بعد می فرمودند، و به همین علت است که از قبل گفته اند نه هر آنچه دانسته شود گفته شود و نه هر آنچه گفته شود زمانش رسیده باشد، و نه هر آنچه که زمانش رسیده باشد، اهلش حاضر و موجود باشد (در این مورد و دربارهٔ سنهٔ مستغاث، علاوه بر یادداشت شمارهٔ 195، رجوع شود به قرن بدیع، ج ۱ و ۲، قاموس ایقان؛ رحیق مختوم؛ جنّات نعیم؛ دلائل العرفان؛ بهجت الصدور؛ رسائل و رقائم جناب ابوالفضائل گلپایگانی؛ فصل الخطاب؛ و سایر کتب استدلالیهٔ بهائی). تهمت دیگر راجع به توبه نامهٔ منتسب به حضرت باب است که پاسخ آن در کتب بهائی و از جمله «بیان حقایق» موجود است. ایرادات دیگری نیز موجود که قبلاً در فصول ۱ و ۲ مطرح و پاسخ داده شده است.

* اگر محکوم کردن تشکیلات بهائی، یکی از قسمتهای عمدهٔ مسلخ عشق بود، به جرأت می توان گفت، تنها قسمت اصلیِ سایهٔ شوم، فقط و فقط حمله به نظم اداری بهائی و تشکیلات آن و در رأس آنها مرکز جهانیِ بهائی یعنی بیت العدل اعظم می باشد. در همین راستا

در پاورقی کیهان قسمت **۲۳** مربوط به شهریور ماه، مانند مورد مذکور در مسلخ عشق، سندی جعلی را مربوط به دهۀ **۱۳۵۰**، به نقل از کتاب *قیام پانزده خرداد به روایتِ اسناد ساواک*، از دکتر جواد منصوری، ج۱، ص **۳۲۲**، از جلسه ای بهائی ارائه می دهد که قبلاً در فصل **۱** و **۲** جعلی بودن امثال آن به اثبات رسیده است. و باز در همین شهریور ماه، پاورقی قسمت **۲۲** راجع به طرح روحی و اهداف آن نوشته و سعی کرده اهداف آن را ایجاد فساد و گمراهی جلوه دهد، حال آنکه همان طور که جاعلین به هفت کتاب روحی اشاره کرده اند، این عبد از هموطنان عزیز ملتمسانه می خواهد که از دوستان خود کتب مزبور را بخواهند و خود مطالعه فرمایند تا متوجه شوند چرا جاعلین به استیصال رسیده اند و چرا از آشنایی ملت ایران با تعالیم بهائی می ترسند! سبحان الله! سبحان الله!چه باعث شده که جاعلین با محتوای آن کتب مخالف باشند؟ شما آن کتب را بخوانید و فکرکنید چرا. جاعلین دربارۀ آرزوهای سرکوب شدۀ خود که می خواهند جامعۀ بهائی را مشتی فاسد و رذل و زناکار و معتاد و... جلوه دهند، در ارتباط با طرح روحی، در کیهان چنین نوشته اند:

> بیت العدل حیفا، افزون بر میلیون ها دلار هزینه برای خرید «فضا» و «وقت» از ماهواره های گوناگون و کمک های چشمگیر به تلویزیون های ماهواره ای، مدتی است که تبلیغات رذیلانه ای را دربارۀ اعزام دختران ایرانی به شیخ نشین های خلیج فارس، راه انداخته است. من تردید ندارم که اگر دربارۀ گروه هایی که این گونه دختران را به سودای بردن به اروپا و امریکا میفریبند و آنها را به مراکز فحشا در «دبی» و دیگر نقاط به بیگاری کثیف وامی دارند تحقیق شود، بدون تردید با این واقعیت مواجه می شویم که تمام گروه های فعال در این کار ضد انسانی، بهائی هستند.. الخ.

پاسخ به این اکاذیب را به عهدۀ جامعه شناسان و روانشناسان و نویسندگان عزیز و شجاع و منصف مسلمان هموطنمان می گذاریم تا جریان بردن دختران ایرانی به شیخ نشین های خلیج فارس و از جمله دبی و علل و عوامل آن را که شواهد موجود نشان می دهد از آن با اطلاعند، تشریح فرمایند. این عبد در فصل اول و دوم پیشنهادهایی در خصوص تقوی و تفکر و توبه به خانم رئوفی و آقای شهبازی نمود و تقاضا کرد از جمله خطبۀ هَمّام از حضرت امیر را بخوانند تا بلکه بیدار شوند و از اوهام و افترا و کذب و ریا و نفاق نجات یابند، اینک از صمیم جان همین تقاضا

را از جاعلین و کیهان دارد! شما را به خدا به خود رحم کنید زیرا علائم مشهود از نوشته های شما حاکی از آن است که از صراط مستقیم رضای الهی و راه روشن اسلام عزیز و محبت حقیقی رسول الله ص و ائمهٔ اطهار ع بسیار فاصله گرفته اید و دور افتاده اید و از جملهٔ آن علائم بی حیایی شماست که در *اصول کافی* فرموده آن کس که حیا ندارد ایمان ندارد! خشم و استیصال و فحّاشیِ شما مرا به غم و اندوه و گریه فرو برده، چرا که به «دوستِ حقیقیِ معنویِ» خود،حضرت بهاءالله، و مرکز نظمِ بدیعِ جهان آرایش، و عشاقش، بدجوری توهین کرده اید و بد نسبت هایی داده اید، و این جز نشانهٔ عجز چیز دیگری نیست. شما را به خدا به خود کمک کنید و شما را به خون سیدالشهداء قسم می دهد، بدون حب و بغض تحقیق کنید و دوباره در آنچه نوشته اید تفکر کنید!...

آیا جاعلین و کیهان مانند روش اسلافشان قصد دارند برای پوشاندن عیوب خود، جامعهٔ بهائی را وجه المصالحه کنند؟ آیا جریان بردن دختران ایرانی را به دبی می خواهند به دروغ به نام جامعهٔ بهائی تمام کنند؟ حقایقی برای ما و هموطنان عزیز روشن شده است که نظر به مصالحی نمی توانم آنها را در اینجا باز کنم! آیا سناریوی بعدی کیهان و دیگر نفوس معلوم الحال در سال ۱۳۸۵ این نیست که مشکلات و فساد اقتصادی مملکت را نیز به نام بهائیان تمام کنند؟ بهتر است پیشاپیش به اطلاعتان برساند که عوامل رژیم پهلوی در دولت و مجلس شاه نیز، در سال آخر رژیم، برای فرار از انقلاب اسلامی سعی کردند به دروغ عللِ مشکلات مملکت را بهائیان معرفی کنند و با وجه المصالحه کردنِ بهائیان از چنگ انقلاب اسلامی بگریزند، ولی نتوانستند! حال چه کسی می تواند فساد اخلاقی و اقتصادی و اجتماعیِ این ۲۸ سال را به پای بهائیان بنویسد؟ آنها با این همه اتهاماتی که شما دربارهٔ بهائی بودن سیستم شاه در مسلخ عشق و غیره وارد کردید نتوانستند چنین کنند، تا چه رسد به شما که از اول انقلاب بهائیان را از همهٔ حقوق اجتماعی و اقتصادی و علمی و دینی محروم کرده اید. آری هر چه کرده اید خود کرده اید، و این حقیقتی است که صاحب نظران در خود ایران بارها به آن اشاره کرده اند! آنچه را نیز که دربارهٔ ماهواره نوشته اید چه ربطی به بهائیان دارد؟ اگر منظور جاعلین برنامهٔ بهائی در ماهواره است کافی است محتوای آن با تُرَّهاتِ شما مقایسه گردد!

* در قسمت ۱۸ پاورقی، مقایسه ای بین اسلام و مسلمین و علمای آن با امر بهائی و تشکیلات آن و بهائیان کرده که خودش پاسخ خودش است و به هیچ جوابی نیاز ندارد. فقط باید

گفت و از شما پرسید که چرا بهائیانِ فاسدی که شرح داده اید، اسلام و مسلمین عزیز را دوست دارند؟ و چرا بهائیانی که شما وقیحانه به مولایشان و تعالیمش و حتی شمایل و عکسش بی احترامی و توهین می کنید، نه تنها مقابله به مثل نمی کنند؛ بلکه دعا می کنند خدا به فضل و عفو معامله فرماید و نه به عدل و شما را ببخشاید.

* در قسمت ۲۷ می نویسد بهائیان از کشته شدن مسلمانان در جنگ ایران و عراق خوشحال بودند و به جنگ نمی رفتند، حال آنکه در مصاحبهٔ جعلیِ کیهان با خانم رئوفی، اعتراف می کند که سربازان بهائی در جنگ کشته شدند. از این تناقض که بگذریم باید پرسید چرا جاعلین نمی نویسند که جوانان بهائی در حالی سربازی رفته و میروند و در جنگ کشته هم شده اند که از حقوق اجتماعی و استخدام و شغل و دانشگاه محرومند. در قسمت **۲۹** و همان مصاحبهٔ جعلی می گویند بهائیان از وفات مرحوم خمینی خوشحال شدند! همچنین می گویند از *آیاتِ شیطانیِ* سلمان رشدی نیز مسرور شدند، و برای صدام حسین نیز دعا کردند. اما نمی نویسند از کجا آمار گرفته اند!

* از نکات تأمل برانگیز آنکه رها خانم یا مهناز خانم که قبلاً خود نوشته بود در مدرسه بر عکس دوستان و همکلاسی ها و هم مدرسه ای هایش از دوست پسر داشتنِ پنهانی متنفر بوده، در طول داستان، عاشقان فراوانی پیدا می کند، به طوری که از مهدیِ حزب اللّهیِ شهید گرفته تا آقای رضایی معلم موسیقی او و نیز بهائی و حتی ضد انقلاب، خواستگار او بوده اند. به مولایم قسم که شک و سوء ظنّی نسبت به ایشان ندارم! فقط می خواهم بدانم، کسی که چنان بی رحمانه و بدون خشیة الله و ترس از خدا این همه تهمت فحشا به همدینان سابقش، که خانوادهٔ خود او نیز جزء آنان هستند، زده و می زند، واقعاً چرا این همه خواستگارهای متفاوت از مذاهب و گروههای مختلف داشته است؟ اگر یکی از دختران بهائی که از آئینش برنگشته چنین حالتی برایش اتفاق افتاده بود، رها خانم (مهناز خانم) راجع به او چه می نوشت؟ به خدا قسم که اینک هیچ برداشت سوئی از این بابت به ایشان ندارم، فقط می خواستم در این خصوص کمی تفکر کنند! به خصوص که در مصاحبه با کیهان، خود می گوید، «خانوادهٔ با آبرویی داشتم» و ما مطمئنیم که خانوادهٔ بهائیِ او چنین بوده و هستند.

* در ارتباط با نکتهٔ بالا، بالاخره رها خانم تن به ازدواج با بهروز بهائی می دهد و طی جریاناتی شامل طلاق و آشتی و تصادف بهروز در حادثه ای که عمداً می خواسته خود را به کشتن

دهد، مسلمان می شوند و معجزه های اسلامی نصیبشان می شود! اما اصل و حقیقت ماجرا را این عبد می گذارد تا انشاء الله خود مهناز خانم بعدها آن را بنویسد! وَلَیسَ هذا عَلَی اللهِ بِعَزیزٍ!

اینک پس از اشارات مختصر فوق به بعضی موارد سایهٔ شوم که پاسخ آنها قبلاً نیز در فصل ۱ و ۲ و یادداشت ها در همین متن داده شده و در یک سال اخیر نیز گهگاه توسط عزیزان دیگر بهائی در سایتهای اینترنتی بهائی و نیز سایت های منصف غیر بهائی مورد نقد و جواب قرار گرفته، باید اضافه نمود که پس از آن، کیهان در مهر و آبان ۱۳۸۵، به چاپ مصاحبه ای پرداخت که به ظاهر بین خبرنگار کیهان و خانم مهناز رئوفی است، ولی از محتوای آن نیز آشکار است که اساس آن نیز جعلی است و از تراوشات فکری جاعلین است و مهناز خانم نقش کمی در ترتیب آن ایفا کرده است. خواندن دقیق این مصاحبه گویای عجز و استیصا ل و دغدغه های فکری جاعلین دولتی است. برای ملاحظهٔ این حقیقت، در ذیل بعضی نکات مصاحبه را از نظر می گذرانیم.

* به فشارهای جهانی حقوق بشر و نمایندهٔ آن، از جمله گالیندوپل در سالهای ۱۳۷۴ و ۱۳۷۷ اعتراف کرده اند، ولی برای تخطئه ۲۸ سال محکومیت جهانی به خاطر ظلم های وارده بر بهائیان، سعی می کنند علت ظلم ها را این بدانند که بهائیان جاسوس هستند، و بدون آنکه به بیش از ۲۰۰ نفر شهیدی که پس از انقلاب به همین اتهام واهی شهید نموده اند اشاره کنند، می گویند این جاسوسان خود اعتراف کرده اند که اطلاعات از ایران به اسرائیل خارج کرده اند و تا پای اعدام نیز رفته اند ولی به خاطر فشارهای حقوق بشر اعدام نشده اند!

* از عجایب آنکه معلوم نیست با این همه مقالات کیهان و دیگر ردیه ها و سایتهای اینترنتی ضد بهائی و رادیو و تلویزیون، چرا کیهان به مهناز خانم می گوید در مسلخ عشق کم به ارتباط بهائیان با صهیونیسم پرداخته و در کتب بعدیش باید بیشتر بپردازد. و اضافه می کند راجع به بهائیت در ایران کم کار شده، فقط در کتب درسی چند جمله راجع به آنها بود که آن را هم حذف کرده اند. ظاهراً جواب این را باید اولیاء امور به کیهان و مهناز خانم و جاعلین بدهند که چرا چنین کرده اند! البته برای بهائیان فرق نمی کند دسته ها و گروه های مختلف سیاسی که حداقل در دشمنی با بهائیان هم نظرند، چه روشی را علیه آنان به کار میبرند، ولی ظاهراً خودِ این عزیزان از دست یکدیگر ناراحتند. حال آنکه ما راضی به ناراحتی ایشان نیستیم و تقاضا می کنیم لااقل به خاطر ما و دربارهٔ ما، با هم اختلاف و جدل نکنند، چه که ما برای وصل کردن زنده

ایم، و چنانکه در مقدمهٔ این متن نیز عرض شد بهاییان همیشه در این مسلخ عشق آماده اند تا در راه اتحاد همهٔ گروهها و اهل عالم جان ببازند تا سایهٔ شومِ تعصبات مذهبی و غیره از آسمان جهان برود و خورشید وحدت و اتحاد و محبت و انصاف و حقیقت جویی بدرخشد.

* از وقایع سال اخیر و این مصاحبهٔ جعلی معلوم می شود که موضوع بهائیان چنان برای کیهان و جاعلین و عوامل مشابه ایشان، مهم و حیاتی شده است که پی گیری آن به روز شده، چنانکه با هر واقعه ای که به نوعی می توان آن را با بهائیان مرتبط نمود، عوامل مزبور دست به کار نوشتن وگفتن می شوند. مثلاً در همین مصاحبه، مسألهٔ بهائیان را به جنگ **۳۳** روزهٔ اسرائیل و گروه حزب الله لبنان ربط می دهد! یا از حسنی مبارک ریاست جمهوری مصر می گوید که در اوایل سال **۱۳۸۵** به بهائیان رسمیت و آزادی عمل داده است (در این مورد به پیام **۲۹** / جون / **۲۰۰۶** بیت العدل اعظم که در آخر همین ضمیمه آمده است، و نیز به سایتهای اینترنتی بهائی مراجعه فرمائید).

در این مورد کیهان وکیل و وصی مصریان می شود و برای آن که در خیالات خود، آقای حسنی مبارک را پشیمان و منصرف از این کار تصور کند و دل خود را خوش گرداند، می گوید، «بهائیان سنی ها را به حساب نمی آورند و سنی ها منفور بهائیان هستند. بزرگان بهائی می گویند شیعهٔ **۱۲** امامی حق است! معلوم نیست حسنی مبارک را چطور راضی کرده اند! اگر حسنی مبارک نظر بهائیان را راجع به سنی ها خوانده بود چنین نمی کرد!» هموطنان عزیز یادشان هست که همین جاعلینِ متحیّر و پریشان خاطر، امر بهائی را مخالف اسلام معرفی می کردند و در مسلخ عشق می نوشتند بهائی ها ائمهٔ اطهار و حضرت حسین (ع) را قبول ندارند. حال پاسخ تهمتِ مسلخ عشق را خودشان در مصاحبه با مهناز خانم رئوفی می دهند. می بینید چطور اعتراف می کنند که بزرگان بهائی شیعهٔ دوازده امامی را بر حق می دانند. آیا استیصال ایشان را حس می کنید که حرفشان را بسته به موقعیت، ولو متناقض باشد، عوض می کنند؟ آیا لحن بچگانهٔ ایشان را ملاحظه می فرمائید که بوی تحریکِ سنّیان را علیه بهائیان می دهد؟ اعترافاتِ اجباریِ ناخواسته در سایهٔ شوم و مصاحبهٔ جعلی که به صِرفِ اراده و مشیَّتِ غالبهٔ الهیه بر زبان جاعلین جاری شده، خود پاسخ به تُرّهاتِ ردیه های قبلیِ ایشان است. ای کاش حداقل جاعلین از همان سنّیان که راجع به ایشان می نویسند درس انصاف بگیرند و فقط به فکر رد کردنِ دگر اندیشان به هر قیمتی که شده، نباشند!

از جمله اعترافات دیگرشان آنکه در مصاحبه می گوید: «بهائیت زنده است و فعالیت می کند، لذا سنّی ها را نیز تبلیغ می کنند.» عزیزان هموطن یادشان هست که در صص ۱۸۸ – ۱۸۷مسلخ عشق جاعلین نوشتند، «چرا در بین سنّی مذهب ها تبلیغ نمی کنند؟» دستپاچگی در نوشتن ردیه پشت ردیه را ملاحظه می فرمائید؟ و چنین است که خداوند چشم های ایشان را می بندد و قلوبشان را مهر می نهد که چنین متناقض می نویسند.

* در مصاحبه در حالی که از عشق و استقامت بهائیان به دینشان عصبانی و ناراحتند، می گویند چنان بهائیان را شستشوی مغزی داده اند که بدون پول برای تشکیلات کار می کنند. سبحان الله! سبحان الله! پاک و بلند مرتبه و حکیم است خدایی که جاعلین را به این اعتراف واداشت تا ایشان بر عکس آن چه در مسلخ عشق به تقلید از ردیه های قبل نوشته بودند بهائیان به خاطر پول و مقام و سکس و مسائل جنسی بهائی می شوند و خدمت می کنند، حرف کذبشان را گیج و ناخواسته پس بگیرند و بنویسند بهائیان بدون پول برای تشکیلات دینشان کار و خدمت می کنند. هموطنان نازنینم باید بدانند که بهاییان به حکم کتاب مستطاب اقدس، برای دینشان فقط به خاطر عشقِ مولایشان کار می کنند، چه که محبوبشان به ایشان خطاب فرموده است: «لاتَجعَلُوا الاَعمالَ شَرَکَ الامالِ»، و «اِعمَلُوا حُدُودی حُبّاً لِجَمالی» (اعمال را دام آرزوهای خود قرار مدهید. /حدود و احکام مرا به عشق جمالم انجام دهید).

* در همین مصاحبه در ادامهٔ تحریک سنّیان علیه بهائیان در اظهار نظری که در حقیقت توهین به سنّیان عزیز نیز محسوب است، می گوید یک دختر سنّی که دینش را مهم نمی دانست، بهائی شد تا کشف حجاب و رقص و آواز داشته باشد! ظاهراً طبق این مصاحبه و طبق مسلخ عشق و سایهٔ شوم، هر بنی بشری که نیازمند رقص و آواز و سکس و فسق و فجور است، جز در جمع بهائیان آن را نمی تواند بجوید. سبحان الله! پناه بر خدا! در همین رابطه از نقشهٔ جذب بچه های مسلمان می گوید که بهائیان سعی دارند این جذب را با رقص و آواز و روابط نامشروع صورت دهند.

* برای آنکه سنّیان و شیعیان را بیشتر علیه بهائیان بدبین نمایند می گویند بهائیان به هر دسته که می رسند از دستهٔ دیگر بد می گویند، حال آنکه بهاییان چنانکه گفته شد مأمور به محبت و خدمت به جمیع نفوس هستند و در این مورد بیانا ت و نصوص بی شماری از طلعات مقدسهٔ بهائی وجود دارد که در فصول ۱ و ۲ بعضی از آنها به مناسبت درج شد (در این مورد به

فصل ۱، نکتهٔ ۴ و ۵ مراجعه فرمائید). در واقع بهاییان آنچه می کنند، نه تنها ایجاد وحدت و محبت و اتحاد بین شیعیان و سنّیان است، بلکه بین همهٔ ادیان و همهٔ ملل و دُوَلِ عالم است.

* اعتراف دیگر جاعلین، ذکر شهادت یکی از شهدای همدان در اول انقلاب است که البته ظاهراً منظورشان یکی از ۷ شهید مجید همدان است که ذکرشان در فصل اول، نکتهٔ ۵ آمد. اعتراف ناخواستهٔ دیگر جاعلین، مصادرهٔ حظایر قدس بهائی در اول انقلاب است.

* از اعترافات دیگری که ناشیانه در مصاحبه آمده آنکه برای بر طرف کردن ظنّ و گمانِ نفوس که مبادا مهناز خانم تحت فشار جاعلین کتاب نوشته و با کیهان عزیز مصاحبه کرده — آن هم نه مصاحبه ای جعلی — می نویسد خودش به مؤسسهٔ کیهان رجوع کرده، و کیهان را برای ضدّیت با بهائیان، با زمینهٔ مثبت، خوب و روشنگر دانسته! و باز برای جلوگیری از شکّ، نوشته رمان «سایهٔ شوم» کاملاً واقعی و حقیقی است، فقط اسامی را تغییر داده! و از صمیم قلب نوشته، «بهائیان بدون تعصب کتابهای مرا بخوانند، آیا جز ابراز حقیقت است؟» (البته باز فراموش کرده که در «مسلخ عشق» تعصب را برای مسلمانان لازم دانسته و فضیلت حساب کرده، ولی معلوم نیست چرا بهائیان را دعوت به بی تعصب بودن نموده). بعد هم نوشته در اینترنت بعضی راجع به کتاب های ایشان مطلب نوشته اند.

* از نکات قابل توجه اینکه مهناز خانم (جاعلین) از ردیهٔ بهائیت در ایران، نوشتهٔ دکتر سید سعید زاهدانی[477]، تعریف و تمجید کرده و نوشته: «بهائیان اگر راست می گویند، برای مناظره با این بزرگان و حتی با خود من آماده شوند. چرا پشت سر اینترنت قایم شده اند و حرف می زنند!» یکی نیست به ایشان بگوید خودشان هم که سایت دارند! بسیاری ردیه نویسان علیه امر بهائی نیز سایت دارند! آیا مهناز خانم و ایشان نیز پشت سر اینترنت قایم شده اند؟ عجیب است که چرا با لحنی بچگانه و عوامانه هم در مسلخ عشق و هم در اینجا ندای «هَل مِن مُبارِز وَ هَل مِن مُناظِر» سر می دهند، در حالی که یا سایت *مناظرینِ* بهائی را فیلتر می کنند، یا پاسخ بهاییان به مقالات ردیهٔ ایشان را در روزنامه ها چاپ نمی کنند — مثل پاسخ مقالات آقای عبدالله شهبازی در روزنامهٔ جام جم، مذکور در فصل اول، نکتهٔ ۶. وقتی با سایتهای اینترنتی و روزنامه ها چنین می کنند، وضعیت مناظرهٔ حضوری که جای خود دارد، و معلوم نیست با این وضع مهناز خانم و جاعلین چرا دعوت به مناظره ای نشدنی می کنند. در این مدت ما متوجه شده ایم امثال مهناز خانم، مناظره را همین می دانند که حال در حالِ انجام است، یعنی جاعلین و ردیه نویسان

بگویند و بنویسند، ولی پاسخ بهاییان را منتشر نسازند. اما به هر حال همان طور که در فصل اول ضمن پاسخ به مطالب صفحهٔ ۲۸۸ مسلخ عشق گفته شد، «خوش بود گر محک تجربه آید به میان.» و نیز باید به مهناز خانم خاطرنشان کرد که اهل بها ۲۸ سال است که در بازجویی ها در حال مناظره هستند و بیش از ۲۰۰ نفر ایشان نیز از پای میز مناظره زنده بر نگشته اند و به خون خویش منشور عشق و استقامت به دین محبوبشان را نوشته اند و آن منشور اینک در دستان ماست و به خط سرخ عشق بر آن چنین نوشته:

گر تیغ بارد در کوی آن ماه　　گردن نهادیم الحُکمُ لله!

* از اوهامات عجیب و غریب دیگر در مصاحبه آنکه، به اصطلاح مهناز خانم رئوفی می گوید، «آنها که از بهائیت بر می گردند قبلاً کشته می شدند و سران بهائی به دروغ می گفتند از عشق بهاء خود کشی کرده و خود را به دریا انداخته، ولی امروز از ترس حکومت اسلامی نمی توانند بکشند! من شانس آوردم در زمان پهلوی نیستم و اِلّا کشته می شدم!» سبحان الله! کسی نیست از این بی انصافانِ کذّاب بپرسد که در زمان پهلوی کدام بهائیِ از دین برگشته را سران بهائی کشتند؟ آیا اگر این افترا و کذب، صحیح بود، چه کسانی در زمان پهلوی به اندازهٔ «آواره» و «صبحی» که به اعتراف خود مهناز خانم و جاعلین، اسلاف و مرشد او محسوبند و آقا عبدالله شهبازی هم شدیداً به آن دو تعلق خاطر دارد، مستحق کشته شدن بودند؟ آیا سران بهائی آنها را کشتند؟ نه! نه تنها نکشتند بلکه چنانکه در فصل ۱ و ۲ آمد، حضرت ولیِ محبوبِ امر بهائی به عشاقشان دستور دادند که هر کس به آواره بدهکار است، تا فَلسِ آخر بدهیِ خود را باید به او پس بدهد! در حقیقت مهناز خانم (جاعلین) چون می داند بهائیان به او کاری ندارند و ادعای او مخالف حقیقت است، می خواهد به نحوی علت سلامت و راحت خود را پس از ده سال تبرّی از امر بهائی و حملات وقیحانه به آن توجیه کند تا کذب ادعایش مستور ماند! الحمدالله که امثال آواره و صبحی در رژیم پهلوی، و هم مهناز خانم رئوفی در رژیم جمهوری اسلامی از بهائیان آزاری ندیدند، چنانکه همین مهناز خانم خود چنین می گوید، «هر قدمی که در این راه برای اسلام برداشتم الحمد لله هر لحظه راحت تر از قبل شدم. هر سال خوشبخت تر از قبل شدم. الان هم با وجود تنهایی زیاد و دوری از خانواده، مواقعی که احساس خلاء می کنم می بینم علت آن در نرسیدن به معرفت واقعیِ خداست». و نیز می گوید،

... الان ده سال است مسلمان شده ام، شادتر بوده ام، روحیه ام بهتر بوده واقعاً دلم می خواهد با تیتر درشت در روزنامه چاپ شود که من خیلی احساس بهتری نسبت به گذشته دارم؛ قبلاً اگر افسرده بودم، مشکلات روحی و جسمی داشتم، الحمد لله الان آنها را ندارم. با وجودی که خانواده ام را از دست داده ام و طبیعتاً می بایست بیشتر دچار این مشکلات شوم، ولی حالا خیلی بهتر از سابق هستم.

(راجع به این تهمت نیز که سران بهائی آنانی را که از دین بهائی برگشته می کشتند و می گفتند که آنها خود را از عشق بهاء در دریا انداخته و خودکشی کرده اند، چون مدرک و شاهدی نداده معلوم نیست منظورش چه واقعه ای است؛ اما منظورش هر چه باشد، پاسخش در فصل اول، نکتهٔ ۶ ضمن پاسخ به ثُرَّهات ِ آقای شهبازی آمده است مراجعه شود).

* از نکات قابل توجه دیگر مصاحبهٔ جعلی این است که مهناز خانم راجع به کشتار مردم ابرقو به دست بهائیان نیز می گوید! حال آنکه کیهان عزیز که دارد با او مصاحبه می کند قبلاً خود در پائیز و زمستان سال ۱۳۸۴، مفصلاً با آب و تاب و لحنی تحریک آمیز، به کذب و دروغ آن را به بهائیان نسبت داده بود، و ظاهراً چون مؤثر نیافتاده، از زبان مهناز خانم نیز دوباره آن را تکرار می کند تا بلکه اثر نماید.

نکتهٔ دیگر آنکه به نظر، مهناز خانم روز به روز در حال پیشرفتند و کم کم دارند کارشناس امر بهائی می شوند و برای آنکه جاعلین ایشان را به ملت ایران معرفی کنند، می گویند که او کتب آقای مطهری و آقای جعفر سبحانی را خوانده، برای ۲۰۰ نفر متبرّیان همدان نطق می کند، از دفتر روابط عمومی مردمی بیت مقام معظم رهبری و نیز از دارالقران حسینیهٔ کربلائی ها هم برایش نامهٔ قدردانی فرستاده شده، و چون چنین است در مصاحبه مژده می دهد درصدد نوشتن کتاب دیگری نیز پس از سایهٔ شوم می باشد، اما با این حال معلوم نیست چرا می نویسد حسرت به دل مانده که از ارگان ها و نهادها کسی او را به کلاسی دعوت نمی کند! و در جایی نیز به نصیحت همکیشان جدید نیز جسارت می ورزد و می گوید خود مسلمانان هم سواد دینیشان کم است و باید مطالعه کنند. لابد برای اینکه به قول آیت الله سبحانی خطر بهائیان بیش از زمان پهلوی مشهود است و جوانان مسلمان ممکن است دچار تزلزل ایمانی شوند. ولی علیرغم آن معلوم نیست چرا در همین مصاحبه می گوید بعد از انقلاب در مقایسه با یهودیان، مسلمانانِ بهائی شده کم داریم! مهناز خانم درست می گویند یا آیت الله سبحانی؟ به هر حال چه قبل و

چه بعد ازانقلاب، مسلمانانِ بهائی شده به مراتب بیشتر از یهودیانِ بهائی شده بوده اند و اساساً بهائی شدنِ یهودیان، بیشتر مربوط به دورهٔ حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء بوده است تا دهه های اخیر.

نکتهٔ دیگر آنکه مهناز خانم (جاعلین) علیرغم پیشرفتشان در کار و اینکه کل جاعلین ایران ظاهراً جز ایشان را ندارند که از زبانش ردیه بنویسند، هنوز دارای اشتباهات زیادی دربارهٔ امر بهائی هستند و باید اطلاعاتشان را بیشتر کنند تا ردیه های بعدی کم اشتباه باشد و مثلاً حظیرة القدس را دیگر حضرة القدس ننویسند؛ انگشتریِ میّت را با انگشتریِ اسم اعظم اشتباه نگیرند؛ ننویسند بهائیان مرده ها را در حظیرة القدس می شویند! و... باری نوشتن بیش از این دربارهٔ سایهٔ شوم و مصاحبهٔ کیهان با مهناز خانم لزومی ندارد، به خصوص که در سایتهای اینترنتی بهائی نیز پاسخ هایی به آنها داده شده است. (از جمله پاسخ ۷ مرداد **۱۳۸۵** از کاویان صادق زادهٔ میلانی، و پاسخ سروش حقایق، و... می باشد).

لذا در آخر این قسمت برای تکمیل بیان وقایع پائیز ۸۴ تا پائیز **۱۳۸۵**، باید به استحضار برساند که ارسال نامه های ردیه با عنوان «تشکیلات بهائی، مُفتّش بزرگ» که با امضاء «یک یا جمعی تبرّی جُسته از تشکیلات بهائی» و مضامین شبیه به آن در زمستان **۱۳۸۳** برای بعضی بهائیان طهران پست شده بود، در سال **۸۵**– ۸۴ نیز در بعضی شهرستان های دیگر برای بهائیان ادامه یافت، و از نکات خوشمزه و شیرین کاری های شبکهٔ ردیه نویسی و توزیع آن بین بهائیان آن که در یکی از شهرستان ها، آدرس فرستندهٔ نامه را آدرس یکی از بهائیان محل، و آدرس گیرنده را نیز آدرس بهائیان دیگر از همان محل نوشته بودند! و در شهرستانی نیز پستچی که ظاهراً مجبور بوده دائم چنین نامه هایی را جدا جدا به منزل یک یک بهائیان آن شهر برساند، چون یکی از آنها را می شناخته، پاکت های ردیهٔ همهٔ بهائیان آن شهر را به همان بهائی داده وگفته بود خود شما باقی را به بقیه برسانید! مدیریت شبکهٔ ردیه نویسی را ملاحظه می فرمایید؟ تا آنجا که این عبد اطلاع یافته، ۴ فقره از این نامه ها سه سال است به تکرار و بدون تغییر، کپی و توزیع شده که مضمون همهٔ آنها شبیه به ردیه های خانم رئوفی و نیز مقالات کیهان است (مثل تهمت امریکایی بودن امر بهائی؛ فساد اخلاق؛ استبداد تشکیلات و طرد؛ حمله به بیت العدل اعظم؛ اشکال و ایراد به تعالیمی چون تحری حقیقت، عدم مداخله در سیاست، و اطاعت از حکومت،...؛ راجع به طرح روحی و رادیو پیامِ دوست و امریکایی بودن آنها که بلند گوی تبلیغاتی برای اهداف

شرکتهای چند ملیتی هستند؛ راجع به اینکه مطالب رسالهٔ مدنیّه از طالبوف و دیگران اخذ و اقتباس شده و لذا ایده های مطرح شده در آن از حضرت عبدالبهاء نیست؛ و...).

پاسخ اراجیف نامه های فوق نیز اکثراً قبلاً در همین متن داده شده است و از جمله پاسخ به شبههٔ جدید و بدیع نبودنِ تعالیم بهائی و اقتباس آن از اسلام و دیگران نیز در فصل اول، نکتهٔ ششم، ضمن بحث سیرِ ردیه ها، و به خصوص یادداشت شمارهٔ 260 و در ارتباط با ردیهٔ *دوازده تعالیم بهائیت* از آقای علی نصری، آمده است که به آن مراجعه شود و در اینجا چون بحث مفصل تر آن امکان ندارد، فقط کافی است به ردیه نویسانِ نامه های فوق یادآوری شود که یکی از ایراداتی که به رسول اکرم (ص) نیز گرفته می شد، همین بود که قرآن و تعالیم اسلام را از ادیان قبل و نفوسی چون سلمان فارسی یا دیگران که در تاریخ اسلام مذکور است اقتباس فرموده است.

اما در این مدت یک سال و نیز قبل از آن، سایتهای اینترنتی ضد بهائی هم به راه افتاده است که حال نیزمشغول به کارند ولی چون مزخرفاتشان عیناً مانند ردیه های مکتوب و برنامه های رادیو و تلویزیون است عِرضِ خود برده اند و از رشد روز افزونِ آوازه و شهرت و اعتبار جامعهٔ بهائی دلخون می باشند. قبلاً در فصل اول متن گفته شد چون حملات ردیه نویسان مثل آقای شهبازی و اقدامات دیگر علیه جامعهٔ بهائی رو به فزونیِ دوباره گذاشت، بیت العدل اعظم پیام **۲۶** نوامبر **۲۰۰۳** را صادر فرمودند و پس از آن یاران عزیز ایران نامه به آقای خاتمی رئیس جمهور وقت نوشتند و طرح مؤسسهٔ آموزشی نیز با کتب روحی شروع شده بود. دوستان نامهربان که دیدند اشاعهٔ اکاذیب **۲۵** ساله شان و تضییقاتی که بر بهاییان در این مدت وارد ساختند، نه تنها جامعهٔ بهائی را از بین نبرد بلکه موجب صدور پیام و نامهٔ فوق و به راه افتادن مؤسسهٔ آموزشی شد، به دست و پا افتادند و باند ردیه نویسیِ آنها دایرهٔ اقدامات خود را توسعه دادند و عوامل دیگری را به امثال آقای شهبازی اضافه کردند، سناریوی مهناز رئوفی را به راه انداختند، سایت کانون فرهنگی رهپویان وصال شیراز (www.rahpouyan.com) را تحکیم بخشیدند، نامه های «مفتش بزرگ» را توزیع کردند، مدتی طولانی و مستمر روزنامهٔ کیهان را محور باند قرار دادند، و نیز چون حس کردند ایرادات و فحاشی های «رهپویان» بی اثر است، سایت به ظاهر محققانه تری را که ظاهراً نباید مثل رهپویان فحاشیِ آشکار کند، از جمله برای خنثی کردن سایتِ www.negah32.info به راه انداختند. سایت مزبور با آدرس www.bahairesearch.ir (بهائی پژوهی) به ظاهر بدون فحاشی ولی در باطن با بغض و کینه ای دیرینه کار خود را آغاز کرد. از ایرادات کلیشه ای و دسته

بندی شدهٔ سایت و بحث های سازمان یافتهٔ آن، و نیز از ذکر خیر مرحوم حلبی در آن آشکار است که باند و شبکهٔ ردیه نویسیِ دوستان نامهربان، بازماندگان حجتیه را نیز که در کنار گود حرکتی مذبوحانه می کردند، رسماً و علناً به درون گود آورده اند تا خطوط ضد بهائی بار دیگر به کمک یکدیگر بیایند، بلکه تأثیر بگذارد و کمر بهائیان را بشکنند. اما این عبد وقتی محتوای چند ماه سایت مزبور را بررسی نمود، متوجه شد که علی رغم سعی در حفظ وجههٔ ظاهری، باطناً شدیداً خشمگین و مستأصل هستند و این خشم و استیصال علاوه بر ریشهٔ تاریخیِ آن در روحیهٔ گردانندگانش، معلولِ قلّت مراجعین به سایت می باشد. این قلّت باعث شده که از زبان کاربرانِ جعلیِ طرفدار سایت، پا را از جاعلین مسلخ عشق و سایهٔ شومِ کیهان فراتر نهند و از بهاییان بخواهند که بیت العدل اعظم به مناظره با سایت بیاید. یادتان هست که مهناز خانم در کیهان گفته بودند چرا بهائیان خود را پشت اینترنت قایم می کنند، اگر راست می گویند بهائیان بیایند با ایشان و امثال آقای دکتر سید سعید زاهدانی مناظره کنند؟ از مهناز خانم خواهش می کنم همین را به گردانندگان سایت بهائی پژوهی بگویند! به هر حال به نظر، دوستان نامهربان و مجموعهٔ پراکنده و غیر یکپارچهٔ باند ردیه نویسانشان باید تکلیف بهائیان را روشن کنند که بالاخره کدامشان می خواهند مناظره کنند و منظورشان از مناظره چیست؟ اگر منظورشان همین است که با فحّاشی و عدم تقوی در ردیه ها و سایت هایشان مطرح کرده اند، که مناظره لازم نیست چه که این روش چیزی جز مبارزه و جنگ و جدال نیست، و ده ها سال است که اهل بها در میدان جنگ و جدال سپر انداخته و از میدان خارج شده اند و از دشمنی بیزارند، اما اگر منظور تحقیق واقعی دربارهٔ امر بهائی است، راههای حصول آن بیشمار است و محدود به مناظره نمی شود، بلکه به فرمودهٔ حضرت علی (ع) به تعداد نفوس راه تحقیق برای شناخت حقیقتِ واحد وجود دارد و برای همین است که تقلید را شاملِ فروع کرده اند و نه اصول تا هرکس خود در این مسیر مقدس به تحقیق پردازد و از همهٔ منابع و مآخذ موافق و مخالف نیز سود جوید. به هر حال ۲۸ سال است که بهاییان در ایران تبعهٔ دولت محترم جمهوری اسلامی هستند و با آنچه در این سالها گذشته، به نظر نمی رسد برپایی چنان مناظراتی که مهناز خانم و «بهائی پژوهان» و امثال ایشان اراده نموده اند، در محدودهٔ اختیارات بهائیان باشد، چه که فی المثل وقتی همین بهائیان جوابِ آقای شهبازی را به دفتر روزنامهٔ جام جم بردند، آن را چاپ نکردند، تا چه رسد به برگزاری مناظرهٔ حضوری. پس در واقع این مهناز خانم و کیهان و بهائی پژوهی و غیره هستند که وسایل مناظره را باید حاضر کنند.

اما باید به خاطر داشته باشند که این مناظره باید در حضور خبرنگاران و ناظران بی طرف انجام شود. این عبد برای شروع حاضرم و منتظر اقدامات دوستان عزیز نامهربان هستم تا چنین جمعی را فراهم آورند. (در این مورد قبلاً نیز ضمن جواب به مطالب صفحهٔ ۲۸۸ مسلخ عشق و ضمن بحث دربارهٔ مصاحبهٔ جعلیِ کیهان با خانم رئوفی در همین ضمیمهٔ شمارهٔ ۶، مطالبی مذکور شد، مراجعه شود). باری از بهائی پژوهی نیز بگذریم و به سایت جدید *بهائیت در ایران* www.bahaismiran.com نیز اشاره ای مختصر کنیم. کافی است عزیزان به فهرست صفحهٔ اصلی آن مراجعه کنند و دریابند که جمع آوری و کلکسیونی است از ردیه های تکراری، و به این لحاظ پاسخ آن نیز قبلاً داده شده است و ایجاد آن در کنار آن همه کتب و مطالب و سایتهای ردیه نیز نشانه ای دیگر از درماندگیِ دوستان نامهربان است.

اینک اجازه دهید وقایع و اقدامات یک سال اخیر را، که بعضاً به گوشه هایی از آن اشاره شد و بسیاری از آن نیز ذکر نشد، ولی شرح آن در رسانه ها و اینترنت و آرشیوهای محلی و ملی و بین المللی امر مبارک موجود است، با اقدامی جالب و عجیب تمام کنیم، و آن اینکه باند دوستان نامهربان چنان آشفته و مستأصل شده اند، که علاوه بر چنگ زدن به شاخه های خشک ردیه نویسی و ردیه گویی و ردیه پخش کنی در کتب و رسانه ها و اینترنت، و ارسال بعضی کتب و نامه ها و حتی سی دی های ردیه به منازل بهائیان، و پس از آنکه از آدرس اینترنتی معدودی بهائی پیام های مستهجن برای بعضی بهائیان دیگر ارسال کردند و از آن نتیجه ای در ایجاد اختلاف بین بهائیان نگرفتند، دست به اقدامی زدند که فی الحقیقه بیانگر ماهیّتِ ایشان است. این عبد فکر نمی کرد که درماندگیِ نامهربانانِ بی انصاف به جایی رسد که از موبایل نیز که حال برای کودکان حکم بازیچه و اسباب بازی یافته، برای تهدید و ارعاب بهائیان استفاده کنند. در یک سال اخیر مشاهده گردید که SMS های یکسان و کاملاً مشابه و هماهنگی برای بهائیان در نقاط مختلفهٔ ایران از منبع معلوم الحال ارسال شد. اگر چه این کار خیلی بچگانه بود ولی حقایق بسیار ی را برای بهاییان آشکار تر کرد و دست باند ردیه نویسان دوستان نامهربان را رونمود. از جمله حقایق آشکارتر شده این بود که متن پیام های کوتاه به تلفن همراه بهائیان، کذب ادعای ردیه نویسان و «بهائی پژوهان» و کیهان و مهناز خانم و امثالهم را که دعوت به مناظر می کنند و خود را پشت نقاب «تحقیق و پژوهش» مخفی می کنند، آشکار نمود. در ردیه های مزبور و از جمله در نامه های «مفتش بزرگ» مقصود اصلی ایجاد شبهه برای بهائیان و برگرداندن ایشان

ازدینشان و گمراه کردن هموطنان عزیز بود، اما چیزی که پیامهای SMS را از آن ردیه ها متمایز ساخت و دست همه شان را رو کرد، مطالب و لحن تهدید آمیز آنها بود. البته بهائیان قبل از این پیامها، بارها به شکل خصوصی و حضوری، تهدید شده بودند و حال نیز می شوند، اما تهدید از طریق پیامهای مزبور جدید بود و مُهر تأییدی بود بر عجز و شکست کامل همهٔ ردیه نویسان مذکور در این متن، چه که از قبل گفته اند، سِلاح عاجز دشنام و خشونت و تهدید و ارعاب است.

با همهٔ این احوال آنچه در این متن و در این ضمیمهٔ آخر نوشته شده، بیان وقایع بود تا بلکه دوستان نامهربان به خود آیند و نیز هموطنان عزیز بدانند که اهل بها در دست چه بی انصاف هایی سالهاست که اسیرند. اما بیان این وقایع، به معنی این نیست که اهل بها ردیه نویسان و یاران نامهربان خود را دوست ندارند، نه قسم به خدا! اگر مصلحت بود این عبد نام بعضی از این نامهربانان و نحوهٔ محبت بهاییان را به ایشان بیان می نمود، اما منتظر می ماند که خود ایشان روزی بدون ترس و ملاحظه، حقایق را بگویند و از تعشّقِ بعضی مسجونین و شهدای بهائی حتی نسبت به آن نامهربانان بگویند و بنویسند تا بر همه بار دیگر روشن شودکه بهائیان مطیع امر مولایشان هستند که فرمود، «زهر دهند شهد دهید!»

اینک در آخر این ضمیمه حسب الوعده دو پیام بیت العدل اعظم، مورخ **۲۲** مارس **۲۰۰۶**، و **۲۹** جون **۲۰۰۶** را که گویای وقایع سابق الذکر و عکس العمل اهل بهاست می آورد و از آستانش می خواهد که اهل بها را به عبودیت و خدمت و چاکری دوستان و هموطنان و مردم جهان موفق و مؤید بدارد و رسم کدورت و جدایی و دشمنی و جنگ و جدال را از جهان براندازد.

قربان همه

حامد / **۱۳۸۵/۸/۲۲**

۲ شهرالبها ء ۱۶۳ بدیع
۲۲ مارس ۲۰۰۶ میلادی

احبای عزیز و محبوب ایرانی مقیم بلاد سائره ملاحظه نمایند
یاران عزیز و محبوب،

به طوری که احیاناً مطلع هستید، راپرت اخیرگزارش گر ویژهٔ سازمان ملل برای آزادی دین یا عقیده، موجب نگرانی عمیقی دربارهٔ اقدامات اخیر دولت ایران علیه بهائیان عزیز مهد امرالله شده است، اقداماتی که گزارشگر مزبور آن را «غیر مجاز و غیر قابل قبول» توصیف می کند. شکی نیست که جمال اقدس ابهی پیروان مظلوم خود را ملحوظ لحاظ عنایت و مشمول الطاف مشفقانهٔ خود خواهند فرمود. این جمع به سهم خود اقدامات منظمی را در عرصهٔ ملّی و بین المللی، به منظور آگاه ساختن عالم و عالمیان از این خطر حاد و بحرانی که آن جامعهٔ معزّز و محبوب با آن روبه رو است، دنبال می کند. در نتیجهٔ مجهودات بی درنگ افرادی که مسئولیت انجام این کار به آنان محوّل شده است، دوائر مختلف سازمان ملل متحد و دولت ها و سازمان های مدنی و رسانه های گروهی در بسیاری از ممالک جهان به بررسی وضع بهائیان ایران مشغولند، شاید فریادی شدید و عالمگیر بلندشده و دست ظالمین را کوتاه نماید.

تحوّلات جاری، دوره ای دیگر از شدّت و حدّت تضییقات وارده بر بهائیان ایران است، تضییقاتی که در طیّ بیش از یک قرن و نیم از بدایت امرالله تا کنون در آن سرزمین متتابعاً در کاهش و افزایش بوده است. انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹مرحلهٔ جدیدی برای استمرار این مصائب به وجود آورد. در سالهای اخیر هنگامی که شدّت تضییقات بر حسب ظاهر تقلیل یافته بود، احبای ایران مصمّم شدند که همچون برادران و خواهران روحانی خویش در سراسر عالم فرایند مؤسسهٔ آموزشی را در کشور خود شروع کنند. در نوامبر سال ۲۰۰۳ در پیامی خطاب به پیروان اسم اعظم در مهد امرالله مراتب قدردانی وتمجید خود و عالم بهائی را از فداکاری ها و استقامت آن عزیزان ابراز و توجّهشان را به رسالت تاریخی که انجام آن را جمال اقدس ابهی بر دوش اعضای آن جامعهٔ منتخَب و مفتخرگذاشته اند جلب نمودیم. یک سال بعد، بهائیان ایران نامه ای خطاب به رئیس جمهور سابق نوشته جبران نقضِ حقوق انسانی و مدنیِ خود را تقاضا

نمودند. عکس العمل اولیای امور در قبال این مسائل ایجاد موجی از بازداشتها و حبسهای بی علّت جمعی از احبّا بود.

با تغییرات سیاسی اخیر آن کشور موقعیت احبّا وخیم تر شده است. دولت خواستار تعطیل مؤسسهٔ آموزشی شد و جامعهٔ بهائی این امر را اجابت نمود ولی بهائیان نمی توانند به خواسته های غیر قابل قبول تن در دهند و یا در مقابل پافشاری دشمنان امرالله بر منع تبلیغ فردی تسلیم گردند. مگر نه این است که حضرت بهاءالله تبلیغ را فریضه ای روحانی برای پیروان خود مقرّر داشته و حضرت عبدالبهاء در ضرورت تداوم آن فرموده اند که: «به کلّی تعطیل جائز نه زیرا به کلّی تأیید منقطع گردد» فی الحقیقه حقّ بیان عقاید مذهبی شخصی به دیگران از جمله حقوق مذکوره در عهد نامهٔ بین المللی حقوق مدنی و سیاسی افراد است. از این گذشته اظهار این عقاید تنها راه مقابله با تحریفات و افترائات و شبهات رایجه در خصوص امر مبارک و همچنین حفظ جامعه است و در ایفای این وظیفه، احبا البته به ضرورت رعایت حکمت واقفند و طبیعتاً از بینش های روحانی و تعلیماتی که در فرایند مؤسسهٔ آموزشی آموخته اند استفاده خواهند کرد.

خطراتی که احبای ایران در حال حاضر با آن مواجه اند به حدّی است که از اوایل دههٔ ۱۹۸۰ تا به حال دیده نشده است. شواهد موجود حاکی از آن است که اولیای امور مجهودات خود را برای ایجاد خفقان جامعه مضاعف نموده اند تا از طریق اجرای تدابیر غیر اخلاقی مندرجه در سند محرمانه ای که در سال ۱۹۹۱ از طرف شورای عالی انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی ایران صادر و توسط حجّت الاسلام سید محمد گلپایگانی، منشی شورا، امضا و از طرف رهبر جمهوری اسلامی ایران آیت الله علی خامنه ای به تصویب رسد به نیّات خود جامهٔ عمل بپوشاند. تنها از اواخر اکتبر تا اواخر نوامبر سال ۲۰۰۵، کیهان، روزنامهٔ متنفّذ طهران، دهها مقاله حاوی حملات متعدد به امر مبارک منتشر کرد. در همین مدت شبکهٔ رادیوی ملّی پخش یک سریال هفتگی را که محتوی و مقصد آن شبیه مقالات کیهان بود آغاز نمود. در تلویزیون و اینترنت نیز امر مبارک مورد حمله قرار گرفت. انتشار اطلاعات جعلی و نفرت انگیز دربارهٔ امرالله، هیاکل مقدسهٔ بهائی و بهائیان از طریق این رسانه ها نمی تواند هدفی غیر از دامن زدن به آتش شبهه و عناد داشته باشد. پخش برنامه های تبلیغاتی علیه امر بهائی، گزارشهای اخیر دربارهٔ ازدیاد آزار و اذیت احباء الله در سراسر ایران، اقدام اتحادیّهٔ اصناف برای جمع آوری اسامی بهائیان در مشاغل و حرف مختلفه و ترس و خوف گزارش گر ویژه دربارهٔ اینکه تصمیم اخیر دولت «که پیروان دیانت

بهائی را شناسائی و اعمال آنها را تحت نظر بگیرند... مبنای آزار فزاینده وتبعیض بیشتر علیه بهائیان خواهد شد»، وقتی جمعاً بررسی شود، موجب ازدیاد تشویش و نگرانی دربارهٔ مقاصد و نیّات مرتکبین این اعمال می گردد.

در سه دههٔ گذشته، بهائیان مهد امرالله از حمایت و تشویق بی دریغ یاران ایران که جامعه را درغیاب محفل روحانی ملی با کفایت و درایت اداره نموده و مجهوداتشان درتقویت روحیهٔ احبای عزیز آن سامان مراتب تحسین و قدردانی این جمع را برانگیخته، برخوردار بوده اند. استقامت و وفاداری احبای ایران به امر مبارک در حین مقابله با آشوب و ضوضائی که جامعه را احاطه نموده موجب سرافرازی و افتخار پیروان اسم اعظم در سراسر عالم است. با توکل به صون و حمایت لاریبیّهٔ الهیّه و با شجاعت، قاطعیت و تعهّد عمیقی که سبب تمجید بی حدّ ماشده است کماکان به انجام وظایف روحانی خود مشغولند. آمادگی شان برای تحمل مشقّات بی شمار به منظور رعایت اصول روحانی و حفظ حقوق حقّهٔ جامعهٔ بهائی در مهد امرالله، آن سرزمین را به سوی سرنوشت باشکوهی که در آثار مبارکه به آن اشاره شده است سوق می دهد. آن عزیزان وارثان صالح نیاکان روحانی ِ خود می باشند که این کلمات عالیات از قلم اعلی در حقّشان عزّ نزول یافته است:

جمیع این قلوب منزّهه و نفوس مقدّسه به کمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت، جز شُکر از ایشان ظاهر نه و در مواطن بلا، جز رضا از ایشان مشهود نه... گویا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت.

اما مصائبی که احبای ایران بدان مبتلاهستند باید در عرصهٔ بزرگتر حوادث عالم مورد بررسی قرار گیرد زیرا تشنّجات و اضطراباتی که آن کشور را محاصره نموده نتیجهٔ قوای فعّاله ای است که تمامی کرهٔ ارض را احاطه نموده است. پیشرفت محتوم جهان به سوی وحدت عالم انسانی از دو جریان مهار نشدنی ترکیب و تحلیل، تحرّک می پذیرد. «در وقتی که امواج فزایندهٔ شرارت، نظم و ترتیب عالم را مختل ساخته و حال به اطفای شعلهٔ حیاتش مشغول است ندای نوع بشر در طلب نجات» از هر جهت بلند است.

در میان این اغتشاش و پریشانی، هنگامی که احبای عزیز ایران هستی و وجود خویش را وقف امرالله نموده اند و تشکیلات امری در ممالک خارج نهایت سعی خود را برای دفاع و حمایت از ایشان مبذول می دارند، وظیفهٔ شما و آنچه شایستهٔ فداکاری ها و جانبازی های آن

دوستان ستم دیده است این که هر یک، در هر نقطه از جهان که ساکنید، عزم خود را در برآوردن احتیاجات همه جانبهٔ امرالله بیش از پیش جزم نمائید و علی الخصوص اوقات و مساعی خود را وقف تحقق مقصد اصلی نقشهٔ پنج ساله کنید. از طریق فعالیتهای اساسی نقشه می توانید به نهایت صمیمیّت، افراد علاقه مند، ازجمله در موارد مناسب بعضی از هموطنان مورد اعتماد خود را، با کلمات الهی آشنا کرده، به امر مبارک جلب نمائید و آنان را برای قیام به خدمت راهنمائی کنید. ملاحظه فرمائید که وعدهٔ جمال قدم که می فرمایند اگر امر مبارکش در سرزمینی از پیشرفت ممنوع گردد از مکانی دیگر سر برآورده و پیام حیات بخش خود را به جهانیان اعلان خواهد نمود، چقدر مناسب حال و درخور احوال است.

نقشهٔ عظیم الهی چشم عالمیان را به سوی ایران متوجه ساخته است. در ادوار گذشته مردم شریف آن سرزمین بااستفاده از قوای خلّاقهٔ تعالیم حضرت زرتشت و حضرت محمد و با به کار بستن مبادی روحانی، تمدّنی بنا نهادند که «عزّت و سعادتش» به فرمودهٔ حضرت عبدالبهاء «چون صبح صادق از افق کائنات» طالع شد:

در قطب عالم مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن فضائل و خصائل حمیدهٔ انسانیه. دانش و هوش افراد این ملت باهره حیرت بخش عقول جهانیان بود و فطانت و ذکاوت عموم این طایفهٔ جلیله مغبوط عموم عالمیان.

وضع امروز ایران موجب نهایت تأسف است، وضعی که به سختی می توان آن را با شکوه و جلال گذشتهٔ آن کشور نسبت داد. بهائیان ایران، علی رغم تضییقات موجوده، مصمّم اند که به کمک خود برای بنیان گذاری جامعه ای بر اساس تعالیم روحانی، معنوی و اجتماعی ادامه دهند، جامعه ای که مقدر است نه تنها میراث نفیس آن ملت را بازیابد بلکه به مراتب بر آن بیفزاید.

یاران و یاوران امر الهی: دسائس کسانی که خود را قادر بر محو جامعهٔ اسم اعظم در ایران می انگارند قطعیّاً با شکست روبه رو خواهد شد. مساعی شما، به نیابت از خواهران و برادران محبوب خود در ایران، طلوع صبحی را که در آن «این امر محکم متین» الی الابد ظلمات غلیظهٔ محیطه بر سرزمین ولادتش را ضایع خواهد کرد تسریع می نماید. وقت تنگ است، «ایام منتهی گردد و مدت جزئیّهٔ حیات منقضی شود ولی ثمرات عبودیت آستان مقدس ابدی و سرمدیم است.

از جانب شما در اعتاب مقدسهٔ علیا به تضرّع و دعا مشغولیم.

۶ شهرالرحمة ۱۶۳

۲۹ جون ۲۰۰۶

ای حبیبان با وفا و برگزیدگان حضرت کبریا،

جامعهٔ اسم اعظم در سراسر عالم مملو از شور و شعف حاصله از شروع نقشهٔ پنج سالهٔ جدید است. پیام های محبت آمیز واصله از نمایندگان کانونشن های ملی ممالک مختلف به مرکز جهانی، حاکی از عزم جزم بهائیان عالم برای سرعت بخشیدن به فرایند یدخلون فی دین الله افواجاً از طریق شروع برنامه های فشردهٔ رشد در حداقل ۱۵۰۰ محدودهٔ جغرافیایی در سراسر جهان می باشد. بسیاری از این پیام ها حاوی این مژدهٔ جانفزاست که شرح استقامت احبای ایران در مقابله با تضییقات حالیه و وفاداری آنان نسبت به اوامر الهیه در ایجاد جوّی روحانی در آن اجتماعات کمکی مؤثّر نموده است. پیام های واصله همچنین بشارت می دهد که جانفشانی شما عزیزان برای ارتقاء مصالح امریه در شرا یط صعب و دشوار فعلی، سرمشقی از فداکاری، منبعی از قوای روحانی و مشوّقی مؤثّر برای دیگر عاشقان روی بهاء در اقصی نقاط عالم بوده و آنان را در مساعی خود برای نشر نفحات الله و خدمت به امرالله مصمّم تر کرده است. ملاحظه فرمایید که قوای منبعثه از تحمل و بردباری احبای عزیز ایران در این ایام پر افتتان چطور مفهوم بیان مبارک «لَو یَستُرُونَ النُّور فِی البَرّ اِنَّهُ یَظهَرُ مِن قُطبِ البَحرِ وَیَقُولُ اِنّی مُحییَ العالَمین» را روشن تر و وسایل و لوازم پیشرفت عنصری آن را مهیّاتر ساخته است. در این مقام، یادآوری ِ وعدهٔ محکمهٔ الهیه که از قلم مبارک جمال اقدس ابهی در اشاره به تضییقات وارده بر نفس مظهر ظهور الهی نازل شده روح و روان را به وجد و طرب می آورد که می فرمایند:

... وَ اَمَّا الانَ حَجَّبُونی بِحِجابِ الظَّلام الَّذی نَسَجُوهُ بِاَیدِی الظُّنُون وَالاَوهام سَوفَ تَشُقُّ یَدُالبَیضاءُ جَیباً لِهذِهِ اللَّیلَةِ الدَّلماءِ وَ یَفتَحُ اللهُ لِمَدینَتِهِ باباً رِتاجاً یَومَئذٍ یَدخُلُونَ فیهَا النّاسُ اَفواجاً وَ یَقُولُونَ ما قالَتهُ اللائماتُ مِن قَبلُ لِیَظهَرَ فِی الغایاتِ ما بَدا فِی البَدایاتِ.

معهد اعلی با تمجید و قدر دانی، آن عزیزان را اطمینان می دهند که آنی نمی گذرد مگر آنکه شهامت و شجاعت و استقامت و جانفشانی ِ آن دلدادگان روی جانان به یاد آید.

این بلایا و رزایا و زجر و حبس و محنت و ابتلا در ساحت کبریا مذکور و اجرش موفور و محتوم. اِنَّما یُوَفَّیَ الصّابِرُونَ اَجرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ. برکات آسمانی و قوای روحانی منبعثه از احراق دماءِ مطهّرهٔ شهیدان و فداکاری ها و از خود گذشتگی های قاطبهٔ بهاییان در آن سرزمین در تحمل

شرایط طاقت فرسا وسایل تحقق وعود مبارکهٔ الهیه را یکی بعد از دیگری مهیا ساخته و می سازد. به فرمودهٔ مبارک «...جمیع این بلایا به منزلهٔ دُهن است برای اشتعال این مصباح کَذلِکَ یُبَدِّلُ الله ما یَشاء وَ اِنَّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیر...»

حضرت ولی عزیز امرالله سنواتی بعد از جلوس بر کرسی ولایت، خطاب به محفل مقدس روحانی مرکزی ایران چنین فرمودند:

استخلاص این فِئَهٔ مظلوم بی گناه از قیود اسارت و چنگ ارباب ظلم و عداوت، ضوضاء و هیجان عمومی را مقتضی و حصول عزت و رخا و آسایش حقیقی از برای بهاییان مقاومت و ممانعت و شور و آشوب اهل حقد و جفا را مستلزم پس اگر چنانچه تلاطم دریای بلا ازدیاد یابد و طوفان مِحَن و رزایا از شش جهت آن جمعیت مظلوم را احاطه نماید به حقّ الیقین بدانید و آنی متردّد نمانید که میعاد نجات و میقات جلوهٔ موعودهٔ دیرینه نزدیک گشته و وسایل اخیرهٔ فوز و نصرت عظمی از برای ملت ستمدیدهٔ بهاء در آن کشور مهیّا و فراهم شده قدم ثابت، لازم و عزم راسخ، واجب تا این مراحل باقیه طی گردد و مقصود و آمال بهاییان در اعلیَ المقامات پدیدار گردد و جلوه ای حیرت انگیز نماید هذِهِ سُنَّةُ الله وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبدیلاً.

این بیانات محکمهٔ مبارکه البته توشهٔ راه هر عاشق باوفا در سبیل تحمل بلایا و تلاش برای وصول به معشوق و محبوب بی همتاست ولی از طرفی مشاهدهٔ نشانه های فتح و ظفر قوای روحانی و استحکام مستمرّ بنیان امر الهی در حین شدت تضییقات اغلب سخت و دشوار است. پیام مورّخ ۲۷ دسامبر ۲۰۰۵ بیت العدل اعظم خطاب به مشاورین مجتمع در ارض اقدس و همچنین پیام رضوان سال ۲۰۰۶ معهد اعلی خطاب به بهائیان عالم را مطالعه فرمایید و ملاحظه نمایید که چه مقدار از فتوحات مذکوره، از جمله موفقیت جامعه در توسعهٔ چار چوب عمل برای پیشبرد فرایند دخول افواج، بعد از وقوع انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران و به برکت جانفشانی ها و از خود گذشتگی های شما عزیزان نصیب شده است، فتوحاتی که هر یک به خودی خود، گامی عظیم در راه استقرار نظم جهان آرای الهی محسوب می شود.

در وقایع اخیر مصر تفکر فرمایید که چطور استقامت احبای عزیز ساکن آن سرزمین بالاخره منجر به اعلان عمومی بی نظیر امر مبارک در جهان عرب شد. تنها در ماه می ۲۰۰۶، بیش از بیست هزار نفر درکشور مصر از سایت عربی بهائی برای کسب اطلاعات در مورد امر مبارک دیدن نموده وعلاقه مندان در نقاط مختلفهٔ عالم هزاران نسخه از آثار مبارکه را به زبان عربی از

کتابخانهٔ اینترنت بهائی استخراج نمودند. ملیون ها نفر باتماشای برنامه های هفتگی یکی از ایستگاه های تلویزیونی معروف آن کشور با حقایق و اصول امرالله و بی انصافی اهل عدوان آشنا شدند. گروهی از متفکرین و مدافعین حقوق بشر به پشتیبانی علنی از حق بهائیان برای اخذ کارت شناسایی که حال از آن محرومند قیام کردند. جراید بین المللی بهائی در سراسر عالم و سایت های مختلف اینترنت به زبان عربی نیز توجه خاصی به وضع بهائیان مصر نشان داده، موجب اشتهار امر و نشر کلمةالله شدند.

حضرت عبدالبهاء ارواحنا لمظلومیته الفداء در یکی از الواح مبارکه می فرمایند:

...و از غرائب وقوعات این است که اعظم وسیلهٔ صون و حمایت این حقیقت نورانیت هجوم اعداست و آلام و محن بی منتها زجاجِ آن سراج، ارياح است و سبب سلامت آن سفینه شدت امواج...

پس صبر و اصطبار بیش از پیش لازم و آمادگی کامل جامعه برای قبول مسئولیتهای مضاعفهٔ ناشی از رفع موانع و محدودیت ها واجب تا در میقات معین و با ارادهٔ جمال قدم ابواب رخا بر وجه احبا گشوده شود، یاردلنشین رخ بگشاید و روز پیروزی جلوه نماید.

در حین تأمل و تفکر دربارهٔ وضع موجود در ایران و مشکلاتی که جامعهٔ بهائی با آن روبه رو است، شایسته است که احبای عزیز متوجّهاً الی الله نکتهٔ مهم دیگری را نیز به خاطرداشته باشند و آن اینکه چون دشمنان امرالله در این ایام به دلایل مختلفه خود را برای هجوم فزاینده و علنی به جامعهٔ بهائی محدود می بینند، برای رسیدن به هدف خود آنچه را قادرند — از ایجاد محدودیت های اقتصادی تا مسدود نمودن ترقیات اجتماعی، از ایجاد ترس و نگرانی تا اشاعهٔ کذب و افترا، از ممانعت ورود دانشجویان بهائی به دانشگاه ها تا تسهیل اخذ گذرنامه و خروج از کشور — مجری می دارند تا احبای عزیز را تشویق یا مجبور به ترک وطن مألوف سازند و بدین وسیله به زعم خود جامعهٔ بهائیِ مهدِ امرالله را تضعییف و سرانجام ریشه کن نمایند. در پرتو این بررسی ها روشن خواهد شد که ترک ایران در شرایط فعلی موجب افسردگی خاطر دوستانی که به حبل استقامت متمسّکند گشته و بدون شک دشمنان امرالله را جسور و در تعقیب اهداف غیر انسانی خود مصمّم تر می کند.

یکی از ارزشمندترین ثمرات فداکاری ها و تحمل محن وارده بر شما عزیزان در سنوات اخیر، افزایش چشمگیر آمادگی اهل عالم و ملت ایران برای قبول امر مبارک است. این سرمایهٔ

گرانبهاکه با دادن جان و مال و راحت و آسایش و فداکردن پیشرفت های مادی و دنیوی احبای عزیز از پیر و جوان حاصل گشته و اساس ترقّیات و فتوحاتی جدید در عصر تکوین محسوب می شود باید به بهترین وجه ممکن مورد بهره برداری قرار گیرد. خواهران و برادران روحانی شما در سراسر عالم، با حمایت مؤسّسات امری، مساعی خود را برای انجام این امر تمرکز داده اند و جامعهٔ اسم اعظم در سرزمین مقدس ایران، چه افراد و چه تشکیلات امری، نیز باید بیش از پیش بکوشد تا اطمینان یابد که برای مقابله با این مسئولیت تاریخی از آمادگی فکری و روانی، معلومات امری و مهارت های لازمه بهره مند است. بدون شک شما عزیزان در این موقعیت خطیر به وظایف خود در مقابل تبلیغ انفرادی که مهمترین جنبهٔ این آمادگی است آگاهید. چندی پیش بیت العدل اعظم الهی بعد از بررسی اوضاع مهد امرالله و مصالح امر در آن کشور به یاران ایران توصیه نمودند که مؤسّسهٔ آموزشی در ایران را به عنوان سیستم رسمی ِ ملی که زیر نظر ایشان اداره می شد منحل نمایند و از آن تاریخ به بعد یاران و خادمین مسئولیّتی در قبال امور تبلیغ انفرادی احبّا نداشته باشند. این تصمیم معهد اعلی برای حفظ و صیانت یاران و خادمین و جامعهٔ بهائی و رعایت امور مملکتی و به عنوان نشانی از اشتیاق به همکاری جامعهٔ بهائی با اولیای امور گرفته شد. ولی معنی و مفهوم این تصمیم این است که افراد احبّا باید در انجام امر مهم تبلیغ که از جمله وظایف روحانی و تخطّی ناپذیر هر فرد بهائی است بیش از پیش کوشا باشند، هیچ فرصتی را از دست ندهند و با رعایت حکمت و از طریق ابتکار شخصی، تا حد امکان با استفاده از بینش های روحانی و تعلیماتی که در فرایند مؤسّسهٔ آموزشی آموخته اند به این وظیفهٔ خطیر قیام کنند و در این راه همدیگر را نیز تشویق وحمایت نمایند. ملاحظه فرمایید که حضرت عبدالبهاء در اهمیّت تبلیغ چه می فرمایند:

ای بندگان جمال مبارک از قرار معلوم از کثرت اغتشاش امر تبلیغ اندکی مهجور مانده... این معلوم و واضح است که الیوم تأییدات غیبیهٔ الهیه شامل حال مبلّغین است و اگر تبلیغ تأخیر افتد بکلّی تأیید منقطع گردد زیرا مستحیل و محال است که بدون تبلیغ احبای الهی تأیید یابند در هر صورت باید تبلیغ نمود ولی به حکمت اگر جِهاراً ممکن نه خفیّاً به تربیت نفوس پردازند و سبب حصول روح و ریحان در عالم انسان شوند... مقصود این است که در ایام امن و امان باید تبلیغ را در نهایت گرمی مجری داشت و چون امن و امان نه باید به نهایت حکمت مجری نمود اما به کلی تعطیل جائز نه زیرا به کلی تأیید منقطع گردد...

پس ای حاملان امانت الهیه، در این ایام که بلایا و رزایا و محن و فتن از هر جهت احاطه نموده، دست شکرانه به آستان مقدسش بلند کنید که الحمدلله از جُند وفایش محسوب، به حبل میثاقش متمسّک، به اطاعت اوامرش مفتخر، به رداء استقامتش ملبّس، و در میادین خدمت و ترویج مصالح امرش ساعی و قائم هستید. در محیط گرم خانواده و با فرزندان دلبند و جوانان برومند خود این نکات را در میان گذارید و ایشان را از قدردانی عمیق معهد اعلی مطمئن سازید که الحمدلله فداکاری های آن نور دیدگان نیز در رقّ منشور با خطّ جلی مسطور و موجب افتخار جامعهٔ بهائی و نسلهای آیندهٔ عالم بشری است.

بیت العد ل اعظم در اعتاب مقدّسهٔ علیا آن یاران ممتحن جمال ابهی را به ادعیهٔ قلبیهٔ خود اطمینان می دهند و حفظ و صیانت و موفقیّت کل را از درگاه مقدّسش مسئلت می فرمایند.

با تقدیم تحیّات، دارالانشاء بیت العدل اعظم

یادداشتها و مآخذ

[1] قرآن مجید، بقره، ۲۸۲ (مضمون: بترسید از خدا و خدا شما را می آموزد)

[2] لوح دنیا

[3] خط سوم، صص۳۸۰ به بعد

[4] گلزار تعالیم بهایی، ص ۳۵۱

[5] همان ص۲۶۰

[6] کلمات مکنونه، از حضرت بهاءالله

[7] دریای دانش ص ۱۵

[8] گلزار تعالیم بهایی ص ۴۲۷

[9] آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۲۴۴

[10] علاوه بر دو منبع فوق الذکر رجوع شود به:«گلزار تعالیم بهایی»، صص:۴۵۷-۴۵۱ و۴۷۵-۴۶۹؛ «امر و خلق»، ج۳ ؛ «گنجینه حدود و احکام»، صص ۳۳۷-۳۳۳؛ و...

[11] امر و خلق، ج۳، ص ۱۰۶

[12] سوره نساء، آیات ۸۲-۸۱

[13] ./ سوره یوسف،۵۳)

[14] در این مورد به لوح مبارك «ای بلبلان الهی...»، که در متن اصلی ، اواخر نکته چهار از فصل اول، به نقل از کتاب دریای دانش صص : ۳۱-۲۹ ، ذکرشده، مراجعه شود

[15] کلمات مکنونه

[16] مشخصات دیگر کتاب: صفحه آرایی: مبین اطلاع (رضوان)، چاپ و صحافی نور، فیلم وزنیك: لیتوگرافی نور، تیراژ :۳۰۰۰، انتشارات نور علم، همدان، خیابان شکریه، شمارهٔ ۲۹۰۵، کد پستی ۴۱۵۶- ۶۵۱۷۵، قیمت ۶۷۰۰ ریال، ۱۰۵ صفحه به علاوهٔ برگهٔ فهرست و عنوان.

[17] این مباحث به زبانی دیگر در ردیهٔ بعدی خانم رئوفی تحت عنوان مسلخ عشق تکرار شده، لذا چون در ادامه مطالبی دربارهٔ مسلخ عشق خواهد آمد، پاسخ به مسلخ عشق، شامل پاسخ به مطالب «چرا مسلمان شدم» نیز خواهد بود.

[18] مآخذ مزبور عبارتند از : کتابی از استاد علامه موسوی(؟)، کشف الحیل از آواره(نام وی را ابوالقاسم ذکر کرده، حال آنکه عبدالحسین است)، پیام پدر از صبحی(فضل الله مهتدی)، سخنان پدر از امامی. و آثار بابی و بهایی که به صورت ناقص و گزینشی از ردیه های فوق الذکر مورد اشاره واقع شده عبارتند از: اشراقات، ایقان، بیان فارسی و عربی، صحیفهٔ عدلیه، مقالهٔ شخصی سیاح، مکاتیب، مفاوضات، گنجینهٔ حدود و احکام. (از نکات جالب آنکه بعدها در مسلخ عشق، صص ۱۳۹-۱۳۸ نوشته همین کتاب گنجینهٔ حدود و احکام را حضرت عبدالبهاء نازل کرده، حال آنکه کتاب مزبور مجموعهٔ نصوصی است از همهٔ طلعات مقدسهٔ آیین بهایی که توسط یکی از فضلا و علمای جامعهٔ بهایی، جناب اشراق خاوری، جمع آوری و تنظیم شده است و همین قبیل اشتباهات فاحش حاکی از جعلی بودن هر دو کتاب و بی پایه و اساس بودن آنها می باشد) چون در ادامهٔ متن در مورد کتاب های ردیه مطالب لازمه خواهد آمد، توضیحات بیشتر را در آنجا ملاحظه فرمایید.

[19] شایان ذکر است که در سال قبل از آن مورخ ۱۳۷۷/۷/۷ به بیش از ۵۰۰ خانهٔ بهایی در سراسر ایران از طرف اولیای محترم امور مراجعه شده بود و هزاران جلد کتب بهایی و غیر بهایی برده شده بود. نیز به یادداشت شمارهٔ 266 رجوع شود.

[20] جالب آنکه در ردیهٔ *بهاییانِ* نجفی، برای رد دیانت بهایی، یعنی تنها ثمرهٔ باقی مانده از ادیان آسمانی قبل و دین بابی، آقای نجفی خصومت اجداد متشرّعِ خود را نسبت به شیخیه و ازلی ها عمداً فراموش می کند و حتی بعضاً دربارهٔ آنها دلسوزی و ابراز احترام می کند تا همهٔ رد و انکارها متوجه دین بهایی و بهاییان گردد، و به نظر این عبد این کاری منطقی بوده است. زیرا اولاً «کس نزند بر درخت بی بر سنگ» و ثانیاً تنها اثر زندهٔ الهی که پویا و محرك است و علیرغم بلایای ۱۶۳ ساله بیش از پیش شاداب و پراقتدار و پر نفوذ به پیش می رود و به زعم امثال آقای نجفی باید جلوی آن را گرفت، همین دین بهایی است و لاغیر. جالب است که دیگر ردیه نویسان اخیر نیز چون آقای نجفی به این حقیقت پی برده اند و حملات خود را متمرکز در دین بهایی و بهاییان نموده اند و در آینده نیز مجبورند که به همین کار ادامه دهند. در ادامهٔ متن باز در این باره خواهد آمد.

[21] متن کامل آن را در ضمیمهٔ شمارهٔ ۱ ملاحظه فرمایید.

[22] مشخصات کتاب مسلخ عشق به این شرح است: مسلخ عشق، مهناز رئوفی، نشر پیکان، تهران، ۱۳۸۰(چاپ اول ۱۳۸۱)، ۴۰۴ صفحه(در این شناسنامه در اول کتاب، حجم ۴۰۴ صفحه مندرج شده، اما خود کتاب چاپ شده ۳۰۰ صفحه می باشد)، فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا: ۱- داستان های فارسی قرن۱۴- ۵م، ۸۵۴ ی/۸۰۷۵ PIR، ۳/۶۲ فا ۸، ۱۳۸۰، م ۹۸۶/ کتابخانه ملی ایران / طراح جلد: ستاره نورونی/ شماره نسخه های این چاپ(چاپ اول ۱۳۸۱):۲۰۰۰، چاپخانه آسمان/ مرکز پخش: مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات/ تلفن و دورنگار۸۷۹۴۲۱۹، ۸۷۹۴۲۱۸، ۸۷۷۲۲۶۷، ۸۷۷۲۰۲۹/ و در صفحهٔ بعد از صفحهٔ ۳۰۰ نوشته شده: «برای تماس با نویسنده، با نشانی زیر مکاتبه نمایید: همدان، صندوق پستی ۷۱۴۸-۶۵۱۳۶».

[23] مهم است که اشاره گردد امام صادق(ع) فرموده اند تأویل آیات مزبور جز در زمان قائم موعود نخواهد بود. یعنی در ظهور بابی و بهایی است که نور الهی به تدریج تمام عالم را می گیرد و وعود انبیای الهی و ازجمله حضرت محمد ص تحقق می یابد و نمی توان جلوی آن را گرفت و مخالفت های اعدا همانند فوت کردن به نور الهی خواهد بود که بدیهی است بی اثر خواهد شد(بحارالانوار، جلد۱۳ ، و نیز کتاب تعلیمات دینی سوم اقتصاد، چاپ ۱۳۵۸).

[24] کتاب *درشناخت حزب قاعدین زمان* (موسوم به انجمن حجتیه)، از ع.باقی، نشر دانش اسلامی، اسفند ۱۳۶۲، صص:۹۶ و ۲۰۳.

[25] همان مأخذ صفحهٔ ۱۲۸ و ۱۹۴.

[26] همان، ص ۱۹۱.

[27] به نقل از بیانیهٔ جامعهٔ بهاییان ایران در جواب سخنرانی نمایندهٔ محترم وقت ایران در جلسات کمیتهٔ حقوق بشر سازمان ملل در ژنو درباره حقوق بهاییان که سخنرانی مزبور در شماره ۱۶۷۷۶ روزنامهٔ اطلاعات مورخ ۱۳۶۱/۵/۲ چاپ شده است.

[28] در این مورد ازجمله رجوع شود به پیام رضوان ۲۰۰۰ بیت العدل اعظم و پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ همان معهد اعلی؛ بیانیهٔ جامعهٔ بهاییان ایران مورخ ۱۳۸ بدیع با عنوان «مراجع امور و ملاذ جمهور درکشور مقدس ایران ملاحظه فرمایند...»؛ کتاب صحیفهٔ نور، از مرکز فرهنگی انقلاب اسلامی، جلد اول، صص:۱۴-۸، ۱۷، ۳۴، ۳۹، ۴۴، ۵۰، ۵۲، ۶۲-۵۳، ۶۹- ۶۵، ۱۰۰-۹۰، ۶۴، ۲۴۳، ۲۲۸، ۲۰۸، ۱۳۸؛ صحیفهٔ نور، جلد ۴، صص۷۹و ۲۰۱. از این منابع در قسمت های بعدی متن مطالبی آورده خواهد شد.

[29] منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، لجنهٔ نشر آثار امری، آلمان، ۱۴۱ بدیع، شماره ۲۹، ص ۵۴. نیز ترجمهٔ کتاب ۴ روحی، ص ۸۶. مضمون عربی: اینچنین خداوند تبدیل می کند آنچه را که می خواهد و همانا او بر هر چیزی قادر است.

[30] چنانکه حتی دولتمردان رژیم پهلوی نیز گاهی در مجامع بین المللی وجود جامعهٔ بهایی در ایران را انکار می کردند و یا تجاهل می نمودند. همچنین بعضی علما و روشنفکران نیز همین روش را ترجیح می دادند که در اینجا لزومی به ذکر ایشان نیست.

[31] الاتقان، جلد۲، ترجمهٔ سید مهدی حائری قزوینی، صص۲۵۱-۲۴۹. مضمون شعر: و هرگاه خداوند بخواهد فضیلت بسته شده را بگشاید، زبان حسود را بر آن باز می کند. اگر آتش، آنچه درکنارش هست نمی سوزاند، بوی خوش عود هیچگاه احساس و دانسته نمی شد.

[32] به ضمیمهٔ ۱ مراجعه شود.

[33] مجموعهٔ مناجاتهای حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنائُهُ، چاپ آلمان، صص:۳۲۵و ۳۴۶.

[34] چنانکه خود این عبد نیز برای نوشتن این سطور نتوانستم تمام مآخذ و مراجع دلخواهی را که در ذهن داشتم و قبلاً خوانده بودم بدست آورم و لذا آنچه در این جوابیه آمده به اندازه ای بوده که این عبد توانستم تهیه کنم و سایر موارد ضروری نیز اگر چه عیناً ذکر نشده ولی مضمون آن مذکور آمده و لذا به جهت ناکافی بودن آدرس و شناسنامه بعضی مآخذ وکتب و غیره معذرت می خواهم.

[35] البته باید خاطر نشان ساخت چنانکه در ص۲۸۸ مسلخ عشق آمده، جاعلین خیلی آرزومند بوده اند که به خصوص جوانان بهایی را تحت تأثیر اتهامات و اکاذیب و حیله های خود بگذارند و به نظر در اصل و اساس، انتخاب قالب رمان و داستان

برای مسلخ عشق، نوعی نشانه رَوی مستقیم به سوی جوانان بهایی- و البته صد البته جوانان غیر بهایی- بوده است، اما ملاحظه نمودند که جوانان بهایی نیز مانند بزرگسالانشان با اتهامات قدیم و جدید جاعلین آشنایند و نیازی به پاسخ ندارند. در این مورد در ادامهٔ متن نیز ضمن پاسخ به مطالب ص ۲۸۸ مسلخ عشق، خواهد آمد، به آن مراجعه شود.

[36] در اینجا اشاره به این نکتهٔ مهم مفید خواهد بود که یادآوری شود جنبه ای از قوای فکری انسان قوهٔ واهمه و نیز متخیله است که منطقیون و فلاسفه، میزان صحتِ یقینی مُدرَکاتِ آن را زیر ۵۰ درصد گفته اند که طبیعی است از مرحلهٔ صحت یقینی عقلی بسی به دور است (رجوع شود به کتاب منطق مظفر). و چون این قوه در نفوس به طور طبیعی و اتوماتیك و بدون لزوم فشار به ذهن درکار است و دروازهٔ ورودیش به قدری فراخ است که انواع اطلاعات به آن سرازیر می شود و خود به تنهایی نمی تواند راست را از غلط تمیز دهد. لذا می توان هر مطلبی را، چه راست و چه غلط، به خورد آن داد و مطمئن بود که نفس ورود مطلبی به آن ولو اینکه پس از بررسی و استدلال کافی، غلط بودنش به قوهٔ عقل و یقین اثبات شود، موجب باقی ماندن ته مانده های وهم آلود آن در ذهن می گردد و گهگاهی آن اکاذیب بر ساحت حافظه آشکار و نهان می گردد و شخص را به شبهه و امتحان و گیجی می اندازد. به همین جهات است که امروزه با استفاده از دست آوردهای روان شناسی، سیاسیون عالم و آنانیکه نیات سوء برای بشریت دارند و کشف حقایق، منافع ناسوتی و مادیشان را به خطر می اندازد، سعی می کنند از طریق دادن داده ها و اطلاعات کثیر و رنگارنگ که در آن راست و دروغ به هم آمیخته شده اذهان مردم دنیا را به چنین شبهه و گیجی بیندازند که نتوانند به راحتی و به موقع خود راست را از غلط تشخیص دهند، و به این واسطه بتوانند برای مدت بیشتری روی حقایق سرپوش گذارند.

در تاریخ ادیان نیز چون دیگر زمینه های حیات بشر، از این قبیل شبهات دربارهٔ انبیاء الهی و اُمتشان، توسط معرضین و مفترین و متوهمین، زیاد القاء شده به طوری که بعضی از آن شبهات علیرغم بطلان و نادرستیشان، هنوز پس از قرن ها در حافظهٔ بشری باقی مانده است تا چه رسد به شبهات ۱۶۳ ساله ای که دربارهٔ امربابی و بهایی القا شده و انسان حیران می ماند که چگونه بعضی از این شبهات علیرغم اثبات بطلان آنها هنوز در بعضی اذهان وَهم زده باقی مانده و تکرار می شود. این عبد نظر به حِکَمی، در اینجا ضروری نمی داند که بعضی از شبهات دربارهٔ ادیان قبل و امربابی و بهایی را بیاورد، ولی از خوانندگان عزیز تقاضا دارد خود فکر کنند و بعضی از شبهات مزبور را به یاد آورند تا خود متوجه شوند که بعضی شبهات فقط به صرف مطرح شدن، چه اثر سوئی می توانند داشته باشند. توگویی نفس مطرح شدن، نشان درستیشان نیز هست، حال آنکه چنین نیست و به همین دلیل است که ادیان آسمانی، انسان ها را از شبهات و ظنون و اوهام منع نموده اند و ازجمله در قرآن مجید می فرماید: «اِجْتَنِبُوا کَثیراً مِنَ الظَّنِ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِ اِثْمٌ»(حجرات، ۱۲. مضمون: دوری کنید از بسیاری گمان ها چه که بعضی از گمان ها گناه است). در ادامهٔ متن راجع به بعضی توهمات و شبهاتی که راجع به امربابی و بهایی به اذهان هموطنان عزیز القاء و تحمیل شده مطالبی خواهد آمد.

[37] در مورد آنچه در مقدمه آمده، در ادامهٔ متن نیز اشارات و توضیحات بیشتری خواهد آمد. لطفاً مراجعه شود.

[38] حتی اگر بر فرض محال همهٔ مطالب را نیز خود خانم رئوفی نوشته باشند، باز هم لفظ جعل بر آن صادق است زیرا مطالب آن همان جعل اکاذیب و اتهامات ردیه های سابقه و افترائات جدید می باشد و برای همین در این صورت هم جعلی محسوب و نویسندهٔ آن جاعل تلقی می گردد.

[39] ادعیهٔ محبوب، ص ۲۸۳.

[40] گنجینهٔ حدود و احکام، ص ۳۱۲ -۳۱۱.

[41] ادعیهٔ محبوب، ص: ۳۵۱-۳۴۹.

[42] همان، صص: ۳۶۰-۳۵۹. از دید بهایی علمای دینی دو دسته اند: یکی آنها که متّقی اند و منصف و از وساوس نفس اماره و غرور برکنار، دیگری دسته ای که بر عکس دستهٔ اول اسیر نفس و هوی هستند و معدن سالوس و ریا. بیان جمال ابهی در لوح مزبور ناظر به دستهٔ اخیر است. وصف متقین را حضرت علی(ع) در خطبهٔ هَمّام فرموده اند، تقاضا آنکه کل به آن مراجعه کنند و مست روحانی شوند. اما برای ملاحظهٔ دستهٔ دوم و تأیید بیان جمال ابهی در مورد ریای ایشان، ازجمله رجوع شود به «سیاحت شرق، زندگینامهٔ آقا نجفی قوچانی» از علمای شیعه به قلم خود ایشان، نشر حدیث، چاپ اول سنه ۱۳۷۵ه.ش. از جمله ص: ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۹۶، ۲۰۰ تا ۲۳۴، ۳۰۱ تا ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۵، ۱۹۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۱۰۶،...(در توضیح موارد فوق به عنوان نمونه توجه به این بیان مبارك حضرت بهاءالله گویاست: «مقصود از علما در این موارد که ذکر شده نفوسی هستند که خود را در ظاهر به لباس علم می آرایند و در باطن از آن محروم... اما علمایی که فی الحقیقه به طراز علم و اخلاق مزینند ایشان به مثابه رأسند از برای هیکل عالم و مانند بصرند از برای امم.» (کتاب امر و خلق، ج۳، ص۳۲۲). همچنین دربارهٔ هر دو دسته علمای مذکور به توقیع «قَد ظَهَرَ یومُ الْمیعاد» مراجعه شود.)

حضرت بهاءالله در آثارشان از جمله *لوح دنیا*، و حضرت عبدالبهاء نیز از جمله در *رسالهٔ مَدَنیّه*، حقیقت فوق را به صریح ترین بیان توضیح فرموده اند. مثلاً در لوح دنیا می فرمایند: «یا حزب الله، علمای راشدین که به هدایت عباد مشغولند و از وساوس نفس امّاره مَصون و مَحفوظ، ایشان از اَنجُم ِ سَماءِ عرفان نزد مقصودِ عالمیان محسوب؛ احترام ایشان لازم...» تقاضا آن که در این مورد حتماً به «رسالهٔ مَدَنیّه» مراجعه شود که درک آن و توجّه به عملی کردن آن، نه تنها راهِ نجات ایران عزیز از جمیع جهات است، بلکه منشور نجات اهل عالم و رسیدن به مَدَنیّتِ الهی نیز هست. بیت العدل اعظم نیز در پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ به نقش رسالهٔ مزبور اشارات مؤکّده فرموده اند. در ادامهٔ متن نیز مطالبی در این باره خواهد آمد.

[43] مضمون کلمات مبارکهٔ مکنونهٔ فارسی از حضرت بهاءالله.

[44] قرآن مجید، بقره، ۱۱۲.

[45] قرآن مجید، یس، ۲۹.

[46] کتاب *آیات شیطانی* و امثال آن (در این مورد ازجمله به فهرست کتب منتشره توسط نشر نیما در آلمان مراجعه شود) که به صورت رمان ارائه شده، بعضاً حاوی ایرادات و اشارات و کنایاتی به اسلام و حضرت محمد (ص) است که قبلاً در کتب ردیه علیه اسلام به شکلی صریح و در قالبی غیر داستانی توسط نفوس بی انصاف به رشتهٔ تحریر در آمده است. بعضی از مهم ترین این ایرادات در آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء پاسخ داده شده و به عنوان نمونه، طالبین می توانند به *خطابات* و *مفاوضات*، دو اثر از آثار حضرت عبدالبهاء مراجعه فرمایند. مسلخ عشق نیز به شکلی دیگر ولی در قالبی ناقص از نظر داستانی، شامل همان ایرادات تکراری ردیه هایی است که نفوس ضد بهایی در این ۱۶۳ سال علیه دیانت بابی و بهایی نوشته اند. (یکی از پایه های آیات شیطانی، مسألهٔ غرانیق است. رجوع شود به کتاب *قاموس ایقان* جلد ۱ صص۳۸۳ و ۴۳۸)

[47] مائدهٔ آسمانی ج ۵، صص ۱۷۲-۱۷۱.

[48] مضمون از جزوهٔ *نمونهٔ حیات بهایی*. این جزوه حاوی بعضی بیانات حضرت شوقی ربانی ولی امر دیانت بهایی می باشد.

[49] این حقیقتی است که نه تنها در آثار بهایی از قلم وحی به آن تأکید شده است، بلکه بسیاری از منصفین و علمای دنیا نیز بر آن تأکید ورزیده اند. در ادامهٔ متن نمونه هایی از آن آمده است.

[50] برای ملاحظهٔ بعضی مضامین مذکور به کتاب *بدیع* نازله از قلم حضرت بهاءالله مراجعه شود.

[51] در مورد دو روش مذکور در متن ازجمله مراجعه شود به نوار صوتی تحت عنوان «چرا جواب نمی گوییم»، از تقریرات شهید مجید دکتر علیمراد داوودی.

[52] لوح مبارك احمد(مضمون: اگر به این آیات کفر ورزید پس به کدام حجت و دلیل از قبل به خدا ایمان آوردید، آن دلایل را ارائه کنید، ای گروه دروغگویان).

[53] برای ملاحظهٔ نمونه های بیشمار، به *لوح ناپلئون سوم*، کتاب مستطاب اقدس، وکتاب *گلزار تعالیم بهایی* مراجعه شود.

[54] در ادامهٔ متن، دیگر شبهاتی را که در این خصوص وارد شده طرح و پاسخ خواهیم داد (امر و خلق ۳، ص ۱۰۵).

[55] شایان ذکر است که یکی از اتهاماتی که دربارهٔ دیانت بابی و بهایی در ردیه ها و افواه ناس شایع بوده این است که پناه بر خدا، حضرت باب حکم از بین بردن و سوزاندن قرآن مجید و احادیث ائمهٔ اطهار (ع) را داده اند، حال آنکه نظر به یکی از شرایط ظهور جدید، به مفاد حدیثی اسلامی که قائم موعود «یَهدِمُ ما کانَ قَبْلَهُ کَما هَدَمَ رَسُولُ اللهِ اَمْرَ الْجاهِلیه» (یعنی از بین می برد آنچه را که از قبل او بوده همانطور که رسول الله امر جاهلیت عرب را از بین برد)، حضرتشان فقط حکم به از بین بردن کتبی فرمودند که همانند آثار جاهلیت عرب قبل از ظهور رسول اکرم (ص)، مملو از علف های هرز تقالید و اکاذیب و تعصبات بیهوده و جاهلانهٔ رایج در ایران و جهان بود، و نه از بین بردن قرآن کریم و یا آثار وکلمات ربّانی انبیاء و ائمهٔ طاهرین. از جمله شواهد این حقیقت آنکه آثار بابی خود مملو از آیات و احادیث اسلامی و اثبات اصول و حقایق ربانی مندرج در آنهاست به طوری که در این آثار بارها اثبات حقانیت اسلام و نبوت حضرت محمد و ولایت و امامت ائمهٔ اطهار شده است(به عنوان نمونه فقط یك اثر مختص *اثبات نبوت خاصّه* حضرت رسول (ص) از قلم معجزآسایشان نازل شده است و چندین اثر به تفسیر بعضی سوره های قرآن مجید همچون بقره، کوثر، یوسف، و والعصر اختصاص یافته).

اما از جهتی دیگر مصداق حدیث مزبور و منظور از «هدم» در مورد نفس قرآن مجید و احادیث اسلامی، چنانکه حضرت بهاءالله درکتاب مستطاب ایقان، ص ۱۸۷ توضیح فرموده اند از بین بردن آنها نیست بلکه منظور تغییر و تبدیل در احکام و فروعی است که لابد در هر ظهور جدید نسبت به ظهور سابق صورت می پذیرد و امری طبیعی و حقیقی و مشروع است، چه اگر چنین نباشد و «به هیچ وجه امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهرِ کُلیه لغو خواهد بود» (کتاب مستطاب ایقان، ص ۱۸۷). و به هر حال حضرت بهاءالله در ظهور بهایی همان حکم دیانت بابی مبنی بر از بین بردن آثار مملو از تقالید و تعصبات و موهومات را نیز نسخ فرمودند و از بین بردن و محو و سوزاندن کتب دیگران ولوکتب نفوس ضد بهایی را ممنوع فرمودند: نَقَدْ عَفَاالله عَنْکُمْ ما نُزِّلَ فی الْبَیانِ مِنْ مَحْوِ الْکُتُبِ وَ اَذِنّاکُمْ بِاَنْ تَقْرَئُوا مِنَ الْعُلُومِ ما یَنْفَعُکُمْ...»

دربارهٔ موارد فوق در آثار بهایی و کتب فضلای جامعهٔ بهایی توضیحات مفصل مذکور ؛ طالبین به آنها مراجعه فرمایند.

[56] در مورد این شخصیت های داستان و کل کتاب، به اصل آن مراجعه شود. در ادامه نیز ضمن مطالب، ذکر این شخصیت ها خواهد شد.

[57] بعضی از این ردیه ها را انتشارات نیما در آلمان طبع نموده و احتمالاً جاعلین مسلخ عشق باید از آن باخبر باشند. موارد موجود در اینترنت و ماهواره نیز از فرط آشکاری احتیاج به آدرس و نشان ندارد. در این مورد به آمار وحشتناکی که در ادامهٔ متن اصلی به نقل از روزنامهٔ جمهوری اسلامی مورخ شنبه ۱۲ آذر ۱۳۸۴، شمارهٔ ۷۶۴۷، در اواخر پاسخ به اتهامات ِ آقای عبدالله شهبازی و قبل از بیان نکتهٔ هفتم آمده است مراجعه فرمائید.

[58] سورهٔ حدید، ۱۵. مضمون: آیا نرسید وقت مر آنان را که ایمان آوردند که بترسد دلهاشان برای ذکر خدا و آنچه نازل شد از حق و نباشند چون کسانی که داده شدند کتاب را از پیش، پس دراز شد برایشان زمان پس سخت شد دلهایشان و بسیاری از ایشان فاسقانند.

[59] جامعهٔ جهانی بهایی تنها جامعهٔ مذهبی بین المللی است که عضویت سازمان ملل متحد را در قسمت تشکیلات جهانی غیر دولتی و غیر سیاسی (NGO) آن سازمان داراست. این حق عضویت در ماه مارس ۱۹۴۸ به جامعهٔ بین المللی بهایی داده شد و نیز در تاریخ ۲۶ ماه می سال ۱۹۷۰، جامعهٔ جهانی بهایی با سمت مشورتی به عضویت شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل (ECOSOC) در آمد. و در سال ۱۹۷۴ رسماً عضو وابستهٔ برنامهٔ محیط زیست ملل متحد(UNEP) و در سال ۱۹۷۶عضو مشاور یونیسف(UNICEF) گردید. علاوه برآنکه نمایندگان بهایی در بسیاری از کنفرانس های منطقه ای و بین المللی سازمان ملل متحد شرکت کرده اند، نظرات بهایی در برخی زمینه ها به طور رسمی تسلیم سازمان ملل و کنفرانس های مزبور گردیده است. از جمله *اعلامیهٔ بهایی در زمینهٔ حقوق و تکالیف بشر* به سال ۱۹۴۷ ؛ *اعلامیهٔ بهایی دربارهٔ حقوق زنان* به سال ۱۹۴۷ ؛ *اقدامات بهایی برای پیشرفت حقوق بشر* به سال ۱۹۴۸ ؛ نامه ای دربارهٔ نظریهٔ بهایی در مورد عبادت، به سازمان ملل در سال ۱۹۴۹ ؛ *پیشنهادات برای تجدید نظر در منشور سازمان ملل* در سال ۱۹۵۵ ؛ *بیانیهٔ رفاه عالم انسانی* در سال ۱۹۹۵ ؛ و...

همچنین جامعهٔ جهانی بهایی از شرکت کنندگان فعال در کنفرانس های منعقدهٔ ذیل توسط سازمان ملل بوده است: *کنفرانس آموزش و پرورش برای همه* در تایلند (۱۹۹۰م)؛ *کنفرانس سران دربارهٔ کودکان* در نیویورك (۱۹۹۰)؛ *کنفرانس محیط زیست سازمان ملل* در ریودوژانیرو (۱۹۹۲)؛ *کنفرانس جهانی حقوق بشر* که با آشوب و هرج و مرج در شهر وین تشکیل شد (۱۹۹۳)؛ *کنفرانس بین المللی جمعیت* در قاهره (۱۹۹۴)؛ *کنفرانس سران جهان دربارهٔ پیشرفت اجتماعی* در کپنهاگ (۱۹۹۵)؛ و مخصوصاً *کنفرانس پرشور زنان* در پکن (۱۹۹۵)؛ و کنفرانسNGO و کنفرانس سران ادیان و کنفرانس سران سیاسی جهان در جشن هزاره در سال ۲۰۰۰ در نیویورك که در کنفرانس اخیر، نتیجهٔ مباحث کنفرانس NGO مزبور توسط نمایندهٔ جامعهٔ بهایی جناب تکسته آهدروم که سمت یکی از رؤسای مشترك مجمع هزاره را داشتند طی یك سخنرانی به اطلاع سران مزبور رسید. (با استفاده از بیانیهٔ *قرن انوار* و کتاب *ایران زادگاه آیین بهایی* از جمشید فنایان. جزئیات اخبار موارد مذکور را می توان در شماره های مجلهٔ پیام بهایی نشر جامعهٔ بهایی فرانسه (به زبان فارسی)، و نیز سایت خبری مرکز جهانی بهایی-news.persian-bahai33.org

و نیز سایت اینترنتی کتابخانهٔ بهائی به آدرس: reference.persian-bahai33.org ملاحظه کرد. متأسفانه به علت تضییقات وارده بر بهاییان در ایران، چنین اطلاعات و اخباری از دسترس اکثریت ملت عزیز ایران دور است و عمداً سعی شده که هموطنان عزیز از آیینی که در کشورشان ظاهر شده و چنین مقام محترم و عظیمی را در بزرگترین سازمان های جهانی و نزد اندیشمندان دنیا داراست، بی اطلاع بمانند، ولی حقایق مزبور بالاخره بر همه عزیزان آشکار خواهد شد.

[60] به عنوان نمونه به منابع ذیل مراجعه شود: *بدایع الاثار* در ۲ جلد؛ *خطابات* حضرت عبدالبهاء؛ مجلّدات کتاب *قرن بدیع* در چهار جلد؛ *اظهارات و شهادات مستشرقین و نویسندگان و بزرگان ممالک غرب*، تألیف ذکر الله خادم؛ *دیانت بهایی آئین فراگیر جهانی* از ویلیام هاچر و داگلاس مارتین؛ بیانیهٔ *قرن انوار*، مورخ نوروز ۱۵۸ بدیع تهیه شده تحت نظر بیت العدل اعظم؛ سایت اینترنتی مذکور در یادداشت 59 فوق؛ *ایران زادگاه آئین بهایی*؛ سایت خبری مرکز جهانی بهایی؛ مجلّدات کتاب *عالم بهایی*؛ *باغبانان بهشت خدا* از کولت گوویون و فیلیپ ژوویون؛ دائرة المعارف هایی چون *بریتانیکا*، *قرن بیستم* مشهور به چیمبرز در ۱۵ جلد، دائرة المعارف *فرید وجدی*،...؛ رادیو پیام دوست موج کوتاه ۴۱ متر (۷۴۸۰ کیلو هرتز/ صبحها ساعت ۳۰/۶، شبها۳۰/۹)؛ مجلات و روزنامه های معروف دنیا و شبکه های تلویزیونی مختلف دربعضی مقاطع زمانی مختلف، مثل: لوموند، تایمز، فرانکفورتر الگمانیه زایتونگ،...

[61] در این موارد ازجمله رجوع شود به چهار جلد کتاب *قرن بدیع* اثر حضرت ولی عزیز امرالله.

[62] دیانت بهایی آئین فراگیر جهانی، ص۱۷۶.

[63] به نقل از بیانیهٔ *قرن انوار*، ص۱۰۴ و پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ بیت العدل اعظم.

[64] ترجمه. *ایران زادگاه آئین بهایی*، ص۶۴.

[65] بیانیهٔ قرن انوار، ص ۱۰۵.

[66] تقاضا آنکه هموطنان عزیز بیانیهٔ مزبور را در سایت اینترنتی به آدرس reference.persian-bahai33.org

مطالعه فرمایند تا بیشتر پی برند که چرا بیانیهٔ مزبور تکریم و احترام و تجلیل بزرگان عالم را نسبت به دیانت بهایی و جامعهٔ بهایی موجب شد.

[67] تاریخ بیانیهٔ آقای لازلو ۱۶ اکتبر ۱۹۸۵ می باشد. برای اطلاع بیشتر دربارهٔ ایشان و نظراتشان دربارهٔ دیانت بهایی علاوه بر گزارش های منتشره توسط کلوپ رم، مراجعه شود به کتاب *باغبانان بهشت خدا* از دو خبرنگار فرانسوی غیر بهایی: کولت گوویون و فیلیپ ژوویون، که در اواخر آن مصاحبه ای با آقای لازلو انجام داده اند. کتاب مزبور شرح مشاهدات و مصاحبه های دو خبر نگار مزبور در مرکز جهانی بهایی می باشد که توصیه می شود هموطنان عزیز حتماً آن را بدست آورده مطالعه نمایند.

[68] به نقل از *ایران زادگاه آئین بهایی*، ص۱۵.

[69] شرح آشنایی براون با امر بابی و بهایی خود داستانی مفصل و پیچیده است زیرا وی در تحقیقات خود، در مقطعی با ازلی ها اسیر نیرنگ یکدیگر شدند و او بسته به نیاتی که داشت عمل می نمود و چون امر بهایی در دام آن نیات نیفتاد، نسبت به آن،

بی مهری ورزید ولی از اقدامات و همکاری هایش با ازلی ها نیز به اهدافی در خور نجات و آسایش بشر دست نیافت و از این جنبه سر خورده گردید ولی در اواخر حیاتش مصرّانه تقاضای ملاقات با حضرت عبدالبهاء را نمود و حضرتشان به شرط آنکه براون مکالمات سیاسی نکند وی را به حضور پذیرفتند و براون اظهار ندامت از گذشته نمود. بررسی شرح حال او و ارتباطش با امر بابی و بهایی، و نقش او در ایران و نیاتش، خود محتاج مراجعه به منابع زیادی است که نفوس مختلف از دیدگاههای مختلف تا حال تحلیل های مختلفی از آن ارائه داده اند و از بحث فعلی ما خارج است. در ادامهٔ متن به مناسبت، ذکر او خواهد آمد. در این باره ازجمله رجوع شود به کتاب *ادوارد براون و دیانت بهایی* از جناب بالیوزی.

[70] در مورد ویلسون از دخترش مارگرت نقل شده که پدرش با آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء آشنا بوده است و احتمالاً ۱۴ مادهٔ پیشنهادی وی برای جامعهٔ ملل و برقراری صلح پس از پایان جنگ جهانی اول متأثر از آثار بهایی بوده است زیرا طرح وی شباهت هایی به تعالیم بهایی دارد (*آرامش برای جهان پرآشوب*، ص ۱۰۲؛ *ایران زادگاه آئین بهایی*، صص۴۴-۴۳).

[71] *ایران زادگاه آئین بهایی*، ص۶۵.

[72] فرهنگ معین، ج۵، ص۳۶۳.

[73] در اینجا برای بعضی که پرواز افئده و قلوبشان در فضای پاك روحانیت و عشق الهی می باشد، بیان حقیقت ذیل موجب حلاوت جان و سرور روانشان می باشد، و آن اینکه اصولاً طبق بشارات کتب مقدسه و آثار بابی و بهایی، مقام این ظهور اعظم، مقام «اِعْرِفُوا اللهَ بِاللهِ» (خدا را صرفاً به خدا بشناسید) و «قُلْ اِنَّ دَلیلَهُ ظُهُورُهُ وَ حُجّتَهُ نَفْسُهُ وَ وُجُودَهُ اِثْباتُهُ وَ بُرهانَهُ قِیامُهُ بَینَ السَّمواتِ وَالاَرْضِ» (بگو همانا دلیل او ظهور او و حجت او نفس او و وجود او اثبات او و برهان او قیام او بین آسمان ها و زمین می باشد). (*مائدهٔ آسمانی*، ج۷، ص۲۴) می باشد. «آفتاب آمد دلیل آفتاب -گر دلیلت باید از وی رو متاب.» لذا نفس ظهور الهی و آیات وحیانی اساسی ترین و اولین دلیل اثبات آن است و «حق، بنفسِهْ ظاهر، و اثبات امرش به غیر محتاج نبوده و نیست» (*مائدهٔ آسمانی*، ج۸، ص۱۴).

اما حق، نظر به فضل و رحمت واسعهٔ خود بر ضعفای عباد که هنوز قادر به پرواز در مراتب ما فوقِ خود نیستند، غیر از آن، دلایل و نشانه های دیگری را نیز برای رسیدن عباد به مراتب مزبور، بیان و ارائه فرموده است که ازجمله استدلال بر ایمان آوردن و فداکاری و جان نثاری بعضی بزرگان و علما و فضلا در امر الهی است. این حقیقت را حضرت بهاءالله در اثبات ظهور حضرت ربّ اعلی - باب- ازجمله درکتاب مستطاب ایقان می فرمایند؛ و توضیح آن اینکه معرضین در ظهورات گذشته، انبیاء را استهزاء می کردند که بزرگان و علمایشان به آن انبیاء ایمان نیاورده اند و اَستغفِرُالله مشتی اراذل و نفوس بی فکر ایمان آورده اند(سوره هود-۲۹)، لذا ازجمله برای اینکه این بهانه نیز در این ظهور از معرضین گرفته شود، حضرت بهاءالله پس از توضیحات مفصل در اثبات حجیت آیات وحیانی در رتبهٔ اولی، در ادامه می فرمایند، از جمله دلایل، ایمانِ قریب به ۴۰۰ نفر از علمای عصر است که «از کَوْن و امکان در سبیل جانان گذشتند.» (*ایقان*، ص۱۷۳) حال آنکه در ظهورات گذشته به شهادت قرآن مجید چنین نبوده است (هود-۲۹؛ شعرا-۱۱۱). حضرت باب نیز خود، در بعضی آثارشان از بعضی علمای بزرگ که امر ایشان را پذیرفته اند نام می برند و آن را شاهدی بر صدق امرشان می فرمایند ولی متذکر می شوند که در رتبهٔ اولی آیاتشان اولین دلیل ظهورشان است و ذکر بعضی علما که به ایشان مؤمن شدند دلایلی فرعی محسوب می شود.(به عنوان مثال به تفسیر «هاء» از حضرت باب مراجعه شود.)

[74] نفس تمرکز جاعلین فقط بر خانم مهناز رئوفی، و ردیه به نام ایشان جعل کردن، خود مؤیدِ این است که آنها نتوانسته اند از چند هزار نفر بهایی ایران، افراد دیگری را بیابند که بتوانند با استفاده از نقطه ضعف های ایمانی و اخلاقی آنها، از ایشان استفاده های تبلیغاتی علیه امر بهایی و جامعهٔ آن نمایند و اساساً طبق آیات کتب آسمانی، علّت اصلی ضعف ها و لغزش های ایمانی و آلت دست قرارگرفتن نفوس ضعیف این است که چنین افرادی به تعالیم الهی عمل نمی کنند و به اخلاق و صفات رحمانی مؤکّده مزین نمی گردند، و نتیجهٔ چنین غفلتی دچار شدن به مشکلاتی است که خانم رئوفی به آن دچار شده اند چنانکه حضرت بهاءالله توضیح فرموده اند، «آنهایی که از ایمان به مظهر امر بی نصیبند، سبب آنست که، مصدر اعمال شنیعه هستند» (تاریخ نبیل، ص**۵۷۵**، به نقل از جزوهٔ شمارهٔ **۳۰** طرح معارف عمومی، ص**۴۷**).

[75] امر و خلق، ج**۳**، ص**۲۳۴**. مضمون: همانا نزدیك ترین شما به خدا با خشیت ترین و خاشع ترین شماست، اگر از عارفین باشید.

[76] کلمات مکنونهٔ فارسی.

[77] کلمات مکنونهٔ عربی. مضمون: «ای پسران انسان! آیا دانستید که چرا شما را از خاك واحد خلق کردیم؟ تا اینکه احدی بر احدی افتخار نکند و تا اینکه در همه حین تفکر کنید در خلق خودتان. در این صورت شایسته است که همان طوری که شما را از یك چیز آفریدیم، شما هم مانند یك نفس باشید.»

و نکتهٔ بی نظیر آنکه حضرت بهاءالله علیرغم عظمت مقامشان که ناشی از وظیفهٔ مقدسهٔ الهی ایشان می باشد، همیشه خود مظهر خضوع و خشوع و فنا در برابر ارادهٔ الهی بودند، به طوری که در کتاب مستطاب *ایقان* خود می فرمایند: «به احدی در امری افتخار ننمودم و به نفسی برتری نجستم» و در لوح مبارك مندرج دراول کتاب *ادعیهٔ محبوب* ارتباط این خضوع و فروتنی را با مقام عظیم خود به عنوان مظهر ظهور کلی الهی توضیح می فرمایند. زیارت آن لوح موجب باز شدن ابواب لانهایهٔ عرفان بر وجوه مشتاقان است.

[78] گنجینهٔ حدود و احکام، صص**۳۲۲-۳۲۱**. مضمون قسمت عربی: «شهادت می دهد به آن، زبان و قلب و نوشتجات و صحف و کتب و الواح من.»

[79] همان منبع ، ص**۳۰۰**.

[80] برای ملاحظهٔ بعضی دیگر از این بیانات رجوع شود به: کلمات مکنونهٔ عربی و فارسی؛ امر و خلق ، جلد**۳**؛ گلزار تعالیم بهایی؛...

[81] سورهٔ آل عمران، **۶۴**. مضمون: «چرا می پوشانید حق را به باطل و پنهان می دارید حق را در حالی که می دانید.»

[82] سورهٔ جاثیه، **۸-۵**. مضمون: «براستی پس به کدام سخن بعد از خدا و آیاتش مومن می شوند. وای بر هر دروغگوی گنهکاری که می شنود آیات خدا را که خوانده می شود بر او پس اصرار می ورزد سرکشی کنان که گویا نشنیده آن را پس مژده ده او را به عذابی دردناك و چون بداند از آیات ما چیزی را می گیرد آن را به استهزاء، آن گروه مَر ایشان راست عذابی خوارکننده.»

[83] صحیفهٔ نور، ج**۱**، ص**۴**.

[84] نقشه و برنامهٔ مزبور حتی قبل از انقلاب مدّ نظر بوده و پس از پیروزی انقلاب اجرا شده است. در این خصوص ازجمله رجوع شود به کتاب *صحیفهٔ نور* که در آنجا صهیونیسم و بهایی را اکثراً یکی، یا بهایی را ازعُمّال صهیونیسم فرض کرده و در مورد مبارزه با آنها چنین توصیه نموده: «بهترین راه اینست که مردم مسلمان ایران با همهٔ امکاناتشان بکوشند داد و ستد خود را با صهیونیست های داخلی و غیر از آنان که در ایران هستند به طور کلی قطع نموده و از لحاظ روحی و مادی، آنان را مستأصل و بیچاره نمایند و تمامی روزنه های حیاتی را بر آنان تنگ سازند و علیه آنان به نبرد اقتصادی دست زنند و نیز در دیگر زمینه ها با آنان بجنگند تا سرانجام مجبور شوند کلیهٔ روابط خود را با ایران و خلق مسلمان آن قطع کنند...» (صحیفهٔ نور، ج۱، ۱۳۸، ۹۰، ۹۶، ۵۲. نیز: صحیفهٔ نور، ج۴، ص۱۰۸. نیز کتاب *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، از سید جلال مدنی، دفتر انتشارت اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسینِ حوزهٔ علمیهٔ قم ، ج۲، صص۳۱۲-۳۱۱). بیت العدل اعظم در پیام رضوان سال ۲۰۰۰ می فرمایند: «این خصائل بارز روحانی، هموطنان آنان را به شگفت آورده است که بهاییان ایران با چه طاقت و استقامتی با حملاتی چنان کینه آمیز و چنان بی رحمانه که بر آنان وارد شده مقابله می نمایند. به چه نحو دیگری می توان بیان کرد که تعدادی چنین قلیل برای مدتی چنین طویل در برابر تعدادی چنان کثیر اینگونه ایستادگی کرده اند؟!» (در این مورد همچنین به ضمیمهٔ۲و بیانیهٔ مورخ ۱۳۸ بدیع جامعهٔ بهاییان ایران با عنوان «مراجع امور و ملاذ جمهور در کشور مقدس ایران ملاحظه فرمایید» مراجعه شود).

[85] گنجینهٔ حدود و احکام، صص۳۲۱-۳۲۰. برای دیدن نصوص کثیره در زمینهٔ حل مشاکل اقتصادی رجوع شود به: امروخلق، ج۳ و۴؛ گلزار تعالیم بهایی؛ پیام ملکوت؛ مرآة الحقیقه؛ بیانیهٔ *رفاه عالم انسانی* ارائه شده توسط جامعهٔ جهانی بهایی در کنفرانس سران جهان دربارهٔ پیشرفت اجتماعی، در کپنهاگ به سال ۱۹۹۵م؛ و...

[86] www.youtube.com/watch?v=0EG-IMOD0m0&feature=related

البته اهل بهاء چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، در نقل این مطالب قصد چنین مقایسه ای بین خود و سایر پیروان ادیان و مذاهب و فرقه های اسلامی و غیر اسلامی را ندارند و به حکم مولایشان مأمور به «عاشِرُوا مَعَ الأدیانِ بِالرُّوحِ وَ الرّیحان» و «بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن و عویل بر میار. یعنی بد مگو تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان تا عیب تو بزرگ ننماید و ذلّت نفسی میسند تا ذلّت تو چهره نگشاید» (کلمات مکنونه فارسی) و «کُلُّ عِبادٌ لَهُ» می باشند، و آنچه ذکر شد نقل قول از یکی از خود شیعیان است.

[87] در پاسخ به همین دکتر فورل، حضرت عبدالبهاء لوح بسیار مهمی صادر فرموده اند که در «مکاتیب» جلد ۳ مندرج است. طالبین عزیز را به خواندن آن توصیه می نماید.

[88] سورهٔ آل عمران، ۴۷. مضمون: و مکر کردند و مکر کرد خدا و خداست بهترین مکر کنندگان.

[89] شاید برای هموطنان عزیزم و طالبین محترم مفید باشد که بدانند محور اساسی و علّت و دلیل اصلی آقای کسروی در مخالفتش با امر بابی و بهایی و ردّ نوشتن بر آنها، شدّت مخالفت او با فرقهٔ شیعه و بعضی عقاید آن بوده است به طوری که این محور و دلیل و علّت اصلی رد دیانت بابی و بهایی را در ردیه اش به نام «بهایی گری» چنین توضیح می دهد که چون به زعم ایشان دیانت بابی و بهایی منشعب از فرقهٔ شیعهٔ دوازده امامی است و چون بعضی خرافات و اوهامات این فرقه ازجمله دربارهٔ

امام زمان اشتباه و باطل است پس در نتیجه، دیانت بابی و بهایی نیز که منشعب از آن است باطل است. به همین جهت و به خاطر چنین پیش فرض اثبات شده ای در ذهن آقای کسروی است که ایشان از نفس دیانت بابی و بهایی، ایرادات خاص زیادی نمی گیرد، بلکه به چند ایراد که در ردیه های قبل از ردیهٔ ایشان نیز عنوان شده بود اشاره می کند، ازجمله: ایراد به ظاهر آیات نازله در امر بابی و بهایی از نظر صرف و نحوی و نیز به قول ایشان خنکی و بی مایگی آنها؛ غیر ضروری بودن دو ظهور پیاپی به فاصله کم (برای دیدن پاسخ ها به ایرادات آقای کسروی رجوع شود به: *کتاب بدیع* و *لوح قناع* از حضرت بهاءالله - لوح قناع در کتاب *مجموعه الواح مبارکه* چاپ مصر، ص۶۶ به بعد مندرج است؛ آثار حضرت باب ازجمله بیان فارسی و عربی و بعضی آثار مبارکهٔ ایشان که در دو سه سال آخر حیاتشان نازل فرمودند؛ *قرن بدیع*، جلد ۱؛ *اقداح الفلاح* در دو جلد؛ و سایر کتب استدلالی بهایی). پس از تایپ نهایی به تأخیر افتادهٔ این متن، ملاحظه شد که در برنامه های رادیو بهایی *پیام دوست* در سال ۱۳۸۵، سلسله گفتارهایی از جناب دکتر نادر سعیدی در جواب شبهات کسروی و عقاید او پخش می شود. لهذا خوانندگان عزیز می توانند به برنامه های مزبور نیز که در سایتِ www.bahairadio.org موجود است مراجعه فرمایند.

جالب آنکه کسروی حتی در کتاب خود، که طرفدارانش آن را نوعی کتب دینی - پاك دینی- می دانستند، مضامین ناقصی از بعضی تعالیم بهایی را ازجمله: وحدت اهل عالم و لزوم ترك خرافات و اختلافات مذهبی و مقصود و مفهوم معجزات انبیاء و تعلیم و تربیت اجباری دختران و پسران هر دو و لزوم رجوع به حقیقت ادیان که غیر از مدعای فرق مذهبی است، به روش مخصوص نگارش خود ذکر و تکرار نموده، و با ملاحظهٔ ردیهٔ او علیه امر بهایی، مطلعین از آثار بابی و بهایی فوراً در خواهند یافت که اطلاعات ایشان از آثار بهایی ناقص بوده است وفی الحقیقه خود بنده وقتی *بهایی گری* وی را خواندم افسوس خوردم که چرا او نیز مانند اکثر ردیه نویسان بدون مطالعهٔ کامل حداقل جمیع آثار منتشرهٔ امر بهایی قلم تحقیق به دست گرفته و با مقدمات ناقص دست به استنتاج زده! و همانطور که ذکر شد حداقل یك علّت آن همین بوده که شدیداً تحت تأثیر تفکر منفی خود دربارهٔ مذهب شیعه و تفرقه هایی که در آن و در اسلام - و حتی ادیان دیگر- رخ داده، و لذا حقایق ادیان در حجاب خرافه های فرقه های مزبور مستور مانده، بوده است. چنانکه با همین طرز تفکر و برای مخالفت با خرافات و اوهام، علاوه بر «بهایی گری» ردیه های دیگری نیز در خصوص «شیعی گری»، «صوفی گری» و امثال آن، و حتی در مخالفت با ستارگان آسمان شعر و ادب پارسی، همچون حافظ و مولوی و امثالهم، نوشته است وکلاً نسبت به همهٔ مسائل ادبی، اجتماعی و سیاسی و دینی و مذهبی و اقتصادی نگاه انتقادی منفی داشته است. و البته علاوه بر دلایل مذکور در فوق برای مخالفتش با امر بهایی شاید بتوان گفت که علّت ناقص بودن اطلاعات او دربارهٔ امر بهایی و آثار آن این بوده است که حیطهٔ اطلاعات و تحقیقات او بیشتر تاریخ بوده تا نفس دین و مذهب.(برای دیدن نظرات او ازجمله رجوع شود به آثار ذیل از خود او : *راه رستگاری*، *ورجاوند بنیاد*، *یك دین و یك درفش*، *ما چه می خواهیم*، *مشروطه بهترین شکل حکومت*، *کار و پیشه و پول*، *دختران و پسران ما*، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، *تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان*، *شهریاران گمنام*، *تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان*، *تاریخچهٔ شیر و خورشید*،...).

[90] نشریهٔ مزبور که ویژهٔ امام زمان می باشد، به عنوان ماهنامهٔ فرهنگی، اعتقادی، اجتماعی به مدیریت علی رضا نعمتی، چاپ بنیاد رسالت، به نشانی: قم صندوق پستی۳۷۱۸۵-۴۳۳؛ شهرك قدس، خیابان پاسداران، نبش پاسداران ۶، تلفن دفتر مجله ۰۲۵۱-۲۸۵۱۵۲۵/ با نمابر شماره ۰۲۵۱-۲۸۵۵۴۹۵، منتشر می گردد.

[91] نشر مطبوعاتی عطایی، تهران، خیابان ناصر خسرو، چاپ ۱۳۵۱.

[92] همان، صص۳۸۰-۳۴۲. دکتر صاحب الزمانی در کتاب *خداوند دوکعبه* که سرگذشت سوروکین، جامعه شناس معروف است، نیز اشاره به عقاید او دارد که می گوید عصر ما اسیر کمیت گرایی افراطی و ظاهر سازی می باشد و کیفیت و باطن و معنی را فدای آن کرده است. (توصیه آنکه منابع و صفحات اشاره شده از هر دو کتاب ملاحظه گردد، زیرا از جهاتی روشنگر است و اذهان را مستعد درك حقیقت ظهور الهی در زمان ما می کند. وی در ص۳۷۱ *خط سوم* نیز به مناسبت، ذکری هم از جناب طاهره، شهید بی همتای ظهور بابی از گروه زنان، می نماید، «دربارهٔ فعالیت های ادبیِ طاهرهٔ قُرَّةُ العین نیز گزارش شده است که وی *سورهٔ یوسف* و تفسیرِ *باب* را بر آن، به فارسی ترجمه کرده است و با اشتیاق به انتشار آن دست یازیده است»(به نقل از تاریخ نبیل انگلیسی، چاپ ویلمت، ۱۹۶۲، ص۸۱).

شایان ذکر است که دکتر صاحب الزمانی اولین کسی نبودند که به ایرادات نحوی داوران مجلس ولیعهد در تبریز(در محاکمهٔ حضرت باب) ایراد گرفتند، بلکه بعضی نویسندگان دیگر همچون کسروی نیز از نحوهٔ سؤالات علمای شیعه و شیخی و حکومت وقت انتقاد کرده اند(بهایی گری کسروی، ص۶۱).

[93] به قرآن مجید، سورهٔ بقره، آیات ۶ تا۲۰ که وصف الحال معرضین از حق است دقت مکرّر در مکرّر شود.

[94] بنده در آخرین مراحل نوشتن و پاکنویس این تحقیق به قسمتهایی از کتاب مزبور دست یافت و نتوانست به خصوص از نقل قول ها و ارجاعات آن، که در کمبود منابع فعلی در نزد این عبد ضروری می نمود، سود بَرَد، ولی طالبین خود می توانند به کتاب مزبور مراجعه نمایند و با بعضی زوایای بدیع تحلیل نویسندهٔ آن آشنا گردند و قضاوت فرمایند. چه که به قول خود نویسندهٔ آن، «هم نویسنده حق دارد نظراتش را منتشر سازد و هم خواننده مختار است که آنها را بپذیرد یا ردکند و اصلاً از همین راه است که بر خورد سالم عقاید به ثمر می نشیند» (ج۱، ص۱۸۸).

اما در اینجا علیرغم تأیید بسیاری از حقایق تاریخی - اجتماعی و مذهبی که نویسنده دربارهٔ امر بابی و بهایی نوشته، و علیرغم شجاعت قابل تحسینی که در ابراز آنها نشان داده و نترسیده است که چون بعضی محققین قبلی، از ترس متهم شدن به بابی و بهایی بودن، احتیاط کند و آنجا که به نفع آنها حقایقی را مطرح نموده، رفع شبههٔ مزبور نماید، لازم است این حقیر توضیحی نیز دربارهٔ دید نویسندهٔ عزیز تقدیم نماید. ایشان در جلد اول، صص۴۸ و ۱۸۸ می نویسد: «به گفتهٔ عبدالحسین زرین کوب، تاریخ پژوه معاصر ایرانی، «مورخ از همانجا که موضوع تاریخ خود را انتخاب می کند، از بی طرفی خارج می شود و رغبت یا مصلحتی او را به موضوع مزبور علاقه مند کرده است». در این بررسی نیز «رغبت و مصلحتی» انگیزهٔ پرداختن به تاریخ اجتماعی «اقلیت های مذهبی در ایران» بوده است. این انگیزه پیش از آنکه به «آشنایی تاریخی» با «اقلیت ها» معطوف باشد، متوجه به دریافتِ روندِ کلی تاریخ ایران و علل سقوط به فلاکت کنونی است...چنانکه پیش از این اشاره رفت بررسی تاریخی- اجتماعی... نمی تواند به دور از حبّ و بغض صورت گیرد و هر قدر که پژوهش گر در پی بی طرفی علمی و حقیقت جویی بی شائبه باشد باز هم ناگزیر از نگرش به وقایع از ورای «باور» های خویش است.

لذا با توجه به حقیقت فوق، خود ایشان دیدی منفی نسبت به عملکرد شیعی گری در طول تاریخ، و دیدی مثبت نسبت به روح ملی و ایرانی دارند (ج۱، صص۲۹۷-۲۷۷و....ج۲، صص۱۵۲و...) و درصدی از دید مثبت ایشان دربارهٔ دو امر بابی و بهایی نیز ناشی از همان دو دید مثبت و منفی فوق الذکر است و با همین دید است که بعضی بیانات حضرت بهاءالله را در انتقاد از عملکرد حزب شیعه در طول تاریخ آن، مؤید و همسوی نظرات خود یافته، و به خاطر تمرکز بر دید ملی گرایانهٔ خود، جنبهٔ

روحانی و مذهبی انتقاد حضرت بهاءالله را از فرقه شیعه مطرح ننموده است. این حقیقت را خود ایشان با حروفی درشت در کتابشان چنین می نویسند: «تنها راه غلبه بر یك سو نگری شیعه گری، که فضای جامعهٔ ایرانی را منجمد ساخته، آنست که بدون مجامله، از دیدگاه منافع عمومی و ملی ایران، به همهٔ جریانات اجتماعی، از جمله مذهبی، نگریسته شود. چنین نگرشی به «جریانات مذهبی» نه تنها از نظر تاریخ نگری و جامعه شناسی علمی مجاز است، که با توجه به نقش متضاد و بازدارنده ای که «جریانات دینی» در محدودهٔ ملی و همچنین سطح جهانی داشته و دارند، لازم است که عملکرد آنها در جهت منافع ملی و یا مدنیت جهانی مانند هرگروه و جریان اجتماعی سیاسی دیگر ارزیابی گردد. به ویژه در ایران - که شاید بیش از هر کشور دیگری از این رهگذر زیان داده است- امری حیاتی است، که این محك به میان آید و جلوهٔ اجتماعی و عملکرد سیاسی- تاریخی جریانات مذهبی جایگزین «حقانیت» باورهای دینی گردد.»(ج۱، ص۲۵۷)

اما آنچه بنده می خواهم در خصوص موارد فوق عرض نمایم - اگر چه چون من نویسندهٔ محترم *رگ تاك* را نمی شناسم و فقط تا حدی از کتابشان نسبت به نظرگاهشان آگاهی یافته ام، نمی توانم دقیقاً و تماماً اظهار نظر کنم - این است که اگر جنبهٔ «حقانیتِ باورهای دینی» و وجوه الهی و معنوی و غیبی آنها را، که در حقیقت نسبت به جنبهٔ تاریخی و اجتماعی و ملی آنها اصل و اساس محسوب می شود، در نظر نگیریم و یا کم در نظر بگیریم، تصویر ناقصی از حقایق آنها به دست خواهیم آورد، و لذا روش تمام تر آنکه به فرمودهٔ بیت العدل اعظم، مرجع جامعهٔ جهانی بهایی از تمام وجوه تحقیق، چه دینی و چه علمی و تاریخی و اجتماعی و... برای کشف حقایق مختلفه استفاده کنیم. در این خصوص چنین می فرمایند: «در غرب عادت بر این جاری شده که دین و علم را دو حیطهٔ مجزّا و حتی متضاد از اندیشه و رفتار آدمی بیانگارند. این دوگانگی را می توان با مفاهیم متضاد و مخالفی چون ایمان و عقل، و ارزش و واقعیت توصیف کرد. در طرز تفکر بهایی این دوگانگی، تصوری بیگانه است... اصل توافق علم و دین تنها بدین معنی نیست که باید تعالیم دینی، علاوه بر ایمان و الهام، در پرتو عقل و شواهد خارجی نیز مورد تحقیق قرار گیرد، بلکه مفهوم دیگر آن نیز اینست که جمیع جوانب زندگی و دانش بشری و هر آنچه در عالم خلق قرار دارد باید علاوه بر طریق بررسی عقلی محض، در پرتو وحی و دین الهی نیز مورد مطالعه واقع شود. به بیان دیگر، وقتی محقق بهایی موضوعی را مورد مطالعه قرار می دهد، نباید هیچیك از وجوه حقیقت را که بر او آشکار است از ذهن خود دور بدارد.» (مقالهٔ *مطالعات تحقیقی و جامعهٔ بهایی* از موژان مؤمن.)

از این دیدگاه، نظر به عقیدهٔ بهایی خود، و نه ترس از تبعات احتمالی آنچه که در *رگ تاك* دربارهٔ شیعه گری آمده، باید اشاره نمایم که اگر در آثار بهایی اشاراتی منفی در خصوص شیعه وجود دارد و در *رگ تاك* نیز به بعضی از آنها استشهاد شده، همانطور که از نفس همان بیانات پیداست منظور عملکرد «حزب شیعه» و ازجمله داستان ها و مطالب جعلی و پیرایه ها و اوهاماتی است که بعضی رؤسای آن حزب به دیانت مقدس اسلام و مذهب شیعه منتسب داشته اند و وارد نموده اند، و نه حقایق وحیانی و الهامی قرآن مجید و احادیثِ غیر جعلی منقوله از حضرت محمد و ائمهٔ اطهار (ع). و شاهد این حقیقت، آثار بابی و بهایی است که بر حقانیت اسلام و قرآن و حضرت رسول و ائمه هدی تأکیدات متعدّده دارد و در این متن در جاهای مختلف به مناسبت به آن اشاره نموده ام. به این ترتیب اهل بهاء عملکرد سوء منتسبین به ادیان آسمانی را از حقایق آن ادیان جدا می نمایند و اعلان می کنند که حقایق آن ادیان به خداوند رحمن راجع است و آنچه پیرایه بر آن ادیان بسته اند به اوهام و نفس و هوای جاعلین و مُحرِّفینِ معنوی آن ادیان راجع. و به علل فوق است که وقتی عملکرد پیروان دینی از حقایق آن دین فاصله می گیرد، خداوند دین جدیدی همچون بهاری معنوی می فرستد تا مجدداً اعمال و اخلاق و اقوال نفوس به حقایق آن

دین الهی نزدیك گردد و «ظاهر، عنوانِ باطن» شود، چنانکه تواریخ ادیان و تغییر آنها یکی پس از دیگری شاهد این حقیقت است و اگر چنین نباشد، جدایی همیشگی «عملکردِ» نفوس از «حقایقِ» ادیان، به کلی با اصلِ هدف خلقت انسان در جهان مغایرت می یابد و لزوم دین خدای ناکرده، لغو و بی ثمر خواهد بود چه که ادیان الهی جهت تأثیر در عملکرد بشر ظاهر می شوند و آنگاه که اکثریت مدعیان اعتقاد به دینی به سوء اعمال و اقوال دچار می شوند، نشانهٔ نیاز به دینی جدید و بهاری بدیع است، و از این جنبه می توان دید تاریخی- اجتماعی نویسندهٔ *رگ تاك* را نیز صحیح دانست و عملکرد خوب مدعیان یك دین را نیز دلیلی از دلایل زنده بودن و حقیقی بودن همهٔ وجوه آن دانست و یا عملکرد سوء آن مدعیان را نشانهٔ مرده بودن آن.

[95] شایان ذکر است که امثال نویسندگانی که در متن چند نمونه از نظراتشان دربارهٔ امر بابی و بهایی آورده شد، بعضاً خودشان به علّت عقاید و یا روش تحقیق و زاویهٔ دیدشان، از طرف بعضی سیاسیون و مذهبیون در ایران در مظانّ اتهامات هستند به طوری که مثلاً ایشان و روش تحقیقات و نظراتشان را متأثر از فرهنگ غرب و شرق شناسان غربی - ازجمله ادوارد براون و... - دانسته اند (در این مورد از جمله به یاد دارد که در روزنامهٔ کیهان در سال ها قبل و نیز اخیراً مقالاتی از این دیدگاه نوشته شده است. به عنوان نمونه مقالهٔ «مؤلفه های شرق شناسی در گفتمان سیاسی عصر پهلوی اوّل» در چند شمارهٔ روزنامهٔ مزبور - از جمله مورخ۱۳۸۴/۶/۳، شمارهٔ ۱۸۳۱۵، ص۸، و شماره های قبل و بعد آن). بحث و نقد پیرامون ادعای فوق، خود محتاج تفصیل و تحقیقاتی است که بهتر است علما و دانشگاهیان این مرز و بوم از دیدگاه های مختلف به آن بپردازند، و البته جامعهٔ بهایی نیز در این زمینه مطالب بسیاری دارد که بررسی آن محتاج به زمانی است که بتوان به آن پرداخت.

توضیح فوق به این جهت بود که شاید قوّهٔ واهمه و جاعلهٔ جاعلین مسلخ عشق آوردن چند نمونه از نظرات صاحب نظران و علمای این مرز و بوم را در متن، حمل بر امور عجیب و نظریه های غریب و وهم آلودی نمایند که سالهاست انواع آن را به صورت تهمت و افترا بر جامعهٔ بهایی و دیگران وارد کرده اند لذا در اینجا نیز باید آنچه را که در صفحات قبل متن دربارهٔ اظهار نظر علما و بزرگان غیر ایرانی دربارهٔ امر بهایی گفته شد تکرار نماید، و آن اینکه دیانت بهایی برای اثبات خود محتاج شهادت و تأیید دیگران نیست، بلکه حقیقت و عظمت تعالیم و تاریخ و عملکرد پیروان آن است که ستایش و اظهار نظرات مثبت و منصفانه دیگران را بر انگیخته؛ و اثبات امر بهاء به نفس آن می باشد.

[96] حقیر مایل نیستم در اینجا دربارهٔ علل تفرقه در دین اسلام، به ذکر حقایقی که به گوشه هایی از آن، خود روشنفکران مسلمان و حتی بعضی علمای عظام نیز اذعان نموده اند بپردازد. لذا فقط در این یادداشت خاطر خوانندگان عزیز را به این حقیقت جلب می کند که از سنهٔ ۶۳۲ میلادی که روح مقدس حضرت ختمی مرتبت(ص) از این عالم ناسوت به جهان الهی رجوع و عروج نمود - و حتی قبل از آن - چه کسانی در امّت اسلامی تفرقه ایجاد کردند؟ و چه کسانی در طول تاریخ اسلام، تفرقه های سیاسی را نیز به آن تفرقه های دینی ایجاد شده افزودند؟ و در این ۲۷ سالِ پس از انقلاب اسلامی نیز، چه کسانی به ده ها فرقهٔ سیاسی-مذهبیِ اسلامی مزبور، فِرَق و انشعابات جدید دیگری افزودند؟ و آن کسان چه دینی داشتند؟ و آنان که دشمنی با فرهنگ اسلامی و امّت اسلامی داشتند چه کسانی بودند و چگونه از این همه تفرقه و فقدان وحدت استفاده کردند؟ و چه کسانی هم اکنون به نزاع های لفظی و عملی سیاسی - مذهبی در امت اسلامی مشغولند و به چه روش و لحنی چنین می کنند که حتی بزرگترین مسئولین محترم این آب و خاك نیز از ادبیات سوء سیاسی و اخلاق ناپسند متنازعین، ابراز نگرانی آشکار در رسانه ها و مطبوعات می کنند؟! ملاحظه فرمایید حضرت بهاءالله در خصوص حقیقت فوق چه می فرمایند: «اگر حزب فرقان فی الحقیقه به آنچه از قلم رحمن نازل شده عمل می نمودند، جمیع مَنْ عَلَی الاَرْض به شرف ایمان فائز می گشتند. اختلاف

اعمال سبب اختلاف امرگشت و امر ضعیف شد... شریعت رسول الله روحُ ما سِواه فِداه را به مثابه بحری ملاحظه نما که از این بحر خلیج های لایتناهی زده اند و این سبب ضعف شریعت الله شده ما بین عباد، و تا حین، نه مُلوك و نه مَملوك و نه صُعلوك(فقیر) هیچ یك سبب و علت را ندانستند و به آنچه عزّت رفته راجع شود و علم افتاده نصب گردد آگاه نبوده و نیستند... حال سنگ ناله می کند و قلم اعلی (اشاره به خودشان و قلمشان) نوحه. ملاحظه نما که چه وارد شد بر شریعتی که نورش ضیاء عالم و نارش هادی امم، یعنی نار محبتش. طوبی لِلْمُتَفَکِّرینَ وَ طوبی لِلْمُتَفَرِّسینَ وَ طوبی لِلْمُنْصِفینَ» (ادعیهٔ محبوب، ص۳۷۷-۳۷۴). و نیز: «امروز فی الحقیقه حزب الهی مُحاط و سایرین محیط مشاهده می شوند چنانچه مشاهده فرموده اید بلادِ اسلام را به بهانه های مختلفه اخذ نموده اند. وقت آمده که جمیع به کمال نوحه و ندبه و عجز و ابتهال به غنیّ ِ متعال توجه نمایند که شاید بحرِ رحمت به موج آید و آفتاب ِ فضل اِشراق نماید و ذلت به عزّت تبدیل شود و ضعف به قوت. باری آنچه بر امّتِ مرحومه وارد شده و می شود از خود ِ ایشان است به قولِ مَن قالَ : این همه از قامتِ ناسازِ بی اندام ِ ماست. تفکر در عزت اسلام از قبل نمائید که به چه مقام رسیده بود و حال در ذلّت وارد. اَستَغفِرُاللهَ العَظیمَ عَمّا قُلتُ وَ اَقُولُ. اِنَّهُ یُعِزُّ مَن یَشاءُ وَ یُذِلُّ مَن یَشاءُ یُؤتی و یَمنَعُ ؛ لَهُ الخَلقُ وَ الأمرُ وَ هُوَ القَوِیُّ الغالِبُ المُقتَدِرُ العَلیمُ الحَکیمُ» (*مجموعهٔ الواح سمندر*، به خط جناب عندلیب، صص : ۱۹۳-۱۹۲). پاسخ به علل مزبور و راه نجات را می توان در آثار موعود اُمَم حضرت بهاءالله یافت. برای شروع می توان به *رسالهٔ مدنیه* از جانشین آن حضرت، یعنی حضرت عبدالبهاء و پیام منیع ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ مرکز جهانی بهایی، بیت العدل اعظم، مراجعه نمود. (نیز به مضامین لوح مبارك در *امر و خلق*، ج۴، صص۴۶۹-۴۶۸ توجه شود).

[97] برای دیدن نمونه هایی از آثار مبارکه دربارهٔ دیانت مقدس اسلام ازجمله رجوع شود به: تفاسیر و آثار حضرت باب، مثل *اثباتِ نبوتِ خاصّهٔ* حضرت رسول(ص)، آثار حضرت بهاءالله ازجمله کتاب مستطاب *ایقان* و لوح مبارك *شکرشکن*؛ *مکاتیب* و *خطابات* و *مفاوضات* و *رسالهٔ مَدَنیّه* از حضرت عبدالبهاء، و بعضی توقیعات حضرت ولی امرالله، ازجمله «ظهور عدل الهی» که در آن خطاب به بهاییان امریکا و کانادا، حقانیت اسلام و صحت قرآن مجید و لزوم مطالعهٔ آنرا تأکید می فرمایند.

[98] در سراسر ایران و شهرهای آن چنین عشق و محبتی را می توان میان هموطنان عزیز و بهاییان ملاحظه نمود که وصف آن خود محتاج حال و هوای دیگر و جایی دیگر است. «این زمان بگذار تا وقت دگر.»

[99] اسامی آن عشاق شهید عبارت است از: جنابان: مطلق، وفایی، نعیمی، خزین، خاندل، سهراب حبیبی، سهیل حبیبی.

[100] مجموعهٔ مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، چاپ آلمان، ص۴۹۹.

[101] مضمون: ای پروردگار من، همانا ترا به زبان و قلبم می خوانم و می خواهم که آنها را به ظلم و جور و نفاقشان مجازات مفرمایی...همانا رخ بر خاك افتادگی و انکسار می گذارم و ترا به کل تضرع و زاری دعا می نمایم که ببخشایی هر که مرا اذیت نمود و عفو فرمایی هر آن کس را که بدی مرا خواست و مرا اهانت نمود و تبدیل فرمایی گناهان کسانی را که به من ظلم کردند، به حسنات، و ایشان را از خیرات رزق دهی و همهٔ خوبی ها را برایشان مقدر فرمایی....

[102] سورهٔ آل عمران، ۱۰۰. مضمون: جمعی که به سوی خوبی فرا می خوانند(قسمتی از آیه است. تمام آن چنین است: «وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ اُمَّةٌ یدْعُونَ اِلَی الْخَیرِ وَ یأْمُرُونَ بِالْمَعرُوفِ وَ یَنْهَونَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»

[103] در این مورد همچنین به بیان بیت العدل اعظم در پیامِ رضوانِ سال ۲۰۰۰ میلادی، مندرج در یادداشت شمارهٔ 84 مراجعه فرمایید.

[104] حتی بعضی از این غربیان که پس از ایمان به دیانت بهایی بر حقانیت اسلام اعتراف کردند از کشیش ها و اسقف ها و علمای دیانت یهودی و مسیحی بوده اند مثل جناب جرج تاونزند نویسنده و اسقف کلیسای سَن پاتریك دوبلین ایرلند و جناب هوارد کلبی آیوز کشیش،...(ایران زادگاه آئین بهایی، ص۳۲).

[105] *تسبیح و تحلیل*، ص۴۵. مضمون: ای خدای من برانگیز و مبعوث فرما قلوبی صاف و دیدگانی تیزبین را تا در امر تو و آنچه بر تو وارد آمد جستجو و تحقیق کنند.

[106] کتاب *بدیع* از حضرت بهاءالله.

[107] مضمون: به زودی خداوند قومی را آشکار و ظاهر می کند که ایام ما را به یاد می آورند و ذکر می کنند کلِّ آنچه را که بر ما وارد شد و طلب خواهند کرد حق ما را از کسانی که به ما بدون جرم و گناهی آشکار ظلم کردند و از پشت سر ایشان خداوند قائم بر ایشان است و گواهی می دهد و می بیند آنچه را انجام دادند و ایشان را مجازات می کند و همانا خداوند شدیدترین انتقام گیرندگان است.

[108] در این مورد به همان مرجع مزبور مراجعه شود.

[109] مضمون: اگر کسی بیابد شیرینی بیانی که ظاهر شد از دهان اراده و مشیت الهی، حتماً انفاق می کند هر آنچه را که دارد ولو همهٔ گنجینه های ارض باشد تا اینکه اثبات نماید امری از اوامر او را که از افق عنایت و الطاف مُشرق و تابان است.

[110] در این مورد به آثار بهایی ازجمله توقیع منیع *دور بهایی* از حضرت ولی امرالله، و یادداشت شمارهٔ 89، مراجعه شود.

[111] مضمون: به تحقیق که نظم، از این نظمِ اعظم مضطرب شد و ترتیب مختلف گردید به واسطهٔ این بدیعی که شبه آن را چشم آفرینش ندیده است.

[112] امر و خلق، ج۳، ص۳۱۱.

[113] کتاب «آثار قلم اعلی»، ج۷، ص۸۰. این بیان مبارك در توقیع منیع سنهٔ ۱۰۵ بدیع چنین منقول است: «عزت از دو طایفه اخذ شد از ملوك و علما.» خوانندگان عزیز خود می توانند وقوع مصادیق بارز ذلّت دو طایفه یا گروه مزبور را در این یك قرن و نیم اخیر ملاحظه فرمایند (برای دیدن توضیحاتی در این باره ازجمله مراجعه شود به توقیع مهیمن «قَدْ ظَهَرَ یوْمُ الْمیعادِ» از حضرت شوقی ربّانی، ولی امر بهایی). نکتهٔ دیگر دربارهٔ مسببین بلایای وارده بر دو امر بابی و بهایی و جوامع آنها اینکه علاوه بر سلاطین و علما، مردم نیز مؤثر بوده اند، و از جهتی تأثیرشان بیشتر هم بوده چنانکه حضرت بهاءالله می فرمایند: «اول علمای عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اگرچه اعراض امثال این نفوس بر حسب ظاهر سبب اعراض خلق شد ولکن در باطن خلق سبب اعراض این نفوس شده اند. مشاهده کن که اگر ناس خود را معلّق به ردّ و قبول علما و مشایخ نجف و دونه نمی ساختند و مؤمن بالله می شدند، مجال اعراض از برای این علما نمی ماند چون خود را بی مرید و تنها ملاحظه می نمودند.» (امر و خلق، ج۳، صص۳۱۴-۳۱۳).

[114] توقیع «قَدْ ظَهَرَ یَوْمُ الْمیعاد».

[115] یکی از محققین بهایی آمار آثار موجود در مرکز جهانی بهایی را در سال ۱۹۹۸، حدود ۱۱۰۰۰ اثر انگلیسی و ۶۰۰۰ اثر فارسی و عربی، جمعاً ۱۷۰۰۰ فقره بیان می کند و این آمار اعم از آثار طلعات مقدسهٔ امر بهایی و بابی و نیز نفوس بهایی و غیر بهایی - ازجمله شامل دهها ردیه- می باشد. («خوشه ها...»، ج۹، صص۱۹۴-۱۹۳). عبدالرزاق الحسنی نویسندهٔ عرب نیز در کتاب خود «اَلبابیوُنَ والْبَهائیونَ فی حاضِرِهِم وَ ماضیهِم» آماری از آثار حضرت بهاءالله شامل ۱۴۴ مورد را ذکر نموده است. (آمار ذکر شده در متن با استفاده از *ایران زادگاه آئین بهایی*، ص۵۶ و جزوهٔ *آئین جهانی* آورده شد.)

[116] چه که جامعهٔ بهایی جامعهٔ جدیدی است و هنوز نیز مشغول جمع آوری نسخه های اولیهٔ آثار پراکنده ای است که نزد افراد و خانواده های بهایی و یا حتی بعضاً نزد غیر بهاییان می باشد، و بعضی از آثار مزبور گاه لوحی یك صفحه ای یا بیشتر است که محتاج جمع آوری، تنظیم و نشر به صورت کتب و مجموعه ها می باشد.

[117] از جمله حسن فرید گلپایگانی مترجم کتاب *مفتاح باب الابواب* به عربی از زعیم الدوله است که چنین عقیده ای دارد و در ص ۴ مقدمهٔ فارسی آن می نویسد: «بهاییان خودشان بدین نکته کاملاً توجه دارند و به این جهت به غایت سعی و کوشش می کنند تا مؤلفات باب و بهاء و عقاید و احکام خودشان را از انظار پوشیده بدارند. کتاب بیان و ایقان را به کسی نشان نمی دهند و اگر آنها را در دست کسی ببینند به هر قیمت ممکن شود خریداری و ضبط می کنند. شاید باور نکنید که خود پیروان این مذهب هم از عقاید و احکام باب و بهاء اطلاع ندارند ولی اگر یك یك بهاییان را آزمایش کنید معلوم خواهد شد که اینها به هیچ وجه از مبادی و مبانی این مذهب مطلع نیستند و این مذهبی است که بر اساس بی اطلاعی پیروان آن بنا شده. آری نادانی حاجی میرزا آقاسی وزیر بی تدبیر محمد شاه یگانه عامل توجه مشتی مردم نادان به این مذهب شد(ص۵). حاجی میرزا آقاسی از لحاظ تعصب مذهبی سید باب را دستگیر و او را در قلعهٔ چهریق محبوس و رابطهٔ مردم را با وی قطع کرد و فقط پیروان او به دادن رشوه با او ارتباط داشتند و دستورات سری از او دریافت می نمودند. محبوس داشتن باب و قطع رابطهٔ مردم با او سبب توجه مردم به وی گردید و به خیال افتادند که مبادا این مرد سید محترمی بوده یا حقیقتاً با امام زمان ارتباط داشته باشد.» (تاریخ تألیف کتاب مزبور ۱۳۲۱ه.ق در قاهره است و مترجم ایرانی آقای حسن فرید گلپایگانی آن را در ۱۳۷۴ ه.ق. در تهران ترجمه به فارسی نموده، یعنی پس از ۵۳ سال که از تألیف کتاب گذشته).

خوشبختانه اینك پس از گذشت نیم قرن از ترجمهٔ «مفتاح باب الابواب» وضعیت فعلی جامعهٔ بهایی و در دسترس بودن آثار بهایی - ازجمله کتاب بیان و ایقان مورد ادعای مترجم فوق الذکر - و آگاهی افراد بهایی نسبت به تعالیم و احکامشان، ادعاهای عجیب فوق را باطل می کند و این امری است که غیر بهاییان نیز به آن پی برده اند، و بعضاً مطالبی کاملاً ضد ادعاهای مزبور را مطرح کرده اند؛ و فی الحقیقه کجاست آقای حسن فرید گلپایگانی که ببیند امثال نویسندهٔ مقالهٔ *بهاییت و صهیونیسم، فرقهٔ انحرافی ابتکاری!* (مندرج در روزنامهٔ جام جم ۱۳۸۴/۳/۱ه.ش) را که پس از پنجاه سال، با کشفیات و تحقیقات رمل و اسطرلابی حاصله از قوهٔ واهمه، و به خاطر تکرارِ طوطی وارِ اشتباه خانم هما ناطق در درکِ معنیِ جمله ای از آیات حضرت باب، متوهّم می شوند که حاجی میرزا آقاسی از مریدان حضرت باب بوده! و باب از او ستایش کرده! حال آنکه حضرت باب او را انذار فرمودند و *لوح قهریه* ای خطاب به وی نازل نمودند! و در مورد «توجه مشتی مردم نادان» به مذهب بابی نیز بهتر است سری به تاریخ بابی و جانبازی ها و شهادت های همین «مردم نادان» و بسیاری از علمای شیعه که به

حضرتش مؤمن شده جان در رهش انفاق نمودند، زده شود تا معلوم شود عالِم و عامی در میدان فدا چگونه به یك صدا به عشق حضرت اعلی فریاد عشق و شهادت و استقامت سر می دادند (برای روشن شدن بیشتر، به یادداشت شمارهٔ 73 نیز مراجعه شود).

[118] کتاب *تحقیق در تاریخ و عقاید: شیخی گری، بابی گری، بهایی گری... وکسروی گرایی* نوشتهٔ دکتر یوسف فضایی در سال ۱۳۵۱ه.ش، مؤسسهٔ مطبوعاتی عطایی، چاپ ششم با تجدید نظر کلی در سال ۱۳۶۳ه.ش، ص۵. (جالب است که در تیتر کتاب روی جلد و نیز روی صفحهٔ اول آن بعد از «بهایی گری» نقطه چین گذاشته و بعد نوشته «...وکسروی گرایی.» ظاهراً منظور این بوده که تحقیق مزبور راجع به چهار مکتب مزبور و غیره است، حال آنکه متن کتاب فقط راجع به آن چهار مکتب است و «و غیره» ای در کار نیست. احتمالاً چون قبل از این نویسنده، کتبی مشابه با مضامین تکراری کتاب ایشان چاپ شده بوده، برای جلب توجه، با «نقطه چین» مذکور درج شده، تا طالبین از آن استقبال نمایند. در این مورد در یادداشت 119 نیز اشاراتی آمده است).

[119] همان منبع، صص ۶، ۹، ۲۴۱، ۲۵۴، و ۲۵۵. (مرحوم «صبحی» مزبور از ردیه نویسان علیه امر بهایی است). قابل توجه است که بر عکس ادعای نویسنده که نوشته، «تا توانسته ایم از گفته ها و نوشته های دشمنان آنها صرف نظر کرده» (همان منبع، همان صفحه)، بیشتر از کتب مخالفین بهایی استفاده نموده است. ازجمله: *احقاق الحق* از میرزا محمد تقی همدانی؛ *ناسخ التواریخ* از سپهر؛ *انشعاب در بهاییت، پس از مرگ صوقی رّبانی* از اسماعیل رائین؛ *پیام پدر* از صبحی فِوق الذکر؛ *فتنهٔ باب* از اعتضاد السلطنه؛ *تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهایی* از مرتضی احمد؛ *کشف الحیل* از آواره؛ *بهایی گری* از کسروی؛ *مفتاح الابواب* از زعیم الدوله. چنانکه مؤلف مزبور همین اتهام «مخفی کاری بهاییان» و «در دسترس همگان قرار ندادن آثار بهایی» را عیناً از امثال آقای حسن فرید گلپایگانی، مترجم کتاب ردیهٔ فوق الذکر *مفتاح باب الابواب* زعیم الدوله نقل نموده (یادداشت شمارهٔ 117). و جالب آنکه خود زعیم الدوله نویسندهٔ اصل کتاب مزبور در ردیهٔ خود چنین تهمتی را نزده، بلکه مترجم کتاب در ص ۴ مقدمه چنین ادعا کرده(همان یادداشت شمارهٔ 117) حال آنکه خود میرزا مهدی خان زعیم الدوله که مدیر روزنامهٔ حکمت نیز بوده (دربارهٔ او ازجمله به کتاب محضرات، ج۱، ص۲ مراجعه شود) به گفتهٔ خودش در سال ۱۳۰۸ ه. ق در عکا با بهاییان معاشر بوده (ترجمهٔ مفتاح باب الابواب، ص ۸) و در کتابش نمونه هایی از آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله را آورده، و حتی او با حضرت عبدالبهاء ارتباط داشته و حداقل خود بنده با منابع موجود در نزد خود سه لوح از حضرت عبدالبهاء خطاب به وی و در پاسخ ِ نامهٔ وی را الآن موجود دارم (مکاتیب۲، صص۱۸۶-۱۹۲؛ مائدهٔ آسمانی، ج۵، صص۱۵۷-۱۵۸؛ مائده، ج۹، ص۱۰۹و۱۱۴ که توصیه می کنم منصفین- و نیز غیر منصفین جاعل - به آن الواح مراجعه فرمایند و لحن و عطوفت و استغنای حضرت عبدالبهاء را در برابر یکی از ردیه نویسان این امر مشاهده نمایند تا هموطن خود و فرزند شفوق و حنون و مهربان سرزمین مقدس ایران، یعنی حضرت عبدالبهاء و رفتار و سلوکشان را با یار و اغیار بشناسند و آنها که آگاه و بیدارند، به وجود آن عاشق ایران افتخارها کنند).

و جالب تر اینکه عکس تهمت مزبور نیز به بهاییان زده شده و بعضی معتقد بوده اند که بهاییان می خواهند هر طور شده آثار خود را چاپ کنند و در اختیار نفوس بگذارند تا دینشان را رونق دهند. نمونهٔ آن اینکه چند دهه قبل از آقای حسن فرید گلپایگانی و ردیه نویسان بعد از ایشان، امثال شیخ فضل الله نوری در ایام مشروطهٔ ایران، ضمن دلایلش برای مخالفت با

مشروطه عنوان می کرده انقلاب را بابی ها و بهایی ها راه انداخته اند تا آزادی یابند و آثار و نوشتجات خود را منتشر نمایند! (مائده آسمانی، ج۹، ص۹۳ و *تاریخ مشروطهٔ ایران* از احمد کسروی، ص۴۲۲).

و اما به غیر از منابع ردیهٔ مورد استفادهٔ مزبور، به ظاهر از ۸ کتاب بهایی نیز استفاده کرده حال آنکه اکثراً از نقل قول هایی استفاده شده که در کتاب مفتاح باب الابواب مندرج است و این نقل قول ها نیز بعضاً ناقص است وگاه در ترجمه اشتباه دارد وگاه ضمن بیان احکام بهایی به جای آوردن اصل آیات عربی کتاب مستطاب اقدس صرفاً ترجمه های خود را نوشته است که دارای اغلاط نیز هست و در مواردی نیز به نقل مضامین گزینشی ناقص و غلط پرداخته است و در بعضی موارد نیز مطالب را متناقض نوشته (مثل صفحات ۱۷۹ و ۱۹۵ که در یکی می نویسد بهاءالله مقرّ خود را در عکا قرار داد و با کمال آسودگی و آسایش در موقعیتی بسیار مناسب به کوشش پرداخت، حال آنکه در دیگری می نویسد تا جنگ اول جهانی بهاییت در آنجا آزادی عمل نداشت) و در بعضی موارد نیز بعضی تعالیم و اصول و احکام بهایی را اشتباه توضیح داده است و در بعضی موارد نیز ایرادات صرف و نحوی هم به آثار بابی و بهایی گرفته و در بعضی موارد نیز دست به اکاذیب و تفسیرهای غلط تاریخی زده و چون دیگر ردیه نویسان، گاه ادیان بابی و بهایی را فرقه خوانده و آنها را از عوامل روس و انگلیس پنداشته که به وسیلهٔ آنها می خواسته اند در ایران تفرقه اندازند تا «توده های مردم محروم و زحمتکش را از صحنهٔ انقلاب و شورش های سیاسی و مبارزهٔ ضد استعماری دور نگهدارند.» (همان، ص۱۶۶). نیز به یادداشت شمارهٔ 120 مراجعه شود.

[120] علاوه بر آنچه در متن و یادداشت شمارهٔ 119، ذکر شد باید گفت بر عکس ضد و نقیض گویی های این نویسنده، مواردی بوده که بعضی محققین - و حتی بعضی ردیه نویسان مثل زعیم الدوله که در یادداشت 119 ذکر ارتباطش با جامعهٔ بهایی شد - مستقیماً از مراجع رسمی امر بهایی طلب منابع و کتب بهایی و بابی برای تحقیقات خود کرده و می کنند و در اختیارشان گذاشته شده است، و امثال آقای حسن فرید گلپایگانی و آقای دکتر یوسف فضایی معلوم نیست چرا احتمال نداده اند که شاید دلیل مشکل بودن دست یابی به آثار بهایی در ایران، تضییقات و محرومیت های وارده بر این جامعه در ایران بوده باشد، چنانکه قبلاً و در ادامهٔ متن به آن اشاره شده و خواهد شد. علی ای حال، به عنوان نمونه، ایشان باید بدانند که فی المثل آقای عبدالرزاق الحسنی مؤلف کتاب *اُلبابیون والبهاییون فی حاضرِهِم وماضیهم* (چاپ ۱۳۸۱ه.ق./۱۹۶۲م)، در کشور عراق بعضی کتب چون کتاب مستطاب بیان عربی از حضرت باب را از حضرت شوقی ربانی ولی امر بهایی تقاضا نموده بود که خواسته اش با محبت و آرزوی تأیید برای وی کتباً از طرف حضرتشان مورد قبول واقع شد و این در حالی است که مؤلف مزبور علاوه بر استفاده از کتب بهایی و اصل منابع بهایی از نظرات مخالف دین بابی و بهایی نیز استفاده کرده است و حتی توضیحات بعدی بهاییان دربارهٔ اشتباهات کتابش را نیز اضافه نموده است. خود مؤلف نیز حقیقت فوق را مفصلاً توضیح داده و تمام کتاب بیان عربی را نیز که از جامعهٔ بهایی خواسته بود عیناً در کتاب خود آورده است، و جالب است ذکر شود همان ها که گفتند بهاییان کتب خود را در اختیار غیر بهاییان قرار نمی دهند، برای نمونه مخصوصاً تأکید داشتند که بهاییان کتاب بیان - و البته نیز کتاب مستطاب اقدس را- به آنها بدهند، زیرا ردیه نویسان ایرادات صرف و نحوی و عقیدتی بیشتری به آثار حضرت اعلی بالنسبه به آثار حضرت بهاءالله گرفته بودند و به این واسطه می خواستند به زعمشان بهاییان را در تنگنا قرار دهند و آنها را نسبت به آثار مزبور و ایرادات وارده حساس نمایند، حال آنکه فضلای بهایی و نیز سایر بهاییان که مایل به مطالعهٔ آن آثار بوده اند، در دسترسشان بوده و با آنها آشنا بوده و هستند، و نفس حضرت باب و نیز حضرت بهاءالله و عبدالبهاء به شبهات و ایرادات مزبور پاسخ داده اند که به عنوان نمونه چند مرجع برای مراجعه دربارهٔ آن در یادداشت شمارهٔ 89 ذکر شده است.

اما سوای توهمات ردیه نویسان در مورد فوق، باید اشاره کرد که نُسَخ خطی کتاب بیان از قبل موجود بوده و بعدها گاهی گروهی از بابی ها نسخه ای از آن را چاپ کرده اند که در بعضی قسمت ها تفاوت هایی با نسخ خطی داشت، لذا حضرت عبدالبهاء علاوه بر اینکه لازم می دیدند نسخهٔ بی غلطی باید مورد استفاده قرارگیرد، به علّت اینکه احکام بیان با ظهور حضرت بهاءالله و اتمام دورهٔ کوتاه بابی (به یادداشت شمارهٔ 89 مراجعه شود) نسخ و تغییر و یا تعدیل یافته بود و تهیه و چاپ و تکثیر آن به تعداد زیاد ممکن بود این گمان را در خوانندگان ایجاد کند که احکام بهایی همان احکام دین بابی است، لذا «پیش از نشر کتاب اقدس و ترجمه اش و شهرت احکامش» موقتاً امر فرمودند تکثیر نگردد (به عنوان نمونه برای دیدن بیانات و هدایات حضرت عبدالبهاء در این مورد رجوع شود به گنجینهٔ حدود و احکام، ص۲۷۱ و *مکاتیب عبدالبهاء*، ج۳، صص۱۱۴-۱۱۳ و *مائدهٔ آسمانی*، ج۲، ص۱۷). اما اینك بیت العدل اعظم به تدریج در حال نشر آن کتب می باشند چنانکه منتخباتی از آیات حضرت باب را نیز در اواخر رژیم پهلوی منتشر فرمودند (در مورد توضیحات بیشتر راجع به آنچه در فوق آمد و نیز راجع به حکمت های تغییر احکام بابی در امر بهایی ازجمله به منابع مذکور در یادداشت شمارهٔ 89 مراجعه شود).

[121] به عنوان نمونه رجوع شود به مأخذ مذکور در یادداشت شمارهٔ ۲۴، و نیز: روزنامهٔ کیهان، شمارهٔ۱۷۶۴۶، شنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۸۲، ص۱۲؛ روزنامهٔ *نخست*، شمارهٔ۱۰۶، پنجشنبه۶ مرداد ۱۳۸۴صص۱ و ۶؛ *خاطرات آیت الله خلخالی* از حاج شیخ صادق خلخالی، نشر سایه، چاپ اول۱۳۷۹.

[122] گنجینهٔ حدود و احکام، ص۳۳۵.

[123] همان، ص۴۶۳.

[124] توقیعات مبارکهٔ حضرت ولی امرالله، ج۲، صص۱۳۰-۱۲۹. نیز *گلزار تعالیم بهایی*، ص۳۹۰. نیز *قرن بدیع*، ج ۴، صص: ۱۴۸ و ۱۵۲.

[125] گنجینه، صص۳۲۲-۳۲۱. مضمون قسمت عربی: شهادت می دهد به آن زبان و قلب و کتب و صُحُف و نوشتجات و الواح من.

[126] نهایت آنکه گاهی در جواب افترائات و اتهامات و اکاذیب بعضی، اشاراتی به ماهیت آن «بعضی» و اکاذیبشان می گردد، ولی آن هم نه به قصد توهین و مقابله به مثل، چنانکه حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «آنچه گفته می شود ما را مقصد بیان حقیقت است و توهین عقاید ملل دیگر نیست، مجرّد، بیان ٍ واقع است و بس و الّا به وجدان نفسی تعرّض ننمایم و اعتراض روا نداریم.»(امر و خلق، ج۳، ص۱۰۶).

[127] برای آشنایی با روش امر بهایی برای کمك و خدمت به اهل عالم و رسیدن به عدالت و اتحاد و وحدت عالم انسانی و کمالات و فضائل معنوی باید به آثار کثیرهٔ بهایی مراجعه گردد. به عنوان نمونه رجوع شود به: گلزار تعالیم بهایی؛ امر و خلق، ج۳و۴؛....

از مصادیق مهمی که روش فوق را نشان می دهد، عکس العمل جامعهٔ بهایی است در انقلاب مشروطهٔ ایران. همانطورکه از آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء پیداست، حق برای اصلاح عالم و ازجمله ایران، تعالیم و طرح های خاص و عامی ارائه فرموده که مجریان آن هم بهاییان و هم غیر بهاییانند و حضرت عبدالبهاء در مورد اهمیت حیاتی تعالیم بهایی برای اصلاح

و نجات عالم از مشکلات کنونی فرمودند: «اگر این تعالیم جمال مبارك مُجری نشود، عالَم در خطر است.» (امر و خلق، ج۴، ص۴۶۳). به این جهت بهاییان در ایران تا حدی که شرایط موجود اجازه می داده، سعی کردند از همان اوایل ظهور بر اساس تعالیم حضرت بهاءالله در اصلاح و خدمت ایران بکوشند. جنبهٔ اصلی این کوشش، در حیطهٔ معنویت و فضائل و اخلاق رحمانی، از جمله شامل: محبت، یگانگی، تقوی، عفت و عصمت، امانت، دیانت، صداقت، انصاف، ادب، انقطاع، تواضع و خضوع، توکل، خشیة الله، عدل، اعتدال، صبر و استقامت، قناعت، مواسات، خلوص نیت،... می باشد که اُسّ اساس و از لوازم اصلیهٔ اصلاح عالم و ایران است. و جنبهٔ فرعی این کوشش آنکه حضرت عبدالبهاء در مورد ایران به احبایشان تأکید فرمودند که «در مأموریت و آبادی و مدنیت و تحصیل معرفت و تزیید تجارت و ترقی زراعت و تحسین صناعت و ترقیات عصریه از هر قبیل کوشش» بنمایند (مکاتیب، ج۲، ص۲۰۹). حضرت عبدالبهاء در الواح کثیره و ازجمله «رسالهٔ مدنیه» و «رسالهٔ سیاسیه» که سالها قبل از مشروطه عزّ صدور یافته بود اهل بهاء و ایرانیان را تشویق و امر به درك و عمل در دو جنبه و دو زمینهٔ اصلی و فرعی مذکور فرمودند.

متأسفانه ایران قبل و بعد از مشروطه، نه خود توجه خاصی به آن تعالیم نمود، و نه اجازه داد بهاییان آن طور که شایسته است بتوانند آن تعالیم را عملی نمایند. حضرت بهاءالله از همان ابتدای ظهور در این زمینه انذار فرموده بودند و به خصوص پس از شهادت جناب بدیع و جنابان محبوب الشهداء و سلطان الشهداء فرموده بودند: «اِنّا سَمِعْنا بِاَنَّ مَمالِكَ الأیرانِ تَزَیَنَتْ بِطِرازِ الْعَدْلْ فَلَمّا تَفَرَّسنا وَجَدْنا ها مَطالِعَ الظُّلْمِ وَ مَشارِقَ الاِعْتِسافِ وِاِنّا نَرَی الْعَدْلَ تَحْتَ مَخالِبِ الظُّلْمِ نَسْألُ اللهَ بِاَنْ یخَلِّصَهُ بِقُوَّةٍ مِنْ عِنْدِه وَ سُلْطانٍ مِنْ لَدُنْهُ اِنَّه لَهُوَ الْمُهَیمِنُ عَلی مَنْ فی الأرَضینَ وَ السَّمواتِ.» (امر و خلق، ج۴، ص۴۴۰) و «چون به نعمت معنویه اقبال ننمودند از نعماء ظاهره هم ممنوع شدند.» (همان، ص۴۳۸) و «این است جزای اعمال در یوم مآل؛ هر یوم اوامر و احکام خارجه نفوذ می یابد و به این نفوذ، نفوذ اهل ایران متوقف. از حق بطلب نائمین را آگاه فرماید و از خواب برانگیزاند شاید تمسك نمایند به آنچه سبب نجاح و فلاح است.» (همان، ص۴۳۸) و نتیجتاً در کتاب مستطاب اقدس پیش بینی انقلاب امور در پایتخت ایران را فرمودند. (همان، ۴۳۵) و پس از حدود ۴۰ سال از این پیش بینی، اولین مصداق از مصادیق آن انقلاب و قیام جمهور ناس در مشروطیت ایران در سنهٔ ۱۹۰۶ رخ نمود. (همان، ص۴۴۲)

جامعهٔ اهل بهاء که همیشه تحت ظلم بود، از طرف حضرت عبدالبهاء هدایت شد «تا در اول کار آنچه در قوه دارد برای اصلاحات سیاسی بکوشد سپس چون این مجهوداتش با بدگمانی و بدخواهی رو به رو شد به کلی خود را کنار بکشد.» (بیانیهٔ قرن انوار، ص۱۰. دربارهٔ هدایت مزبور در ادامهٔ همان، چنین آمده: «ارزش و قدر این شیوه را فقط در عصر دیگری می توان شناخت که از نظر سیاسی از عصر ما پخته تر و بالغ تر باشد.») و دست از این رویهٔ بهایی که در بیان زیر آمده نکشد: «مقصد این است که احبای الهی باید بدخواه را خیر خواه دانند... یعنی به دشمن نوعی رفتار کنند که سزاوار دوستان است، به جفاکار چنان معامله نمایند که لایق یار خوش رفتار. نظر به ذنوب و قصور و عداوت و ظلم و ستم اعدا نکنند.» (همان، ص۸) و با چنین «مقصد» بی نظیر الهی ابهایی بود که در اول انقلاب مشروطه دستور صریح دادند که احبایشان در مخاصمات احزاب و انجمن های دوران مشروطه دخالت نکنند و به جهت انذارات و پیش بینی های فوق الذکر بود که فرمودند: «از جمیع احزاب برکنار باشید. در آن وقت بعضی از ضعفا(ی بهایی) اعتراض نمودند که مدار این هیجان عمومی بر تحصیل عدالت و رفع مضرت است چرا باید مذموم و مقدوح باشد، عاقبت به اثر قلم خود نگاشتم که این حرکت جمهور آن حرکتی است که در نص کتاب، چهل سال پیش صریحاً مذکور که خطاب به طهران می فرماید.» (امر و خلق، ج۴، ص۴۴۲) و نظر به عواقب مشروطه و

عدم وجود روح اتحاد و صداقت و عدل و بلوغ در دسته های مختلف و نیز به علت ظلمی که هنوز بر بهاییان مظلوم می شد و مهم تر از همه نظر به عدم اعتنا به تعالیم و هدایات الهی از طرف ایرانیان و نظر به دسیسه های ازلی ها و دخالت سِرّیشان در مشروطه و همسویی با غیر منصفین شیعه در وجه المصالحه قرار دادن جامعهٔ بهایی و ظلم به بهاییان، ونظر به دیگر حکمت های الهی، فرمودند: «انقلابات در ایران متتابع و عقبه دارد. احبا باید در نهایت سکون و قرار و وقار سلوك و حرکت نمایند.» (همان، ص۴۴۳) و «انقلاب ایران اشتداد خواهد یافت و شدت اضطراب ازدیاد خواهد نمود.» (همان، ص۴۴۳) و «احزاب ایران کل مشغول به خود و اکثری از شدّت نزاع و جدال از حیات و زندگانی بیزار، مفری می طلبند، و مفر و مقری و ملجأ و پناهی جز ملکوت ابهی نه که ولوله و زلزله در آفاق انداخته و عنقریب ایران را معمور و ایرانیان را عزیز دو جهان نماید.» (مائدهٔ آسمانی، ج۵، ص۷۹) و «تا دولت و ملت مانند شیر و شکر به همدیگر آمیخته نشوند نتیجهٔ مطلوبه حاصل نمی شود.» (خاطرات حبیب، ج۱، ص۷۰) و «اَمّا ایرانُ لَیسَ لَهُ اَمانٌ الّا بِالدُّخولِ فی ظِلِّ الرَّحمن» (امر و خلق، ج ۴، ص۴۵۰.

مضمون: اما ایران را امنیت و امانی نیست مگر با دخول در ظل حضرت رحمن) و نیز: «من به محمد علی میرزا نوشتم که اگر قصاص خون احبا کند و به عدل حکم نماید تأیید می رسد والّا یفْعَلُ اللهُ ما یشاءُ؛ و او نشنید. باز به ایران نوشتم تا دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته نگردد، نجاح و فلاح محال است؛ ایران ویران شود و عاقبت الامر منجر به مداخلهٔ دُوَلِ متجاوره گردد.» (کتاب *اسرار الآثار*، ج۵، ص۱۱۱) و «عاقبت خواهید دانست ایران، ویران گردد و دولت و ملت به نهایت مشقت افتد لکن ما ایران را روشن نمودیم و ایرانیان را عزت ابدیه خواستیم. هر چند ایران الان گمنام است ولی این امر عظیم (دیانت بهایی) عاقبت اهل ایران را سَرور عالم امکان کند.» (همان، ص۴۵۱) و «ای یاران الهی از قرار مسموع نوهَوَسانی در ایران تأسیسِ انجمن پنهان نمایند و در امور سیاسیه مداخله کنند و به عنوان های مختلف جمعیت ها تشکیل نمایند و نفوس را به دخول در جمعیت دلالت کنند. احبای الهی به نص قاطع ربانی باید از این امور احتراز نمایند و به کلی اجتناب کنند؛ در امور سیاسیه نه با انجمنی دمساز گردند و نه با جمعیتی همراز شوند، بلکه شب و روز بکوشند تا اخلاق تبدیل شود و افکار تعدیل گردد، رذائل نماند فضائل جلوه نماید، بنیاد بغض و عدوان برافتد، اتحاد و یگانگی خیمه برافرازد و وحدت عالم انسانی در نهایت جلال، جمال بیاراید، نفوس ملکوتی شوند و قلوب لاهوتی گردد و چون این مواهب حصول یابد بِالطبع قصور زائل شود و عزت و سعادت حقیقیه در جمیع مراتب حاصل گردد. این بنیان و اساس است و بنیاد بی زوال و چون این اصول حصول جوید، فروع یقیناً بِذاتِها اکمال شود.» (همان، صص۴۵۰-۴۴۹) و نیز: «در نهایت سکون و قرار و ثبوت و استقرار مراجعت به اولیای امور در آن صفحات و طهران فرمایید تا این ظلم و عدوان گوشزد هر یك از اهل ایران گردد و بدانند که ابداً مشروطیت مُجری نیست و آزادی جز از برای اهل طغیان نه؛ آزادی سبب تسلط متهوّران بر مظلومان شده است و تطاول ستمکاران بر ستمدیدگان، بلکه اِن شاءالله به قلوب اثر نماید و بینوایان از جور و جفای عوانان محفوظ و مصون مانند.» (مصابیح هدایت، ج۳، ص۴۶۸) و نیز «این نفوسِ مُفتَریه(ازلی ها) در رگ و ریشهٔ احزاب مختلفه حلول نموده اند و ایران را نمی گذارند آرام گیرد و هر فسادی می خواهند می کنند.» (کتاب *رحیق مختوم*، ج۲، ص۷۷۷). و نصوص و هدایات فوق از حضرت عبدالبهاء ریشه در بیانات قاطعهٔ حضرت بهاءالله دارد که به کلی اهل بهاء را از لعن و طعن و کدورت و برودت و نزاع و جدال و توهین و فساد منع فرموده اند و به محبت و وفا و اتحاد و وحدت امر نموده اند. چنانکه حضرت بهاءالله بعد از بازگشت از مهاجرت دو سالهٔ کوههای سلیمانیه به بغداد، دربارهٔ تلاششان برای بهبود و تغییر روش های غلط و قهرآمیز بعضی بابی ها و اصلاح اخلاق و رفتارشان چنین می فرمایند: «بعد از ورود (به بغداد) به اعانت الهی و فضل و رحمت ربانی، آیات به مثل غیثِ هاطلْ نازل و به اطراف ارض ارسال شد و جمیع عباد را مخصوص، این حزب(بابی) را، به مواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت

نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم تا آنکه از فضل الهی، غفلت و نادانی به بِرّ و دانایی بدل گشت و سِلاح به اصلاح.» (از لوح شیخ نجفی. به همین مضمون در لوح دنیا فرموده اند، مراجعه شود).

به علل فوق بود که حضرت عبدالبهاء اجازه نفرمودند بهاییان در مجلس اول عضویت یابند اما این به معنای بی اعتنایی به سرنوشت دولت و ملت نبود، بلکه چون روش نزاعی ای را که احزاب و انجمن ها برای رسیدن به مشروطه ای که اکثراً تعریفی و شناختی از آن نداشتند و تصویری وهم آلود و مختلف در اذهان اقشار مختلف جامعه دربارهٔ آن وجود داشت، در پیش گرفته بودند، موجب بروز اختلافات احتمالی برای اهل بهاء می دانستند، اجازهٔ دخالت ندادند. اما بعدها هنگامی که مشاهده شد ازلی ها با دسیسه و ریا و نفاق در احزاب نفوذ کرده و با گول زدن آنها، ایشان را علیه بهاییان تحریك می کنند، و دست از دشمنی های سابقه بر نداشته اند و می خواهند از انقلاب مزبور برای پیشبرد اهدافشان سود جویند و نزد هر دستهٔ سیاسی، بهاییان را طرفدار دستهٔ مخالف آن، و نزد شاه بهاییان را انقلابی، و نزد انقلابیون، بهاییان را طرفدار استبدادشاهی، جلوه می دهند، و با این دسایس، عاقبت احزاب ایران را بیش از حد معمولشان درگیر منازعات بیهوده با یکدیگر نموده عاقبت ایران را ویران خواهند نمود- و حتی ممکن بود بعضی ضعفای بهایی را به این نزاع های بیهوده و واهی بکشانند و وحدت بهاییان را به خطر اندازند- لذا هنگام تشکیل مجلس دوم، امر فرمودند به شرط عدم مداخله در منازعات احزاب و انجمن های متخاصم، و صرفاً به نیت خدمت به دولت و ملت، و نیز به قصد جلوگیری از دسایس و شبهات ازلی ها، سعی نمایند در مجلس مزبور عضویت حاصل کنند.» (همین شرط بعدها نیز توسط حضرت ولی امرالله چنین بیان شد: «مشارکت در امر انتخابات مشروط و منوط به عدم ارتباط یاران با احزاب سیاسیه است.» (*گلزار تعالیم بهایی*، ص۴۵۷)

ذیلاً چهار فقره از الواح حضرت عبدالبهاء دربارهٔ موارد فوق که نزد این عبد موجود است درج می شود و خاطر نشان می سازد برای استنتاجات و تحلیل های دقیق تر و کامل تر، حتماً حتماً لازم است که به همهٔ آثار مبارکه و تواریخ در این مورد مراجعه شود (از جمله بعضی از آثار مبارکه را می توان در این منابع یافت: امر و خلق، ج۴؛ مائدهٔ آسمانی، ج۲ و ۵ و ۹؛ مجلدات مکاتیب عبدالبهاء، حداقل در ۸ جلد؛ اسرار الآثار در ۵ جلد؛ مصابیح هدایت، بعضی از قسمتهای ۹ جلد آن؛ خاطرات نه ساله؛ و یادداشت شمارهٔ 271؛...). لوح اول: «طهران جناب میرزا یونس خان علیه بهاءالله الابهی. هوالله ای ثابت بر پیمان نامهٔ شما رسید از عدم فرصت مختصر جواب مرقوم می گردد. در خصوص دخول احباء در عضویت مجلس ملت سؤال نموده بودید، حال فرض و واجب است البته به جمیع قوا بکوشید و به جمیع وسائل تشبث جویید که در انتخاب جدید جمعی از احباب داخل گردند. این مسأله بسیار مهم است باید محفل روحانی و سایر محافل، بلکه جمیع احباب اهمیت بدهند. اول حکمت چنان اقتضا می نمود زیرا نزاع بود و حالا حکمت چنین اقتضا می نماید وَ عَلَیكَ البَهاءُ الاَبهی ع ع» (به نقل از دفتر خطی یکی از احباء).

لوح دوم: «طهران جناب ادیب دبستانِ الهی علیه بهاءالله الابهی. هوالله ای یار مهربان نامهٔ شما کاشف اسرار احزاب بود. این احزاب فی الحقیقه هیچ یك را استقرار و ثباتی نه. دائماً در اضطرابند ولی احباب باید همواره حامی اعتدال باشند و با اعتدالیون همدم و همراز. حزب یحیی (ازلی ها) طریق نفاق پیش گرفته اند که با هر یك از این احزاب اظهار وفاق می نمایند. یاران باید به رندان بفهمانند که آن حزب را با احزاب اساس نفاق است، نه اتفاق، شقاق است نه وفاق و البته انجام مقاصد آن حزب بد فرجام ظاهر و آشکار شود. احبای الهی باید بکوشند و هر یك سعی و جهد تام نمایند و با خلق بیامیزند تا در این مجلس عضویت حاصل کنند و مقاصد خفیهٔ آن حزب ستمکار را مانع گردند، زیرا این حزب، عاقبت مورثِ خرابی عظیم در

ایران گردند. جناب آقا میرزا علی ان شاءالله بعد از ورود به اجرا عمل موفق خواهند گشت. وَ عَلَیك البَهاءُ الأبهی. ع ع» (همان منبع)

لوح سوم: خطاب به جناب عزیز الله خان ورقاست: «نامهٔ مفصل شما رسید و تفاصیل معلوم گردید ملاحظه شد که مسئلهٔ انتخاب نیز یك اسباب اختلاف خواهد شد... لهذا سریعاً تلغراف گشته که رضایت الهی خواهید، نه عضویت پارلمنت. دخول احباب در پارلمنت محبوب بود زیرا از عدم مداخله در امور سیاسی مقصود این نیست که یاران الهی از خدمات دولت و ملت اجتناب و احتراز نمایند. خدمت دولت و ملت فرض است. مقصد این است که احزاب سیاسی تشکیل ننمایند و بر دولت حاضره اعتراض نکنند... نه اینکه از عضویت پارلمنت و از خدمت دولت و ملت به دل و جان اجتناب کنند...» (جزوهٔ تاریخ امر۳، معارفِ عالی امر، ۱۶۱/۱، صص: ۱۰۹-۱۰۸. در این جزوه نویسنده نیز توضیحی داده است و آن اینکه: «از آنچه به عرض رسید می توان استنباط کرد که در مدت قلیلی بین سنوات ۱۳۲۹ (۱۹۱۰/۱۱م) تا ۱۳۳۱(۱۹۱۳م) ظاهراً بنابر تقاضای احبای طهران اجازهٔ انتخاب افراد بهایی برای عضویت در مجلس از قلم مبارك صادر شده ولی از تاریخ ۱۳۳۱ بالکل منع و نهی فرموده اند.» قابل ذکر است که فرمان مشروطه در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴هـ. ق به امضاء مظفر الدین شاه رسید. مجلس اول در ماه شوال ۱۳۲۴ هـ.ق تشکیل شد و قانون اساسی مشروطیت در ۵۰ ماده در ۲۴ ذیقعده ۱۳۲۴ تصویب شد و به امضاء مظفر الدین شاه و ولیعهدش محمد علی میرزا رسید و عملاً حکومت «مشروطهٔ سلطنتی» ایران رسمیت یافت.)

در اینجا قبل از درج لوح چهارم باید اشاره نمایم که علاوه بر دلایل مذکور در سه لوح فوق و سایر بیانات مبارکه در همین یادداشت شمارهٔ 127، و نیز با توجه به توأم بودنِ دو حکمِ «عدم مداخله در منازعات سیاسی احزاب» و «لزوم اطاعت از حکومت»، شاید بتوان گفت علت منع دخالت در مجلس اول این نیز بوده باشد که قبل از انتخاب مجلس اول، احزاب درگیرِ رقابت و منازعه بودند و هنوز قانون اساسی «مشروطهٔ سلطنتی» وجود نداشت و لذا حکمت نبود احبا درگیر آن مخاصمات شوند و وجه المصالحهٔ متخاصمین گردند و به ناچار در سیاست دخالت کنند و با حکومت درگیر شوند. اما هنگام تشکیل مجلس دوم قانون اساسی مزبور و حکومت مشروطهٔ سلطنتی قبلاً رسمیت یافته بود و شرکت در آن به معنی عدم اطاعت از حکومت رسمی و منازعات سیاسی نبود. همچنین لازم بود بهاییان نیز جهت حفظ حقوق اجتماعی خود و افشای حقایق دربارهٔ خود در برابر اکاذیب گروه های ضد بهایی، همچون ازلی ها و دیگران، و نیز برای جلوگیری و دفع دسایس به خصوص ازلی ها، و نیز به جهت خدمت به دولت و ملت، و نیز برای ایجاد اتحاد بین دولت و ملت و نجات آنها از اختلافات و جلوگیری از خرابی ایران به واسطهٔ «مقاصد خفیهٔ» «حزب ستمکارِ» ازلی، «با خلق بیامیزند» و از دولت و ملت کناره نگیرند و در مجلس شرکت کنند. (شاید بتوان این حالت از عضویت را همچون عضویت جامعهٔ بین المللی بهایی (از سال ۱۹۴۸م) به عنوان جامعهٔ مذهبی جهانی و سازمانی غیر سیاسی و غیر دولتی(NGO) در سازمان ملل متحد دانست (یادداشت شماره 59).

اما همانطور که در تاریخ واقع شد و در بیانیهٔ *قرن انوار* ص۱۰ و نصوص مندرج در این یادداشت، اشاره شده، نیات و اقدامات ناتمام بهاییان برای «اصلاحات سیاسی» «با بدگمانی و بدخواهی روبرو شد» و جامعهٔ بهایی به کلی خود را کنار کشید تا تحمیلی بر دولت و ملت وارد نکرده باشد، و به جای اقدامات مزبور، همچون قبل و بعد از مشروطه، به روش همیشگی خود برای اصلاح ایران - و اصلاح عالم- ادامه داد. (روش همیشگی مزبور از دو جنبهٔ اصلی و فرعی در اول همین یادداشت 127 ذکر شد) و اینك این جامعه با کمال سرافرازی شاهد موفقیت این روش همیشگی خود است، و تصویر پرشکوه سیر این موفقیت را، مرکز جهانی این جامعه، بیت العدل اعظم الهی، در پیام مهیمن و عمیق ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ به بهاییان ایران ارائه داده اند و

در مقابل نشان داده اند که چطور روش های غیر بهایی جاری در قاجاریه قبل و بعد از انقلاب مشروطه و دورهٔ پهلوی و انقلاب اسلامی، هنوز نتوانسته است این کشور مقدس و هموطنان عزیز را خشنود سازد، و تنها راه رسیدن به این هدف را «نجل بزرگوار همان سرزمین (یعنی حضرت عبدالبهاء) که امروز جز در موطن مقدس خویش در جمیع قارات عالم مورد تعظیم و تکریم است - در اثر خود *رسالهٔ مَدَنیه* که سی سال قبل از انقلاب مشروطه صادر شده است- با کلامی نافذ و رسا بیان فرمود. چه خوش گفته شاعر که «دوست در خانه و ما گرد جهان می گردیم.» و در همان پیام، روش و سلوك اهل بهاء را در قبال ایران چنین تأیید می فرمایند: «شما ستایندگان اسم اعظم در مهد امرالله با خدمات صادقانه خود و با از خود گذشتگی و حتی نثار جان به ثبوت رسانیده اید که به راستی آرزومند پیشرفت و ترقی کشور ایرانید، ایرانی که حضرت عبدالبهاء دربارهٔ آن چنین می فرمایند: «افق ایران از پرتو مهِ آسمان روشن و منیر گردید. عن قریب آفتاب عالم بالا چنان بدرخشد که آن اقلیم اوج اثیر گردد و به جمیع جهان پرتو اندازد و عزت ابدیهٔ پیشینیان دوباره چنان ظهور نماید که دیده ها خیره و حیران گردد.» «ایران مرکز انوار گردد. این خاك، تابناك شود و این کشور، مُنَور گردد و این بی نام و نشان، شهیر آفاق شود و این محروم، مَحرَمِ آرزو و آمال و این بی بهره و نصیب، فیض موفور یابد و امتیاز جوید و سرفراز گردد.»

و اما لوح چهارمی که حسب الوعده در آخر این بحث در ذیل می آید (و قسمتی از لوح مبارك حضرت عبدالبهاء به جمعیت صلح لاهای در ۱۹۱۶ م می باشد که در آن تعالیم بهایی- ازجمله ۱۲ تعالیم آن- برای اصلاح عالم توضیح داده شده) نیز به زبانی دیگر مُثبِتِ صحّتِ روش بهاییان و شکست روش های از جمله ازلی هاست که علیه ملت ایران و جامعهٔ بهایی از هیچ دسیسه و مکری، حتی دزدی و سرقت دینی و عقیدتی و ادبی، خودداری نکرده اند. (چنین دزدی ها و تقالید تصنعی متأسفانه در دنیای امروز ما نیز بین بعضی سیاسیون و حتی بعضی مذهبی ها معمول است که خود حاکی از ضعف ایمان حقیقی و تدین و تقوی و امانت و صدق و خلوص و حیا می باشد) در این لوح پس از ذکر تعالیم اساسی بهایی، متذکر می شوند که شاید نفوسی نوهَوس از ایرانیان (ازلی ها) مضامین الواح و آثار بهایی را به نام خویش نشر دهند زیرا طالب شهرتند، و چنین ادامه می دهند:

(لوح چهارم) «چنانکه در انجمن وحدت نژاد، پیش از حَرب، در لندن واقع شد شخصی ایرانی مضامین الواح حضرت بهاءالله را ضبط نمود و در آن جمعیت وارد شد و به نام خویش خطابه نمود و انتشار داد و حال آنکه عیناً عبارت حضرت بهاءالله بود. از این نفوس چند نفر به اروپ رفتند و سبب تخدیش اذهان اهالی اروپ و تشویش افکار بعضی مستشرقین شدند...خود را نسبت به حضرت باب می دهند ولی به کلی از حضرت باب بی خبرند، تعالیم خفیه دارند که به کلی مخالف تعالیم بهاءالله است.» (مکاتیب، ج۳، صص ۱۱۸-۱۰۱) تاریخچهٔ ازلی ها از دورهٔ حضرت بهاءالله تا حال و اقدامات سوءِ آنها را از جنبه های مختلف می توان بررسی نمود. در آثار و کتب بهایی مطالب بسیاری دربارهٔ آنها موجود است که می توان به آنها رجوع نمود. همچنین در این زمینه می توان به آثار خود یحیی ازل و بعضی آثار دیگر ازلی ها، مثل «هشت بهشت» نیز مراجعه کرد چه که خوانندهٔ محقق و منصف از نفس آثار ایشان می تواند به مؤثر پی برد. منابع دیگر نیز دربارهٔ آنها از نویسندگان غیر بهایی و غیر ازلی ایرانی یا غیر ایرانی وجود دارد. تنها مشکل در تحقیق درباره ایشان این است که چون آنها از همان زمان حضرت بهاءالله سعی در پنهان کاری و مخفی بودن داشته اند و به تدریج با تقیه و حل شدن در جریانات سیاسی، نقاب بر چهره زده اند، پی گیری و رد یابی ایشان تا حال مشکل بوده است و چه بسا به خاطر همین پنهان کاری، اعمال سوء ایشان را به اهل بهاء نسبت داده اند. رد پاهای ایشان در ایجاد تضییقات برای اهل بهاء و نیز آثار افتراثاتشان به اهل بهاء، در ردیه های گروه

های ضد بهایی نیز بعضاً مشهود است و قطعاً در آیندهٔ ایام مشهود تر خواهد شد. (به عنوان نمونه رجوع شود به ترجمهٔ ردیهٔ *مفتاح باب الابواب* به فارسی، صص ۲۲۰ و ۲۹۸-۲۹۷) و این توضیحات به این جهت بود که گمان نرود اهل بهاء تنها به قاضی رفته اند، بلکه خوشبختانه محققین غیر بهایی نیز به این حقایق پی برده اند؛ و لازم به ذکر است که علیرغم همهٔ اقدامات سوء ازل و ازلیان به طلعات مقدسه امر بهایی و بهاییان، اهل بهاء به پیروی از محبوب ابهایشان (کتاب مستطاب اقدس، آیات خطاب به ازل) بر حال آنها گریسته اند و خیرشان را خواسته اند و اگر موارد معدودی نیز مقابله به مثل از طرف بهاییان در دورهٔ حضرت بهاءالله نسبت به آنها شده، بدون اذن و رضا و اطلاع حضرت بهاءالله بوده است به طوری که پس از اطلاع، اظهار عدم رضا فرموده مؤکداً نهی نموده اند (به عنوان نمونه به یادداشت 54 و متن مربوط به آن مراجعه شود. در ادامهٔ متن نیز ضمن ردِّ اکاذیب و اتهامات آقای عبدالله شهبازی به موردی دیگر اشاره خواهد شد). با توضیحات فوق اشتباه بودن نظرات آقای فشاهی نیز دربارهٔ علل عدم شرکت بهاییان در مجلس اول و توصیه به شرکت در مجلس ثانی روشن می گردد. چه که ایشان در صفحات ۱۵۷-۱۵۶ کتاب *واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فئودال* با آوردن فقط دو لوح از حضرت عبدالبهاء نتیجه می گیرند که بهاییان، فرصت طلب و خائن به ملت و طرفدار استبداد شاهی هستند. حال آنکه چهار لوح دیگری که در فوق مندرج شد - به علاوهٔ الواح کثیرهٔ دیگر دربارهٔ مشروطهٔ ایران که در آثار بهایی موجود است - نظرات ایشان را رد می کند. (در این مورد همچنین به یادداشت 129 مراجعه شود). و نیز دارالانشاء بیت العدل اعظم در رقیمهٔ جولای ۱۹۷۶ در جواب اتهام مزبور که بعضاً نفوس تکرار می کردند می فرمایند:

«بهاییان اغلب متهم می شوند که خود را از مشکلات واقعی همنوعان دور نگه می دارند. لکن نباید فراموش کنیم کسانی که این اتهام را وارد می کنند معمولاً مادیونِ ایده آلیست هستند که در نظر آنان کمال واقعی همانا کمال مادی است در صورتی که ما می دانیم ثمرات دنیای مادی صرفاً انعکاسی از احوال روحانی است و مادامی که احوال روحانی تغییر نیابد در جهت بهبود امور مادی تغییری پایدار حاصل نگردد. و نیز باید به خاطر داشته باشیم که اغلب مردم تصوری روشن دربارهٔ جهانی که مایلند بسازند نداشته و اصولاً نمی دانند چگونه باید چنین بنایی را بسازند. حتی آنهایی که نظرشان متوجه اصلاح عالم است فقط بدین اکتفا می کنند که با هر فساد ظاهری که به نظرشان می رسد مبارزه کنند. آمادگی برای نبرد با مفاسد اعم از آنکه در اوضاع و احوال اجتماعی ظاهر شود و یا در هیکل انسان های فاسد متجسم گردد برای نفوس معیار داوری ارزشهای اخلاقی به شمار می رود ولکن از سوی دیگر، بهاییان از هدفی که در جهت آن تلاش می کنند به خوبی آگاهند و می دانند که باید با طی مراحل و به تدریج به آن برسند. همهٔ قوای آنان متوجه بنای خیر است، خیری که به واسطهٔ قدرت آسمانی خود همهٔ بدی ها را که با لذّات امر عدمی است محو گرداند و بالمره از صفحهٔ گیتی بزداید. ورود در میدان یك نبرد تخیلی که در آن به محو مفاسد عالم یك به یك قیام نماییم به نظر بهاییان اتلاف وقت و هدم نیرو است. سراسر حیات شخص بهایی باید در جهت ابلاغ پیام حضرت بهاءالله و احیاء همنوعان به حیات روحانی مصروف گردد، تا در ظل نظم جهانی الهی با یکدیگر متحد شوند و آنگاه چون قدرت و نفوذ این نظم رشد و توسعه یابد مشاهده خواهیم کرد که قدرت آن پیام همهٔ اجتماع انسانی را دگرگون نماید و به تدریج مشکلات پیچیدهٔ هائله را حل کند و مظالمی را که طی دوران طولانی فضای عالم را آشفته و تیره ساخته است از میان بردارد.» (در این مورد همچنین مراجعه شود به پیام۷ جولای ۱۹۷۶ دارالانشاء بیت العدل اعظم مندرج درمجلهٔ *آهنگ بدیع* سال ۳۱، شماره ۳۴۱).

[128] حضرت ولی امرالله در ترجمهٔ تاریخ نبیل به انگلیسی در حواشی آن بعضی مطالب دربارهٔ امر مبارك را که در کتب این مؤلفین غربی یا شرقی آمده نقل فرموده اند.

[129] به عنوان مثال طبیعی است که بعضی مستشرقین غربی تحت تأثیر زمینهٔ عقاید و تاریخ مسیحی و باورهای فرهنگی و سیاسی خود، آثار خود را نوشته باشند و مثلاً ذهنشان این شبیه سازی را کرده باشد که دیانت بهایی و بابی نهضتی است برای اصلاح دینی در محیط اسلامی، چنانکه در چند سدهٔ قبل چنین اصلاحی در مسیحیت رخ داد و پروتستانیسم ایجاد شد. به همین شکل محققینی نیز که دارای عقاید مارکسیستی بوده اند، در تحلیل هایشان از دو ظهور بابی و بهایی، آنها را به عنوان نهضتی اجتماعی اقتصادی تصور کرده و بر اساس همان قالب های فکری و فلسفی ماتریالیسم دیا لکتیك، مثل اعتقاد به مکانیزم تز و آنتی تز و سنتز، و یا تقسیم تاریخ تحولات بشری به دوره های: اجتماعی اشتراکی اولیه، بردگی، فئودالیه، سرمایه داری و سوسیالیسم و کمونیسم، که سیری جبری فرض شده، دو ظهور مذکور را تحلیل نموده و به جهت همین قالب ها و پیش فرض ها دارای اشتباهات فاحشی شده اند که حتی با رعایت حداقل الفبای تحقیقات دانشگاهی می توان آن اشتباهات را روشن ساخت. (شایان ذکر است که تئوریسین ِ معروف مارکسیست آقای احسان طبری پس از انقلاب اسلامی توبه کردند و در سال ۱۳۶۶ در کتاب *کژراهه*، انتشارات امیرکبیر، تهران، سال ۱۳۷۸، چاپ پنجم، صص: ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۷۶، ۱۷۰، ۱۰۸، ۱۶۲، ۲۱۷، ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۰۴،... تمام آن قالبهای تحلیلی ِ مارکسیزم را پوچ و خنک و بیهوده و غلط ذکر کردند) از جمله این اشتباهات نسبتِ انقلابی دادن به ظهور بابی بالنسبه به ظهور بهایی و تمجید اوّلی و تخطئهٔ دوّمی است به علت اینکه در ظهور بابی چند بار بین بابی ها و حکومت وقت و علما جنگ درافتاده و بابی ها انقلابی بوده اند ولی در ظهور بهایی چنین نشده و در این میان نسبت هایی به امر بابی و بهایی داده شده که به قدری اشتباه است که انسان را به این نتیجه می رساند که اکثر تحلیل گران مزبور ابداً آثار حضرت باب و نیز آثار حضرت بهاءالله را کمّاً و کیفاً مورد مطالعه کافی و دقیق و محققانه قرار نداده اند. (به عنوان نمونه رجوع شود به کتاب *واپسین جنبش قرون وسطایی در ایران در دورهٔ فئودال*، از محمد رضا فشاهی، نشر ۱۳۵۶ هـ ش. دنباله رو اسلافِ مارکسیستش، آقایان ایوانف و طبری، که به نوشتهٔ کتاب *رگ تاك* ادعای مزبور دربارهٔ انقلابی بودن امر بابی و سازشکار بودن و غیر انقلابی بودن امر بهایی را از ادوارد براون اخذ و تکرار کرده اند) حال آنکه تاریخ امر بابی نشان داده که وقایع سه قلعه، جنبهٔ دفاعی داشته و اصولاً چه در این وقایع و چه خارج از آن، این بابی ها بوده اند که مورد ضرب و جرح و حبس و شکنجه و قتل بوده اند و به هیچ وجه دارای روحیهٔ ستیزه جویی نبوده اند، و حتی اقدام به ترور ناصرالدین شاه را در تلافی شهادت مولایشان و دیگر بابیان، به روشی ناشیانه و بدون اذن و اطلاع حضرت بهاءالله، که در آن وقت عملاً شاخص ترین شخصیت بابی و مَلاذ و دستگیر آنها بودند، انجام دادند که عاقبتش کشته شدن سوء قصد کنندگان و متعاقب آن کشتار بابیان و مسجونی بسیاری از ایشان به همراه حضرت بهاءالله در سجن سیاه چال طهران بود؛ و در این کشتار نیز مظلومیت بابیان بیش از پیش آشکار شد چه که حتی دفاعی نیز نمی توانستند از خود بکنند.

و نکتهٔ دیگر آنکه این بلایا و انقلابات و شهادت ها فقط مختص به دورهٔ بابی نبود، بلکه در دورهٔ بهایی نیز که محققین مزبور آن را دورهٔ سازشکاری و انقلابی نبودن فرض نموده اند، بهاییان دچار بلایای مختلف ازجمله شکنجه و حبس و تبعید و کشتار بوده اند، فقط تنها فرقی که بوده، همان دفاعی را که بابیان در سه قلعه نمودند، اینان ننمودند و کشته شدند ولی نکشتند چنانکه مولایشان به ایشان فرموده بودند: «هر نفسی که ارادهٔ نصرت نماید باید اول به سیف معانی و بیان، مدینهٔ قلب خود را تصرف نماید و از ذکر ما سِوَی الله محفوظ دارد و بعد به مدائنِ قلوب توجه کند. اینست مقصود از نصرت. ابداً فساد محبوب

حق نبوده و نیست و آنچه از قبل بعضی از جهال ارتکاب نموده اند ابداً مرضی نبوده. اِنْ تُقْتَلُوا فی رِضاهُ لَخَیرٌ لَکُمْ مِنْ اَنْ تَقْتُلُوا.» (از لوح مبارك خطاب به سلطان ایران، ناصرالدین شاه. مضمون عربی به فارسی: اگر در رضای او کشته شوید هر آینه بهتر است برای شما از اینکه بکشید). و نیز: «قسم به جمالم که اگر احبایم کشته شوند بهتر است از سفك دَم نفسی.» (گلزار تعالیم بهایی، ص۴۴۰) بیانات الهیه در این مورد لاتحصی است. ازجمله رجوع شود به همان منبع، صص۴۷۵-۴۶۹. با توجه به بیانات فوق باید گفت بهاییان سازشکار نیستند بلکه فداکار و سازگارند و «زهر» را به «شهد» مقابله نمایند (همان منبع و صفحات) و نفوس وسیع النظر و آنها که دارای روح و شخصیت عظیم هستند می توانند درك کنند که «عدم مقابله به مثل و انتقام» چقدر دشوار تر از مقابله به مثل است. همانطورکه ملاحظه شد در این ظهور، حق اراده فرموده بساط دور باطل جنگ و انتقام و تروریسم را برچیده و انسان را به دوران بلوغ بشری رهنمون شود، لذا لازمهٔ چنین هدفی این است که نصرت حق و راه رسیدن به هدف وحدت عالم انسانی را اخلاق حسنه و اعمال طیبهٔ طاهره و نطق و بیان و استدلال بدانیم نه فساد و خونریزی و ترور؛ و صحت این نظر حضرت بهاءالله اینک که در دههٔ اول قرن بیست و یکم هستیم و یکی از چالش های جهان مسألهٔ تروریسم سیاسی و دینی است، بیش از پیش بر جهانیان آشکارگشته است. بلی در امر بهاء روش از مَنش جدا نیست و هدف وسیله را توجیه نمی کند و لذا هدف صلح و وحدت باید از طرق مسالمت آمیزو روش های انسانی به دست آید.

جالب است بدانیم که این فقط آقای فشّاهی نبوده اند که ادعای مزبور را همچون ادوارد براون مطرح نموده اند، بلکه به عنوان مثال آقای عبدالهادی حائری نیز در کتاب *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، چنین نوشته اند: «برخی از ازلی ها که از پیروان باب به شمار می آمدند بعدها نوگرایانی مبارز شدند و بر ضد حکومت استبدادی قاجار مبارزات پیگیری را عهده دار گردیدند.» (ص۹۰)؛ «و برخی از سران بهایی گری با بیگانگان استعمارگر در پیوند بودند. عبدالبهاء (عباس افندی) نامه ای به زبان عربی به ملکهٔ انگلیس نوشت و در آن نامه ضمن تبلیغ مذهب بهایی گری و یادآوری مطالبی دیگر، ملکهٔ انگلیس را در دو مورد سخت ستود: «ما به دست آورده ایم که شما فروش غلامان و کنیزان را ممنوع ساخته اید؛ این همان چیزی است که خداوند در «ظهور بدیع» امر فرموده است... ؛ ما نیز شنیده ایم که شما نظارت بر مشورت را بر عهدهٔ عموم قرار داده اید؛ آفرین!» (ترجمهٔ آقای حائری از اصل بیان حضرت بهاءالله به عربی).» چند نکتهٔ جالب در اینجا به چشم می خورد: یکی اینکه ازلی ها را به صِرفِ اقدامات سیاسی و مبارزهٔ پی گیر، مرتبط با استعمارگران نمی داند - حال آنکه ارتباط خاص هدفمند داشته اند؛ دیگر اینکه نوشته در نامه به ملکهٔ انگلیس، او به دیانت بهایی تبلیغ و فرا خوانده شده، که این خود حاکی از استقلال و قائم به ذات بودن امر بهایی است و الّا چه لزومی به دعوت ملکهٔ انگلیس به دیانت بهایی وجود دارد. و احتمالاً مؤلف محترم در اینجا بر عکس مورد ازلی ها، چون بهاییان مبارزهٔ سیاسی و فیزیکی نمی کنند نتیجه می گیرد با استعمارگران مرتبط اند! و نکتهٔ دیگر آن که این حضرت بهاءالله بوده اند که لوح مزبور را برای ملکهٔ انگلیس فرستاد ه اند و نه حضرت عبدالبهاء (عباس افندی)، و معلوم نیست نویسندهٔ محترم چرا مرتکب چنین اشتباه فاحشی شده اند؛ شاید به این خاطر که در ذهنشان بوده است که حضرت عبدالبهاء از انگلستان لقب «سِر» گرفته اند، پس ایشان لوح را داده اند، و البته شاید هم به دلیلی دیگر؛ اللهُ اعْلَم. خداوند، ایشان و این عبد و همهٔ انسان ها را از اشتباه محفوظ بدارد، و مهم تر از آن، انصاف و خلوص و تقوی و حقیقت جویی عطا فرماید تا بتوانیم دوستان یکدیگر باشیم و با روح حقیقت جویی و محبت، دنیا را گلستان واحدی از کثرت گلهای معانی سازیم، و تحقق این امر بر خداوند دشوار نیست. و نکتهٔ آخر اینکه در لوح ملکهٔ انگلیس حضرت بهاءالله به لحنی الهی ملکه را خطاب می کنند و دو حکم منع خرید و فروش بردگان و لزوم مشورت در امور

مملکت را ذکر می کنند. با ذکر این مورد لازم است به هموطنان عزیز تر از جان عرض نماید که بدانند مربّی آسمانی ای که در کشورشان بیش از یك قرن و نیم قبل ظاهر شده، از زندان و تبعید، برای بزرگترین سلاطین و علمای دینی از کشورها و ادیان مختلف الواح ارسال فرمودند و آنها را به دین جدید و هدف آن که صلح و وحدت است فرا خواندند و راه رسیدن به آن را نیز مشخص فرمودند. عزیزان هموطن را قسم می دهد که آن الواح را بدست آورده تا خود به چشم خود ببینند. (الواح مزبور در یك جلد چاپ شده است. همچنین در لوح «شیخ نجفی» نیز، قسمت هایی از آن الواح مندرج می باشد. همچنین در کتاب مستطاب اقدس نیز بعضاً نازل؛ مراجعه شود. بعضی از سلاطین و رؤسای سیاسی و مذهبی که خطاب به ایشان الواح مزبور نازل شده عبارتند از: ناپلئون سوم پادشاه فرانسه، سلطان عبدالعزیز خلیفهٔ عثمانی، عالی پاشا، ناصرالدین شاه، ویلهم اول پادشاه آلمان، الکساندر دوم شاه روسیه، ملکهٔ ویکتوریا (انگلستان)، فرانسوا ژوزف شاه اطریش، رؤسای جمهور امریکا، پاپ پی نهم رهبر کاتولیك های جهان، مأمورین دولتی و سیاسی ایران و عثمانی، علمای مذهبی شیعه، سنی، یهودی، مسیحی، زرتشتی،...).

اما در اینجا برای نمونه قسمتی از لوح مهیمن ملکهٔ انگلیس را که آقای حائری مزبور قسمت ناقصی از آن را، عمداً به قصد اینکه دیانت بهایی را محصول استعمار انگلیس معرفی کند، در کتاب خود ترجمه نموده بود، زینت اوراق می سازیم تا هموطنان عزیز ملاحظه فرمایند که حضرت بهاءالله به چه لحنی ملکهٔ مزبور را مورد خطاب قرار داده اند: «یا اَیتُها الْمَلِکَةُ فی لَنْدَنْ اِسْمَعی نِداءَ رَبِّکِ مالِكِ البَرِیةِ مِنَ الْسِّدرَةِ الالهیةِ اِنَّهُ لا اِلهَ اِلّا اَنَا العَزیزُ الْحَکیمُ. ضَعی ما عَلَی الاَرْضِ وَ زَینی رَأسَ الْمُلْكِ بِاِکْلیلِ ذِکْرِ رَبِّکِ الْجَلیلِ اِنَّهُ قَدْ أتی فِی الْعالَمِ بِمَجْدِهِ الاَعْظَمِ وَکَمَّلَ ما ذُکِرَ فِی الانجیلِ قَدْ تشَرَّفَ بَرُّ الشّامِ بِقُدُومِ رَبِّهِ مالِكِ الاَنام... اِنّا نَذْکُرُکِ لِوَجْهِ اللهِ وَ نُحِبُّ اَنْ یعْلُوَ اسْمُکِ بِذِکْرِ رَبِّکِ خالِقِ الاَرْضِ وَ السَّماءِ اِنَّهُ عَلی ما اَقُولُ شَهیدٌ قَدْ بَلَغنا اَنَّکِ مَنَعْتِ بَیعَ الْغِلْمانِ وَ الْاِماءِ هذا ما حَکَمَ بِهِ اللهُ فی هذا الظُّهورِ البَدیعِ قَدْ کَتَبَ اللهُ لَکِ جَزاءِ ذلِکَ اِنَّهُ مُوَفّی أُجُورَ الْمُحْسِناتِ وَ الْمُحْسِنینَ اِنْ تَتَّبِعی ما أُرْسِلَ اِلَیکِ مِنْ لَدُنْ عَلیمٍ خَبیرٍ. اِنَّ الَّذی اَعْرَضَ وَاسْتَکْبَرَ بَعْدَ ما جائَتْهُ الْبَیناتُ مِنْ لَدُنْ مُنْزِلِ الآیاتِ لَیحْبِطُ اللهُ عَمَلَهُ اِنَّهُ عَلی کُلِّ شیءٍ قَدیرٌ. اِنَّ الاَعْمالَ تُقْبَلُ بَعْدَ الاِقبالِ مَنْ اَعْرَضَ عَنِ الْحَقِّ اِنَّهُ مِنْ اَحْجَبِ الْخَلْقِ کَذلِکَ قُدِّرَ مِنْ لَدُنْ عَزیزٍ قَدیرٍ...الخ» (به نقل از لوح شیخ، صص۷۱-۷۰). مضمون فارسی بیان مبارك فوق چنین است: ای ملکهٔ لندن بشنو ندای پروردگارت را که مالك مردم است از درخت الهی که همانا نیست خدایی جز من که عزیز و حکیم هستم. آنچه را که روی زمین است رها کن و سَرِ مُلك را به تاج ذکر پروردگار جلیلت زینت بده. همانا او به عالم آمد به مجد و شکوه اعظم خود و آنچه را که در انجیل مذکور است کامل و تمام فرمود. به تحقیق که سرزمین و بَرِّ شام به قدوم پروردگارش که مالكِ اَنام است مشرَّف شد... همانا ما ترا به خاطر خدا ذکر می کنیم و دوست داریم که اسم تو به ذکر پروردگارت که خالق ارض و سماست بلند شود، همانا خدا بر آنچه می گویم گواه است. به ما رسید که تو خرید و فروش غلامان و کنیزان را منع کردی؛ این است آنچه که خداوند به آن در این ظهور بدیع حکم فرموده. به تحقیق که خداوند پاداش آن را برای تو ثبت فرمود، همانا او پرداخت کنندهٔ اجرهای زنان و مردان نیکوکار است به شرط اینکه پیروی کنی آنچه را که از جانب خداوند علیم خبیر برای تو ارسال شده است؛ همانا کسی که اعراض کند و استکبار ورزد بعد از اینکه از نزد مُنزل آیات برایش دلایل و بینات آورده شد هر آینه خداوند عمل او را ساقط و بی نتیجه می گذارد، همانا خدا بر هر چیزی قدیر است. بدرستیکه اعمال بعد از اقبال (به سوی حق) مورد قبول قرار می گیرد. کسی که از حق اعراض کند، همانا از محروم ترین و ممنوع ترین خلق است، اینچنین از نزد عزیز قدیر مقدر شد....

هموطنان عزیز باید خود به کل لوح مبارك فوق و همچنین الواح سایر ملوك و رؤسای سیاسی و مذهبی ارض مراجعه فرمایند تا با شأن و مقام و عظمت الهی مربّی آسمانیی که بیش از یك قرن و نیم پیش در موطن ایشان ظاهر شد آشنا گردند که چگونه از ایران ویرانهٔ زمان قاجار قیام فرمود و از زندان به بزرگترین مقامات سیاسی و مذهبی جهان، الواحی مهیمن به لحن حضرت یزدان ارسال فرمود و آنها را هم به ترك ظلم، و ایمان به خدا و اقدام برای تحقق صلح جهانی و وحدت عالم انسانی تشویق و دعوت نمود و هم انذار فرمود که اگر چنین نکنند مورد قبول درگاه حق قرار نخواهند گرفت و امور مملکت و سلطنتشان از دستشان خواهد رفت و به مصداق آیه قرآن مجید که می فرماید: «وَ ما کُنّا مُعَذِّبینَ حَتّی نَبْعَثَ رَسُولاً» (سورهٔ اسراء آیه ۱۶: و ما عذاب نمی دهیم و مجازات کننده نیستیم، مگر آنکه اول رسولی بفرستیم) مورد عذاب و مجازات الهی واقع خواهند شد.

و جالب است بدانیم همانطور که از لحن الهی لوح ملکهٔ انگلیس، منصفین و نفوس وسیع النظر پی به بطلان اتهام دست نشاندگی امر بهایی توسط انگلستان می برند، از لحنی مشابه در لوح پادشاه روسیه، الکساندر دوم نیز پی می برند که امر بهایی دست نشاندهٔ رقیب آن زمان انگلستان یعنی روسیه هم نمی باشد ، چنانکه می فرمایند: «یا مَلِكَ الرُّوسِ اسْمَعْ نِداءَ اللهِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ و اَقْبِل اِلَی الفِردَوسِ الْمَقَرِّ الَّذی فیه اسْتَقَرَّ مَنْ سُمِّی بِالاَسْماءِ الْحُسنی بَینَ الْمَلَاءِ الاَعلی و فی مَلَکُوتِ الاِنشاءِ بِاسْمِ اللهِ البَهی الاَبهی اِیاكَ اَنْ یحْجُبَكَ شَیءٌ عَنِ التَّوَجُّهِ اِلی رَبِّكَ الرَّحمنِ الرَّحیم...قَدْ نَصَرَنی اَحَدٌ سُفَرائكَ اِذْ کُنْتُ فی سِجْنِ الطّاءِ تَحْتَ الْسَّلاسِلِ وَ الاَغلالِ بِذلِكَ کَتَبَ اللهُ لَكَ مَقاماً لَمْ یحِطْ بِه عِلْمُ اَحَدٍ اِلّا هُوَ اِیاكَ اَنْ تُبَدِّلَ هذَا الْمَقامَ الْعَظیمَ. قَدْ اَتَی الْاَبُ وَ الْاِبْنُ فی الْوادِ الْمُقَدُّسِ یقُولُ لَبَّیكَ اللّهُمَّ لَبَّیكَ وَ الطُّورُ یطُوفُ حَوْلَ الْبَیتِ وَ الشَّجَرُ ینادی بِاَعلَی النِّداءِ قَدْ اَتی الوَهابُ راکِباً عَلَی السَّحابِ طُوبی لِمَنْ تَقَرَّبَ اِلَیهِ وَیلٌ لِلْمُبعَدینَ... اُنْظُرْ ثُمَّ اذْکُرِ الاَیامَ الَّتی فیها اَتَی الرُّوحُ وَ حَکَمَ عَلَیهِ هیرُودُوسُ قَدْ نَصَرَاللهُ الرُّوحَ بِجُنُودِ الْغَیبِ وَ حَفَظَهُ بِالحَقِّ وَ اَرْسَلَهُ اِلی اَرْضٍ اُخری وَعداً مِنْ عِنْدِه اِنَّه هُوَ الْحاکِمُ عَلی ما یریدُ اِنَّ رَبَّكَ یحْفَظُ مَنْ یشاءُ لَوْ یکُونُ فی قُطْبِ الْبَحْرِ اَوْ فی فَمِ الثُّعبانِ اَوْ تَحْتَ سُیوفِ الظّالِمینَ... اِعْلَمْ جِسمی تَحْتَ سُیوفِ الاِعداءِ وَ جَسَدی فی بَلاءٍ لا یُحصی وَلکِنِ الرُّوحُ فی بِشارَةٍ لا یعادِلُها فَرَحُ الْعالَمینَ» (از لوح شیخ، صص ۶۹-۶۷). مضمون بیان مبارك: ای پادشاه روس بشنو ندای خدای مالك قدّوس را و روی آور به سوی بهشتی که مقری است که در آن مستقر شده کسی که نامیده شده به اسم های نیکو بین ملاء اعلی و در ملکوت انشاء به اسم خداوند بَهیّ اَبهی. مبادا تو را محتجب نماید چیزی از توجه به پروردگار رحمن و رحیمت... به تحقیق که یکی از سُفَرای تو وقتی در زندان طهران زیر سلاسل و زنجیرها بودم مرا یاری نمود. به این خاطر خداوند برای تو مقامی ثبت نمود که علم احدی به آن جز خودش احاطه نکرده. مبادا این مقام عظیم را تبدیل نمایی. به تحقیق که پدر (حضرت بهاءالله) آمد و پسر(حضرت مسیح) در وادی مقدس می گوید: گوش به فرمان توام ای خدای من، گوش به فرمان توام، و کوه طور، گِرد بیت طواف می کند و درخت به بلند ترین ندا، فریاد می کند که همانا وَهّاب و بخشنده، سوار بر ابر آمد، خوشا به حال آنکه به سویش نزدیك شد و وای بر دور شدگان... بنگر و ذکر کن ایامی را که در آن روح (حضرت مسیح) آمد و هیرودوس(یا هرود کبیر، نمایندهٔ مقتدر روم و حاکم یهودیّه که حضرت مسیح در زمان او متولد و فراری شد و مدتی بعد از مرگ وی به ناصره بازگشت (نقل از فرهنگ *نوزده هزار لغت*)) علیه او حکم کرد. به تحقیق که خداوند، مسیح را به لشکریانِ غیب نصرت نمود و او را به حق حفظ فرمود و به ارضی دیگر فرستاد و این وعده ای از جانب او بود، به درستیکه خدا حاکم است بر آنچه اراده کند. همانا پروردگارت حفظ می کند کسی را که می خواهد ولو اینکه او در وسط دریا یا در دهان اژدها و یا زیر شمشیرهای ظالمین باشد... بدان که جسم من زیر شمشیر دشمنان و جسدم در بلای بیشمار است ولی روح در شادی و بشارت و فرحی است که شادی عالمین با آن برابری نمی کند. (دربارهٔ اصل ماجرای یاری سفیر

روس، مذکور در فوق به کتب بهایی، ازجمله کتاب *حضرت بهاءالله* تألیف جناب محمد علی فیضی مراجعه فرمایید تا مشخص گردد که آن «یاری» به نیت امور سیاسی نبوده است و خود حضرت بهاءالله طلبِ یاری از سفیرِ مزبور ننموده بودند، چنانکه بلافاصله پس از آزادی از زندان طهران، حضرت بهاءالله پیشنهاد سفیر روس را مبنی بر پناهندگی حضرتشان به روسیه رد فرمودند، چنانکه بعدها پیشنهادهای مشابه از بعضی دول دیگر- ازجمله انگلیس- را نیز نپذیرفتند و صریحاً اعلام فرمودند که ایشان «زندانی دولت عَلّیهٔ ایران» هستند (قرن بدیع، ج۲) و در بیانی دیگر نیز صریحاً می فرمایند: «مَا اسْتَنْصَرْتُ مِنْ اَحَدٍ اِلَّا اللهِ الَّذی بَعَثَنی وَ اَرْسَلَنی» (مائدهٔ آسمانی، ج۷، ص ۲۱. مضمون بیان مبارك به فارسی: از احدی یاری نطلبیدم مگر خداوندی که مرا مبعوث فرمود و فرستاد). نیز به یادداشت شمارهٔ 144 مراجعه شود.

و اگر حتی کسی به اصل ماجرای «یاری» مزبور هم مراجعه نکند، نفس لوح ملك روس گویای حقیقت است و این حقیقت را آنها که شمّی روحانی و قلبی رحمانی و وجدانی انسانی و عقل و قضاوتی یزدانی دارند بهتر می فهمند، وکافی است به تشبیه مذکور در لوح مبارك در خصوص نجاتِ مقطعیِ حضرت مسیح و حضرت بهاءالله از دستان هیرودیس و ناصرالدین شاه و نیز به لحن و مطالب مذکور از بشارات انجیل و خطاب های تشویق آمیز و نیز انذار آمیز به پادشاه مزبور، و دست آخر به حقیقتی توجه نمود که در جملهٔ آخر دربارهٔ سُرور و شادی حضرتشان در عین بلایای بی شمار می فرمایند؛ گویی می خواهند با این یادآوری اخیر به پادشاه مزبور تفهیم فرمایند که امرشان سیاسی نیست که به خاطر آن مایل به حفظ جان و فرار از بلایا باشند؛ و با ذکر جریان نجات حضرت مسیح از دست هیرودیس می خواهند بفهمانند که پادشاه و نیز کل جهانیان تصور نکنند که پادشاه و سفیر روس به ارادهٔ بشری و نیات محدود سیاسی، حضرت بهاءالله را نصرت کردند، بلکه، همانند حضرت مسیح، این خدا بود که ایشان را «به جنودِ الغَیب» نصرت فرمود و به خاطر تحقق «وعده ها» و «بشارات» کتب مقدسهٔ قبل، مبنی بر قطعی بودن ظهور موعود در بغداد و اراضی مقدسه، بود که خداوند ایشان را «به حق حفظ فرمود» و به دست ناصرالدین شاه، به آن نقاط تبعید فرمود. (در مورد بشارات مزبور به مجلدات *آثار قلم اعلی* و نیز *لوح شیخ* و *قرن بدیع* و دیگر آثار و کتب استدلالی امر بهایی، مثل *جَنّاتِ نعیم* و رسالهٔ *صدرالصُّدور* و نیز جلد ۱۳ *بحارالانوار* و کتاب *مفتاح باب الابواب*، صص۴۵-۲۱ و... مراجعه شود). در مورد رد اتهامات سیاسی در ادامهٔ متن، اشارات دیگری خواهد آمد.

[130] چون بعضی مآخذ و اسناد و مدارك نیز هست که نزد بهاییان نیست و احتمالاً در آرشیوهای دولتی ایران وکشورهای دیگر و یا بعضی کتابخانه ها و یا حتی باقی مانده از خانواده های قدیمی که نزد بازماندگان ایشان است، می باشد، لذا اظهار نظر دقیق ترمنوط به استفاده ازکل منابع از جمله منابع مزبور نیز هست، حال آنکه این قبیل مدارك نه تنها از دسترس این عبد بلکه از دسترس آنها که بیش از بنده هم دسترسی به چنین مکان هایی دارند، خارج است. اما به هر حال مطالبی که در متن ذکر شده و می شود، ولو در بعضی جزئیات ممکن است با ملاحظهٔ بعضی مدارك مذکور احتیاج به جرح و تعدیل یا تصحیح داشته باشند ولی در اساس و اصل حقیقت تغییرکلی نخواهد داد.

[131] از جمله شبیه ایراداتی که علما در مجلس ولیعهد در تبریز به حضرت باب گرفتند.

[132] این توضیح در اینجا مفید خواهد بود که بدانیم خود حضرت باب در مورد یکی از علل ایراد به آیاتشان، ازجمله می فرمایند که در اثر سرعت نزول وکثرت آثار (که مورد اعتراف ردیه نویسان نیز هست- ازجمله ردیهٔ مذکور در یادداشت شمارهٔ 118) گاه آنها که آثار را استنساخ کرده اند بعضاً دچار اشتباه در ثبت صحیح کلمات و آیات شده اند به طوری که در نسخه

های خطی چنین اشتباهاتی ملاحظه می شود. به عنوان نمونه حضرت باب در تفسیر سورهٔ کوثر که خطاب به آقا سید یحیی دارابی ملقب به وحید، از اَجِلّهٔ علمای عصر خود، فرزند آقا سید جعفر کشفی معروف، بود و از طرف محمد شاه قاجار برای تحقیق در امر حضرت باب مأمور گشت و به آن حضرت مؤمن شد و در راهش شهید گردید، چنین می فرمایند: «وَکُلَّ ما رَأیتَ مِنْ آیاتی قَدِ افتَرَی المُفْتَرُونَ فیها وَ بَعْضٌ مِنْها لَمْ یقْدِرِ الْکاتِبُونَ اَنْ یسْتَنْسِخُوا صُوَرَ الواقِعِ وَ لِذا یقُولُ النّاسُ فیه لَحْنٌ وَ بَعْضٌ یقُولُ لَیسَ فیها رَبْطٌ فَاَعُوذُ بِاللهِ مِنْ عَمَلِهِمْ وَ افْتِرائِهِمْ وَکُلَّما تَری مِنَ الآیاتِ بِغَیرِ ذلكَ النَّهْجِ العَدْلِ فَاِنّی اَنَا بَریءٌ مِنَ الْمُشرِکینَ.» (امر و خلق، ج۱و۲، ص۳۸۰. مضمون: و کل آنچه از آیات مرا دیدی، افترا زنندگان در آن بهتان بستند، و بعضی از آیات را کاتبین نتوانستند به شکل واقعی آن نسخه نویسی کنند و لذا مردم می گویند در آن اشتباهاتِ اِعرابی وجود دارد و بعضی می گویند آیات به هم ربطی ندارد. پس، از عمل و تهمت ایشان به خدا پناه می برم. و هر آنچه از آیات مرا به غیر از این روش و راه درست و صحیح دیدی همانا من از مشرکین (که تهمت اینچنینی زده اند) بیزار و برکنار هستم). و به همین علّت بود که عالم بزرگی چون جناب وحید، مخاطب تفسیر سورهٔ کوثر، آن «نَهج عدل ِ» آیات مبارکه در امثال تفسیر سورهٔ کوثر را ملاحظه نمود و نه تنها ایرادی در آن آیات ندید، بلکه بر حقانیت آن اعتراف نمود و موقنانه در راه آن نیز شهید شد و بدیهی است که شهادت علمای بزرگی چون او که به مرکّب خون خود چنین اعترافی کردند، فارق حقیقت امر بابی و آیات و تعالیم آن، از افترای مفترین در ردیه ها می باشد. تنها نکته ای که به این حقیقت باید اضافه نمود آنکه ممکن است بعضی بگویند پس علّت ملاحظهٔ بعضی موارد خلاف قواعد ظاهرهٔ صرف و نحو عربی در آثار حضرت باب و (یا حضرت بهاءالله) چیست؟ نفس مقدس حضرتشان در *صحیفة العدل* چنین توضیح می فرمایند: «و اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی به خلاف قواعد اهل سُبُحات، جاری گشته لِأجْل این است که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل، اخذ آیات و علوم نکرده بل به نور الله صدر آن منشرح به علوم الهیه شده و حکم تبدیل را به شأن بدیع و خلافِ قواعد را به قاعدهٔ الهیه راجع نمایند چنانچه امثال این کلمات که در کتاب الله اکثر مِنْ اَنْ یُحصی نازل شده چنانچه کلمه ای که مقام آن تأنیث است خداوند عالم ضمیر مذکّر نازل فرموده فی قَوْلِه «وَکَلِمَةٌ مِنْهُ اسْمُهُ المَسیحْ «و در مقام صفت مؤنث «احْدَی الکِبَر» نازل فرموده فی قَوْلِه جَلَّ وَ علا «اِنَّها لِاَحدَی الْکِبرِ نَذیراً لِلْبَشَرْ»... و چنانچه نازل فرموده به خلاف قواعد کل اهل عالم این کلمه را «اِنَّ هذانِ لَساحِرانِ» (امر و خلق، ج۱و۲، ص۳۷۹. در این مورد همچنین به لوح *قناع* از حضرت بهاءالله مراجعه شود).

همین موارد فوق در مورد آیات حضرت بهاءالله نیز مطرح شده است و حضرتشان خود چنین توضیح می فرمایند: «و اما دربارهٔ کُتّاب و اختلاف نُسَخ مرقوم فرموده بودند. هذا ما اَشْرَقَ مِنْ اُفُقِ الْبَیانِ فِی الْجَوابِ: یا زَین (منظور جناب زین المقربین از بهاییان معروف می باشند)، آیات الله به شأنی نازل که احدی قادر بر ثبت آن در حین نزول نبوده و آنچه در عراق و ادرنه نازل ابداً مراجعه نشده. بسا شده که عبدِ حاضر (منظور کاتب وحی، میرزا آقا جان خادم الله می باشد) لَدَی العرش به قدر قوّه مراعات نموده ولکن مَعَ ذلك در بعض مواقع، سهو شده و آنچه کُتّاب استنتاخ نموده اند بسیار مخالف بوده. حال عند الناس معلوم نیست که کدام از ساحت اقدس، مغایرِ قوم نازل، و کدام از عدم توجه کُتّاب. معلوم است که آنچه از نزد حق نازل شده، حقٌّ لا رَیبَ فیه، ولکن چون جناب ناظر، عَلَیهِ بَهاءُالله، اراده نمودند بعضی از کتب را طبع نمایند لذا به غصن اکبر و عبد حاضر امر نمودیم که مطابقه نمایند و آنچه مغایر قوم باشد معروض دارند چه که ناس، اکثری عارف نبوده و نیستند و بر کیفیت تنزیل، مطّلع نه. این مراعات به واسطهٔ آن شده که سبب هلاکت نفوس نگردد.» (اسرار الاثار خصوصی، ج۴، ص۹۲).

و در رسالهٔ *سؤال و جواب* در پاسخ به اختلاف نُسَخِ آیات می فرمایند: «و حکمت دیگر، چون در قاعدهٔ جدیده به حسب بیان حضرت مبشّر (حضرت باب)، رُوحُ ما سِواهُ فِداه قواعد بسیار وسیع ملاحظه شد، لذا به جهت سهولت و اختصار، نازل آنچه با اکثر مطابق است.» (همان، ص۹۳. برای توضیحات بیشتر به همین منبع و سایر آثار بهایی مراجعه شود. برای دیدن موارد مشابه در قرآن مجید نیز مراجعه شود به کتاب *الاِتقان* سیوطی و «قرآن در اسلام از دیدگاه تشیع» از علامه سید محمد حسین طباطبایی).

و از علل دیگر وارد کردن ایراد به آثار حضرتشان توسط ردیه نویسان آنکه طبق اسناد تاریخی موجود از آثار بابی و بهایی وحتی از خود ازل- ازجمله کتاب *مُستَیقِظ* وی- حضرت بهاءالله موجب ایمانِ برادرِ مادری خود، یحیی ازل که در عنفوان جوانی بود، شدند (برای توضیح بیشتر در این مورد ازجمله رجوع شود به *کتاب بدیع*؛ *مائدهٔ آسمانی*، ج۷، لوح اول؛ پاسخ محفل ملی ایران به ردیهٔ *اعترافات سیاسی کینیاز دالقوروکی*، نشر۱۳۲۴هـ.ش. صص...۵۱ و...) و از همان وقت به ایشان وظیفهٔ نوشتن و استنساخ آثار حضرت باب را دادند به طوری که به تدریج می توانست شبیه خط حضرت باب بنویسد. ازل بعدها از همین توانایی استفاده کرد و ضمن تحریف بعضی از آثار حضرت باب به نفع خود، خود نیز بعضاً به آن افزود و علاوه بر آن خود نیز آثاری نوشت که با آثار مُحَرِّفِ قبلی، مجموعاً موجب سوء تفاهم بعضی ردیه نویسان و مخالفین گردید و به اشتباه، آثار وی را آثار حضرت باب دانستند؛ و چون آثار ازل دارای اشتباه و خالی از مفاهیم و معانی الهی و رحمانی، و خود وی فاقد عصمت کبری و عصمت موهوبی مختص انبیا و ائمهٔ اطهار بود (در این مورد به کتاب *مفاوضات* از حضرت عبدالبهاء مراجعه شود)، ایرادات وارده بر وی و آثارش، ایراد به حضرت باب و آثار ایشان تلقی گردید و آثار مخدوش و غیر الهی وی به اسم حضرت باب مشهور شد و در ردیه ها تکرار یافت. (*رسائل و رقائم جناب ابوالفضائل*، جمع آوری جناب روح الله مهرابخانی، ص۲۸۸). ازل و ازلیان - ازجمله جانشین او در ایران یعنی هادی دولت آبادی- به این اکتفا نکرده بلکه ازجمله کتاب مستطاب ایقان از حضرت بهاءالله و بعضی الواح و آثار دیگر ایشان را به غیر از ایشان نسبت داده (رجوع شود به لوح شیخ نجفی ص۱۹۹ و کتاب *فصل الخطاب*، صص۳۵۰-۳۱۶. بعدها نیز در دورهٔ حضرت عبدالبهاء چنانکه ضمن یادداشت شماره 127 آمده بعضی تعالیم بهایی را به نام خود نشر می دادند) و در یك مورد هم هفتاد لوح از حضرت بهاءالله خطاب به مؤمنینشان را سرقت نمودند (لوح شیخ نجفی، ص۱۹۹) و چون بشارات صریح حضرت باب را دربارهٔ ظهور حضرت بهاءالله در کتاب *بیان* ملاحظه نمودند گفتند *بیانِ* موجود از حضرت باب نیست (همان، ص۲۰۴) و هادی دولت آبادی که از ترس بر روی منبر از دین بابی و از ازل و از حضرت بهاءالله کلاً تبرّی نموده بود در صدد جمع آوری و محو کتاب *مستطاب بیان* برآمد. (همان، صص۱۹۴و۲۰۴)

علّت دیگر در خصوص ایراد به آیات حضرت باب آنکه، بعضی دشمنان ضد بابی کلمات پوچی می ساختند و به اسم حضرتشان شهرت می دادند. چنانکه جناب ابوالفضائل گلپایگانی بیان می کنند دشمنان حضرت باب کلمات رکیك می ساختند و به اسم ایشان تشهیر می نمودند، چنانکه سید کاظم نام شیرازی خواهر زادهٔ سید اسدالله شاعر مشهور متخلص به غرّا در مصر می گفته که خالش و جماعتی با هم می نشستند و آیات می ساختند و به نام حضرت باب شهرت می دادند تا مردم از ایشان اعراض کنند. (رسائل و رقائم جناب ابوالفضائل، ص۲۸۸). زعیم الدوله و آقای محلّاتی در «گفتار خوش یار قلی» و آقای شیخ احمد شاهرودی در «حق المبین» نیز چنین کرده اند.

پیروان ازل نیز با استفاده از شیوهٔ وی و هادی دولت آبادی، در نشر آثار مُحَرَّف به نام حضرت باب کوشیدند و ازجمله چون مانند سلفشان، هادی، قادر بر محو کتاب *بیان* نبودند، در عوض در آن دست بردند و نیز به کتاب *پنج شأن* حضرت باب مواردی از آثار ازل را افزودند که به گفتهٔ جناب اشراق خاوری از علمای بهایی، نسخه ای از آن نیز در کتابخانهٔ بدیع مشهد موجود بوده است (در این مورد به مجلّدات *قاموس ایقان*، *رحیق مختوم*، *اقداح الفلاح*، و *بیان حقایق* مراجعه شود).

شایان ذکر است که همین روند ایرادات صرفی و نحوی و محتوایی، در دورهٔ امر بهایی نیز، بر آثار حضرت بهاءالله وارد شد و جالب آنکه در این دوره نیز معرضین در ردیه هایشان ضمن نقل آثار حضرت بهاءالله، عمداً در آن تغییراتی وارد می کردند تا بر خوانندگان تأثیر منفی گذارند، و از موارد جالب و مضحك، آنکه خود این عبد در اواخر دوران پهلوی در ردیه ای ملاحظه نمودم (به نظر ردیهٔ *بهایی ازکجا و چگونه پیدا شده*، سید حسن کیائی، نشر **۱۳۴۹** بود) که علاوه بر اتهامات سیاسی و صهیونیستی، به احکام بهایی نیز ایراد گرفته بود و ازجمله به آیهٔ ذیل از کتاب مستطاب اقدس، که عمداً ادامهٔ آن را نیز ذکر ننموده بود، لغت «الرّقص» را افزوده بود تا وانمود کند در احکام بهایی، موسیقی و رقص به سبکی که در کافه ها و کاباره های زمان شاه معمول بود، حلال است. حال آنکه لغت «رقص» در اصل آیهٔ مزبور وجود ندارد: «اِنّا حَلَّلْنا لَکُمْ اِصْغاءَ الاَصواتِ وَ الْنَّغَماتِ (وَ الْرَّقص). اِیاکُمْ اَنْ یخْرِجَکُمْ الاِصْغاءُ عَنْ شَأْنِ الاَدَبِ وَ الْوَقارِ افْرَحُوا بِفَرَحِ اسْمِی الاَعْظَمِ الَّذی بِه تَوَلَّهَتِ الاَفْئِدَةُ وَ انْجَذَبَتْ عُقُولُ الْمُقَرَّبینَ. اِنّا جَعَلْناهُ مِرقاةً لِعُرُوجِ الاَرواحِ اِلَی الاُفُقِ الاَعلی لا تَجْعَلُوهُ جَناحَ النَّفسِ وَالْهَوی. اِنّی اَعُوذُ اَنْ تَکُونُوا مِنَ الْجاهِلینَ.» (مضمون: همانا برای شما حلال کردیم شنیدن اصوات و نغمه ها (و رقص) را. مبادا اصغاء، شما را از شأن ادب و وقار خارج سازد. شاد باشید به شادی اِسم اعظم من که به آن قلوب واله شد و عقول مقربین منجذب گردید. همانا ما آن را نردبانی برای عروج ارواح به افق اعلی قرار دادیم، آن را بال نفس و هوی قرار ندهید. همانا من پناه می برم از اینکه از جاهلین باشید). حذف ادامهٔ آیهٔ اول که در آن فلسفهٔ حلال بودن موسیقی را به صریح ترین بیان ذکر فرموده اند و نیز اضافه کردن لغت رقص، خود گویای شأن و شخصیت معنوی و انسانی جاعلین و ردیه نویسان و صحّت حقایقی است که در این یادداشت ذکر شد، و منکرین مزبور با همین قبیل جعلیاتشان بوده که به فرمودهٔ حضرت عبدالبهاء «منادی امر» بهاء گشته و دستشان نزد منصفین رو شده است (در مورد نظر امر بهایی راجع به موسیقی ازجمله رجوع شود به *گلزار تعالیم بهایی*، صص **۲۹۵-۲۹۲**. در مورد نظر امر بهایی راجع به رقص نیز از جمله مراجعه شود به همان منبع، صص **۴۲۱-۴۱۹**، که در آنجا خود طلعات مقدسهٔ بهایی ضمن تأکید بر عدم پیروی از سیئات اهل غرب و در عوض، اقتباس از حسنات آنها و دیگران، راجع به رقص فرموده اند، «هر چند از محرّمات محسوب نه، ولی مراعات آداب بهایی و اعتدال بر یاران واجب و تقلید عوام بسیار مضّر» (همان، ص **۴۲۰**). همچنین در مورد نحوهٔ برخورد جامعهٔ بهایی با حسنات و سیئات اهل غرب، علاوه بر مأخذ فوق، به کتاب *گوهر یکتا*، ص **۳۰۲-۲۹۷** مراجعه شود).

نمونهٔ دیگر از قبیل فوق آنکه، مترجم کتاب *مفتاح باب الابواب* آقای حسن فرید گلپایگانی در صص **۲۴۹** و **۲۶۱** آن، دو قسمت از آیات عربی حضرت بهاءالله را نقل کرده که ضمن آن معلوم نیست چرا دو کلمهٔ «النّاقوس» و «قُلْ» را عمداً یا سهواً به خاطر اشتباه چاپی احتمالی در اصل متن عربی «مفتاح باب الابواب» زعیم الدوله، «النّاس» و «قَدْ» نقل کرده و بر اساس اشتباه خود- یا زعیم الدوله که اصل کتابش را بنده الآن ندارم- بر آن ایراد گرفته. دو قسمت مزبور چنین است: «قُلْ قَدْ ظَهَرَ الْنّاسُ (در اصل «النّاقوسُ») الاَعْظَمِ وَ تَدِقُّهُ یدُ الْمَشِیةِ» و «قَدْ (در اصل قُلْ) لا تَفْرَحُوا بِما مَلَکْتُمُوهُ فَی الْعَشّی وَ (در اینجا کلمهٔ «فی» را نیز از اصل آیه کتاب مستطاب اقدس انداخته است) الاشراقِ یمْلِکُهُ غَیرُکُمْ» و بعد به تمسخر و کنایه از همه

دعوت کرده کلام بی ربط «خدای قرن ۱۳» (منظورش حضرت بهاءالله بوده) را ترجمه کنند و بگویند چطور می شود «قَدْ» بر سر فعل نهی بیاید! (لازم به ذکر است که مترجم مزبور در ص ۲۳۴ همان کتاب، بهاییان را احمق خوانده است). حال آنکه اگر به جای «النّاس» و «قَدْ»، شکلِ صحیح آن را که در نُسَخ اصلی الواح چاپ شدهٔ حضرت بهاءالله مندرج است، نوشته بود، و یا حداقل دقتی می نمود، چنین اظهار نمی نمود و خود و امثال خود را مفتضح نمی ساخت و زیبایی کلام الهی را می فهمید که در بیان اول با اشاره به اصطلاحات مسیحی می فرمایند: «بگو که ناقوس اعظم ظاهر شد و دست مشیت و ارادهٔ الهی آن را به صدا درمی آورد.» (حلاوت آن وقتی بیشتر روشن خواهد شد که به کل اصل لوح مبارك مراجعه شود؛ پاک و مقدس است مُنزِلِ حکیمِ آن از اوهام غافلین). آیهٔ مزبور اشاره به تحقق وعده های حضرت مسیح دربارهٔ ظهور ابِ آسمانی (حضرت بهاءالله) می باشد. و در دوّمی نیز می فرمایند: «(ای مظهر ظهور الهی) بگو شاد نشوید به آنچه که در شب مالك شده اید چه که در صبح آنرا غیر شما مالك خواهد شد.» (هموطنان عزیز را قسم می دهد به کتاب مستطاب اقدس مراجعه فرمایند و خود این آیه و آیات قبل و بعد از آن را که دربارهٔ انقطاع و عدم تعلق قلب به عالم مادی می باشد، ملاحظه فرمایند و به چشم سَر و سِرّ بخوانند تا مَست معنوی شوند. آیات در این خصوص و دیگر بیانات مشابه آن در کتاب *گلزار تعالیم بهایی*، صص۳۸۷-۳۷۰ نیز موجود است؛ مراجعه فرمایند). و از همین قبیل اشتباهات جالب به شکلی دیگر آنکه در سال ۱۳۷۶در مجلّهٔ *کیهان اندیشه* شمارهٔ ۷۴، مهر و آبان، از صفحهٔ ۱۴۴ به بعد، کتاب *هفت وادی* حضرت بهاءالله به وسیلهٔ آقای رضا استادی چاپ شده بود، بدون ذکر نام و نشان نویسنده؛ و چون ظاهراً نمی دانسته اند اثر از حضرت بهاءالله است آنرا چاپ کرده بودند والّا چنین نمی کردند.

همچنین در مورد تمسخر آقای حسن فرید گلپایگانی در فوق که طعنه زده بودند حضرت بهاءالله «خدای قرن ۱۳» هستند نیز باید به استحضار هموطنان عزیز برسانم که این اتهام نیز از اقلام ردیه نویسان بارها نوشته شده و در اواخر رژیم پهلوی جزوهٔ کوچك ردیه ای نیز به قطع جیبی به نام «خدای قرن اتم» نشر و به بهاییان داده می شد که در آن مسخره کرده بودند که این خدا یعنی حضرت بهاءالله، در فلان تاریخ متولد شده و بعداً زندانی شده، و در فلان تاریخ وفات نموده است.

حال آنکه خود حضرت بهاءالله- و بعدها نیز حضرت عبدالبهاء- به این اتهام بارها در آثارشان و به ویژه در کتاب مستطاب ایقان، و نیز در آخرین اثر خود، لوح منیع *شیخ نجفی* در صفحات ۱۹۱-۱۳۰، مفصلاً جواب داده اند و با استناد به بشارات کتب مقدسهٔ قبل، از تورات و انجیل و قرآن و احادیث اسلامی و آثار حضرت باب آن را توضیح داده اند (در این مورد همچنین به کتاب *قرن بدیع*، ج۲، و نیز توقیع *دور بهایی* مراجعه شود. در فصل دوم ضمن پاسخ به مطالبِ صفحهٔ ۱۱۲ مسلخ عشق، از کتاب *دور بهایی* مطالبی در رفع شبههٔ ادعای الوهیّت آمده، مراجعه شود.) و تقاضا آنکه هموطنان نازنین خود به آن آثار مراجعه فرمایند و کام دل و جان خود را شیرین فرمایند و حقیقت را از مصدر و سرچشمهٔ آن بیابند، و عمیقاً درك نمایند که چرا تا به امروز جاعلین و معرضین سعی موفور نموده اند که حتی به قیمت تهمت و کذب و جعل و افترا و از دست دادن انصاف و تقوی و سایر کمالات اخلاقی مورد تأکید ادیان آسمانی و اسلام، حقایق امر موعود امم و ادیان عالم، حضرت باب و حضرت بهاءالله را از منتظرین ایشان پنهان کنند و یا وارونه جلوه دهند.

[133] فرهنگ معین، ج۵، ص۷۳۱. وی تألیف تاریخ خود را در زمان محمد شاه آغاز و در دورهٔ ناصرالدین شاه ادامه داد و پس از وفاتش، پسرش عباس قلی خان سپهر کار او را دنبال کرد ولی باز هم ناتمام ماند.(همان، ج۶، ص۲۰۹۲).

[134] نوزده هزار لغت، ذیل کلمهٔ «ناسخ التواریخ.» البته طبق بیان حضرت عبدالبهاء، مرحوم سپهر در اواخر ایام، رساله ای به خط خود نوشت و در آن اعتراف نمود که آنچه را در حق بابیه نوشته به اقتضای زمان و مراعات خاطر آشنا و بیگانه بوده. رسالهٔ او نزد خاندانش موجود است (مائدهٔ آسمانی، ج۹، صص: ۱۱۵، ۱۱۲-۱۱۱).

[135] آنان در کتبی چون *تیرِشهاب در رد باب*، *تقویم العوج*، *دین تأویلی و تناسخی و عقاید باطله* و غیره ایراداتی از این قبیل وارد کردند: اعتقاد به تناسخ و تأویل؛ تحدّی به آیه آوردن توسط مدّعی؛ خورده شدن جسدِ (مبارك حضرت) باب توسط جانوران؛ علائم ظهور موعود مذکور در احادیث واقع نشد؛ قهر و غلبهٔ قائم (حضرت باب) ظاهر نشد؛ ایراد به مفهوم حدیث *سنهٔ سِتّین* که مطابق سال ۱۲۶۰ هـ. ق. یعنی سال ظهور حضرت باب است؛ ایراد به آیات حضرت باب و حضرت بهاءالله (در کتاب مستطاب ایقان)؛...

پاسخ این ایرادات ازجمله در کتاب *دلائل العرفان* از جناب میرزا حیدر علی اصفهانی، چاپ بمبئی به سال ۱۳۱۲هـ.ق آمده است.

[136] آنچنانکه درکتاب ردیهٔ آقای دکتر یوسف فضایی (یادداشت شمارهٔ 118)، ص۳۵ به نقل از *تذکرة الاولیاء* نعمت الله رضوی آمده «حاج محمد کریم خان پسر ابراهیم خان ظهیر الدوله پسر مهدی قلی خان پسر محمد حسن خان پسر فتحعلی شاه قاجار است. ابراهیم خان پسر عمو و داماد فتحعلی شاه بود که حکمران کرمان و بلوچستان شد،» و چون شاهزاده بود و مردی دانا و عالم بود و مورد احترام و توجه سید کاظم رشتی لذا بیشتر شیخیه پس از وفات سید به او گرویدند.

[137] اتهام توبه نمودن حضرت باب از ادعای خود و نوشتن توبه نامه پس از مجلس ولیعهد خطاب به وی (ناصرالدین میرزا) از جعلیاتی است که چندین دهه بعد از مجلس مزبور منتشر گردید، حال آنکه اگر چنین چیزی می بود نظر به اهمیت بسیار آن باید همان زمان به اطلاع همهٔ علما و ملّت می رسید. حال آنکه چنین چیزی نبود و حتی کریم خان کرمانی دشمن سرسخت امر بابی و مطلع از اوضاع و احوال قاجار، عکس آن را نوشت و گفت هر چه اصرار شد حضرت باب از ادعای خود باز نگشت و دقیقاً به همین علّت بود که بلایا بر حضرتشان و بابی ها ادامه یافت تا اینکه ایشان را در تبریز شهید کردند (۲۸ شعبان ۱۲۶۶ هـ. ق). در ردیهٔ مورد اشاره در یادداشت شمارهٔ ۱۰۴، ص۹۴ صورت توبه نامه به نقل از ردیهٔ *انشعاب در بهاییت* از اسماعیل رائین، مندرج است و ذکر شده در گاو صندوق مجلس شورای ملی زمان پهلوی بایگانی شده است. و در ردیهٔ *تاریخ جامع بهاییت* از بهرام افراسیابی، نشر مهرفام، چاپ دهم، تهران، ۱۳۸۲ ظاهراً نویسنده از وجود توبه نامه در گاو صندوق مزبور شك داشته و آقای حائری در پاسخ به وی اطمینان داده که توبه نامه در گاو صندوق موجود است! جعلیات مشابه چون کتاب *اعترافات* یا *یادداشت های سفیر روس کینیاز دالگورکی* که ادعا نموده بود دیانت بابی ساختهٔ روس هاست، و اثبات جعلی بودن آن توسط اساتید دانشگاهی مسلمان (در صفحات قبل در متن دراین مورد آمد)، برای اهل بهاء امری آشنا و تکراری است. هموطنان عزیز برای پی بردن به کم و کیف ادعای توبه نامهٔ حضرت باب به کتاب *بیان حقایق* مراجعه فرمایند. کتاب مزبور توسط جناب سید عباس علوی به لحن اثباتی و نیز نقضی نوشته شده است. ایشان قبل از ایمان به امر بهایی از مدرّسین حوزهٔ علمیه مشهد و صاحب مقام و منبر بودند و به وسیلهٔ جناب نوش آبادی مبلّغ امر بهایی مؤمن شدند و بر عکس دوست طلبهٔ خود، شیخ محمود ذاکر زادهٔ تولایی معروف به حلبی که ایمان نیاورد و «انجمن حجتیه» را علیه امر بهایی تأسیس کرد، در نهایت استقامت و ایمان و شجاعت به خدمت امر بهایی و تبلیغ آن قیام نمودند، روحشان شاد باد.

و اما جهت استحضار هموطنان عزیز، حقیقت دیگری را که به کلی ربطی به ادعای فوق ندارد، عرض می نماید که حضرت باب همانند همهٔ انبیاء که در اوایل ظهور برای مماشات با خلق و آماده شدن ایشان برای درك حقایق ظهور جدید و رهایی از تقالید و تعصبات و پیرایه های دروغینِ اضافه شده به ادیان قبل از خود، به تدریج پرده از روی حقایق ظهور جدیدشان بر می داشتند (چنانکه حضرت محمد حداقل تا سه سال اظهار امر خود را به طور مخفی بیان می فرمودند) تا حدود سه یا چهار سال، مقام حقیقی خود را جز برای نفوسی خاص آشکار نمی فرمودند و در آن چند سال خود را باب حضرتِ قائم می فرمودند تا ملّت ایران و علمای آن آمادهٔ فهم حقایق شوند، به طوری که در این چند سال حتی بعضی عقاید اشتباه افزوده شده به شیعه را توسط علما و رؤسای آن (منظور غیر از ائمهٔ اطهار (ع) می باشد) دربارهٔ قائم و تولد او و غیبت صغری و کبری و امثال آن، مسامحتاً رد نمی فرمودند. (*اسرارالآثار* از جناب فاضل مازندرانی، ذیل لغت «باب» «بابیت». نیز *اسرارالآثار*، ج۱، صص: ۱۸۲ – ۱۷۹، که در آن دعای «اَلف» از حضرت باب مذکور است که در آن مشخص است که در سال های اولیهٔ ظهور بر طبقِ عقایدِ معمولهٔ شیعهٔ امامیه، نظر به مُماشات مطالبی فرموده اند.) و طبق توضیحات خود حضرتشان این کار را نظر به لطف و ترحّم و فضل و به خاطر حفظ نفوس از اعراض و انکار، انجام دادند تا به فرمودهٔ حضرت بهاءالله چشمان قلوب و ارواح و افکار نفوس به تدریج با نور و حرارت خورشید مظهر ظهور جدید الهی اُنس گیرد تا نابینا نگردد و نسوزد، چه که اگر قرار باشد شمس مظاهر ظهور الهی در همان فجرو سپیده دمِ ظهور، تمام نور و حرارت خود را همچون دقایق ظهرو نیمروز، مستقیماً و بلافاصله نثار عالمیان کند، نفوس طاقت تحمل آن را ندارند. این است که حضرتشان - اگر چه برای معدودی خواص حقایقی را روشن کردند و استقلال ظهورشان را به اشاراتی آشکارتر از تصریح بیان فرمودند- برای نفوس عوام و نیز علما، اول خود را باب نامیدند و سپس مقام قائمیت و مظهریت خود را آشکار فرمودند و بعد استقلال دینشان را با نزول احکام جدید در کتاب *بیان فارسی* و *بیان عربی* علنی نمودند. این امر نیز از ایراداتی است که بعضی از ردیه نویسان، هم به حضرت باب و هم به حضرت بهاءالله وارد نموده اند، حال آنکه به لطیف ترین بیان و واضح ترین تبیان و برهان در آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله پاسخ داده شده و تبیین و توضیح گردیده است (ازجمله رجوع شود به *کتاب مائدهٔ آسمانی*، ج۸، صص۱۷۶-۱۷۱ و کتاب *حال و آیندهٔ جهان*،...) از جمله حضرت باب می فرمایند: «و نظر کن در فضل حضرت منتَظَر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اوّل خلق است و مظهر ظهور آیهٔ اِنّی اَنا الله، چگونه خود را به اسم بابیّت قائم آل محمد ظاهر فرمود.» (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولی، طبع ۱۳۴ بدیع، صص ۸۵-۸۴). و نیز در *دلائل سبعه* می فرمایند: «و چون حدِّ این خلق را می دانستم از این جهت امر به کتمان اسم نموده بودم. این همان خلقند که در حق رسول الله (ص) که لا مِثل بوده و هست گفتند «اِنَّهُ لَمَجْنُونٌ»؛ و اگر می گویند ما آنها نیستیم، عمل آنها دلیل بر کذب قول آنهاست.»

[138] در این مورد همچنین به یادداشت شمارهٔ 20 و ادامه مطالب مراجعه شود.

[139] آقا خان و احمد روحی کرمانی به انواع مکر و حیله برای اغفال بهاییان دست زدند ولی موفق به فریب آنان نشدند - اگر چه به فریب بعضی غیر بهاییان تا حدی برای مدتی موفق شدند. در این راه حتی از ادعای دروغین مبنی بر بهایی بودن خود نزد بهاییان هم خودداری نکردند، و حتی احمد کرمانی چند بار توبه نامه هم نوشت، ولی به واسطهٔ جنون و اعمال شنیعه و ذهن مغشوش خود هرگز موفق به ایمان حقیقی نبودند (به عنوان نمونه رجوع شود به *کتاب بدیع*؛ *امر و خلق* ۴، صص۴۳۳-۴۲۸؛ و

مجلدات ۲و ۵ و ۹ *مائدهٔ آسمانی*. از جمله در صفحات ۲۲۶-۲۰۶، مائدهٔ آسمانی، ج۵ و نیز کتاب *فصل الخطاب* صص ۳۵۰ - ۳۱۶؛ و نیز کتاب *تاریخ سمندر* صص ۴۴۵ -۳۸۹ دربارهٔ آنان آمده مراجعه شود.)

[140] شرح اقدامات ایشان علاوه برکتب و آثار بهایی، درکتب دیگران نیز آمده است.

[141] به نقل از ص۷۰، ترجمهٔ کتاب مفتاح باب الابواب.

[142] همان، نشر دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، بدون تاریخ.

[143] اما البته بعدها یکی از دلایل اشتباه علمای شیعه در انتساب وابستگی امر بابی و بهایی به دول استعماری چون انگلیس، همین ارتباط خاص و هدفمند ازلی ها و همدستان سید جمالی آنها با انگلیسی ها و ازجمله ادوراد براون بوده است.

[144] حضرت عبدالبهاء در لوحی مندرج در صص ۲۰۶-۲۰۵ کتاب *مائدهٔ آسمانی* ج۵ چنین می فرمایند: «ای بندهٔ پویندهٔ جمال ابهی در زمانی که علما و فضلا و سروران و تجّار و کسبهٔ طهران بلکه عموم، از مهتر و کهتر به سفارت انگلیز پناه بردند و بنای شکایت و عریده فرمودند که ما مظلومیم، شاهزاده شعاع السلطنه پسر شاه در مجلس فریاد برآورد که این علما و اکابر شیعیان همیشه می گفتند که بهاییان بدخواه دولتند و مفسد ملّت، انصاف بدهید شصت سال است که معرض تیغ بلایند و هدف تیر جفا، هزاران نفوس کشته شد و صد هزار خانمان ویران گردید، حتی طفلان اسیر شدند و نسوان دستگیر، اموال تالان شد و طفل صغیری در امان نماند. با وجود این یك بهایی به دولت اجنبی پناه نیاورد و این شیعیان با وجود آنکه دائماً از دولت لطف و عنایت دیدند بدون ادنی سببی پناه به دولت اجنبی بردند، و دولت و ملّت را رسوا کردند و حال آنکه به نفس دولت اگر التماس می نمودند مقاصدشان بهتر به عمل می آمد. این است فرق مابین شیعیان و بهاییان. وَ عَلَیكَ بَهاءُ اللهِ ع ع.»

همانطورکه مشهود است حضرت عبدالبهاء از قول شعاع السلطنه پسر مظفرالدین شاه بیان فرموده اند و چنانکه در یادداشت های شمارهٔ 86، 94، 126 ذکر شد اصولاً اهل بهاء مایل به چنین مقایسه هائی نیستند و نقل قول فوق هم در حقیقت دلیلی است که باید موجب تنبه و انصاف کسانی شود که از هیچ تهمتی علیه بهاییان کوتاهی نکرده اند، و نه آن انسانهای شریفی که مصداق آیهٔ مبارکهٔ «أُمَّةٌ یدْعُونَ اِلَی الْخَیرِ» (آل عمران-۱۰۰) می باشند و به انصاف و بیزاری از ظلم و ستم و تهمت و افترا مزینند. دربارهٔ این «أُمَّة» شریف قبلاً در متن آمده، به آن مراجعه شود.

با ذکر مطلب فوق، ممکن است بعضی با استناد به کتاب *حیات یحیی* تألیف یحیی دولت آبادی ازلیِ (سابق)، ص۳۱۸، یا کتاب *انجمن های سری در انقلاب مشروطیت* از اسماعیل رائین، ص۳۸ و کتاب *کواکب الدّریهٔ* آواره ج۲، صص۱۰۲-۹۶، ایراد بگیرند که جمعی بهایی در بلوای ۱۳۲۱ ه. ق. در اصفهان به قنسول خانهٔ روس رفتند و تحصن نمودند، حال آنکه صرف نظر از اختلاف روایات سه کتاب فوق در این مورد و کم و کیف و صحّت و سقم آن، باید گفت آنچه را که در لوح فوق آمده نمی توان قیاس به این واقعه نمود چه که وضعیت بهاییان و مدّعایشان به کلّی با وضعیتی که در فوق راجع به شیعیان به هنگام مشروطه گفته شده متفاوت است و این بهاییان بوده اند که همیشه مورد اتهامات مشابه بوده اند و به قنسول خانه رفتنشان را نشان از وابستگی سیاسیشان گفته اند حال آنکه در مورد شیعیان چنین نمی گویند! جالب آنکه درهمین شهر اصفهان نیز، شیعیان و رعایای اطراف شهر، گروه گروه درمواردی به کنسولگری انگلیس رفته، تحصن می کردند. (رجوع شود به فصلنامهٔ مطالعات تاریخی، سال سوم، شمارهٔ دهم، زمستان ۱۳۸۴، چاپ لیلا، صص۷۳-۷۲) اما توضیح روشنگرانه در این خصوص

آنکه طلعات مقدسهٔ دیانت بهایی در طول تاریخ حیاتشان به هیچ وجه موافق تظلّم به دول خارجه نبوده اند چه که توسّل و توکّل همیشگی شان فقط به خداوند بوده است و ارتباط امر بهایی و جامعهٔ بهایی چه با ملل عالم و چه با دول آن، چه موافق چه مخالف، ارتباطی سیاسی و بدخواهانه نبوده بلکه به صرف اراده و روش الهی و ادیان آسمانی و در جهت ایجاد وحدت عالم انسانی و اتحاد بشریت بوده است؛ و اگر چه در ادامهٔ مطالب در این باره شواهدی خواهم آورد؛ ولی در اینجا به مناسبت مطلب فوق به استحضار خوانندگان عزیز می رساند که در زمان حیات حضرت بهاءالله وقتی درهمان شهر اصفهان، دو تن از بهاییان عالی مقام را که به القاب «سلطان الشهداء» و «محبوب الشهداء» ملقب شدند، شهید نمودند؛ بعضی از اکابر بهاییان از شدّت حرقت و حدّت این مصیبت کبری، مشورت و تصمیم گیری کردند که برای تظلم به دربار دولت روس و یا انگلیس بروند و مقدمات این کار را نیز ترتیب دادند ولی قبل از اقدام، عریضه ای به حضور حضرت بهاءالله که مسجون بودند فرستادند تا کسب اجازه نمایند. در جواب لوحی از زبان کاتب وحی، از قلم الهی نازل: «فقرهٔ اولی دربارهٔ جناب امین و توجه او به ارض تا (تبریز) و از آنجا مع جمعی عَلَیهِم بَهاءُالله به انگلیس و تفلیس به دادخواهی، این مراتب عرض شد، هذا ما اَنْزَلَهُ الْوَهّابُ فِی الْجَوابِ: اِنَّهُ لا یَقْضی حاجَتَکُمْ اِنَّهُم لا یقْدِرُونَ عَلی قَضاءِ حَوائجِهِم وَکَیفَ حَوائجِکُم. اَمّا اَنَا اَشْکُو بَثّی وَ حُزْنی اِلَی اللهِ وَ لِاَحِبَّتی اَنْ یریدُوا ما اَرَدْناهُ مِنْ قَبْلُ وَ نُریدُهُ مِنْ بَعْدُ (این است آنچه که خداوند وهّاب در جواب نازل فرمود: بدرستی که آنها- یعنی روس و انگلیس- نیاز شما را برآورده نمی سازند همانا آنها قادر به برآورده ساختن حاجات خودشان نیستند تا چه رسد به حاجات شما. اما من حزن و اندوه خود را به خدا اظهار می کنم - شکوه به سوی خدا می برم- و بر احبای من لازم است که بخواهند آنچه را که ما از قبل اراده کردیم و از بعد آن را می خواهیم). این بیان مبارك که از قلم رحمن جاری به مثابه کوثر حَیَوانست از برای مُقرّبین و مخلصین.» به وصول این جواب احبا از تصمیم مزبور منصرف شدند و به تظلم نزد روس و انگلیس نرفتند. (کتاب تاریخ سمندر، صص۱۸۸-۱۸۹ برای مثالی دیگر به مکاتیب ج۵، صص۱۷۶-۱۷۸ مراجعه شود.) همانطورکه ملاحظه می شود حضرت بهاءالله در عین مسجونیت و در حالی که احبایش در دست ظالمین اسیر و شهید بودند در نهایت استغنا می فرمایند از دول خارجه یاری نجویید و شکوه به خدا می برند (در این مورد همچنین به یادداشت شمارهٔ 129 مراجعه فرمایید). اما البته هموطنان عزیز ما نیز چون اهل بهاء به تدریج متوجه می شوند که چرا ردیه نویسان حقایقی چون حقیقت فوق را مکتوم می دارند و به جای آن در آثار بهایی جستجو می کنند تا ببینند آیا می شود چیزی بیابند که با کم و زیاد کردن آن و یا ناقص مطرح کردن آن، از آن علیه دیانت بهایی استفاده کنند و افشای حقایق را بر هموطنان عزیز به تأخیر بیشتر بیندازند.

[145] چاپ سنهٔ ۱۳۲۱ ه. ق. یا ۱۹۰۳ م در قاهره. در متن این کتاب می نویسد که آن، خلاصه ای از کتاب *باب الابوابِ* او است.

[146] البته ۵۳ سال بعد، یعنی سال ۱۳۷۴ ه. ق. مترجم ایرانی *مفتاح باب الابواب*، آقای حسن فرید گلپایگانی، حواشی و تبصره هایی به کتاب افزود و تهمت استعماری بودن دو ظهور را بنا بر جوّ موجود مطرح کرد. جالب آنکه آقای گلپایگانی که در صص ۶-۵، آقای زعیم الدوله را دانشمند بدون تعصّبات جاهلانه و دارای صفات لازم برای یك مورّخ، وکتاب وی را بی نظیر می نامد، وقتی به اظهار نظروی راجع به فِرَق اسلامی (شیعه و سنّی) و اینکه اختلافات آنها عَرَضی و فرعی است و نه جوهری و اصولی، می رسد در تبصره ای (صص۲۰-۱۷) به مخالفت با او می پردازد و توضیح زعیم الدوله را مبهم وگمراه

کننده می گوید و برای «سدّ راه گمراهی و ضلالت»می نویسد که «اصولاً فقه شیعه و سنّی با هم سازش ندارد و لذا نمی شود هر دو فرقه حق باشند و لذا یکی حق است و دیگری باطل و آن که حق است فرقهٔ شیعه است.» (مضمون)

درمورد این کتاب و ترجمهٔ آن قبلاً مطالبی مذکور شد، اما در اینجا شایان ذکر است که بگوییم زعیم الدوله علیرغم سفارش کتبی حضرت عبدالبهاء به او (یادداشت 119) به انصاف عمل ننمود و جالب آنکه در کتاب خود، ازجمله انذارات و پیشگویی های حضرت بهاءالله را دربارهٔ بعضی ملوک و ممالک و ملل آورد، و بعدها که آن پیشگویی ها به ظهور پیوست، کتاب زعیم الدوله خود دلیلی بر اثبات امر حضرت بهاءالله گردید، و یك بار دیگر صحّت بیان حضرت عبدالبهاء که منکران را منادیان امر فرموده اند، آشکار شد. (مؤلف *کواکب الدریه* در جلد ۲ ص۲۷۶ اشاره می کند زعیم الدوله ازجمله آیات مربوط به سرنوشت بد عثمانی را در ردیه خود *مفتاح باب الابواب* آورد تا اینکه سلطان عبدالحمید را بر ضد امر بهایی غضبناك سازد ولی نتیجه برعکس به نفع امر شد). و جالب آنکه علمای شیعهٔ ایران بعدها و تا حال در ردیه هایشان از *مفتاح باب الابواب* به عنوان یکی از منابع و مراجع همیشگی راجع به دو ظهور بابی و بهایی استفاده کرده اند، ولی با کمال تعجب پیش بینی های مذکور و تحقق آنها را ذکر نمی کنند. (ازجمله درکتب ردیهٔ ذیل از *مفتاح باب الابواب* استفاده شده: کتاب سابق الذکر از دکتر یوسف فضایی (یادداشت 118)؛ ترجمهٔ بحارالانوار، ج۱۳ (در ص ۱۵۸ آن، مترجم مزبورکتاب زعیم الدوله را «نفیس و ارجدار» ذکرکرده). همچنین عبدالرزاق الحسنی نیز درکتاب *البابیون و البهاییون فی حاضرهم و ماضیهم* از آن سود جسته؛ و...).

[147] *بهایی گری*، ص۱۱۲. و در مورد اشتباه عجیب و غریب آقای فریدون آدمیت رجوع شود به پاسخ جامعهٔ بهایی به ردیهٔ *اعترافات سیاسی کینیاز دالقوروکی* طبع ۱۳۲۴ ش.، صص۷۵ و....

[148] آقای مدرسی چهاردهی درکتاب خود *شیخی گری و بابی گری* (چاپ ۱۳۴۵ طهران) بعضی اسناد مزبور را آورده که این کار در نوع خود روش درستی است چه که ارائهٔ اصل سند است و نه نقل قول های دلخواه و از همین اسناد نیز می توان پی به عدم سیاسی و استعماری بودن امر بابی و بهایی برد، اما به شرطی که از همهٔ اسناد استفاده کرد و منصف و متقی بود، والّا به دون انصاف و تحقیق کامل، همین اسناد را نیز می توان به طور ناقص و دلخواه مورد سوء استفاده قرار داد، چنانکه اسماعیل رائین درکتاب *انشعاب در بهاییت* (ازجمله در صص ۵۶ و۲۰۳) و بهرام افراسیابی در *تاریخ جامع بهاییت* (نشر مهر فام، تهران، ۱۳۸۲، چاپ دهم)، چنین نموده اند و صِرفِ بررسی و مطالعهٔ دقیق اسناد مزبور، خلاف استنتاجات جعلی امثال آنان را بر منصفین و متقین آشکار می کند.

[149] *جامعهٔ ایران در دوران رضا شاه* ص ۱۱۸(به نقل از *رگ تاك*). همانطورکه در یادداشت شمارهٔ 129، اشاره شد آقای طبری پس از انقلاب اسلامی از مارکسیزم تبرّی نمود و تحلیلهای مارکسیستی و مبانی و نتایج آن را پوچ و مزخرف دانست (رجوع شود به کتاب *کژراهه* که تبرّی نامهٔ ایشان است و در سال ۱۳۶۶ نوشته شده است.)

[150] از جمله با استفاده از مقالهٔ *عهد و میثاق* از موژان مؤمن مندرج در یکی از نشریات اخبار امری سال ۱۵۸ بدیع، صص ۶۲-۴۶. نیز رجوع شود به *رحیق مختوم* ج۲، صص ۱۲۴-۱۱۵.

[151] به عنوان مثال در جلد دوم *کواکب الدریه*، صص۳۳۶-۳۳۵ می نویسد: «نگارنده در این سنه (۱۳۴۲ ه. ق.) بیست و دو سال است که دائماً در سفر بوده چند مرتبه در اکثر مدن و قری و قصبه جات وطن خود که مملکت ایران است سیر نموده و چند مرتبه به قفقاز و دفعه ای به ترکستان و سه سفر به بلاد عثمانی و سوریا و فلسطین و برّالشّام و سفری به برّ مصر و اکثر بلاد عرب و اخیراً سفری به اروپا رفته. تقریباً یکصد و پنجاه مدینه و قریه و قصبه ازمراکز بهاییان ایران و پنجاه مرکز از مراکز بهاییان خارجه را سیر کرده و با هزاران نفوس کاملهٔ مطلعه از قُدَماء و حُدَثاء خلطه و آمیزش نموده و کتب بسیاری را که بر این امر به هر لسان نوشته شده اصل یا ترجمهٔ آن را مطالعه نموده و کمتر امری از امور تاریخی و غیر تاریخی است در موضوع این امر که بر این بنده پوشیده مانده باشد. و در هر خصوص سعی و جهد وافی مبذول داشته که رئوس و اصول حوادث و وقایع را به طور صحیح بنگارد، و چیزی را فرو نگذارد. پس آنچه را می توان به خوانندگان اطمینان داد این است که رئوس مسائل تاریخیه که در این کتاب ضبط شده تزلزل ناپذیر است و اگر تأملی باشد فقط در جزئیات و تعبیرات است و در آنها نیز مَهما أُمْکِن فحص و تحرّی شده و اَصَحّ اقوال نگاشته گشته و کمتر خدمتی که به عالم علم و تاریخ شده اینست که نقشه و خریطه یا متن و زمینه ای برای نویسندگان آتیه مهیا گشته. با وجود این اگر خوانندگان عظام تزلزلی بیابند و تأملی فرمایند باید یقین کنند که از باب سهو و نسیان است، نه عمد و طغیان. فَلِکُلِّ جَوادٍ کَبْوَةٌ وَ لَکُلِّ عالِمٍ هَفْوَةٌ (برای هر اسبی لغزشی است و برای هر عالمی خطایی) تا چه رسد به این آوارهٔ بی بضاعت که نه در زمرهٔ علماء دانشمند است و نه در نمرهٔ ادباء ارجمند. پس اگر هدیهٔ قابلی تقدیم حضور دوستان نکرده از قلّت بضاعت است و اگر متاع لایقی برای یاران به ارمغان نیاورده از عدم استطاعت است. و یقین است قُرّاءِ عِظام عذر ما را می پذیرند. و بزرگان بر خُردی ِما خورده نگیرند چه که (ز آب خورد ماهی خورد خیزد). والسّلام خیر ختام.»

حال خوانندگان عزیز می توانند اعترافات فوق آواره را با «کشف الحیل» او مقایسه کنند و خود قضاوت فرمایند.

[152] از خوانندگان عزیز تقاضا آن که دوباره یادداشت 151 را ملاحظه فرمایند.

[153] سرنوشت دو رفیق او نیز- یعنی صبحی و نیکو- که او را می ستودند، مانند قلوبشان که در ضدیت با امر بهایی شبیه یکدیگر بود («تَشابَهَتْ قُلُوبُهُم»، قرآن مجید، بقره، ۱۱۲)، جز یأس و خسران نبود.(حسن نیکو در صص ۳۳۸-۳۳۶ کواکب الدریه، ج۲ تقریظی بر آن نوشت و آواره را ستود).

[154] در قسمت های بعدی ضمن پاسخ های موردی به ایرادات مسلخ عشق، ضمن مطالب مربوط به ص ۱۰۵ آن، در این مورد خواهد آمد.

[155] درآیات متعددی از قرآن مجید این حقیقت آشکار است. به عنوان نمونه: آل عمران: ۱۴۹، ۱۵۹، ۲۸۱، ۲۸۶؛ نور: ۱۱؛ اعراف: ۳۵، ۱۲۵؛ بقره: ۲۷؛... .

[156] به یادداشت 151 مراجعه شود.

[157] کسروی در مورد جاعل *یادداشت های سفیر روس، کینیاز دالقوروکی* چنین تعبیری می کند و این تعبیر صحّت دارد زیرا بسیاری از ردیه نویسان علیه دو ظهور بابی و بهایی گمان نموده اند که با نوشتن ردیه بر این امر به نام – و بعضاً به نان نیز– می رسند.

[158] بحارالانوار، پاورقی ص ۸۹۱ و ص ۴۹۱ ، سطر ۱۱. در این مورد آقای حسن فرید گلپایگانی نیز در ص ۱۳۹ ترجمهٔ *مفتاح باب الابوب* نوشته و ذکر نموده که مرحوم مجلسی همهٔ احادیث ضعیف را نیز آورده است.

[159] همان، ص۹۰۸، پاورقی ۱.

[160] از تناقضات مزبور ازجمله موارد ذیل هستند که دقّت در آنها موجب تبصّر و تذکّر و نزدیك شدن به حقایق است: باب های ۲۳و ۲۴ (صص ۸۴۳-۷۱۹) متناقض است با ص ۶۸۸، سطر ۱۷-۸ (در یك جا آمده هرکه مدّعی دیدن امام تا قبل از خروج سفیانی باشد دروغگو و افترا زننده است، حال آنکه تیتر فصل ۲۳ عبارت است از، «کسانی که آن حضرت را دیده اند»)؛ نیز ص ۷۵۴، پاورقی ۱؛ نیز ص ۱۸۸، پاورقی ۱؛ نیز ص ۱۸۲ با پاورقی ۶۹۲؛ نیز پاورقی ص ۷۵۴و ۷۳۹، سطر ۱۷(کودکی امام غایب) با مطالب ص ۲۰۶ تناقض دارد؛ نیز مطالب پاورقی های ص ۷۶۸ در مقایسه با صص ۷۸۰-۷۷۸؛ نیز پاورقی ص ۶۸۱؛ و ص۱۱۳۰؛ و ص ۷۸۴ در مقایسه با صص ۸۸-۷۸۶ و پاورقی های آنها؛ نیز ص ۴۹۱ که در آن ذکر احادیثی شده که دالّ بر مردن قائم است و چون این احادیث را با مسأله غیبت امام – و نه مرگ او – مخالف می بینند تأویل کرده اند که منظور «مردنِ یادِ او» است (حال آنکه تأویلات مستند به احادیث و آیات قرآنی مشابه را از بهاییان نمی پذیرند- به مصداق یك بام و دو هوا.)؛ و یا در صص ۸۶۹و ۳۵۹ موارد مشکوك در احادیث را حمل بر بدا می نمایند (پاک و مقدس است خداوند از توهّمات مُنکرین) و لابد خود تعیین می کنند که موعود طبق چه شرایطی باید ظاهر شود و به این ترتیب حقِ «یفْعَلُ ما یشاءُ وَ یحْکُمُ ما یریدُ» را از او می گیرند!....و این عبد از ذکر بعضی مواردِ مذکور در بحارالانوار نیز نظر به حیا و حفظ حرمت موعود جمیع انبیاء خودداری نمود.

[161] ازجمله در صص ۱۵۶(پاورقی)؛ ۱۵۲؛ ۵۵۸؛ ۹۲۶؛ ۱۰۹۰؛ ۱۱۲۶.

[162] البته بدیهی است که منظور ترجمه های صحیح و بی غرض و توضیحات و حواشی و تفاسیر مستدل و مستند و بی حبّ و بغض که به روش دانشگاهی و تحقیق علمی در خصوص کتب و آثار قدیمی معمول می گردد، نمی باشد، چه که این قبیل آثار و ترجمه ها لازم و مفید است.

[163] انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱. در ادامه راجع به کتاب مزبور خواهد آمد.

[164] همان ، ج ۲، ص ۲۴۳.

[165] همان، ج ۱، ص ۳۷۳.

[166] رجوع شود به یادداشت های شمارهٔ 119 و 120 و متن مربوط به آنها.

[167] جلد اول، ص ۳۷۴ ، جلد دوم ص ۲۴۳.

[168] طبق آنچه در جلد اول همان منبع ، ص ۳۷۴ آمده، آقای فردوست چنین گفته: «یکی از فرقه هایی که توسط ادارهٔ کل سوم ساواك به دقّت دنبال می شد، بهاییت بود. شعبهٔ مربوطه بولتن های نوبه ای (سه ماهه) تنظیم می کرد که یك نسخه از آن از طریق من (دفتر ویژهٔ اطلاعات) به اطّلاع محمد رضا (پهلوی) می رسید. این بولتن مفصل تر از بولتن فراماسونری بود... باید

اضافه کنم که در ساواك فردی که مسئول بهایی گری بود در تمام ۱۲ سالی که من در ساواك بودم همین سمت را داشت و بعدها هم در همین سوژه کار می کرد و لذا در کار خود متخصص درجه اول شده بود. او روحیهٔ ضد بهایی شدید داشت.»

[169] از جمله، ردیه های سابق الذکر آواره و صبحی و نیکو در ایران، و شاید افرادی در خارج از ایران، چون احمد سهراب، میسن ریمی، روت وایت (که بعدها هرمن زیمر سعی نمود اکاذیب و اشتباهات و توهمات او را تجدید نماید- در کتابی تحت عنوان *الواح وصایای جعلی، دیانت بهایی را در حد شوقیزم سیاسی تنزّل می دهد* (نشر ۱۹۷۱ م و ترجمهٔ ۱۹۷۳ به انگلیسی)). پاسخ نفوس مزبور و امثالهم چه توسط خود حضرت ولی امرالله و بیت العدل اعظم و چه علمای بهایی داده شده است و اقدامات ناقضین مزبور عقیم ماند.

[170] آقای رائین که در وقاحت توهماتش شکی نیست و یکی از کسانی است که افترائات و تحلیل و تفسیر های پوچش برای اخلافش در بعد از انقلاب اسلامی نیز دست مایهٔ ردیه نویسان وابسته شده، همسر حضرت ولی امرالله را «عایشهٔ بهاییان» نامیده که به علّت نداشتن فرزند بعد از حضرت شوقی ربّانی موجب نفاق و انشعاب در بهائیت شده («انشعاب در بهائیت»، به نقل از ردیهٔ دکتر فضایی، ص ۲۰۳ .به یادداشت 118 مراجعه شود). چنان که در متن آمده از این ادعای رائین بیش از سی سال است که گذشته و حقایق جامعهٔ بهایی و تشکیلات آن در این سه دهه و فداکاری و اتّحاد و جانفشانی ایادی امر بهاء و بهائیان سراسر دنیا و رشد و نمو آئین آن دلبر ابهی وخدمات خاضعانه و بی نظیر و اطاعت محضهٔ حضرت امة البهاء روحیه خانم از بیت العدل اعظم در طول حدود چهار دهه تا آخر حیات بی همتایشان، و بیانات و نطق ها و ستایش هایشان از طلعات مقدّسهٔ امر بهایی و بیت العدل اعظم الهی، چه در نوشته هایشان – مثل کتاب *گوهر یکتا* – چه در نطق هایشان مثل مورد کنگرهٔ دوم جهانی بهایی به مناسبت صدمین سال صعود محبوب ابهی در سنهٔ ۱۹۹۲ که از کانال های ماهواره ای دنیا در معرض دید جهانیان قرار گرفت و فیلم آن نیز موجود است، کل دلیلی است قاطع بر رد ترهّات رائین و امثال او. و در همین جا به لسان حال عرض می نمایم که اهل بهاء به فرمودهٔ جمال ابهایشان از «خاطئان در کمال استیلاء» در می گذرند و «طلب مغفرت» می نمایند، «و بر عاصیان قلم عفو» در می کشند و «به حقارت» نمی نگرند (کتاب مستطاب ایقان)، ولی از آنجا که خداوند «قسم یاد نموده» که «از ظلم احدی» نگذرد (کلمات مکنونه) و «خیمهٔ نظم عالم به دو ستون قائم و بر پا، مجازات و مکافات» (لوح مقصود)، امور را به حق علیم وا می گذارند و در برابر ارادهٔ غالبهٔ او سر تسلیم و اطاعت فرو می آورند و در حقّ کل دعا می کنند.

نکتهٔ مهم که در اینجا باید به موارد فوق افزود آنکه امثال مرحوم رائین نیز چون دیگران که به قالب های ذهنی و شبیه سازی ها و قیاس های مع الفارق گرفتار شده اند (ازجمله رجوع شود به یادداشت 129)؛ اسیر قالب های ذهنی منبعث از بعضی عقاید متضادّ فِرَق ِ مختلف اسلامی شده اند. با آنکه قیاس آقای رائین در مورد همسر فقید حضرت ولی امر بهایی با همسر رسول اکرم(ص) دارای روحی سیاسی و دنیوی است و به کلی قیاسی مع الفارق است، و چنان که گفته شد محتوای قیاسشان نیز دروغ است، ولی باید از ایشان و اسلافشان در دهه های قبل و اخلافشان در بعد از انقلاب اسلامی، که قالب های ذهنیشان از فرقهٔ شیعه متأثر شده، به زبان حال پرسید که امثال ایشانند که به تفرقهٔ امّت اسلامی در ایران عزیز دامن زده و می زنند یا بهائیانی که امثال آقای رائین آنها را ساختهٔ استعمار برای ایجاد تفرقه در اسلام می دانند!؟ «اِتَّقواالله وَ یعَلِّمُکُمُ اللهُ» (بقره ۲۸۲).

فی الحقیقه این عبد وقتی راجع به امثال مرحوم رائین- و اخلاف شبیه ایشان چون آقای عبدالله شهبازی بعد از انقلاب اسلامی- تفکّر می کند و ایشان را علیرغم دسترسیشان به کثیری از اسناد دینی و سیاسی، دارای این چنین اشتباهات و تهمت های فاحش می بیند، حیرت می کند. چطور شد که بعضی فضلای این مملکت که بعضاً در همین فصل، ضمن نکتهٔ ۴، ذکرشان رفت، خلاف ایشان نوشتند؟ طبق کدام روش تحقیق و طبق کدام متودولوژی در تاریخ نویسی، این دو هم وطن عزیز راضی شدند دروغ یا موهومات بنویسند؟ آیا نشنیدید ندای مظلوم کربلا را که فرمود: «لا اقل آزاده باشید»؟! شاید بتوان پاسخ این سؤال و تهمت ها یا اشتباهات و توهمات حیرت انگیز مزبور را در قسمت ذیل از کتاب *تاریخ در ترازوی* مرحوم عبدالحسین زرین کوب یافت؛ و نظر این عبد با الهام از کتب آسمانی ادیان مختلفه، این است که دروغگویی، با غرور و خود بزرگ بینی و عدم انصاف و عدم تقوی و عدم خشیة الله و ترس از روز جزا ارتباط دارد. از آقای رائین که گذشت، امیدوارم اخلاف ایشان در سخنان مرحوم استاد زرین کوب تفکّر کنند، زیرا ذکر خیر مرحوم ایشان در همان روزنامه ای شده است که بارها حامل مقالات کذب آن اخلاف در ردّ امر بهایی در سال های اخیر بوده (روزنامهٔ جام جم، پنجشنبه۱۳۸۴/۶/۲۴، ص ۱۰، مقالهٔ *بازخوانی کارنامهٔ علمی استادعبدالحسین زرین کوب ... تا کارنامهٔ اسلام!*). با امید به اینکه «کارنامه» ی همهٔ اهل عالم، به خصوص فضلا و دانشمندان و محققین در محضر الهی سپید باشد و نه سیاه، به آنچه مرحوم زرّین کوب نوشته اند توجه فرمایید: «... آنچه مورّخ را در این همجوشی با تاریخ در نیل به حقیقت - نوعی از حقیقت - کمك می کند و از وقوع خطا - نوعی از خطا- در امان می دارد اتکاء بر اسنادست و سعی در بررسی دقیق آنها... البته آنچه مخصوصاً مورّخ باید بشناسد «خطا» است که اجتناب از آن به ارادهٔ اوست نه «حقیقت» که نیل بدان تنها به ارادهٔ او نیست. آن نوع خطا که مخصوصاً در تاریخ باید از آن اجتناب کرد، سرچشمهٔ اصلیش پرستش همان اوهام است که فرنسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) آنها را بت می خواند. بتهای طایفه ای، بتهای شخصی، بتهای بازاری و بتهای نمایشی.

این مسألهٔ حقیقت و خطا از مهمترین دشواریهای فکر انسانی است و بررسی آن برای مورّخ هم مثل فیلسوف اهمیت دارد. از نظر فیلسوف همان گونه که به تعداد انواع علم، حقیقت هست به همان تعداد خطا نیز هست. حقیقت و خطای ریاضی، حقیقت و خطای اخلاقی، حقیقت و خطای تجربی. برای مورّخ در عین آنکه تمام انواع «خطا و حقیقت» در خور توجه هست آنچه حقیقت و خطای تاریخی می خوانند اهمیت خاص دارد. در مورد حقیقت تاریخی مشکل عمده اینجاست که موضوع آن - رویدادها- در خارج از ذهن مورّخ وجود ندارد؛ فقط نشانه هایی از آنها در خارج هست و خطای تاریخی هم از آنجاست که مورّخ از این نشانه ها آنچه را معتبر نیست در خور اعتماد بشمرد یا در توجیه و تبیین آنها شیوه ای را که منطقی و معقول است بکار نبندد... این نام «بت» که بیکن در باب منشأ تعدادی از خطاها به کار می برد هیچ جا به اندازهٔ تاریخ مفهوم واقعی خود را نمی یابد... نه آیا پیروی از تمایلات فردی و تعصب در عقاید شخصی نیز که بر حسب تعریف بیکن از بت های شخصی است در تاریخ موجب انحراف های وحشت انگیز شده است و خطاهای عجیب؟ قول به بخت و اتفاق که مورّخ گه گاه در اثر فقدان اسناد کافی که توجیه علمی را ممکن تواند کرد خود را از قبول آن ناچار می یابد ممکن است در موارد دیگر بدون تحقیق و فقط در اثر تبعیت از اقوال و عقاید جاری برای وی اساس قضاوت واقع شود و منشاء خطا- بتهای بازاری...

اجتناب از تقلید، از تعصب، از مهر و کین، از افراط در اعتماد به قوهٔ فهم نیز که مالبرانش برای دریافت حقیقت و پرهیز از خطا توجیه می کند همه از آنگونه است که مورخ هم در جستجوی اسناد و هم در توجیه و تفسیر اسناد خویش می بایست در نظر بگیرد. شاید به طور کلی بتوان گفت علّت خطا گاه امریست منطقی و گاه امری اخلاقی. علّت منطقی خطا ضعف و نقص و

محدودیت عقل انسان است که اکثر حکما مانند مالبرانش و کانت و برگسون متوجه آن بوده اند. این عقل محدود انسان می خواهد درکنه اشیاء نفوذ کند و بر جهان نامحدود احاطه یابد و آن را چنانکه هست بشناسد و چون از عهده این خواست خویش بر نمی آید به خطا می افتد و حکم های خطا در باب جهان اظهار می کند. همچنین دقّت و حافظهٔ انسان ضعیف و ناقص و محدود است و بسا اتفاق می افتد که در ترتیب قضایا جهت «قیاس» اشتباه کند و یا در استقراء شرط فحص و استقصاء را به جا نیاورد و به خطا افتد و این همه ناشی از ضعف و محدودیت عقل است و علّت خطا امریست ضروری و منطقی. اما گذشته از این یك علّت اخلاقی نیز هست که به علّت منطقی بروز خطا را تشدید و تأیید می کند و دوست دارم در تفسیر آن یك عبارت معروف بوسوئه (۱۶۲۷-۱۷۰۴) را نقل کنم که مؤرخ هم هست. می گوید: «علّت اینکه انسان به خطا حکم می کند آنست که دقّت و ملاحظهٔ کافی به کار نمی بندد و به عبارت دیگر در قضاوت عجله می کند. عجله کردن در قضاوت هم عبارتست از آنکه انسان دربارهٔ چیزی که آن را خوب و درست نشناخته است حکم بکند و این امر بر اثر غرور و نخوت و شتابزدگی و غرض ورزی پیش می آید.»

بدین گونه علّت اخلاقی خطا غالباً نخوت و غرور انسان است که زیاده از حدّ به عقل خود فریفته می شود و آنچه را به نظر خود درست می بیند می پسندد و بدان بیش از حدِّ ضرورت اتکاء می نماید و کاهلی پیشه می گیرد و بدانچه در بادی ٔ نظر فهمیده است بسنده می کند و به بهانهٔ خستگی از طلب حقیقت باز می ماند - قضاوت را هم تعلیق نمی کند بلکه به اندك علمی که حاصل کرده حکم می نماید و به خطا می افتد. گاه نیز خطا از اینجا پیدا می شود که انسان گویی خود را از حقیقت بیشتر دوست می دارد و نفع شخصی و مصلحت فردی را در کشف و بیان حقیقت دخالت می دهد... باری مسألهٔ تمییز بین حقیقت و خطا اولین قدم در راه هر نوع حقیقت جویی است و به همین جهت حکما در تحقیق آن شاید به وسواس یا مبالغه گراییده باشند.» (*تاریخ در ترازو*، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰، چاپ سوم، فصل ۷).

[171] به نقل از ص ۲۰۳ ردیهٔ مذکور در یادداشت شمارهٔ ۱۰۴.

[172] دربارهٔ موارد مذکور رجوع شود به: *ارکان نظم بدیع*؛ *سطوت میثاق*، جلد ۲؛ منبع مذکور در یادداشت شمارهٔ ۱۳۶.

[173] بیان حضرت ولی امرالله است در شأن بیت العدل اعظم (*ارکان نظم بدیع*، ص ۲۶۶).

[174] لوح دنیا. به نقل از *دریای دانش*، صص ۹۸-۹۷. در دنبالهٔ بیانات مبارکه مندرج در متن، حضرت بهاءالله مناجاتی به عربی می فرمایند و لازم می دانند که سید جمال آن را بخواند؛ امید آنکه اخلاف وی مناجات مزبور را بخوانند تا به نور عدل و انصاف و مغفرت الهی منوّر شوند و جبران مافات نمایند. (مناجات مزبور در همان منبع، ص ۹۸ می باشد. مراجعه شود).

[175] معنی فوق که مضمون است، عین بیان حضرت عبدالبهاء در لوحی است. همانطورکه مشهود است معنی مزبور، بسته به شأن صدور آن لوح مذکور شده و مفهوم بیت عربی از ابن فارض است (مآخذ اشعار در آثار بهایی، ج۱، صص۵۰-۴۹).

[176] لوح شکرشکن، به نقل از *دریای دانش*، صص ۱۵۰-۱۴۸.

[177] به یادداشت 118 رجوع شود.

[178] در این مورد به فصل اول، نکات **۴** و **۵** مراجعه شود. به خصوص برای آنکه با تمام وجود حقایق مزبور را حس کنید، تقاضا آنکه به عنوان نمونه کتاب *باغبانان بهشت خدا* از دو خبرنگار و محقق فرانسوی غیر بهایی، کولت گوویون و فیلیپ ژووِیون را مطالعه فرمایید (نیز به یادداشت 60 مراجعه فرمایید).

[179] حضرت بهاءالله در *کلمات مکنونهٔ* عربی شرط اساسی درك حقایق را «انصاف» می فرمایند و توضیح می دهند که با انصاف است که فرد می تواند امور را به چشم خود ببیند و حقایق را بفهمد، و نه به چشم و فهم دیگران: «اَحَبُّ الاشیاءِ عِنْدیَ الاِنصافُ... وَ اَنْتَ تُوَفِّقُ بِذلِكَ اَنْ تُشاهِدَ الاَشیاءَ بِعَینِكَ لا بِعَینِ الْعِبادِ وَ تَعْرِفُها بِمَعْرِفَتِكَ لا بِمَعْرِفَةِ اَحَدٍ فِی الْبِلادِ...»

[180] در مورد آنچه در ادامهٔ متن می آید مطالب و توضیحات مفصل و مقنع در آثار و کتب بهایی آمده است که در ادامه به بعضی از منابع به مناسبت اشاره خواهد شد، اما بحث کامل آنرا خوانندگان عزیز باید در کل منابع ملاحظه فرمایند.

[181] در این مورد در فصل دوم، ضمن مطالب مربوط به ص **۳۶** مسلخ عشق خواهد آمد. در مورد عدم ایجاد فرقه در امر بهایی ازجمله رجوع شود به «بحثی دربارهٔ آیهٔ توحید» تألیف موهبت الله هائی، جلد ۱، نشر مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، **۱۳۲** بدیع.

[182] به نقل از ص ۷۷ مقدمهٔ قرآن مجید شمارهٔ **۹**، تصحیح ۷ نفر از علمای حوزهٔ علمیهٔ قم و نیز مراجعه شود به یادداشت شماره 181؛ و کتاب *۷۳ ملت* تألیف دکتر محمد جواد مشکور؛ *الملل و النّحَل* از شهرستانی؛ *جامع الصَّغیر* از سیوطی؛ *فِرَقُ الشّیعه*؛ *الفرق بین الفِرَق*، از عبدالقاهر بغدادی؛ *سفینهٔ بِحار*، ج **۲**، ص **۳۵۹**؛....

[183] سورهٔ توبه، آیات **۳۳-۳۲**. در مورد اینکه این آیه مختص ظهور موعود اسلام است به یادداشت شمارهٔ 23 مراجعه شود. در این مورد به کتب استدلالیهٔ بهایی مراجعه شود.

[184] حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «از اول ابداع تا یوْمنا هذا در ظهور مظاهر مقدسه چنین عهد محکم متینی گرفته نشده»...«تا به حال چنین میثاقی صریح به قلم اعلی وقوع نیافته» (مکاتیب ۳، صص ۸۵-۸۴، به نقل از *سطوت میثاق*،ج۲، ص ۲۱). راجع به مسیحیت، حضرت عبدالبهاء می فرمایند: «در شریعت الله انشقاق حاصل گشت و معلوم نبود کدام فرقه و حزبی راه راست و درست می پیماید. علّت هم آن بود که حضرت مسیح هیچ مرکزی را که هرکسی بتواند مراجعه نماید یا وصی و جانشینی که کلامش نافذ و بابی به سوی حقیقت باشد مشخص نساخته و تعیین ننموده بود» (ترجمه. سطوت میثاق، ج ۲، صص۲۲-۲۱). حضرت ولی امرالله نیز فرموده اند: «... حتی در دور فرقان و متن قرآن کریم هیچگونه حکم محکم و دستور قاطع مبرمی راجع به وصی و خلیفه نازل نگشته و همین امر سرچشمهٔ جمیع اختلافات و انشقاقات و انشعابات و تحزُّب و تجزّی گردید و اعضاء و متابعین دین ربّ الانام را متفرق و متشتّت ساخت و شریعهٔ مقدسهٔ اسلام را از حیثیت و اعتبار بینداخت» (ترجمه. همان،ص ۲۲). و حتی واقعهٔ غدیر خم به علّت شفاهی بودن و عدم تصریح حکم محکم به عنوان جانشینی حضرت امیر(ع) و یا بعضی بیانات دربارهٔ دیگران که آنها نیز فاقد چنین تصریحی بودند، آنقدرها قطعی و محکم نبود که بتواند کلّ امّت را قانع سازد و از انشقاق باز دارد (نیز *ارکان نظم بدیع*، صص ۱۲-۱۰) چه که اگر غیر از این بود به قول شیعیان، حضرت رسول اکرم (ص) قبل از وفات، در بستر، از اصحاب نمی خواستند که وسایل تحریر بیاورند تا هیکل مبارکشان چیزی مرقوم فرمایند که پس از صعودشان امّت فرقه فرقه نشوند، و اصحاب نیز چنین نکردند.

[185] ترجمه. «انوار هدایت»، بند **۱۵۶۲** و نیز بند **۱۶۶۵**(در نصّی مشابه). جالب آنکه ادعای ریمی که مستند به هیچیك از بیانات حضرت ولی امرالله نبود، با این بیان حضرتشان نیز مخالف است، چه که همانطورکه بیان مبارك را در متن ملاحظه فرمودید، امکان تفرقهٔ دائمی در امر بهایی وجود ندارد و لذا ریمی که ادعای خود را مبتنی بر عضویت و ریاستش در شورای بین المللی انتصابی از طرف حضرت ولی امرالله می دانست (*ارکان نظم بدیع* صص ۲۷۰-۲۳۱ و ۱۲۰-۱۱۶) لزوماً باید بیان مزبور از حضرتشان را نیز می پذیرفت و می دانست که نمی تواند موجب تفرقهٔ دائمی شود.

[186] به نقل از جزوهٔ شمارهٔ ۳۷ *معارف عمومی*، صص ۴۲-۴۱.

[187] برای ملاحظهٔ عاقبت بعضی از ایشان، ازجمله رجوع شود به: توقیع منیع *نوروز ۱۰۱ بدیع* و چهار جلد *قرن بدیع* از حضرت ولی عزیز امرالله اَرواحُنا فِداهْ.

[188] *قرن بدیع*، ج۱؛ *قرن بدیع*، ج۴، ص ۲۶۶؛....

[189] دربارهٔ شبهات ازلی ها در این مورد در ادامه اشاراتی خواهد شد. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: *کتاب بدیع* و *لوح شیخ نجفی* از آثار حضرت بهاءالله و بسیاری از مجلدات دیگر از آثار ایشان و نیز حضرت عبدالبهاء وکتب علمای فِی الْبَهاء.

[190] *ارکان نظم بدیع*، ص ۱۰.

[191] به همان منبع سابق مراجعه شود (مباحث مربوط در فهرست آن مشخص است).

[192] به فصل ۱، نکات **۴** و **۵** مراجعه شود.

[193] ورود به این بحث و توضیح جامع الوجوه حقایق مربوط به آن مفصل است و در آثار خود حضرت اعلی و طلعات مقدسهٔ آئین بهایی و نویسندگان بهایی آمده است. طالبین باید به آنها مراجعه فرمایند.

[194] ازجمله به بحار الانوار، ج ۱۳ مراجعه شود.

[195] **۱۲۶۰** ه. ق. تا **۱۲۶۹** و حداکثر آن، **۱۹** سال تا سنهٔ **۱۲۷۹**. بعدها اقلّ قلیلی از بابیان - و تا مدتی نیز ازلی ها- گمان نمودند که بعضی از اشارات و بشارات تأویلی حضرت باب درکتاب مستطاب بیان درباره سنهٔ مستغاث (به حساب ابجد ۲۰۰۱) به این معنی است که موعود بیان یعنی حضرت مَنْ یُظْهِرُهُ الله در سنهٔ ۲۰۰۱ از ظهور بابی ظاهر خواهد شد (یعنی شاید ۱۸۴۴ میلادی + ۲۰۰۱ = **۳۸۴۵**م / و یا ۱۲۶۰ ه. ق. + ۲۰۰۱ = **۳۲۶۱** ه. ق.)، حال آنکه طبق بیانات صریحهٔ حضرت باب فاصلهٔ **۹** و **۱۹** سال از ظهور حضرتشان برای ظهور موعودشان تعیین شده بود (در این مورد رجوع شود به: *لوح شیخ نجفی*، صص ۱۶۷- **۱۶۵** ،۱۹۱-۱۷۸، ۲۰۶؛ *کتاب بدیع*، صص۱۱۷-۱۱۳، ۲۲۳-۲۲۲،... ؛ *اشراقات*، صص**۴۸**و **۹۹**-**۹۲**؛ *مائدهٔ آسمانی*، ج۷، لوح اول و نیزصص۱۸۸، **۲۵۱**؛ *مائدهٔ آسمانی*، ج۸، ص **۶۲** ؛کتاب مستطاب بیان فارسی: باب ۱ از واحد ۱، ۱۶ از ۲، ۸ از ۳ تا آخر همان باب، ۱۲ از ۳، ۸ از ۷، ۷ از ۶، ۱ از ۹، ۱۰ از ۷، **۱۵** از ۳،...*مقالهٔ شخصی سیاح*، صص ۳۱-۲۹؛ *رحیق مختوم*، ج ۲، صص **۵۲۵-۵۱۴**؛ *قاموس ایقان*، ج ۲، صص: **۸۲۵**-۸۲۱ ، **۹۸۳**، *اسرار الاثار*، ج۴، ص **۴۲۶**، *بهجة الصدور*، ص **۶۴**؛ کتاب *نقطهٔ اولی* از جناب محمد علی فیضی؛ *محاضرات*، ج ۱، ص **۲۹۳**؛ *رسالهٔ صدر الصدور*؛ *دلائل العرفان* جناب نعیم؛.... و نکتهٔ مهم نیز آنکه در احادیث اسلامی هم مدّت دورهٔ قائم از

جمله ۹ و ۱۹ سال ذکر شده است (*بحارالانوار*، ج۱۳؛ *مفتاح باب الابواب*، ص۴۳؛ *رسالهٔ صدر الصدور*؛ و نیز *فصل الخطاب*، صص۱۳۴-۱۳۳؛...)). و علاوه بر دلایل نقلی محکم مزبور عقلاً و منطقاً نیز محال است منظور از سنهٔ مستغاث ۲۰۰۱ سال دیگر باشد، چه که نظر به حِکَم بالغهٔ الهیه، احکام کتاب *مستطاب بیان* برای اعصاری متمادی تشریع نشده است. حضرت شوقی ربانی در کتاب *قرن بدیع*، ج۱، ص۱۵۱ در این خصوص می فرمایند: «این مُصحَفِ آسمانی را باید فی الحقیقه گنجینه ای از وعود و بشارات و شرح اوصاف و نعوت حضرت موعود دانست، نه سنن و احکامی که دستور و نظام مستمر جامعهٔ بشریه را تشکیل داده و یا برای دلالت نسل های آیندهٔ انسانی در قرون و اعصار متمادی مقرر شده باشد... این منشور الهی متضمن اصول و قواعد و احکام و فرائضی است که متعمّداً به نحو شدید و غلیظ تشریع گردیده و منظور از آن انهدام تأسیسات عتیقهٔ بالیه و ایقاظ رؤسای دین و انتباه غافلین از رَقدِ غفلت و خمودت و ایجاد انقلاب و تحوّل جدید در قلوب و تمهید سبیل برای ظهور دور بدیع بوده است.» به نظر بنده شاید از جمله به خاطر تعیین همین فاصله ۹ تا ۱۹ سال بود که در بین آن و قبل از آن، چنانکه در ادامهٔ متن خواهد آمد، بعضی بابیان به علّت حیرت و سردرگمی و یأس و انتظاری که برای ظهور موعودشان داشتند، مدعی بعضی مقامات شدند؛ و چون بعضی از آنها از قلم حضرت باب به اسماء و صفات والا مخاطب شده بودند و دارای بعضی کلمات و بیانات و مناجات بودند، مورد حسد یحیی ازل که مقام اسمی ظاهری خود را کمتر از آنها می دید واقع شدند و ازل ازجمله در کتاب *مستَیقِظ* خود صریحاً آنها را تکفیر نمود و حکم قتلشان را داد (از جمله می نویسد: «قاتِلُوا الَّذینَ کَفَرُوا بِنُورِ الله»، یعنی بکشید کسانی را که به نور الله (ازل خود را ازجمله نور الله ذکر کرده است) کفر ورزیدند. (به نقل از *مفتاح باب الابواب*، ص ۲۳۷)). و فی الحقیقه اگر بابی ها منظور از اسم مستغاث را ۲۰۰۱ می دانستند چرا افراد مزبور مدعی مقامات فوق مقام ظاهرهٔ اسمی ازل شدند؟ لذا حداقل یکی از دلایل ادعاهای مزبور این بود که سنه ۹ و ۱۹ را که در بیان فارسی و عربی و سایر آثار حضرت باب تصریح شده بود، نزدیك می دیدند و منتظر ظهور بودند. و جالب آنکه وقتی به تدریج اکثریت قریب به اتفاق بابیان در فاصله سال های ۱۲۸۵ -۱۲۷۹ ه. ق. و بعد از آن رسماً و علناً به حضرت بهاءالله به عنوان مَنْ یظْهِرُهُ الله موعود بیان ایمان آوردند و قولاً و عملاً و ظاهراً و رسماً و باطناً به عنوان «بهایی» مزین شدند، خود ازل نیز عملاً سنهٔ مستغاث (۲۰۰۱) را فراموش کرد و بنفسه مدعی مقاماتی چون ربوبیت و الوهیت و شریك بودن در عصمت کبری که صرفاً مخصوص انبیاء و رسل است، شد (سطوت میثاق، ص۲۶ و با چنین ادعاهایی، ادعای مَنْ یظْهِرُهُ اللهی نیز حاصل بود./ در این مورد ازجمله رجوع شود به *مفتاح باب الابواب*، ص۲۷۹) که همین امر دلیل اعظم بر این است که اقوال و اعمالش کل به هوای نفس و هوی و ریا بوده و نه خلوص و هدایت و تقوی و همین ادعایش به مصداق همهٔ آثار خودش - ازجمله مستیقظ- دلیل بطلان ادعای وصایتش نیز می باشد(در این مورد به متن و یادداشت شمارهٔ 196 مراجعه شود).

[196] همانطورکه در بند د قبلاً ذکر شد، دین حضرت باب نیاز به وصی حقیقی که مانند ائمهٔ اطهار (ع) بعد از وفات حضرت محمد (ص) هدایات آن حضرت و قرآن کریم را پی گیری فرمایند و جامعه را راهنمایی کنند، نداشت، چه که دورهٔ آن به قدری کوتاه بود که به جای نیاز به بودن یك وصیّ حقیقی، خود موعود حقیقی آن دین باید ظاهر می شد که همینطور نیز شد، و جامعهٔ بابی در فاصلهٔ سه سال از شهادت حضرت باب در ۱۲۶۶ ه. ق. تا اظهار امر خفیّ حضرت بهاءالله (۱۲۶۹ ه. ق.) در سیاه چال طهران، فقط نیازمند حفظ وحدت و جهت جامعهٔ خود در آن جوّ خفقان وبلایا بود، که آن نیز به تدبیر حضرت بهاءالله و حضرت باب، قبل از شهادتشان، از طریق ایجاد جلب توجه بابیان و نیز حکومت – به خاطر حفظ مرجع و مدیر اصلی

دین بابی و جامعهٔ آن - به یك مرجع و مرکزیت اسمی غایب، یعنی یحیی ازل - که همیشه تا آخرالحیات محفوظ از بلایا بود- حاصل شد، و دلیل صحّت این تحلیل آنکه به قول خود ازلی ها، نام وی زمانی تشهیر شد که خود حضرت باب در حیات بودند و در سجن به سر می بردند و بدیهی است تا وقتی مظهر ظهور الهی خود زنده است نیازی به وصی و مرجعی که به جای او جامعه را هدایت و رهبری کند نیست و حکمت اسمی بودن مرجعیت نیز از همین حقیقت پیداست، و به همین جهت حضرت بهاءالله در *کتاب بدیع*، صص ۳۴۴-۳۴۳ چنین می فرمایند: «اینکه امثال آن نفوس محتجبه به ذکر وصایت از ما یقُومُ بِهِ الْوَصی... غافل شده اند، اولاً بدان فَوَ اللهِ الَّذی لا اِلهَ اِلّا هُوْ که ابداً نقطه اولی (حضرت باب) به چنین کلمه، مخصوص نفسی، در بیان تکلّم نفرموده... و دیگر همچه ذکری ابداً نبوده مگر آنکه بعضی الواح نوشته اند و به اسم نقطه اولی شهرت داده اند (در این مورد به *مُستَیقِظ* ازل مراجعه شود) کُلُّها کَذَّبَ بِرَبِّ الْبَهاء و ثانیاً این رتبه، رتبه ای نیست که بخواهیم از نفسی سلب نماییم یا اثبات نماییم چه که آنچه فخر وصی است آن ما یقُومُ بِهِ الْوصایةْ بوده و خواهد بود و بعد از انقطاع، عند الله ذکر نداشته و نخواهد داشت چنانچه نقطهٔ اولی رُوحُ ما سِواهُ فِداهُ در این مقام می فرماید قَوْلُهُ عَزَّ ذِکْرُهُ : «زیرا که جوهر کل همان است که آن محتجب مانده از چیزی که وصی به آن وصی است، نه اینست که این شأن وصایت را هم به شأن خاص نظر کنی بلکه ناظر شو بِما یقُومُ بِه که امر شجره حقیقت باشد، که اگر فرضاً رسول خدا به اسم وصایت نصب نمی فرمود، امروز ذکر به غیر وصایت می شد. کل اینها از برای این است که در یوم ظهور به اسماء محتجب نمانی بلکه نظر کنی بِما یقُومُ بِهِ الأسماءُ مِنْ کُلِّ شَیءٍ حَتّی ذِکْرُ النَّبی انتهی» حال قدری تفکر نما تا عارف شوی که کل به امر او معزَّزند و به ذکر او مفتخر، و این شأن صادق است مادامی که از حدِّ خود تجاوز ننمایند». (برای توضیح این حقیقت، طالبین به آثار بهایی رجوع کنند، و نکتهٔ مهم آنکه حتی بر مبنای نوشته های خود ازلی ها، این نکته قابل اثبات است چنانکه اکثری از ایشان به تدریج در طول تاریخ امر بهایی، به آن پیوستند مگر عدهٔ قلیلی که عملاً از امر بابی گسستند و در گروه های سیاسی و غیره مستهلك شدند و به مسلمانی تظاهر کردند. لذا توصیه آنکه حتماً به آثار خود ازل و ازلی ها نیز رجوع شود).

[197] یکی از موارد بدیع در امر بابی آنکه، مظهر ظهور آن در آثار مختلفه، مؤمنین مختلفه را به اسماء و صفات الهی خطاب می فرمودند و فلسفهٔ آن این بود که کل وجود حاکی از خدا باشد و احدی در عالم باقی نماند مگر آنکه نشان الهی در او مشهود باشد. این است که مؤمنین تشبیه به آیینه هایی می شدند که اسماء و صفات الهی در آنها منعکس بود و البته بارها تذکر هم می دادند که اسماء و صفات مزبور در حدّ مقام خلق و آیینه بودن بر آنها اطلاق می گردد و نه در حدِّ مقام حق، و شدیداً نهی فرموده بودند که خلق را ذاتاً به رتبهٔ حق نرسانند یا نعوذُ بالله حقّ را از علوِ مرتبهٔ خود به دنّو مرتبهٔ ناسوت تنزل ندهند و به همین جهت بود که مکرراً توضیح فرموده بودند که آن اسماء و صفات بر هر نفس مادامی صادق است که آیینهٔ وجودش رو به خورشید مالك اصلی آن اسماء و صفات باشد و به محض اینکه آیینه رو از خورشید بگرداند، آن اسماء و صفات مُستودعه یا عاریتی به مقام خود که خورشید مظهر ظهور است راجع می شود و آن آیینه های زنگار گرفته و محروم به اصل ناسوتی خود راجع می گردند. (دربارهٔ فتح باب اسماء ازجمله رجوع شود به *کتاب بدیع* و *بیان فارسی* ازجمله باب ۱ از واحد ۴، از جمله در کتاب بدیع، ص **۲۵۶** به نقل از حضرت اعلی - باب- چنین می فرمایند: «اِلی حینَئذٍ ما فُتِحَتْ بابُ الْاِسْمِ فی ظُهُورٍ مِنْ قبل. هذا مِنْ فَضْلِ اللهِ لِمَنْ فِی الْبَیان» (تا حال باب اسم در ظهوری از قبل گشوده نشد. این از فضل خدا برای بیانی ها یا بابی ها می باشد).

[198] رجوع شود به *قاموس ایقان* و *بحارالانوار*، ج۱۳.

[199] در مورد این تنگی و ضیق معیشت معنوی که در آخر دورهٔ هر دین قبلی، قبل از ظهور موعود آن دین، در پیروان دین مذکور به وجود می آید و در کتب آسمانی قبل به آن اشاره شده، به کتاب *مستطاب ایقان* و لوح *جواهر الاسرار و قاموس ایقان* مراجعه فرمایید. و در مورد حیرت مزبور نیز شایان ذکر است که عیناً در احادیث اسلامی مذکور شده است که از علائم و شرایط دوران ظهور موعود اسلام غیبت و حیرت است. از آنجا که طبق آثار اسلامی، آیات قرآن مجید و احادیث دارای معانی و وجوه و مصادیق گوناگون ظاهری و باطنی هستند، لذا غیبت و حیرت مزبور نیز می تواند دارای مصادیق گوناگونی باشد. در مورد وجود معانی و مصادیق مختلف در آیات و حدیث، در کتاب *قرآن در اسلام* از استاد علّامه سید محمد حسین طباطبایی، ص ۲۸ این حدیث مذکور: «اِنَّ لِلْقُرآنِ ظَهراً وَ بَطْناً اِلی سَبْعَةِ اَبْطُنْ» و نیز در کتاب مستطاب ایقان به نقل از کتب حدیث، این دو مورد مذکور: «نَحْنُ نَتَکَلَّمُ بِکَلِمَةٍ وَ نُریدُ مِنها اِحدی وَ سَبْعینَ وَجْهاً وَ لَنا لِکُلٍّ مِنها الْمَخْرَجُ» (ص ۱۹۸)؛ «لِکُلِّ عِلْمٍ سَبْعُونَ وَجْهاً وَ لَیسَ بَینَ النّاسِ اِلّا واحِدٌ وَ اِذا قامَ الْقائمُ یبُثُّ باقی الْوُجُوهِ بَینَ النّاس» (ص ۱۹۸).

بر این اساس از جمله مصادیق غیبت، بر خلاف تصور بیش از هزار ساله جاری، یکی ایام بین دو ظهور است که به ظاهر، مظهرِ ظهور در بین مردم نیست ولی در حقیقت در عالم الهی و عالم امر موجود است و به مردم فیض معنوی و حیات می رساند، و دیگری عبارتست از غیبت مظهر امر، قبل از ارتفاع ندا و دعوت خلق (فصل الخطاب، صص ۱۴۴، ۱۹۷؛ رسالهٔ صدر الصدور)، مانند غیبت حضرت موسی از مصر به مدین، غیبت حضرت نقطه اولی از فارس قبل از ادّعای قائمیت و توجه آن حضرت به اصفهان، و یا غیبت حضرت بهاءالله از بغداد به کوههای سلیمانیه (همان منبع) و امثال آن. به این جهت است که غیبت قائم موعود در احادیث تشبیه به غیبت حضرت یوسف شده که از کنعان به مصر برده شد چنانکه حضرت صادق (ع) می فرماید: «اِنَّ فی صاحِبِ هذا الاَمْرِ لَشِبْهٌ مِنْ یوسُفْ فَقُلْتُ کَاَنَّکَ تُخْبِرُنا بِغَیبَةٍ اِوْ حَیرَةٍ... الخ» (بحار الانوار به روایت سدیر صیرفی). مضمون حدیث: هر آینه در صاحب این امر شباهتی به یوسف است. راوی گوید به آن حضرت گفتم گویا ما را به غیبتی و یا حیرتی خبر می دهی. آن حضرت فرمود چه انکار می کنند این خلق اشباه خنازیر این را هر آینه برادران یوسف عقلا و صاحبان مغز و اسباط و اولاد انبیا بودند داخل شدند بر یوسف و با او تکلّم و خطاب و معامله کردند و برادران او بودند و او برادر ایشان بود و نشناختند او را تا آنکه او خود را به ایشان شناسانید و به ایشان گفت که من یوسف هستم؛ پس او را آنوقت شناختند. پس چه انکار می کنند این امّت که خداوند عزَّ وَ جَلَّ با حجّت خود آن کند که با یوسف معمول داشت که صاحب مظلوم شما که حقّ او را انکار می کنند حضرت صاحب الامر در میان خلق تردد نماید و در بازارها بگردد و بر فرش قوم پا گذارد و نشناسد او را که قائم موعود است تا آنکه خداوند تبارك و تعالی او را اذن دهد که خود را به خلق بشناساند چنانکه به یوسف اذن داد حتی آنکه برادران یوسف به او گفتند آیا البته تویی یوسف و او گفت منم یوسف (انتهی). پس ملاحظه می شود که غیبت قائم مثل غیبت یوسف است و غیبت معقول همین است نه آنچه تصور شده و بر وفق حدیث حضرت باب در میان خلق سیر می فرمود و در بازار فارس و بوشهر تجارت می نمود و کسی نمی دانست که ایشان مهدی موعود است تا آنکه اذن الهی رسید و اظهار امر واقع شد و ابتدا خویشان و منسوبان آن حضرت را که از ذرّیهٔ نبوی بودند حیرت فروگرفت و حین ادّعای قائمیت، اکابر اصحاب آن حضرت را تزلزل و تحیر دست داد و مکرّر سؤال می نمودند آیا تویی قائم موعود و جواب می فرمودند که منم قائم موعود (فصل الخطاب، جناب ابوالفضائل گلپایگانی، صص ۱۹۹-۱۹۸).

و برای اینکه هموطنان عزیز بیشتر پی برند که منظور از غیبت قائم، اوهام به هم بافته شدهٔ هزار ساله نیست، توجه آن عزیزان را به حدیث امام محمد باقر (ع) به نقل از امّ هانی ثقفیه مندرج در بحار الانوار، ج ۱۳ جلب می نماید که حضرت در جواب

سؤال او راجع به آیهٔ مبارکهٔ قرآن مجید، «فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ» (تکویر ،۱۶-۱۵) می فرمایند: «هذا مَوْلُودٌ فی آخِرِ الزَّمانِ هُوَ الْمَهدی مِنْ هذا الْعِتْرةِ تَكُونُ لَهُ حَيرَةٌ و غَيبَةٌ يَضِلُّ فيها اَقوامٌ وَ يَهتَدی فيها اَقوامٌ...» مضمون: این تولّد شونده ای است در آخر الزمان و او مهدی است از این عترت. او را حیرتی و غیبتی است که در آن گروهی گمراه گردند و گروهی هدایت یابند... (با استفاده از فصل الخطاب، ص ۱۹۴). همانطور که مشهود است، قائم موعود مولودی است که در آخر زمان متولد می شود و نه طبق سناریوی مشهور در ۲۵۵ ه. ق. (!) و نیز از مصادیق حیرت و غیبت مذکور در حدیث آنکه این حیرت و غیبت پس از ولادت او و در آخر زمان (که عبارت از ظهور موعود ادیان پس از آخرین مبشّر به ظهور ایشان - یعنی حضرت محمد خاتم النبیین (ص) - در انتهای دورهٔ ۱۰۰۰ سالهٔ دین مقدّس اسلام می باشد) واقع می گردد و نه آنچه که به نام غیبت صغری و کبری تصور شده (در مورد معنی آخر الزمان، قیامت، دورهٔ ۱۰۰۰ سالهٔ اسلام، و غیبت صغری و کبری ازجمله رجوع شود به کتاب مستطاب *ایقان*، کتاب مستطاب *بیان*؛ *قاموس ایقان*؛ *فرائد*؛ *فصل الخطاب*؛ *رسالهٔ صدر الصدور* و کثیری از آثار بهایی). و حدیث دیگر که مثبت حقایق فوق است - و نیز گویای احتمال مصادیق متفاوت در کم و کیف حیرت و غیبت مذکور- آنکه حضرت امیر(ع) در جواب اصبغ بن نباته که پرسیده بود «كَمْ تَكُونُ الْحَيرَةُ وَ الْغَيبَةُ؟ (حیرت و غیبت چه مدّت است؟) می فرمایند: سِتَّةُ اَيامٍ اَوْ سِتَّةُ اَشْهُرٍ اَوْ سِتُّ سِنينْ» (شش روز یا شش ماه، یا شش سال. کتاب کافی به نقل از «فصل الخطاب» ص ۱۴۴).

لذا مصداق دیگری از غیبت و حیرت مذکور عبارت از دورهٔ بعد از شهادت حضرت ربّ اعلی است که بابیان به مدّت شش سال (از ۱۲۶۶ ه. ق. تا بازگشتن حضرت بهاءالله از هجرت به کوههای سلیمانیه در سال ۱۲۷۲ه. ق.) دچار حیرت و سرگردانی و اعمال سوء بودند. توضیح آنکه چون ظهور بهایی، موعود و دنبالهٔ ظهور بابی است و از جهاتی حضرت باب و حضرت بهاءالله آن دو را یکی تلقّی فرموده اند (مثلاً در احادیث است که حضرت مسیح رجعت می فرمایند - یعنی حضرت بهاءالله- (در مورد معنی رجعت انبیاء و ائمهٔ اطهار در آخرالزمان به کتاب مستطاب *ایقان*، مستطاب *بیان*؛ *مفاوضات*؛ و کتب استدلالیهٔ فوق الذکر مراجعه شود) و پشت سر قائم- یعنی حضرت باب- نمازمی گزارند (مفتاح باب الابواب، صص ۲۵ و ۳۱) و نیز در همان احادیث است که حضرت بهاءالله به مصداق رجعت حسینی، قائم موعود - یعنی حضرت باب- را دفن می کنند. و همهٔ اینها واقع شد چنانکه حضرت بهاءالله اول دعوت حضرت باب را پذیرفتند و به تعالیم بابی، عامل و پشت سر حضرت باب سالک و سایر بودند و بعدها پس از شهادت حضرت باب، مقدمات حمل جسد مطهر آن حضرت را به اراضی مقدسه تدارك فرمودند و به دستور ایشان، پس از ۶۰ سال، جسد مزبور توسط حضرت عبدالبهاء در کوه کرمل در حیفا دفن گردید)؛ و از آنجا که طبق احادیث سابق الذکر یکی از معانی غیبت عبارت از وفات و صعود مظاهر مقدسه است که همچون خورشیدی در آخر دورهٔ رسالتشان غروب می کنند تا در ظهور بعد از مشرقی جدید طلوعی جدید با اسم و رسمی جدید فرمایند (به منابع فوق الذکر و *قاموس ایقان* رجوع شود) پس از غیبت یا شهادت حضرت باب در ۱۲۶۶ ه. ق. به علّت بلایای وارده بر بابیان و تبعید حضرت بهاءالله به بغداد و اجتماع قسمتی از بابیان در آنجا و اعمال سوء ازل و هجرت و غیبت دو سالهٔ حضرت بهاءالله به کوه های سلیمانیه، قسمتی از بابیان ایران و بغداد دچار سردرگمی و حیرتی شدند که نمی دانستند سرنوشت دین الهی و ادامهٔ طریقشان به چه شکل خواهد بود و به این جهت بعضی در اثر این وضع و به خاطر مخفی بودن ازل از خوف جان، وصایا و نصایح حضرت باب را فراموش کردند و به اعمال و اقوال سوء گرفتار شدند و در این وضع بد و بلاتکلیفی بعضی نیز چنانکه در احادیث اسلامی مذکور (فصل الخطاب، صص۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۸۶ – ۸۵ ، ۱۴۳ – ۱۳۴، ۱۸۲ –

۱۸۱، ۲۷۵ – ۲۵۹، ۳۰۸ – ۳۰۷) مدعی مقامات مختلفه ای که در متن نیز به آن اشاره شده شدند. تا اینکه حضرت بهاءالله از هجرت کردستان بازگشتند و بابیان حیران و سردرگم و غافل را هدایت و تربیت مجدد فرمودند و آنان را در صف بندگان مخلص خدا و اهل یقین در آوردند (مائده آسمانی، ج۷،ص ۱۳۸).

از جمله حدیث دیگر که مؤید مطالب فوق در خصوص غیبت و حیرت است روایتی از حضرت امام رضا (ع) است که به نقل از حضرت علی(ع) خطاب به امام حسین (ع) چنین فرموده اند: «نهم از اولاد تو قائم است و مظهر دین و پهن کنندهٔ عدل است.» عرض کرد که آیا این از امور حتمیه است که البته خواهد شد؟ فرمود: «بلی واللّه! ولیکن بعد از غیبتی و حیرتی که کسی بر دین او نماند مگر بندگان مخلص خدا که مباشر روح یقینند (یقین در برابر حیرت و سر درگمی)، آنان که خداوند از ایشان محبت و ولایت ما را گرفته و ایمان را در دل ایشان درست و ثابت فرمود و به روح حق ایشان را تأیید نموده» (به نقل از ص ۸۲ مقدمهٔ قرآن مجید، شمارهٔ ۹، تصحیح ۷ عالم حوزهٔ علمیهٔ قم).

خوب ملاحظه فرمایید که در حدیث فوق ذکر «دین قائم» نیز شده است که با توجه به دیگر احادیث، گویای این حقیقت است که قائم با «دین و کتاب» جدید ظاهر می شود و پس از ظهور است که غیبت او به شکل فوق واقع می شود و نفوس حیران و سرگردان شده بر «دین او» نمی مانند (درمورد «دین و کتاب» جدید قائم مراجعه شود به کتاب *ایقان*، *قاموس ایقان*، *فصل الخطاب*، صص ۲۲۴-۲۱۸، بحار الانوار، ج ۱۳،...). همچنین آن طور که در ادعیه و احادیث اسلامی وارد، قائم موعود فرزند حضرت محمد و علی و فاطمه خطاب شده (مفتاح باب الابواب، ص ۳۳) که بدیهی است منظور از «ابن» یا «فرزند» یا «اولاد»، فرزند مستقیم بی واسطه نمی باشد بلکه منظور فرزند از نسل آنان است چنانکه به همهٔ ائمهٔ اطهار (ع) «یابْنَ فاطِمَة الزهراء» اطلاق می شده و همین حقیقت دربارهٔ حضرت باب واقع شده زیرا که ایشان از نسل حضرت محمد (ص) و فاطمه (س) می باشند و از سادات، متولد شده اند (دربارهٔ توضیح بیشتر به کتب مذکور در همین یادداشت مراجعه شود. حقایقی که در فوق ذکر شد، مفاد احادیث مربوط به رجعت و تکرار مصادیق دربارهٔ ظهور قائم موعود و تاریخ آن را نیز اثبات می کند چنانکه حضرت باب در تفسیر سورهٔ یوسف می فرمایند: «و اِنَّ لَكَ الْكَرَّةُ بَعْدَ هذا الْدَّوْرَةِ» (مائدهٔ آسمانی، ج ۷، ص ۱۴). در این مورد به رسالهٔ جناب صدر الصدور مراجعه شود.

[200] به یادداشت شمارهٔ 196 و 197 مراجعه شود.

[201] ازجمله *قرن بدیع*؛ نشریهٔ ۱۶ معارف عمومی و یادداشت شمارهٔ 199.

[202] ازجمله قبلاً در همین متن، در مورد ردیهٔ *بهاییان* نجفی، که در آن برای ازلیان دلسوزی کرده ذکر شد.

[203] در مورد اینکه در همین مقطع کوتاه ازل چه نقشی در ظهور و بروز فساد مزبور در امر بابی و جامعهٔ آن داشت، در اینجا نمی توان نوشت و طالبین باید به آثار بهایی- و نیز آثار خود ازل که آینهٔ تمام نمای او و درونش و اقوال و کردارش و نافرمانی هایش از تعالیم حضرت باب و تجاوزش از حد خود می باشد - مراجعه فرمایید. (در مورد بعضی اعمال سوء او و همدستانش در مقطع مشروطیت، قبلاً در یادداشت های 113 و 118 ذکر شد). نیز به یادداشت شماره 204 توجه شود.

[204] در مورد آنچه در متن ذکر شد، جناب ابوالفضائل در کتاب *فصل الخطاب*، صص ۳۱۶-۳۰۷، توضیحات لطیفی بیان نموده اند که از جمله خلاصه و مضمون آن چنین است: «در سنوات اولیه که آن وجود اقدس (حضرت بهاءالله) به دارالسّلام

(بغداد) ورود فرمود، افق دیانت چندان مظلم و تاریك بود که جز صاحبان ابصار حدیده و آن هم الّا قلیلُون، مشرق نور الهی را ادراك ننمودی و غیر ارباب قلوب صافیه وقَلَّما یوجَدُ وَ یَکُونُ، به مرکز حقیقی امر الله پی نبردی، زیرا که هر یك از رؤسای اهل بیان در قطری از اقطار ایران ادعایی می نمودند و هر یك بعد از نقطه اولی به اسمی و مناسبتی با آن حضرت از قبیل، وصایت و نیابت و مِرآتیّت و امثالها، خلق را به خود دعوت می کردند و با این حال و ادعا، هر یك در پردهٔ ستر و اختفاء و ظلمتِ فرار و اتّقاء سیر می فرمودند و این دعاوی مختلفه و نداهای متفاوته اگر چه از جهتی موجب وَهنِ امر مبارکِ حضرت نقطهٔ اولی (باب) بود ولکن به ارادة الله موجب حفظ مرکز حقیقی امر از انظار اعدا گشت و مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللهُ وَ اللهُ خَیرُ الْماکِرِینَ. زیرا در آن اوقات به جهاتی که بر ارباب درایت معلوم است تمام همّت روسای دولت و علمای ملّت بر این مقصور و مصروف بود که مرکز حقیقی امر را بیابند و رکن اصلی را به دست آرند و امر مبرم الهی را زایل و منهدم گردانند لهذا ارتفاع نداهای مختلفه، اعدا را مبهوت و متحیر می نمود و سراج امرالله را در هبوب ریاح عاصفه، محروس و محفوظ می داشت و چون حضرت بهاءالله را که سِراج مُضیء امر و رکن قویم دین و مقصود اصلی نقطه اولی بلکه موعود حقیقی جمیع رسل و انبیاء بود هنوز میعاد اظهار امر و اِعلاء ندا نرسیده بود، لهذا میرزا یحیی معروف به ازل در عداد سایر اهل دعوا به اسم وصایت نقطهٔ اولی عَزَّاسمُهُ الاعلی در میان اهل بیان اشتهار و اعتبار یافت لکن کسی وی را ملاقات نتوانستی نمود چه او درغایت ستر و خفا میزیست و هر روز در محلی و در هر محل به اسم و رسمی خود را مخفی و مستور می داشت تا آنکه در بین طایفه به »اسم مستور» مذکور می شد و تحمّل مشّاق خطیرهٔ مراودهٔ ملل و معارضهٔ دول فقط در عهدهٔ حضرت بهاءالله بود و این خود مطلبی است غیر مخفی که در آن اوقات که وجودات راسخه از سطوت اعداء بر خود می لرزید و قلوب کالجِبال از انتساب به اسم بابیه تزلزل می یافت و ابداً معین و نصیری و حامی و ظهیری برای این فرقه یافت نمی شد و احدی کلمهٔ خیری دربارهٔ این طایفه نمی گفت در این موقع اگر نفسی مرجع و ملاذ این قوم گردد و محل بیم و امید دشمن و دوست آید و ابداً مخفی و مستور نشود چه مایه زحمت باید تحمل نماید...» (در ادامه جناب ابوالفضائل دربارهٔ حسد رؤسای داخل و خارج نسبت به حضرت بهاءالله و هجرت ایشان به کوه های سلیمانیه و بازگشت ایشان از آنجا و نزول آیات و تربیت بابیان توسط ایشان و اظهار امر علنی در باغ رضوان و تبعید به استانبول و ادرنه مینویسند تا می رسند به بیان طغیان علنی تر ازل علیه حضرت بهاءالله در ادرنه و ادامه می دهند که)، «همانا از پیش اشارت شد که پس از شهادت طلعت اعلی عَزَّ اسمُهُ (باب) اشخاصی چند به دعاوی مختلفه گردن افراختند و هر یك در بلدی و گوشه ای جمعی را با خود متّفق ساختند لکن چنانکه بر اهل بصارت روشن است هریك نردِ غریبانه می باختند و طبلی در زیر گلیم می نواختند. هیچ یك را آن قوّتِ جنان و استقامت ارکان نبود که جان در راه طلب نهد و آشکار خلق را الی الله دعوت نماید از جمله میرزا یحیی که در میان اهل بیان به اسم ازل معروف بود...در جمیع اوقات در غایت ستر و خفا حرکت می نمود و به لباس درویشان از طهران به عراق عرب مسافرت کرد و در اوقات توقف در بغداد نیز همواره مخفی وپنهان بود» (سپس ادامه می دهند که حاجی سید محمد اصفهانی او را اغوا نمود و ادامهٔ اقداماتشان باعث شد که در ادرنه فصل اکبر واقع شود و ازل به کلی ازجامعهٔ بابی وبهائی جدا شود).

[205] دراین مورد به *قرن بدیع*، *فصل الخطاب*، *رسالهٔ صدرالصدور*، *قاموس ایقان*، *رحیق مختوم*، *بهجت الصّدور*، *دلائل العرفان*، و... مراجعه شود.

[206] برای کشف حقایق در این خصوص، خوانندگان عزیز را قسم می دهد که خود به آثار ازل و ازلیان مراجعه فرمایند و کافی است محققین، کتاب بیان فارسی و عربی را که شامل تعالیم و احکام اصلی و قطعی دور بابی است با آثار ازل (مثل *مستیقظ* و

غیره) و یا آثار ازلیان (مثل *خلاصة البیان* آقا خان کرمانی (رجوع شود به *مائدهٔ آسمانی*، ج ۵، ص ۲۱۵ که در آنجا حضرت عبدالبهاء به این مضمون فرموده اند که آقا خان رساله ای نوشت و آن را *خلاصة البیان* نامید ولی به کلی با تعالیم حضرت باب مغایر بود) و یا *هشت بهشت* (که آن را شیخ احمد کرمانی و آقا خان مزبور نوشتند و برای آنکه نام ازلی را افتخار و اعتبار بخشند کتاب مزبور را به دروغ از مصنّفات شخص معروف امر بابی و بهایی جناب حاج سید جواد طباطبایی کربلایی نوهٔ آقا سید مهدی بحرالعلوم و بیست و چهارمین خلف حضرت زین العابدین تشهیر نمودند، حال آنکه اصل حقیقت حتی بر مسلمین نیز پنهان نماند و اینك همه می دانند که مؤلفین حقیقی آن چه کسانی بودند))، مقایسه نمایند. این آثار به قدری مخالف آثار حضرت باب است که مثلاً حتی خود ناشر *هشت بهشت* در پاورقی های مختلف به اشتباهات آن و عدم تطابقش با احکام و تعالیم بابی اشاره نموده است.

[207] گوشه هایی از حقایق مزبور در متن را، زعیم الدوله در کتاب ردیهٔ خود علیه دین بابی و بهایی، *مفتاح باب الابواب*، چنین نوشته است: «تعداد آنها (ازلیان) در بلاد ایران و غیره (در سال ۱۳۲۱ ه. ق) از دو هزار نفر متجاوز است. (آواره از دشمنان دین بهایی در «کواکب الدریه»، ج ۲، ص ۱۸۹ که قبل از ضدیتش با امر بهایی آن را نوشته، می نویسد: «یك یك ازلی های طهران را که عده شان شاید به ۷۰ برسد می شناسیم.» و محقق بهایی جناب موژان مومن در مقالهٔ *عهد و میثاق* (یادداشت شماره 150) تعداد آنها را در ایران کمتر از پنج هزار نفر در حال حاضر تخمین زده است و ذکر می کند که دارای سازمان و تشکیلات نیز نیستند). داعی بزرگ و مورد اعتماد اعظم آنها حاجی میرزا... است (جالب است که جای اسم او در کتاب خالی گذاشته شده و معلوم نیست در اصل عربی *مفتاح باب الابواب* که بنده آن را ندیده ام جای اسم را خالی گذاشته اند (مربوط به سال ۱۳۲۱ ه. ق.) و یا آنکه مترجم آن آقای حسن فرید گلپایگانی نظر به حِکَمی(!) جای اسم را خالی گذاشته (مربوط به سال ۱۳۷۴ ه. ق)) که اکنون او و پسرانش با تعداد دیگری از آنها که اسامی آنها را در کتاب «باب الابواب» ذکر کرده ایم (این نشان می دهد شاید مترجم کتاب و یا شاید ناشر متن ترجمه شده، رأساً یا به سفارش کسانی(!)، جای اسم را خالی گذاشته اند و مصلحت ندیده اند نام مزبور نوشته شود. اللهُ اَعْلَمُ)، در تهران اقامت دارند. آنها به دین اسلام تظاهر می کنند از باب و بابیان تبرّی نموده عمل به تقیه می کنند؛ نماز می خوانند، روزه می گیرند، در ظاهر به تمام واجبات دین اسلام عمل می کنند، «بهاء» و پیروانش را تکفیر می کنند، آنها را در ظاهر و باطن لعنت می کنند، اموال و نفوس مسلمانان و بهاییان را در صورت قدرت مباح می شمارند، بر انجام این عملیات، به کتمان و مراعات حزم و احتیاط، استعانت می جویند و برای شناسایی یکدیگر رموز و اشاراتی دارند که به خود آنها اختصاص دارد.» (ترجمهٔ *مفتاح باب الابواب*، صص ۲۹۷-۲۹۸).

همچنین خود یحیی دولت آبادی در کتاب خود راجع به خاطرات خودش به نام *حیات یحیی* نیز ازلی بودن خود را آشکار نمی کند (*حیات یحیی*، ج ۲، ص ۱۹) و طوری مخفی کاری داشته که حتی ناظم الاسلام کرمانی نویسندهٔ *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص ۵۵۸ نیز علیرغم ۱۰ سال بودن با خانواده یحیی، آنها را ازلی نمی دانسته و فریدون آدمیت نیز در کتاب *ایدئولوژی نهضت مشروطه*، ص ۱۵۵، او را در سلك ملایان شیعه ذکر نموده و نویسندهٔ *رگ تاك* نیز در جلد ۲، ص ۲۸۳، از یحیی دولت آبادی مزبور و امثال او - مثل حسین علاء - در اوایل دورهٔ رضا شاه پهلوی با عنوان *بابی های سابق* یاد می کند، چه که فی الحقیقه نیز همین طور بوده و ازلیان از قبل از مشروطه نیز در مخفی بودن و تقیه و تظاهر به اسلام برای حفظ جان خود و پیش بردن دسیسه هایشان علیه امر بهایی و نیز کشور ایران و دولت و ملّت آن می کوشیده اند و در دوران پهلوی نیز عملاً مسلمان بوده اند.

[208] جهت اطلاع خوانندگان عزیز دربارهٔ مدعیان و نیز مخالفین مزبور - به استثنای مدعیان و مخالفین مربوط به دورهٔ دیانت بابی که قبلا در متن و یادداشت های قبلی راجع به آنها ذکر شد - ذیلاً قسمتی از مقالهٔ محقق بهایی جناب دکتر موژان مومن را تحت عنوان *عهد و میثاق* (یادداشت شمارهٔ 150) می آورد. «تاریخ نقض عهد: یکی از جالب ترین وجوه تاریخ بابی و بهایی نحوهٔ تکرار پدیدهٔ مخالفت نفوسی از میان مؤمنین با رئیس تثبیت شدهٔ دیانت در هر نسل از زمان تأسیس شرع مبین تا کنون می باشد... (تاریخ نقض عهد در ایام قیادت حضرت عبدالبهاء) در «کتابُ عهدی»، حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء را به عنوان جانشین و مبین آیات خود تعیین فرموده مقامی مادون آن برای میرزا محمد علی برادرِ پدری حضرت عبدالبهاء تعیین می فرمایند. مع هذا مدّتی کوتاه که از صعود حضرت بهاءالله سپری شد میرزا محمد علی به تحریك پسر عموی خود مجد الدین، (پسر جناب میرزا موسی کلیم) رهبری حضرت عبدالبهاء را به مبارزه طلبید. ادعای اصلی او این بود که حضرت عبدالبهاء از اختیارات خود عدول کرده اند و ادعا می کنند مظهر ظهور جدید الهی هستند، اتهامی که حضرت عبدالبهاء بالصّراحه و با تأکید انکار فرمودند. میرزا محمد علی خود و حامیانش را موحدین نامید.

مبارزهٔ میرزا محمد علی ابتدا بسیار جدی و شدید بود. او کنترل قصر بهجی (محل سکونت حضرت بهاءالله در اواخر ایام حیات) را در دست گرفت و تقریباً بر تمامی عائلهٔ مبارکهٔ حضرت بهاءالله (به جز حضرت ورقهٔ علیا و خانوادهٔ بلافصل حضرت عبدالبهاء)، برخی از منسوبین حضرت اعلی (خاندان افنان) و نیز بسیاری از بهائیان منطقهٔ حیفا و عکا و برخی نفوس برجسته در ایران استیلا یافت. مع ذلك، تدریجاً سیر امور علیه میرزا محمد علی جریان یافت. حضرت عبدالبهاء ابتدا از علنی ساختن انشقاق اکراه داشتند، اما وقتی که میرزا محمد علی در سال ۱۸۹۶ علناً ادعای خویش را مطرح ساخت، حضرت عبدالبهاء اعلام فرمودند که میرزا محمد علی و حامیانش ناقضین میثاق محسوب می شوند. افرادی چون جناب ابن ابهر به جوامع مختلف سفر کردند تا بطلان ادعاهای میرزا محمد علی را اثبات نمایند.

توفیق مختصر دیگری حدود سال ۱۸۹۹ برای میرزا محمد علی حاصل شد و آن وقتی بود که او موفق شد ابراهیم خیر الله را که در وهلهٔ اولی، مسئول تبلیغ امر مبارك در ایالات متحدهٔ امریکا بود به سوی خود جذب نماید و در زمرهٔ حامیان خود وارد کند. مع ذلك، اکثر بهائیان امریکایی به حضرت عبدالبهاء وفادار ماندند و برای محمد علی منافع طولانی مدّت اندکی که باقی ماند دچار انحطاط و هبوط مستمر گردید.

تا زمان اسفار حضرت عبدالبهاء به غرب، تهدید میرزا محمد علی و حامیانش در ایران و امریکا بسیار کمرنگ و کم اهمیت گردید. در سال ۱۹۲۹ آنها مجبور شدند قصر بهجی را تخلیه نمایند چه که آن قدر آن را مخروبه ساخته بودند که دیگر قابل سکونت نبود. آنها تا سال ۱۹۵۷ در ابنیهٔ حول بهجی باقی ماندند. یك مطالعهٔ اخیر جامعه شناختی از بقایای این گروه نشان می دهد که آنها اکنون از لحاظ ظاهری از مسلمانان قابل تشخیص نیستند و پیشنهاد شده است که آنها «بقایای جامعهٔ مذهبی»، یك تتمّهٔ متحجّر و سنگواره شده خوانده شوند.

... واقعهٔ عمدهٔ دیگر در زمینهٔ نقض میثاق در زمان قیادت حضرت عبدالبهاء از نوع دیگر بود، یعنی شامل سرکشی مستقیم از هدایات حضرت عبدالبهاء بود نه تلاش برای مطرح ساختن یك مرکز رهبری دیگر. دکتر امین الله فرید، خواهر زادهٔ منیره خانم، حَرَم حضرت عبدالبهاء بود. او در امریکا تحصیل کرد و یکی از مترجمین حضوری حضرت عبدالبهاء در سفر دوم آن حضرت به غرب بود. مع ذلك از احبای ثروتمند امریکایی مصرّانه و مکرراً تقاضای پول کرد و خود را رسوا و مفتضح ساخت... حضرت

عبدالبهاء او را از جمع اهل بهاء اخراج کردند. فرید اکثر اعضای بلافصل خانواده اش را با خود برد (به امریکا) و باعث شد معدودی از احبای انگلیس نیز جامعهٔ بهایی را ترك کنند اما تعداد کسانی که از این واقعه تأثیر پذیرفتند چندان زیاد نبود.

وقایع زمان ولایت امر حضرت شوقی افندی: صعود حضرت عبدالبهاء باعث شد پیروان میرزا محمد علی اندکی فعالیت های خود را دیگر بار شروع کنند... در طی این ایام چند واقعهٔ عمدهٔ دیگر در زمینهٔ نقض عهد صورت گرفت. وجوه عمدهٔ آنها را به اختصار چنین می توان بیان کرد :

روت وایت (Ruth White): حضرت شوقی افندی بعد از جلوس بر مسند ولایت برای اجرای نظم اداری بهائی اولویت قائل شدند. موقعی که ایشان برای وصول به هدف تلاش می کردند، با مخالفت برخی از بهائیان که مخالف تشکیلات امر بهایی بودند مواجه شدند. اولین نفر روت وایت بود که در ۲۹ – ۱۹۲۶ قیام کرد. او مخالفت خود را برگزارشی از بعضی بیانات حضرت عبدالبهاء که تلویحاً اشاره بر آن داشت که امر بهایی را نمی توان سازماندهی نمود زیرا «روح این عصر» است، و نیز گزارش یك متخصص انگلیسی خط شناسی که ادعا کرد متن خطی الواح وصایای حضرت عبدالبهاء، که اقتدار و مقام حضرت شوقی افندی برمبنای آن بود، جعلی است، مبتنی ساخت. این گزارش برپایهٔ چند عکس و موقت بود لذا به بررسی دقیق تر اصل الواح وصایا منوط گردید. مَعَذلک، هرگونه تردیدی نسبت به اعتبار و اصالت الواح وصایا توسط نفوسی مانند منشی ها و نزدیکان حضرت عبدالبهاء که در بهترین جایگاه برای قضاوت در مورد دستخط و روش نگارش بودند، رد شد؛ حتی احمد سهراب بعد از آنکه طریق بی وفایی پیمود، بر اعتبار الواح وصایا صحّه گذاشت. اظهارات روت وایت تأثیر چندانی بر جامعهٔ بهائی آمریکا نگذاشت. فقط در آلمان، وقتی که ویلهلم هریگل، یکی از اولین بهائیان آن کشور، دنبالهٔ دعوی او را گرفت، پاسخی بر آن نوشته شد. (شایان ذکر است که شوهر خانم وایت در ۱۹۴۱ از مرکز امر الهی تمنّای عفو و غفران نمود).

احمد سهراب(۱۹۸۵-۱۸۹۳): درسال ۱۹۲۹ احمد سهراب، که منشی و مترجم حضرت عبدالبهاء شده بود، و خانم ژولی (لوئیس استویو سانت) شانلر انجمن تاریخ جدید را به عنوان یك طریق غیر مستقیم برای انتشار تعالیم امر بهائی در نیویورك تأسیس کردند. معذلك، احمد سهراب اجازه نداد محفل روحانی نیویورك در مورد روش انجمن تاریخ جدید در ترویج امر بهائی اظهار نظر نماید. این امر به مواجههٔ محفل روحانی ملی و اخراج سهراب و شانلر از جامعهٔ بهائی منجر شد. انجمن تاریخ جدید، کاروان شرق و غرب را در سال ۱۹۳۰ ایجاد کرد و هدف از آن آماده ساختن اطفال و جوانان برای پیوستن به انجمن تاریخ جدید بود. کاروان مزبور از هیأتِ موجدِ آن پیشی گرفت و تمامی روابط مذهبی باقیمانده با امر بهایی را قطع کرد. این کاروان مدتی به عنوان باشگاه دوستان مکاتبه ای با آرمان های اجتماعی وجود داشت. انجمن تاریخ جدید اینك منسوخ شده و کاروان مزبور فعالیت محلی در سطح نازلی را در نیویورك تحت نام خانهٔ کاروان حفظ کرده است.

فائق: بعد از صعود جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، برخی از شاگردانش با تصویب حضرت عبدالبهاء در قاهره، انجمنی به نام «اَلْجَمعیةُ الْعِلْمیةُ الأدَبیةُ» تأسیس کردند. بعد از چند سال، این انجمن تحت رهبری یکی از بهائیان ارمنی تبار به نام فائق، با تشکیلات اداری بهایی در مصر اختلاف پیدا کرد و فائق از جامعهٔ بهایی اخراج شد. معدودی بهاییان او را پیروی کردند و او نیز موفق شد برخی را از امر منحرف ساخته به سوی خود جلب نماید، اما بسیاری از آنها بالاخره به جامعهٔ بهایی باز گشتند.

عائلهٔ حضرت عبدالبهاء: قطع ارتباط میرزا محمد علی با حضرت عبدالبهاء به اخراج اکثریتِ اَخلافِ حضرت بهاءالله از امر بهایی منجر شد. آنها شامل تمام اخلاف حضرت بهاءالله از ازدواج دوم و سوم ایشان و صبیهٔ ایشان از همسر سوم به نام فروغیه و همسرش سید علی افنان می شدند. اما، فرزندان آنها در خروج پدران و مادرانشان سهیم نشدند و در اوایل دههٔ **۱۹۲۰** سید علی افنان بنفسه به حضرت شوقی افندی رجوع کرد و در جامعهٔ بهایی پذیرفته شد. همه چیز ساکن و آرام بود تا در اواخر دههٔ **۱۹۳۰** قضیهٔ بیت حضرت بهاءالله در عراق پیشامد نمود. حضرت شوقی افندی از حسین افنان (متوفی به سال **۱۹۵۲**)، پسر سید علی، خواستند از مقام عالی خود که در دولت عراق داشت استعفا دهد تا در موقعیتی قرار داده نشود که اقدامات دولت عراق در این قضیه را تقویت کند. حسین ابا نمود و لذا طرد شد؛ برادران او فیضی، حسن و نیر (نیر علی متوفی به سال **۱۹۵۲**) نیز یکی بعد از دیگری طرد شدند.

بعد از آن قضایا یك رشته ازدواج ها که به فرمودهٔ حضرت ولی امرالله توسط نیر طراحی می شد اتفاق افتاد. وی بین نوادگان حضرت عبدالبهاء با پسران مطرود سید علی افنان ارتباط برقرار ساخت. روح انگیز بزرگترین خواهر حضرت شوقی افندی، قبلاً با خود نیر ازدواج کرده بود؛ ثریا، دختر خالهٔ حضرت شوقی افندی با فیضی ازدواج کرد؛ مهر انگیز، خواهر کوچکتر ایشان، با حسن مناکحت نمود، بعد دختر نیر با حسن شهید، پسر خالهٔ حضرت شوقی افندی ازدواج کرد. این رشته ازدواج ها عائلهٔ حضرت عبدالبهاء را از هم گسیخت. چون بقیهٔ اعضاء عائله از قطع ارتباط با اعضاء مطرود امتناع نمودند، آنها نیز طرد شدند. ازدواج یکی از برادران حضرت شوقی افندی به نام حسین در سال **۱۹۴۹** بر خلاف میل حضرت شوقی افندی، روابط بین برادر دیگر به نام ریاض و مجدالدّین، در سال **۱۹۵۱**، جریانی را که با آن تمام اخلاف باقیماندهٔ حضرت عبدالبهاء به جز نفس مبارك حضرت شوقی افندی اخراج شده بودند، تکمیل شد. عائلهٔ حضرت عبدالبهاء خارج از امر بهایی باقی ماندند و امور خویش را دنبال کردند.

ـ نفوس مرتد: اگر چه با اکثر افرادی که به علّت بی اعتقادی جامعهٔ بهایی را ترك می کنند، با نفوسی که ابداً بهایی نبوده اند رفتار چندان متفاوتی در پیش گرفته نمی شود؛ اما تعداد اندکی از نفوس بودند که جامعه را ترك کردند و بعد به نحوی موذیانه و با حدّت و حرارت شروع به حمله به امر مبارك کردند و حضرت شوقی افندی اصطلاحاتی را که مخصوص استفاده در خصوص ناقضین میثاق است، در مورد آنها به کار می بردند» (جناب مومن در این قسمت به عنوان مثال، آواره و صبحی و نیکو را نام می برند، که چون قبلاً در متن ذکر آنها شده اینجا درج نگردید. رجوع شود به یادداشت 150 و متن مربوط به آن. ادامه مقالهٔ جناب مومن): «... (تاریخ نقض عهد) بعد از صعود حضرت شوقی افندی (**۱۹۵۷**): مهم ترین واقعهٔ انشعابی بعد از صعود حضرت شوقی افندی، ادعای یکی از ایادیان امرالله، چارلز میسن ریمی بود که مدعی شد ولی امر ثانی است. (در مورد ریمی نیز پاره ای مطالب قبلاً در متن ذکر شد؛ لذا در اینجا تکرار نشد)... این ادعا توسط اکثر بهاییان عالم رد شد، زیرا همان الواح وصایا این نکته را روشن کرده بود که تمامی وُلاة امرالله باید از اخلاف حضرت بهاءالله باشند. ریمی موفق به جذب پیروان و حامیانی چند شد که عمدةً از ایالات متحده، فرانسه و پاکستان بودند، اما اکثریت قاطع بهاییان در کنار ایادیان امرالله که ریمی را به عنوان ناقض عهد از جامعهٔ بهایی اخراج کردند، ایستادند.

پیروان ریمی در طول سالها، بالاخص با انقسام به گروه های متخاصم، از اهمیت افتادند. یك فرقه از آنها در ظلّ یك «ولی امر ثالث» به نام دونالد هاروی که توسط ریمی منصوب شده بود، منشعب گشت. بعد از مرگ او در سال **۱۹۹۱**، رهبری این گروه به ژاك سوغومونیان، از ساکنین مارسی، سپرده شد. در ایالات متحده، انجمن ریمی که توسط فرانسیس اسپاتارو تأسیس شد از

هاروی حمایت می کند. یك گروه دیگر تحت هدایت جوئل مارانجلا، قرار دارد. او اعلام کرد که ریمی ابتدا او را به عنوان «ولی امر سوم» منصوب کرد و سپس به خِرفتی ناشی از کهولت سن مبتلا شد و هاروی را منصوب کرد. این گروه خود را امر بهایی ارتودوکس می خوانند و مرکز آنها در روزول واقع در نیومکزیکو است. تعداد آنها (طبق شیکاگو تریبون، مورخ ۱۰ ژوئن ۱۹۸۸، بخش ۱، ص ۹) بیش از صد نفر نیست. فرقهٔ دیگری تمامی ادعاهای ولایت بعد از حضرت شوقی افندی، از جمله ریمی، را رد می کند اما اظهار می دارد رکس کینگ تا زمان ظهور ولی امر ثانی مقام نایب الولایة را دارد (و لذا این گروه خود را امر بهایی ارتودوکس در ظلّ نیابت ولایت می خواند). کینگ در سال ۱۹۷۷مُرد و چهار نفر از اعضاء خانواده اش را به عنوان شورای نوّاب ولایت منصوب کرد. بالاخره، للاند جنسن (که گروهش خود را «بهاییان مقید به میثاق» می خوانند)، وقتی که مدعی شد دنیا در سال ۱۹۸۰ متحمل مصیبت اتمی خواهد شد، رسوایی و بدنامی عمومی کوتاه مدتی را برای خود به ارمغان آورد. گروه های کوچك پیرو ریمی اکنون محدود به معدودی از ایالات در ایالات متحده هستند.

در حدود سال ۱۹۶۴ یك ایرانی به نام جمشید معانی مدعی شد بعد از حضرت باب و حضرت بهاءالله، مظهر ظهور سوم است. او آثار مکتوبی پدید آورد که مدعی شد به الهام الهی است و خود را «بشر» و «سماءالله» نامید و حامیانش را در «بیوت نوع انسان» سازماندهی کرد. او حامیان معدودی در پاکستان داشت، اما حامی اصلی او در ایالات متحده، جان کاره بود که پایگاهش در ماریپوزا در کالیفرنیا قرار داشت. وی بعدها از او اعراض نمود. یك ایرانی دیگر به نام جمشید مغناط نیز مدعی نبوت شد ولی به نظر نمی رسد پیروانی داشته باشد.

وقایع معدودی در مخالفت با نظم اداری بهایی نیز رخ داده است. در آلمان هرمان تسیمر در کتاب موجزی که در سال ۱۹۷۱ (و ترجمهٔ انگلیسی اش در سال ۱۹۷۳) تحت عنوان «الواح وصایای جعلی دیانت بهایی را در حدّ شوقیزم سیاسی تنزل می دهد» انتشار یافت، ادعای روت وایت را حیات تازه بخشید. در سویس، فرانچسکو فیچیکیا کتاب حجیمی را عمدتاً در حمله به نظم اداری نوشت. برای هر دو کتاب مزبور، سازمان انجیلی پروتستان در آلمان سرمایه گذاری نمود و توزیع آن را بر عهده گرفت. حدود سال ۱۹۶۷، چارلز سی برگر، گروه مشابهی را در فیلادلفیلا بنیاد گذاشت. نقشه هایی برای تشکیل یك انجمن بهاییان آزاد (یا اتحادیهٔ جهانی دیانت عمومی و صلح عمومی) در سر داشت، اما محقق نیست که آیا این نقشه ها جامهٔ عمل پوشید یا خیر.» (جناب مومن در ادامه راجع به ارتباط بین گروههای مختلف ناقضین نیز نوشته اند، مراجعه شود).

شرح موارد نقض که در مقالهٔ فوق چکیدهٔ آن آمده بود، در دیگر کتب و نشریات بهایی - ازجمله نشریهٔ اخبار امری کشورهای مختلف - آمده است، طالبین می توانند مراجعه نمایند. مثل: قرن بدیع؛ مجموعهٔ توقیعات حضرت ولی امرالله مربوط به سالهای ۱۹۲۱تا ۱۹۵۷؛ سطوت میثاق، ج۲؛ ابلاغیه های حضرات ایادی امرالله مربوط به سال های ۱۹۶۳-۱۹۵۷؛ پیام ها و دستخط های بیت العدل اعظم در مواردی که مربوط به نقض می باشد؛ ارکان نظم بدیع؛ نشریهٔ *دانش و بینش*، شمارهٔ ۱، نشر دسامبر ۱۹۹۹، صص: ۱۸۴-۱۷۹ دربارهٔ میسن ریمی و بعضی ناقضین دیگر؛....

همچنین در آخر مقالهٔ فوق از جناب موژان مومن، مآخذ ذیل جهت مراجعه معرفی شده است: *کتاب میثاق*؛ *الواح وصایای حضرت عبدالبهاء*؛ *ازل و ازلیان*؛ *میرزا محمد علی*؛ *ابراهیم خیرالله*؛ «چارلز. م. ریمی».

[209] این شهادتی است که کتب مقدسهٔ ادیان قبل و ائمهٔ اطهار (ع) نیز دربارهٔ امر موعودشان داده اند. ازجمله رجوع شود به *دلائل العرفان* و *فصل الخطاب* و *جنّاتِ نعیم*،...

[210] به نقل از *مائدهٔ آسمانی*، ج۶، صص **۵۹-۵۶**. مضمون فارسی قسمت عربی بیان مبارك: کجاست کریم خان کرمانی گنهکار (وی خود را «اثیم» می نامیده (به *ایقان* مستطاب و *قاموس ایقان* مراجعه شود) و رفقا و همکارانش، کجاست ازل و پیروانش، کجاست ناقض اکبر (میرزا محمد علی) و حزب و یارانش، کجاست مؤسسات باطلهٔ ایشان، کجاست دوائر پَستشان، کجاست وعود کاذبهٔ ایشان، کجاست دسیسه های بی اساسشان، کجاست تسلط و غلبهٔ فانی و نابود ایشان. آرزوهایشان به شکست انجامید و اعمالشان بی نتیجه ماند و ملائکهٔ عذاب بر دهان ایشان زدند، و آنها را در قعر آتش جهنم انداختند و قصهٔ ایشان برای عبرت ناظرین باقی ماند و در ملك باقی نماند جز بارقه های روی ِاو (روی خداوند یا مظهر امر او که نمایندهٔ خداست) که درخشنده و منیر است و (باقی نماند جز) آثار امر او که چیره و نافذ و مهیمن و قدیر است.

211 در مورد اجزاء مذکورهٔ مکانیزم مزبور رجوع شود به: گلزار تعالیم بهائی، صص**۲۳۲-۲۲۶**، در بارهٔ تعیین مراجع منصوص؛ نهی از حدیث سازی و استناد به روایات،ص**۲۹۳**؛ نهی از تفسیر و تأویل آیات و نهی از اختلاف، صص**۳۳۵-۳۲۷** و **۳۵۸-۳۵۷**؛ نهی از بدعت و تکلم بر خلاف محتوای الواح، صص **۳۵۴-۳۵۶**؛ نهی از فساد و نزاع، صص **۴۶۹-۴۷۵**؛ نهی از غرور و خودپسندی و نهی از معاشرت با منافقین و ناقضین، صص **۴۳۳-۴۳۱** و **۴۶۳-۴۶۸**. انذار و پیش بینی ِ ظهورِ مدعیان ِ دروغی و منافقین و ناقضین از اکثر جاها مندرج در کتاب امر وخلق ، جلد ۴، صص **۴۲۸-۴۱۸**.

دو منبع فوق الذکر نمونه ای از ده ها اثری است که راجع به موارد فوق می توان به آنها رجوع نمود. در اینجا باید به نکته ای نیز در مورد یکی از موارد فوق اشاره نمود و آن این که در حالی که تأویل آیات صریحه در مورد وصایت های مذکور نهی شده، و درحالی که تفاسیر و تبیینات صحیح و مُلهَم فقط مختصّ جانشینان منصوص است و همین تفاسیر است که مَعمولٌ بِها نیز می باشد، ولی حقّ تفسیر و استنباطات شخصی از نفوس- اعم از عالم و عامی- گرفته نشده، بلکه آن را موجب درک و عرفان بیشتر و رشد فرهنگ و معارف نیز فرموده اند. در این مورد به بیان بیت العدل اعظم مندرج در کتاب «ارکان نظم بدیع»، صص **۲۹۹-۳۰۰**، مراجعه شود. برای درک اهمیّت مکانیزم فوق و اجزاء آن کافی است به موارد مشابه در ادیان سابقه توجّه شود که چطور تأویل و تفسیر آیات و جعل ِ احادیث لطمه به ادیان الهی زد. به همین جهت در این ظهور برای جلوگیری از اختلاف حکم نهی آنها نازل شد.

[212] مصابیح هدایت، ج ۳، صص **۴۴۴**، **۴۴۳**

[213] امر و خلق، جلد ۴، صص **۲۵۹-۲۵۷**

[214] دربارهٔ جمشید معانی و حالات نا متعادلش به *اخبار امری* سال ۴۳، مورّخ ۱۲۱ بدیع (**۱۳۴۳** شمسی و **۶۵-۱۹۶۴** میلادی)، نشر محفل ملّی بهاییان ایران، صص **۱۲۵**... **۱۳۲**...**۱۳۷** مراجعه شود. معانی نیز چون ریمی دچار اختلالات روحی بوده است، چنان که مثل بعضی جدا شدگان قبلی از امر بهایی، دچار شك و تردید و اوهام بوده وگاه توبه می کرده وگاه توبه می شکسته. چنان که یك سال پس از ادعای عجیب و غریب و وهم آلودش که به تحریك پدر و عمویش تشدید نیز شده بود به یك باره نامهٔ ذیل را در ژانویهٔ **۱۹۶۴** خطاب به محفل مقدس ملّی ناحیه ای جنوب شرق آسیا نوشت: «محترماً معروض می دارد همان طور که در جلسهٔ محفل ناحیه ای که در جاکارتا تشکیل شده بود این عبد مراتب عبودیت و خدمت آستان الهی را تأکید نموده، حال هم مجدداً مراتب اطاعت و انقیاد خود را نسبت به جمیع مراتب تشکیلات امریه ابراز نموده و در خصوص نوشته جاتی که در سال گذشته برای اَبَوی به ایران فرستاده ام چون تماماً در حالتی غیر عادی نوشته شده بود، بنابراین تقاضا

دارم که کلیه نوشتجات مذکور را چه از طرف محفل مقدس روحانی ملّی ایران و چه از طرف افرادی که آن را دریافت نموده اند نادیده بگیرند چه این عبد ابداً ادعایی نداشته و آرزویی جز عبودیت و نصرت امر الهی نداشته و ندارم. با تقدیم محبت و احترام.» (همان نشریهٔ *اخبار امری* ص ۱۳۵).

[215] رجوع شود به یادداشت شمارهٔ 84 ، و ادامهٔ متن، و نیز کتاب *درشناخت حزب قاعدین زمان موسوم به انجمن حجتیه*، از ع. باقی، صص: ۶۲ و ۱۹۴و ۲۸؛ و روزنامهٔ کیهان شمارهٔ ۱۱۴۲۲، مورخ ۱۰ آبان ۱۳۶۰، نطق آقای جنّتی.

[216] از جمله تظلم نامه ها و بیانیه های مزبور که در دسترس این عبد است - تعداد زیادی هم در دسترس بنده نیست چه که همان تظلّم نامه ها هم بعضاً در غارت مکرّر کتب و آثار و نوشتجات بهایی در این ۲۷ سال از منازل و اماکن بهاییان برده شده است - و جامعهٔ بهاییان ایران برای رفع اتهامات و جلوگیری از مظالم - علاوه بر تلگراف های بیشماری که زده شد- به مراجع امور فرستاد و وقعی بر آنها نهاده نشد، عبارتند از: «ردّ اتهام وابستگی سیاسی بهاییان به اسرائیل و صهیونیسم» در خرداد۱۳۵۰؛ «مراجع امور و ملاذ جمهور درکشور مقدّس ایران ملاحظه فرمایند» مورّخ ۱۳۶۰؛ «اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقوی»، خطاب به مقامات و مسئولین جمهوری اسلامی ایران دربارهٔ سخنان حضرت آیت الله خسرو شاهی، سفیر وقت جمهوری اسلامی ایران در واتیکان، در جلسهٔ کمیتهٔ حقوق بشر، مورّخ ۱۳۶۱؛ (سخنرانی مزبور در روزنامهٔ اطلاعات، شمارهٔ ۱۶۷۷۶ مورّخ ۱۳۶۱/۵/۲چاپ شده است)؛ *سخن اهل دل* مورّخ ۱۳۵۹، در پاسخ به «جناب آقای وزیر بهداری» وقت و بخشنامهٔ شمارهٔ ۷۵۶۰ مورّخ ۱۳۵۹/۱۰/۱۰ صادره از طرف ایشان در خصوص اخراج دسته جمعی بهاییان شاغل؛ پاسخ به اتهامات وارده توسط تیمسار ظهیر نژاد، ریاست محترم وقت ستاد مشترك و عضو شورای عالی دفاع جمهوری اسلامی ایران و چاپ سخنرانی ایشان در روزنامهٔ کیهان با تیتر درشت «از بهاییت تا صدام کافر» مورّخ ۱۳۶۱؛ «شمه ای از آنچه بر اهل بهاء گذشته است» مورّخ ۱۳۵۷، شامل قسمتی از مظالم وارده بر جامعهٔ بهایی در دورهٔ پهلوی؛ بیانیهٔ مورّخ ۱۳۵۸که با این جمله آغاز می شود: «دوستان عزیز ! قریب به یك سال است که در این مملکت بانگ آزادی انسان ها از ظلم و اختناق بلند شده...»؛ «تاریخ شکوه می کند» در جواب ردیهٔ *تاریخ سخن می گوید* که در آن اتهامات سیاسی به جامعهٔ بهایی زده شده است، مورّخ ۱۳۵۸؛ *بیانیهٔ جامعهٔ بهاییان ایران* مورّخ ۱۳۵/۱۰/۱۱؛ *دین است و فرقه نیست*؛ *جان و دل، نه آب وگِل*؛ *تا نگویی که اسیران کمند تو کمند*؛ *اِنَّ السُّرُورَ وَالْحُزْنَ قَدْ اْعْتَنَقا*؛ پاسخ مصاحبهٔ مطبوعاتی رئیس دیوان عالی کشور آیت الله موسوی اردبیلی و آقای آیت الله گیلانی رئیس دادگاه های شرع، مندرج در روزنامهٔ کیهان شمارهٔ ۱۱۴۸۸، مورّخ ۱۳۶۰/۱۰/۳۰؛....

در اینجا برای استحضار هموطنان عزیز منصف، قسمتی از مظالم وارده بر جامعهٔ بهایی را تا تاریخ ۱۳۶۱از بیانیهٔ فوق الذکر در جواب سخنان آیت الله خسروشاهی می نویسد و خاطر نشان می سازد مظالم بعدی از سال ۱۳۶۱ به بعد تا حال نیز داستان مفصّل خود را دارد که بعضاً به طور پراکنده در متن آمده و در ادامه نیز به مناسبت خواهد آمد. در صص ۴-۲، از بیانیهٔ ۱۷ صفحه ای مزبور چنین آمده است: «در مقدمه (آقای خسروشاهی) فرموده اند، «گویا بهاییان مدعی هستند که ۶۰ یا ۷۰ نفر از آنها اعدام شده اند و از طرف دیگر مدعی هستند که در ایران ۶۰ یا ۷۰ هزار بهایی وجود دارد در این صورت پرسیدنی است پس چرا بقیه اعدام نشده اند (خیر) بهاییان مدعی عدم دخالت در سیاست در طول دوران سیاه حکومت پهلوی همراه با صهیونیسم بین الملل نزدیك ترین ارتباط ارگانیك را با رژیم شاه داشته اند و لحظه ای را از همکاری و مساعدت در جهت تثبیت اختناق و استبداد و سرکوب مردم آزادی خواه ایران غفلت نکرده اند.» (پاسخ این اتهامات در ادامهٔ متن و دیگر بیانیه ها

و ازجمله در ضمیمهٔ شماره ۲، بیانیهٔ «نمایندگی جامعهٔ جهانی بهایی در سازمان ملل» مورّخ آگست ۱۹۸۳، شامل توضیحاتی دربارهٔ بیانیهٔ رسمی دولت جمهوری اسلامی ایران، تحت عنوان *بهاییت، منشاء ونقش آن* آمده است، مراجعه شود).

در این قسمت باید عرض شود تعداد اعدامی ۶۰ یا ۷۰ نفر، مربوط به مدّتها قبل بوده واکنون (سال ۱۳۶۲) از صد تجاوز نموده (و تا حال بیش از ۲۰۰) و بقیهٔ افراد جامعه که بیش ازتعدادی است که فرموده اید گر چه به ظاهر اعدام نشده اند ولی عملاً بر اساس آنچه توسط یکی از دست اندرکاران حکومت گفته شده که (با بهاییان باید مبارزهٔ سیاسی کرد. سران را سرکوب و بقیه را در تنگنا و مشقت قرار داد تا مجبور به ترك عقیده و ارشاد شوند) عمل گردیده همانگونه که منظور نظر بوده و قبول بفرمایید که تلخی اعدام به مراتب شیرین تر از زندگی در شرایطی است که اکنون برای بهاییان در ایران عرضه می شود.

حضرت آیت الله، خانواده های مظلوم و اطفال معصوم اعدامیان را ضمن مصادرهٔ اموال از هستی ساقط و از سکنی و اِعاشهٔ زندگی محروم ساختن، هزاران نفر از خدمتگزاران صدیق و امینِ مملکت از استاد - پزشك - مهندس- تکنیسین- دبیر و کارمند و کارگر را به گناه بهایی بودن از کار برکنار و سلب معیشت از عائلهٔ بی پناه آنان نمودن، حقوق بازنشستگی افراد سالخورده را قطع کردن، حقوق وظیفهٔ پیرزنان و اطفال صغیر را پرداخت نکردن، استفاده از خدمات درمانی را برای بهاییان منع نمودن، دانشجویان را از ادامهٔ تحصیل در آموزشگاه های عالی و دانشگاه ها محروم ساختن، دانش آموزان معصوم را به جرم عقیدهٔ خانواده از مدرسه بیرون راندن، دختران را ربودن و به عقد بیگانگان در آوردن، هر روز به خانه ها هجوم بردن و اهل خانه را از کوچك و بزرگ حتی اطفال چهار ساله دستگیر و به زندان بردن، صدها نفر را در شرایط سخت مدت ها بدون تعیین تکلیف در زندان ها نگه داشتن، نسوان بهایی را قبل از اعدام به جرم اینکه معلم درس اخلاق بوده شلاق زدن، با مأموران مسلح به روستاها رفتن و بهاییان را با شکنجه و تهدید به قتل و به ضرب شلاق مجبور به امضاء تبری از عقیده نمودن و از سیاط قهر الهی نهراسیدن، خانهٔ مورد احترام بهاییان را در شیراز تخریب و معبر عمومی قرار دادن، زنان مظلومهٔ بهایی را به جای همسران غایبشان گروگان گرفتن و به زندان بردن، املاك و باغات بهاییان را به زور غصب نمودن و به دیگران فروختن، زندانیان بهایی را حتی مانع از انجام فریضهٔ دعا و مناجات شدن، هزاران خانه را مصادره کردن و یا به عنف گرفتن و ساکنان آن را آواره ساختن، اموال بسیاری را به یغما بردن و خانواده ها را غارت زده از خانه شان بیرون نمودن، هزاران رقبه املاك موقوفهٔ بهایی وگورستان ها را به ضبط در آوردن و از دفن اموات جلوگیری کردن و یا برای دفن آنان مطالبهٔ پول گزاف نمودن، اجساد مرده را از قبر بیرون آوردن و به جای نامعلوم منتقل کردن، اماکن متبرکه را تصرف و تخریب نمودن، شرکت ها و موسسات تجاری وکارگاه ها وکارخانه های بهاییان را غصب وکارگران بهایی را بدون پرداخت حقوق مکتسبه اخراج نمودن، از ادامهٔ کار آزاد جمعی از بهاییان جلوگیری کردن، به مراجع رفع اختلاف کارگری دستور عدم رسیدگی به شکایات کارگران بهایی دادن، جامعهٔ موحد بهایی را که پیرو دیانتی مستقل است و صاحب احکام الهی می باشد و وابسته به هیچ یك از ادیان نیست و پیروانش تنها متدیّنینی هستند که شریعت اسلام را من جانب الله و مقدساتش را معزز و محترم می دانند، در مجلس شورای اسلامی در ردیف مفسدین و فِرَق ضالّه قرار دادن، هیئت های بازسازی بانك ها کارمندان شاغل و بازنشستهٔ بهایی را اخذ و به زندان اوین فرستادن و در این میان مادران را به زندان منتقل و به کودکان شیرخوار آنها رحم نکردن و اسیران دربند و چشم بسته را تحت شکنجه های جسمی و روحی مجبور به ترك ایمان کردن، نام این ظلم را ارشاد اسلامی گذاردن، پزشکان بهایی را از خدمت در بیمارستان ها و درمانگاه ها محروم ساختن، و از معالجهٔ بیماران مشمول خدمات درمانی منع نمودن، بهیاران و پرستاران را اخراج از خدمت نمودن، و به پزشکان بهایی اجازه طبابت ندادن، عده ای کثیر را ممنوع المعامله و ممنوع الخروج نمودن،

زارعان و کشاورزان را از زراعت در ملك خود محروم کردن، از صدور اجازهٔ کسب به بهاییان خودداری ورزیدن، ارز تحصیلی دانشجویان بهایی در خارج را قطع کردن و بالاخره از خروج بهاییان به خارج از کشور جهت دیدار فرزندان با عائلهٔ خود به خاطر عقیدهٔ دینی ممانعت به عمل آوردن و گذرنامهٔ آنها را ضبط و باطل نمودن و به هزاران هزار شکایت و دادخواهی بهاییان به تمام مراجع قضایی و امنیتی و انتظامی و غیره وقعی ننهادن و یا بر شدّت عمل افزودن، همه و همه از جمله مظالم مستندی است که مقامات دولتی و حکومتی رسماً و عملاً بر این جمع بی گناه وارد ساخته و تضییق و مشقت را به جایی رسانده اند که اعدام حکم محبت دارد. با این وصف قبول فرمایید همهٔ بهاییان را اعدام فرموده اید منتهی هرکدام را به نحوی.»

[217] به نقل از مهندس طیب، از مسئولین سابق انجمن که پس از انقلاب از انجمن مزبور جدا شد. (کتاب *درشناخت حزب قاعدین زمان، موسوم به انجمن حجتیه* از ع. باقی، نشر دانش اسلامی، اسفند **۱۳۶۲**، صص: **۴۳**، ۸۷، **۹۵-۹۴**، **۹۱-۸۹**، **۲۲۸**).

[218] همان منبع، ص **۹۶**، **۶- ۵** (به نقل از اطلاعیهٔ انجمن دربارهٔ تعطیلی جلسات و اقداماتش).

[219] پاسخ آن را، محفل روحانی ملی بهاییان ایران در **۱۳۵۸/۲/۱۲** در **۱۰** صفحه، ارائه فرمود.

[220] در این مورد رجوع شود به: کتاب مستطاب اقدس؛ توقیعات مختلفهٔ حضرت ولی امرالله؛ ارکان نظم بدیع؛ پیام های بیت العدل اعظم؛...

[221] قسمتی از متن نامهٔ جامعهٔ بهائیان ایران در صفحهٔ **۱۰** منبع مذکور در یادداشت شمارهٔ200 آمده است.

[222] مثل کشف شبکهٔ به اصطلاح بر اندازی بهایی های قزوین و حومه به نام «قیام ملی ایران»(!)؛ اسناد ساواك مبنی بر ارتباط بهاییان با حکومت اسرائیل(!)؛ اسناد مکشوفه در دایرهٔ اسقفی اصفهان در سال **۱۳۵۹**؛ اسناد دست داشتن بهاییان در کودتا علیه جمهوری اسلامی؛... این عبد اتهامات جدید مزبور را ازجمله در یکی از مجله های منتشره توسط سپاه پاسداران ملاحظه نمود که شدیداً اسباب تعجب شد چه که از جمله اتهامات جدید دست داشتن بهاییان در اطلاع رسانی راجع به ارتش ایران به اسرائیل و جمع آوری پول برای اسرائیل برای سرکوب مسلمانان عرب بود (پاسخ این اتهام نیز توسط جامعه بهایی در همان ایام داده شده است).

[223] از نکات جالب برای اثبات اتهامات واهی سیاسی و ازجمله ارتباط با صهیونیسم آنکه سناریویی که برای بازجویی بهاییان و اعضای تشکیلات بهایی در زندان ها در سراسر ایران به طور یکسان تهیه و اعمال شد به این شکل بود که سؤالات بازجویی طوری طراحی شده بود که اگر در اوایل یا اواسط روند بازجویی نتوانستند بهاییان را به زور مجبور به قبول اتهامات سیاسی و صهیونیستی نمایند و جوابهای مقنع از ایشان شنیدند، به این متوسل شوند که چون بهاییان پول به اسرائیل می فرستند موجب تقویت اسرائیل بوده اند(!) و وقتی جواب می شنیدند که ارسال پول برای دولت اسرائیل نبوده بلکه برای حفظ و نگهداری و رسیدگی به اماکن متبرکهٔ بهایی مستقر در اراضی مقدسه بوده است که از قبل از تشکیل حکومت اسرائیل نیز، حتی در دورهٔ حکومت اسلامی عثمانیان توسط آحاد بهاییان از طفل صغیر تا پیر زمین گیر به عنوان تبرعات دینی، از روی عقاید ایمانی و نهایت تعلّق و تعشّق به محبوب ابهایشان، برای مقدساتشان ارسال می شده است و لذا جنبهٔ سیاسی و ارتباط با صهیونیسم نداشته، دست آخر به عنوان برگ برنده می گفتند که بالاخره آن پول ها از طریق بانك های اسرائیل منتقل می شده و به جریان

می افتاده و این خود نوعی کمك به اقتصاد اسرائیل محسوب می شود(!) سبحان الله!سبحان الله! و بعد وقتی بهاییان در جواب می گفتند اگر چنین باشد پس همهٔ شیعیان ایران که برای اماکن متبرکهٔ عربستان سعودی و مقامات مقدسهٔ اسلامی مستقر در عراق، و حتی برای مسجد الاقصی، پول و اعانات می فرستند و برای زیارت به آنجا می روند، پول هایشان از طریق بانك های کشورهای مزبور جریان می یابد، پس موجب تقویت دولت های آن سه کشور و جاسوس سعودی و رژیم بعث عراق و اسرائیل اند، با عکس العملی مواجه می شدند که اسناد آن دههٔ اول انقلاب گویای آن است، چنانکه کردند آنچه کردند و همهٔ اهل عالم و مراجع حقوق بشر جهانی شاهد آن گشتند.

[224] در مورد پاسخ ردیهٔ دولتی مزبور به ضمیمهٔ شمارهٔ ۲ و یادداشت شمارهٔ 216 مراجعه شود.

[225] نکتهٔ مهم آنکه اصولاً دوستان نامهربان دریافته اند که انتشار رسمی مطالب دربارهٔ بهاییان بالمآل به نفع امر الهی تمام می شود چه که موجب کنجکاوی افکار عمومی می شود و هموطنان عزیز بیشتر به حقایق امر بهایی نزدیك خواهند شد. به این ترتیب حتی پخش اکاذیب را نیز صلاح نمی دیدند و نمی بینند چه که به محض پخش، هموطنان عزیزی که با بهاییان ارتباط داشته اند، همان طور که به عنوان نمونه هفت شهید مجید همدان در یادداشت 99 و متن مربوط به آن عرض شد، به خاطر راستی و صداقت و امانت و بی گناهی ای که از بهاییان سراغ داشتند آن اکاذیب را مردود می دانستند و این خود باعث رسوایی بیشتر جاعلین و ظالمین می شد. چنانکه حتی به یاد دارم در آن ایام وقتی مجله زن روز شروع به درج مقالاتی علیه امر بهایی نمود، بعد از دو سه شماره، نیمه کاره آن را قطع کرد و ادامه نداد، و شاید توجیه شده بود که سکوت دربارهٔ بهاییان در آن شرایط ارجح از حتی مقاله ردیه نوشتن است. حال آنکه در دههٔ سوم انقلاب به طوری که در ادامهٔ متن خواهد آمد، این سکوت نیز به عللی جبراً شکسته شد. وخداوند بر جمیع امورآشکار وپنهان آگاه است. و شکسته شدن این سکوت نسبی علتی جز استیصالِ آنان که چندین دهه نقشهٔ نابودی کامل جامعهٔ بهایی را داشته اند، ندارد.

[226] به ضمیمهٔ ۲ و یادداشت شمارهٔ 216 مراجعه شود.

[227] کتب مزبور به وسیلهٔ «موسسهٔ مطالعات و پژوهش های سیاسی» تهیه و به وسیلهٔ انتشارات اطلاعات چاپ شد. چاپ اول زمستان ۱۳۶۹؛ چاپ دوم بهار۱۳۷۰؛ چاپ سوم پاییز۱۳۷۰؛ چاپ چهارم بهار ۱۳۷۱؛ چاپ پنجم پاییز ۱۳۷۱ در ۵۲۵۰۰ نسخه (چاپی که این عبد در اختیار دارد و مورد استفاده قرارگرفته همین چاپ است. از تکرار چاپ های بعدی بنده بی اطلاعم).

[228] همان منبع ، ج۱، پیشگفتار و صص ۶۳۶ تا ۶۸۱ ، و... به گفته کتاب بازجویی های نوشته شدهٔ فردوست ۱۵۰۰ صفحه دستنویس به علاوهٔ مصاحبه های شفاهی است . این موارد در فاصله ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۶ تهیه شده بوده است، و بخش اندکی از مصاحبهٔ شفاهی او در سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شده است (همان ص ۶۴۲) . به گفته نویسندگان کتاب ، مطالب، شامل اعترافات و خاطرات فردوست و تنظیم و ویراست و اصلاحات جزئی توسط تهیه کنندگان آن می باشد(همان، ج۱، ص ۱۹) و با همکاری «وزارت اطلاعات» ، «وزارت امور خارجه»، «مرکز اسناد و کامپیوتر وزارت اطلاعات»، «سازمان حفاظت اطلاعات ارتش جمهوری اسلامی ایران» و «دادستانی انقلاب اسلامی» (ج۲، صص:۵۲۰-۵۱۹) تهیه شده است. (نکته تکمیلی در مورد بالا اینکه در ج ۲ ، ص ۵۲۰ می نویسد: «جلد دوم شامل تك نگاری های تحقیقی است ، که مقاطع عمدهٔ تاریخ معاصر ایران ، از مشروطه تا انقلاب اسلامی ، مورد بررسی قرار داده است. هدف از این جستارها ، پی کاوی

پیشینه رسوخ سرویس های اطلاعاتی و کانون های سلطه جو و توطئه گر غرب در میهن ما و تأثیرات آن بر فرایند تاریخ معاصر ایران بود. طرح اولیه این پژوهش بر اساس اطلاعات رمزگشا و کلیدی تدوین شد که توسط حسین فردوست بیان شده، ولی در کوران کار و با مطالعه تطبیقی اسناد و داده های تاریخی نتایج کشف شد که فراتر از اطلاعات نخستین مندرج در خاطرات فردوست است . لذا در ارزیابی و داوری ها گاه تفاوت هایی میان جستارهای جلد دوم و خاطرات فردوست وجود دارد». و همین تفاوت هاست که مطالب کتاب را مخدوش می کند و چنانکه در ادامهٔ متن خواهیم دید ، حتی بعضی اسناد ارائه شدهٔ آن جعلی می باشد.)

فردوست در ۲۷/۲/۱۳۶۶ در اثر سکته درگذشته است(همان، ج۱، ص ۶۴۳) و لذا خاطرات او ناتمام مانده است. جالب آنکه فردوست بلافاصله پس از انقلاب دستگیر نشده، بلکه پس از ۵ سال زندگی نیمه پنهانی، در ۱۲ آبان ۱۳۶۲ در طهران بازداشت شده است(همان، ج ۱، صص:۶۳۵ و ۶۳۸)! در مورد دو جلد کتاب مزبور، قبلاً به مناسبت، در یادداشت های 163 تا 165 آمده است.

[229] منشاء این جعلیات را باید همدستی ارتشبد فردوست که خود رئیس «دفتر ویژهٔ اطلاعات» شاه، و ۱۲ سال در ساواك ناظر تمام عیار بوده (ج۱، صص۳۷۷ و ۱۸) با مسئولین محترمی که فردوست در اختیارشان بوده(!)، دانست، چه که آنها دقیقاً در ادامهٔ سیاست بهایی ستیزی علنی یا مخفی زمان پهلوی با پیش فرض ها و سناریوهای تکراری اثبات نشدهٔ ردیه های آن زمان و قبل از آن، سعی کرده اند اعترافات - یا آن طور که دائماً در کتاب ذکر شده، «خاطرات»(!) - فردوست و مخلوطی از اسناد واقعی و جعلی ساواك را در جهت اثبات آن جعلیات ارائه نمایند. شایان ذکر است که این اولین بار و آخرین بار از جعل چنین سناریو ها علیه جامعهٔ بهایی و وجه المصالحه قرار دادن آن نبوده و نیست، چه که علاوه بر اینکه در زمان شاه نیز ساواك همین کار را می نموده است، جالب تر و عجیب تر آنکه علاوه بر جعلیات مذکور در جریان فردوست در دههٔ اول انقلاب اسلامی که در آن سعی شده بهاییان را از عوامل رژیم شاه و ساواك، و وزراء را بهایی جلوه دهند، در دههٔ دوم و سوم انقلاب نیز، پس از افشای اقدامات جریانی در ادارهٔ اطلاعات توسط خود مسئولین محترم بلند پایهٔ نظام، عواملی می خواستند آن جریان را منتسب به بهاییان نمایند که مکرشان را خیر الماکرین باطل ساخت، و مدارک کتبی و صوتی- تصویریِ آن در کشور موجود است و اینك برای هموطنان عزیز و منصف و بهاییان مظلوم بسی جالب و عجیب و غریب است که نفوس ضد بهایی، بهاییان را هم از عوامل ساواك بگویند و هم از عوامل انقلاب اسلامی. سبحان اللهِ وَ تَقَدَّسَ وَ تَبارَكَ وَ تَعالی مِنْ جَعْلِ الْمُفْتَرینَ وَكِذْبِ الْمُكَذِّبینَ وَ اَوهامِ الْمُتَوَهِّمینَ.

[230] در ج ۲، ص ۲۴۳ او را تحت تأثیر شاپور جی ریپورتر و انگلیس می داند، ولی در جلد ۱، ص ۳۷۳، تحت تأثیر امریکا می نویسد.

[231] جلد ۲، صص ۳۹۲،۳۷۴،۳۷۲.

[232] جلد ۲، ص ۲۴۳.

[233] در مورد بهایی نبودن هویدا، در ادامه ضمن جواب جعلیات صص ۹۹-۹۸ *مسلخ عشق* مطالبی خواهد آمد و خود تناقض گویی های اسناد یاد شده حاکی از دروغ بودن و جعلی بودن آنهاست. اما بر خلاف جاعلین مزبور، نویسندگان مسلمان دیگری

هم بوده اند که حقیقت را نوشته اند و ذکر کرده اند که هویدا بهایی نبوده. از جمله در کتاب *نخست وزیران ایران* تألیف احمد عبدالله پور، نشر کانون انتشارات علمی، چاپ ۱ ، پاییز ۱۳۶۹، ص ۲۳۸. جناب اشراق خاوری در *دائرة المعارف بهائی*، ذیلِ عبارت «ای سلیل حضرت شهید عزیز عبدالبهاء» دربارهٔ لوح جناب عزیزالله خان ورقا توضیح می دهند و می نویسند: «در همین لوح است که حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنائُهُ دربارهٔ پسر مرحوم آقا رضا قناد شیرازی یعنی حبیب الله عین الملک به جناب عزیزالله ورقا سفارش فرموده اند که هر طور است برای او در طهران کاری پیدا کند و جناب ورقا هم اقدام فرمود و حبیب الله مشغول کار شد و در وزارت خارجه کاری به او دادند و مدتی هم در بیروت در قونسولخانهٔ ایران مشغول به کار بود و در همان ایام بی وفایی به مرکز میثاق کرد و با ناقضین متحد شد و مطرود و مخذول گردید و گمنام بمرد و امروز پسرش امیر عباس هویدا نخست وزیر ایران است و از آغاز صدراعظمی خود بنای مخالفت و اذیت بهاییان ایران را گذاشت و انواع محنت ومصیبت برای یاران الهی فراهم می کند که مبادا کسی او را بهایی بداند و از مقام و منصب خود برکنار شود؛ با اینکه ابداً بهایی نیست بلکه دشمن امرالله است. به هر حال عجالةً که دوران جولان او در میدان ریاست و سیاست است تا کی قهر الهی او را فروگیرد. اِنَّما نُملی لَهُم لِیَزدادُوا کُفراً...» (مهلت نمی دهیم ایشان را مگر برای اینکه زیاد کنند کفر را - یعنی در کفر خود فرو روند و به عذاب الهی دچار شوند. این جمله مضمون آیهٔ مبارکهٔ ۱۷۲ سورهٔ آل عمران قرآن مجید است). و چنانکه جناب اشراق خاوری نوشته بودند در آغاز انقلاب اسلامی چنین شد.

[234] در ادامهٔ متن به تناسب اشارات غیر مستقیمی به آن شده، ولی از طالبین می خواهد به منابع ذیل مراجعه فرمایند: کتاب مستطاب *ایقان*؛ *جواهر الاسرار*؛ لوح *شیخ نجفی*؛ *الواح ملوك*؛ *مفاوضات*؛ *اقداح الفلاح*؛ *بشارات کتب آسمانی و اشارات دیگران دربارهٔ ظهور امر الهی*؛ *تبیان و برهان*؛ *خاتمیت*؛ *دُرج لئالی هدایت*؛ *فرائد*؛ *دلائل العرفان*؛ *قاموس ایقان*؛ *محاضرات*؛ *نقش ادیان در تکامل انسان*؛ *پیام ملکوت*؛ جزوات تبلیغی مثل *آئین جهانی*؛...

[235] در مورد این قبیل اسناد جعلی به ضمیمهٔ ۲ مراجعه شود.

[236] در مورد بهایی نبودن هویدا رجوع شود به: ضمیمهٔ ۲ و ۳؛ یادداشت 230؛ بیانیه های مذکور در یادداشت شماره 214 (از جمله بیانیهٔ *شمه ای از آنچه بر اهل بهاء گذشته است* مورّخ ۱۳۵۷)؛...

[237] *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج۲، صص ۳۸۶ به بعد.

[238] از جمله، همان منبع ، ج۲، صص ۳۳۶، ۲۷۴، ۳۷۵، ۳۸۸ تا ۳۹۲،...

[239] همان، ج۱، صص ۶۳۶-۶۳۷؛ و یادداشت شمارهٔ 215. همچنین آقای ع.باقی در کتاب *در شناخت حزب قاعدین زمان موسوم به انجمن حجتیه*، ص ۸۸ می نویسد: «از سازمان های دیگری که سخت مورد توجه انجمن قرار گرفت مراکز اطلاعات و امنیت سابق(ساواك) در شهرها بود که با دست اندازی به آن مراکز اقدام به ضبط و محو مدارك و اسنادی نمودند که می توانست پرده از روی روابط انجمن با ساواك و خیانت های آنان بردارد، مثلاً مرکز اسناد ملی جمهوری اسلامی ایران در تهران که تا حدود سال ۶۲ در قبضهٔ باند مارقین (لقبی که آقای باقی در مورد انجمن حجتیه به کار برده است) بود به کلی از اسناد مربوط به انجمن پاك شده است و پس از اینکه، امام از ماوقع مطلع گردیدند مسئول این سازمان را تعویض فرمودند و طبیعی است که آثاری از اسناد علیه خود باقی نمی گذارند.»

و سؤالی نیز برای تحقیق اینجا مطرح می شود که چرا تهیه کنندگان «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» علیرغم آنچه آقای باقی در فوق نوشته اند، حتی یك بار هم از انجمن مزبور در آن کتاب ذکری نکرده اند!

[240] ضمیمهٔ ۲.

[241] قبلاً نیز ضمن بحث دربارهٔ اسماعیل رائین، نمونه ای از جعلیات او را آوردیم که چگونه سندی را به نشریات جامعهٔ بهایی نسبت داده بود، حال آنکه جعلش آشکار بود.

[242] به جلد اول کتاب مزبور ، صص **۶۸۹-۶۵۲** مراجعه شود.

[243] همان، ج۱، ص **۶۴۰**.

[244] به یادداشت شمارهٔ 225 مراجعه شود.

[245] این خاطرات یا از دولتمردان و سیاسیون و نفوس مهم دوره پهلوی است و یا خاطرات نوشته شده پس از انقلاب اسلامی توسط نفوس مختلف اعم از مسئولین نظام یا نفوس مهم از احزاب مختلفه سیاسی. مثل *خاطرات آیت الله خلخالی*، خاطراتی از حزب توده تحت عنوان *کژراهه* از احسان طبری، و... (به فهرست صص **۵۲۵-۵۱۹** کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج **۲** مراجعه شود.)

[246] *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج۱، ص **۶۳۶**.

[247] همان، ج۱، صص **۶۴۳-۶۴۲**.

[248] همان، ج۲، ص **۳۷۶**.

[249] کتاب مستطاب *اقدس* و یا *گلزار تعالیم بهایی*، ص **۳۵۱**. قابل ذکر است که حکم مزبور در کتاب اقدس، نازل شده است و حکمی تهذیبی و اخلاقی نیست، بلکه حکمی تشریعی و لازم الاجرا است (به فهرست گلزار تعالیم بهایی رجوع فرمایید تا دیگر اوامر و نواهی مربوط به آن حکم را ملاحظه فرمایید).

[250] همان منبع (گلزار تعالیم بهایی)، صص **۳۵۲،۳۵۱**، **۴۷۴**، **۴۷۵**. در مورد اینکه اگر بهاییان نباید انتقام گیرند و مجازات ظالمین و مجرمین نمایند، پس از نظر اجتماعی، مجازات گنهکاران با چه مرجعی است، به همان منبع، ص **۳۵۲** و کتاب مستطاب مفاوضات، مبحث «مجرم مستحق عقوبت است یا عفو» و سایر آثار بهایی مراجعه شود.

[251] مفاد آیهٔ مبارکهٔ **۲۹** سورهٔ ابراهیم قرآن مجید. شایان ذکر است که امر بهایی طبق توضیحات طلعات مقدسه اش، به صورت یك جریان، طی مراحل خاصی رشد می کند تا بشریت را بالاخره به وحدت عالم انسانی و تأسیس مدنیت الهیه رساند. به این جهت است که این درخت الهی تنه و شاخه ها و ساقه ها و برگ ها و شکوه ها و ثمرات خود را به تدریج و به موقع خود ظاهر می سازد (در این مورد به آثار بهایی ازجمله آثار ذیل مراجعه فرمایید: مائدهٔ آسمانی ج۸، صص **۱۷۶-۱۷۱**؛ حال و آیندهٔ جهان، صص ۷، **۲۵**، **۲۶**، **۲۷**، **۷۳**، **۷۴**، **۷۵**، **۷۶**، **۸۵**، ۸۷؛ *پیام بهایی* شمارهٔ **۱۵۲**، ژوئیه **۱۹۹۲**، صص **۳۱-۲۷**؛...

[252] این عبد در اینجا نظر به موضوع بحث این متن، صرفاً «نظریه های توطئه» دربارهٔ امر بهایی را مدّ نظر دارد، اما دربارهٔ جنبه ها و مصادیق دیگر آن، دیگران نوشته اند و هر کس پاسخگوی آن چیزی است که درباره آن نوشته است و این عبد مسئول نظرات خود می باشد که در عالم تحقیق نیز چنین است و هر کس مسئول آراء و عقاید خویش است نه دیگران.

[253] روزنامهٔ جام جم، شماره های ۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳، مورّخ ۱۶ مرداد ۱۳۸۲ تا ۱۹ مرداد. عنوان کلی مقاله «برشی از تاریخ مشروطیت» می باشد و عناوین فرعی سه قسمت آن عبارتند از: «کانون بهایی گری در حجرهٔ تاجران تریاك»، «تروریسم بهایی در عصر مشروطه»، «رخنهٔ جاسوسان دو جانبه در نهضت جنگل.»

[254] به عنوان نمونه قسمت ۲۲۲ آن، تحت عنوان *بهایی گری و تروریسم؛ بررسی مذاهب ساختگی و ارتباط آنها با کانون های استعماری*، در شمارهٔ ۲۰۱۲، شنبه ۱۶ مهر ۱۳۸۴ چاپ شده بود. شایان توجه است که چنانکه قبلاً ذکر کردیم، همین مجله سال ها قبل وقتی شروع به نشر مقالاتی علیه امر بهایی نمود، به علّت نامعلومی ادامهٔ آن قطع شد و شاید سیاست آن وقت سکوت بود. اما اینك با نشر متوالی مقالات مشابه معلوم است که دیگر آن سکوت را کارساز ندیده اند!

[255] این مقاله دارای نظرات بعضاً تکراری است ولی در نوع خود بعضی موارد آن جالب است. از جمله به تَبعِ آقای شهبازی و اسلافش چون نیکو و رائین و امثالهم اعتراف به ایمان تعداد معتنابهی از هموطنان عزیز یهودی به دیانت بهایی می نماید، اما برای آنکه این حقیقت را که حاکی از قوهٔ نفوذ و تأثیر کلمة الله در قلوب همهٔ اهل عالم از ادیان مختلفه است مخفی کند، آن را سوء تعبیر به امور سیاسی و ارتباط بهاییان و صهیونیسم می کند و نمی دانم در مورد چند صد برابر آن یهودیان، که از مسلمین و زرتشتی ها و مسیحی ها و هندی ها از ادیان و فرق مختلف همچون هندو و بودایی ها و مادیون و کمونیست ها و افریقاییان با ادیان و مذاهب قدیم و جدیدشان، در این ۱۶۴ سال، بهایی شده اند چه می گویند! «فَبُهِتَ الَّذی کَفَرَ» (قرآن مجید، بقره، ۲۶۰) (آنکه کفر ورزید دچار بهت و حیرت و سرگشتگی و تعجّب شد و مات و مبهوت گردید).

جالب است که در اینجا سؤالی از آقای عزیزی و مقتدایشان آقای شهبازی - یا بالعکس- نماییم که اگر یهودیان بهایی شده اند ولی بهاییان یهودی نشده اند، لطفاً توضیح فرمایند که بالاخره صهیونیست ها بهایی اند یا بهایی ها صهیونیست؟! (در این مورد در ادامهٔ متن نیز توضیحاتی معروض شده است). همچنین چنانکه در یادداشت شمارهٔ 117 قبلاً نوشته شد، ذکر کرده حاجی میرزا آقاسی از مریدان حضرت باب بوده(!) و باب از او به ستایش یاد کرده! (به یادداشت 117 مراجعه شود). این مورد این عبد را به یاد گوبلز وزیر تبلیغات و اطلاعات آلمان نازی می اندازد که گفته اند معتقد بود برای آنکه مردم دروغ ها را باور کنند باید دروغ خیلی بزرگ گفت!

همچنین ذکر کرده فرقه های باطل از بین می روند ولی ماندگار شدن فرقهٔ بهایی به خاطر کمك های استعماری است! حال آنکه چنانکه قبلاً در مقدمه ذکر شد و در ادامه ضمن جواب های مربوط به صفحه ۳۵ مسلخ عشق نیز بیاید، به مفاد آیات ۲۹-۳۳ سورهٔ ابراهیم و آیهٔ ۸۳ سورهٔ اسراء و آیات ۴۴-۵۲ سورهٔ حاقه، محال است کسی بیاید و به دروغ ادعای وحی الهی و تشریع دین نماید، ولی آن ادعا با همان اصالت اولیه بدون تغییر ماهوی و بدون از دست دادن تأثیرات اولیه خود باقی بماند و دایرهٔ کمّی و کیفی اش رشد و توسعه یابد، ولو تمام قدرتهای مادی و علمی و سیاسی و ادبی و هنری آنرا کمك کنند. چه که در غیر این صورت پناه بر خدا بر خلاف مفاد آیات مذکورهٔ قرآن مجید، باید معتقد باشیم آن قدرت های بشری مافوق قدرت الهی

اند، حال آنکه این از محالات است و خیال آقای عزیزی و امثاله باید راحت باشد که خداوند بیدار است و خود اوست که مشغول نصرت و رشد امر بهایی است. بلند مرتبه و مقدّس است شأن وقدرت او از آنچه متوهمین گمان می کنند.

[256] کتاب مستطاب *ایقان*، ص ۱۸۷؛ بحار الانوار، ج ۱۳.

[257] همان، ص ۱۸۹.

[258] ترجمه، مفتاح باب الابواب، ص ۴۳.

[259] همان، ص ۳۱.

[260] در ادامهٔ متن نیز به مناسبت در این باره صحبت خواهد شد مراجعه فرمایید. همچنین در این مورد مراجعه شود به: مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج۲، صص ۱۴۶-۱۴۳؛ خطابات و پیام ملکوت و مکاتیب، ج ۳، صص ۳۸۸، ۴۴۱، ۴۴۷، ۳۹۹-۳۹۸، ۴۹۰-۴۸۹؛ برهان لامع از جناب ابوالفضائل گلپایگانی، و نطق ایشان مندرج درکتاب شرح حال ایشان به قلم جناب روح الله مهرابخانی، صص ۲۹۸ -۲۹۱. همچنین شایان ذکر است که آقای نصری در ردیه شان در نقل تعالیم و احکام بهایی اشتباهات فاحش نموده اند و علّت آن نیز این است که فقط از ۶-۵ کتاب بهایی استفاده کرده، حال آنکه ده ها جلد آثار و کتب بهایی برای تحقیق وجود دارد و لذا منابع تحقیق ایشان ناقص و کم بوده و ای کاش از همان کم هم درست استفاده می شد زیرا مطالب مستنبطه از آنها اشتباه وگاه مخالف متن اصلی است. و نکتهٔ دیگر اینکه ایشان می خواسته اند بگویند تعالیم بهایی جدید نیست و در اسلام همان تعالیم وجود دارد ولی تنها از اسلام سخن نمی راند بلکه تعالیم بهایی را با افکار اروپایی مقایسه می کند و می نویسد تعالیم بهایی جدید نیست چون در افکار اروپاییان بوده است، و به این ترتیب تعالیم بهایی را فقط با اسلام مقایسه نمی کند. حال آنکه تعالیم بهایی چه بالنسبه به اسلام عزیز، که در دور خود بدیع وکامل بوده است، و چه بالنسبه به افکار اروپاییان، جدید و بدیع است و توضیح آن محتاج کتاب مفصلی است که برای نمونه در بالا چند منبع برای مراجعه معرفی شد و برای آنکه سر نخی به دست خوانندگان عزیز داده شود، کافی است خوانندگان عزیز از این زاویه به این حقیقت بنگرند که اولاً حقیقت ادیان الهی یکی است و از این جهت بسیاری تشابهات در آنها دیده می شود، ولی ثانیاً چون ادیان متعلق به زمان های مختلفند، غیر از اصول و اساس آنها، تعالیم و احکام دیگرشان به تناسب زمان تغییر می کند که کاملاً بدیع است. در این مورد ازجمله به پیام ملکوت و جزوهٔ تبلیغی آئین جهانی مراجعه فرمایید.

البته به جز آقای نصری، قبلاً نیز بعضی نفوس چون پیترایستن، کشیش پروتستان، که موفقیت حضرت عبدالبهاء در تبلیغ در امریکا و اروپا را دیده بود و استقبال مسیحیان را به امر بهایی مشاهده می نمود، ردیه ای نوشت که تعالیم بهایی جدید نیست و در مسیحیت وجود دارد که جناب ابوالفضائل کتاب سابق الذکر برهان لامع را در جواب آن نوشتند. همچنین آقای محیط طباطبایی نیز در ردیهٔ ۷۰ صفحه ای خود (به «ضمیمه» تاریخ ادبیات ایرانِ ادوارد براون!) و نیز در بعضی مقالاتِ دیگر خود که از جمله در مجلهٔ گوهر در زمان پهلوی به چاپ رسیده نوشته که بابیان (یا بهاییان) تعالیم خود را بالواسطه از اروپاییان اقتباس کرده اند و از جمله از واسطه های مزبور را میرزا ملکم خان با افکار فراماسونی اش ، و نوشته های آخوند زاده و اصلاحات میرزا جعفر خانی در ریاست وزرای کوتاه مشیر الدوله، نام می برد (از رگ تاک، ج ۲، ص۱۵۹)، که به راحتی با مقایسهٔ همهٔ آثار حضرت بهاءالله - چه که محیط طباطبایی زمان اقتباس مزبور را مربوط به دورهٔ تبعید و سرگونی به بغداد و استانبول و ادرنه

دانسته و این ایامی است که حضرت بهاءالله در حیات بوده اند و آثار این دورهٔ بهایی نازل از قلم وحیانی ایشان است- با عقاید مراجع مورد ادعای آقای طباطبایی، بطلان گمان آقای طباطبایی روشن می گردد. و از نکات جالب آنکه توصیه می شود نظر آقای طباطبایی را با نظر سید جمال الدین اسد آبادی که ذکرش قبلاً شد و از کتاب نیچریه اش استشهاد آورده شد، و نیز با نظر ازلی ها ی همدست ایشان - و البته صد البته با تحلیل هاو نظرات دیگر ردیه نویسان قبل و بعد (ازجمله آقای شهبازی) -مقایسه فرمایند تا متوجه شوند که حق مقدس از ظنون این و آن است. (در مورد جواب محیط طباطبایی رجوع شود به شماره های نشریهٔ مطالعهٔ معارف بهایی چاپ ایران، ازجمله جزوهٔ شمارهٔ ۱۲ و... ، نشر ۱۳۲ بدیع و... و دربارهٔ ملکم خان به لوح حضرت عبدالبهاء، مائدهٔ آسمانی، ج ۹، صص ۱۴۴-۱۴۳ مراجعه شود). شایان ذکر است که در نامه های ردیه ای نیزکه با عنوان تشکیلات، مفتّش بزرگ به منزل بهائیان از زمستان ۱۳۸۳ به بعد پست شده و ادامه یافته همین اوهامات محیط طباطبایی تکرار شده است و افسوس که مرحوم محیط و امثال ایشان نیستند تا رشد و غلبهٔ مستمر جهانی امر بهائی را علیرغم بیش از یک قرن و نیم محاط بودن در بلایا و اکاذیب و اتّهامات ببینند؛ خدا همهٔ ایشان را بیامرزد.

[261] چاپ اول ۱۳۸۰و چاپ دوم ۱۳۸۱

[262] پس از تایپ به تأخیر افتادهٔ این متن، متوجه شدم که در فروردین ۸۵، نقدی بر این ردّیه از آقای میلانی توسط سایت www.negah32.info ارائه شده است.

[263] تمام این پیام منیع، نظر به اهمیتش، جهت استحضار هموطنان عزیز، در ضمیمهٔ ۳ آورده شده، و آن عزیزان را قسم می دهد که آن را دقیقاً مطالعه فرمایند.

[264] امر و خلق، ج۴، ص ۴۵۰. در این مورد از جمله به یادداشت شمارهٔ 127 و به نصوصی که در ادامه، در جواب ترهّات آقای شهبازی آمده رجوع شود.

[265] تمام این پیام را نیز نظر به اهمیت آن در ضمیمهٔ ۴ آورده ایم تا هموطنان عزیز با مقایسهٔ آن با پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ مندرج در ضمیمهٔ ۳، ملاحظه فرمایند که حتی پس از ۱۶ سال از آن پیام و پس از ۲۷ سال از پیام ها و بیانیه های قبلی، هنوز بهاییان دچار محرومیت های متنوع اقتصادی، اجتماعی، علمی، فرهنگی و دینی می باشند.

[266] تظلّم نامهٔ مزبور در ضمیمهٔ شمارهٔ ۱ آمده است. در کتاب *وظیفهٔ دشوار نظارت بر اجرای قانون اساسی* شامل مجموعه مکاتبات و نظریات حقوقی هیأت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی، از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴، نشر ثالث، چاپ اول ۱۳۸۴، تألیف دکتر حسین مهرپور از اعضای هیأت مزبور، بخش هفتم دربارهٔ حقوق اقلیت های غیر رسمی، صص ۶۳۹-۵۹۵، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۵، ۸۶۷، نامه هایی مربوط به جامعهٔ بهایی رد و بدل شده بین مسئولین محترم درج شده است. موضوع نامه ها تا حدی منعکس کنندهٔ مشتی نمونهٔ خروار از مشکلات و مظالم و تضییقات وارده بر جامعهٔ بهایی است که البته همهٔ آنها در اسناد این چنینی نیامده است. نامه ها شامل مواضیع ذیل است: حقوق جامعهٔ بهایی؛ تعرّض به جلسات درسی بهاییان؛ ثبت واقعهٔ ازدواج بهاییان؛ نقض اصل ۲۸ قانون اساسی در مورد بهاییان و بعضی اقلیت ها؛ اخراج دانشجویان از دانشگاه؛ مصادرهٔ املاك بهاییان؛ حقوق شهروندی بهاییان؛ و نامهٔ مربوط به اظهار نگرانی آیت الله مکارم شیرازی دربارهٔ فعالیت بهاییان که باید جلوی آن را گرفت. جالب است که در اولین نامهٔ مورخ ۱۳۷۷/۶/۱۴، شمارهٔ ۱۵۶-۷۷، یعنی درست

۲۴ روز قبل از حملهٔ محترمانه(!) به منازل بیش از ۵۰۰ خانوادهٔ بهایی در ۷/۷/۱۳۷۷ - چنانکه در یادداشت 19 آمده- و بردن کتب و بعضی وسایل، خطاب به ریاست محترم جمهوری آقای خاتمی می نویسد: «یکی از معضلاتی که سالهاست جمهوری اسلامی ایران با آن روبروست و تا کنون اقدام اساسی برای حل آن صورت نگرفته است، مسألهٔ برخورد با حقوق اجتماعی اقلیت های مذهبی خاصّه اقلیت های غیر رسمی و به ویژه فرقهٔ ضالّهٔ بهاییت است.» همان طور که ملاحظه می شود در نامه های مزبور نیز عنوانی را که آقای شهبازی نیز آن را در مقالات خود در *جام جم* خیلی پسندیده اند، می آورد و از دیانت مقدّس دالّهٔ بهایی با عنوان «فرقه ضالّه بهائیت» یاد می کند (در مقالهٔ آقای شهبازی در *جام جم* نوشته، «در ادبیات رایج دو قرن اخیر ملّت ما به عنوان درخشانِ! فرقهٔ ضالّه مفتخر شده اند.») حال آنکه بسیاری از علمای شیعه و نیز همین ملّت ایران به این دین مقدّس ایمان آورده و بیش از ۲۰۰۰۰ نفر از آنان در راه آن شهید شده اند. و نکتهٔ مهم دربارهٔ نامهٔ مذکور آنکه باید گفت هنوز هم معضل مزبور حل نشده و برخورد با آن ادامه دارد و اهل بهاء کماکان علیرغم محرومیت ها، به صداقت و امانت با دولت و ملّت مفتخرند و دل به محبوب ابهایشان بسته و قضایای او را شاکرند.

[267] در مورد بعضی مطبوعات مزبور، از جمله مراجعه شود به: *لوح شیخ نجفی*؛ *لوح دنیا*؛ *مجموعهٔ اشراقات*؛ *مجموعهٔ اقتدارات*؛ *امر و خلق* ج۳، و آرشیو اسناد ملّی ایران و کتابخانه ملّی ؛...

[268] چکیدهٔ این اوهامات را در بخشی از قسمت «اشاره» مندرج در اول مقالهٔ آقای شهبازی در روزنامهٔ *جام جم*، شمارهٔ ۹۳۱، مورّخ ۱۶ مرداد ۱۳۸۲، ص ۱۳ ملاحظه فرمایید.

[269] آثار قلم اعلی، ج۷، ص ۱۷۴.

[270] آثار قلم اعلی، ج۶، ص۲۴۴.

[271] رجوع شود به اصل *رسالهٔ مَدَنیّه* و نیز به بیانیهٔ *قرن انوار*، نشر مرکز جهانی بهایی، مورّخ ۱۵۸ بدیع، ۱۳۸۰ شمسی، ۲۰۰۲ میلادی، ص ۷. بعدها نیز حضرت عبدالبهاء علاوه بر *رسالهٔ مَدَنیّه*، *رسالهٔ سیاسیه* را نیز در سال ۱۳۱۰ه. ق، ۱۸۹۳ م در اولین سال جانشینیشان پس از حضرت بهاءالله، ۱۲ سال قبل از انقلاب مشروطهٔ ایران، صادر فرمودند و در آن هدایاتی دربارهٔ سعادت جامعه و مقام ملّت و دولت و علما و روابط فیمابین و وظایف هریك و قوّهٔ تشریع و قوّهٔ تنفیذ و شریعت و قانون و روابط حکومت و رعیت (که رعیت را «ودیعهٔ الهیه» و «امانت حضرت احدیت» می خوانند) ارائه فرمودند و در آخر آن بهاییان را هشدار دادند که فریب فتنه جویان و مفسدین را نخورند. (چنان که گویی اهل بهاء را آماده می فرمودند که ازجمله فریب سیاسیون و ازلیان را، که در مشروطه بسیار آشکار بود، نخورند. در این مورد ازجمله به یادداشت شمارهٔ 127 و 129 مراجعه شود).

[272] خوشبختانه نویسندگان خارجی و نیز هموطنان دربارهٔ «توهّم توطئه» مطالبی نوشته و دربارهٔ آن بحث موافق و مخالف کرده اند، به آنها مراجعه شود.

[273] جالب آن که وقتی به کتب خود ارجاع می دهد گویی کتاب شخص دیگری است و مثلاً می نویسد: «در «نظریهٔ توطئه»... چنین توصیف شده است»!

[274] *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج۱، صص ۱۹۱-۹۹.

[275] مقالهٔ «مافیای سنگ ایران چه کسانی هستند؟» از عبدالله شهبازی مندرج در *یالثارات* شمارهٔ ۳۳۹ مورّخ چهارشنبه۱۳۸۴/۶/۹، ص ۹.

[276] رجوع شود به کتاب *روانشناسی اجتماعی* از الیوت ارونسون، ترجمهٔ دکتر حسین شکرکن، انتشارات رشد، ۱۳۷۳، فصل ۶.

[277] به یادداشت 156 رجوع شود.

[278] تذکر آنکه مقالهٔ مزبور فقط به عنوان نمونه ای برای تقریب اذهان به نحوهٔ استدلالات و تحقیقات امثال آقای شهبازی آورده شد و این عباد هیچ نظری درباره صحّت و سقم مطالب آن نداریم و به ما ارتباطی ندارد و امری است مربوط به اولیای محترم امور و مسئولین عزیز و آن مدیران و بنیاد فلان و بهمان.

[279] حقیقتاً بعضی موارد اتهامات و اکاذیب و اوهامات آقای شهبازی چنین است و چنان بی پایه و اساس است که اهل اطلاع و انصاف را متأسف می سازد که چگونه در ایران عزیز، مدّعیان علم و تاریخ و تحقیق، چنین روشی را اتخاذ می کنند. بعضی استدلالات موهومشان مانند این می ماند که محققی بگوید چون عکس تمام رخ آقای شهبازی خیلی شبیه به عکس تمام رخ اردشیر جی ریپورتر، چاپ شده در جلد دوم کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، می باشد، پس آقای شهبازی از خاندان و مافیای ریپورترهاست و همدست آنان بوده و حال عامل نفوذی آنان در ایران می باشد، لابدّ آقای شهبازی برای نشان دادن وَهم ِ آن محقق به سادگی مدارك خانوادگی خود را ارائه می دهد تا اثبات کند منتسب به ریپورترها نیست. ولی محقق لجوج و سمج، می گردد و می گردد تا ببیند آیا در شجره نامهٔ آقای شهبازی کسی بوده که بتوان یک طوری او را به ریپورتر ها نسبت داد یا نه. اگر پیدا کرد، که مثل خود آقای شهبازی که همه چیز را به هر چیز که دلش می خواهد ربط می دهد، ربط می دهد. (در این مورد کافی است نگاهی به «تك نگاری های» کتب آقای شهبازی و کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج۲، بیندازید تا متوجه شوید چه عرض می کنم). و اگر پیدا هم نکرد، ممکن است مثلاً بگوید مدارك خانوادگی آقای شهبازی جعلی است، و ایشان نسب اصلیشان به همان ریپورترها می رسد که آلت دست «روچیلدها» و «ساسون ها» و غیره می باشند، و بدیهی است که در چنین مواردی مدارك اصلی را فاش نمی کنند! و ریپورترها عمداً او را مأمور کرده اند تا با «نظریهٔ توهّم» او تفرقه در ایران اندازند و همهٔ گروه ها و نفوس را نسبت به هم دشمن سازند تا از آب گل آلود ماهی بگیرند و سلطهٔ خود را بر ایران حفظ کنند! خدایا ما را از وهم و گمان برهان.

به همین دلیل است که حضرت بهاءالله در نماز بهاییان، که هر روز اهل بهاء آن را می خوانند، ازجمله چنین می فرمایند: «اَی رَبِّ نَسْأَلُكَ بِاَنْ تَحْفَظَنا مِنْ جُنُودِ الظُّنونِ وَ الْاَوهام» (ای خدای من از تو می خواهیم که ما را از لشکرهای ظنون و گمان و اوهام حفظ فرمایی). و این عبد مطمئن است که رویکردهای جدیدی چون آنچه که آقای شهبازی اتخاذ کرده اند، برای منحرف ساختن اذهان هموطنان عزیز از حقیقت الهی و دینی ِ شرع بهایی و تعالیم و احکام آن، و سوق دادن افکار به سیاسی و فاسد و تروریستی جلوه دادن امر بهایی و جامعه و افراد و تشکیلات اداری آن می باشد. اما این دوست کوچك شما تقاضا می کند شما هموطنان عزیز مثلاً متن نمازها و یا ادعیهٔ بهایی را از آشنایان بهایی خود بخواهید و در معانی آن تعمق فرمایید تا ببینید تفاوت روح امر بهاء که مستتر در آیات حضرت بهاءالله - و از جمله نمازهای بهایی- است با اکاذیب و تهمت های سیاسی آقای شهبازی و امثال و اسلاف ایشان چیست. و اگر بیشتر مایل به اطلاع باشید مثلاً کتاب *گلزار تعالیم بهایی* حاوی ۱۶۰۰ مورد

نصوص و بیانات طلعات مقدسهٔ بهایی را در ۱۲۵ موضوع، شامل اوامر و نواهی و صفات و اخلاق حسنهٔ راضیهٔ مرضیه، از اهل بهاء بخواهید، تا به خمر معارف رحمانی در این بهار جدید روحانی فائز شوید و به مقصود اهل بهاء پی برید و بطلان آکاذیب و افتراثات ردیه ها را حتی بدون بررسی آنها دریابید و بیایید تا به اتفاق به آنچه رضای الهی است فائزگردیم و ایران و جهان را به نیروی اعمال و اخلاق رحمانی - و نه وسایل سیاسی و روش های سیاسی و ناسوتی و بعضاً شیطانی - آینهٔ ملکوت سازیم.

[280] رجوع شود به روزنامهٔ *جام جم*، شمارهٔ ۹۳۳، ۱۹ مرداد ۱۳۸۲، ص ۸، که از قضا همان نسخه ای است که قسمت سوم مقالهٔ آقای شهبازی نیز علیه امر بهایی که ذکرش رفت، در آن درج شده است. همایش مذکور به همّت مؤسّسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در محل مجلس شورای ملی سابق (در میدان بهارستان) برگزار شد و از جمله سخنرانان و محققین آن عبارت بوده اند از: دکتر رضا داوری، آیت الله عباس علی عمید زنجانی، دکتر کریم مجتهدی، دکتر موسی نجفی، دکتر مجید تفرشی، دکتر محمد مدد پور، عبدالله شهبازی، حجت الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی (منذر)، دکتر ناصر تکمیل همایون، دکتر عطا آیتی، حجت الاسلام مهدی انصاری، دکتر مظفر نامدار، ناصر تقوی، و حجت الاسلام والمسلمین مهدوی زادگان (*جام جم*، شمارهٔ ۹۳۳، ۱۳۸۲/۵/۱۹، ص ۸).

[281] در کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج۲، ص ۱۵ نیز می نویسد که اسناد دول استعماری معتبر ترین اسناد نیست بلکه اغراق دارد و اسناد رسمی است، حال آنکه آنان اسناد مخفی نیز دارند. و اشاره می کند پس باید به اسناد داخلی هم مراجعه کرد. و یکی نیست سؤال کند پس چرا از اسناد مزبور به شکل گزینشی و در جهت اهداف خاصی استفاده می شود؟

[282] به کتاب *تاریخ در ترازو* مراجعه شود.

[283] برای همهٔ این موارد ازجمله به *گلزار تعالیم بهائی* رجوع شود.

[284] *تاریخ مشروطه*، ص ۲۹۱، به نقل از *رگ تاك*، ج۲.

[285] به کتاب *قرن بدیع*، ج۱و۲ و کتاب *نقطهٔ اولی* جناب محمد علی فیضی و *تاریخ نبیل* مراجعه شود.

[286] به یادداشت 196 رجوع شود. همچنین در کتبی چون آثار خود حضرت بهاءالله و *قرن بدیع*، ج۲ شرح آن آمده است.

[287] رجوع شود به کتاب *هشت بهشت*.

[288] ازجمله رجوع شود به یادداشت های 127 و 129 و نیز ادامهٔ متن در همین قسمت.

[289] به یادداشت 195 مراجعه شود.

[290] به یادداشت 207 مراجعه شود.

[291] در مورد نقد نظر مارکسیست های مذکور به یادداشت های 127 و 129 مراجعه شود.

[292] *بهاءالله شمس حقیقت*، ص ۴۰۹.

[293] قرن بدیع، ج۲، صص ۳۰۶-۳۰۵.

[294] به کتاب *بهاءالله شمس حقیقت* و *تاریخ سمندر*، صص ۴۴۵-۳۸۹ مراجعه شود.

[295] تاریخ سمندر، ص ۳۸۵.

[296] گلزار تعالیم بهایی، ص ۳۴۹.

[297] در تاریخ امر، وقایع بی نظیری، حاکی از تعشّق اصحاب حضرت بهاءالله به ایشان وجود دارد که خود داستان عجیب و بی همتایی است که آگاهی از روح آن وقایع، میزان عظمت ظهور بهایی و محبوبیت حضرت بهاءالله را نشان می دهد. قبل از خود کشی جناب نبیل ابن نبیل که به خاطر عشق به محبوب و غم و غصّهٔ دیدن بلایای محبوب، خود را کشت موارد نادر دیگری نیز بوده است که شرح آن موجب اشتعال عاشقان است. از جمله هنگام تبعید حضرت بهاءالله از ادرنه به عکا اصحاب که فکر می کردند آنها را با محبوب ابهایشان تبعید نخواهند کرد از غم فراق می نالیدند، از جمله جناب میرزا جعفر تبریزی بود که از تصوّر فراق گلوی خود را برید و حاضر نشد او را جراحی کنند مگر آنکه جمال مبارك قول دادند ایشان نیز همراه خواهند بود. مورد دیگر آقای عبدالغفار اصفهانی است که حکومت می خواست او را همراه ازل، دشمن حضرت بهاءالله، به قبرس تبعید کند، و او از غصّهٔ فراق از محبوب، خود را در حالی که نام بهاء را فریاد می کرد به دریا انداخت ولی او را نجات دادند و به قبرس تبعید کردند و بعد از مدتی موفق شد به عکا رود و در جوار محبوب باشد. و ازجمله به خاطر چنین تعشقاتی است که حضرت بهاءالله در لوح سابق الذکر موسوم به احتراق می فرمایند: «قَدِ احْتَرَقَ الْمُخْلِصُونَ مِنْ نارِ الْفِراقِ اَینَ تَشَعْشُعُ اَنْوارِ لِقائِكَ یا مَحبُوبَ الْعالَمینَ...قَدْ تَبَلْبَلَ اَجْسادُ الْاَصْفیاءِ عَلی اَرْضِ الْبُعْدِ اَینَ بَحْرُ قُرْبِكَ یا جَذّابَ الْعالَمینَ...» لوح مزبور از الواح منحصر به فردی است که در واقع از جمیع وجوه وضعیت دنیای غافلی را به تصویر می کشد که محبوبش برای نجاتش آمده ولی او غرق در نفاق و عصیان و غم و برودت و اسارات نفس وهوی است و در این وضع سیاه، آن محبوب با خدای خود عهد می بندد که با صبر و تحمل دنیا را از این وضع نجات دهد و به نور رحمن منور فرماید.

[298] بهاءالله شمس حقیقت، ص۴۱۲. در این مورد همچنین رجوع شود به کتاب مستطاب *اقدس* چاپ مرکز جهانی، یادداشت شمارهٔ 193.

[299] همان، ص ۴۰۴.

[300] ادعیه محبوب، ص ۳۹۳.

[301] گلزار تعالیم بهایی، ص ۳۵۱.

[302] همان، ص ۳۹۶.

[303] همان، ص ۴۰۶.

[304] همان، صص ۴۴۰-۴۳۸.

[305] همان، صص ۴۷۵-۴۶۹.

[306] همان، صص ۴۶۸-۴۶۳. این حکم، نسخ حکم دور قبل در خصوص قتل مرتدین فطری است که به جای آن عدم معاشرت را آن هم با کسانی که علیه امر بهایی و جامعه قیام نمایند، حکم کرده اند، والّا آنها که از جامعه بهایی کنار می روند ولی معتقد به احترام به همهٔ عقاید هستند و علیه امر بهایی و جامعهٔ آن قیام و تعرّض نمی کنند مشمول عدم معاشرت نمی شوند و این عدم معاشرت هم طبیعی است چه که عملاً کسی که بر علیه جامعه ای و علیه عقاید دینی آن جامعه تعرّض نموده، خود از آن رویگردان است.

[307] همان، ص ۴۳۸. از حِکَمِ مُحکم حُکم جزای قتل عمد و حرقِ تعمّدی بیوت آنکه، حق در این ظهور جدید که قرار است دنیا پس از سپری شدن دوران کودکی خود در هزاره های قبل، به بلوغ انسانی و رحمانی خود واصل شود، اراده فرموده روش ها و صفات سَبُعی را به صفات رحمانی تبدیل فرماید و امور وحشیانه ای را چون نزاع و جدال و تروریسم و منفجر کردن اماکن و نفوس با مواد انفجاری و آتش زا، و ازجمله عملِ لینچ کردنِ سیاه پوستان را توسط امثال کوکلوس کلان ها، از فرهنگ اجتماعی و سیاسی عالم برچیند تا شیوعی که تا حال پیدا کرده به موارد نادری تبدیل شود که آن نوادر هم توسط هیأت اجتماعی جلوگیری شود تا دنیا آمادهٔ ورود به مرحلهٔ صلح عمومی و وحدت عالم انسانی و تأسیس مدنیت الهیه بر بسیط غبرا گردد.

[308] مائدهٔ آسمانی، ج۷، ص ۱۳۸.

[309] آثار قلم اعلی، ج۶، ص ۳۰۳. مضمون فارسی «اُذْکُرُوا...»: عباد را به نیکی یاد کنید و ایشان را به بدی ذکر نکنید و به آنچه سبب ناراحتی آنها می شود یاد نکنید.

[310] حضرت بهاءالله گاهی آثار وحیانی خود را از لسان کاتب وحی بیان می فرمودند و خادم امضاء می نمودند ولی همهٔ آیات و کلمات آن عیناً وحی الهی است چون به همان شکل دیکته می فرمودند و خادم می نوشته است.

[311] آثار قلم اعلی، ج۷، صص ۱۵۳-۱۵۲.

[312] لوح *شیخ نجفی*، صص ۹۲-۹۱.

[313] شرح شهادت ها را هم اهل بهاء، و هم بعضاً غیر بهاییان ایرانی و غیر ایرانی نوشته اند (به عنوان نمونه: مجلدات *قرن بدیع*؛ *تاریخ نبیل*؛ *تاریخ شهدای یزد*؛...) و خود حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء نیز در بعضی از آثارشان شرح بعضی شهادت ها را نازل فرموده اند (به عنوان نمونه رجوع شود به مجلدات *مائدهٔ آسمانی*). در بی نظیر بودن کم و کیف شهادت ها همین بس که مرحوم زرین کوب در قیاس با شهادت و بلایای واقعه در فرقه های مذهبی ادوار سابقه، دربارهٔ شهدای امر بابی و بهایی می نویسد: «آیا آنچه نیز در «تاریخ شهدای یزد» راجع به قتل و کشتار بهاییان بیان شده است و گاه از وحشت موی بر اندام انسان راست می کند تا حدّی از همین توهّم و تعصب آنها (نسبت به دین یا فرقه شان) نیست؟ (تاریخ در ترازو، ص ۱۴۸). آن مرحوم در قیاس با قبل، نظر قطعی نداده اند و به صورت سؤالی مطرح کرده اند، چون باورشان نمی شده شهادت هایی واقع شده باشد که «گاه از وحشت موی بر اندام انسان راست می کند.» ولی حقیقت و واقعیت همین گونه بوده چه که منابع غیر بهایی و حتی اسناد دولتی نیز کم و کیف شهادت ها را همانطور که اهل بهاء نوشته اند، منعکس کرده اند و با یك تحقیق تاریخی و توصیفی این امر قابل اثبات است. روح مرحوم زرین کوب شاد که همچون بعضی غافلین، آنجا که دلیل کافی وجود

ندارد و نمی توان حکم قطعی داد، ایشان نظر قطعی نداده بلکه موضوع مورد تحقیق را به شکل سؤال مطرح کرده است. (نیز به یادداشت شمارهٔ 341 مراجعه شود).

[314] همچنین در مورد این اصل مهم رجوع شود به: *گوهر یکتا*، ص ۳۲۲؛ *مائدهٔ آسمانی*، ج۶، صص ۵۴-۵۳؛ *خاطرات حبیب*، ص ۳۶

[315] تورات، سفر مثنی، فصل ۱۸، آیهٔ ۲۲. در این مورد در انجیل مقدس نیز موجود است مراجعه شود.

[316] *مکاتیب عبدالبهاء*، جلد ۳، صص ۲۰۱-۱۹۹

[317] به نقل از لوح شیخ نجفی، صص ۶۳-۶۲. از بیانات مبارك مزبور اصل وحدت اساس ادیان الهی مشهود است. در این مورد رجوع شود به: *پیام ملکوت* و *خطابات* و جزوهٔ *آئین جهانی*. برای سیر تکاملی ادیان، علاوه بر منابع مذکور، به *مکاتیب*، ۲، ص ۲۶۵ مراجعه فرمایید.

[318] الواح نازله خطاب به ملوك و رؤسای ارض، ص ۸۰

[319] *آیات الهی*، ج۱، ص ۳۴۰. در آخر بیان مبارك نکتهٔ لطیفی است دربارهٔ مفهوم رجعت صفاتی (به کتاب مستطاب *ایقان* رجوع شود).

[320] همان طور که مشهود است حضرت بهاءالله در حال سُرگونی و مسجونی از سلطان ایران و عثمانی می خواهند علما را جمع کنند تا حجّت آشکار فرمایند و حقیقت امرشان را اثبات کنند. ولی در هیچ مورد علما و سلاطین حاضر به جمع نشدند. در بغداد نیز حضرت بهاءالله خواستند علما جمع شوند حجّت بخواهند، نشدند. در ادرنه نیز ازل به وعدهٔ خود که ادّعا کرده بود با حضرت بهاءالله مباهله می کند تا حق و باطل مشخص شود، وفا ننمود و حاضر نشد. کل در برابر ارادهٔ غالبه و حجج محکمهٔ حضرت بهاءالله عاجز شدند و اینك اهل بهاء به تبع مولایشان در همان میدان حاضرند تا آنچه را که دارند در طبق اخلاص تقدیم منصفین نمایند تا حقایق امر بهایی و جامعه و تشکیلات آن بیش از پیش بر کل روشن گردد.

[321] طلعات مقدسهٔ امر بهایی، ازجمله حضرت عبدالبهاء، در حق کل سلاطین و بعضاً انفراداً دعا فرموده اند تا خداوند آنها را به عدل و انصاف مزین فرماید و از جمله برای مظفرالدین شاه؛ سلطان عثمانی؛ و پادشاه انگلستان. و جالب آنکه در دو مناجات اخیر علّت طلب تأیید برای عثمانی و انگلستان را این می فرمایند که آنها از اراضی مقدسهٔ فلسطین که برای همهٔ ادیان -کلیمی، مسیحی، اسلام، بهایی- محترم است، حفاظت می نمایند. و عجیب است که حضرت سید السّاجدین نیز به گفتهٔ آقای خمینی رهبر فقید انقلاب اسلامی در کتاب *کشف الاسرار*، دقیقاً به همین نیت برای مرزبانان حکومت اُموی در زمان هیکل مبارکشان در صحیفهٔ سجّادیه دعا می فرمایند چه که آنها با آنکه اُموی بودند و دشمن ائمهٔ اطهار، ولی حضرت سجّاد علیرغم آن، به هر حال چون آن وقت از حدود و ثغور اسلامی محافظت می کردند و اسباب ظاهرهٔ آن حفظ بودند لذا دعا می فرمودند که خدا تأییدشان کند تا از مسلمین و بلاد مؤمنین حفاظت کنند تا دست غیر مسلمین و کفّار به آن نرسد. (متأسفانه *صحیفهٔ سجّادیه* و *کشف الاسرار* این عبد را سال ها قبل مأمورین ادارهٔ اطلاعات در مراجعه به منزل و بردن کتب بهایی و غیر بهایی برده اند و الّا عین مطالب از آنها در اینجا نقل می شد).

علاوه بر سلاطین، باید گفت طلعات مقدسهٔ بهایی صدها برابر بیشتر برای امم و ملل و نفوس که آنها را «امانات الله» و «رعایای حق» می خواندند، دعا نازل فرمودند و بهترین چیزها را برای آنان طلب فرمودند که ازجمله دعا برای اتمام جنگ ایتالیا علیه لیبی و کشته شدگان - ازجمله اعراب آنجا- می باشد. (خطابات عبدالبهاء).

فلسفه و علّت این ادعیه نیز در مورد سلاطین این بوده که حضرت بهاءالله در تعالیمشان مقام خاصی برای حکومت که مسئول حفظ ملّت است قائل هستند و امر فرموده اند اهل بهاء برای کل سلاطین علیرغم میزان عدالت یا ظلمشان، دعا نمایند تا اگر ظالمند عادل شوند و اگر عادلند مؤید بر حفظ عدل و انصاف شوند. و البته پیش بینی فرموده اند سلاطینی خواهند آمد که بین همهٔ نفوس و ازجمله اهل بهاء به عدالت رفتار خواهند کرد، و در مورد چنین سلاطین و رهبران مملکتی فرموده اند علاوه بر دعا، اهل بهاء مأمور به یاری آنها نیز هستند. اما قبل از آن مأمور به خدمت و اطاعت صادقانه در امور قانونی و اداری ای که مخالف عقاید وجدانی اهل بهاء نیست، می باشند تا به حبِّ خدا به خدمت کل دولت ها و ملّت ها موفق و مؤید گردند. (نصوص کثیری در این موارد وجود دارد که بعضاً در ادامهٔ متن آمده است. درمورد مقام حکومت و بعضی شرایط آن به منابع مذکور در یادداشت شماره 325 مراجعه شود). و خود حضرتشان از جمله برای ناصرالدین شاه که ظلم های زیادی به بابیان و بهائیان نمود، دعا فرموده اند. (رجوع شود به لوح *شیخ نجفی*، صص ۱۰۷– ۱۰۶، ۱۶۴ – ۱۶۳،...). و نیز به لوح مهم مندرج در *مکاتیب عبدالبهاء*، ج ۳، صص۱۶۴ – ۱۵۷، مراجعه شود.

[322] لوح ملکهٔ ویکتوریا، لوح دنیا، *مکاتیب*، ج۲، صص۲۱۳-۲۱۲؛...

[323] *خطابات*، ج۲، صص ۱۱۸ به بعد؛ خطابات به استانبول درکتاب مستطاب اقدس؛ لوح *رئیس*؛ *سورة الملوك*؛ *تاریخ سمندر*، ص ۱۸۸؛ *مائدهٔ آسمانی*، ج۶ ، ص ۳۷؛ لوح *شیخ نجفی*؛ لوح *ملکهٔ ویکتوریا*؛...

[324] لوح دنیا؛ *خطابات*، ج۲،صص ۶۰ به بعد و ۱۱۸ به بعد.

[325] نقائص انظمهٔ سیاسی و دینی عالم مورد بحث دانشمندان دنیا نیز بوده است که باید به کتب مربوطه مراجعه کرد. در اینجا فهرستی مختصر از مراجع بهایی که شامل بعضی بیانات طلعات مقدسهٔ بهایی و بیت العدل اعظم دربارهٔ انظمهٔ سیاسی و حکومات است تقدیم می گردد تا طالبین مراجعه فرمایند: *الواح ملوك*؛ *دریای دانش*، صص ۴-۳؛ کتاب مستطاب *اقدس*؛ لوح شیخ نجفی؛ *خطابات*، ج۲، صص ۳۲۱ به بعد، ۲۶۷ به بعد، ۱۱۸ به بعد؛ *رسالهٔ سیاسیه*؛ *رسالهٔ مدنیه* کلاً و ازجمله، صص ۶۹-۷۲؛ *توقیعات* ، ج۱، کلاً و از جمله صص ۲۵۳،۹۵؛ *توقیع هدف نظم بدیع جهانی*؛ توقیع «قَدْ ظَهَرَ یوْمُ الْمیعاد» (یوم میعاد ظاهر شد)؛ «نظم جهانی بهایی»، صص ۲۸، ۲۷، ۱۱۵ تا ۱۴۵؛ *ارکان نظم بدیع*، صص ۲۲-۱۴؛ *امر و خلق*، ج۳، صص۲۲۰-۲۱۹، ۳۲۴-۳۰۸ ؛ *مائدهٔ آسمانی*، ج ۸، ص۸۰؛ *امر و خلق*، ج۴، صص۴۶۷-۴۶۶؛*گوهر یکتا*، صص ۳۰۳-۳۰۲؛ *پیام ملکوت*؛ بیانیهٔ *وعدهٔ صلح جهانی* بیت العدل اعظم؛ بیانیهٔ *رفاه عالم انسانی*؛ بیانیهٔ بیت العدل اعظم خطاب به رؤسای ادیان عالم، آپریل ۲۰۰۲؛ بیانیهٔ *قرن انوار* شامل تحلیل قرن ۲۰؛ *حال و آیندهٔ جهان*؛پیام های بیت العدل اعظم، مورّخ: ۲ نوامبر ۱۹۹۲؛ ۲۹ دسامبر ۱۹۹۰؛ شهر العزة ۱۴۴ بدیع ؛ ۹ شهر العزة ۱۳۵ بدیع مطابق ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۸....؛ پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ که در ضمیمهٔ شماره ۳ آمده است؛ *نشریهٔ پیام بهایی*، شمارهٔ ۱۵۴، صص ۸- ۷؛ یادداشت شمارهٔ 127 و 129 همین متن. و کثیری دیگر از آثار بهایی.

[326] برای موارد ذکر شده، ازجمله رجوع شود به: *گنجینهٔ حدود و احکام*، صص ۴۳۲، ۴۲۸؛ *گلزار تعالیم بهایی*، صص ۳۴۶، ۴۵۸، ۴۶۱؛ *امر و خلق*، ج۳؛ حضرت *نقطهٔ اولی* تألیف محمد علی فیضی؛ مجلهٔ *پیام بهائی*، شمارهٔ ۱۷۴، اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۳، صص۱۸- ۱۴؛...

[327] حتی اگر نفوس بسیار نادری از بهاییان بوده باشند که در کارهای اداری به مقامات بالاتر رسیده باشند ولی آنجا که مجبور می شدند در سیاست دخالت کنند، ترك آن مقام بالاتر و اگر نمی شد ترك کلی کار را اختیار می کردند و از صراط تعالیم آئینشان منحرف نمی شدند و اگر غیر از این بود اول نصیحت و توجیه می شدند تا کاری را که مستلزم دخالت در سیاست است نکنند و اگر چنین نمی کردند از جامعه بهایی طرد و حذف نام می شدند، چنان که در زمان محمد رضا شاه پهلوی یکی از بهاییان به مقام وزارت رسید ولی به علّت عدم ترك پست وزارت طرد شد.(به ضمیمهٔ ۲ مراجعه شود). و چنانچه ضمن پاسخ به شبهات صص ۱۸۸ – ۱۸۷ مسلخ عشق ذکر شده، بعضی نیز بودند که پیشنهاد پست وزرات را رد کردند.

[328] به عنوان نمونه به *گلزار تعالیم بهایی*، صص۵۳، ۴۶-۴۴، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۹، ۴۶۹، ۴۲۱-۴۱۹ ، ۴۵۷-۴۵۱؛ *امر و خلق*، ج۳؛ *پیام ملکوت*؛...مراجعه شود.

[329] *گلزار تعالیم بهایی*، ص ۴۵.

[330] نقل از کتاب *نظم جهانی بهایی*، ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم، صص ۹۳-۸۹ (نیز رجوع شود به *گوهر یکتا*، ص ۳۱۴؛ *حال و آیندهٔ جهان*، صص ۱۰۲-۹۶، که بیان مزبور با ترجمه ای دیگر بعضاً مندرج است).

[331] ازجمله مراجعه شود به نشریهٔ *دانش و بینش*، ج۱، نشر دسامبر ۱۹۹۹.

[332] رجوع شود به لوح سلطان ایران؛ لوح شیخ نجفی؛ رسالهٔ مَدَنیه؛ رسالهٔ سیاسیه؛ مکاتیب عبدالبهاء؛ توقیعات حضرت ولی امرالله، پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ مندرج در ضمیمهٔ ۳ ؛ یادداشت 127؛... .

[333] خوشبختانه به تدریج به خصوص در اثر انقلاب اسلامی که سبب اشتهار بیشتر امر بهاء در دنیا گردید، کتبی در این خصوص از طرف غیر بهاییان در حال انتشار است و بالاخره طبقهٔ فرهیخته و فاضل ایران عزیز بیش از پیش در حال توجه به گروهی از فرزندان عزیز فراموش شده این آب و خاك و خدمات عظیم ۱۶۳ سالهٔ آنان به ایران می باشند.

[334] *کواکب الدریه*، ج ۲، صص ۶۸-۶۷. مضمون لوح مبارك بسیار شبیه *رسالهٔ مَدَنیه* و بیانیهٔ بیت العدل اعظم، مورخ ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ (ضمیمهٔ ۳) می باشد. از این جهت تمعّن و تحقیق عمیق باید کرد و از هدایات آن برای سعادت حقیقی ایران باید استفاده کرد.

[335] و از نکات مهمی که هموطنان عزیز باید بدانند، و به واسطهٔ آن به دسیسه های امثال آقای شهبازی که امر بابی و بهایی را قاچاقچی تریاک ذکر می کنند (مقالهٔ مندرج در *جام جم* شمارهٔ ۹۳۱، مورّخ ۱۶ مرداد ۱۳۸۲، که قبلاً ذکرش رفت) آگاه گردند، هشدارهای حضرت عبدالبهاء است از آن قبیل که در لوح مبارك مندرج در متن ملاحظه می فرمایید. موردی را که دربارهٔ چین در لوح مبارك فرموده اند در لوحی دیگر توضیح داده اند. قسمتی از آن لوح در ذیل تقدیم می گردد، خود شما عزیزان قضاوت فرمایید: «... در مسألهٔ حشیش، فقره مرقوم بود که بعضی از نفوس ایرانیان به شرّش گرفتار. سبحان الله این از

جمیع مُسکرات بدتر و حرمتش مُصَرَّح... اما افیون و زقّوم کثیف و حشیشِ خبیث، عقل را زائل و نفس را خامد و روح را جامد و تن را ناهل (خشکیده و پژمرده و تشنه) و انسان را به کلی خائب و خاسر نماید با وجود این چگونه جسارت نمایند. ملاحظه نمایید که اهالی هند و چین چون به شرب دخان این گیاه سجّین معتادند چگونه مخمود و مبهوت و منکوب و مذلول(خوار) و مرذولند (پست). هزار نفر مقاومت یك نفر نتواند. هشتصد کُرور نفوس از اهل چین مقابلی با چند فوج از فرنگ ننمود زیرا جبن و خوف و هراس در طینتشان به سبب شُربِ دخانِ افیون مُخمّر گشته. سبحان الله چرا دیگران عبرت نگیرند. از قرار معلوم این فعل مشئوم (نامبارك) به مرز و بوم ایران نیز سرایت کرده اَعاذَنا اللهُ وَ اِیاکُمْ مِنْ هذا الْحَرامِ الْقَبیحِ وَالْدُّخانِ الْکَثیفِ وَ زَقُّومِ الجَحیمِ کَما قالَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالی: یغلی فِی الْبُطُونِ کَغَلْیِ الْحَمیمِ.» (خدا ما و شما را از این حرام قبیح و دخان کثیف و زَقّومِ جهنم پناه دهد و حفظ کند. چنان که خداوند تبارك و تعالی فرمود: می جوشد در شکم ها چون جوشیدن آب گرم (سورهٔ دخان قرآن مجید آیات ۴۶-۴۵)) (گنجینهٔ حدود و احکام، صص ۴۳۸-۴۳۷). آری درست می خوانید و چشمانتان درست می بیند! این سخنان فرزندی از ایران است که چندین دهه است ردیه نویسان او را ضدّ ایرانی معرفی کرده اند. الحمدلله آقای شهبازی اسباب خیر شده اند تا اکاذیب و افترائاتشان مُسبّبِ روشن شدن بیشتر حقایق گردد. آقای شهبازی را قسم می دهم که با ملاحظهٔ لوح فوق و سایر آثار بهایی و بابی آیا این حق وجود ندارد که ایشان و امثال و اسلافشان از ردیه نویسانی که چون ایشان امر بابی و بهایی را مرتبط با قاچاق تریاك و فاسد و زانی و امثال ذلك دانسته اند ، مستقیماً یا غیر مستقیم مرتبط یا آلت دست قاچاقچیان بزرگ و خاندانهای مافیایی «روچیلدها» و «ساسون ها» و «ریپورترها» دانسته شوند؟! ولی به مولایم حضرت بهاءالله قسم که اینك جلوی قوّهٔ واهمه خویش را گرفته ام تا به ایشان تهمت نزنم و نمی زنم، چه که این قبیل امور به صِرفِ «توهّم» اثبات نمی شود و در روز جزا نزد پروردگار مقتدر علیم باید جواب گو بود، اما در اینجا در پاسخ اتهام ایشان به «حضرت باب و بهاءالله و عبدالبهاء و ولی امرالله و بیت العدل اعظم»، شعر زیر را که حضرت بهاءالله نقل فرموده اند می آورد :

متهم داری کسانی را که حق/ کرد امین مخزن هفتم طَبَق

(لوح شیخ نجفی، ص ۱۴۵). دیگر دوست نامهربان ما خود می دانند جواب خدا راچه بدهند!

[336] مکاتیب، ج۳، ص۴۴۱.

[337] همان، صص ۱۱۱-۱۱۰.

[338] البته ایشان و امثال ایشان به بعضی منابع بهایی نیز اشاره می کنند ولی بیشتر برای نمایش است که وانمود نمایند از روی مدارك خود بهاییان نوشته اند، حال آنکه استفادهٔ مزبور نیز با نقل قول های ناقص و در جهت اثبات اکاذیب ردیه ها می باشد. و از علل صداقت و پاکی و خلوص نیت بهاییان همین بس که ایشان تاریخ امر خود را نوشته اند و هر چه وقایع جاری بوده ثبت کرده اند و چیزی را مخفی نداشته اند که امثال آقای شهبازی توهّم نمایند که کشف اسرار نموده اند، و همین امر دلیل بر صحّت مطالبی است که در این متن به استحضار رسید، والّا اگر ریگی در کفش این جامعه بود، حداقل نباید وقایعی را که در مقاطعی بر خلاف رضای حضرت بهاءالله توسّط معدودی از بهاییان واقع شده می نوشتند. (دربارهٔ بهایی شدن بعضی از هموطنان عزیز یهودی رجوع شود به کتاب «شرح حال جناب ابوالفضائل گلپایگانی» تألیف جناب روح الله مهرابخانی).

[339] بقره ۱۱۲

[340] در مورد معنی حقیقت رجعت در اصطلاح ادیان الهی، ازجمله رجوع شود به کتاب مستطاب *ایقان* و *قاموس ایقان* و نصّ مربوط به یادداشت شمارهٔ 297 در متن اصلی.

[341] در مورد آن دو به سر مقالهٔ خود آقای شهبازی در *جام جم* مذکور در قبل و *رسائل و رقائم* جناب ابوالفضائل گلپایگانی مراجعه شود. و چنین است که آقای شهبازی از هر شخصیتی که دلش بخواهد، چه شیعه، چه زرتشتی، چه یهودی، ارتباطی سیاسی، مالی، اقتصادی، غیر اخلاقی و امثاله بین او و بهاییان می تراشد تا اصل ماجرا را که نفوذ معنوی امر بهایی است در همهٔ نفوس از ادیان مختلف، پنهان نماید و آن را امری غیر معنوی و غیر الهی جلوه دهد، حال آنکه جای سؤال دارد که چگونه است نفوسی به خاطر پول و سیاست و شهوتِ نفس به امر بهایی بپیوندند ولی در عوضِ آن، زجر و بلا و سختی و حبس و نفی و شهادت نصیبشان شود ولی کماکان بهایی بمانند و بلایا را نیز به جان بخرند! زمانی یك بهایی در حبس، در جواب یکی از شکنجه گران که گفته بود همهٔ محبّت بهاییان به نفوسِ غیر بهایی به خاطر فریب آنان است و ریایی بیش نیست و برای اهداف مالی و امثال آن است، آن بهایی گفته بود: «آیا ریا حتی تا محبوس شدن در زندان و شهادت؟!» مثل این می ماند که فردی در شبیه خوانی واقعهٔ کربلا، نقش یکی از اصحاب حضرت سید الشهداء را به عهده گیرد و راستی راستی اجازه دهد، بازیگر نقش شمر او را واقعاً بکشد! آخر کیست که به امثال این ردیه نویسان بگوید که اگر کسی از روی ریا و برای منافع مالی و سیاسی و شهوانی، دینی ساختگی را قبول کند، دیگر تا مرز شهادت استقامت نخواهد کرد، و دست از آن خواهد کشید تا حداقل زنده بماند تا از طرفی دیگر به اهداف مزبور برسد. اما قرآن مجید بر عکس نظر آقای شهبازی و اسلافش، علامتِ صداقتِ ادعای نفوس را دقیقاً این می داند که حتی در صورت مرگ و شهادت در راه آن مدّعا، دست از آن برندارد: «قُلْ یا اَیها الَّذینَ هادُوا اِنْ زَعَمْتُم اَنَّکُمْ اَوْلیاءُ اللهِ مِنْ دونِ النّاسِ فَتَمَنَّوا الْمَوتَ اِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ» (بگو ای کسانی که یهودی شدید اگر ادعا می نمایید که دوستان خدایید از غیر مردمان، پس آرزو کنید مرگ را / سورهٔ جمعه، آیهٔ ۶). سُبحانَ اللهِ! این آیه دربارهٔ یهودیان است، و جناب یعقوب متّحده هم یهودی بوده اند و با قبول امر بهایی و تمنّای شهادت از حق و تحقق آن اثبات کردند که از «دوستان و اولیای خدا هستند» صَدَقَ اللهُ العَلِی الْعَظیمُ الْبَهی الأبهی.

[342] عیناً از قرآن شماره ۹ نوشته شد.

[343] *مکاتیب*، ج۲، ص ۱۲۱.

[344] *مائدهٔ آسمانی*، ج۳، ص ۶۲.

[345] *امر و خلق*، ج۴، ص ۴۷۱. این نصّ در ادامهٔ متن آمده است. (نیز رجوع شود به لوح شیخ نجفی).

[346] رجوع شود به کتاب *شرح حال جناب ابوالفضائل گلپایگانی* از جناب روح الله مهرابخانی و *رسائل و رقائم* جناب گلپایگانی، جمع آوری جناب مهرابخانی.

[347] *امر و خلق*، ج۴، صص ۴۷۰-۴۶۹.

[348] همان، صص ۴۷۱-۴۷۰.

[349] همان، ص ۴۷۱.

[350] همان، صص ۴۷۲-۴۷۱.

[351] همان، ص ۴۷۲.

[352] توقیعات مبارکهٔ سالهای ۱۰۹-۱۰۲ بدیع، صص ۸۶-۸۰.

[353] آثار قلم اعلی، ج۶، ص ۲۴۴. دربارهٔ مفهوم یوم الله ازجمله رجوع شود به: کتاب مستطاب *ایقان*؛ *لوح شیخ نجفی*؛ *قاموس ایقان*؛...

[354] دریای دانش، صص ۳۱-۲۹.

[355] کتاب مستطاب *اقدس*. مضمون به فارسی: «قسم به خدا اراده نداریم که در ممالك شما تصرف کنیم بلکه برای تصرف قلوب آمده ایم چه که همانا قلب ها نظرگاهِ بهاست. شهادت می دهد به آن ملکوت اَسماء اگر بفهمید.»

[356] لوح *بشارات* به نقل ازگلزار تعالیم بهائی، ص ۴۴.

[357] مکاتیب، ج۱، صص۴۱۱-۴۰۹.

[358] مکاتیب، ج۱، صص ۴۱۱-۴۰۹.

[359] رسالهٔ سیاسیه.

[360] خطابات، ج۲، صص۲۶۷ به بعد.

[361] رسالهٔ سیاسیه.

[362] مکاتیب، ج۲، صص۷۲ به بعد.

[363] خطابات، ج۲، صص ۱۱۸ به بعد.

[364] خطابات، ج۲، صص ۲۶۷ به بعد.

[365] مائدهٔ آسمانی، ج۶، صص ۵۵-۵۴.

[366] قرآن مجید،حشر، ۹

[367] توقیعات، ج۱، صص...-۱۶۳.

[368] همان، صص ۱۴۵-۱۴۴. برای دیدن دیگر نصوص مهم در ادامهٔ نصوص یاد شده در متن ازجمله به مراجع زیر مراجعه شود: *خطابات*، ج۲، ص۱۲۶؛ *مائدهٔ آسمانی*، ج۳، صص ۶۱-۵۹؛ *گوهر یکتا*، صص ۳۱۶-۳۱۳؛ و ۳۱۲-۳۱۱؛ *امر و خلق*، ج۳، صص۲۸۱-۲۶۵؛ پیام ۲۶ نوامبر ۱۹۹۲ بیت العدل اعظم؛ *آهنگ بدیع*، سال ۳۱ شمارهٔ ۳۴۱ (رقیمهٔ دارالانشاء بیت العدل اعظم مورخ ۷ جولای ۱۹۷۶)؛ پیام ۴ ژانویهٔ ۱۹۹۴؛ پیام رضوان ۱۵۳ بدیع؛ اخبار امری سال ۱۳۴۳، صص ۵۲۸-۵۲۵؛ جزوهٔ *خصائل روحانی ناظم* مربوط به جزوات آموزشی ناظمین، شمارهٔ ۲.

[369] قبلاً در همین فصل اول ذکر شد ۸ نکتهٔ کلی و مسألهٔ اساسی وجود دارد که زمینهٔ پاسخ های جزیی به مسلخ عشق در فصل دوم می باشد؛ در نکتهٔ ۶ به بررسی ردیه های ۱۶۳ ساله پرداخته شد و اینك نکتهٔ ۷ در متن تقدیم می شود.

[370] روزنامهٔ کیهان، یکشنبه ۱۰ آبان ۱۳۶۰، شمارهٔ ۱۱۴۲۲.

[371] در شناخت حزب قاعدین زمان موسوم به انجمن حجتیه، صص ۶۲، ۱۹۴، ۲۸، ۹۶.

[372] *مائدهٔ آسمانی*، ج۳، ص ۷۹.

[373] ازجمله رجوع شود به کتاب *قرن بدیع*؛ *بیانیهٔ قرن انوار*؛ *جزوات سطوت میثاق* ۱و۲؛...

[374] نیز به نص حضرت ولی امرالله مندرج در اول نکتهٔ ۶ از فصل اول متن مراجعه فرمایید که در آن پیش بینی فرموده اند حملات در آینده متوجه نظم اداری بهایی علاوه بر تعالیم آن خواهد بود چنانکه حال چنین شده و ادامه داشته و خواهد داشت. از جمله اشکال این حملات، نوشتن ردیه هاست که اگر چه نه در حدّ ایران، ولی به اندازه ای که ملل و دول دیگر نیز با امر بهایی آشنا شده اند، بعضاً حسودان و معرضین آن ممالك نیز قیام کرده اقدام به نوشتن ردیه کرده اند. از جمله: کشیش پروتستان پیتر ایستن، خانم روت وایت، هرمن زیمر، فرانچسکو فیچیکیا،... که اهل بهاء نیز پاسخ ردیه های آنها را داده اند که آخرین جواب از این نوع، کتاب *راست را کژانگاشته اند* در جواب ردیهٔ فیچیکیا می باشد.

[375] به نقل از دائرة المعارف بهائی

[376] قرآن مجید، ابراهیم، ۳۳-۲۹، ترجمه عیناً از قرآن شمارهٔ ۹

[377] چنانکه در قرآن از این حالت و مرحله با عباراتی از قبیل وقوع قیامت، که همان قیام مظهر ظهور است، یاد شده: «إذا قامَ القائمُ قامَتِ الْقیامَةُ» (وقتی قائم قیام نماید، قیامت بر پا می شود) در یك چشم به هم زدن- کَلَمْحِ الْبَصَرِ (نَحل، ۷۹)

[378] سورهٔ معارج، ۴

[379] در این مورد رجوع شود به کتاب مستطاب ایقان و قاموس آن

[380] در این مورد ازجمله رجوع شود به: *امر و خلق*، ج۴؛ *قرن انوار*؛ *حال و آیندهٔ جهان*؛ و پیام های عمومی بیت العدل اعظم،... .

[381] گنجینهٔ حدود و احکام، ص ۲۹۹.

[382] همان، ص۲۹۹.

[383] همان.

[384] گلزار تعالیم بهایی، ص ۱۲۲.

[385] گنجینهٔ حدود و احکام، صص۳۰۰-۲۹۹.

[386] ظهور عدل الهی، صص ۶۴-۶۳؛ وگلزار تعالیم بهایی، صص۱۲۶-۱۲۵.

[387] ترجمهٔ مهران توکلی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.

[388] ترجمه. *پیام بهایی*، شمارهٔ ۱۸۲، ص ۱۷.

[389] امر و خلق، ج۴، صص ۳۸۱-۳۸۰.

[390] دربارهٔ نظم اداری به عنوان نمونه رجوع شود به قرن بدیع، ج۴؛ توقیع منیع ۱۰۵ بدیع؛ توقیع دور بهایی؛ هدف نظم بدیع جهانی؛ بیانیهٔ قرن انوار و رفاه عالم انسانی؛ گلزار تعالیم بهایی؛ امر و خلق، ج۴؛ ارکان نظم بدیع؛ دیانت بهایی آئین فراگیر جهانی؛ خصائل اهل بهاء و فرائض اصحاب شود؛ حال و آیندهٔ جهان؛ انوار هدایت؛ نظم اداری از جناب هوشنگ محمودی؛ ضمیمهٔ شمارهٔ ۵؛ جزوهٔ خصائلِ روحانیِ ناظم، مربوط به جزوات آموزشی ناظمین، جزوهٔ شمارهٔ ۲؛...

[391] قبلاً در بعضی قسمت های متن و یادداشت ها در این مورد آمده است مراجعه شود، ازجمله به کتاب *ارکان نظم بدیع*.

[392] توضیح آنکه قوای ادراکی انسان دارای مراتبی است که ازجمله از حواس ظاهره شروع می شود و به مرتبهٔ قوّهٔ متخیله و واهمه و سپس به قوّهٔ عاقله می رسد و بالاتر از قوّهٔ عاقله قوّهٔ ادراکات معنوی و روحانی است که مورد تأکید ادیان الهی است. قوّهٔ عاقله به راحتی می تواند اوهام و خرافات را تشخیص دهد و ردّ کند، اما همیشه نمی تواند حقایق معنویِ مافوقِ خود را بفهمد و اثبات کند، اما از طرفی نیز نمی تواند آن را رد کند، و همین توانایی در ردّ اوهام و عدم توانایی در ردّ حقایق معنوی، شاخص تمییز این دو از یکدیگر است. آژدوکیویچ در کتاب *مسائل و نظریات فلسفه*، ترجمه منوچهر بزرگمهر، نشر مؤسّسهٔ انتشارات علمی دانشگاه آریا مهر (شریف) از چاپ ۱۹۷۵، صص: ۸۸-۸۷ به این حقیقت اشاره می کند.

[393] رجوع شود به کتاب *نقطهٔ اولی* از جناب محمد علی فیضی، *بیان حقایق* از مرحوم آقا سید عباس علوی.

[394] از جمله رجوع شود به کتاب مستطاب *بیان فارسی*. بعضی محققین مسلمان نیز دربارهٔ عدد نوزده در قرآن تحقیقاتی کرده اند و جدول های مفصل از آن ترتیب داده اند. از جمله مراجعه شود به:

http://www.negah28.info/index.php?option=com_content&task=view&id=11&Itemid=22&limit=1&limitstart=2

و نیز:

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%AF%D8%B9%D8%A7%DB%8C_%D8%B1%D8%A7%D8%A8%D8%B7%D9%87_%D8%B1%DB%8C%D8%A7%D8%B6%DB%8C_%D8%AF%D8%B1_%D9%82%D8%B1%D8%A2%D9%86

[395] در این مورد رجوع شود به آثار حضرت باب و نیز *امر و خلق*، ج۱و۲. نفس تطبیقات عددّیه و حروفیه مزبور با حقایق معنویه از معجزات محسوب شده است.

[396] گنجینهٔ حدود و احکام، ص ۲۴۷.

[397] همان منبع ، صص۴۵۵-۴۵۳، *امر و خلق*، ج۳؛ *انوار هدایت* (به فهرست مفصّل آن دربارهٔ مواضیع مطروحه و ازجمله راجع به عدد ۱۳ و عدد ۹ و ۱۹ مراجعه شود).

[398] *امر و خلق* دو جلد ۱ و ۲ در یك مجلد، ص ۴۰۶. طالبین برای ملاحظهٔ نصوص مهمّهٔ امر بهایی دربارهٔ تطابق علم و دین، و لزوم ترك جهل و اوهام و تقالید و تعصبات، ازجمله مراجعه فرمایید به: *لوح حکمت*؛ مجموعهٔ اشراقات صص ۱۵۴، ۲۱۶و ۱۵۳؛ *مائدهٔ آسمانی*، ج۴، صص ۱۶۹-۱۶۸، *مائده آسمانی*، ج۸، ص۱۸۹و ۱۰۱-۱۰۰؛ *خطابات*، ج۲، صص۲۱۸و...؛ *مکاتیب*، ج ۲، صص ۲۵۸ ، ۱۱۲-۱۰۹؛ *مفاوضات*، صص ۲۲۵، ۱۰۴ – ۱۰۳؛ *مکاتیب*، ج۱، ص ۳۱۰؛ لوح دو ندا در *مکاتیب*، ج۳، صص۴۷۵-۴۷۴ و لوح دکتر فورل؛ *مائدهٔ آسمانی*، ج۹ ص۹۰؛ *مجموعهٔ آثار مبارکه دربارهٔ تربیت بهایی* ص۲۰ و.. ؛ *پیام ملکوت*؛ *امر و خلق*، ج ۱ و ۲؛ *امر و خلق*، ج ۳، ازجمله صص۲۲، ۳۴۰-۳۳۹، *امر و خلق*، ج ۴ ، جزوهٔ *تحقیق و تتبع*، ازجمله بند های ۲۲ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۵۰ ، ۷۰ ،...؛ *بهاءالله و عصر جدید*؛ *بیانیهٔ رفاه عالم انسانی*؛ *پیام بهائی* شمارهٔ ۲۳۰ صص ۴-۳ ؛ *آهنگ بدیع* سال ۲۸ شمارهٔ ۸و ۷ صص ۱۰-۵؛ نوار *تطابق علم و دین* از تقریرات شهید مجید دکتر داوودی؛...

[399] در این مورد به کتب متعدد بابی و بهایی می توان رجوع کرد. مثل *بیان فارسی*؛ کتاب مستطاب *ایقان*؛ *رسالهٔ بقای ارواح*؛ *گلزار تعالیم بهایی*؛ صص۵۰۰-۴۷۷؛.....

[400] از جمله: سورهٔ اسراء آیات ۱۰۰-۹۲؛ *دلایل سبعه* از حضرت باب؛ کتاب مستطاب *ایقان*؛ *قاموس ایقان* و کثیری از کتب استدلالی بهایی... .

[401] از جمله رجوع شود به کتاب مستطاب *ایقان* و *مفاوضات*؛ *سید رسل حضرت محمد* از دکتر ریاض قدیمی. این عبد نمی داند چرا جاعلین مسلخ عشق به سبك ردیه نویسان قدیمی، ایرادات عقیدتی قدیمی را نیز به ایرادات جدید، که امثال ردیه های *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* و ردیه های آقای شهبازی و امثال ایشان اقتباس کرده اند، اضافه نموده اند. شاید جاعلین مأمور این کار خلّاقیتی جز ترکیب مطالب ردیه های متفاوت قدیم و جدید در قالبی داستانی –که به بهانه داستانی بودنش می توان عند اللزوم از انتقادهای آکادمیك و نیز دینی، فرار نمود – نداشته اند. به هر حال پاسخ ایشان در مواردی چون رجعت و معراج به قلم وحیانی در ظهور بابی و بهایی داده شده است و چون اهل بهاء معانی آن را روحانی و معنوی می دانند، به جاعلین برخورده است، چه که فکر می کنند مباحث معجزه و بهشت و جهنم و مجازات و مکافات و رجعت و معراج فقط در حالت جسمانی معنی می دهد و اگر آن را معنوی و روحانی بدانیم مجازات و مکافات و حلال و حرام از بین می رود ! ولی نباید نگران باشند چون خداوند مُنزِل آیات خود می داند چگونه مجازات و مکافات فرماید.

اما چون جاعلین در ترکیب و کنار هم چیدن مطالب مسلخ عشق از ردیه های قدیم و جدید، در قالب داستانی، خلاقیت به خرج داده اند، بنده هم مناسب دیدم ترکیب ذیل را، نه مثل ایشان از مطالب کذب و اتهام، بلکه از آیات و احادیث، ترتیب دهم و منصفانه بخواهم و بپرسم که نتیجهٔ این سه آیه و حدیث چه می شود (آیا معراج جسمانی است یا روحانی) :۱- «سُبحانَ الّذی اَسْری بِعَبْدِه لَیلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرام اِلَی المَسْجِدِ الْاَقصَی الَّذی بارکنا حَوْلَهُ لِنُرِیهُ مِنْ آیاتِنا اِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ»(اسراء-۱). ۲- «وَ اِن کانَ کَبُرَ عَلَیکَ اِعراضُهُمْ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَبْتَغی نَفَقاً فِی الاَرضِ اَوْ سُلَّماً فِی السَّماء فَتَأْتیهِمْ بِآیَةٍ وَ

لَوْ شاءَ اللهُ لَجَمَعَهُم عَلَى الْهُدى فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْجاهِلينَ.» (انعام **۳۵**) **۳**- «الصَّلوةُ مِعراجُ الْمؤمِنِ، بِه يصْعَدُ اِلَى السَّماءِ» در مورد معراج ازجمله رجوع شود به کتاب *سید رسل حضرت محمد*، صص **۱۹۵-۱۹۳**).

[402] *گنجینهٔ حدود و احکام*، ص **۲۰۱** و در کتاب مستطاب *اقدس*، چاپ مرکز جهانی بهایی، دربارهٔ حکمت حکم جواز استخدام دوشیزگان برای خدمات خانه توسط مردان، در یاداشت شمارهٔ **۹۱**، می نویسند: «زیرا این امر در میان شیعیان فقط وقتی جایز بوده که خطبهٔ محرمیت بین صاحب خانه و دوشیزه مستخدم خوانده شده باشد.» لذا همانطور که در متن آمد، نیازی به این کار نیست و استخدام فقط برای خدمت با دریافت اجر و مزد و حقوق است و آن دوشیزه کنیز محسوب نمی گردد چه که در امر بهایی خرید و فروش کنیز و بنده حرام شده است و افراد آزادند، و آن قبیل دوشیزگان نیز آزادند هر وقت ارادهٔ ازدواج نمایند چنین کنند و «مخدوم، حق ِهیچ نوع رابطهٔ جنسی با دوشیزهٔ مستخدم ندارد» (همان یادداشت 91) و چنین کاری زنا محسوب و نهی و حرام است. همچنین شایان توجه است که در امر بهایی ازدواج موقّت و مُتعه یا صیغه نیز حرام است و زیاده از یك زن گرفتن نیز به تبیینات خود حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء ممنوع می باشد، و طلعات مقدسهٔ بهایی در آثار مبارکه شان با توجه به آنکه بشریت در حال ورود به دوران بلوغ خود است و باید روحانیات بر جسمانیات غلبه یابد، چنین فرموده اند: «طهارت و تقدیس باید اصل مسلّم و میزان مکمّل رفتار و اطوار یاران در روابط اجتماعی آنان با اعضاء داخل جامعه همچنین در تماس و ارتباطشان با عالم خارج باشد» (حضرت ولی امرالله، *گنزار تعالیم بهایی*، ص **۱۲۵**). و نیز «تمتّع کامل از غریزهٔ جنسی، حق طبیعی هر فرد است و قاعدهٔ ازدواج شرعاً به همین خاطر ایجاد شده است. بهاییان بدون آنکه این حق را تحریم کنند معتقدند که باید تحت ضابطه و قاعدهٔ معین که همان علقهٔ زوجیت باشد اعمال گردد» (همان، ص **۲۹**). و نیز می فرمایند: «عفت و عصمت شامل قبل و بعد از ازدواج هر دو می باشد و عبارت است از زندگیِ جنسیِ مطلقاً عفیفانه. قبل از ازدواج باید کاملاً عفیف بود و بعد از ازدواج باید مطلقاً به همسر خود وفادار بود؛ وفادار در تمام روابط جنسی و وفادار هم در گفتار و هم در اعمال.» (*منتخبات نصوص دربارهٔ حفظ وتحکیم مبانی ازدواج بهایی*، جمع آوری دایرهٔ تحقیق بیت العدل اعظم، بند **۲۳۴۴**).

[403] همین آکاذیب موهن را در ردیهٔ قبلی به نام خانم مهناز رئوفی تحت عنوان *چرا مسلمان شدم* ذکر نموده.

[404] *امر و خلق*، ج۴، صص ۱۷۷-۱۷۶.

[405] همان، ص۱۷۷.

[406] از جمله با استفاده از قاموس توقیع منیع نوروز ۱۰۸ بدیع (یا *اسرار ربانی* ج۳)، ص ۱۴۷. در این مورد همچنین مراجعه شود به *اقلیم نور* از جناب ملك خسروی.

[407] در لوح احتراق، حضرت بهاءالله می فرمایند: «قَدْ خَبَتْ مَصابيحُ الصِّدْقِ وَ الصَّفا وَ الغَيرَةِ وَ الْوَفا، اَينَ شُؤُناتُ غَيرَتكَ يا مُحَرِّكَ الْعالَمينَ» (چراغهای صدق و صفا و غیرت و وفا خاموش شد. کجاست شئونات غیرت تو ای محرّك عالمیان).

[408] به عنوان نمونه به کتبی که اهل بهاء دربارهٔ اسلام عزیز نوشته اند و در فصل اول، هفت مورد از آنها نام برده شد، مراجعه شود. از جمله: «سید رسل حضرت محمد، اسلام و مذاهب آن»، دکتر ریاض قدیمی، صص ۱۸۶-۱۸۴ و صفحات قبل و بعد آن.

[409] در مورد ردیهٔ آقای افراسیابی تحت عنوان «تاریخ جامع بهاییت» که در سال ۱۳۸۲ نیز چاپ دهم آن با اضافات روز منتشر شد در فصل اول، نکتهٔ ۶ اشاره شد. در این ردیه مانند دو جلد کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»، اسناد جعلی از ساواك آورده شده و جالب آنکه اتهام فراماسونری نیز به اهل بهاء زده و سنگ تمام گذاشته، حال آنکه دو جلد کتاب مزبور، فراماسونری و امر بهایی را تقریباً جداگانه مطرح کرده است (ج۱، صص ۳۷۸-۳۷۲).

دربارهٔ موارد مورد سؤال در متن، از قول خود جاعلین و تهیه کنندگان «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» نوشته شده است چه که در آن نوشته شده پشت سر پهلوی و ساواك و فردوست، اینتلیجنس سرویس و سیا و ریپورترها بوده اند.

[410] در بیانات مشابه، علمای مذهبی و امرا و سیاسیون نیز مورد خطاب بوده اند.

[411] قرآن مجید، طارق-۹

[412] همان – ۱۰

[413] بعد از انقلاب کتاب هایی دربارهٔ هویدا نوشته شده که ازجمله در *نخست وزیران ایران*، تألیف احمد عبدالله پور، کانون انتشارات علمی، چاپ ۱، پاییز ۱۳۶۹، ص ۲۸۳، آمده است که هویدا بهایی نبوده است.

[414] ازجمله *جسارتهایی از تاریخ بهایی گری در ایران* ص ۲۱ و سایر آثار آقای شهبازی؛ مقالهٔ «بهاییت و صهیونیسم، فرقهٔ انحرافی ابتکاری!»، روزنامهٔ *جام جم*، شمارهٔ ۱۴۳۶، سال ششم، یکشنبه ۱ خرداد ۱۳۸۴ ؛ و سه مقالهٔ سابق الذکر آقای شهبازی در *جام جم* (فصل اول نکتهٔ ۶).

[415] در مورد حقایق متن - ازجمله قالب های ذهنی- قبلاً در فصل اول، نکتهٔ ۶ ذکر شده است لزوم به تکرار نیست. در مورد «شبیه سازی» ذهنی به کتب روانشناسی مراجعه شود. از جمله به منابع زیر:

Hall, Elizabeth, Psychology Today: An Introduction, ted.New york: Randon House, 198

نیز به یادداشت 276 مراجعه شود.

[416] رجوع شود به جلد اول *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، صص ۳۷۷، ۴۶۷-۴۴۲، ۶۵۲-۶۶۱،... .

[417] به عنوان نمونه: خصائل اهل بهاء و فرائض اصحاب شور؛ حال و آیندهٔ جهان؛ ارکان نظم بدیع ؛....

[418] به عنوان نمونه برای اطلاع از مفهوم طرد و انواع آن و ماهیت و کیفیت اجرای آن ازجمله رجوع فرمایید به کتاب *انوار هدایت* و ضمیمهٔ ۵ همین متن. در جاهای دیگر همین متن نیز درباره طرد اشاراتی شده است.

[419] *کتابُ عهدی*. نیز رجوع شود به *گلزار تعالیم بهایی*، صص: ۲۶-۲۵. ناگفته نماند که نه تنها جاعلین مسلخ عشق بر خلاف رضای الهی به اهل بهاء فحش می دهند، بلکه متأسفانه امثال ایشان به خودشان نیز فحاشی می کنند، چنانکه حتی بلندترین مقامات و اولیای محترم امور اخیراً در این مورد اظهار نگرانی و ناراحتی نمودند (به عنوان نمونه رجوع شود به سخنان مقام محترم ریاست جمهوری وقت در ۸۴/۴/۱۱ در قم؛ و روزنامه های همان تاریخ) و از آنها خواستند ادب را در ادبیات سیاسی و نسبت به هم رعایت کنند.

[420] همان طور که قبلاً نیز ذکر شد، ردّ پای «شبکهٔ ۲۷سالهٔ» جاعلین و ردیه نویسان پس از انقلاب را ملاحظه می فرمایید. ایرادات مذکور عیناً تکرار همان خط و خطوط آنها و آبشخورشان در ردیه های سابق الذکر قبل از انقلاب است (فصل اول، نکتهٔ ۶، درباره ردیه های آواره، صبحی، نیکو، رائین، فضایی، شهبازی).

[421] حضرت بهاءالله در *کتاب بدیع* که در پاسخ شبهات ازلیان نازل شده، در جایی به لسان حال، از زبان «قلمی» که دردست ردیه نویس، علیه دین خدا، به کار رفته مناجات و دعایی نازل فرموده اند که به نحوی مؤثر و ملیح و رحمانی رو به خدا نموده و ناله می کند که چرا در دست ردیه نویس اسیر شده و به وسیله او علیه خالق او کلمات ردیه نوشته می شود. سُبحانَ مُنْزِلِها اللَّطیفِ الْخَبیرِ. این متن تا حدی طولانی شده -اگر چه لازم بوده- والّا عین مناجات مزبور نازله از زبانِ حالِ قلم را در اینجا درج می نمود تا عشّاق را حظّ روحانی بخشد و غم دل بزداید. این است که از هموطنان عزیز می خواهد خود به *کتاب بدیع* مراجعه فرمایند.

[422] در مورد عوالم حق و امر و خلق، مراجعه شود به *امر و خلق*، ج۱و۲؛ و سایر آثار بهایی.

[423] *به یاد محبوب*، صفحات ۲۱۵-۲۱۴؛ و نیز اول ترجمه همان توقیع *دور بهایی*. نظر به اهمیت این توقیع منیع، از هموطنان عزیز تمنا دارد برای آشنایی با کلیت حقیقت این امر نازنین (مر بهایی)و اصول اعتقادات اهل بهاء و جایگاه آن و اهداف آن و روش آن و ارتباط آن با دیگر ادیان و عهد و میثاق آن و نظم بدیع و سیستم تشکیلات نظم اداری آن، حتماً آن را مطالعه فرمایند تا دیدی اجمالی و کلّی به دست آورند و توضیحات تفصیلی مواضیع آن را در دیگر آثار بهایی بجویند.

[424] ترجمهٔ *توقیع دور بهایی*، صص ۳۴-۳۱.

[425] لوح شیخ نجفی، صص۱۷-۱۶.

[426] گنجینهٔ حدود و احکام، ص ۱۶۷.

[427] همان، ص ۱۶۳.

[428] به عنوان نمونه: *منتخبات آثار مبارکه مخصوص جلسات تذکر*؛ ۸ جلد *مکاتیب* عبدالبهاء؛ *ایام تسعه*، صص ۴۸۶-۴۵۰؛....

[429] *ایام تسعه*، صص ۴۲۸-۴۲۷. در همهٔ ادیان الهی ناقضین و معرضین خواسته اند اتهامات و اکاذیبی علیه انبیا و اولیای الهی جعل کنند، چنانکه در اسلام احادیث زیادی به نفع خود جعل کرده اند، چنانکه حضرت رسول چون پیش بینی فرمودند چنین جعلیاتی واقع خواهد شد فرمودند هر حدیثی که با قرآن مطابق باشد صحیح، والّا باطل و دروغ است و آن را باید دور ریخت، و این یعنی، ملاکِ حقیقی، بیانات خودِ مظاهر ظهور و آیات و کتب آسمانی است. به همین جهات یکی از تعالیم بدیع و جدید امر بهایی، عدم حجیت روایات و احادیث و قصه هاست، مگر آنکه به تأیید خود طلعات مقدسه رسیده باشد (*گنجینه حدود و احکام*، صص ۴۶۱-۴۶۰؛ *انوار هدایت*) تا اینکه مثل ادوار قبل، ادیان الهی و حقایق آن و وحدت جامعه مؤمنین بازیچهٔ اوهام و امیال معرضین و مغرضین و ناقضین نگردد. در مورد آنچه در متن، جاعلین راجع به شب قبل از صعود حضرت عبدالبهاء ذکر کرده اند، از ایشان انتظاری جز این نمی رود، چه که ایشان و امثال ایشان دربارهٔ انبیا و اولیای قبل نیز

امثال این اکاذیب گفته اند و کافی است به یاد آوریم راجع به شهادت حضرت مسیح و صعود حضرت محمد چه گفته اند. (از جمله رجوع شود به *بیان حقایق* از جناب سید عباس علوی که در آنجا اتهام توبه نمودن حضرت باب را پاسخ گفته اند و با شواهد تاریخی از همهٔ ادیان اثبات کرده اند که چه طور چنین سوء تعابیر و سوء برداشت هایی دربارهٔ همهٔ انبیا صورت گرفته است، و البته چون لحن کتاب مزبور نقضی است، شواهدی را که آورده اند برای تنبه و بیداری معرضین است نه آنکه اهل بهاء پناه بر خدا خود معتقد به خطا و توبه و ذنوب و نقائص انبیاء الهی باشند، بلکه چنانکه در آثار بهایی، از جمله *مفاوضات* حضرت عبدالبهاء آمده انبیاء اولوالعزم دارای عصمت ذاتی و کبری هستند و امثال ائمهٔ اطهار (ع) نیز دارای عصمت موهوبی و صفاتی می باشند). همچنین به نوشته مؤلف «الْبابیون وَ الْبهاییون فی حاضِرِهِم وَ ماضیهِم» به نقل از بعضی معرضین، درباره حضرت باب نیز چنین گفتند که حضرتشان حین شهادت مضطرب بودند، حال آنکه ابداً چنین نبوده و بیانات و آثارشان و همچنین شرح شهادتشان عکس آن را اثبات می کند. مقصود آنکه معرضین دربارهٔ انبیا و اولیا همیشه از این قبیل اکاذیب گفته اند که اثبات کذب آنها راحت تر از هر چیز است چه که بیانات و زندگی و استقامت آنان گویا تر از هر دلیلی است.

[430] گنجینهٔ حدود و احکام، صص ۱۱۷-۱۱۴.

[431] آشنایی با علوم انسانی، ج۳، آقای مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، ص۱۰۲.

[432] از جمله جناب ملا محمد قائنی، نبیل اکبر، بودند که شرح حالشان در *تذکرة الوفا* و در *تاریخچهٔ خراسان* از جناب حسن فؤادی بشرویه ای، و نیز در کتاب *مصابیح هدایت* موجود است.

[433] در این بحث، چون در قسمتهای قبل اشاره شده، به این نپرداختیم که حتی علیرغم لزوم تحقیق در اصول و عدم جوازِ تقلید در آنها، اگر مسلمانی بخواهد از اسلام دست کشد مرتد واجب القتل محسوب می شود و لذا عمداً مسلمان زاده نمی تواند از آن خارج شود و به این ترتیب تحقیق و تحری معنی ندارد. و جالب آنکه باید به جاعلین مسلخ عشق که مکرراً درباره طرد در جامعه بهایی به کذب داد سخن داده اند گفت، متوجه باشند بر عکس اکاذیب آنها، اگر بهایی زاده ای از امر بهایی خارج شود و عقیدهٔ دیگر اختیار کند، نه طرد می شود و نه کشته، و فقط اگر بر ضد امر بهایی قیام کند، ضمن حفظ حقوق اجتماعی و اقتصادی او که قبلاً در متن توضیح داده شده، با او مکالمه و معاشرت نمی شود و این امر منطقی ترین عکس العمل در برابر کسی است که خود به جامعه اش پشت کرده و به مخالفت با آن پرداخته، ولی اگر فقط تغییر عقیده، بدون ضدیت، مطرح بود، سلام و کلام و معاشرت هم برقرار بود. ای کاش کاذبین و جاعلین از خدا بترسند وبه انصاف قضاوت کنند.

[434] دربارهٔ مقام وی و عظمت او رجوع شود به تفسیر سورهٔ کوثر از قلم حضرت باب و کتب تاریخی، مثل *تاریخ نبیل* و....

[435] سه نص اول از حضرت بهاءالله می باشد، هر چهار نص مندرج است در *گلزار تعالیم بهایی*، صص ۳۴۲ – ۳۴۱.

[436] به عنوان نمونه رجوع شود به: *منتخباتِ نصوصِ مبارکه دربارهٔ تعلیم و تربیتِ بهائی*، جمع آوری بیت العدل اعظم؛ گلزار تعالیم بهائی، صص ۱۱۲ – ۱۰۴ ؛ گنجینهٔ حدود و احکام؛ امر و خلق، ج۳؛....

[437] به عنوان نمونه در امر بهایی زیاده از یك زن گرفتن مجاز نیست، اما جزئیات دربارهٔ آن، مثل دیگر جزئیات دربارهٔ احکام مختلفه، به حکم و تشریع نفس مقدس حضرت بهاءالله، بر عهدهٔ بیت العدل اعظم گذاشته شده است و لذا حضرت ولی امرالله درباره متجاوزین از حکم مزبور -یعنی کسی که دو زن بگیرد- می فرمایند: «تجاوز از یك زوجه و کتمان عقیده با وجود

تحذیر و تأکید و نصیحت امنای محفل روحانی، نتیجه اش در این ایام محرومیت از حق انتخاب در جامعه و از عضویت محافل روحانیه است ولی این انفصال (طرد)اداریست، نه روحانی. قرار قطعی و حکم نهایی راجع به امنای بیت العدل اعظم است.» (گنجینهٔ حدود و احکام، ص ۱۷۷).

[438] *زمینهٔ جامعه شناسی* از آگ برن و نیم کوف، اقتباس ا.ح. آریان پور، شرکت سهامی کتاب های جیبی،۱۳۵۷؛ *روانشناسی اجتماعی* (یادداشت 376).

[439] دربارهٔ مقام اماکن متبرکهٔ بهایی به کتب بهایی، ازجمله *ملکهٔ کرمل* مراجعه شود.

[440] رجوع شود به *صحیفهٔ نور* ج۱، ص ۴۴.

[441] در آثار بهایی با توجه به حقایق مندرجه در قرآن مجید و احادیث، مفهوم قیامت عبارت از یوم ظهور موعود اسلام است، لذا حلال و حرام حضرت محمد تا روز ظهور موعود اسلام بر پاست و با ظهور موعود اسلام، حلال و حرام مزبور در امر بهایی تغییر نموده است چنانکه قبلاً در متن به نقل از کتاب *مفتاح باب الابواب* ص۴۳و ۳۱ از احادیث اسلامی نمونه هایی ذکر شد که گویای همین تغییر است. و البته باید توجه داشت، گاهی تغییر مزبور به شکل جرح و تعدیل احکام اسلام بر طبق ضروریات و شرایط دنیای جدید بوده است و همهٔ موارد تغییر به شکل نسخ احکام قبل نبوده، و بعضی احکام نیز کاملاً بدیع است و در ادیان قبل سابقه ندارد.

[442] مائده ۶۹

[443] دربارهٔ موراد فوق، ازجمله رجوع شود به کتاب *مستطاب ایقان*؛ کتاب *مستطاب بیان فارسی*؛ لوح *جواهر الأسرار*؛ *مفاوضات*؛ *خطابات*؛ مجلدات *قرن بدیع*؛ *پیام ملکوت*؛ *استدلالیه صدرالصدور*؛ *اقداح الفلاح*؛ *برهان واضح*؛ *بشارات کتب آسمانی و اشارات دیگران دربارهٔ ظهور امر الهی*؛ *بهاءالله و عصر جدید*؛ *بیان حقایق*؛ *بیان حقیقت*؛ *تبیان و برهان*؛ *خاتمیت*، *جنّاتِ نعیم*؛ *دُرَجِ لئالی هدایت*؛ *رهبران و رهروان*؛ *فرائد*؛ *قاموس ایقان*؛ *گلشن حقائق*؛ *مبشرین غربی*؛ *محاضرات*؛ *مرآة الحقیقة*؛ نه جلد کتاب *مصابیح هدایت*؛ مجلدات *معارف بهائی*؛ *دلایل العرفان*؛ *سید رسل حضرت محمد*، *اسلام و مذاهب آن*؛.... .

[444] حضرت ولی امرالله می فرمایند: «در صورتی که مخالف مصالح امریه چیزی در آن نباشد» (*گنجینهٔ حدود و احکام*، ص۱۱۶). به ادامه متن توجه شود.

[445] سوره همزه -۱و ۲

[446] *گنجینهٔ حدود و احکام* ص ۱۱۵(بیان مبارك از حضرت عبدالبهاء است).

[447] *گلزار تعالیم بهائی*، ص ۲۱۱

[448] *گلزار تعالیم بهایی* ص ۲۱۵.

[449] همان، ص ۴۶۸.

[450] همان، ص ۱۷۹.

[451] همان، ص **۳۵۲**.

[452] لوح مبارك *چهار وادی* مندرج در آثار قلم اعلی ج۳، صص **۱۵۱-۱۵۰**. ضمناً باید اشاره نماید حکم مزبور در متن و جزئیات بعضاً ذکر شده دربارهٔ آن را باید در کنار سایر تعالیم بدیع بهایی در نظر گرفت والّا بررسی هر حکمی به تنهایی، درك کاملی ایجاد نمی کند، بلکه باید هر حکم و تعلیمی را در کلّ سیستم تعالیم بهایی در نظر گرفت والّا تصویر کاملی درك نخواهد شد (به عنوان مثال به فهرست قسمتی از تعالیم مندرج در کتاب *گلزار تعالیم بهایی* یا *امر و خلق* ج۱ تا ۴ یا *گنجینهٔ حدود و احکام* مراجعه فرمایید).

[453] به نقل از قرآن، شمارهٔ **۹**، ص۷۷ مقدمه.

[454] به عنوان نمونه در این مورد رجوع شود به کتاب *شرح حال جناب ابوالفضائل گلپایگانی* تألیف جناب روح الله مهرابخانی. همچنین، چنانکه درصفحهٔ آخر فصل اول و آخرضمیمهٔ ۶ آمده است، در سال **۱۳۸۵** نیز امر بهائی در مصر وارد مرحلهٔ جدیدی از رشد خود گردیده است.

[455] گلزار تعالیم بهایی ص **۴۱۹**.

[456] همان، ص **۴۱۹**.

[457] همان، ص **۴۲۰** همچنین قبلاً در متن راجع به نظرات امر بهایی دربارهٔ حسنات و سیئات غرب و لزوم استفاده از حسنات و اجتناب از سیئات آن، ازجمله از کتاب *گوهر یکتا*، صص:**۳۰۲-۲۹۷** مطالبی ذکر شد، مراجعه فرمایید.

[458] هر دو بیان از حضرت بهاءالله، مندرج در *امر و خلق* ج۴، ص **۴۷۵** می باشد.

[459] مسلخ عشق ص ۱۸۸، س۱۱. جالب آنکه همین ادعای جاعلین مسلخ عشق را، نویسندهٔ «میرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار» م نموده اند و گفته اند همه وزرای پهلوی بهایی بوده اند! (مندرج در ص **۴۰** کتاب *در شناخت حزب قاعدین زمان موسوم به انجمن حجتیه*).

[460] برای ملاحظهٔ نصوص کثیره در این مورد، رجوع شود به: *گلزار تعالیم بهایی*، صص**۴۶-۴۴**، **۴۵۷-۴۵۱**؛ *انوار هدایت*؛ *امر و خلق*؛ *گنجینه حدود و احکام*؛... قبلاً نیز فصل اول نکتهٔ ۶ ضمن پاسخ به اتهامات آقای شهبازی نص صریح حضرت ولی امرالله را به نقل از مأخذ در یادداشت شماره 324 آوردیم که صریحاً فرموده اند: «اید از هر انتسابی به حزبی معین و از هر تحزُّب و تشعُّبی وارسته گردند و از منازعات بیهوده و حساب های ناپسندیده رهایی جویند و از اغراض نفسانی که وجه جهان متحول را متغیر سازد پرهیز کنند. باید مشاغل سیاسی و دیپلماتیك را از مشاغل کاملاً اداری تفکیك نمایند و اگر در تشخیص مُردّد باشند از امناء منتخبه در محافل روحانی استفسار نمایند و به هیچ وجه شغلی را نپذیرند که بالمآل منجر به فعالیت های سیاسی و حزبی در هر کشور باشد...»

[461] «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» ج۲، ص۴۶۹.

[462] دربارهٔ رؤیا در امر بهایی توضیحاتی وارد شده است که ازجمله آن را می توان درکتاب *امر وخلق* جلد ۱ و ۲ ملاحظه نمود. رؤیا ریشه در هر سه جنبهٔ جسمانی، انسانی و روحی انسان دارد. انبیا و اولیای الهی درکتب آسمانی جنبهٔ روحی آن را تأیید فرموده اند و روانشناسان نیز جنبه های جسمانی و انسانی(شامل جنبه های ذهنی و عاطفی - احساسی) آن را اثبات کرده اند. به این ترتیب بسته به میزان درصد دخالت های جنبه های فوق در انواع رویاها در شرایط متفاوت برای افراد مختلف، سه نوع رؤیا به طور کلی وجود یافته: یکی خواب ها و رویاهایی که حکم اَضغاثِ اَحلام دارد (خواب های آشفته و بدون تعبیر و غیر صادقانه) یکی رویاهای صادقه که نیاز به تعبیر دارد و دارای تعابیر باطنی متفاوت از ظاهر رؤیا می باشد و منشاء آن روح انسانی است، چه که زمان و مکان بر آن حاکم نیست و گاهی بدون واسطهٔ اعضاء جسمانی و صرفاً به واسطهٔ سیر روح و روان انسانی، وقایع چندین سال بعد را مشاهده می نماید به طوری که پس از وقوع مشخص می شود که تعبیر حقیقی رویای مزبور بوده است؛ و یکی نیز رؤیای صادقه ای که گاه نیاز به تعبیر هم ندارد و عیناً دیده می شود و همان طور هم واقع می گردد که این نوع اخیر مخصوص انبیا الهی بوده است که به صرف الهام ربّانی، وقایع آتیه را در خواب می دیدند و واقع می شد. مثل رؤیاهای انبیای بنی اسرائیل که بعضاً وقوعش در ظهور امر بابی و بهایی واقع شد- یعنی پس از بیش از ۲۰۰۰ سال- و نمونه ای از آن را می توان در *مفاوضات* حضرت عبدالبهاء مشاهده نمود که رؤیای دانیال نبی و مکاشفات یوحنا وکتاب اشعیا را که بشارت به ظهور حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بهاءالله می باشد توضیح فرموده اند که در آنجا صریحاً مدّت دورهٔ اسلام را که ۱۲۶۰ سال قمری است، و تاریخ ظهور موعود آخر زمان را تعیین نموده است، که مطابق است با تاریخی که در قرآن مجید و احادیث برای ظهور موعود تعیین شده (در قرآن، دورهٔ اسلام از هنگام قطع وحی و الهام - سنهٔ ۲۶۰ ه. ق. که تاریخ وفات امام حسن عسکری (ع) می باشد- هزار سال تعیین شده که می شود: ۲۶۰+۱۰۰۰=۱۲۶۰ (ازجمله رجوع شود به کتاب استدلالی بهایی چون *فرائد*، *برهان واضح* و ردیه زعیم الدوله که به وسیله آقای حسن فرید گلپایگانی ترجمه شده - صص۴۲-۴۱)) و تطابق بشارات یهودی و اسلامی فوق و وقوع آن بشارات با ظهور حضرت باب در سنهٔ ۱۲۶۰ ه.ق. (۱۸۴۴ م) در شیراز، هم گویای صدق نبوات انبیاء عظام است و هم گویای عظمت ظهور موعودی است که همهٔ ادیان قبل از آن، به ظهورش بشارت داده بودند. (در مورد عظمت مزبور، ازجمله رجوع فرمایید به کتاب *قرن بدیع*، ج۱) و ناگفته نماند ادیان زرتشتی و مسیحی و بودایی و غیره نیز مانند یهودیان و مسلمین بشارات مشابهی دارند به طوری که حتی بعضی از آنان در سنه ۱۸۴۴ منتظر ظهور بوده اند ولی چون بشارات کتب آسمانی را ظاهری فرض نموده بودند، به اندازهٔ شیعیان عزیز، که جز اول مؤمنین به حضرت باب بودند و از این جهت سبقت بر عالمیان دارند، متوجه ظهور حق نشدند (و جالب آنکه از بشارات انجیل دربارهٔ شرایط ظهور ازجمله این است که ظهور مظهر الهی مانند ظهور «دزد در شب» می ماند که نفوس مرده در قبور غفلت و هوی متوجه آن نمی شوند تا آنکه به تدریج آن مظهر عطوفت کبری با تحمل بلایا، «مردگان فراش غفلت» را بیدار می فرماید تا به حیات و بیداری معنوی حقیقی رساند) و باز جالب آنکه در برنامه تلویزیونی «به سوی ظهور» در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در سنوات اخیر از جمله در یکی از برنامه ها، سال ۱۸۴۴ نیز به مناسبتی مطرح شد، ولی به غفلت مورد توجه قرار نگرفت، تا خدا کی بیدار فرماید!

توضیحات فوق به این جهت آورده شد تا جاعلین و امثال ایشان -چنانکه آقای ع. باقی نیز درکتاب *درشناخت حزب قاعدین زمان موسوم به انجمن حجتیه* اشاره کرده است -رؤیاهای صادقه را مثل رؤیاهای جعلی بعضی قیاس نکنند و به تمسخر نپردازند که اهل بهاء نیز ملاکشان اوهام و خرافات و رؤیاست! بلکه چنانکه قبلاً ضمن بحثی دربارهٔ معجزه اشاره شد، اهل بهاء

ملاك اصلی را کلمهٔ الهی و تحقق آن می دانند که ازجمله این تحقق، مطابق بشارات و رؤیای صادقهٔ انبیا و اولیا و مخلصین نیز بوده است، و در واقع نگاه اهل بهاء، از رؤیا به سمت تحقق آن نیست، بلکه نگاهشان از سمت تحقق رویاها به سمت خود رؤیاهاست و اینچنین است که هم رؤیا و هم تحقق آن عین حقیقت است و نه ظنون و اوهام! به قول جناب نعیم شاعر بهایی «ای که گفتی علامت حق چیست؟ می کند حق هر آنچه می گوید.»

[463] به نقل از پیام بیت العدل اعظم، مورّخ ۲۹ دسامبر ۱۹۹۰.

464 آمار ارائه شده در پیام مزبور مربوط به ۱۹۸۵ م است و اینك در سنهٔ ۲۰۰۵ ابعاد کمی و کیفی دائم التزایدی نسبت به ۲۰ سال پیش دارا شده که قسمتی از آن را در فصل اول نکتهٔ ۵ و ضمیمهٔ ۳ ملاحظه می فرمایید.

[465] کتاب مستطاب اقدس

[466] *ادعیهٔ محبوب*، صص ۳۴۱-۳۴۰.

[467] مجموعهٔ مناجات حضرت عبدالبهاء، چاپ آلمان، صص ۱۸۹-۱۸۸.

[468] حشر-۱۹

[469] *گلزار تعالیم بهائی*، ص ۱۷۰ برای دیدن نصوص دیگر در این زمینه، به همین مرجع، صص ۱۷۴-۱۷۰ مراجعه شود.

[470] *مائدهٔ آسمانی*، ج۸، ص۱۷۵.

[471] در این مورد به پیام بیت العدل اعظم خطاب به سران ادیان مورّخ سال ۲۰۰۰ م مراجعه شود.

[472] *گلزار تعالیم بهایی*، ص۳۴۴.

[473] *ادعیهٔ محبوب*، صص ۳۶۰-۳۵۹

[474] گلزار تعالیم بهایی، ص۴ ۱۲

[475] منظور کتبی است که تحت عنوان تاریخ از زمان قاجاریه به بعد منتشر شده و لی جنبهٔ تاریخی و علمی ندارد (مترجم).

[476] باقیِ اسناد و اطلاعات را درسایت های اینترنتیِ بهائی ملاحظه فرمائید. ازجمله:

www.negah32.info, news.persian-bahai.org, www.noghtenazar17.info

[477] مدیر تحقیق و استاد رشتهٔ جامعه شناسی دانشگاه شیراز، با همکاری محمد علی سلامی، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ ۱۳۸۰، که جواب آن نیز در فروردین ۱۳۸۵ در سایتِ www.negah32.info داده شده.